



دانشگاه گیلان

گیلان شناسی

مجموعه مقالات

اولین سمینار بررسی فرهنگ و ادبیات گیلان



پژوهشکده گیلان شناسی

دانشگاه گیلان



مازندران و
گیلان

۲

۶

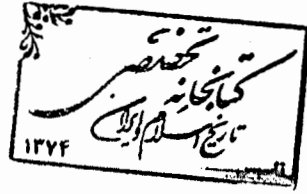
۱۹

پژوهشکده گیلان شناسی دانشگاه گیلان

گیلان شناسی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافَ اللَّسَانِ وَالْوَالِدَاتِ إِذَا فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ
لِّلْعَالَمِينَ.
سوره سوم - آیه ۲۱



مجموعه مقالات

اولین سمینار بررسی فرهنگ و ادبیات گیلان

تنظیم: معاونت پژوهشی دانشکده ادبیات و علوم انسانی

زمان: ۲- ۱ شهریور ماه سال ۱۳۷۲
مکان: تالار استاد معین دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه گیلان

به کوشش: دکتر غلامرضا رحمدل - دبیر سمینار
انتشارات: معاونت پژوهشی دانشکده علوم انسانی
مجموعه مقالات اولین سمینار بررسی فرهنگ و ادبیات گیلان
تنظیم: معاونت پژوهشی دانشکده علوم انسانی
حروفچینی: انتشارات جهاد دانشگاهی گیلان
چاپ: اول

نوبت چاپ: اول، زمستان ۱۳۷۵

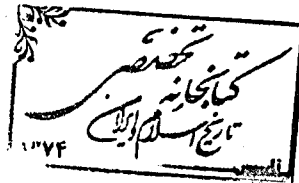
تیراژ: ۱۵۰۰ جلد

قیمت: ۱۲۰۰۰ ریال

چاپ: آبان

مجموعه مقالات

اولین سمینار بررسی فرهنگ و ادبیات کیلان



تنظیم: معاونت پژوهشی دانشکده علوم انسانی

شهریور ماه سال ۱۳۷۲

به کوشش: دکتر غلامرضا رحمدل

فهرست مطالب

صفحه	عناوین
۵	بیانه اولین سمینار بررسی فرهنگ و ادبیات گیلان
۷	سرآغاز
۹	مقدمه اولین سمینار بررسی فرهنگ و ادبیات گیلان
۱۱	سخنرانی نماینده محترم ولی فقیه در گیلان و امام جمعه رشت
۱۵	گزارش اجمالی از روند سمینار
۱۶	سخنرانی استاندار محترم گیلان
۲۰	سخنرانی ریاست محترم دانشگاه گیلان
۲۴	گزارش اجمالی از روند برگزاری سمینار
۲۹	سخنرانی دکتر صادق آینه‌وند
۳۵	تشکر و قدردانی
	فهرست مقالات :
۳۶	* ابوالقاسمی سیده‌مریم - نقد و تحلیلی در باب، افکار اندیشه‌ها و سبک شعری سید اشرف‌الدین حسینی گیلانی (نسیم شمال)
۶۵	* آقا جانیان هادی - زندگینامه میرزا ابوالقاسم قمی گیلانی
۷۸	* بخش‌زاد محمودی جعفر - دستور زبان گیلکی
۹۳	* پرتو افشین - تاریخ گیلان در سده هفتم هجری (زمینه سیاسی، اجتماعی و اقتصادی برپایی فرمانروایی کیاییان)
۱۳۰	* جلیل پور رودکلی ابوالقاسم - مختصری درباره نامهای گیلکی
۱۳۷	* پور ملک آرا عباس - نگهبان هنر اصیل گیلان باشیم
۱۴۳	* خدیوی فرد سیده‌سارا - تحقیق درباره نهضت جنگل
۱۷۶	* خمایی‌زاده جعفر - مروری بر رخداد های تاریخی و سیاسی در بای خزر
۱۹۹	* روشن محمد - تمهیدات در مبانی تدوین فرهنگی گیلکی
۲۰۴	* رحمدل دکتر غلامرضا - سیری در اشعار چند شاعر لاهیجانی عهد صفوی
۲۱۱	* روشنفکر غلامرضا - مقدمه‌ای بر شناخت اقوام گیل، دیلم و تالش و قیام علویان تا دهه دوم قرن چهارم ه - ق

۲۲۶ * زارعی محمد ابراهیم - نگاهی به هنر و فرهنگ ساکنان گیلان در دوره آغاز تاریخی (اواخر هزاره دوم و اوایل هزاره اول قبل از میلاد مسیح)

۲۵۶ * سجادیه دکتر محمدعلی و حسین نیا دکتر عبدالحمید - اهمیت پژوهش و بررسی واژگان گیلکی

* شریفی احمد - همارایی گیلکی و کردی

* صدوقی شهامنوچهر - سهم گیلان در حکمت متعالیه

* ضیاء پور دکتر جلیل - واژه رشت و رشتی

* فرخ پور لنگرودی ایراندخت - بررسی علل و فور اماکن مقدسه

در استان گیلان

۲۹۶ * فروحی دکتر علی - تغییرات تکنولوژیک و دگرگونی روابط اجتماعی در ارتباط با پرورش کرم ابریشم (نوغان) گیلان در نیمه دوم قرن نوزدهم میلادی

۳۰۶ * قنبرزاده (مظفری) رضا - تاریخ رجال مذهبی گیلان

۳۳۵ * مرادیان گروسی علی اکبر - نگرشی کوتاه بر واژگان گیلکی

۳۶۶ * کشور دوست علی رضا - محلات لاهیجان

۳۷۸ * معصومی اشکوری مهندس سید حسن - دیدگاه تاریخی در

شهرشناسی شهرهای گیلان

۴۱۱ * ملت پرست مهندس عبدالله - نشانه‌های تاریخی از موسیقی

بومی گیلان

۴۱۷ * موسوی سید حسین - نظری گذرا به خویشاوندی زبان گیلکی و

لهجه آذری

۴۲۹ * میرابوالقاسمی سید محمد تقی - دکتر حشمت - اندیشه

اتحاد اسلام در جنبش جنگل

۴۵۷ * نوزاد فریدون - مخفی رشتی منجیلی در دیوان منتسب به

زینب النساء بیگم هندی

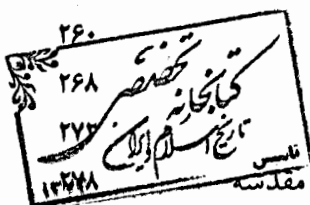
۴۷۱ * ولیانی علی اصغر - جایگاه بازیهای محلی و اهمیت آن در

فرهنگ گیلان

۴۷۵ * هادی پور رحیم آبادی یگانه - موقعیت تاریخی و جغرافیایی

رحیم آباد و اشکور

۴۹۹ فراخوان فرهنگی (ترنم رویش)



□ ارکان سمینار

دبیر سمینار: دکتر غلامرضا رحمدل

ریاست دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه گیلان

اعضای کمیته علمی سمینار:

- ۱- دکتر غلامرضا رحمدل دبیر سمینار - عضو هیأت علمی دانشگاه گیلان
- ۲- فرامرز خوش اخلاق - عضو هیأت علمی دانشگاه گیلان
- ۳- احمد رضی - عضو هیأت علمی دانشگاه گیلان
- ۴- علیرضا نیکویی - عضو هیأت علمی دانشگاه گیلان
- ۵- ایراندخت فرخ پور - عضو هیأت علمی دانشگاه گیلان
- ۶- سید محمد تقی میر ابوالقاسمی - محقق و گیلان شناس
- ۷- جواد کریمی - محقق و گیلان شناس
- ۸- جعفر خمایی زاده - محقق و گیلان شناس
- ۹- مصطفی فرض پور - محقق و گیلان شناس
- ۱۰- علی اکبر مرادیان گروسی - محقق و گیلان شناس

هیأت برگزارکننده:

- ۱- دکتر فاطمه کریمی - دبیر کمیته علمی
- ۲- حسن دانشمندی - سرپرست برنامه ریزی و اجرایی سمینار
- ۳- حسینیعلی زمانی - عضو کمیته اجرایی

بیانیه اولین سمینار بررسی فرهنگ و ادبیات گیلان

با سلام به ارواح طیبه شهیدان انقلاب و شهیدان جنگ تحمیلی و با درود فراوان به روح ملکوتی معمار انقلاب اسلامی ایران، حضرت امام (ره) و با آرزوی طول عمر پر برکت برای پاسدار خستگی ناپذیر خط امام، رهبر معظم انقلاب، حضرت آیه... خامنه‌ای و با گرامیداشت هفته دولت و بزرگداشت پیش کسوتان دولت انقلاب و پیروان خط امام، شهید رجایی و شهید باهنر.

از یکایک محققان، دانشوران و پاسداران تاریخ و فرهنگ و ادب دیرینه ایران اسلامی و گیلان میرزا پرور تشکر و قدردانی می‌کنیم که با ارسال مقالات و با تشویقهای گرم و پشتیبانی‌های معنوی خود، ما را در برپایی اولین سمینار فرهنگ و ادبیات گیلان یاری کردند.

با امید بر اینکه سمینار حاضر مدخلی باشد برای برپایی همایش‌های فرهنگی و اجتماعی دیگر، در حوزه گیلان و گیلان شناسی.

مقدمه بیانیه را با تقدیر و تشکر ویژه از دو متولی سخت کوش و خستگی ناپذیر استان گیلان، مخلصی نورانی می‌بخشیم و کوتاه‌وار به قرائت بیانیه می‌پردازیم.
الف - از اندیشمند بلند مقدار و فرزانه جناب آقای دکتر و رسته‌ای ریاست محترم دانشگاه گیلان، از ژرفای دل تقدیر و تشکر می‌کنیم که ما را در راستای مرکز پژوهشی گیلان شناسی تشویق و در برگزاری این سمینار حمایت کردند.

ب - از برادر بزرگوار جناب آقای مهندس طاهایی استاندار دلسوز و فرهنگ دوست و همکاران گرامی ایشان، تشکر و تقدیر می‌کنیم که با حمایت‌های مادی و معنوی خود موجبات اعتلای این سمینار فرهنگی را فراهم آوردند.

بیانیه:

ضمن تشکر و تقدیر از حضور مسؤولان محترم معاونت پژوهشی وزارت فرهنگ و آموزش عالی در سمینار و قول مساعد و مسرت بخش آنان در اعطای موافقت اصولی مرکز پژوهشی گیلان شناسی، از دست اندرکاران امور پژوهشی استدعا داریم که در تثبیت و تقویت این مرکز نوپا، همچنان یاری‌گر ما باشند.

۲- از مسؤولین محترم نهادهای فرهنگی استان و متولیان تراز اول امور مسلمین خواهانیم که با حمایت‌های مادی و معنوی خود بیش از پیش موجبات توسعه و تجهیز

مرکز پژوهشی گیلان شناسی را فراهم آورند .

۳- از مسؤولان محترم مؤسسات علمی، اقتصادی و آماری مانند کتابخانه‌های معتبر استان، سازمان برنامه و بودجه، سازمان آمار، سازمان میراث فرهنگی و غیرهم انتظار داریم که ما را در تهیه میکرو فیلم از نسخ معتبر خطی و چاپی و تنظیم و تنقیح اطلاعات آماری در زمینه‌های مختلف پژوهش‌های گیلان شناسی یاری کنند .

۴- از تمامی پژوهشگران و دانشوران گیلان شناس می‌خواهیم که تجارب و دریافته‌های عالمانه خود را جهت اعتلاء نهاد پژوهشی گیلان شناسی بکار گیرند و ما را در تدوین برنامه‌های هدف دار و قانونمند گیلان پژوهی یاری کنند .

۵- از قاطبه مردم فرزانه و فرهنگ پرور گیلان انتظار داریم که اطلاعات اصیل، زنده و سینه به سینه تاریخی را از پیران زنده دل و دیرینه سال گیلانی اکتساب کنند و پس از تدوین و تنقیح، برای توسعه منابع زنده تحقیقی و تأسیس مرکز اسناد و مدارک گیلان شناسی به مرکز پژوهشی گیلان شناسی ارسال دارند .

سمینار حاضر، برگ سبزی بود که نقایص آن ریشه در بضاعت مُزجات ما داشت .

در این زمینه به ابیاتی از سعدی شیرازی استناد می‌کنیم که فرمود:

بماند سالها این نظم و ترتیب	ز ما هر ذره خاک افتاده جایی
غرض نقشی است کز ما باز ماند	که هستی را نمی‌بینم بقایی
مگر صاحب‌دلی روزی به رحمت	کند در کار درویشان دعایی

والسلام

□ سرآغاز

از: دکتر غلامرضا رحمدل - دبیر سمینار

یکی از شیوه‌های اعتلاء فرهنگ و ادبیات اقوام و ملل راقیه، برپایی کنگره و گردهمایی‌های سراسری و جلب و جهت‌دهی مقالات علمی و تحقیقی از طریق فراخوان پژوهشگران است. این شیوه، محمل مناسبی است که تحقیقات و مطالعات پراکنده را بر حول زمینه‌ای واحد، سمت و سو می‌بخشد و سیاست‌گذاران پژوهش‌های فرهنگی را برای ایجاد خزانه مواد و مصالح پژوهشی یاری می‌کند و به فرهنگها و باور داشت‌های پویا، که - با تأسف - در روند پر شتاب تکنولوژی و توسعه مصرفی شهرها، در حال افول و اضمحلال‌اند، مجال رویش و شکوفایی می‌دهد. برای به بار نشاندن و به باور نشانیدن این حقیقت بود که از بدو تصدی سرپرستی دانشکده ادبیات و علوم انسانی، فکر تأسیس مرکزی تحت عنوان مرکز پژوهشی گیلان شناسی در ذهنم درخشید و پس از مشاورات و جلسات و طی فراز و فرودها و افت و خیزهای تلخ و شیرین و خاطره آفرین، هسته اولیه این مرکز با تشکیل کتابخانه‌ای تخصصی در زمینه‌های مختلف گیلان شناسی نمود عینی یافت. پس از چندی، طرح برگزاری اولین سمینار گیلان شناسی در قلمرو فرهنگ و ادبیات، به رایزنی گذاشته شد و پس از مدتی بحث و تبادل نظر با صاحب نظران و فرهیختگان ادب و فرهنگ گیل و دیلم، اولین سمینار در تاریخ اول و دوم شهریور ۷۲ در تالار استاد معین دانشکده ادبیات و علوم انسانی برگزار و پیشنهاد دومین سمینار گیلان شناسی نیز از سوی شورای محترم پژوهشی دانشگاه گیلان به تصویب رسید که ان شاء... در صورت فراهم آمدن بقیه شرایط و امکانات، بزودی فراخوان علمی صاحب‌نظران برای برپایی دومین سمینار صورت خواهد گرفت.

مرکز پژوهشی گیلان شناسی هم اکنون دارای قریب به هزار جلد کتاب، اعم از کتب چاپی و نسخ خطی است و با خرید یک دستگاه کامپیوتر مجهز به پرینتر لیزری - که قسمت اعظم بودجه خرید این کامپیوتر به دستور استاندار محترم استان گیلان از طریق سازمان برنامه و بودجه استان تأمین شده است - زمینه، برای ایجاد بانک اطلاعات مرکز فراهم آمده است. همزمان با برگزاری اولین سمینار گیلان شناسی در پرتو رهنمودهای میهمانان عالیمقدار حوزه معاونت پژوهشی وزارت فرهنگ و آموزش عالی در سمینار،

خاصه رهنمودهای برادر گرامی و دانشمند جناب دکتر آینه‌وند، اساسنامه پیشنهادی پژوهشکده گیلان شناسی تدوین و جهت ارتقاء مرکز پژوهشی به پژوهشکده، به معاونت پژوهشی وزارت متبوع ارسال گردید.

اساسنامه پژوهشکده خوشبختانه مورد موافقت اصولی کمیته تخصصی معاونت پژوهشی وزارت متبوع واقع شد و برای تصویب نهایی به شورای گسترش وزارتخانه احاله گردید، که اگر همت مسئولین دانشگاه بدرقه راه شود و پژوهشکده گیلان شناسی به عنوان فرازی از اولویتهای پژوهشی دانشگاه به عمق باور متولیان پژوهشی دانشگاه بنشیند، به زودی قطره باران ما گوهر دردانه خواهد شد و پژوهشکده گیلان شناسی در حوزه علوم انسانی خال لب هفت اقلیم دانشگاه گیلان خواهد گشت^(۱). برای این پژوهشکده سه گروه پژوهشی به شرح زیر در نظر گرفته شده است:

۱- گروه پژوهشی مردم شناسی

۲- گروه پژوهشی فرهنگ و تمدن اسلام و ایران

۳- گروه پژوهشی فرهنگ، واژگان و ادبیات گیل و دیلم.

(هر گروه دارای پنج پژوهشگر) .

در پایان این مقال شایسته است که از یکایک پژوهش باورانی که ما را در برپایی اولین سمینار گیلان شناسی یاری کردند و نیز از آقای احمدی آراء دانش پژوه زبان و ادبیات فارسی که ویراستاری کتاب حاضر را بعهده داشتند، تقدیر و تشکر نمایم. ضمن اینکه از تلاشهای برادر محمود رنجبر دانش آموخته زبان و ادب فارسی و عضو فرهنگی حوزه روابط عمومی دانشگاه گیلان نیز که در ویرایش نهائی این وجیزه یاریگر ما بودند، تقدیر و تشکر می نمائیم.

۱- حال که این وجیزه جهت سپردن به چاپ مورد بازبینی نهائی قرار می‌گیرد، قریب یکسال از تصویب موافقت اصولی پژوهشکده گیلان شناسی که در واقع اولین پژوهشکده استان شناسی دانشگاههای سراسر کشور است می‌گذرد.

□ مقدمه اولین سمینار بررسی فرهنگ و ادبیات گیلان

از: دکتر غلامرضا رحمدل - دبیر سمینار

* هو الذی انزل علیک الکتاب منه آیات محکمت هن ام الکتاب و اخر متشابهات . قرآن کریم

خداوند مٔان ، آیات قرآن را ، به اعتباری ، به دو بخش تقسیم می‌کند، یکی از آنها محکمت (ثابتات - آیات محوری) و دیگری متشابهات . محکمت قرآن ثابتند و لایتغیر ، اما متشابهات تفسیر پذیرند ، و این تفسیر قائم به دو شرط است :

۱ - تفسیر متشابهات باید بر حول محور محکمت بوده و با مفاد و اهداف محکمت متباین نباشد .

۲ - مفسرین باید اهلیت لازم را داشته باشند و از این گذرگاه باید :

الف) جزو راسخون فی العلم و اولوالالباب بوده باشند .

ب) به تمامی قرآن بدون کم و کاست ایمان داشته باشند .

در اندیشه سیاسی اسلام ، اینترناسیونالیسم « جهان وطنی » ، جزو محکمت است و مدینه فاضله اسلامی تمامی مرزها را در هم می‌شکند و آفتاب عالمتاب « کل مؤمنون اخوه » تمامی تمایلات قومی ، ملی ، فرقه‌ای و را تحت الشعاع قرار می‌دهد و در بیکران موج خود محو و متلاشی می‌کند .

اما تحقیقات و پژوهشهای عمیق فرهنگی در زمینه تاریخ، ادبیات ، مردم شناسی ، باستان شناسی و در حوزه فرهنگهای قومی و منطقه‌ای ، به گونه‌ای که با اینترناسیونالیسم اسلامی منافات نداشته باشد و به نوعی دگماتیسم قومی نیانجامد ، قابل تفسیر و ارزیابی است . از این نظرگاه است که خلاق آسمان و زمین ، اختلاف السنه را همطراز آسمان و زمین دانسته و آن را آیتی از آیات خداوند بشمار می‌آورد :

ومن آیاته خلق السموات والارض و اختلاف الستکم و الوانکم ان فی ذالک لآیات للعالمین .

سوره ۲۱۰ آیه دوم

... و ما گیلان شناسی و سمینار فرهنگ و ادبیات گیلان را فقط از این زاویه ارزیابی کرده‌ایم و بعنوان متشابهات ، بر حول محور محکمت (اینترناسیونالیسم اسلامی) به باور نشانده‌ایم .

* * *

می‌دانیم که بزرگترین و درخشانترین تجلی گاههای فرهنگ و تاریخ و ادب ، دانشکده‌های ادبیات و علوم انسانی‌اند و این را هم می‌دانیم که در دانشکده‌های بزرگ ادبیات کشور ، فقط به فرهنگ و تاریخ و ادب معدودی از استانها نظر دوخته شده ، انگار که سایر بلاد ، از جمله گیلان از فرهنگ و ادب پویا ، تهی و بی بهره بوده است . امروزه ، نام آورانی همچون شهودی ، تجلی ، امینا و حتی برای خود گیلانیان نیز شناخته شده نیستند و نسخ خطی متعلق به آنها و دیگر فرزندان گیلان ، در کتابخانه‌های بزرگ کشور و خارج از کشور زیر تلی از خاک خوابیده و فقط به صورت اشیائی نفیس و عتیقه نگهداری می‌شوند ، این در حالی است که بسیاری از بزرگان غیر گیلانی فرهنگ و ادب دری که امروزه آثار آنها جزو واحدهای درسی دانشگاهها نیز محسوب می‌شود ، حتی دیوان مستقلی نیز از خود به یادگار نگذاشته‌اند و یا آثار مدون آنها در گذر زمان محو شده و فقط ایات پراکنده و انگشت شماری از آنها در برخی از فرهنگها و تذکره‌ها مثل لغت فرس اسدی ، آن هم از باب ذکر شواهد لغات مشکله ؛ جسته و گریخته درج گردیده است !

سمینار فرهنگ و ادبیات گیلان ، مدخلی است برای ورود به قلمرو و تاریخ و ادبیات ، عرفان و خطه میرزا پرور خزر باشد که با تأسیس کتابخانه‌ای تخصصی در حوزه گیلان شناسی و برگزاری کنگره‌های فرهنگی و کاربردی ، گامهای مثبتی در توسعه فرهنگی و اجتماعی این خطه از وطن اسلامی برداریم و با جمع‌آوری نسخ خطی و تمرکز بخشیدن این گنجینه‌های گرانقدر علمی و فعال کردن بخش تصحیح نسخ ، دین خود را به مشاهیر دینی و فرهنگی زادگاه خود ادا نمائیم .

و من ... التوفیق

□ گزیده‌ای از سخنرانی حضرت آیه‌... احسانبخش نماینده محترم
ولی فقیه در استان گیلان و امام جمعه محترم رشت در مراسم افتتاحیه

بسم الله الرحمن الرحيم

از اینکه گیلان و گیلانی توفیق پیدا کردند، برای اولین بار، گرد هم آیند و از عظمت گیلان و فرهنگ آن سخن بگویند، بسیار خوشحالم و از مؤسسان آن هم اظهار تشکر و قدردانی می‌کنم ...

اگر چه مطالعات گذشته و فراوان در باب گیلان دارم و حساسیت عجیبی در مقابل این قوم و از اینکه در تاریخ کهن و تاریخ حاضر، همواره حقوق اصلی این مردم داده نشده است در رنج، رنج بیشتر من این است که خود این مردم در حال فاصله گرفتن از فرهنگشان هستند.

من فکر می‌کنم همه شما عزیزان بلکه اغلب مدرسه رفته‌های ایران می‌دانید که کوهی در تالش و کوهی در چابکسر مانند هلالی این استان را در بر گرفته، بین جلگه و کوه مثل قوس قزح یک سرش در چابکسر و سر دیگرش هم در کوههای آستارا فرود آمده است و دیواره‌ای محکم و استوار و قوی و تاریخدار به نام سلسله جبال البرز این استان را در بغل دارد که مانع از آن است که رطوبت هوا و ابرها و مه از این استان عبور کند و به نجران برسد، بلکه در جلگه گیلان آن را حصار و محصور کرد. من با عشقی که به گیلان دارم حتی اعداد درختان زیتون آن را نیز حفظ کرده‌ام تا بینم چقدر درخت زیتون دارد و چند هکتار، فرض کنید بادام کاری و چند هکتار برنج کاری دارد و چند هکتار گندم کاری و جای کاری دارد و با عشق به استانم اینها همیشه در ذکر و یاد من هست. و اما گیلان دیروز از نام آورترین مناطق این کشور بود و از هر جهت، از پایه گذاری دانش گرفته، ارسال و اعزام و ترویج و فرستادن فرهنگ خود به همه کشورهای عالم. سر لشکری بود بنام مظفر زنگنه، که الان نمی‌دانم زنده هست یا نه. وی در تحقیقات خودش درباره گیلان آورده، آریائیا اولین نقطه‌ای را که برای خود ایجاد کردند و پذیرفتند، حاشیه دریای خزر بود و این جا تکثیر موالید شد، در نتیجه جا برای آنها تنگ شد و از این جا نژادهایشان به طرف هندوستان، افغانستان و قسمتی از چین، آناتولی، غرب ایران، حتی اروپا با ادله‌ای که این مورخ دارد، آورده است که گیلان در تاریخ کهن این مرز و بوم مرکزیت داشته است. مردمی غیر قابل شکست و دلاور بوده‌اند.

مورخین آورده‌اند که یکی از دلایل ساختن شهر قزوین، برای جلوگیری از تهاجم گیلانیان به مرکز کشور بوده است. شاپور اول قزوین را ساخت برای جلوگیری از حمله ایرانیان به همدان، ولی گیلانیان قزوین را هم گرفتند و قزوین جزو شهرهای دیالمه شد. یک روز رسول خدا نشسته بود فرمود «رَجِمَ اللَّهُ إِخْوَانِي مِنْ قَزْوِينَ» تا آن روز صحابه چیزی از قزوین نشنیده بودند، این حدیث را که می‌خوانم در هامش کتاب «مسند احمد» - که همه شما خبرگان از دانش پژوهان گرفته تا استادان آشنا هستید که «مسند احمد» یکی از کتب معتبر و موثق اهل سنت است - که من توفیق مرور این پنج یا شش جلد کتاب را برای نوشتن آثار الصادقین داشتم - به این حدیث برخورددم و آن را یادداشت کردم. در یادداشتهای من در جلد پنجم ص ۳۷۴ آمده است که رسول خدا (ص) فرمود: «رَجِمَ اللَّهُ إِخْوَانِي مِنْ قَزْوِينَ»، صحابه پای منبر سخن گفتند: «وَمَا الْقَزْوِينُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: أَرْضٌ مِنْ أَرْضِ الدَّيْلَمِ» پس معلوم است که گیلان دیروز به آنسوی کوه‌ها هم رفته بود، الموت هم از این آب و خاک بود، طالقان هم از این جا بود و لذا رابطه الموتها و طالقانها قبل از بنای ری با خزریون و طبرستان و مازندران بیش از جای دیگر بود، وسعت خاکش: بسیاری از شهرهای لنکران و تالش گیلان و مازندران جزء این آب و خاک بود. دانش اولیه جهان بشریت، از این استان به جهان فرستاده شد.

نخستین خدیوی که کشور گشود سر پادشاهان کیومرث بود

کیومرث به جنگ گیلان آمد، ولی تهمورث گیلان را فتح کرد و دستور قتل عام را صادر کرد و گیلانیان از تهمورث خواستند که آنها را نکشد، آنها هنری دارند، حرفه‌ای دارند، آنها را زیوری است که اگر شاه آنها را نکشد، آن زیور و هنر را به رایگان در اختیار شاه می‌گذارند.

کی نامور دادشان زینهار بدان تا نهانی کنند آشکار

به تهمورث گفتند ما را نکشید نزد ما هنری است که ما آن هنر را به رایگان در اختیار می‌گذاریم گفت: «چیست آن هنر؟»

نوشتن به خسرو پیاموختند دلش را به دانش بر افروختند

فقط امروز نیست که گیلان در رأس هرم از جهت سواد حرکت می‌کند، فقط امروز نیست که متفکرین و اندیشمندان و بهتر ضبط کنندگان، از گیلان هستند.

این قوم که دو تیره از یک نژاد هستند، دیلم و گیل و گیل و دیلم، کوه نشینان و جلگه نشینان؛ کوه نشینان را گفتند تا قزوین و طارم و امثال اینها بود؛

آنروز که پیامبر فرمود: «رَجِمَ اللَّهُ أَرْضَ مَنْ أَرْضِ الدَّيْلَمِ» پیامبر سخن را به اینجا

تمام نکرد، فرمود این زمین به دست مسلمانان گشوده می شود.

به من اجازه بدهید پراتزی باز کنم و آن گله از عزیزان و نویسندگان عزیز گیلانی است، که به همه عشق می ورزم، فکر نمی کنم کتابی یک گیلانی نوشته باشد و من توفیق خواندن آن را پیدا نکرده باشم، فکر می کنم اغلب شما کتاب سرتیپ پور را مرور کرده اید، ولی من کتاب سرتیپ پور را از صفحه اول تا آخرش خوانده ام، این کتابهایی که دوستان ما بعد از انقلاب نوشته اند، عموماً تا آخرین صفحه را در آن لحظاتی که از مردم دور هستیم، مطالعه می کنم و می خوانم، ولی نمی دانم از اسلام چرا خیلی در نوشته های آنها حمایت دیده نمی شود، اگر از اسلام نام می برند از تازیان بیشتر خوششان می آید تا از اسلام. ولی چه بسا که در اول کتابشان به نام ایزد هم نمی نویسند، بنام خدا هم نمی نویسند.

.... فخرالدین اسعد گرگانی در کتاب ویس و رامین خودش که گویا به پهلوی ترجمه شده است و از این زبان به نثر فارسی در آمده، شعر زیبایی در شجاعت و دلیری دیلمیان دارد که چند بیت از شعرش را این جا می آورم:

زمین دیلمان جایست محکم بدو در لشگری از گیل و دیلم
به تارئ شب از ایشان ناوک انداز زنند از دور مردم را به آواز

الان اگر کسی تیراندازی بکند و هدف را بزند روی نقشه می زند، ولی اگر دیروز تیر را به کمان بکشد صدا را گوش بدهد، صدا کجاست و صدا را هدف بگیرد و به هدف بزند، این از نوادر روزگار است که فخرالدین می گوید: «اینها شبانه هدف را نشانه می گیرند» یعنی صداها را هدف قرار می دهند. و پس از چند بیتی که درباره آنان صحبت می کند و بیان می کند که همه را نمی خواهم بگویم، می سراید:

از آدم تا به اکنون شاه بی مر کجا بودند شاه هفت کشور
یعنی گیلان فتح نشده بود، یک قسمتش باکره مانده بود و فتح نشده بود:
نه آن کشور به پیروزی گشادند نه پای خود بدان کشور نهادند

و در آخر می گوید:

هنوز آن مرز دوشیزه بماندست برو یک شاه کام دل نرانده است

... اگر گیلان را هُش اهل بیت (س) می گویند، به خاطر این بود که گیلانیان انسانهایی بودند، مأمّن، مهمان دوست، مظلوم پذیر، حامی مظلوم، حالا برایشان بی تفاوت بوده است. هر که از دست حکومت مرکزی فرار می کرد و پناهنده به اینها می شد، پناه می یافت. نه در گیلان امام زاده زیاد می بینید، چه بسا امکان دارد، گیلانیان آن

□ گزارش اجمالی از روند سمینار

از : فاطمه کریمی - دبیر کمیته علمی سمینار و عضو هیأت علمی دانشگاه گیلان

ای که با نامت جهان آغاز شد دفتر ما هم به نامت باز شد
دفتری کز نام تو زیور گرفت کار آن از چرخ بالاتر گرفت

اندیشه برگزاری سمینار بررسی فرهنگ و ادبیات گیلان در راستای شکل گیری مرکز پژوهشی گیلان شناسی مطرح شد تا مدخلی بر شناخت ظرفیتهای بومی و غیر بومی منطقه در قلمرو تحقیقات مربوط به سرزمین دلاورخیز و عدالت طلب خطه خزر، یعنی سرزمین همیشه سبز گیلان باشد و با شناخت سرمایه های مادی و معنوی آن، به ترسیم سیمای راستین از فرهنگ این سرزمین کهن نایل آیم و با تفکیک عناصر مساعد و نامساعد فرهنگی به ارزش سنجی میراث فرهنگی دست یازیده ، آنگاه به توسعه و بالیدن آن بیاندیشیم .

جای بسی خوشوقتی است که در پی فراخوان مقاله با توجه به محورهای پژوهشی که عمدتاً عبارتند از : بررسی قصه های فولکلور ، اشعار فولکلور ، واژه شناسی گیلکی ، ساختار دستوری گویشهای گیلکی ، تاریخ شهرها و ولات گیلان ، تاریخ تحولات سیاسی - اجتماعی گیلان ، معرفی تحقیقی اولیاء... و رجال مذهبی گیلان ، تحقیق در ضرب المثلها و باورهای ریشه دار مردم و معرفی تحقیقی رجال و مشاهیر علمی و فرهنگی گیلان با استقبال استادان و صاحب نظران و محققین گیلان شناس مواجه شدیم که مقالات متعددی از ۶۰ نویسنده در حوزه های ادبیات ، تاریخ ، نهضت جنگل و جغرافیا دریافت داشتیم که باگزینش ۳۸ خلاصه مقاله ، به چاپ آنها مبادرت ورزیدیم .

امید است با اتکال به پروردگار متعال این حرکت، آغازی بر شناخت هر چه بیشتر توان بالفعل و بالقوه استان گیلان باشد تا زمینه جهت بالندگی فرهنگ بومی و اسلامی این خطه که جزئی از خانواده بزرگ سرزمین اسلامیمان یعنی ایران است، فراهم آوریم .

□ سخنرانی استاندار محترم گیلان
جناب آقای مهندس طاهایی در مراسم افتتاحیه

بسم الله الرحمن الرحيم

با گرمی داشت مقدم افاضل گرام، استادان والا قدر، پژوهشگران و دانش پژوهان عزیز فرهیخته گیلانی و غیر گیلانی که در این محفل ادب پرور و صمیمی به میزبانی دانشگاه گیلان، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، این گردهمایی فرهنگی و هدفدار را زینت بخشیدند و با تقدیر و تشکر از ریاست دانشگاه و ریاست دانشکده ادبیات و علوم انسانی، استادان و هیأت رییسه این سمینار که برگزاری این سمینار را متکفل شدند و هم از بزرگواران و عزیزان و استادانی که با اهدای مقالاتی برای بهره‌بری از این گردهمایی، محبت کردند و مقالات مفیدی به این سمینار عنایت کردند. در سال جاری بعد از کنگره‌ای که برای تبیین شخصیت علمی، فرهنگی، فلسفی و کلامی علامه بزرگ فیاض لاهیجی با ابتکار و همت حضرت آیه‌... قربانی و با همکاری و معاضدت دانشگاه و دست اندرکاران دیگر، در شهر شهید پرور و همیشه سبز لاهیجان فراهم آمد، این گردهمایی در سال جاری که دومین گردهمایی از این دست است و در عین حال - ان شاء الله - مدخل و پیش درآمدی است برای ورود به عرصه قلم و ادب و عرفان و فرهنگ سرزمین گیل و دیلم، در راستای اهداف مرکز پژوهش گیلان شناسی ان شاء الله زمینه‌ای باشد، برای شناخت و شناسایی آغازگران این خطه در حیطه علم و ادب و فرهنگ و عرفان.

من به اعتبار عرض خیر مقدم، خودم را وظیفه‌مند یافتم که در این محفل صمیمی شرف حضور داشته باشم، به اعتبار شخصیت‌های بزرگوار که در این محفل صمیمی مشرف هستند، بویژه حضرت آیه‌... احسانبخش نماینده بزرگوار ولی فقیه که با عبارات صمیمی و برآمده از دل، در زمینه جایگاه والای گیلان در تاریخ دین باوری و شیعی در تاریخ چهارده قرن ایران اسلامی که تاریخ حقیقی ویژه هدفدار ایران اسلامی است، مطالب سودمندی را عنایت کردند که من هم توفیق یافتم که در بخشی از فرمایشات ایشان از نقطه نظرات شان استفاده کنم، اجازه می‌خواهم که در همین فرصت مختصر، فرازی از وصیت نامه نورانی امام بزرگوارمان را در زمینه جایگاه فرهنگ و فرهنگ استقلالی به این محفل شریف و صمیمی تقدیم کنم که به هر حال هم او بود که برای

اولین بار به نحو جامع، بعد از طلوع اسلام و اسلام باوری در سامان گیلان و ایران، عنصر استقلال طلبی و خودیابی را به ما عنایت کرد، اینکه حضرت آیه‌آ...، فرمودند حتی شهروند عزیزی از این سامان برای آنکه متهم نشود، می‌کوشد که بچه‌اش حتی لهجه دیرینه سامان خویش را نیز از دست بدهد، که این مقدمه خودگریزی است و گرنه لهجه غالب ایرانی باز ایرانی است. اما این مقدمه خودگریزی است، امام در مقوله فرهنگ به نحوی حساسیت جدی ابراز فرمودند که اصلاً جوهر استقلال سرزمین را به مقوله فرهنگ ارجاع فرمودند. فرمودند: «که استقلال و موجودیت هر جامعه از استقلال فرهنگ آن نشأت می‌گیرد و ساده اندیشی است که گمان شود با وابستگی فرهنگی استقلال در همه ابعاد دیگر یا یکی از آنها امکان پذیر است»، ساده اندیشی است. فرمود که: «در رژیم سابق تمام چیزها خصوصاً فرهنگ و هنر، محتوایش عوض شده بود یعنی کسی که نام سینما را می‌شنید خیال می‌کرد که آنجا باید مرکز فساد و سوء اخلاق و مرکز مخالفت با همه چیز باشد و یا کلمه تأثر در ذهن انسان چیز مبتذلی بود که از آن بهره فساد برده شود و هكذا همه چیز دیگر و عمده اینست که ما ذهن این جوانها و حتی پیرها و روشنفکرانها را آماده کنیم که ما خودمان آدم هستیم و اینطور نیست که در همه چیز دستمان را پیش دیگران دراز کنیم و حتی اخلاق و زبانمان را نیز از آنها یاد بگیریم در حالیکه عده‌ای زبان خودشان را کنار گذاشته و ارزش را به چند کلمه انگلیسی در کتابی می‌دانند، با اینکه با زبان خودشان همان مطلب را می‌شود فهماند و این همه به خاطر این بود که ما فرهنگ خودمان را فراموش کنیم» و این فراز از وصیت نامه نورانی سیاسی الهی امام بزرگوار راجل ماست که سفارشی است به این نسل و به همه نسل‌ها در همه عصرها، «از جمله نقشه‌های استعمارگران که مع‌الاسف تأثیر بزرگی در کشورها و کشورمان گذاشت و آثار آن باز تا حد زیادی به جا مانده، بیگانه نمودن کشورهای استعمار زده از خویش و غرب زده و شرق زده نمودن آنان است، بطوریکه خود را و فرهنگ و قدرت خود را به هیچ گرفتند و غرب و شرق دو قطب قدرتمند را نژاد برتر و فرهنگ آنان را والاتر و آن دو قدرت را قبله‌گاه عالم دانستند و وابستگی به یکی از این دو قطب را از فرایض غیر قابل اجتناب معرفی نمودند و غصه این امر غم انگیز طولانی و ضربه‌هایی که از آنان خورده و هم اکنون نیز می‌خوریم کشنده و کوبنده است و غم انگیزتر اینکه آنان ملت‌های ستم‌دیده زیر سلطه را در همه چیز عقب نگه داشته و کشورهای مصرفی بار آورند و این پوچی و تهی مغزی مصنوعی موجب شده که در هیچ امری به فکر و دانش خود اتکا نکنیم و کورکورانه از شرق و غرب تقلید نمائیم، بلکه از

فرهنگ و ادب و صنعت و ابتکار اگر داشتیم، نویسندگان و گویندگان شرق و غرب زده بی فرهنگ آنها را به باد انتقاد و مسخره گرفته و قدرت بومی ما را سرکوب و مایوس نموده و می نمایند و رسوم و آداب اجنبی را هر چند مبتذل و مفتضح باشد، با عمل و گفتار و نوشتار ترویج کرده و با مداحی و ثناگویی آنها را به خورد ملت‌ها داده و می دهند و فی‌المثل اگر در کتاب یا نوشته یا گفتاری چند واژه فرنگی باشد بدون توجه به محتوای آن با اعجاب پذیرفته و گوینده و نویسنده آن را دانشمند و روشنفکر به حساب می آورند و از گهواره تا قبر به هر چه بنگریم اگر با واژه غربی و شرقی اسم گذاری شود، مرعوب و مورد توجه و از مظاهر تمدن و پیشرفتگی محسوب و اگر واژه‌های بومی و خودی بکار رود مطرود و کهنه و واپس زده خواهد بود. کودکان ما اگر نام غربی داشته باشند، مفتخر و اگر نام خودی دارند سر به زیر و عقب افتاده‌اند. خیابانها، کوچه‌ها و مغازه‌ها، شرکتها، داروخانه‌ها، کتابخانه‌ها و پارچه‌ها و دیگر متاعها، هر چند در داخل تهیه شده، باید نام خارجی داشته باشد» نمی دانم شما در پوشاک فروشیا و پیراهن فروشیهای اخیر تهران ملاحظه کرده‌اید یا نه؟ جورابهایی که مال ایران است، مارک ساخت ایتالیا دارد؛ حتی اشاره‌ای که حضرت آیه ... احسانبخش فرمودند، دیروز سمینار بررسی نحوه اجرای فریضه امر به معروف و نهی از منکر در تهران بود که با تأکید مقام معظم رهبری و عضویت ستاد مرکزی این ستاد حضرت آیه ... جنتی و حضرات حجت‌الاسلام قرائتی و جمعی از افاضل دیگر با حضور نمایندگان محترم ولی فقیه در استانها، استانداران و جمعی از مسؤولین شرکت کرده بودند، یکی از موضوعاتی که در آن کمیسیون بحث شد این بود که ما به کارخانجات تولید پوشاک تکلیف کنیم، وزارت ارشاد موظف باشد عبارتهای خوب و دلپذیر طراحی کند و کارخانجات پوشاک، آن عبارتها را روی پارچه‌ها چاپ کنند و خوب حالا مردم که گرایش دارند، بخصوص جوانان و نوجوانان آن عباراتی که آثار بدآموزی نداشته باشد، بلکه آثار به نحوی بازیابی فرهنگ خودی را به همراه داشته باشد، آنها را القاء بکنند ...

عزیزان اگر می‌خواهیم زبان فارسی را زنده کنیم، پارسی چهارده قرن اسلامی است، اگر اسلام زنده شد پارسی زنده می‌ماند و این اندیشه غلطی است که برخی گمان کنند که می‌توان فرهنگ پارسی را بی اتکا متعبدانه و قرص و محکم به اسلام ناب، اسلام اهل بیت پیامبر (ص) زنده نگهداشت.

آن روز هم که میرزا آوازگر اصلتهای این خطه بود پرورده‌ای از مکتب امام صادق (ع) بود و گرنه هر که غیر او بود همچنانکه بودند همراه میرزا، کسانی که به

آوازگران انقلاب اکتبر، گرا دادند .

«خیابانها و کوچه‌ها و مغازه‌ها و شرکت‌ها و داروخانه‌ها ، کتابخانه‌ها و پارچه‌ها، هر چند در داخل تهیه شده، باید نام خارجی داشته باشد تا مردم از آن راضی و به آن اقبال کنند. فرنگی مآبی از سرتا پا و در تمام نشست و برخاستها و در معاشرت‌ها و در تمام شوون زندگی موجب افتخار و سربلندی و تمدن و پیشرفت و در مقابل ، آداب و رسوم خودی کهنه پرستی و عقب افتادگی است .

باید هشیار و بیدار و مراقب باشید که سیاست بازان پیوسته به غرب و شرق با وسوسه‌های شیطانی، شما را به سوی این چپاولگران بین‌المللی نکشند و با اراده مصمم و فعالیت و پشتکار خود به رفع وابستگی‌ها قیام کنید و بدانید که نژاد آریا و عرب از نژاد اروپا و آمریکا و شوزوی چیزی کم ندارد و اگر خودی خود را بیابد و یأس را از خود دور کند و چشمداشت به غیر خود نداشته باشد در دراز مدت؛

واقع نگری امام را ببیند ، در دراز مدت (نفرمود در چند سال) قدرت همه کار و ساختن همه چیز را دارد و آنچه انسانهای شبیه به اینان به آن رسیده‌اند، شما هم خواهید رسید به شرط اتکال به خداوند تعالی و اتکا به نفس و قطع وابستگی به دیگران و تحمل سختی‌ها برای رسیدن به زندگی شرافتمندانه و خارج شدن از تحت سلطه اجانب ،»

خوشحالیم که در سده معاصر در گیلان بجز شخصیتهای برجسته‌ای که در گذشته از این سامان درخشیدند که تعبیر حضرت آیه... احسانبخش تلقی گیلان از یونان صغیر اشاره بود به این سرزمین حکمت خیز و حکیم پرور و متسلف پرور ، در عین حال در سده معاصر هم شخصیت والاقدری چون میرزا را داشت . هم برجستگی چون دکتر معین و پروفیسور فضل... رضا را داراست و هم بزرگانی که امروز مشعل استقلال در مرزهای ایران که امروز کل گیلان - نه دارالمرز دیروز - که کل ایران اگر دارالمرز است و این مرکز باکره است به این معنی که الحمدلله در اختیار دیگری قرار نگرفته است . به برکت بزرگوارانی از سرزمین گیل و دیلم است که به انگیزه اسلام خواهی و خداجویی با تبعیت از ولایت فقیه ارزشمندترین و پرجارترین صفحه مقاومت را در صفحات تاریخ مقاومت زینت بخشیدند و امروز ایران ، ایرانی است یکپارچه با همان مرزهای رسمیش .

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

□ سخنرانی جناب آقای دکتر ورسه‌ای
رییس محترم دانشگاه گیلان در مراسم افتتاحیه

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

به حضور کلیه میهمانان عزیز، استادان، محققان، اندیشمندان، صاحب‌نظران در فرهنگ و ادب، من جمله و خاصه حضرت آیه... احسانبخش نماینده محترم ولی فقیه در استان گیلان و امام جمعه محترم رشت، کلیه میهمانان عزیز گیلانی و غیر گیلانی، استانی و خارج استانی خوش آمد عرض می‌کنم و مقدم همه سروران عزیزی را که بنا به دلیل اهل علم و فرهنگ و ادب بودن بر ما سروری دارند، در دانشگاه گیلان گرامی می‌دارم، وظیفه بنده عرض احترام و ادب و خوش آمد و اعتذار بخاطر کاستی‌ها می‌باشد و داعیه صلاحیت و حقی برای سخن گفتن در باره فرهنگ و ادب و به طریق اولی، فرهنگ و ادبیات گیلان در سطح خواص را ندارم، آن هم در محضر خبرگان و صاحب‌نظران و تنها جوای شرف تلمذ در محضر عزیزان هستم. اما یکی دو جمله در سطح خود که سطح عامه است، عرض می‌کنم:

بدون شک ما، موارث فرهنگی و ادبی غنی و ارزشمندی را در میان ملل مختلف دارا هستیم و این حقیقتی است که بیگانگان نیز نسبت به آن معترفند و اهل انصاف از آنها سهم بزرگی را برای اسلام و مسلمین و ایران پس از اسلام در بنای فرهنگ و ادب و معارف بشر قائلند، متأسفانه طی سده‌ها و خصوصاً دهه‌های اخیر قبل از انقلاب اسلامی بدلائل مختلف، نوعی گسستگی بین ما یعنی عامه مردم و موارث فرهنگی ما ایجاد شده است. یکی از اهداف انقلاب اسلامی و شاید مهمترین هدف آن این بوده - و این بایستی بوده باشد - که پیوستگی بین ما و موارث و منابع غنی و ارزشمند فرهنگی ما را مجدداً برقرار کند. اگر حیات فردی و اجتماعی ما از واحد خانواده تا جامعه و تربیت و روابط و مناسبات اجتماعی ما در راستا و جهت استقرار مجدد بر بنیان فرهنگ اسلام ناب محمدی (ص) قرار گیرد، می‌توانیم بگوییم انقلاب اسلامی ما به آغاز پیروزی کامل رسیده است و آنگاه یافتن و پیمودن راه خودکفایی و استقلال فرهنگی، علمی، سیاسی و اقتصادی و مقابله با شیخون فرهنگی و دفع آن دشوار نخواهد بود. یک راه در جهت ایجاد پیوستگی و انطباق نسل حاضر و فرهنگ آن با فرهنگ اصیل، شناختن و شناساندن فرهنگ اصیل است، چه در مقیاس ملی و چه در مقیاس قومی و این وظیفه‌ای

است بر اهل اندیشه و کار علمی در زمینه‌های فرهنگ و ادب و نهادهایی که در جبهه فرهنگی فعالیت دارند و از جمله آنها دانشگاهها. با نظر بر این هدف است که دوستان و همکاران عزیز ما اقدام به تشکیل انجمن و تأسیس مرکز پژوهشی یا پژوهشکده گیلان شناسی و ابتکار در برگزاری این سمینار که اولین است و ان شاء الله تسلسل خواهد داشت، کرده‌اند. غنای موارث فرهنگی گیلان و گیلانی، سهم بزرگ گیلان و گیلانیان در بنای رفیع فرهنگ ایران اسلامی، سهم بزرگ آنها از افتخارات تاریخی گذشته و تاریخ معاصر ایران و برپایی و راهبری نهضت‌های مبارزه با ظالمان و جباران و دین ستیزان معیار بالای اشتغال و اهتمام در سازندگی، گسترش و ارتقاء فرهنگ و معارف و تعلیم و تعلم در گذشته و حال در این سامان نیز روشن و مورد اذعان و اعتراف اهل اطلاع و انصاف است، و این حقیقتی است که مسؤولیت دانشگاه گیلان را در بازیابی و بازشناسی و بازشناساندن فرهنگ و ادب این سامان سنگین‌تر می‌کند لیکن از آنجا که بار این مسؤولیت را عمدتاً عالمان و فرهیختگان غیور همین سامان در دانشگاه و خارج آن به دوش می‌کشند، با توکل به خداوند تعالی و با اتکاء به تداوم سعی دوستان، تحقق تدریجی هدف حتمی خواهد بود.

بنده رسماً اعلام می‌کنم که دانشگاه گیلان در حد امکان خود، که الحمدالله قابل توجه است، از هر نوع کار و اقدام مثبت و مؤثر من جمله مطالعات و تحقیقات و انتشارات در زمینه‌های فرهنگ و ادب گیلان، پشتیبانی، اعم از مالی و غیره خواهد کرد. دلالت شواهد و قراین این است که رژیم فاسد و مفسد و فرهنگ برانداز پهلوی به لحاظ بیم و هراسی که از مردم این سامان داشت و خطری را که احساس می‌کرد از ناحیه این مردم با فرهنگ و با فضیلت و سلحشور، مبانی حکومتش را تهدید کند، با اشارت و رهنمود بیگانگانی که سر سپردگی و گماشتگی آنها را داشت، تخریب و تلاشی فرهنگی را در این سامان در سر لوحه اهداف خود قرار داد و تا احراز اطمینان نسبت به تحقق این هدف شوم، تأسیس دانشگاه را در این استان به تأخیر انداخت و لذاست که می‌بینیم فعالیت آموزش عالی در این استان در قالب دانشگاه، از حدود سالهای ۵۵ - ۵۶ با مشارکت و همکاری کشور آلمان آغاز می‌شود و این در حالی بود که حدود ۳۰ سال از تأسیس دومین دانشگاه کشور، یعنی دانشگاه تبریز می‌گذشت و در تعدادی از استانها من جمله خوزستان دانشگاههای بزرگ و وسیع تأسیس شده بود، علی‌رغم اینکه حتی اگر از فرهنگ و سطح وسیع تحصیلات و نسبت بالای تحصیل کرده‌های این استان صرف نظر می‌شد طبیعت و اقلیم این استان اقتضاء و ایجاب می‌کرد که تأسیس دانشگاه و مراکز

تحقیقاتی در آن در اولویت قرار گیرد.

قهرآ وقوع پربرکت انقلاب اسلامی احداث دانشگاه را در گیلان در قالب قرار داد همکاری بین دولتی و وقت ایران و آلمان متوقف کرد. متأسفانه طرح جامع ارزشمندی که با صرف هزینه تهیه و مصوب شده بود و فازهایی از آن در زمینی به وسعت بیش از ۵۰۰ هکتار در یکی از زیباترین نقاط استان یعنی جاده لاکان اجرا نیز شده بود، متروک ماند و گناه این - اگر گناهی در میان بوده باشد - در یک ارزیابی و داوری شتابزده به گردن بنده مدیر وقت در دانشگاه و فلان برادر مصدر امر در بیرون دانشگاه بوده است. علی‌رغم این رویداد تأسف انگیز که اگر واقع نمی‌شد، می‌توانست توسعه دانشگاه را در این استان چند سال به جلو اندازد و علی‌رغم اینکه در زمان پیروزی انقلاب اسلامی فضا و امکانات و ظرفیت‌های دانشگاه گیلان به اندازه قابل‌ذکری نبود، طی سالهای پس از پیروزی انقلاب اسلامی با توجهی که به توسعه آموزش عالی در کشور بوده است، دانشگاه گیلان راه قابل توجهی را در راستای رشد و توسعه پیموده است و این پیمایش ادامه دارد و تبلور آن عمدتاً احداث دانشگاه در قالب طرح جامع مصوب تازه‌ای در کیلومتر ۱۱ جاده تهران می‌باشد.

ما معتقدیم که اولویتهای این استان برای سرمایه‌گذاری در جهت توسعه آموزش عالی و تحقیقات در آن همچنان و بلکه قویتر از پیش باقیمانده است و هنوز تا جبران گذشته کار و راه زیادی باقی است. رجاء واثق داریم که برنامه‌های آتی توسعه آموزش عالی سهم منصفانه و شایسته‌ای از توسعه نصیب این استان شود و در سایه عنایتهای جمهوری اسلامی به گسترش و ارتقاء فرهنگ، علوم، معارف و تحقق حاکمیت فرهنگ اصیل اسلامی شایستگی و برازندگی دانشگاه گیلان نسبت به فرهنگ غنی گذشته و جال این سامان و مردم دانش‌پرور و فرهنگ‌گستر آن به سرعت به کمال نزدیک شود، به خاطر تصدیع مطول عذر می‌خواهم. جا دارد یاد، استاد فرزانه گیلان مرحوم دکتر معین راگرامی بدارم و از خانواده و خصوصاً همسر محترمه ایشان به خاطر همت و اهتمامی که در انتقال کتابخانه ارزشمند مرحوم استاد، به دانشگاه کردند، تشکر کنم. از همکاران عزیز در دانشکده علوم انسانی خصوصاً برادر عزیز آقای دکتر رحمدل ریاست محترم دانشکده و دبیر سمینار و برادر عزیز آقای دانشمندی معاون محترم اداری و مالی دانشکده و دبیر اجرایی سمینار و خواهر کریمی معاون پژوهشی دانشکده و سایر عزیزانی که در امر برگزاری سمینار مشارکت و همکاری داشته‌اند، تقدیر و تشکر کنم و از شرکت کنندگان به خاطر کاستی‌ها عذرخواهی می‌کنم. برای خدمتگزاری مؤمنانه و

□ گزارش اجمالی از روند برگزاری سمینار - در مراسم افتتاحیه

از: دکتر غلامرضا رحمدل - دبیر سمینار

با سلام به پژوهشگران و دانشوران گرانقدر، علمای ربانی و میهمانان عزیز، گزارش سمینار بررسی فرهنگ و ادبیات گیلان را بطور خلاصه در چهار محور به استماع مدعوین فرزانه می‌رسانیم:

۱- چرا این سمینار را برگزار کردیم.

۲- چگونه این سمینار را برگزار کردیم.

۳- برنامه‌های پژوهشی ما بعد از سمینار چیست؟

۴- تشکر و تقدیر ویژه.

یکی از شیوه‌های مؤثر در مبارزه با تهاجم فرهنگی، تلاش در بازشناسی هویت فرهنگی و پاسداری از موارث تاریخی و ادبی است. تاریخ نشان داده است که هر وقت هویت فرهنگی هر جامعه و شالوده‌های محوری آن دستخوش تخدیر و رکود شود، چنین جامعه‌ای در مقابل عوامل تهاجم آسیب پذیر می‌گردد و بتدریج بصورت موجودی مسخ شده و سست عنصر در می‌آید و زمینه برای حاکمیت همه جانبه سیاسی دشمن فراهم می‌گردد.

در عصر سست عنصریها و بی‌تفاوتیها انسانهای مسخ شده، رفته رفته به صورت دیو و دد درآمده و از جوهره شور و شعور تهی می‌گردند. در چنین عصری است که ملای رومی در غزلیات شمس فریاد می‌زند:

زین هم‌رهان سست عناصر دلم گرفت شیر خدا و رستم دستانم آرزوست
در بینش اسلامی، اصل بر اینترناسیونالیسم است و انسانها اگر مسلمانند، برادر و مومن هم‌اند و اگر مسلمان نیستند، ممنوع مومنان هستند و از این حیث دارای حقوق اجتماعی‌اند و این معنی از مکتوب جاودانه امام علی (ع) خطاب به مالک اشتر مستفاد می‌شود، آنجا که اقرار و فرق مختلف ولایت مصر را برای او معرفی و رعایت حال آنها و احترام به حقوق اجتماعی آنها را به مالک اشتر توصیه می‌کند و می‌گوید:

«أَخْ لَكَ فِي الدِّينِ أَوْ شَرِيكَ لَكَ فِي الْخَلْقِ»

اما با این همه، تعلقات و دلبستگی‌های عمیق قومی به گونه‌ای که اینترناسیونالیسم اسلامی را به مخاطره نیاندازد، هرگز جزو منهیات نبوده است.

به کلام امام راحل در وصیت نامه سیاسی عبادی حضرتش استشهد می‌کنیم، آنجاییکه با همه اعتقادی که به جهان وطنی اسلامی دارد، اما باز از نژاد آریا سخن می‌گوید و به عنوان نژادی پویا و تاریخ ساز از آن تمجید می‌کند.

ملت مسلمان ایران از اقوام مختلف ترکیب یافته‌اند، که این اقوام مانند حلقه‌های زنجیر متصل به هم هستند و با هم پیوندی ناگسستنی دارند. این اقوام با وجود تاریخ و ادبیات واحد، دارای فرهنگ مخصوص به خود نیز می‌باشند که این فرهنگ خاص، هویت بومی آنها را ترسیم می‌کند. این هویت بومی آمیزه‌ایست از آب و خاک و آداب و رسوم و فولکلور و ادبیات و تاریخ، این هویت بومی دلبستگی مقدس و غیر قابل انکاری در انسانهای پاک سرشت بوجود می‌آورد به گونه‌ای که انسانها زادگاه خود را جزئی جدایی ناپذیر از شخصیت خود بشمار می‌آورند و تراوشات این تعلقات مقدس در گفتار، رفتار، ادبیات، لهجه، نحوه لباس پوشیدن، نحوه استدلال ورزیدن و سایر جلوه‌های زندگی اجتماعی آنها انعکاس می‌یابد. در رژیم گذشته، تعلقات مقدس قومی با رواج هزل‌ها، جوک‌ها و هرزه‌گویی دلقک‌های درباری مورد بی حرمتی قرار می‌گرفت و آثار و جراحات این بی حرمتی‌ها هنوز بر پیکره فرهنگهای اصیل قومی باقی است.

بعد از انقلاب این تعلقات مقدس و پویا توسط پیروان مکاتب الحادی مورد سوء استفاده‌های سیاسی قرار می‌گرفت و تئورسین‌های این مکاتب، آن را ابزاری برای پیشبرد اهداف جدایی طلبانه خود ساخته بودند و امروز پس از شکست مکاتب الحادی، عده‌ای از اندیشمندان لاییک و ملی‌گرایان افراطی، تعلقات مقدس قومی را وسیله‌ای برای القاء اهداف ناسیونالیستی خود قرار داده و ایرانیت را علم می‌کنند، تا عربیت را بکوبند و قس علیهذا. اینگونه سوء استفاده‌های فرصت طلبانه از تعلقات مقدس قومی موجب شده است که برخی از عزیزان گاهگاهی تسلیم زمینه‌های ذهنی شده و با برخوردی غیر تخصصی، بر حقیقت این تعلقات خط بطلان بکشند و به جای حل مسئله، صورت مسئله را پاک کنند.

حقیقت آن است که تعلقات و دلبستگی‌های اقوام مختلف به تاریخ و ادبیات خود، امری فطری و واقعیتی انکار ناپذیر است. بر دانشوران و پژوهشگران فرهیخته و متعهد است که این نیروی فطری خدادادی را در جهت مثبت و در مسیر بازشناسی هویت فرهنگی سوق دهند.

استاد ارجمند جناب دکتر شهیدی در کتاب بلند مقدار تاریخ تحلیلی اسلام مطلبی دارند به این مضمون که: «قبل از اسلام قبایل مختلف عرب دارای تعصبات کور

قبیله‌ای بودند که قرآن کریم از این تعصبات کور به حمیت جاهلی تعبیر می‌کند. پیامبر خاتم به امر خداوند نیروی فطری تعلقات قومی را در جهت اهداف اسلامی پرورش داد و از هرز رفتن این نیرو جلوگیری کرد» ما نیز سمینار فرهنگ و ادبیات گیلان را با همین انگیزه برپا کرده‌ایم و برآنیم که با تلاشی سازمان یافته و منسجم و با بهره‌گیری از تعلقات مقدس گیلان شناسان فرزانه به زادگاه خود استعداد‌های متراکم علمی و تحقیقی را جهت بازشناسی هویت تاریخی و اجتماعی گیل و دیلم بیش از پیش شکوفا سازیم و با بخشیدن روند علمی و پژوهشی به تحقیقات گیلان شناسی، ابعاد فراقومیتی به آن بدهیم و از مطالعات و دستاوردهای علمی پژوهشگران غیر گیلانی نیز بهره بگیریم.

۱- سمینار را چگونه برگزار کرده‌ایم :

۱- از اواخر آبان ۷۰ سلسله نشست‌هایی با برخی از نهادهای فرهنگی استان و شخصیت‌های ممتاز دانشگاه گیلان و برخی از گیلان شناسان داشتیم و در استمرار این نشست‌ها، به این نتیجه رسیدیم که برای متمرکز ساختن مطالعات پژوهشی گیلان شناسی به چند اقدام اساسی دست بزنیم، یکی از این اقدامات برپایی سمینار در یکی از ابعاد گیلان شناسی بود.

محورهای پیشنهادی سمینار مشخص شد و جهت اصلاح یا تکمیل محورها، طی دعوت رسمی از گیلان شناسان و پژوهشگران دانشگاهی به بررسی آنها پرداختیم. محورهای پیشنهادی، مورد پذیرش مدعوین قرار گرفت و به دنبال آن فراخوان مقاله را از طریق جراید محلی و کثیرالانتشار آغاز کردیم.

در ابتدا تصمیم داشتیم که سمیناری را یکروزه و در اردیبهشت ماه برگزار کنیم؛ اما استقبال چشمگیر و دلگرم‌کننده محققین و پژوهشگران ما را بر آن داشت که در تاریخ و مدت زمان برگزاری سمینار تجدید نظر نماییم، با این تصمیم در اواخر فروردین سال جاری مجدداً از صاحبان مقالات و صاحب نظران فرهنگی و دانشگاهی دعوت به عمل آوردیم و پس از شور و مشورت، تاریخ برگزاری سمینار را اول و دوم شهریور یعنی بعد از ماههای گرمی (محرم و صفر) و مدت زمان برگزاری آن را دو روز تعیین نمودیم.

اگر از تلاش بی وقفه ارکان اصلی برگزاری این سمینار و عشق و صبر و بردباری و ملامت‌پذیری آنها سخن به میان آوریم، ممکن است بر طبع بلند و ساحت خلوص مقدس این عزیزان غبار ملالتی بنشیند.

فقط باید بگویم که تلاش مسوولین برگزاری سمینار خاصه برادر عزیز و گرانقدرمان آقای حسن دانشمندی معاونت محترم اداری و مالی دانشکده و دبیر کمیته

اجرای و برنامه ریزی سمینار و خواهر فرزانه و پاک طیتمان سرکار خانم دکتر کریمی و برادر عزیز و خستگی ناپذیرمان آقای زمانی و دیگر عزیزان، یاد آور خاطرات روزهای اول انقلاب بود، آن روزها که از عرق پیشانی فرزندان امام عطر ایثار و خلوص و عشق به مشام می رسید، آن روزها که همه کارها بسیجی بود و جهادی، آن روزها که تنور عشق داغ بود و گرد خستگی بر رخسار یاوران انقلاب نمی نشست، آن روزها که به هر کجا نظر می کردی می دیدی که:

تنور لاله چنان بر فروخت باد بهار

که غنچه عرق عرق گشت و گل به جوش آمد
آن روزها که جبهه را خون مقدس شهیدان آبیاری می نمود و پشت جبهه را عرق
پیشانی شاهدان و مجاهدان فی سبیل ا... «یاد باد آن روزگاران یاد باد».

۲- برنامه ما بعد از سمینار چیست ؟

الف) تقویت مرکز پژوهشی گیلان شناسی و تلاش برای ارتقای آن تا سطح پژوهشکده.

ب) شناسایی نسخ خطی در زمینه فرهنگ و ادب، تاریخ، عرفان و رجال مشاهیر گیلان و افتتاح بخش نسخ خطی گیلان شناسی و تصحیح آنها توسط متخصصین و فراهم آوردن چاپ و انتشار نسخ تصحیح شده. (لازم به یاد آوری است که تاکنون بیش از نود نسخه خطی در این زمینه شناسایی شده که ده نسخه از آن میکروفیلم و عکسبرداری شده و در کتابخانه مرکز ضبط گردیده است.)

ج) سمت دادن پروژه های تحقیقاتی دانشجویان، مخصوصاً دانشجویان کارشناسی ارشد جامعه شناسی و زبان و ادبیات فارسی دانشگاه گیلان در قلمرو گسترده گیلان شناسی.

د) ارتباط با مؤسساتی همچون سازمان برنامه و بودجه، اداره آمار و سازمان میراث فرهنگی برای تبادل تجربه و جمع آوری اسناد پژوهشی.

ه) برنامه های تحقیقی گیلان شناسی بر دو قسم خواهد بود:

اول- تحقیقات فرهنگی و بنیادی برای بازشناسی هویت فرهنگی و تاریخی و رسیدن به خود باوری و خود آگاهی اسلامی.

دوم- تحقیقات کاربردی در زمینه های اجتماعی و تربیتی و تمرکز بخشیدن به این گونه تحقیقات در مرکز پژوهشی گیلان شناسی.

در پایان باید عرض کنم که سمینار حاضر، برگ سبزی است که نقایص آن ناشی

از بضاعت مزجات ماست و در این زمینه به تک بیتی از واعظ ، شاعر هندی سرا استناد
می‌کنیم که فرمود :
نیست جز خجلت از احباب تهی دستان را بید را جز عرق بید نباشد ثمری
و کلام را با ابیاتی از گلستان شیخ شیراز حُسن ختام می‌بخشم که فرمود :
بماند سالها این نظم و ترتیب ز ما هر ذره خاک افتاده جایی
غرض نقشی است کز ما باز ماند که هستی را نمی‌بینم بقایی
مگر صاحب‌دلی روزی به رحمت کند در کار درویشان دعایی
نثار ارواح طیبه همه شهیدان راه خدا خاصه شهیدان گرانقدر رجایی و باهنر صلوات
بفرستید .

□ سخنرانی آقای دکتر صادق آیینه وند

در مراسم افتتاحیه

بسم الله الرحمن الرحيم

با عرض ادب و سلام خدمت دانشمندان، استادان، بزرگان و همه پژوهشگران و پژوهندگان و ارادتمندان ایران اسلامی و سروران عزیز حضرت آیه... احسانبخش و حضرت آیه... قربانی.

بنده گیلان شناس نیستم، ولی ارادتمند گیلان و این خطه ارزشمندم. گرچه از کوهپایه‌های زاگرس هستم ولی همیشه عشق و ارادتی به مردم البرز و دامنه‌های آن داشته‌ام.

ما برای این مرکزی که به همت برادر عزیز و بزرگوار جناب آقای دکتر رحمدل تشکیل می‌شود و ان شاء الله حرکت مبارکی است، برای گیلان شناسی و گیلان پژوهی، بنا بود که خدمت برسیم و از نزدیک با کیفیت کار و آینده این مرکز آشنا بشویم؛ این بود که سعادت حاصل شد که از نزدیک خدمت عزیزان و دانشمندان و بزرگان شرفیاب شوم و عرض ادبی هم کرده باشم بخاطر اینکه در مرکز تحقیقات و پژوهشهای علوم انسانی وزارت فرهنگ و آموزش عالی، سالهاست که مشغول تقویت امور پژوهشی به عنوان خدمتگزاری کوچک هستم.

اشاره‌ای گذرا بکنم و تصدیق ندهم، چون خود مرکز بنام گیلان شناسی و گیلان پژوهی، شروع به کار می‌کند و به عنوان یک حرکت ارزشمند در پژوهشهای علوم انسانی است. من اجمالاً عرض کنم که مدت پنج سال است که گروه علوم انسانی معاونت پژوهسی وزارت فرهنگ و آموزش عالی تصمیم گرفته که برای گسترش و تقویت پژوهشها و تحقیقات در این رشته سعی کند که دانشمندان و بزرگان را از حوزه آموزشی به سوی پژوهشی سوق دهد.

متأسفانه مشکلی که ما در کشور داریم این است که اگر اطلاق نام استاد و دانشگاه می‌شود، اطلاق بر امور آموزشی بوده، حالا آنچه که می‌ماند و پایدار است و حتی پشتوانه مسایل آموزشی و تعلیم و تربیت هم هست، در واقع پژوهشها و تحقیقات و ابداع و نوآوری است، این است که فرهنگ پژوهش در این کشور و در این سامان دیر است که جا بیفتد، و عقب است. البته در این زمینه تلاشهایی شده است. اما از دو نظر

مشکلاتی هم داریم: یکی اینکه بین رشته‌های سنتی و رشته‌های قدیمی مثل رشته‌های الهیات، ادبیات، تاریخ و پاره‌ای از رشته‌هایی که در واقع به عنوان رشته‌های سنتی نامگذاری می‌کنیم، با رشته‌های جدیدی که با کمک آمار و ابزارهای پیچیده جدید وارد میدان شده، مثل اقتصاد، مدیریت، روانشناسی و جامعه‌شناسی. باید یک تلفیقی حاصل کنیم و یک الفتی برقرار کنیم. از این روگله و شکایت‌هایی که استادان محترم یا شوراهای پژوهشی دانشگاهها منتقل می‌کنند و ما حدود چهار یا پنج سال است که از نزدیک آشنا هستیم و می‌شنویم، این است که در حوزه پژوهشهای علوم انسانی مشکلاتی بروز می‌کند که گاه عده‌ای از برادران، حالا یا مهندسان و دانشمندان علوم پایه و یا دانشمندانی که در علوم طبی کار می‌کنند، اطلاق پژوهش در رشته‌های علوم انسانی را یک مقدار باکندی می‌پذیرند، یا حتی گاهی تحقیقاتی که در علوم انسانی به عنوان تحشیه، تعلیقه یا به عنوان تصحیح انتقادی و به عنوان تدوین کتب و تصنیف و تألیف انجام می‌گیرد، اینها را در حوزه پژوهش نمی‌دانند و از آن نام و یاد نمی‌کنند، از سوی دیگر می‌بینیم، رشته‌های دیگر مثل جامعه‌شناسی، روانشناسی، مدیریت و اقتصاد پیش‌تاخته و با ابزارهایی که در دست دارد و با استفاده از علوم پایه و ریاضیات و آمار، درجات خوبی را گشوده و در کشور کارهای ارزشمندی را انجام داده است و امروز در سلسله طرحها و پروژه‌های مردم‌شناسی و تحقیقات اقتصادی، ما مدیون این تحقیقات هستیم و هر روز نیاز بیشتر احساس می‌شود.

چه بکنیم که آن علوم ارزشمند و این علوم جدید را به هم پیوند بدهیم و یک سلسله تحقیقات دامنه‌دار ارزشمندی که بتواند مشکلات کاربردی و نیازهای اساسی کشور را در این حوزه پاسخگو باشد. و ان شاء الله حل کند. طرح ریزی کنیم و با مدد محققان ارزشمند این کشور از خواهران و برادران پیش‌بتازیم. این یکی از مشکلها و محوریندی اساسی ما بود. مسئله دوم که ما در علوم انسانی احساس می‌کنیم این است که یافتن عناوین و اولویتها، اینکه الان از کجا شروع کنیم؟ اولویت با چیست؟ مثلاً در همین خطه که استاد بزرگوار جناب حاج آقای احسانبخش اشاره فرمودند، زمینه‌های فراوان برای تحقیق است، حالا یکی دیرینه و آثار باستانی و حرکات ارزشمند و فتوحات و مبارزات و شناخت این قوم و تلاشهای تاریخی هست که هر کدام محوری است و به عنوان نمونه، در گروه تاریخ دانشگاه تربیت مدرس یکی از دانشجویان دوزه دکتری راجع به علویان طبرستان بناست که ان شاء الله رساله‌اش را تقدیم کند. این یک بحثی به عنوان تحقیقات تاریخی رشته‌ای کار ارزشمند می‌شود و بیشتر هم یکی از دانشمندان

بنام دکتر ابوالفتح حکیمیان کاری کرده بود که البته کار گذشته بود و کار آغازین باید این کار را تکمیل می‌کرد. دیگر اینکه در شناخت لهجه‌ها، من معتقدم که زبان فارسی زمانی می‌تواند یک فرهنگ کامل و شامل و دقیق داشته باشد که همه لهجه‌ها شناخته شود. همه واژه‌ها بر اساس آن استخراج شود چون این چیزی که الان به عنوان زبان فارسی و لهجه تهرانی ادا می‌شود؛ و ما کاملاً تأسف می‌خوریم که لهجه تهران متأسفانه لهجه ری که شاید ۱۵۰ سال تا ۲۰۰ سال هم سابقه ندارد، به عنوان لهجه فارسی و آن هم فارسی اصیل شناخته بشود و مردم هم سعی کنند که کوهپایه‌های زاگرس و البرز و دیگر مناطق تلاش کنند که خودشان را به این زبان تقریب کنند. چه کسی باید پاسخگو باشد. - چه کسی می‌تواند ادعا کند که زبان امروز تهران، زبان مرکزی و اصیل هست و زمانی ما می‌توانیم به یک زبان اصیل برسیم که همه لهجه‌ها و همه شعبه‌های زبان ارزشمند فارسی که امروز در واژه‌های گیلکی، در میان لهجه‌های مازندران و طبرستان و در میان لهجه‌های کردی و لری و لکی و لهجه‌های دیگر کلمات اصیل و ارزشمندی هست که اگر اینها شناخته بشود و پیوند بخورد، آنگاه بنشینیم و آن مشترکات را به عنوان یک فرهنگ جامع دربیابیم، می‌توانیم زبان مشترک اصیل این کشور را با اقوام مختلف و با این گستره پهن و فداکاریها و ارزشها پیدا کنیم. در واقع یک فرهنگ ارزشمندی نوشته بشود و باید هم سپاس کنیم از استاد بزرگوار و دانشمند این خطه مرحوم دکتر معین که تلاش کردند و امروز از برکات زحمات آن مرد بزرگ «فرهنگی» در دست هست؛ ولی باید شاگردان، ارادتمندان و علاقه‌مندان آن بزرگوار و زبان فارسی تلاش کنند که این لهجه‌ها را فراهم کنند. امروز دفاع از لهجه و قوم و سرزمین به معنای نژادگرایی، تبارگرایی و در واقع آنچه که به عنوان ناسیونالیست مطرح است، نیست. امروز عشق به یک نقطه‌ای است که مکان و در واقع بخشی از ارزشهای این کشور پهناور را تشکیل می‌دهد. آنچه که ما را حفظ کرده است و نگه داشته، در واقع دین اسلام و تشیع است که آن قوم بلوچ و آن دامنه‌های کوههای خراسان بزرگ و سبزواری با دامنه‌های زاگرس و دامنه‌های البرز و کویر مرکزی را به هم پیوند داده است. ایمن - الحمدلله - خمیر مایه اساس و جوهره‌ای است که این کشور بزرگ را با این پهنه نگه داشته است و تا همیشه تاریخ نگه خواهد داشت.

اما اگر ما تلاش کنیم برای شناخت زبانها و لهجه‌ها و ویژگیهای قومی و تاریخ افتخارات هر قوم این تلاش مستحسن است و ارزشمند ...
ما معتقدیم که زبان فارسی به عنوان یک زبان مشترک کتابتی و مورد تأیید و زبان

علم، همانگونه که زبان عربی هزار سال زبان علم بود، ابن سینای فارسی زبان به عربی می‌نوشت، امروز هم دانشمندان ما به عربی می‌نویسند. این هیچ مسئله‌ای نیست چون ما یک زبان مشترک دینی در طول تاریخ داریم، امروز هم زبان فارسی را برای حفظ کتابت و فرهنگ و تمدن خودمان نگه می‌داریم. در فلات ایران لهجه‌های ویژه که خاص هر قوم است، این را هم باید حفظ و ضبط کنیم. یکی از کارهای مرکز گیلان شناسی که ان شاء الله ما در قسمت اولیتهای، تلاش هم می‌کنیم که در بخش زبان فارسی و زبان شناسی ان شاء الله با تلاش و کمک دانشمندان تلاشی بشود در این قسمت و محورها هم تعیین بشود، این است که فرهنگ بزرگ با همت دانشمندان در سالهای آینده تدوین بشود، علی‌هذا ما امیدواریم که به کمک مسوولان محترم هر منطقه، بخشهای مختلف مرکز خاص همان منطقه مانند کرمان شناسی، گیلان شناسی، همدان شناسی، مازندران شناسی و غیره، همه مناطقی که بتواند اقوام مختلف و زبان مختلف را تدوین کند و کار کند، شناخته شود. این قدم مبارکی است و آنطور که به من اطلاع دادند، اولین قدم را استان گیلان - که در همه جا پیشتاز و پیشقدم و موفق بوده است - برداشته است. من آثار زیادی از دانشمندان عرب که راجع به گیلان و این قوم و فتوحات اسلامی و مبارزاتی که داشتند و حمایتی که از مسلمین کردند و تلاشی که برای نخستین بستر دفاع از ارزشها در برابر عباسیان و امویان که همیشه تلاش می‌کردند، که فرهنگ جاهلی را با قومیت عربی به هم بیامیزند و به اینها افتخار کنند و اسلام را هم یکدک بکشند، بدون اعتقاد واقعی به آن در مقابل اقوام دیگر، تحقیر کنند. این بود که با اصالت و تمسک به ارزشهای دین مبین که آن هم از طریق خاندان پیامبر، اصالتهای قومی خود را هم حفظ کردند. همین گیلان بود که در واقع یک بستر پاکی برای تلاشها، ارزشها و مقاومت در مقابل منفی بافی یا سلطه‌گری بیجای عرب ایجاد کرد. علی‌هذا این برکتی است که مرکز گیلان شناسی در این جا به همت دانشمندان و بزرگان و خصوصاً همانگونه که فرمودند همکاری استنادار محترم برادر عزیز جناب آقای مهندس طاهایی تشکیل شده است.

شکل دیگری که ما در علوم انسانی داریم اینست که در علوم انسانی عوام زدگی زیاد هست. مثلاً به عنوان گله عرض می‌کنم؛ یک دانشمندی که در تحقیقات فنی و مهندسی کاری کرد روزی که بحث بر روی یک پروژه علوم انسانی بود، می‌گفت آیا می‌شود بر اینها اطلاق علم کرد، یعنی این کلمات، این تحقیقات، این بحثهایی که در علوم انسانی هست و مثال می‌زد، یک شخصی را که در رادیو سخنرانی می‌کرد، اولی

گفت از حرفهای ایشان می شود مثلاً به عنوان علوم انسانی نام برد! اینها علم است؟ گفتیم که علوم انسانی هم مثل دین است، هر چیزی که ارزشمند و گوهر گرانبه است و برای بشریت است و تماس بیشتری با ارزشهای انسانی و فضایل انسانی دارد و مردم به او نیاز دارند، به همان اندازه که اصیل است و تلاش می شود که مردم حفظش بکنند، عوام زدگی هم در آن هست. یک بقال و یک کاسب که شغلش هم محترم است، به خودش اجازه می دهد که در مسایل دینی و مسایل علوم انسانی بحث کند، در تاریخ هم بحث می کند. این است که در واقع وقتی عوام زدگی علوم انسانی، مرزهای علمی را تحت الشعاع قرار می دهد به علت ارزشی بودن این علوم هست، نه به علت اینکه ما خدای ناخواسته تصور کنیم که اطلاق نام علم بر این علوم نمی شود.

مسئله دیگر غموض و پیچیدگی در علوم انسانی و پیچیدگی خود انسان هست. این تلاش را ما از محققان بزرگوار خواستاریم و طلب می کنیم که سعی کنیم با تعریف دقیقی که در این علم پیدا می شود، منطبق با نیازهای فطری انسانی و کاربردی و نیازهای هر منطقه به یک تعریف مشخصی برسیم. ما هم در حوزه معاونت پژوهشی این تلاش را می کنیم و اولویتها را آماده کرده ایم که به دانشگاهها ارسال شود و امیدواریم که با مدد و همکاری شما و با کمکی که خواهید فرمود ما تحقیقات علوم انسانی را در یک تعریف و تبیین و جمع بندی و محور بندی صحیح به آن نتیجه ای که مطلوب هست، مثل دیگر علوم به مرز مشخصی برسانیم که تعریف خاصی داشته باشد تا ان شاء الله مراکز تحقیقاتی که در استانها تشکیل می شود، به کمک دانشمندان و محققان ارزشمند بتوانیم، تحقیقات درخور و اساسی را انجام بدهیم و زیرا معتقدیم که انقلاب اسلامی انقلاب الهی و ارزشی است. علوم انسانی که امروز می خواهد کمک بکند و حفظ اصالتها و ماهیتها و حرکات و سکانات انقلاب را با توجه به فطرت این مرز و بوم و ارزشهای انسانی نگهدار و پاسدار باشد، هم ارزشی است.

علی هذا در تحقیقات علوم انسانی بیشتر ما می توانیم پاسدار ارزشها باشیم و از انقلاب دفاع کنیم، در عین اینکه ما معتقدیم هم نیازهای اساسی کشور در قسمت صنعت و پزشکی و کشاورزی مطلوب است و مورد توجه ولی از اینجا اگر خدای ناخواسته ضربه بخوریم، اشاره فرمودند برادر عزیزمان که در نامگذاری یا در هجوم فرهنگی قید تهی کردن ما از آن اصالتهای تاریخی است و از حوزه ارزشی که علوم انسانی شروع می شود، این جاست که علوم انسانی باید با دقت و عمق بیشتر در تحقیقات آکادمیک مددکار مسوولان و خدمتگزاران کشور باشد تا بتوانیم ان شاء الله

تعالی پیش برویم . یک تقاضایی هم از مسوولین محترم کشور و بزرگان استان دارم، الان که به شکر خدا کشور به ثبات و قوت و قدرت خود رسیده است، در اینکه ما الان نیروهایی را به حدی رسانده ایم که مهارت یافته اند و این نیروها هم بیت المال هستند ، نیروهای تربیت شده اسلام هستند ، این است که با این ثباتی که تحت وزارت و نظارت ولایت محترم فقیه است و کشور به ثبات رسیده، تغییر و تبدیل دیگر انجام نگیرد . این دیگر به مصلحت اسلام نیست . همه نیروها ، نیروهای مؤمن در یک جهت ، یک هدف و یک مسیر هستند . بر کتاب واحد ، سنت واحد و قبله واحد و مکان واحد قدم می گذارند و این تغییر و تحولها مشکل ایجاد می کند ، خصوصاً در مسایل پژوهشی؛ این است که این تقاضا هست ان شاء الله تعالی که خداوند مدد برساند که ثبات مدیریتی هم پیدا بکنیم که برسیم به آن جایگاه مطلوب .

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

تشکر و قدردانی:

در خاتمه ضمن تشکر از عموم محققان، دانشوران و اعضای سخت کوش کمیته برگزاری سمینار، لازم می‌دانم که سپاس و تقدیر ویژه را نثار عنایت فرزندگان نیز بنمایم: از برادر اندیشمند و فرزانه جناب آقای دکتر ورسه‌ای ریاست محترم دانشگاه گیلان که با حمایت‌های بی دریغ و تشویق‌های دلگرم‌کننده خود ما را در برپایی مرکز پژوهشی گیلان شناسی و برگزاری سمینار یاری کردند.

۲) از استاندار متعهد و صاحب‌کمال گیلان جناب آقای مهندس طاهایی و همکاران گرامی ایشان که با حمایت‌های مؤثر خود ما را در برپایی این همایش فرهنگی یاری کردند. ۳) از معاونت محترم پژوهشی دانشگاه گیلان برادر متعهد جناب آقای دکتر درووزه که ما را در برپایی این سمینار تشویق کردند.

۴) از خانواده گرامی استاد فقید مرحوم دکتر معین، خاصه از بانوی فرهنگ دوست آن فقید سعید که با اعطای بیش از هفت هزار جلد کتاب آن استاد فرزانه موجبات تقویت بنیه تحقیقاتی مرکز گیلان شناسی را فراهم آوردند.

۵) از هنرمند و نقاش توانمند گیلان جناب آقای استاد ملک آرا که با اعطای بخشی از کتب کتابخانه خود به مرکز پژوهشی گیلان شناسی، باب مساعدتهای عملی به مرکز را گشودند و موجبات تشویق دیگر شخصیت‌های خیر و فرهنگ دوست را برای کمک‌های بیدریغ مالی و معنوی به این مرکز فراهم و حمیت فرهنگی آنها را بیش از پیش شکوفا ساختند.

- از برادر عزیز آقای جعفری مدیر محترم امور اداری دانشگاه گیلان به خاطر منظور کردن یک نفر ماشین نویس تمام وقت همراه با ماشین تایپ به سمینار.

- از برادر عزیز آقای هادی آقاچانیان به خاطر تقبل زحمت در انتقال کتب استاد معین.

- از ریاست محترم کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران جناب آقای دکتر حریرچی و همکاران ایشان که ما را در تهیه میکروفیلم از نسخه‌های خطی یاری نمودند.

- از برادر محترم دکتر آیینه‌وند، رحیمی نژاد و دکتر ولوی مسوولین محترم معاونت پژوهشی وزارت فرهنگ و آموزش عالی که با حضور خود در سمینار و راهنمایی برای تنظیم اساسنامه پژوهشکده گیلان شناسی و فراهم آوردن زمینه‌های ثبت آن بر ما منت گذاشته‌اند.

□ نقد و تحلیلی در باب، افکار، اندیشه‌ها و سبک شعری

سید اشرف الدین حسینی گیلانی (نسیم شمال)

از: سیده مریم ابوالقاسمی کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی

آنچه که در این اثر تحقیقی مورد توجه ماست، معرفی جنبه‌های ناشناخته و مبهم از نحوه تفکر و شیوه شاعری و سبک گویش شاعر بزرگ مشروطه، سید اشرف الدین حسینی گیلانی مشهور به نسیم شمال است و اصلاً قصد ندارم که به شناساندن زندگی شخصی او بپردازم؛ شرح و بسط کافی در باب زندگی او را به مقالات و رسالاتی که درباره او نوشته شده است و به مقدمه دیوانش واگذار می‌کنم.

آنچه در این جا ضروری است، شناساندن و معرفی شیوه تفکر و زبان خاص این شاعر گیلانی است که گامهایی وسیع در جهت آگاهی مردم برداشته و اطلاعات متقن و دقیقی در باره اوضاع اجتماعی و دسیسه‌بازیهای عصر استبداد محمد علی شاهی و اوضاع و احوال مشروطه، در اختیار ما می‌نهد، ارزش کار شاعری چون سید اشرف الدین که با سلاح برنده شعر پا به عرصه مبارزه علیه مظالم و مفاسد اجتماعی و حاکمیت کور استبداد نهاده بود، در این است که او با شناخت دقیق فرهنگ توده‌های مردم و رقیق شدن در رفتار و کردار قشرهای عظیمی از جامعه، افکار و اندیشه‌های نوینی را با زبان شیرین خود بیان کرد که برانگیزنده بود. نسیم شمال با زبان شیرین و رسا، یک آزادیخواه فطری و آزادی طلب حقیقی بود.

یاد آوری این نکته ضروری است که محیط انقلابی و شورانگیز گیلان در عصر مشروطه از عوامل مهم شکل‌گیری اندیشه‌های آزادیخواهانه اوست؛ چنانکه او به کرات در دیوان خویش از تأثیرپذیری محیط گیلان، یاد می‌کند و آن را از عوامل مؤثر در رشد اندیشه خویش می‌داند.

مطالعه در شیوه تفکر و اندیشه نسیم شمال، برای محققان و مورخان که قصد شناسایی اوضاع اجتماعی عصر محمد علی شاه قاجار و مشروطه را دارند، فرصتی بسیار ارزنده و مغتنم خواهد بود و هرگز یک وطن پرست حقیقی، خود را بی‌نیاز از مطالعه افکار و اشعار او نمی‌داند. با توجه به این که بررسی زبان خاص او نیز خالی از فایده و ثمر نیست.

با وقوع انقلاب مشروطه، شعر رو به سادگی می‌نهد. شاعر آزادیخواه مشروطه به مردم

تعلق دارد و از میان مردم برخاسته، در میان مردم می‌زیید و می‌سرایید، شعر در این عصر از حصار تنگ قوافی و صنایع ادبی و دیگر مضامین کلیشه‌ای مُنجمد خارج می‌گردد. شاعر مشروطه به دربار اختصاص ندارد و دیوار عظیمی که بین او و مردم فاصله می‌انداخت، از میان رفته و به عبارتی رساتر شاعر این عصر تافته جدا بافته‌ای از مردم نیست. به عبارتی بهتر می‌توان گفت که زبان شاعر به زبان محاوره و عامه مردم نزدیک می‌شود.

نمودارهایی از فرهنگ عامه (فولکلور) را در شعر این عصر به وضوح می‌توان مشاهده کرد. گاهی به اشعار فرّخی یزدی، عارف قزوینی، میرزاده عشقی، دهخدا، ابوالقاسم لاهوتی و دیگر شاعران و نویسندگان مشهور این عصر، گواهی صادق بر این ادّعا خواهد بود.

از نظر ادبی عصر مشروطه، عصر گره خوردگی شعر با مسایل سیاسی و اجتماعی است؛ اندیشه‌های مترقیانه در ستیز با تفکر کهن با هجومی پیگیر و بی‌آمان به دنبال وسیله‌ای می‌گردد، در این جا است که شعر، به عنوان هنر غالب در جامعه ایران قد بر می‌افزاید، این شاعران وظیفه بیدار و آگاه کردن ستمدیدگان جامعه را به عهده گرفته‌اند و بدین ترتیب شعر این دوره از نظر زمینه و مضامین و مهمتر از همه مخاطبان شعری که مردم کوچه و خیابان بودند موقعیت خاصی یافت و به جای نجوای عاشقانه و هیاهوهای صوفیانه، از دیوار شعر این عصر سروده‌های وطنی و ترجیع بندها رو به عرصه وجود گذاشت و از وطن، آزادی، قانون، مساوات، و عدالت سخن به میان آمد. بدون تردید یکی از مشهورترین و برجسته‌ترین چهره‌های شعر مردمی سید اشرف الدین حسینی گیلانی مشهور به نسیم شمال است. شاعری خوش ذوق و شیرین زبان که دارای ذهنی وقار و اندیشه‌ای ژرف بود، زبان او زبان مردم است و به حق که عنوان «شاعر مردم» لقبی شایسته و پرازنده برای اوست. در شعر او جلوه‌های گوناگون از فرهنگ عوام و اندیشه‌های عامیانه نمودار است؛ اشعار گوناگونی که دلالت بر این مضامین می‌کند حاکی از عمق عشق و علاقه او به مردم و در «بین مردم زیستن» اوست.

نسیم شمال در بین شاعران دوره مشروطیت دارای زبانی خاص و سبکی مخصوص به خود است و بدون شک وی یکی از جمله شاعران صاحب سبک این دوره محسوب می‌گردد. در شعر او قوس و نزول‌های فراوانی از حیث نحوه کاربرد تعابیر گوناگون و مضامین مختلف به چشم می‌خورد. گاهی برخی از ابیات او نشانگر عمق اندیشه و رسایی و استواری بیان اوست و گاهی نیز آن چنان با اصطلاحات عوام و زبان عامیانه در

هم آمیخته که آن را تا حدود بسیار زیادی با زبان نازلِ بازاری که در واقع زبان مردم دوستاندار اوست، نزدیک می‌کند و شاید این شیوهٔ سخن‌گویی است که مردم اشعار او را چون تُحفهٔ زر خریدار می‌شدند و روزنامه‌اش آن همه خریدار داشت. چنانکه از پیرو جوان و عامی و خواص آن را با شور و ولع خاصی می‌خواندند و لذت می‌بردند؛ با این وجود که همه می‌دانیم روزنامه‌اش به تعبیر استاد سعید نفیسی «نه چشم پُرکن بود و نه خوش چاپ» اما جاذبهٔ جادویی و زبان‌گیرا و جذّاب او همه دلها را تسخیر می‌کرد.

در این جا ذکر و یادآوری این نکته ضروری می‌باشد که بگویم، اگرچه سید اشرف الدین گیلانی در شعر خود بسیار از فرهنگ عامه (فولکلور) و زبان کوچه و بازار مدد گرفته، اما این امر به منزلهٔ عدم آگاهی او از علوم و معارف عصر نیست و کاربرد تعبیرات عامیانه و زبان بازاری و روان او را نباید به پای عدم آگاهی و نادانی او گذاشت، بدون هیچگونه شک و تردیدی او فردی آگاه و اهل اطلاع از علوم و دانش‌های زمانه بوده، اشاره‌ای که خود او در اشعار خویش به اسامی کتب گوناگون، دانشها و معارف، علوم و حکمت می‌کند و نیز آشنایی او با فرهنگ عامه و تاحدی آگاهی از زبانهای روسی و فرانسه، اطلاع او از ادبیات فرانسه و شاعران معروف آن، آشنایی با زبان ترکی و گویش گیلکی، اطلاع کافی از مسایل سیاسی و اجتماعی و اقتصادی عصر، و علوم دینی، بیانگر این واقعیت است که او از جملهٔ آگاهترین شاعران عصر مشروطه محسوب می‌گردد.

سید اشرف الدین در منظومهٔ باغ بهشت که در آن به گونه‌ای واضح و مُتقن به ذکر اصل و نسب و زندگی و زادگاه و محل پرورش خویش می‌پردازد و به میزان تحصیلات خویش نیز اشاره‌ای می‌کند و می‌گوید:

پیش استاد خواندم اندر مدرسه هیئت و جغرافیا و هندسه
 صرف و نحو و منطق و فقه و کلام جمله را یک دوره خواندم والسلام

دیوان ص ۲۰۸

و در جایی دیگر می‌گوید:

کتاب مستطاب مطلع الانوار را خواندم

اصول کافی و تهذیب و استبصار را خواندم

قوانین و کاتب تحفه الاحرار را خواندم

نه از مشکل، نه از آسان، نه از توفیر می‌ترسم

و در صفحهٔ یکصد و شصت و سه دیوان خود به کتاب «الف لیله و لیله» نیز اشاره‌ای دارد

و در صفحهٔ یکصد و شصت و دو، از کتاب «نان و حلوا»ی شیخ بهایی با زبانی طنزگونه

یاد می‌کند «نان و حلوا»ی و می‌گوید:

به پیش مشعل آفتاب بردار و بخوان هر شب

حدیث شیخ ابوالپشم و کتاب نان و حلوا را

و در صفحه یکصد و هفتاد و سه دیوان خود می‌گوید:

«این گُره زمین بود به شکل هندوانه چه؟»

قدرت او در بیان معضلات و مشکلات اجتماعی بی‌نظیر است، او از هر کلمه و عبارت ساده و عامیانه، برای ابلاغ اندیشه خویش به بهترین وجهی استفاده می‌کند و اصولاً دارای حافظه‌ای بسیار قوی و شگرف بود، بطوریکه هر چه را که می‌سرود، بدون یادداشت از بر می‌خواند. سینه او لوح محفوظی بود که همه چیز را در خود حفظ می‌کرد و این امر از قدرت شاعری او حکایت می‌کند؛ اگرچه او جزو شاعران متوسط زبان فارسی است، اما جاذبه جادویی و رسایی و استواری شعر او در همه دلهای آشنا مسکن گزیده است.

داستان نویس مشهور ایران محمد علی جمالزاده می‌گوید:

«خدمتی که این سید بزرگوار با کمک طبع حسّاس و عدالت طلب و فقیر نواز و شیرین خود به وسیله زبان دلپذیر پارسی عوامانه به مردم ایران و به زبان فارسی نموده است در تاریخ انقلاب و ادبیات ایران ثبت شده است.»

نسیم شمال بر تبخّر خود در شاعری اشاره می‌کند و می‌گوید:

نه طلا خواهم و نه لعل و نه سیم	عاشقم بر ادبیات نسیم
تشنه کامم به زلال قلمت	سلسبیل است روان از رقمت
آفرین بر قلم محترمت	که بود حامی اطفال یتیم

یکی از مُحققان معتقد است که البته استعداد ذاتی و ذوق فطری سید الشرف در استفاده از روحیه اجتماع، خود عامل بزرگ موفقیت اوست ولی به مصداق اینکه همیشه مستمع صاحب سخن را بر سر ذوق آورده، این محیط گیلان و مردم روشن دل و ساده طبع و آزادیخواه گیلان بوده که میدان به دست سید اشرف الدین داد و وسایلی فراهم کرد تا روزنامه‌ای پدید آورد و آنقدر نفوذ یابد که حتی امروز هم سالخوردهگان ولایات دور دست، بعضی اشعار او را به عنوان چاشنی ذوق برای فرزندان و نوادگان خود بخوانند.

طنز در شعر سید اشرف الدین گیلانی

نماینده شعر طنز آلود سیاسی در شعر این دوره سید اشرف الدین گیلانی است

که برای نخستین بار این عنصر ارزنده و جاندار را در شعر فارسی به خدمت گرفت. طنزپردازی به مفهومی که در عصر مشروطیت متداول شد، در قلمرو ادب فارسی امری کاملاً تازه و انقلابی بود و هنوز جا نیفتاده بود که قدرت و اوج آن را در شعر نسیم شمال مشاهده می‌کنیم.

بطور کلی طنز، نوعی شیوه بیانی خاص است که عنصر اصلی آن را خنده تشکیل می‌دهد؛ در این طرز بیان هنرمند بدون آن که لحن آموزشی و تعلیمی داشته باشد، سعی دارد از راه بهم زدن تناسب و روابط عادی بین اشیاء و موجودات و امور طبیعی و عوامل دیگر توجه خواننده و شنونده را جلب کند.

نسیم شمال از این عنصر جاندار و ارزنده به نحوی زیبا استفاده می‌کند و با زبانی شیرین و دلپذیر مشکلات و نارسایی‌های زمان خود، بی‌وفایی‌های عصر، فقر و جهل مردم و دیگر مشکلاتی را که اجتماع آن روز با آن دست و پنجه نرم می‌کردند، را بیان می‌کند و بدین وسیله گامی بسیار بزرگ در جهت تنویر ذهن و آگاهی شعور و افکار مردم محروم عصر خویش بر می‌دارد. وی علناً با زبانی صریح ظلم و جور گروهی از مستبدان زمان خود را یاد آور می‌شود و می‌گوید:

دخترانش همه مفلوک و صغیر	به تو چه مرده یکی زارع پیر؟
عده‌ای گرگ نشسته به کمین	بهر قتل فقرای مسکین
اهل بازار به بیت الحزنند؟	به تو چه همه رنجبران در محنند؟

در شعر جنگ میوه‌جات با آن که صنعت تشخیص و استعاره در آن کاملاً بارز و محسوس است، با طنزی شیرین و جاندار و کنایه‌ای لطیف مشکلات عصر و جاه طلبی‌های گروهی را برای کنار زدن دسته‌ای دیگر و تصاحب قدرت بوسیله آنان، را بیان می‌کند و سیاست‌بازیه‌های آنان را به معرض نمایش قرار می‌دهد. (ص ۲۹۱ / دیوان) مرحوم استاد فقید سعید نفیسی که از دوستان صمیمی و از ارادتمندان خاص اوست، می‌گوید:

«اندک تعصبی در او نبود، لطایف بسیار به یاد داشت، قصه‌های شیرین می‌گفت، خزانه‌ای از لطف و رأفت بود، کینه هیچکس را در دل نداشت، از هیچکس بد نمی‌گفت، اما همه را مسخره می‌کرد و چه خوب می‌کرد! ای کاش باز هم مانند او پیدا می‌شدند که همین کار را با مردم این روزگار می‌کردند. جایی که مردم عبرت نمی‌گیرند، پند و اندرز نمی‌پذیرند، زشت و زیبا نمی‌شناسند، شهوت، گوش و چشمشان را پر کرده است. باید سید اشرف الدین بود و همه را استهزاء می‌کرد.»

طنز به مانند خونی حیات بخش در تمامی اجزاء و اندیشه‌های فکری او جریان دارد و به زبان او حیاتی تازه می‌بخشد. حتی هنگامیکه به درگاه قاضی الحاجات (خداوند تعالی) مناجات می‌کند، با آن که اندیشه‌های حکمی در آن کاملاً بارز و هویداست، اما باز طنزی لطیف و جاندار در آن نهفته است که جذابیت گفتار او را دو چندان می‌کند؛ در جایی که می‌گوید:

خداوندا جهان را آفریدی	زمین و آسمان را آفریدی
مکان و لامکان را آفریدی	تمام انس و جان را آفریدی
به عالم نعمت مشروطه دادی	به ما جای قدیفه، فوطه دادی
به دریای جمالت غوطه دادی	به تهران پارلمان را آفریدی
در این تهران که هر چیزی گرانست	کباب و کله و دیزی گرانست
چلوی خاص تبریزی گرانست	تو هر چیز گران را آفریدی

(دیوان / ص ۲۶۵)

اندیشه‌های عرفانی و اخلاقی در شعر

سید اشرف الدین گیلانی

تبحر سید اشرف الدین گیلانی تنها در سرودن اشعار طنز و سروده‌های اجتماعی که مظالم عصر و مشکلات زمان را بیان می‌کند، نیست، او با همان زبان شیرین و ساده‌ای که دسیسه بازیهای سیاست بازان را به معرض نمایش می‌گذارد، که می‌توان از طریق آن اشعار به موقعیت اجتماعی و وضع معیشتی مردم آن دوره پی برد، با همان زبان ساده و محکم مفاهیم اخلاقی و عرفانی را نیز بیان می‌کند مضامینی که او در این گونه از غزل‌ها بکار می‌برد اگرچه از حیث مضمون از همان مضامین گذشتگان تا حدی مایه گرفته، اما به نحو بسیار بارزی سبک جدید عصر و اختصاصات آن دوره نمایان است؛ حتی زبان و اصطلاحات بیانی خاصی که وی در این غزل‌ها بکار می‌برد، از تازگی و طراوت خاصی برخوردار است.

زبان او در غزلیات و سروده‌های اخلاقی و عرفانی نیز ساده و واضح و از هرگونه تصنع و تکلف و یا آرایش به صنایع لفظی و معنوی که کلام را دچار تعقید و دشواری می‌کند، بدور است تصویرگری‌های شعری در آن بسیار ملایم و طبیعی است؛ از حیث نحوه تفکر و اندیشه، او معتقد است که تنها با نیت و بصیرت پاک و خلوص قلب می‌توان به مشاهده و ملاقات آن معبود و مقصود حقیقی نائل گشت و نثار جان و بذل سیم و زر در راه حقیقت و وطن امری سهل و آسان است.

همانطور که ملاحظه می‌شود، تا این جا مضامین شعری او از مضامین شعری پیشینیان مایه گرفته، اما تحوّل زبانی و سخن سهل و ممتنع او در آن کاملاً بارزست، سخن از کشتگان وطن، عشق به میهن از مفاهیم جدیدی است که زبان او را جاندار و باطراوت نشان می‌دهد و آن را متعلق به عصر انقلاب می‌کند. در لابلای این نوع از اشعار او، سخن از شراب معنوی، رطل ملکوتی و جام می وحدت به میان می‌آید که اطلاع و آگاهی او را نسبت به مسایل عرفانی بیان می‌کند وی در یکی از غزلیات خود می‌گوید:

با چشم پاک، دیدن آن پاک لازم است چون دیده را به طلعت او رو برو کنند
از سیم و زر گذشته، زبان نیز بگذرند آنان که شربت لب لعل آرزو کنند
گر پاره پاره شد دل عشاق از فراق رعنا فدایان به مهر و محبت رفو کنند
یکی عشق وقف شد به جهان پری رُخان خوبان ز عشق وطن در سبو کنند
(دیوان / ص ۲۰۷)

در جایی دیگر می‌گوید:

گر بر آری نعره «أُنسی أناالله» صادقی

رنگ زرد و جسم لاغر بایدت گر عاشقی

حق پرستی کن که آید جام عرفانت بدست

جان فدای خاک پای عارفان حق پرست

من به قربان جوانمردی که از هر قید، رست

چون ببینی در خرابات مُغان مدهوش مست

پیش مستان خدا اظهار هوشیاری مکن

می‌بخور منبر بسوزان، مردم آزاری مکن

(دیوان، ص ۳۶۰)

مضامینی که در اشعار فوق بکار رفته، نظیر آن را در اشعار شاعران دوران قبل مشاهده می‌کنیم و باز می‌گوید:

سنوی توحید الهی دل دلیل رهنماست

غافل از دل که دل گنجینه نور خداست

دل به دست اشرف الدین ده که عبد اولیاست

غیر او در شهر عرفان دل به کس دادن خطاست

توبه تاج اصطفی و تخت شاهی لایقی

از ره معنی به موجودات عالم قایقی

که در این اشعار از اصطلاحات عرفانی و اندیشه‌های صوفیانه نشانه‌هایی یافت می‌شود. در جایی دیگر با زبانی بسیار شیرین و تعبیری زیبا مباحث عرفانی و اخلاقی را عرضه می‌دهد که قدرت و تسلط بیان او را در توصیف این نوع از مضامین بیان می‌کند.

رشته دل را به دست اهل دل باید سپرد خانه گل را به اهل آب و گل باید سپرد
دل به اریاب ولایت مستقل باید سپرد سینه بر سینه به مولا متصل باید سپرد
(دیوان، ص ۳۶۱)

رطل ملکوتی زن مست از می وحدت شو

خواهی نشوی رسوا هم‌رنگ جماعت شو
(دیوان، ص ۳۰۶)

برخیز بیا با ما یک شب تو به میخانه در جام می وحدت بین لذت شاهانه
تا کی بخوابی ای پیر گمراه برخیز از جا، وقت سحر گاه
با چشم گریان رو کن به درگاه هر لحظه برگو با ناله و آه
التوبه، التوبه، استغفرالله
(دیوان، ص ۴۸۰)

این اشعار از همت و اراده قوی وی حکایت می‌کند، با آن که اشعار وی در بین مردم طرفداران زیادی داشت، ولی با توجه به استغنا ذاتی و فطری که در وجودش سرشته بود، هرگز دست نیاز به سوی کسی دراز نکرد و مال کسی را پایمال ننموده عزت نفس تا حدی است. که می‌گوید:

نه از کس رشوه بگرفتم، نه دیناری طمع دارم

به کف فرمان نورانی ز عزّ «مَنْ قَنَع» دارم
(دیوان، ص ۱۶۷)

پیام نسیم شمال به جوانان وطن

او فردی درد آشنا نسبت به مشکلات و مصائب اجتماعی عصر خویش بود و ریشه تمام گرفتاریها و عقب افتادگی‌ها را در جهل و نادانی مردم می‌دانست. این است که خطاب به جوانان این مرز و بوم می‌کند و می‌گوید که با علاقه و عشق زایدالوصفی به دنبال کسب علم و متون جدید باشند تا بدین وسیله دروازه‌های تمدن جدید را بسوی خود بگشایند. مسلم است که این شیوه طرز تفکر از عمق بینش و اخلاص و آگاهی او نسبت به مسایل سیاسی و اجتماعی و اقتصادی عصر سرچشمه می‌گرفت:

ما اگر علم و هنر می‌داشتیم کوه را از جای بر می‌داشتیم
از جوانان نظامی روز جنگ صد هزاران شیر نر می‌داشتیم

خط آهن می نمودیم اختراع

راهها در بحر و بر می داشتیم

(دیوان / ص ۴۱۰)

و در جای دیگر:

تعلیم بگیرید علوم عربی را

مجموع مقالات و فنون ادبی را

خواهی که ز خود شاد کنی روح نبی را

در معرفت آمیز که دائم به تو یاراست

شهری که بود علم، نبینی تو گدا را

حق امر به تعجیل نموده است شما را

اسباب شرافت به دو عالم بود از علم

فخریه اطفال دمام بود از علم

پس فرق میان خر و آدم بود از علم

علم است که از وی شتر عقل مهار است

(دیوان / ص ۳۱۰)

وی ریشه همه عقب ماندگی ها و بدبختی ها را، تن زدن از آموختن علوم و تمدن جدید

می داند و معتقد است که اگر ما نیز با علوم و تمدن جدید آشنا گردیم، قادر خواهیم بود

که خود را از غرقاب فقر و توطئه اجانب نجات دهیم.

امروز چو ما هیچ کس انگشت نما نیست

زیرا که کسی جاهل و بی علم چو ما نیست

در علم و صنایع همگی عاجز و لنگیم

در مغلطه و فتنه و آشوب ز رنگیم

(دیوان / ص ۳۱۲)

باز هم مایه آبادی ایران ادب است آیه همه جا سوره قرآن ادب است

(دیوان / ص ۳۵۰)

با ادب باش که تکلیف جوانان ادب است فرق ما بین بنی آدم و حیوان ادب است

راحت روح زنان، زینت مردان ادب است آیه همه جا، سوره قرآن ادب است

(دیوان / ص ۳۱۲)

احتیاج است آنکه ما را خوار کرد رفع مایحتاج ما علم است علم

آنکه شیران را کند رؤیه مزاج

احتیاجست احتیاجست احتیاج

(دیوان / ص ۴۸۰)

علم است که معروف نموده عرفا را
تعظیم نماید جمیع علماء را

علم است که مشهور نموده شعرا را
دایم ز جهالت دل بی علم فگار است

(دیوان / ص ۳۱۰)

علاقه او به آموختن علم و محیط مدرسه تا حدی است که آن را بارها و بارها گوشزد می‌کند:

روز اول این بنای مدرسه	حق، غریق رحمتش سازد که ساخت
نقشه جغرافیای مدرسه	کرد ما را با خبر از برّ و بحر
با تناسب درسهای مدرسه	در حساب و ضرب و تقسیم و کسور
پایه عزّ و علای مدرسه	از خطوط هندسی بالاتر است
نغمه درس و نوای مدرسه	بهتر از ستور و تار و بر بطست

(دیوان، ص ۴۰۸ و ۴۰۹)

دفاع از میهن

عشق و علاقه او به ایران، یادآور عشق فردوسی به ایران است؛ دوستی و مهر او به خاک وطن حاکی از عمق آگاهی و بینش و علاقه او نسبت به سرنوشت این کشور محروم است. سرزمینی که در عصر او در زیر چکمه اجنبی پایمال می‌شد و رجال بی سیاست آن عصر با دسیسه بازیها به چپاول سرمایه‌های بالقوه و بالفعل آن می‌پرداختند. این آشفته‌گی‌های اجتماعی گویا که در روحیه شاعر، حالت یأس و نومیدی ایجاد می‌کند که در گوشه گوشه دیوان او به چشم می‌خورد و در اشعاری که می‌سراید، عمق عشق خود نسبت به ایران و مفاخر ملی را با نهایت افتخار بیان می‌کند و از عمق دل فریاد بر می‌آورد:

ز بخت خویش نالانم نمی‌دانم چه بنویسم

از این اوضاع، حیرانم نمی‌دانم چه بنویسم

قلم در دست بگرفتم، نویسم از وطن شرحی

مثال بید لرزانم، نمی‌دانم چه بنویسم

نه بهبود است ایران را، نه استقلال امکان را

به این مشروطه مهمانم، نمی‌دانم چه بنویسم

رفیق ما شده ماژور سلام او شده بُنژور^(۱)

فدای خاک ایرانم، نمی‌دانم چه بنویسم

(دیوان / ص ۴۰۰)

در نهایت می‌گوید:

تاج عالم خاک ایران است گویی نیست، هست

سرزمینش جای شیران است گویی نیست، هست

بر جلال خاک ایران کوه و صحرا شاهد است

چون علاماتش نمایان است گویی نیست، هست

بوعلی سینا از این کشور نمایان شد، بلی

حکمتش معروف دوران است گویی نیست، هست

(دیوان / ص ۵۳۵)

وی بارها در اشعار خویش خط دشمن اجنبی را که قصد چپاول سرمایه‌های کشور ما را

دارد، گوشزد می‌کند و می‌گوید:

دشمنان، حمله‌ور از چار طرف بهر شکار

بهر این لقمه شیرین همه مشغول به کار

نعره و هلله بگذشت ز چرخ دؤار

با این ملت خوابیده نگشته بیدار

خانه ما شده از صدمه همسایه خراب

جگر ما شده از شعله بیگانه کباب

دفاع از حقوق زارعین

یکی از مباحث بسیار مهمی که نسیم شمال به کزات در شعر خود به آن اشاره

می‌کند، دفاع از حقوق طبقات محروم و ضعیف و مخصوصاً زارعان و دهقانان است که

در آن عصر، بیشترین اجحاف در حق آنان روا می‌گشت، البته دفاع از حقوق این طبقه

محروم جامعه یک مضمون مشترک در شعر شعرای مشروطه است، چنانکه در شعر

فرّخی یزدی نیز بدان اشاره شده و این امر، نمایانگر این حقیقت تلخ است که دهقانان در

عصر مشروطه از حداقل حقوق اجتماعی برخوردار بودند.

۱- "ماژور" و "بُنژور" لغات فرانسوی است

افسوس حق زارع امروز پایمال است
حاصل از این ادارات، فریاد و قیل و قال است
گویا که خون ملت بر مالکین حلال است
(دیوان/ ص ۲۲۸)

مشروطه را گرفتیم آخر نتیجه این شد
گویا که قسمت ما روز ازل چنین شد
داغ درفش و شلاق قسمت به زارعین شد
در جایی دیگر می‌گوید:
پیغمبر مکرم آن هوشمند با رع

فرمود حاصل زرع باشد حلال زارع
یعنی ز زارعین است محصول این مزارع
رمضان آمد و در سفره زارع، نان نیست
در تن دختر او پیرهن و تنبان نیست
جگری نیست که خونین زغم دهقان نیست

علت آن است که انصاف در این ویران نیست
وی در یکی از اشعار خویش که به نام «ویران» است، با زبانی بسیار رسا و شیوا از
ظلم و تعدی و تجاوزی که نسبت به حقوق طبقات زحمتکش جامعه می‌شود، داد سخن
می‌دهد. وقتی که از صمیم دل فریاد می‌زند و می‌بیند که فریادش به جایی نمی‌رسد،
چاره را در این می‌بیند که بگوید «چون اقتضای زمانه مسخرگی است تو هم مسخره شو،
رفتی به شهر کوران دیدی که همه کورند، تو هم کور شو» (دیوان/ ص ۲۳۶) در
اینجاست که دست استغاثه به درگاه صاحب الزمان دراز می‌کند و از او مدد می‌خواهد:

یارب چه محشری است در این آخرالزمان
شد قامت جمیع خلایق زغم کمان
می‌بارد از چهار طرف غم ز آسمان

یک سمت ضعف مذهب و یک سمت قحط نان
عَجَلْ عَلٰی ظَهْرِكَ يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ

(دیوان/ ص ۲۴۰)
شاید یکی از علل گوشه‌نشینی و درویش مسلکی نسیم شمال را همین مشاهده
ناملایمات عصر و جهل و فقر مردم بتوان دانست که مسلماً چنین روحیه‌ای حاصل پی

آمدهای اجتماعی است که مردان بزرگ و حساس با آن دست به گریبان بودند؛ چنان که در شرح حال همام تبریزی نیز به چنین روحیه‌ای برمی‌خوریم که علت آن آشفتگی عصر معول بود.

دیدگاه سید اشرف الدین گیلانی

در مورد زن

دیدگاه سید اشرف الدین در باب زن، دیدگاهی روشنگرانه و همراه با بینش و آزادگی است، او در دیوان خود از مقام زن و جایگاه او در جامعه با احترام و تجلیل یاد می‌کند و تمامی دختران جوان را برای آموختن فنون و علوم جدید فرا می‌خواند، او آموختن دانش و علم را برای زنان این مرز و بوم واجب و ضروری می‌داند، مسلماً وجود چنین دیدگاهی در آن عصر، از عمق بینش و آگاهی و آزاد منشی او سرچشمه می‌گرفت.

علم است که رخشنده چو ماه شب تار است

ای دختر من درس بخوان فصل بهار است

در حفظ شما شهپر جبریل حصار است

ای دختر من درس بخوان فصل بهار است

علم است که سرمایه هر نقش و نگار است

ای دختر من درس بخوان فصل بهار است

او در هر جا که از ارزش مردان سخن می‌راند، به اهمیت زنان نیز اشاره می‌کند و در همه جا مقام زن و مرد را برابر می‌نهد و آن جا که علم و ادب را زینت مردان می‌شمارد، آن را راحت روح زنان نیز می‌داند.

نبی چو گفت فریضه است علم بر زن و مرد

به علم کوشم تا جان رسد به جانانم

(دیوان، ص ۴۹۳)

راحت روح زنان زینت مردان ادب است

آیه همه جا سوره قرآن ادب است

مرد و زن گشته همه در به در از بی ادبی

وازد آمد به تجارت ضرر از بی ادبی

(دیوان، ص ۳۵۰)

اسکناس ای اسکناس ای اسکناس

برده‌ای از مرد و زن هوش و حواس

وی ضرورت وجود زن و اهمیت و ارزش او را در نظام طبیعت گوشزد می‌کند و می‌گوید:

زن بود واجب برای زندگی روشن از زن شد سرای زندگی
حق نهاد از وی بنای زندگی هست دندان آسیای زندگی

(دیوان، ص ۳۷۳)

مسئلاً در این عصر، که دوره روشنگری افکار و اندیشه‌هاست، زمزمه‌های دفاع از حقوق زن در جای جای آثار شاعران به چشم می‌خورد که نمونه‌ای از این نوع طرز تفکر را در شعر پروین اعتصامی بوضوح مشاهده می‌کنیم.

در شعر او، از ظلمی که در طول تاریخ بر زن شده، داد سخن می‌دهد و از حقوق آنان بشدت دفاع می‌کند و می‌گوید:

به اسم و رسم پدرها لقب نهاده تمام ولی نبرده ز مادر به هیچ وجهی نام
مگر که مادر بیچاره جزو عالم نیست مگر که مادر بیچاره نسل آدم نیست
مگر که سلسله مادری نَسَب نبود مگر به مادر خود مرد منتسب نبود
چه شد که اسم نساء کمتر از رجال شده حقوق مادر بیچاره پایمال شده
هزار اسم زنانه اگر کسی آورد هزار من به شیرین به رس جایزه خورد

(دیوان، ص ۳۴۶)

وی در یکی از اشعار خویش از ظلمی که پیش از اسلام نسبت به زن روا می‌شد، یاد می‌کند و از این که دین اسلام به زن منزلت بخشیده سخن می‌گوید:

در عرب قبل از ظهور مصطفی بر زنان می‌شد بسی ظلم و جفا
بود قبل از حضرت ختمی مآب در عرب جان زنان اندر عذاب
دختران را مصطفی آزاد کرد جمله زنهای عرب را شاد کرد
مرد و زن گویند تا یوم القیام بر رسول هاشمی بادا سلام

(دیوان/ ص ۴۹۱)

اعتقادات مذهبی در شعر سید اشرف الدین گیلانی

از حیث اعتقادات مذهبی می‌توان او را از شیعیان و معتقدان بسیار راسخ به اصول و مبانی مذهبی و شرع مقدس اسلام دانست. در اشعار او می‌توان به اعتقادات خالصانه او نسبت به شرع مقدس اسلام پی برد. وی در توصیف و نعت حضرت رسول (ص) می‌گوید:

السلام ای احمد مختار ختم انبیاء

السلام ای روح پاکت فیض بخش اولیاء

السلام ای آفتاب لامع برج حیار

گفت در وصف شب معراج ذات کبریا

احمد و محمود ابوالقاسم محمد مصطفی

رشته‌ها شد پاره یکسر یا رسول الله مدد

امت بیچاره یکسر یا رسول الله مدد

ما شدیم آواره یکسر یا رسول الله مدد

گشت وقت دستگیری ای دلیل رهنما

احمد و محمود ابوالقاسم، محمد مصطفی

(دیوان/ ص ۲۴۶)

و شعری نیز به مناسبت فرا رسیدن عید سعید غدیر خم دارد که در آن صریحاً حضرت
علی را از جوانمردان می‌داند.

اندرین عید غدیر ای ساقی سیمین عذار

زینهار، از کف مده جام شراب خوشگوار

مست کن ما را ز عشق حیدر دُلدُل سوار

در فلک خیل ملک گویند هر دم آشکار

لَا قَتَى إِلَّا عَلَى لَا سَيْفٍ إِلَّا ذُرَّ الْفَقَارِ

(دیوان/ ص ۲۴۹)

دل به ارباب ولایت مستقل باید سپرد

سینه بر سینه به مولا مُتَّصِل باید سپرد

(دیوان/ ص ۳۶۱)

بیدار علی باش در این مرحله یاهو

چرتت نبرد در عقب قافله یاهو

(دیوان/ ص ۱۶۲)

اگر از مسلکم خواهی غلام شاه مردانم

اگر از مشربم پرسى مطیع شرع قرآنم

اگر از دین من جویی، مسلمانم مسلمانم

نه از واعظ نه از مفتی نه از تقریر می‌ترسم

چه کنم که از مگر بهر شریعت طلبم

از کدامین مرد امداد و حمیت طلبم

مگر از شاه رضا(ع) یاری همّت طلبم

(دیوان / ص ۱۸۷)

او در مولودیه به مناسبت تولد حضرت مهدی(عج) می گوید:

آمد به زمین حجت حق رحمت رحمان در نیمه شعبان
پر نور شد از عارض وی عالم امکان در نیمه شعبان
گردید عیان حجت حق مهدی موعود با طالع مسعود
شد سامره خلوتگه خورشید درخشان در نیمه شعبان

(دیوان / ص ۵۱۷)

نسیم شمال خود را جعفری مذهب معرفی می کند:

هم پدرانم علماء بوده اند از شهدا و شعرا بوده اند
ناشر احکام خدا بوده اند شهره آفاق به دین پروری

جعفریم جعفریم جعفری

(دیوان / ص ۵۰۹)

نظریه او در باب معاد بسیار راسخ و استوار است:

غیر از تو نداریم در آن روز حیب روزی که شود «إِذَ السَّمَاءُ الْفُطْرَتْ»
خورشید زترس و خوف لرزان گردد و ندر عقبش «إِذَ التُّجُومُ الْنَكَدَرَتْ»

سید اشرف الدین در باب کتاب آسمانی ما، قرآن می گوید:

آخر این قرآن همه وحی خدای اکبر است آخر این آیات روشن معجز پیغمبر است
این کلام الله امانت از رسول اطهر است هیچ کافر با امانت این خیانت می کند؟
در قیامت از شما قرآن شکایت می کند

(دیوان / ص ۴۶۸)

ز آیات کلام الله حمایت می کنم آری

قوانین الهی را رعایت می کنم آری

زنسل پاک یا سینم، بود قرآن کتاب من

ز حق دارای تحسینم، همین فصل الخطاب من

آگاهی از علوم و معارف و فرهنگ کهن ایران

پاره ای از اشعاری که دلالت بر آگاهی او از علوم و دانش ها و فرهنگ کهن ایران دارد
عبارتند از:

یاری از اسفندیار و رستم سردار کن
بار الها ملت خوابیده را بیدار کن
(دیوان/ ص ۶۹۸)

تمام نسل جم و کیقباد و اسکندر
تمام زاده بهرام و بهمن و نوذر
(دیوان/ ص ۳۴۶)

نه روزنامه که جای هزار تحمیل است
تمام صفحه پر از اسم و رسم فامیل است
خصوص صفحه آخر که تا همی خوانی
کیانی است و مه آبادی است و ساسانی
(دیوان/ ص ۳۴۶)

سه مطلب میسر نشد با سه چیز
ارسطو چنین گفت با شهریار
یکی دولت و مال با آرزو
که شد آرزو خاک در رهگذار
دوم تندرستی به زور دوا
سوم نوجوانی به نقش و نگار
(دیوان/ ص ۴۱۱)

گور رستم و کوبهمن و کواوه و کاووس
دادند همه جان به دو صد حسرت و افسوس

مردان تهمتن، ایران به کجا رفت
ای وای چرا شد علم کاوه نگونسار
(دیوان/ ص ۳۶۱)

این کره زمین بود به شکل هندوانه چه؟ (دیوان/ ص ۱۷۳)
کتاب مستطاب مطلع الانوار را خواندم
اصول کافی و تهذیب و استبصار را خواندم

قوانین و مکاسب، تحفة الابرار را خواندم
نه از مشکل نه از آسان نه از توفیر می ترسم
به بیستون چو رسیدی بین که از فرهاد

ز عشق مانده اثر اندرین سرای سپنج
(دیوان/ ص ۷۲۲)

کمالات انسان بود در سه چیز
چنین گفت هوشنگ ایران مدار
نخست اینکه در دین و آیین خویش
بمانی تو پاینده و استوار
دوم صبر در هر بلا بایدت
صبوری نما تا شوی رستگار
سوم سعی در شغل و کسب معاش
ندارد جوانمرد از کسب عار
(دیوان/ ص ۴۱۱)

اطلاع از اوضاع و احوال اجتماعی و سیاسی

در اشعاری که در برگزیدهٔ اوضاع و احوال اجتماعی و سیاسی است، می‌توان تا حدود زیادی به موقعیت سیاسی ایران در آن عصر پی برد. در این گونه اشعار از بعضی تحولات اجتماعی، مانند تأسیس مدارس جدید، اشغال صفحات شمالی ایران، اشغال خاک ایران توسط اجنبی، رجاله‌های سیاست باز، وطن فروشان بی‌وجدان و ... نشانه‌هایی یافت می‌شود.

افسوس که تبریز شده دستخوش روس قزوین شده جولانگه لوسان قوقولی قو
(دیوان/ ص ۱۶۵)

کو بلخ و بخار و چه شد خیره و کابل کوهند و سمرقند و چه شد بابل و زابل
کو نقطهٔ قفقاز و چه شد آن چمن گل این بحر خزر بود ز ایران قوقولی قو
(دیوان/ ص ۱۶۵)

نه از ورشونه از پاریس می‌آیم
نه از مسکو خبر دارم نه از تفلیس می‌آیم
نه از مسکو خبر دارم نه از تفلیس می‌ترسم

ایا ای مؤمنین از مشرق مقدیس می‌آیم
(دیوان/ ص ۱۶۷)

خونابه شده باده گلرنگ اروپا از قلزم خون، سرخ شده رنگ اروپا
اندر تلفن گوش سوی زنگ اروپا گردیده ترلیون ضرر جنگ اروپا
(دیوان/ ص ۱۶۱)

خون گریه کند مزرعه بر حال دهاتی سوزد جگر سنگ به احوال دهاتی
عریان و برهنه همه اطفال دهاتی ای وای زیدبختی دهقان قوقولی قو
(دیوان/ ص ۱۶۵)

بازار وطن شده پر از دزد یک شحنه و یک عسس نداریم
(دیوان/ ص ۱۷۵)

مدارس جدید را ثمرهاست دارالفنون چشمه هنرهاست
(دیوان/ ص ۱۸۰)

شد مدرسه‌ها ایجاد، هر کوجه به هر گوشه
آماده شد از مکتب هم راحله هم توشه

چیدند همه طفلان از علم و هنر خوشه

دارند به کف دیپلم با دفتر منقوشه

(دیوان/ ص ۲۶۲)

وی از قتل میزاده عشقی که یکی دیگر از شاعران مشهور و مبارز و وطن دوست عصر مشروطیت است، با اندوه یاد می‌کند و در شعرش از او بعنوان یکی از سرداران و میهن پرستان و جوانمردانی که عشق مخلصانه به کشور و اهداف میهن خود داشته، تحسین می‌کند. بدرستی که سرنوشت تمامی آزادگان این چنین است که در راه معبود خویش جان بیازند.

داد بر اهل عشق سرمشقی

همچو مردن چه قدر شیرینست

که از این باغ چیده‌اند ثمر

از مکافات خود خیر دارد

از شهیدان نوشته خواهد شد

(دیوان/ ص ۷۰۲)

کشته شد میرزاده عشقی

آخر کار در وطن اینست

خاصه از بهر صاحبان هنر

هر که عشق وطن به سر دارد

هر که حق گفت کشته خواهد شد

فرهنگ عوام و واژه‌های عامیانه

در شعر نسیم شمال

مقدار زیادی از واژگان نسیم شمال در رابطه با اعتقادات و باورهای توده‌های مردم در زمینه‌های مختلف است، اعم از باورهای اعتقادات مذهبی مانند، روزه گرفتن مسایل مربوط به سینه زنی، نوحه خوانی، و یا معرکه گرفتن پهلوانان و نقالان، پرده‌داران، سخنگویان و مسأله گویان و یا آداب مربوط به رسوم و باورهای باستانی ایرانیان مانند: اسپند سوزاندن برای دفع چشم زخم، مارگیری، قاب بازی، جن گیری، شعبده بازی، آداب چله‌نشینی، آداب نقالی، آداب سمنو پختن و ...

وی علاوه بر ذکر این گونه مسایل، زبان و واژه‌های عامیانه و بازاری را برای بیان مقصود خویش به کمک می‌گیرد. مخصوصاً در ترکیب بند سؤال و جواب و تکفیر که علاوه بر صنعت سؤال و جواب که در آن کاملاً مشهود است، تا حد بسیار زیادی از زبان و واژه‌های عامیانه و محاوره‌ای مدد جسته است.

در این قسمت فهرست واژه‌های عامیانه که نسیم شمال در اشعار خویش از آن‌ها استفاده کرد، برای مزید اطلاع خوانندگان به صورت اجمالی ذکر می‌گردد.

چای شیرین، فنجان، کرسی، منقل، تختخواب، حصیر کهنه، فوقولی قو، رمال،

جادوگر، کف بین، نقال، شیخ الجن، جن گیر، خر مقدس، دیک جوشان، کفگیر، قازقان، چمچه، قاشق، لات و لوت، قال و مقال، آب انار، چای لاهیجان، قلیان، ملنگ، لنگ، جفنگ، لوطی، بامبولی، کورموصلی، رقص کابلی، شاطر، تخم لک لک، به ریش کسی خندیدن، طشت از بام افتادن، تار و تنبک، نان ترید کردن، قاپچی، خانجی، شاباجی، قهوه چی، دلاله، اشرفی، لیره، شاهی سدید، قلچماق، قصاب، بقال، لاس زدن، وافور کشیدن،

کاربرد لغات و واژه‌های جدید در شعر

سید اشرف الدین گیلانی

کاربرد لغات و واژه‌های جدید و حتی فرنگی در اشعار نسیم شمال کم نیست که فقط به ذکر نام این لغات و واژه‌ها بسنده می‌شود. این واژه‌ها عبارتند از:

چماق، چوب، قمه، حصبه، سینماتوگراف، تریلیون، تلفن، اروپا، گرامافون، نیکلا، سوگلی، فنجان، سان دادن، راه آهن، قطار، آب شیرین، بلشویک، آجیل، فکل، مُد جدید، فرنگ، هندسه، حساب، صنعت، توپ، تفنگ، پارلمان، علوم خارجی، جام زدن، لویی کبیر، وزراء و کلاء، کابینه، اسکناس، صرافان، بی سیم، دیپلم، هیأت، ژاندارمری، کنیاک، شامپاین، چکمه، دکتر، کاپیتان، اسپیران، سرتیپ، سرهنگ، خمپاره، ایرولن، (بنزور، ماژور)، بونسوار، آیروپلان، پروس، خیابان، حیاط، اعانه، قبض، مشروب، قشنگ، چلوار، چمدان، آشپز، مالیات، زارعین، رادیوم، ماشین، تلگراف، ترن، واگن، پرسنل، بانک، چک، میکرب، پاکت، ساخارین، کپسول، موزر (به آلمانی نوعی تفنگ کوتاه)، آژان (به فرانسوی یعنی پاسبان)، بمب (فرانسوی)، انتخابات، رای، حزب، مشروطه، شورا، ارتجاع، منتخب، انقلاب، اعلان، جمهوری، توده، مستشار، استقلال، تشکیلات، مجلس، انجمن، وکالت، نماینده، آزادی، کابینه، التیماتوم، بایکوت، سوسیالیست، کاندید، کودتا، لیدر، راپورت، دیپلماسی، بورژوا، رادیکالی، کنفرانس،

مرسی

در مجالس، گشته بوئزر و مسیو جای سلام

لفظ مرسی جای احسن گشته جاری در کلام

اسامی خوراکی‌ها در شعر نسیم شمال

نسیم شمال در اشعار خویش به فهرست تعداد زیادی از خوراکی‌ها اشاره می‌کند که این امر در بین شاعران مشروطه اگرچه کم و بیش رواج داشته، اما اوج آن را در شعر سید اشرف الدین مشاهده می‌کنیم که البته شعری نیست که در آن به کلمه فسنگان

اشاره‌ای نکرده باشد، نسیم شمال از این حیث و از لحاظ کاربرد واژه‌های خوراکی به اسحق اطعمه قابل مقایسه است. و چه خوب است که بین این دو شاعر از جهت این مضمون مشترک و نحوه کاربرد زبانی آنان در ذکر واژه‌های خوراکی، تحقیقی بعمل آید. واژه‌هایی که نسیم بدان اشاره می‌کند عبارتند از:

مرغ، فسنجان، مُسمّا، پلو، چلو، نان و اشکنه، ماهی شور، شکر پلو، باقلوا، افشره، آب نارنج، جوجه پخته، کوکوی برشته، سیر و سماق، سورنج، نخود، عدس، کباب خورش، حلوای زرد عسلی، اردهٔ قم، اسفناج، نان سنگگ، مرغ بریان، کباب تره، بوقلمون مرغ، کنیاک، شامپاین، ماهی، قرقاول، ترید، پرتقال، به، چایی روس، قند، قیمة، دنبهٔ قودح، قرمه چلو، پلو ماهی، دیزی، چگونگی پختن سمنو، آب انار، آبگوشت، آب لیمو، آبی، آجیل، آلبالو، بورانی، ترخان، بادمجان، برنج چمپا، به لیمو، ته دیک، چای شیرین، دوغ، کله ماهی، سوهان قم، شاخ نبات، پشمک، پسته، برنج مولایی، راحت الحلقوم

اسامی اعلام جغرافیایی

در اشعار نسیم شمال فهرست بسیاری از کشورها و شهرها ذکر شده که اگرچه او به این نقاط سفر نکرده اما از آنان اطلاع داشته و به مناسبات گوناگون در شعر خود از آنان بهره می‌گیرد:

افسوس که تبریز شده دستخوش روس قزوین شده جولانگه لوسان قوقولی قو
(دیوان / ص ۱۶۵)

کو بلخ و بخارا و چه شد خیه و کابل کو هند و سمرقند و چه شد بابل و زابل
کو نقطهٔ قفقاز و چه شد آن چمن گل این بحر خزر بود ز ایران قوقولی قو
(دیوان / ص ۱۶۶)

اسامی شهرها و کشورهای این که در دیوان آن ذکر شده عبارتند از:
بلخ، بخارا، خیه، هند، سمرقند، قفقاز، آمریکا، آلمان، انگلیس، فرانسه، روس، خلیجستان، زرد، آوج، تفلیس، مسکو، ورشو، پاریس، بحر خزر، کابل، بابل، زابل، تبریز، قزوین، گیلان، رشت، طالقان، دامغان، دروازهٔ شمیران، تهران، شیراز، صفاهان، کوفه، شام، زنجان، نجف، همدان، منجیل، کربلا، ساوه، بختیاری، لندن، پاریس، تجریش، بوشهر، یزد، کرمان و ...

اختصاصات سبکی و صنایع ادبی

در شعر سید اشرف الدین گیلانی

آمیختگی زبان نوشتاری و گفتاری با هم در شعر نسیم شمال و کلا "شاعران این

دوره موجب گردیده تا برخی از قواعد دستوری زبان دستخوش تغییر و تبدل گردد. در شعر نسیم شمال انواع قالب‌های شعری با یکدیگر آمیخته می‌گردد؛ مانند آمیختن مُستزاد با رباعی و آمیختن مستزاد با ترکیب بند و آمیختن مستزاد و مسمط و آمیختن مثنوی و مستزاد.

تصویرسازی در شعر اشرف الدین گیلانی از اهمیت خاصی برخوردار است. تصاویر گوناگون شعری او از تغییر و تحولات اجتماعی و سیاسی مایه می‌گیرد که آن را با زبانی شیوا و رسا بیان می‌کند، بی‌تردید این تغییر و تصرف ذهنی حاصل تفکر و اندیشه شاعرانه است بعنوان مثال در این بیت:

ای مسلمانان امان از دست جنگ خانگی شیشه مشروطه را بشکسته سنگ خانگی شاعر در آن تأسف عمیق خود را از بر باد رفتن اهداف و اصول انسانی مشروطیت ایران بواسطه اختلافات داخلی و منازعات شخصی سردمداران حکومتی و رجال سیاسی بیان می‌دارد در مصراع دوم شاعر با تشبیه مشروطه به شیشه تصویرسازی نموده است. و یا در این ابیات:

ما شتر مرغ صفت احمق و بی‌عقل و لریم بپردن نتوانیم که همچون شتریم
بار بردن نتوانیم که مرغ بپریم زین شتر مرغ نما آخ چکنم واخ چکنم
(دیوان / ص ۱۸۶)

ای قلندر من زمیندان خیال ملکوت تو چو مرغی بنشین روی درخت جبروت
روغن سبز بسوزان به چراغ یاقوت
(دیوان / ص ۱۸۹)

کاربرد تعبیرات زیبای ادبی و تشبیهات زیبا مانند:
دندان به جگر از غم یک لقمه فشردند آخر همه جان بر ملک الموت سپردند
و یا:

چند روی همچو خران زیر بار؟ سر ز فضای بشریت برآر
یاران همه با همهمه رفتند آملا با وحشت و با واهمه رفتند آملا
با نغمه و باز زمزمه رفتند آملا با گرگ اجل چون رمه رفتند آملا

کاربرد ارسال المثل؛

هدف اصلی نسیم شمال از کاربرد ارسال المثل در شعر آگاه کردن مردم زمان است و فضای صمیمی شعر او بخاطر همین امر است عباراتی مانند:

خراب بودن بغداد، رحمت به کفش دزد اولی، بی‌محل خواندن خروس، غول بر سر پول

داشتن، الک شدن غربال، چاق بودن دماغ، خاک مرده پاشیدن، از کرباس به اطلس رسیدن، فکر نان کن که خریزه آبست، خواب خرگوش، سال دوازده ماه، حق نمک
گر به می رقصانی از جفت و کلک آخر ای مؤمن چه شد حق نمک

عید آمد و ما قبا نداریم (دیوان/ ص ۱۷۴)

فقط خر ماند با پالان (دیوان/ ص ۱۷۶)

خر به بهشت اگر رود باز همان خر است خر (دیوان/ ص ۱۸۲)

چه کنم تا که نخندند به ریشم بچه‌ها (دیوان/ ص ۱۸۷)

خائنین را طشت از بام اوفتاده چون شده (دیوان/ ص ۱۹۰)

نه رومی رومیم و نه هم زنگی زنگیم افسوس که چون بوقلمون رنگ به رنگیم

(دیوان/ ص ۲۰۵)

هر کس به فکر خویشه توهم به فکر خود باش (دیوان/ ص ۲۲۲)

در نو میدی بسی امید است پایان شب سیه سپید است

(دیوان/ ص ۲۷۰)

زبان سرخ سر سبز می دهد بر باد (دیوان/ ص ۲۸۸)

می بخور منبر بسوزان مردم آزاری مکن (دیوان/ ص ۳۶۲)

شتر در خواب بیند پنبه دانه گهی لب لب خورد گه دانه دانه

(دیوان/ ص ۳۷۳)

شنیدن کی بود مانند دیدن (دیوان/ ص ۳۰۴)

عنقریب است که این دوره ورق برگردد (دیوان/ ص ۵۸۸)

این سرنوشت ما را دست قضا نوشته (دیوان/ ص ۳۷۸)

کاربرد صنعت تلمیح:

در اشعار نسیم شمال به کزات به آیات و احادیث و داستانهای مشهور دینی و حماسی ...

اشاره می شود که عبارتند از:

نه از کس رشوه بگرفتم نه دیناری طمع دارم

به کف فرمان نورانی ز عزّ «مَنْ قَنَع» دارم

صیغه ضالحت می خوانند در امضای صلح

آمریکا و انگلیس و روس و آلمان ای نسیم

مشروطه و مشورت خدا گفت

پغمبر نیز بر ملا گفت

(دیوان / ص ۱۷۷)

از برای نان مکن این قدر لج صبر کن الصبر مفتاح الفرج
درد وطن نیست در این خلق دون أما ترى أكثرهم حامدون
خیر قرون آمد شر القرون قد ملأ الأرض من المفسدون

(دیوان / ص ۳۰۸) هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ لِمَا تُوعَدُونَ

در این ابیات علاوه بر صنعت تلمیح صنعت مُلمَع نیز بکار می رود

نبی چو گفت فریضه است علم بر زن و مرد

به علم کوشم تا جان رسد به جانانم

زان میان برخاست خضر آن پیر دیر

گفت ای آدمکشان الصلح خیر

(دیوان / ص ۴۳۳)

مرتضی گفت که سرچشمه ایمان ادب است

با ادب باش که سرمشق جوانان ادب است

محک خالص کافر ز مسلمان ادب است

آیه آیه همه جا سوره قرآن ادب است

(دیوان / ص ۳۵۲)

برای یوسف گل چهره، در بازار پر وحشت

اسیر چنگ گرگانم نمی دانم چه بنویسم

بوعلی سینا از این کشور نمایان شد بلی

حکمتش معروف دورانست گویی نیست هست

(دیوان / ص ۵۳۵)

به بیستون چو رسیدی ببین که از فرهاد

ز عشق مانده اثر اندرین سرای سپنج

(دیوان / ص ۷۲۲)

همچو یوسف بر سر تخت بر آینی از چاه

با ادب باش که سرمایه خوبان ادبست

آب می نوشند در یک چشمه با هم گرگ و میش
می دهد روح القدس بر مرده ها جان ای نسیم

کاربرد صنعت تضاد:

با ادب باش که اندر همه جا یابی راه در قیامت نشود روی سفید تو، سیاه
کاربرد صنایع سؤال و جواب، مراعات نظیر، جناس، معما
صنعت سؤال و جواب با جلوه های گوناگون در شعر نسیم شمال به چشم می خورد، از
جمله در صفحه دویست و چهل و هشت دیوان او سؤال و جواب پدر و پسری را با لفظی
ساده در روان بیان می دارد که طنز هم در آن نمایان است:

س: پدر ناهار نداریم سفره مان خالی است

ج: خموش باش اطاق و حیاطمان عالی است

س: پدر گرسنگی امروز می کشد ما را

ج: بخواب وعده به دل ده ناهار فردا را

(دیوان/ ص ۲۴۸)

تنوع صنعت مراعات نظیر و جناس در این اشعار به چشم می خورد:

راه مرو، چشم، دو یابم شکست	دست وزن، چشم، بیستم دو دست
نطق مکن، چشم، بستم دهن	حرف وزن، قطع نمودم سخن
خواهش بیفهمی انسان مکن	هیچ نفهم، این سخن و عنوان مکن
لیک مُحال است که من خر شوم	لال شوم، کور شوم، کر شوم
سر زفضای بشریت برآر	چند روی همچو خران زیر بار

و یا:

نقشه جغرافیای مدرسه	کرد ما را با خبر از بحر و بر
با تناسب درسهای مدرسه	در حساب و ضرب و تقسیم و کسور
نغمه درس و نوای مدرسه	بهتر از ستور و تار و بر بطست

(دیوان/ ص ۴۰۹ و ۴۰۸)

وی در صفحه چهار صد و یک دیوان خویش از صنعت معما نیز استفاده می کند.

کاربرد صنعت تضمین

صنعت تضمین در شعر نسیم شمال جای مهمی را به خود اختصاص داده، وی در
جای جای دیوان خود از اشعار حافظ و محتشم کاشانی تضمین کرده است و گاه بطور
کامل از مضامین شعرای معروف قبل از خود استفاده می کند، مانند این بیت:

بی‌ادب می‌شود از فیض الهی محروم

خویش را می‌کند از جهل و شقاوت معدوم

(دیوان/ ص ۳۵۱)

که از این بیت مولانا استفاده شده:

از خدا جویم توفیق ادب بی‌ادب محروم شد از فیض رب
وی در یکی از اشعار خویش از غزل معروف حافظ تضمینی بعمل می‌آورد و تمامی غزل
او را در شعر خویش می‌گنجاند:

جهان سیاه ز ظلم و ستم نخواهد ماند به روی برف نشان قدم نخواهد ماند

وجود حجت حق در عدم نخواهد ماند

«رسید مژده که ایام غم نخواهد ماند

چنان نماند و چنین نیز هم نخواهد ماند»

(دیوان/ ص ۳۲۰)

(بیتی که در داخل گیومه نوشته شده از حافظ است.)

و یا در جایی دیگر می‌گوید:

میان مدرسه هر شب، بخور یا شیخ سرما را

مخور غم فصل تابستان، تو خواهی دید گرما را

به یاد کرسی و منقل، بخوان این شعر زیبا را

«اگر آن ترک شیرازی بدست آرد دل ما را

به خال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را»

وی در چند جا از ترکیب بند مشهور محتشم کاشانی که در وصف حادثه کربلا سروده

شده، به جلوه‌های گوناگون تضمین کرده که نمونه‌هایی از آن ذکر می‌شود:

ما یک نمونه‌ایم ز دستان کربلا ما یک اشاره‌ایم به عنوان کربلا

گریم در عزای شهیدان کربلا

«کشتی شکست خورده طوفان کربلا در خاک خون فتاده به میدان کربلا»

این انقلاب و زلزله در روزگار چیست باعث به این تزلزل و این انقلاب چیست

کس نیست کز عزای حسین اشکبار نیست

«گر چشم روزگار بر او فاش می‌گریست خون می‌گذشت از سر ایوان کربلا»

(دیوان/ صص ۴۲۰ و ۴۱۹)

و در شعری دیگر باز از همین ترکیب بند محتشم، تضمین می‌کند:

زین غصه حوریان به جنان گریه می‌کنند پیغمبران چو ماتمیان گریه می‌کنند
ارواح کاینات عیان گریه می‌کنند
«جن و ملک بر آدمیان گریه می‌کنند گویا عزای اشرف اولاد آدم است»
(دیوان/ ص ۴۱۹)

زبان ترکی و گویش گیلکی

در شعر نسیم شمال

سید اشرف الدین گیلانی اگرچه با گویش گیلکی کاملاً آشنایی داشته، اما در دیوان او و در بین اشعارش، غزل و یا قصیده و ترکیب بند و ... که کاملاً به گویش گیلکی سروده شده باشد، مشاهده نمی‌گردد. اما چند بیتی از او به جا مانده که با این گویش سروده شده و نشانگر آشنایی وی با این گویش شیرین و زیباست:

ای رئیس الخائنین ناتم که تی مَطَلَب چیه؟

هَنَه فَهَمَمَ بَمَشْرُوطَه تی دِل راضی نیه

و یا:

های گیله مردان ویریزد بلبل بینیشته داز سر

های سرخ ریشان بخوسید جَغَلان بشید. کار سر

های سیم شهید کپور شهید لشت نشاء بازار سر

(دیوان/ ص ۱۸۲)

نسیم شمال چون مدتی در قزوین نیز بسر می‌برده با زبان ترکی هم آشنایی داشته است و در بعضی از اشعارش، از کلمات و ترکیبات و جملات ترکی استفاده کرده مانند:

طعنه بر ملت ایران مزن ای ملا عمو

تقب در خانه ویران مزن ای ملا عمو

گر چه مدهوش ایندی انسانلاری ایرانلیلارن

یندی باهوش اولوب اوغلانلاری ایرانلیلارن

طیب و ظاهر ایمش قانلاری ایرانلیلارن

(دیوان/ ص ۲۹۳)

تنوع آثار نسیم شمال

۱- جمله آثار نسیم شمال عبارتند از:

۱- دیوان - در زمان حیات سید اشرف الدین منتخبی از اشعار شاعر در تهران و

مدتی هم در هند به چاپ رسید و بعد از آن چاپ‌های متعددی که اکثراً افسست و از روی

همین دو چاپ بود، به کرات به بازار آمد. دیوان او از حیث قالب‌های گوناگون شعری بسیار متنوع است و دیوانی که در تهران به چاپ رسیده از نظر صحت دارای اغلاط کمتری است و تاریخ هزار و سیصد و سی و هشت را دارد (قمری)

۲- باغ بهشت؛ از ویژگی‌های خاص نسیم شمال یکی این است که وی در منظومه باغ بهشت بطور کامل و متقن سال تولد، محل تولد، احوال و اوضاع، پدر و مادر، اطرافیان، میزان تحصیلات، استادان، شهرهایی که بدان سفر کرده است و تأسیس مجلس، ایجاد مشروطه به توپ بستن مجلس، چگونگی ایجاد روزنامه نسیم شمال، حمله روس به ایران، وقوع قحطی در سال هزار و سیصد و سی و پنج، و بسیاری دیگر از حقایق و واقعیت‌های اجتماعی را با زبانی رسا و محکم باز می‌نماید. این منظومه با نظارت خود شاعر در تهران به چاپ رسید و حتی آگهی فروش آن در روزنامه نسیم شمال هم چاپ شده بود.

۳- بشارت ظهور: ترکیب بند مفضللی است که در بیست و چهار بند پانزده بیتی که مجموعاً بالغ بر ۳۶۰ بیت می‌شود و موضوع آن ظهور حضرت صاحب الزمان است. شاعر در این منظومه ضمن بر شمردن دلایل ظهور امام عصر (عج) گرایش جامعه را به سوی فرهنگ غربی و نفوذ این فرهنگ را در شوژن اجتماعی از علایم ظهور آن حضرت می‌شمارد و در پایان مطالبی در بیداری مسلمانان و احیاء موارث اسلامی به نثر بیان می‌کند.

۴- بنا به تحقیق یکی از محققین گویا او کتابی نیز در حکمت داشته که اکنون نسخه‌ای از آن در دسترس نیست.

۵- منظومه اشرفی، منظومه‌ای است به شکل مثنوی مختلف الوزن، که در آن تاریخ ایران را از ابتدای دوره کیومرث تا ابتدای سلطنت احمد شاه قاجار به نثر در آورده است و شکل بیان نیز بدین ترتیب است که ابتدا سؤالی مطرح می‌شود و به دنبال آن شاعر پاسخ را به شعر می‌گوید. همانطور که در مقدمه کتاب آمده این کتاب برای استفاده شاگردان مدارس و اطفال نوشته شده است.

۶- گلزار ادبی منظومه‌ای است به شکل مثنوی مختلف الاوزان که برای استفاده شاگردان مدارس تألیف شده است. این منظومه نشانگر این واقعیت است که او از علوم و ادبیات فرهنگی نیز آگاهی داشته و وی در مقدمه اثرش می‌گوید که حکایات و قصص این منظومه بیشتر از قصص «لافوتتن» و «فلوریان» که از قطعه نویسان معروف فرانسوی هستند اقتباس شده است و به فارسی ترجمه گردیده، وی از زبان حیوانات و با فصاحت

و حکمت خاصی مباحث اخلاقی و حکمی و اندرز و پند و علوم و دیگر معارف را بیان می‌کند و می‌گوید:

قصه شیرین تر از شکر باشد
این قسمت دارای ۳۳ حکایت است.

۷- عزیز و غزال قصه‌ای است عاشقانه به نظم، آمیخته به نثر که از روی نمایشنامه معروف «رئوتو و ژولیت» اثر نمایش نامه‌نویس انگلیسی ویلیام شکسپیر اقتباس شده است،

چنان که خود در مقدمه‌اش می‌گوید:

هیچ نقلی برای رفع ملال
نیست شیرین‌تر از عزیز و غزال
قصه این دو عاشق دلخون
نیست کمتر از لیلی و مجنون
نقل فرهاد و قصه شیرین
کهنه شد در کتابخانه چین

ماجرای عزیز و غزال در باب قصه عاشقانه دو دل‌داده از شهر حلب می‌باشد که نسیم شمال با زبانی شیرین و ساده و لطافت و رسایی خاصی آنرا بیان می‌کند، سبک نگارش آن ساده و روان و بدور از تعقید و صنایع ادبی دشوار است، کاربرد صنایع ادبی در آن بسیار طبیعی و ملایم و بدور از تکلف است.

□ زندگینامه میرزا ابوالقاسم قمی گیلانی

از: هادی آفاجانیان - عضو هیأت علمی دانشگاه گیلان

از آنجائی که آشنایی گسترده و عمیق با فرهنگ و فرهیختگان هر مرز و بومی، نقش ارزنده‌ای در حفظ آن فرهنگ از دستبرد بیگانگان دارد و عدم نفوذ تفکرات مخرب در باورهای راستین مردم یک سرزمین، سلامت و بقای آن جامعه را محقق می‌سازد، مرا بر آن داشت تا در این زمینه افتخار همکاری با دست‌اندرکاران محترم برپایی پژوهشکده گیلان‌شناسی را نصیب خود ساخته و حسب زمینه‌های مطالعاتی خویش، موضوع معرفی رجال بزرگ دینی خطه سرسبز گیلان را انتخاب و در نخستین گام به بررسی زندگی مرحوم میرزا ابوالقاسم قمی گیلانی پردازم. از خداوند بزرگ کمک می‌خواهم تا با عنایات خویش این حقیر را در تحقق بخشیدن به این مهم یاری فرماید، تا سهمی هر چند ناچیز در حفظ اصالت‌ها و ارزشهای انسانی، اسلامی مردم این منطقه داشته باشم. مقاله حاضر که با بضاعت اندک علمی و شتاب ناشی از فقدان مجال، آماده شده، به عنوان فتح بابی است، تا ان شاء الله در فرصتهای بیشتر نواقص برطرف گردد.

شرح حال مرحوم میرزای قمی گیلانی:

میرزا ابوالقاسم بن ملا محمد حسن گیلانی رشتی شفتی دارالسروری جابلقی قمی از علمای بزرگ قرن دوازدهم و سیزدهم هجری است. در عرف عموم به میرزای قمی و در عرف محافل علمی به محقق قمی معروف است. به تحقیق مصحح محترم کتاب جامع اشتات^۱، میرزا، میرزاده، امیرزاده، ابتدا در عصر سربداران رواج یافت و به فرزند امیر اطلاق می‌گشت و در دوره تیموریان اصطلاحاً به عنوان لقب، از طرف دربار حکومتی به سران لشکری و کشوری اعطاء می‌گردید و میرزا در این کاربرد، بار دیگری از معنی را به همراه داشت. زیرا این لقب به افرادی داده می‌شد که بهره‌ای از اندیشه و علم داشته باشند، چنین کاربردی در زمان صفویه نیز به قوت خود باقی بود. بتدریج کاربرد دوم اهمیت بیشتری پیدا کرد، به حدی که میرزا، لقب بعضی از شاهان نیز گردید. نادر شاه نیز در اوایل کارش مایل بود که نادر میرزا خطابش کنند، و در زمان کریم خان زند و قاجاریه، لفظ میرزا کاملاً به معنای عالم و دانشمند به کار رفت و در همان عصر،

۱ - یکی از آثار فقهی مرحوم میرزا - مرتضی رضوی

کاربرد سومی نیز پیدا کرد و تدریجاً به هر نویسنده‌ای میرزا می‌گفتند. پدرش را ملا حسن می‌نامیدند. او از مردم شفت که از توابع شهر فومن است، می‌باشد. در جوانی برای تحصیل علوم در حوزه اصفهان که از نظر اعتبار در رده سوم بعد از حوزه‌های علمیه نجف و کربلا قرار داشت رفت و از محضر استادان آن دیار بهره‌مند شد و به دامادی استاد خویش میرزا هدایت‌الله نایل گردید. میرزای قمی دل از دیار گیلان برکند و در اصفهان ماندگار می‌شود. استاد ملا حسن، از طرف حکومت نادری برای قضاوت به منطقه جاپلق (۱۲ کیلومتری بروجرذ) مأموریت می‌یابد؛ وی نیز در معیت استاد، به آن دیار عزیمت می‌کند و در سال ۱۱۵۰ یا ۱۱۵۱ مرحوم میرزای قمی در روستای درّه باغ جاپلق متولد می‌شود.^۱ وی در روستای درّه باغ، علوم ادبی فارسی و عربی را نزد پدرش ملاحسن آموخته، سپس به شهرستان خوانسار منتقل می‌شود و جزو شاگردان مرحوم سید حسن خوانساری، صاحب کتاب معروف روضات الجنات قرار می‌گیرد. چند سال در محضر ایشان به تحصیل فقه و اصول می‌پردازد و در اواخر آن سالها با خواهر آن دانشمند بزرگ ازدواج می‌کند. سپس به عتبات عالیات عزیمت نموده، در زمره شاگردان آقا محمد باقر اکمل، وحید بهبهانی قرار گرفت. وی یکی از شاگردان ممتاز و برتر آن استاد به حساب می‌آید. دریافت اجازه^۲ از دست استاد

۱ - علمای اسلام تحصیل علوم دینی و هجرت از دیار خویش را مصداق آیه فَلَوْلَا نَصْرُنَا لَكُلِّ فِرْقَةٍ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ ... می‌دانند اما در باب بازگشت به وطن خویش عملکردهای متفاوتی مشاهده می‌گردد. بعضی با توجه به «غریب را دل آواره در وطن باشد» همواره در تکاپوی بازگشت به وطن خویشند و بعضی دل از دیار برکنده حتی از یادآوری آن ناراحت هستند. #

عاملی چند ممکن است. دخالت داشته باشد: ۱- عدم وجود حوزه‌های معتبر، کتابخانه و ... در زادگاه پاس نداشتن حرمت دانشمند به مصداق فرمایش مولای متقیان: مَنْ صَنِيعُهُ الْاَقْرَبُ اُتِيَخَ لَهُ الْاَبْعَدُ و یا تشکیل خانواده در دیار غریب و مقیم شدن و ...

#- از جمله آنها جار الله زمخشری (صاحب کتاب ارزنده کشف عین غوامض حقایق التنزیل) که می‌گوید الحمد لله الذی جعلنی من علماء العرب و ... یا می‌گوید من از نگرستن در آیین سرباز می‌زنم تا مبادا چهره یک فارس را ببینم (آشنایی، با علوم قرآنی - دکتر حلبی)

۲ - در علم رجال که یکی از شاخه‌های علم الحدیث می‌باشد، بحث اجازه مطرح شده است و نائل شونده بدان در درجه بالایی از وثاقت بوده است، صدور و اخذ اجازه، بیانگر عظمت علمی و تقوایی فرد بوده، در حقیقت او را مجتهد کامل می‌دانستند. و مورد تکریم اندیشمندان علوم اسلامی واقع می‌شده است.

عظیم‌الشانی چون وحید بهبهانی که احیاکننده مکتب اجتهاد در قرن دوازدهم و خنثی کننده روش اخبار دیگری بوده و در حال حاضر نیز از شهرت جهانی برخوردار است، نشان دهنده رتبه والای مرحوم میرزای قمی در علم و دانش بوده است. او بعد از کسب اجازه اجتهاد و روایت از استاد خویش در روستای چاپلق، ساکن گردید، پس از مدت زمانی به روستای دیگری به نام قلعه بابو رفت.

از این دو روستا خاطره خوشی نصیب وی نگردید، حتی داستان ((مار و کشیدن مار)) میان میرزا و شخص عوام فریب در یکی از این روستاها رخ داده است.^۱ در باره اینکه چرا وی از عراق به روستای خویش بازگشت، دلیل معتبری در دست نیست. اگر چه ممکن است عواملی نقش داشته باشند؛ از جمله بعضی به حسادت اشخاصی نسبت به مرحوم میرزا در آثار خود اشاره کرده‌اند. به هر حال میرزا از قلعه بابو به اصفهان مهاجرت کرد و در مدرسه کاسه گران به تدریس پرداخت. این مدرسه به نسبت جاهای دیگری که وی در آنجا رحل اقامت افکنده بود، بهتر بود و تا حدودی ارضاء کننده روح تحقیق و تدقیق علمی وی بود، لیکن حوادث گذشته تکرار شد و ظاهراً حسادت یکی از علمای مرید باز و ریاست طلب او را به سوی شیراز روانه ساخت. بیش از دو یا سه سال در شیراز نمی ماند، و علی رغم شهرت کریم خان زند به نیکوکاری و دانش پروری توجهی به این دانشمند بزرگ نمی شود و او یک بار دیگر رخت سفر بر بسته و به قلعه بابو کوچ می کند و در آنجا حوزه علمیه کوچکی بنا می نهد و فارغ از قیل و قال در کنج انزوا به بحث و تدریس می پردازد، اما این بار نیز حوزه درسی وی پا نگرفت و با کوله باری از تجربه سفرها، سرانجام وارد قم شد و تا پایان عمر در این شهر زندگی کرد. وی آثار خود را در قم به رشته تحریر در آورد و به مرجعیت عام نیز در این شهر نائل آمد و در همین مکان نیز وفات یافت.

میرزای قمی یکی از مفاخر قرنهای دوازدهم و سیزدهم می باشد. او را حلقه اتصال قم عتیق با قم جدید می دانند. او زمینه را مهیا کرد تا مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری مؤسس حوزه علمیه قم گردد. مرحوم میرزا با درایت و دانش سرشار خویش

۱- آخوند مکتب در آنجا که گویا همان ملاسبز علی بوده، به میرزا حسد می برده روزی بر اهل ده گرفت به میرزا بگویند بنویسند "مار" چون تکلیف نمودند میرزا هم چاره ندید و نوشت "مار" در این موقع آخوند مکتب فرصت را غنیمت شمرده شکل مار را به اهل ده نشان می دهد و می گوید: ای مردم انصاف بدهید مار این است یا آنچه من کشیده‌ام و مردم با میرزا برخورد مناسبی نکردند.

سبب شد، تا شکوفایی و اوج تفکر دینی یک قرن ادامه یابد و مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حوزه علمیه قم را سازمان دهد.

اینکه چرا تأسیس حوزه در زمان میرزا صورت نگرفت، به احتمال قریب به یقین ناشی از نظریه وی در باب خمس می باشد.^۱

در سال وفات مرحوم محقق قمی اختلاف نظر وجود دارد. بعضی سال ۱۲۳۱ و بعضی به ۱۲۳۳ اشاره کرده اند. پیکر مطهر وی در قبرستان «شیخان» قم در کنار قبور ابن قولویه و ابن بابویه از محدثین دوره اول بعد از غیبت امام عصر (عج) به خاک سپرده شد. علت تسمیه قبرستان به شیخان توجه به وجود قبور ابن قولویه و ابن بابویه بوده است، ولی امروزه، منظور از شیخان التفات به وجود قبور ابن بابویه قمی و میرزای قمی گیلانی است.

فرزندان مرحوم میرزا

مرحوم میرزای قمی دارای یک پسر و ۶ دختر بوده است که به نقل از کتاب روضات الجنات، پسر وی در زمان حیات خود میرزا غرق شده است. خاندانهای سیدی و میرزایی قم از اولاد پسری وی و خاندانهای امام جمعه و پیشوایی از نوادگان دختری هستند.^۲

مقام علمی و آثار میرزا

چنانکه معمول حوزه های علمیه می باشد، گاهی به علت معروف شدن اثری، مؤثر نیز ورد زبانها شده است و از او به بزرگی یاد می گردد. حصول چنین امری به سهولت صورت نمی گیرد. عظمت علمی و نبوغ فکری و تبلور آن در اثر شخص، سبب می شود تا صاحب اثر بدان مشهور گردد. میرزای قمی مجتهدی محقق و اصولی زیر دست بود و او را از احیاگران مکتب اجتهاد و نوری در ظلمت اخباریگری قرن یازده و دوازده می دانند.

۱- نظر میرزا در باره خمس این است که تمام خمس باید به سادات داده شود ولی نظریه مشهور عایدات خمس به دو قسمت سهم امام و سهم سادات تقسیم می گردد و مراجع تقلید از سهم امام جهت اداره حوزه های علمیه و رفق و فتق امور طلاب استفاده می کنند.

۲- آقای علی دوانی نویسنده محترم کتاب زندگی وحید بهبهانی اطلاعاتی در این زمینه را به نقل از آقای سید ناصرالدین آرام مدیر کتابخانه حضرت معصومه که از نوادگان مرحوم میرزا هستند در کتاب مزبور ذکر کرده اند. (زندگانی وحید بهبهانی، علی دوانی، قسمت شاگردان وخید).

مهمترین اثری که بیانگر عظمت و ارزش علمی او است، کتاب با ارزش «قوانین الاصول» است، که سالهای متمادی در حوزه‌های علمیه جزو کتابهای تدریس دوره سطح اصول بود و مورد بحث و نقد و بررسی قرار می‌گرفت و در حال حاضر نیز هیچ محققى در زمینه اصول و فقه از آن بی‌نیاز نیست. او در کتاب قوانین به بحث پیرامون حجیت عقل در استنباط فروع و پرداخته و تا حدودی قائل به اصالت آن شده است. برای اینکه شخصیت علمی وی خوب نمایان گردد و به توضیح درباره استقلال عقل در استنباط فروع و نقش مرحوم میرزا در مقابله با اخباریگری بعد از ذکر تاریخچه تطور فقه شیعه می‌پردازیم.

مطلب اول

سیر در تاریخ تطور فقه شیعه بیانگر وجود هشت دوره می‌باشد که عبارتند از:

- ۱- دوره حضرت امام (س) . ۲- دوره غیبت امام عصر (عج) (غیبت صغری)
- ۳- دوره متکلمان ۴- دوره شیخ طوسی (ره) ۵- دوره شهید اول (ره)
- ۶- دوره صفویه: دوره محقق کرکی - دوره مقدس اردبیلی (ره) - دوره اخباریگری
- ۷- دوره وحید بهبهانی (ره) ۸- دوره شیخ انصاری (ره) (که در این دوره در حال حاضر ادامه دارد).

دوره حضور امام (س): به فرموده حضرت امام خمینی (ره) در «رسالة فی الاجتهاد والتقلید»، در دوره حضور امام، دو گونه فقه در جامعه شیعی وجود داشته است. یکی جنبش استدلالی و اجتهاد و تعقلی که در مسائل فقهی با در نظر گرفتن احکام و ضوابط کلی قرآنی و حدیثی به اجتهاد معتقد می‌باشد و دیگری سنت‌گراتر، که به نقل و تمرکز بر احادیث تکیه دارد و کاری اضافه به صورت اجتهاد متکی بر قرآن و سنت انجام نمی‌داده است. بندهایی از رسائل فقهی فقهاء دوره، حضور فضل بن شاذان و یونس بن عبدالرحمان^۱ در آثار دوره‌های بعد نقل شده است به خوبی نشان می‌دهد که کار تدوین و تجزیه فقه از حدیث برخلاف نظریه متداول از اواخر قرن دوم و اوائل قرن سوم آغاز شده بود^۲.

در دوره غیبت صغری (۳۲۹-۲۶۰) تا اواخر قرن چهارم دو گرایش وجود داشته است. اهل الحدیث: این گرایش دنباله رو و استمرار گرایش سنت‌گرای دوره حضور بود و

۱- از اصحاب اجماع هستند که در علم رجال دارای وثاقت بالایی بودند و اعتماد زیادی به اقوال آنها وجود

دارد. ۲- مدرس طباطبایی مقدمه‌ای بر فقه شیعه ص ۲۵

سعی خود را بر جمع‌آوری احادیث و ضبط و حفظ آن مصروف داشته است. هواداران این مکتب، عموماً با اجتهاد به صورت یک عمل و کوشش فکری بر اساس استنباط تعقلی میانه‌ای نداشتند. حتی استدالات عقلی، کلامی را که برای تقویت مذهب و در حمایت از نقطه نظرهای شیعی به کار می‌رفت، محکوم می‌کردند. اینها به نقد حدیث نیز می‌پرداختند و دسته‌بندی‌هایی در تدوین حدیث داشتند. یعقوب کلینی و محمد بن بابویه قمی از این گروه‌ها هستند.

گروه دیگر، طرفداران بی‌قید و شرط از احادیث بودند و با مبانی اصول فقه و قواعد جرح و تعدیل حدیثی بطور کلی بیگانه و از قوانین استدلال و آداب بحث بی‌اطلاع بوده‌اند. به این گروه اخباریه می‌گفتند.

این مکتب در اواخر قرن چهارم و اوائل قرن پنجم هجری با کوشش و تلاش شیخ مفید و شاگردش، سید مرتضی درهم کوبیده شد. بعد از سید مرتضی به دوره شیخ طوسی می‌رسیم که یک قرن حاکم بلامنازع عرصه فقه و استنباط و اجتهاد بود. بعد از او محقق حلی، علامه حلی، شهید اول، محقق کرکی، مقدس اردبیلی و شهید ثانی در شکوفایی مکتب اجتهاد کوشیده‌اند و فقه استدلالی به سوی اوج درخشندگی خود سیر کرد.

ناگاه، بار دیگر جمود و رکود اخباریگری در پهنه حوزه‌ها سایه گسترد و آنچه را که در قرن چهارم و پنجم به دست متکلمان شیعی درهم کوبیده شده بود، در اوائل قرن یازدهم به وسیله فردی به نام محمد امین استرآبادی با نگارش کتاب «الفوائد المدینه» تجدید حیات یافت. این گرایش، روش اجتهاد و فکر تعقلی و تحلیلی را در فقه شیعه محکوم می‌کرد و به پیروی از ظواهر احادیث مذهبی دعوت می‌کرد. امین استرآبادی در کتاب مزبور به دلائلی حجیت عقل را در کشف حقایق مورد تردید قرار داد و اصول فقه شیعی را که براساس استدالات و تحلیلات عقلی بنا گردیده بود، با شدت رد کرد.

اخبار دیگری از دهه‌های نخستین قرن دوازدهم بر همه مراکز علمی شیعه در ایران و عراق غلبه کرد؛ اشخاص معروفی در این گروه وجود داشتند که می‌توان از شیخ حرّ عاملی صاحب وسائل الشیعه نام برد.

پس از سلطه مکتب اخباریگری در نیمه دوم قرن دوازدهم دانشمند بزرگ شیعه که دارای نبوغ خاص در استدلال، تحلیل و تفکر عقلانی بود. بساط مکتب اخباری را پس از حکومت بلامنازع بر فقه شیعی در هم پیچید و مکتب خاص خود را به جای آن نشانده. این دانشمند بزرگ وحید بهبهانی بود. وی در کتاب الفوائد الحائریه و شرح بر

مفاتیح الشرایع فیض به تبیین اصول اخباری‌گری پرداخت. تجدید بنای کار او توسط شاگرد ارزنده‌اش مرحوم میرزای قمی گیلانی صورت گرفت. او با تألیف کتاب گرانقدر قوانین الاصول طومار اخباری‌گری را در هم پیچید و نهضتی را که استاد وی آغاز کرده بود به نحو احسن دنبال کرده و به بار نشانید. کتاب قوانین که در ضدیت تام و تمام با مکتب اخباری‌گری نوشته شده، تاکنون چهارده بار تجدید چاپ شده است.

مطلب دوم؛ آنچه که از اقوال بسیاری از اندیشمندان اسلامی استنباط می‌گردد، اعتبار و نقش بی‌بدیل عقل در اصول عقاید است و باورشان بر این است که برای استدلال در اصول اعتقادات هیچ دلیلی جز دلیل عقلی کارساز و سودمند نیست. ولی آیا در استنباط فروع نیز چنین نقشی را باید برای عقل قائل شد؟

عده زیادی از علمای اسلام معتقدند که منکر نمی‌توان شد که عقل مُدرک کلیات است، ولی فهم جزئیات در حیطه درک عقل نیست. عقل می‌تواند مفاهیم و کلیات را درک کند ولی در تطبیق آن با جزئیات و مصادیق ناتوان است. مثلاً "عقل می‌تواند مستقلاً" درک کند که عدل در مفهوم ناچیز پسندیده‌ای است، خوب است، مصلحت است ولی مصادیق آن در عالم کدامند؟ عقل می‌تواند مستقلاً" درک کند که شکر منعم واجب است ولی مراسم شکرگزاری چگونه باید باشد، نمی‌تواند راهنمای خوبی شده، انسان را از لغزش ایمن سارد. ما چه می‌دانیم که مثلاً" نماز و طاعات از مصادیق شکر منعم است؟ عقل چه می‌فهمد که چرا در مقام شکرگزاری از منعم باید نماز خواند؟ و چه می‌داند که نماز باید دارای چنین مقدمات و مقارنات و اجزاء و شرائط باشد؟ اصولاً" آیا فلاسفه که به عقل محض پای بند هستند آیا به درک مصالح و مفاسد و حقایق اشیاء راه یافته‌اند؟^۱ چنین اعتقادی در تمامی تاریخ فقه کم و بیش مشاهده می‌گردد. از این رو برای نقش عقل در استنباط فروع نیز سیر تطوری ذکر کرده‌اند و دوران هزارو چهارصد ساله اسلام را در این بُعد به بابهای مختلف تقسیم نموده‌اند. آنچه از بررسی این تطور بدست می‌آید، دیدگاه عجیب مرحوم میرزای قمی است. او در این زمینه نظر مستقلی در مخالفت با نظر مشهور ابراز کرده است. برای تبیین مطلب اشاراتی مختصر ذکر می‌گردد:

در زمان ائمه اطهار(س)، خصوصاً در قرن دوم هجری در کنار محدثان، گرایشهای اجتهادی و عقلی کم و بیش وجود داشت و گروهی از شاگردان ائمه از قبیل

۱- فیض، علی‌رضا: مبادی فقه و اصول، ص ۴۵

فضل بن شاذان و یونس بن عبدالرحمن شیوه تحلیل اجتهادی و استدلال عقلی را در فقه برای خود برگزیده بودند. در غیبت صغری سبطره و غلبه در مجامع مذهبی با محدثان بود که به جای اجتهاد به نقل حدیث می پرداختند. در اواسط قرن چهارم دو عالم بزرگ معروف به قدیمین یعنی ابی عقیل عمانی و ابن جنید اسکانی، گرایش عقلی و اجتهادی را مطرح ساختند. در قرن پنجم مرحوم شیخ مفید، نیم نگاهی به نقش عقل داشته ولی آن را بعنوان دلیل مستقل مطرح نکرده، می گوید:

((اصول الاحکام ثلاثة، الكتاب، السنه و اقوال الائمة عليهم السلام و الطرق المؤصلة إلى ما في هذه الاصول ثلاثة: اللسان، الاخبار و اولها العقل.))

ترجمه: اصول احکام سه تا است؛ کتاب خدا، اقوال و کردار و تقریرات پیغمبر و گفتار ائمه معصومین و راههای رسیدن به این سه خود سه تا است: زبان، خبرها که اول آنها عقل می باشد. بنابراین مرحوم شیخ مفید، معتقد است که عقل وظیفه‌ای بیشتر از فهم نصوص شرعی ندارد و خود قادر به درک حکم نیست. در قرن ششم و هفتم نیز با آنکه صحبت‌هایی در این زمینه از طرف شیخ طوسی، محقق حلی، ابن ادریس مطرح شده، اگر چه نقشی بیشتر از گذشتگان برای عقل قائلند ولی استقلال برای آن نمی‌پسندند. این روش ادامه داشته تا در قرن سیزدهم به یکباره چند تن از فحول علما در حمایت از دلیل عقلی قد علم کرده، به نحو مبالغه آمیزی از حجّت و اعتبار آن سخن گفتند. یکی از این جمع مرحوم میرزای قمی گیلانی؛ بود. او در اصل چهارم از جلد سوم قوانین الاصول به تفضیل در این باره سخن گفته است. او زیر بنای دلیل مستقل عقل را در وجوه حسن و وجوه قبح و سپس ملازمه بین حکم عقل و حکم شرع و عکس آن قرار داده است. یعنی عقل با درک خوبی فعل، حکم قطعی به وجوب آن پیدا می‌کند و با درک زشتی فعل، حکم قطعی به حرمت آن می‌نماید و آنچه را که شرع حکم کند، عقل نیز همان حکم را می‌کند و هر چه عقل حکم کند، شرع نیز بدان حکم می‌نماید. این مطلب چنانکه ذکر گردید مورد قبول اکثریت نبوده است و علمای اسلام در رد آن به استدلال دست زده‌اند. که ان شاء الله در مقاله جداگانه‌ای تحت عنوان «عقل و شرع» به بحث پیرامون آن خواهیم پرداخت. آنچه در اینجا قابل ذکر است، جسارت مرحوم میرزا در ابراز معتقداتش بود، اگر چه اکثر قریب به اتفاق فقهای اسلام در این زمینه نظری مخالف داشتند؛ چنین امری حاکی از روح آزاداندیشی و مخالفت با تقلیدگرایی او بوده است.

آثار علمی میرزا

با توجه به آثار ارزشمندی که آن بزرگوار در طول دوران زندگی پر ثمر خویش به

جای گذاشته شایسته بود، جستجویی هر چند اندک در این زمینه صورت بگیرد و شناخته شود؛ لذا در این باب کنکاشی انجام و آثار ارزنده وی شناسایی گردید. نسخه‌های چاپی نایاب و تنها اثر وی در دسترس عموم می‌باشد. برای آنکه اهل فن بتوانند به دیگر آثار وی دست یابند، منابع مختلف موجود ذکر می‌گردد. اشعاری نیز از آن بزرگوار به صورت خطی وجود دارد که در کتابخانه شخصی یکی از علما مشاهده شده است.^۱ آثار چاپ شده مرحوم میرزا عبارتند از:

۱- قوانین الاصول در اصول ۲- جامع الشتات در فقه (چاپهای متعدد شده است).

۳- غنائم الایام (چاپ تهران ۱۳۰۱ و ۱۳۱۹)

(کتابخانه آستانه قم شماره‌های ۸۳۴۵، ۶۱۴۳) (فهرست: ۱۴۷)

(کتابخانه دانشکده الهیات تهران ۱۴۴) (فهرست ۱: ۷۸۷)

۴- جوامع الرسائل، مجموعه ۲۰ رساله گردآوری هدایت بن رضا قمی

(کتابخانه فیضیه شماره ۸۱۸ فهرست ۶۷۱ و ۱۶۸)

(کتابخانه مرعشی ۱۹۶۰ فهرست: ۱۵۲)

(کتابخانه آستان قدس ۷۲۶۱ فهرست ۷۷۷ و ۷۷۸)

(کتابخانه مسجد اعظم ۱۹۶۰ فهرست ۱۵۲)

۵- معین الخواص

۶- مرشد العوام

۷- التحفة العباسیه به فارسی

(آستان قدس ۲۷۱۱ فهرست ۵: ۳۸۱ و ۴۰۴)

۸- رساله فی دعوی المرأة الخلو عن المانع

(کتابخانه مجلس ۴۲۹۸ فهرست ۱۱: ۱۳۱۳)

۹- رساله فی حکم الطلاق بدعوی الوکاله عن الزوج مع انکاره

(کتابخانه مرعشی ۱۲۵۹/۹) (فهرست ۴: ۶۳)

۱۰- رساله فی اقرار الرجل بطلاق زوجته

(کتابخانه مرعشی ۱۲۵۹/۸) (فهرست ۴: ۶۲)

۱۱- رساله فی تحقیق مایعتبر فی الشهاده

(کتابخانه مرعشی ۱۲۵۹/۷ فهرست ۴) (۶۲)

۱- ریحانة الادب - شرح حال میرزای قمی - مهدی تبریزی

۱۲- دیوان شعر بالغ بر چهار هزار بیت.

۱۳- مناسک حج ۱۴- مناهج الاحکام ۱۵- مرشد العوام^۱ (فارسی)

استادان و شاگردان میرزا

یکی از مشخصات بارز در تعیین عظمت شخصیت هر عالمی، استادانی هستند که وی زانوی تلمذ در پیشگاه آنها به زمین زده و شاگردانی اند که از محضرش استفاده کرده، مدارج علمی را طی نموده‌اند. در این زمینه به استادان و شاگردان شاخص مرحوم میرزای قمی اشاره می‌نمایم. استاد معروف وی مرحوم آقا محمد باقر بهبهانی، مشهور به وحید بهبهانی می‌باشد و او در حقیقت عصاره وجودی وحید بهبهانی به حساب می‌آمد. استادان دیگر وی عبارتند از:

پدر بزرگوارش، سید حسین خوانساری و شیخ محمد مهدی متونی، آقا محمد باقر هزار جریبی.

از پرورش یافتگان مکتب میرزا می‌توان، شیخ اسدالله شوشتری صاحب کتاب مقابس، سید محسن اعراجی صاحب‌المحصل، حاج ابراهیم کرباسی صاحب‌الاشارات، سید عبدالله شبر صاحب تفسیر معروف شُبر، محمد مهدی خوانساری صاحب رساله ابی بصیر و سید جواد عاملی صاحب مفتاح الکرامه را نام برد. که هر یک از اینها جزو فحول علمای عصر خویش بودند و از فیض وجود آنها، انسانهای بسیاری بهره‌مند شده‌اند.

اخلاق میرزا

برای دستیابی به وضعیت سلوک و اخلاق میرزای قمی می‌توان به عواملی، به عنوان محک سنجش اشاره کرد و شخصیت ارزنده وی را از دل این موازین مورد شناسایی قرار داد. اولین عاملی که می‌تواند ارزشهای اخلاقی میرزا را مطرح نماید، دیدگاه اندیشمندان برجسته در باره اوست. در هر اثری که به شرح حال علمای بزرگ پرداخته است و خصوصاً درباره میرزای قمی و شرح زندگی وی قلم فرسایی نموده، توصیف سجایای اخلاقی و ذکر ملکات نفسانی و انتساب وی به مکتب بی‌بدیل اهل بیت (س) و پرورش یافته آنان مکرراً مشاهده می‌گردد.

محسن امین عاملی در کتاب ارزنده اعیان الشیعه می‌گوید: تردیدی نیست که او از دانشمندان مکتب اهل بیت (علیهم السلام) و فقهای آل محمد و دنباله رو آنان و هدایت یافته هدایتشان می‌باشد. صاحب کتاب روضات الجنات او را کثیر الخشوع و عزیز

۱- مدرسی طباطبایی، حسین: مقدمه‌ای بر فقه شیعه، ترجمه محمد آصف فکرت، ص ۲۲۶/۲۳۴

الدموع و خوش‌برخورد دانسته و او را معاشری نیکو می‌شمرد.

دومین عاملی که بیانگر ارزشهای اخلاقی مرحوم میرزا است، شهادتی است که دشمنان وی به فضل او داده‌اند: (الْفَضْلُ مَا شَهِدَتْ بِهِ الْأَعْدَاءُ). دانشمند معروف اخباری میرزا محمد عبدالنبی نیشابوری که مخالف سرسخت میرزا بود و از اینکه میرزا در احیاء و شکوفایی مکتب اجتهاد کوشیده و در کوبیدن مکتب اخباری‌گری نقش بسزایی داشت، رنجیده خاطر و بدبین بود، در کتاب رجال خود در مورد میرزا و تقوی و امانت او می‌نویسد: او فقیه اصولی و مجتهد و معتبرالحدیث است. عامل سومی که می‌توان بدان اشاره کرد، دیدگاههای شاگردان و پرورش یافتگان مکتب او است، و نحوه بیان و استخدام عبارات و واژه‌های خاص در توصیف میرزا، نشان عظمت وی بوده است. آقا سید محمد مجاهد به شاگردان در باره استادان اجازات خود در باره میرزا، مطالب مختلفی بیان کرده، می‌گوید: میرزای قمی، قطب دایره تحقیق و تدقیق، مقنن قوانین اصول، مشید مبانی فروع، قدوه العلماء العاملين، اسوة الفقهاء الراسخین، مولای مکرم، بلکه والد المعظم، نورالله ضریحه و افاضل علیه انواره ...

عامل دیگر، بررسی آثار به جای مانده مرحوم میرزا و توجه و دقت در شیوه آن بزرگوار در نقد آراء و عقاید فقهی دیگر اندیشمندان است. خضوع علمی میرزا بسیار بارز است. او هنگام استدلال فقهی که لابد با شمارش و بررسی نظریه‌های فقهای پیشین همراه می‌شود، در نهایت درجه از احترام و ادب و بزرگواری با نام و سخنان آنان برخورد می‌کرد. او با حفظ اصل (نقض و ابرام) طوری سلوک می‌کند که گویی همه آنان را برتر از خود می‌داند. داشتن چنین روحیه‌ای نشان از وجود قدرت عظیم حفظ و ضبط نفس در مرحوم میرزا بوده است.

دیانت و سیاست و نقش میرزا در امور سیاسی

یکی از خصوصیات ارزنده مرحوم محقق قمی با آنکه مقام شامخ مرجعیت تقلید را دارا بود، بی‌تفاوت نبودن وی در مسایل سیاسی بود. سیاست با پیچیدگی‌های خاص خود ممکن است هراسانی را در ورطه سقوط قرار دهد و وقوع سقوط زمانی بیشتر ممکن است که حکومتی جابر و بی‌مبالات نسبت به شریعت و اصول انسانی حاکمیت داشته باشد. میرزا در زمان فتحعلیشاه قاجار، در موقعیتی قرار گرفت که اتخاذ تصمیم درست بسی دشوار بود. او هیچگاه حکومت فتحعلیشاه را به رسمیت نشناخت و در برابر مسایل مختلفی که در جامعه اتفاق می‌افتاد، بی‌تفاوت نبود. از جمله حوادثی که نقش ارزنده وی را آشکار ساخت و قدرت و شجاعت او را بر ملا نمود، حادثه جنگ

ایران و روسیه بود. دوره اول جنگ ایران و روسیه که از سال ۱۲۱۸ تا ۱۲۲۸ هـ ق ادامه داشت و نتیجه آن عهدنامه گلستان بود، محک مناسبی برای فتحعلیشاه از نقش میرزا در رتق و فتق امور کشوری بود. مرحوم میرزا در آن زمان مسوولیت مرجعیت تقلید را دارا و در اوج شهرت خود بود و مراجع بزرگ دیگر در کربلا و نجف بودند. در سال ۱۲۲۳ - یعنی پنج سال از جنگ گذشته - فتحعلیشاه به کمک علما و مراجع نیاز پیدا کرد در حالیکه قبلاً "تمام تلاش خود را چون شاهان دیگر در منزوی ساختن این گروه بکار می برد.

میرزا محمد تقی خان لسان الملک در حالات فتحعلیشاه می گوید: " در سال ۱۲۲۳ (هـ ق) آنگاه شاهنشاه از بهر تشویق سپاه مسلمان در محاربت و مضاربت با روسیان، میرزا بزرگ قائم مقام وزارت کبری را فرمان داد تا از علماء اثنی عشریه طلب فتوی کند و او حاجی ملا باقر سلماسی و صدرالدین محمد تبریزی را برای کشف این مسأله روانه خدمت شیخ جعفر نجفی و آقا سید علی اصفهانی و میرزا ابوالقاسم گیلانی کرد و بالجمله علماء و فقها رساله نگاشته و خاتم گذاشتند که مجادله و مقاتله با روسیه جهاد فی سبیل الله و خرد و بزرگ را واجب افتاده است که برای رواج دین مبین و حفظ ثغور مسلمین خویشتن داری نکنند و روسیان را از مداخلت در حدود ایران دفع دهند: " با توجه به «کتاب الجهاد» کتاب جامع الثنات می توان دریافت که او بیش از دیگران مورد نظر درباریان بوده است و ملا محمد باقر سلماسی اصرار اکید داشتند تا میرزا را وادار کنند که اساس حکومت فتحعلیشاه را به رسمیت بشناسد و شاه را به شاه طهماسب و محقق قمی را به محقق کرکی قیاس می کردند. خودداری میرزا از اعطای چنین سند و تنفیذی موجب گردید که قاجاریان تا آخرین روزها در تحقیر وی بکوشند. میرزا می دانست که تأیید فتحعلی شاه، تأیید آغامحمد خان و جنایات او است و از طرفی سکوت، به منزله کمک به روسیه تزاری بود. از این رو با دقت تمام در صدور فتوی، آنچه را که وظیفه شرعی اش بود، عمل کرد: هم جنگ را در برابر روس جهاد دفاعی نامید و هم از هر نوع تأیید نسبت به فتحعلیشاه خودداری کرد.

منابع

- ۱- قوانین الاصول
 - ۲- جامع الشتات
 - ۳- شرح زندگی وحید بهبهانی
 - ۴- مقدمه‌ای بر فقه شیعه
 - ۵- ریحانة الادب
 - ۶- اعیان الشیعه
 - ۷- روضات الجنات
 - ۸- قصص العلماء
 - ۹- مبادی فقه و اصول
 - ۱۰- روضة البهیة
- میرزای قمی
میرزای قمی تصحیح مرتضی رضوی
علی دوانی
حسین مدرسی طباطبایی
مدرس تبریزی
محسن امین عاملی
سید محمد باقر خوانساری
میرزا محمد تنکابنی
دکتر علیرضا فیض
حاج شفیع جابلقی

□ دستور زبان گیلکی

از: جعفر بخش زاد محمودی

سپاس خدای دانا را که به من توان بخشید، تا دستور زبان گیلکی را به طور جامع تدوین کرده، در روی دانش خویش نکات دقیق و باریکتر از موی را رها نکنم و در کنارش واژه‌نامه‌یی شامل حدود ده هزار واژه‌ی گیلکی با ترجمه‌ی فارسی بنگارم. مع الوصف این دو کتاب را که حاصل سالها تلاش بود بدون چشمداشت به مسوولان اداره‌ای فرهنگ و ارشاد اسلامی ارائه کردم. خوشبختانه بر من منت نهاده، توجهی مبذول نکردند! تنها پاسخی که شنیدم این بود که در حال حاضر مشغول چاپ اشعار شرفشاه دولایی هستیم، اگر به امید مرکز پژوهش گیلان‌شناسی دلگرم نباشم، روزی خواهد رسید که دستور زبان و آیین نگارش گیلکی‌ام مورد عنایت قرار گیرد و دیر نخواهد شد که زمزمه‌ی اشعارم شفافبخش قلوب عشاق سینه چاک باشد، اینک چند نکته از دستور زبان گیلکی را به عرض می‌رسانم تا عظمت و وسعت این زبان والای باستانی در مصداق (مشت نمونه‌ی خروار) آشکار شود.

زبان گیلکی دارای یازده گونه آوا می‌باشد که ۳ آوای آ - ا - اُ در الفبای فارسی به غلط معروف به همزه گردیده، از مضاعف کردن آنها آواهای آ - ای - او - ساخته می‌شوند که با الفبای امروز فارسی قابل نوشتن هستند. برای پنج آوای دیگر که ذیلاً ذکر می‌شوند، نشانه‌هایی در حکم اعراب برگزیده‌ام که قابل نوشتن و تلفظ باشند. کارایی این اعراب ابداعی آنچنان است که برای نوشتن تمام زبان‌ها و لهجه‌های بومی ایران از حروف لاتین بی‌نیاز می‌شویم.

۱- آوای نیم زَبَر یا فتحه‌ی نیمه‌باز. آوایی است بین زیر و زَبَر (ا - اُ). تلفظ این آوا چنان است که خواسته باشیم حرف (ب) کلمه‌ی آب را به تنهایی (ب) تلفظ کنیم مانند: لَکَه، چَکَه که نشانه‌ی َ را بالای حرف مورد نظر قرار می‌دهیم.

۲- آوای نیم‌پیش (μ). آوایی است بین (او) و (اُ) که نشانه‌ی ِ را برگزیده‌ام که بر بالای (و) قرار گیرد. مانند «تؤل» معنی گل آلود، آب گل آلود کَدِر - و (دو) به معنی دوده در زبان آذری نیز وجود دارد مانند: کدول به معنی خاک و کدومور به معنی زغال.

۳- μ یا کُنْج. آوایی است بین (ا) و (اُ) که نشانه‌ی َ را روی (و) قرار می‌دهیم. مانند (دو) به معنی دوغ و (تور) به معنی وحشی و کم عقل که در اغلب لهجه‌های فارسی

موجود است. مثل (اؤ) در ترکی کاربرد زیادتری دارد مانند: کویک گوز به معنی چشم
 ۴- پساوا. که مخالف پیش (ا) است آوایی است بین (ای) و (ا) که با فتحه‌ی وارونه
 نشان داده می‌شود، مانند تل به معنی نیلوفر وحشی، هموزن (گل) که به آذری در معنی
 (بیا) می‌باشد. در تالشی مثل کیله یعنی دختر

۵- میان پیش. آوایی است که از حلق خارج می‌شود و به تنهایی قابل تلفظ نیست و
 همیشه در وسط کلمه قرار می‌گیرد و از ترکیب آواهای (آ- او- ا) با یکدیگر ایجاد
 می‌شود، مانند: زاوو و آوو.

که نشانه آن (۳) است در تالشی نیز موجود است مثل زُوا یعنی پسر و (کراگُوا) به
 ماسوله‌یی یعنی تخم مرغ، در کردی نیز موجود مثل خُوا یعنی خدای
 توضیح اینکه برای نشان دادن (ی) مجهول نشانه‌ی _ را برگزیده‌ام که در زیر حرف (ی)
 قرار می‌گیرد مثل (گیل مرد) (سیر) مخالف گرسنه.

مصادر اصلی گیلکی

همانطوری که می‌دانیم، مصادر فارسی به (دن) و (تن) ختم می‌شوند و (ن) هم
 نشانه‌ی مصدر است. در گیلکی نیز حرف (ن) به آخر همه‌ی مصادر متصل است و قبل از
 (ن) یکی از حروف (ت - د - ی - س - ش - ج - چ - و - ن - ز - ه) قرار می‌گیرد، یعنی
 مصدرهای گیلکی به یکی از حروف فوق و (ن) ختم می‌شوند و این قانون مصادر جعلی
 را نیز شامل می‌شود. نمونه‌ی از مصادر اصلی در جدول زیر نشان داده می‌شود.

ردیف	دو حرف آخر	مصدر نمونه	ترجمه‌ی فارسی	توضیح و تکرار
۱	ت - ن	کفتن	انتادن	کسره‌ی ماقبل آخر بعضی از مصادر نظیر واؤن واجن،
۲	د - ن	فوردن	بلعیدن	رسن - کشن در بعضی از نقاط گیلان به صورت بساوا
۳	ی - ن	هینن	خریدن	که شرحش در مبحث آواها آمده است تلفظ می‌شود.
۴	س - ن	اسن	توقف کردن	کشن باید دانست که این کسره جانشین (ی) مجهول
۵	س - ن	کشن	کشیدن	شده است در واقع این مصادر اصلاً واؤین و کشین
۶	ج - ن	ارچن	ریز کردن	بوده است - تلفظ (ی) مجهول در فارسی امروز رعایت
۷	چ - ن	واجن	باز کردن	نمی‌شود. لیکن در گیلکی تا حدودی مراعات می‌گردد.
۸	ه - ن	هینن	خریدن	مثلاً کلمه‌ی دین که دین هم تلفظ می‌گردد اغلب
۹	ن - ن	کنن	کنندن	با (ی) مجهول و به صورت کسره‌ی کشیده تلفظ

۱۱	ز-ن	نمون	برزدن - فروکردن - چیزی نوک تیز رادر جایی یا چیزی با فشار فروکردن
----	-----	------	---

مصدر جعلی

برای ساختن مصدر جعلی پسوند (ستن) به جای پسوند (یدن) فارسی به اسامی و صفات گیلکی و فارسی و عربی افزوده می شود مثل (فهم - فهمستن) - (بلع - بلعستن) - (جنگ، جنگستن). باید دانست که همه ی مصادر ی که به (ستن) ختم می شوند، جعلی نیستند و آن دسته از مصادر ی که حرف (س) در آخر ریشه ی ماضی جزو کلمه باشند، مصدر اصلی اند مانند: (اشکستن یعنی شکستن) - (مانستن یعنی شبیه بودن، ماندن). تذکر: بیشتر مصادر ی که در فارسی به (یدن) ختم می شوند، در گیلکی مختموم به (ستن) اند.

مانند - پریدن - پرستن - ترکیدن - ترکستن - شنیدن - اشنوستن و تعدادی مصادر از این قاعده پیروی نمی کنند مانند - رسیدن - دیدن - چیدن که در گیلکی - رسین - دین - چین (هر سه یا (ی) مجهول) تلفظ و ترجمه می شوند.

در واقع اینگونه مصادر در فارسی و گیلکی تنها در حرف (د) تفاوت دارند که در گیلکی حذف گردیده است و کلمه (رسین) به معنی رسیدن به زبان لری که نزدیک به گیلکی است، رستن گفته می شود.

توضیح اینکه: مصادر عربی و اسامی و صفات فارسی و گیلکی که به مصدر جعلی بدل می شوند هم در حالت بسیط قابل تصریف اند، هم توسط معین فعل - مثل بفهمستم و فهم بگدم یعنی فهمیدم، فهم کردم از مصادر فهمستن و فهم گدن یعنی فهم کردن. شرحی مختصر از افعال باقاعده و بی قاعده

در شرح زیر، افعال گیلکی را با در نظر گرفتن حروف آخر مصدرشان گروه بندی کرده قاعده ی ساختشان را یاد آور شده مورد استثنا را نیز نام می برم، تا افعال با قاعده از هم باز شناخته شوند.

گروه اول - افعالی که مصدرشان به (خ - ت - ن) ختم می شود. در این گروه از افعال دو حرف (ت - ن) از آخر مصدر حذف و حرف (خ) در مضارع و امر به (ج) مبدل می شود

مانند: سوختن و مختن (راه رفتن) که مضارع و امرشان به ترتیب سوجم، بسوج - و هجم، بهج می‌شود، ولی بعضی از افعال از این قاعده پیروی نمی‌کنند. مثل: پختن، دَپاختن (باختن) و فروختن، زیرا حرف (خ) در پختن به (ج) و در دَپاختن به (ز) و در فروختن به (ش) مبدل می‌شود. بجم، بیج، دپازم، دپاز، فروشم، بُفروش. بنابراین افعال مصادر پختن، دپاختن و فُروختن بی قاعده‌اند.

گروه دوم - افعالی که مصدرشان به (ش - ت - ن) ختم می‌شود. این افعال به چهار دسته تقسیم می‌شوند:

دسته‌ی اول: افعالی که دو حرف آخر مصدرشان (ت - ن) حذف و حروف (ش) در مضارع و امر به (ز) مبدل می‌شود. مثل: افعال مصدر گشتن یعنی گزیدن و دَفراشتن یعنی چیزی را به جایی تکیه دادن و یا وریشتن یعنی برخاستن که مضارع و امرشان به ترتیب گزم، بگزم، دفرازم، دفراز، وریزم، وریز می‌شود.

دسته‌ی دوم: افعالی که دو حرف آخر مصدرشان (ت - ن) حذف و حرف (ش) به (ر) مبدل می‌شود، مثل افعال مصادر کاشتن و داشتن که مضارع و امرشان کارم، بکار، دارم، بدار می‌شود.

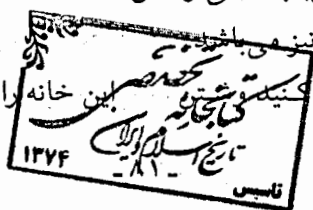
دسته‌ی سوم: افعالی که فقط دو حرف (ت - ن) از آخر مصدرشان حذف می‌شوند، مثل افعال مصادر تاشتن یعنی تراشیدن - چشتن یعنی چشیدن. که مضارع و امرشان تاشم، بتاش، چشم، بچشم می‌شود.

تذکر - فعل امر مصدر نیستن یعنی نشستن از این قاعده پیروی می‌کند (بیش) ولی مضارعش خارج از قاعده فوق است (نیشینم).

دسته‌ی چهارم: افعالی که تحت قاعده‌ی خاص نیستند، مثل افعال مصادر وایشتن یعنی لیسیدن - و هشتن یا وختن یعنی هلیدن - اجازه دادن، ییشتن یعنی تفتیده کردن، که مضارع و امرشان به ترتیب، ولیسم، ولیس، وهلم، وهل، وْخلم، وْخل، بیجم، بیج می‌شود.

تذکر ۱- وایشتن با (ی) مجهول همان لشتن فارسی است که مصدر دومش لیسیدن است. تذکر ۲- کلمه وشتن که در فرهنگ عمید به معنی رقصیدن آمده، در اصل گیلکی و به معنی رقص و جهش است و تنها به صورت مصدر مرکب وشتن کُدن (رقص کردن) استعمال می‌شود (وشتن کن) به معنی رقص است. شاهد مثالی که آقای عمید آورده

مؤید این مطلب در فارسی نیز می‌باشد. یارم زدر درآمد وشتن کنیده شتی این خانه را زوشتن گلشن کنیده گلشن



و من این کلمه را به عنوان مصدر ناقص با ریشه‌ی (وشت) در شعر فارسی بکار برده‌ام.
مثال:

خمانید او را به کردار هشت خود اندر تماشا به پشتش بوشت
و در جای دیگر گفته‌ام:
خوشا نسیم بهار خوشبا بنفشه‌ی رشت خوشا ترنم و شادی و پایکوبی و وشت

تذکر ۳- کلمه‌ی (اُشتن) مصدر تام به معنی جهیدن، مصدر دوم وشتن است و مصادر مرکب وُاشتن و فوُاشتن به معنی برجھیدن. خیز برداشتن قاپیدن، به سرعت بر روی چیزی فرود آمدن. با شیرجه به چیزی حمله‌ور شدن است.

افعال مصادر اخیر جزو دسته‌ی اول گروه دوّم می‌باشند و فعل امر و مضارع آنها باز-اُزم- وُاز- وُازم- فوُاز- فوُازم می‌باشد
وُاز به معنی مار جهنده است.

گروه سوّم: افعالی که مصدرشان به (ف-ت-ن) ختم می‌شود.
مانند: یافتن- بانن- کفتن (افتادن)، در اینگونه از افعال موقع مضارع و امر حروف (ت-ن) از آخر مصدرشان حذف می‌شوند. مانند:

بافم- بیاف، یافم- بیاف، کفم- بکف، ولی افعال بعضی از مصادر از این قاعده پیروی نمی‌کنند. مثل خفتن، گفتن، وُرُفتن (رویدن) گیفتن (گرفتن)، که مضارع و امر هر یک از آنها به گونه‌ی خاص صرف می‌شوند. مانند: خسم- بخس، گویم- بگو، وُرُیم- وُرُو. بنابراین افعال فوق بی‌قاعده‌اند.

تذکر- ادبای گیلانی واقفند که مصدر (گیفتن) گیلکی را نمی‌توان با مصدر گرفتن فارسی کاملاً منطبق و هم معنی دانست. زیرا در فارسی برای معانی باز داشتن و صید کردن و ستانیدن (دریافت کردن) از مصدر گرفتن استفاده می‌کنند مانند این مصرع: (به دشت آهوی ناگرفته مبخش) که مراد از ناگرفته صید نشده می‌باشد.

و در مصرع زیر از مرحوم ایرج میرزا (مرد جوان جام ز دختر گرفت). که مراد از گرفت، ستانیدن می‌باشد. به طوری که در دو مصرع فوق ملاحظه می‌شود. برای معانی صید کردن و ستانیدن از مصدر گرفتن استفاده گردیده است. ولی در گیلکی برای معنی دریافت کردن از مصدر فیگفتن و برای معنی از قبیل بازداشتن. صید کردن در دست گرفتن و مانع حرکت شدن و چند معنی مترادف دیگر از مصدر گیفتن استفاده می‌شود.

مثال ۱: فلان کسا زنده پلنگ فدهی، بمرده سگ تنانی فگیری. یعنی اگر، به فلانی پلنگ

زنده بدهی سگ مرده نمی‌توانی بستانی. که کلمه‌ی فگیری از مصدر فگفتن اخذ شده است.

مثال ۲- خرا حریف نیه گیره پالانا. یعنی حرف خر نیست (زورش به خر نمی‌رسد) پالانش را می‌گیرد. و کلمه‌ی گیره یعنی می‌گیرد از گفتن اخذ شده است.

مثال ۳- فی‌المثل گویم حسن جا صد تومان فیگفتم، یعنی از حسن صد تومان گرفتم. و یا اینکه گویم: قوماقِ اَمَرَه دو تا سفید مایی بیگفتم، یعنی با قلاب دو عدد ماهی سفید صید کردم.

بنابراین کاربرد هر یک از مصادر گفتن و فگفتن متفاوت است، ولی در فارسی چنین نیست. مثلاً "گفته می‌شود؛ از حسن صد تومان گرفتم و با قلاب دو عدد ماهی سفید گرفتم که هیچ تفاوتی بین ستاندن و صید کردن مشاهده نمی‌شود. ضمناً کلماتی نظیر وگفتن یعنی برداشتن. وگفتن یعنی برگرفتن وجود دارد که هر کدام کاربردی خاص دارند.

گروه چهارم - افعالی که مصدرشان به (س - ت - ن) ختم می‌شود. مثل: گردستن، چرخستن. در این گروه از افعال حروف (س - ت - ن) موقع مضارع و امر حذف می‌شوند. مانند: گردم - بگرد، چرخم - بچرخ، ولی افعال مصدر بوستن و دُبوستن از این قاعده پیروی نمی‌کنند و به گونه‌ی خاص صرف می‌شوند، مصدر دوم بوستن (بون) به معنی پاشیدن است. بیون یعنی باش که بیو - و بیوخ نیز گفته می‌شود. بم بهم بواهوم - بوخوم یعنی می‌شوم فعل مضارع، و منفی اش نیم - نبسم، بُبُهوم، بُبوخوم می‌شود. باید دانست که مصادر بون، بوهستن بوخستن مصدر مشترک بوستن‌اند که نحوه‌ی استعمال آنها در مناطق مختلف گیلان متفاوت است. فعل امر دُبوستن - دُبون و مضارعش که زمان حال می‌باشد (درم) است.

تذکر. افعالی که مصدرشان قبل از حروف (س - ت - ن) را برای الف باشد. مثل پاستن یعنی پاییدن و خواستن موقع مضارع قبل از ضمیر، (ی) میانوند می‌گیرند - مانند (پاییم) یعنی مواظبت می‌کنم و (خوایم) یعنی می‌خواهم.

گروه پنجم - افعالی که مصدرشان به (د - ن) ختم می‌شود. مثل: آوردن. بردن - این گروه از افعال به دو دسته تقسیم می‌شوند:

دسته‌ی اول - افعالی که موقع مضارع و امر حروف (د - ن) از مصدر حذف می‌شوند مثل آورم - باور - خورم، بخور -

دسته‌ی دوم - افعالی که موقع مضارع و امر، حرف (د) یعنی حرف ما قبل آخر مصدر

حذف می شود. مثل کُنْه بکن از مصدر کُذَن یعنی کردن. فشانم. فشان از مصدر فشاندن. که شهروندان رشت فیشادن تلفظ می کنند. اما افعال مصدر مردن از قاعده‌ی فوق پیروی نمی کنند که مضارعش میرم یعنی می میرم و امرش بمیر می باشد.

تذکر - مصدر فَدَن - که ظاهراً مختوم به (د - ن) می باشد در اصل فَدَهَن بود و هست و در گروهی دیگر قرار دارد و ذکرش خواهد آمد

گروه ششم - افعالی که مصدرشان به (ن - ن) ختم می شود. مثل: کَنَن یعنی کندن و ویریزانن یعنی برخیزانندن. بیشتر افعال این گروه متعدی شده می باشند. یعنی اینکه مصدر فعل لازم یا متعدی با افزودن پسوند (آنن) متعدی یا متعدی مضاعف شده است. مثل دَوَشْتَن دَوَانَن یعنی دواندن - دوانیدن.

اینگونه افعال تماماً با قاعده‌اند و برای ساختن مضارع و امر (ن) آخر ساقط می شود مثل: خورائیم - بخوران - کنم، بکن - دوائیم - بدوان.

چنانچه مصدر این قبیل افعال دارای پیشوند باشد، موقع امر پیشوند (ب) زینت نمی گیرد مثل وپریزانن یعنی برخیزانیدن که فعل امرش وپریزان می شود.

ضمناً این قبیل از افعال در ماضی مطلق از قاعده کلی پیروی نمی کنند، زیرا قاعده کلی این است که هرگاه (ن) مصدری از مصدر حذف شود و (ب) زینت به آن اضافه گردد، سوم شخص ماضی مطلق بدست آید. لیکن چنانچه (ن) مصدری از اینگونه افعال حذف و (ب) زینت به آنها اضافه شود، فعل امر ایجاد خواهد شد. مثل: بکن از مصدر کنن. و بدوان از مصدر دوانن، به همین جهت به آخرش (ی) افزوده می شود. (بکنی و بدوانی) که شهروندان رشت (بکنه - بدوانه) تلفظ می کنند. به نظر من (ه) غیر ملفوظ در کلمات اخیر جانشین (ی) مجهول می باشد و (ی) معروف کلمه بکنی و بدوانی در حقیقت (ی) مجهولی است که به مرور زمان در بعضی از مناطق به صورت معروف در آمده است و ممکن است مواردی دیگر از استثنا موجود باشد که من متوجه نشده باشم و یا حداقل مشاهده نکرده‌ام.

گروه هفتم - افعالی که مصدرشان به (ی - ن) ختم می شود. مثل: دین یعنی دیدن - چین یعنی چیدن. مصدر اینگونه افعال موقع مضارع و امر تغییر نمی کند، ولی (ی) ما قبل آخر مصدر چنانچه مجهول باشد، به معروف مبدل می شود مثل دینم، بدین از مصدر دین یعنی دیدن و چینم. بچین از مصدر چین یعنی چیدن - هینم بهین، از مصدر هین یعنی خریدن

تذکر: چنانچه مصدر اینگونه افعال دارای پیشوند باشد، فعل امرش (ب) زینت می گیرد

مثل وَوین (وَوِن) با (ی) مجهول یعنی بریدن وَوین با (ی) معروف یعنی بَیر
ولی بعضی از افعال از قاعده فوق پیروی نمی‌کنند. مثل: افعال مصادر رسین با (ی)
مجهول یعنی رسیدن و کشین با (ی) مجهول یعنی وزن کردن و بچین. حرف (ی) مجهول
موقع امر و مضارع حذف می‌شود مثل رسم - یرس - کشم - بکش
تذکر: شهروندان رشت و بعضی مناطق، کلمات بهین و بچین را غلیظ و بصورت بیهین و
بیدین و بیچین تلفظ می‌کنند.

گروه هشتم - افعالی که مصدرشان به (ه - ن) ختم می‌شود. در اینگونه افعال که تعدادشان
اندک است موقع مضارع حرف (ن) مصدری حذف می‌شود. مثل فدهم یعنی می‌دهم از
مصدر دَهَن و نهم یعنی می‌نهم، قرار می‌دهم از مصدر نَهَن یعنی نهادن. ولی موقع امر
حرف (ه) حذف می‌شود مثل بین یعنی بِنِه از مصدر نَهَن و بدن یعنی بَدِه، بخوران از
مصدر دهن مثال - گلاب بدن یا زلفاناتاب بدن بیا

ضمناً موقع ماضی مطلق حروف (ه - ن) حذف شده حرکت فتحه (ه) به حرف
ماقبلش منتقل می‌گردد - مثل: بَم یعنی تنهام - بَدَم یعنی دادم.

تذکر: مصدر دادن فارسی با مصدر دهن گیلکی قابل تطبیق نیست، زیرا در فارسی از
مصدر (دادساهم) در معنی پرداخت کردن می‌توان استفاده کرد و هم در معنی بخشیدن
و خوراندن - فی‌المثل گفته می‌شود:

صد تومان به حسن می‌دهم که به گل‌های باغچه آب بدهد.
ولی در گیلکی برای دو منظور فوق از یک مصدر استفاده نمی‌شود.
مثلاً "گفته می‌شود: صد تومن حسنا فدهم کی باغچه گلانا آب بدهه.
که در جمله‌ی اول از مصدر فدهن یعنی پرداختن و در جمله‌ی دوم از مصدر دهن به
معنی خوراندن استفاده شده است.

تعدد افعال در گیلکی

در گیلکی برای بیان دقیقتر مقصود، در حالات مختلف، بیشتر افعال گسترش
یافته متعدد گردیده‌اند. در این مقاله مجال بحث در مورد هر یک از آنها مقدور نیست
تنها به ذکر بعضی از انواع افعال اکتفا می‌شود.

ماضی استمراری گفتن یعنی افتادن

نوع اول گیلکی	ترجمه فارسی	نوع دوم گیلکی	ترجمه فارسی
گفتیه	می افتادم	گفتن بُوم	در حال افتادن می بودم
گفتی به	می افتادی	گفتن بیی	در حال افتادن می بودی
گفته	می افتاد	گفتن بُو	در حال افتادن می بود
گفتیمه	می افتادیم	گفتن بییم	در حال افتادن می بودیم
گفتینه	می افتادید	گفتن بیین	در حال افتادن می بودید
گفتیه	می افتادند	گفتن بُون	در حال افتادن می بودند

نوع سوم گیلکی	ترجمه فارسی	نوع چهارم گیلکی	ترجمه فارسی
کرا گفتیه	داشتم می افتادم	کرا خوردن بُوم	مشغول خوردن بودم
کرا گفتی به (گفتیه)	داشتی می افتادی	کرا خوردن بیی	مشغول خوردن بودی
کرا گفته	داشت می افتاد	کرا خوردن بُو	مشغول خوردن بود
کرا گفتیمه	داشتیم می افتادیم	کرا خوردن بییم	مشغول خوردن بودیم
کرا گفتینه	داشتید می افتادید	کرا خوردن بیین	مشغول خوردن بودید
کرا گفتیه	داشتند می افتادند	کرا خوردن بُون	مشغول خوردن بودند

نوع پنجم (رشتی) گیلکی	ترجمه فارسی	نوع ششم (رشتی) گیلکی	ترجمه فارسی
گفتیم	می افتادم	کرا گفتیم	داشتم می افتادم
گفتی	می افتادی	کرا گفتی	داشتی می افتادی
گفتی	می افتاد	کرا گفتی	داشت می افتاد
گفتیم	می افتادیم	کرا گفتیم	داشتیم می افتادیم
گفتید + ی	می افتادید	کرا گفتید + ی	داشتید می افتادید
گفتید + ی	می افتادند	کرا گفتید + ی	داشتند می افتادند

نوع هفتم گیلکی	ترجمه فارسی	نوع هشتم گیلکی	ترجمه فارسی
خوردنا بُوم	مشغول خوردن می بودم	کرا خوردنا بُوم	مشغول خوردن می شدم
خوردنا بیی	مشغول خوردن می بودی	کرا خوردنا بیی	مشغول خوردن می شدی
خوردنا بُبو	مشغول خوردن می بود	کرا خوردنا بُبو	مشغول خوردن می شد
خوردنا بییم	مشغول خوردن می بودیم	کرا خوردنا بییم	مشغول خوردن می شدیم
خوردنا بیین	مشغول خوردن می بودید	کرا خوردنا بیین	مشغول خوردن می شدید
خوردنا بُبون	مشغول خوردن می بودند		

نوع نهم (رشتی) گیلکی
خوردنا بُوم
خوردنا بیی
خوردنا بُبو
خوردنا بییم
خوردنا بیید
خوردنا بیید

ماضی نقلی و زمان حال مصادر مستمر

می دانیم که در زبان فارسی تفاوتی در ساختار ماضی نقلی مصادر مختلف وجود ندارد، فی المثل قاعده‌یی که برای مصدر خوردن اعمال می شود، در مصدر ایستادن یا نشستن نیز قابل اجرا می باشد مثل: خورده‌ام - نشسته‌ام بطوری که ملاحظه می شود، کلمه‌ی (نشسته‌ام) اگر چه در ظاهر ماضی نقلی است، ولی در معنی زمان حال است و فعلی که بیانگر زمان حال باشد، ماضی نقلی نخواهد بود. در نتیجه کلمه‌ی (نشسته‌ام) ماضی نقلی نیست، هر چند شروعش از گذشته باشد. در گیلکی اگر چه تفاوتی بین مصادر، موقع ساختن ماضی نقلی وجود ندارد، اما زمان حال مصادر مستمر مثل نشستن، خوابیدن، ایستادن و افتادن از صورت ماضی نقلی خارج است؛ یعنی زمان حال اینگونه مصادر به صورت ماضی نقلی نیست. برای بیان بهتر

مقصود نحوه‌ی ساختن ماضی نقلی گیلکی را متذکر می‌شوم. بطور کلی در گیلکی دو نوع ماضی نقلی وجود دارد

نوع اول: افزودن زمان حال مصدر داشتن به اسم مفعول. مثل (بخورده دارم، بخورده داری، بخورده داره، بخورده داریم، بخورده دارین، بخورده دارن)

نوع دوم: افزودن ضمایر - مه - یی - ییم - یین - نه به اسم مفعول مورد نظر و مفتوح کردن حرف ماقبل آخر اسم مفعول به استثنای سوم شخص مفرد و جمع که مکسور می‌شوند مانند: بخورده مه - بخورده یی - بخورده - بخورده ییم - بخورده یین - بخورده نه

توضیح اینکه: سوم شخص مفرد فاقد ضمیر است و کسره‌ی ماقبل آخر اسم مفعول جانشین ضمیر می‌باشد. همانطوری که گفته شد، این قاعده کلیت دارد، حتی برای مصادر مستمر مثل (بنیشته مه) یعنی در گذشته نشسته‌ام و اکنون پایان یافته. چنانچه زمان حال مصادر فوق مورد نظر باشد (ب) زینت از ابتدای اسم مفعول می‌شود. مثل بنیشته مه یعنی اکنون نشسته هستم و عمل نشستن ادامه دارد. بنابراین بنیشته مه ماضی نقلی، بنیشته مه زمان حال است.

بطور کلی در فارسی اگر خواسته باشیم، برای اینگونه مصادر زمان حال بسازیم، از ماضی نقلی اش استفاده می‌کنیم؛ مانند: خوابیده‌ام که از گذشته شروع شده هنوز ادامه دارد. چنانچه مانند سایر مصادر از فعل معین داشتن بهره گرفته شود، فعلی ناتمام بدست می‌آید مثل: دارم می‌ایستم که عمل ایستادن شروع شده ولی انجام نگرفته. حال اینکه در فعل مرکب دارم می‌خورم، عمل خوردن انجام گرفته و ادامه دارد.

خلاصه کلام در گیلکی ماضی نقلی (بنیشته مه) عملی است، قطعی که در گذشته انجام شده است و پایان یافته. مثل بقیه ماضی‌های نقلی، ولی فعل نیشته مه در زمان حال ادامه دارد، و استمراری است از گذشته و حال و آینده‌ی نزدیک

قسمتی از ترکیب بند منظومه‌ی گلی جان

گلی جان مو یا مه زنجیلِ فنی حُب بتاوان تا مرا کورا کنی ته دیما مه چُم و تاوان
مه جانِ گوشتا فتاش مه سرِ فاشا بساوان بیا مه سینا دمچ مه دیلِ زاکا و الاوان
یا تهه پاچیر و هل آن دو نه هُمانا فشانم
یا تته اون سرخ جولانا ای دَقَه چُم دگانم

تی و سی و الله چه مه دونه چمان خون قوفو

آنقدر خون سسوق را را قوفو لاپ بیوخو

ترا هر جا بیدنم مه دیلِ جا خون گُلخو
تا قیامت مرا آن چاک بزّه دیلِ جا بُنوخو

خیلی وقته کی آمه ماله میان پا ننخی
گُرچِ کش ترا پر زّا مانسن جان ندخی
مه دیلِ آتشا تا من نمیرم وَنجاخشم آنهمه آتشا من والله دُکشتن نتانم
من اگر هم بتانم دوکشا خانم دونکشانم تامه دیلِ حُب نسوجه حیفه ته ناما دُخانم

هر جیگا فندری مه اشک و مه خونا به فوجه
مه دیلا خَف بزّه کم کم کرامه خود وَسوجه
مه میرا تو نوسی آنخمه سُلا بکنی یا هنی پارسال را و امروز و فردا بکنی
من دانم مه دیلِ خونا تو خوایی لا بکنی اِسه یی مه چُم خونریجا تما بکنی
بزک ناشم گلی جان من ایتا فنا شامانم
هُتوگردم مه سر و پایا شاختن نتانم
تو مرا خواستی یه گرگان ترا دنبالا کهن

آلوغان تندی فوَأشتن ترا چنگالا کهن
ترا گنجا مانسن دور جیگا چالا کهن

خاک به مه سر گلی جان پاک ترا مرد الا کهن
گلی جان کاشکی من اون روز سیایا نیه مه
سیا ابرِ کسه چارده شبِ ما یانیه مه

چقدر ته غم ره سر به گریبان تاوادم هی گلی جان بگویم آتشا مه جان تاوادم
تا آکه من وَسی مه گردنا ریسمان تاوادم مه سرو جانا گلی جان ته ورا سان تاوادم
یه بمردم گلی جان بس کی ته دیوار و درا
ته وَسی هی بکدم ما چی فُکُفتم مه سرا

مرا با آنهمه غرضه کی به دینا تاوارا بوچ لولا سوارا که پیلی دریا تاوادا
کابلا سنگِ مره لاب بی کس و تنها تاوارا چی بلا بُوکی فُترکس مترا از پا تاوادا
هر چه تقدیره اگر گیل خورا صد پلکا کهن
تا قیامت بولو دُهبه تانه ولکا کهن

مه چمانا گلی جان خواب دره خفتن نتانم ایتا عالم مه دیلا گو دره گفتن نتانم
مه سر در به دری خاکا فَرُختن نتانم هیچ کساری جقرز سینه فُکُفتم نتانم

گلی جان مه شواری هیچ کسی شیدا بنوخو
 ترا مه دوس دارشی هلماله پیدا بنوخو
 چقدر سوچ داره خاطر خوایی آتش گلی جان
 مه رگانا همه آتش کنه گردش گلی جان
 من همه آتش و مه جان همه پرکش گلی جان
 ته بشوراره بمیرم ته ره من غش گلی جان
 گلی جان تا آکه با، من ته ره ماتم بگیرم
 نه مرا زنده وهستی نه وخستی بمیرم
 ته فشنگی مرا سی سال پیشا تورا کنده ته گل و گردنِ عرضه مه دیلا پورا کنده
 دوری و شوقِ جا، مه عقلِ چما کورا کنده بی وفایی ترا از من گلی جان دورا کنده
 تو چل و پنچی گلی جان مرا پنجا دوارس
 قدیمه یار بیا ته کهنه خاصر خویا فرس
 تهموجیک تیرا مانستن مه دیلا اشکافانه تو کراشی، مرا ته سایه خو دنبال دخانه
 کرا مه خاشا گلی جان ته تمنا پوخانه ته غم ولکرا مه دارو ندارا سوخانه
 من ایتا سرخ دُوینم تو ایتا تیکه یخی
 چی بوخو ته کوچی پایا مه چُم سَر بنخی
 عمرا فندر کی چتو برقا مانستن گذره سیل آبا مانه دنیا خومره همّا بره
 جوانی وقتا وسی یار غما یار بخوره به ره پیره سری آدم دستاچی دره
 کرا شه مه ته جوانی ده امان کنی خوسیم
 بیا تا دیر تواسه کس کس فریاد برسیم
 کاشال ور چره با بیشینه مه سرخ ترنگ گوزگا ورجا چره پرپر زنه مه سبز فرنگ
 دینه وقتی به تله گیر بکده نرّه پلنگ بیجا شال با چره از ذوق نکنه ازو ولنک
 مه کوچی سرخ گله شونده کله هر کی بکاشت
 خاکا باشکی بزه خوسر کی اون قدر ادا نداشت
 گلی جان تا ته دوتا گرد جولا یاد آورم مو به مو مه همه اعضایا به فریاد آورم
 آخر او مرمره غنچ خنی غمباد آورم ته ره فردا گیل جان خنجر فولاد آورم
 بزَن آن سینه یا تا من جه ته حسرت بمیرم
 بقیامت دو سه تا ماچی غرامت فگیرم
 ته نصیحت چیه؟ پیران سره عاقل بیما مرا سی سال پساگی همّا دیمه بنما

ته ره چي فرقي كنه من ميرما يا زيوما آينا فندر گلي جان تا بداني من چي گما
 زندگي بي تو مه ره مابه ي شرمندگيه
 مه دمرده سينه اوا چيره گي زندگيه
 مرا آتش بزه پس گي واسي شوله نزنم مرا تو را كده پس گي باجه تو ديل بكنم
 به امانت دو سه روز آن ديلا ته ور بابنم بخدا من ده آديوانه يا داشتن نتانم
 مه نصيحت اُسادى خواب و خياله گلي جان
 مه بسوخته ديل مرهم ته وصاله گلي جان
 ترا وقتي كه تماشا به ديل و جان كدمه گلي جان مه سر و جانا ته ره قربان كدمه
 مه ديل غرضه يا گريه مره درمان كدمه ته ره مه دونه چمانا بلا گردان كدمه
 من بسوخته، ته ره، آتش دره مه جانا هتي
 گلي جان با همه پيري هني ميرم ته حتى
 من ته دنبال سرا شيش اسبه بتاختم گلي جان
 ذوق جا، مه سر و پايا نشناختم گلي جان
 ابر تو كه داران ل "خانه بساختم گلي جان
 مه جواني بشو، مه عمرا دباختم گلي جان
 ترا كمتر فراسم هر چي بتازم گلي جان
 كردگاران خداوندا بتازم گلي جان
 ته وسى زار و نزارم چره باور نكني من ته ايوان غبارم چره باور نكني
 ته ره بي صبر و قرارم چره باور نكني به مثل ابر بهارم چره باور نكني
 من ته شيدا ته پریشان ته اسيرم گلي جان
 زندگي جانجدا بي تو ده سيرم گلي جان
 ده مه طاقت گلي جان پُر بشو كمتر بمانس
 من كراشم ده مه كشتي بشو لنگر بمانس
 تو كي مه ور نايي مه ديل چره ته ور بمانس
 بشو مه عمرو ته ناجي مه ديل سر بمانس
 تا قيامت مرا ته غرضه فراموشا نه
 ايجور آتش دره مه جانا كي خاموشا نه
 ترا با خفتي و با تونگ طلا گول بزه نه سرخ يا قوتا و گيفتي شيشه پلكا بده نه
 تو كايا او كايا هرگز به دو عالم نده نه اطلس و پشم و چوقا يا اي رغن وارگاده نه

مال دنیا تانه عاشقی جایا بگیره
 آن چی دریایه چی پندامه کی اُردیک دمیره
 ته جدایی وُسی بیشتن دره مه دیل مه جگر
 ده کرا در سفد مه سینه و چرخه مه کمر
 چقدر من با وُزینگم ته جگر سنگه مگر
 بایه ته تب مه ره ته درد و بلا مه دیل سر
 بنشین مه چمان سر مه سرتان گلی جان
 ته بکفته گاذا قربان مه سرو جان گلی جان
 تو کی عاشق نیی ته گردنا، زنجیل دنی یه
 مه مانستن گلی جان ته میچیگا فیل دنی یه
 عاشقی دردا چانی ته دیلا سولپیل دنی یه
 تو بکشتی مرا ته سینا مگر دیل دنی یه
 مه نفس، مه چم سو، مه دیل قوت گلی جان
 تو نه انصاف داری نه دیل نه مروت گلی جان
 گلی جان مه دیل سفرًا با ته ورجا واکنم بلکی آن بشکسه موران بزّه آینا پاکنم
 گلی جان مه چمان چشمه اگر خشکاکنم چتو آن بی خیره در سفته سبویا چاکنم
 من ته واسک بزّه کبکم با بنالم گلی جان
 ده امیدی نشا داشتن بشو مالم گلی جان
 تو مرا خواستی یه افوس کی نخاشتن گلی جان
 مرا ته غرصه مره تنها و هشتن گلی جان
 کرا سوجیم چره ته قدرا نداشتن گلی جان
 شوره زارا چیره آلاله بکاشتن گلی جان
 ته مانستن گُلا هیچ کس نفروشه گلی جان
 عسل توگّه نیی هر کی ودوشه گلی جان
 عاشقانا بگو با ناله مه شعرا بخوانن من و ته قضا گلی جان به دهنها دگانن
 به ا، مه عشق و مه رسوایی یا مردم بدانن مه وفا داری و ته ظلم جا عبرت اوسانن
 مرده شور ته سیا نفتی فک و فیجا بشوره
 ظلما تا بنده با آب حیاتا و خوره

□ تاریخ گیلان در سده هشتم هجری (زمینه سیاسی، اجتماعی و اقتصادی

بربایی فرمانروایی کیابیان)

از: افشین پرتو

مغول‌ها به هر سویی بر بامواره ایران تاختند و بیشترینه ایران را زیر فرمان خود در آوردند.

تب تند تازش مغول‌ها هر چند زود فرو نخفت، ولی پس از چند سالی رو به آرامش نهاد. درندگان تازشگر پس از چیرگی بر پهنه‌های گوناگون ایران به فرو ریختن دژهای اسماعیلیان کمر بستند و در راستای با دژ نشینان اسماعیلی و دست‌اندازی بر زمینهای پیرامون آن دژها، پاره‌هایی از خاک ایران در دیلمان را نیز گرفتند. ولی آغاز ستیزه‌های توانجویانه درونی ایلخانان مغول دل مشغولی آنان به تاج و تخت مغول‌ها را از پرداختن به گیلان و دیگر پاره‌های دیلمان وا داشت.

بر بامواره از دیرین‌ترین روزگاران شیوه تیولداری بر پا بود و بزرگترین زمینداران، شاهان و پیرامونیان آنان بودند. چیرگان بر این آب و خاک هر چندگاهی پهنه‌ای را به سر سپرده‌ای وا می‌گذاشتند و پاره‌ای از بهره ستمکارانه او را دریافت می‌کردند. از آنجا که ابزارهای آبرسانی در دست دربار بود و آب بیانگر کلام نخست در کشاورزی و بهره جویی‌های زمینداران به شمار می‌رفت، همه زمینداران به ناچار سر به فرمان دربار می‌نهادند و زمینه پیدایش تنها یک کانون توانمند برای چیرگی بر بامواره، فراهم می‌گشت و جغرافیای همسان بامواره می‌توانست سازمان دهنده شیوه بهره‌کشی و رشد فتووالیسم باشد.

اگر کمبود آب بر بامواره سببی برای برپایی کانونی یکتا و توانمند می‌گشت، فراوانی آب در گیلان و بی‌نیازی کشتکاران گیلانی به سازماندهی کانونی برای بهره‌گیری از آب، زمینه‌ای برای برپایی کانونی یکتا و توانمند و چیره بر همه گیلان فراهم نمی‌آورد و هر پاره‌ای از این پهنه پر بهره را به توانمندی می‌سپرد و توانمندان چندگانه نیازی در خود برای تازش به دیگر پاره‌ها برای دستیابی به بهره‌ای بیشتر نمی‌دیدند و به آنچه که خود داشتند، بسنده می‌کردند.

فراوانی آب و پر بهره‌گی خاک و پیشرفت ابزار کشاورزی از یک سو و فرو نشستن هیاهوی ستیزه‌های توانجویانه‌ای که پس از فروپاشی فرمانروایی ساسانی به دست عرب‌های مسلمان چند سده‌ای بامواره ایران و سرزمینهای پیرامون آن را در آتش

درگیری‌های پرکینه‌ای می‌سوزاند و برپایی دربار پرتوان سلجوقی که چون آبی بر آن آتش فرو پاشید و آتش را خاموشاند - از دیگر سو، گیلان را که به دور از کشتارگاه برپا بر بامواره هر روزه باشندگانش فزونی می‌یافتند، زیستگاه مردان و زنانی پرتلاش کرد که بهره از خاک خود و بازوی خود می‌خواستند نه از چپاول خانه و کشتگاه دیگری.

تازش مغول‌ها ایران را پس از سده‌ای آرامش، دگرباره ناآرام ساخت و به سال‌هایی که باشندگانش پناهگاهی را می‌جستند تا از تیغ مغول‌ها برهند؛ کشتکار گیلانی برنج از کشتگاه بر می‌گرفت و پيله‌های سپید ابریشم را می‌جوشاند، تا از تن آن نخ‌های نازک و درخشان برگردد و پارچه‌ای پررنگ بیافد و پرکرشمه در کشتگاه خودگام زند و چشم بر پهنه سبز دیار خود بدوزد و خنکای بادش باران را بر تن پوشیده در ابریشم خود به میهمانی خواند.

گیلان کوچک با مثنی برنج در کف، پیرامون خود پيله‌ای از ابریشم می‌تند و در درون هیاهو داشت و بر هر پاره‌ای فرمانروایی؛ گیلان خفته برپای دیلمان که سده‌هایی بیشتر دلاورانی را آزموده بود، در سال‌های نخستین سده هجری فرمانروایی «کوشیجان»^۱، «هزار اسپیان»^۲، «ناصروندان»^۳، «اسماعیلوندان»^۴، «اسحاقوندان»^۵، «انوزوندان»^۶ و «تجاسبین»^۷ و ... را می‌آموزد، که در این میان کوشیجان و هزار اسپیان و انوزوندان بر پاره‌های کوهستانی و جلگه‌ای کوهپایه‌ای و دیگران بر پاره‌های جلگه‌ای فرمان می‌راندند.

لاهیجان زاده پر بها گشتن ابریشم است. توتستان‌های رُسته بر خاک نمود میان کوهپایه‌های خاوری دیلمان و دریای خزر که امروزه جای خود را به باغ‌های چسب داده‌اند، از سده‌هایی پیشتر بر زمین‌هایی که امروزه شهر لاهیجان بر آن نشسته است، نمودی دلپذیر داشته و باشندگان پیرامون خود را بهره می‌دادند. با چیرگی سلجوقیان بر پهنه‌ای گسترده میان چین و دریای مدیترانه و گشوده شدن راه بازرگانی میان خاور و باختر و گذر آن راه از سینه بامواره و پر بها گشتن ابریشم در اروپا، گیلان و ابریشمش نیز نامی بزرگ یافت و ابریشم گیلان کالایی پردرآمد شد. درآمد فراوان ابریشم اندک اندک کارگاه‌های ابریشم‌کشی، کانون‌های بافت پارچه‌های ابریشمی، کانون‌های بازرگانی ابریشم، زیستگاه‌های ابریشم‌کشان و حریر بافان و بازرگانان را پیرامون توتستان‌ها گرد

۱- kosijan

۲- Hesaraspian

۳- Anosvandan

۴ - Tjasbian

آورد و این گرد هم آمده‌ها در درازای زمان شهرهایی را بر پا داشتند که در میان آنها لاهیجان به سبب خرمی آب و هوا، زیبایی چشم اندازها و نزدیکی به کانون‌های پیشین توانمندی دیلمیان، نامی پرآوازه‌تر و گستره‌ای بزرگ‌تر یافت. لاهیجان در بستری از حریر رنگارنگ زاده شد و با بوی برنج درآمیخت و چون زمردی پربها تن به جامه‌ عطر آگین پرندینی سپرد، نشسته بر ترمه سبز در سبز برگ درختان، سر بلند جنگلی که امروزه میان سیاهکل و دیلمان نشسته است و چشم بر موج‌های توفنده دریای خزر دوخته. لاهیجان زاده شد، تا سالها ناوابسته به دربارهای برپا بر سینه بامواره برپای ایستد و چون خونی تازه در همیشه زمان در رگهای گیلان روان باشد.

برپایی لاهیجان، توانمندان چیره بر گیلان را برای چیرگی بر آن و بهره‌برداری از درآمدهای آن برانگیخت. در دیرین‌ترین یاد از فرمانروایان لاهیجان در آن دوران به نام «ناصر وندان» بر می‌خوریم. به نوشته ابوالقاسم عبدالله بن علی کاشانی در «تاریخ اولجایتو» ناصر وندان نام خود را از ناصر برادر سلطان محمود غزنوی گرفته بودند. پس از چیرگی سلطان محمود غزنوی بر ری چندگاهی برادرش ناصر بر آن شهر فرمان راند و پس از فراخوانده شدنش به غزنین، گروهی از همراهان او در ری ماندند و به روزگار چیرگی سلجوقیان بر آن شدند تا در جستجوی پناهگاهی از کوه‌های دیلمان بگذرند و به گیلان بیایند. پا نهادن اینان بر گیلان همزمان با برپایی لاهیجان بود و شگفت اینکه پناه جویان تختی جستند و تاجی و سرزمینی پربهره. بر تخت نشستگان پیش از دیگران، دلاوران دیلمی گریخته از کوه را گرد خود به هم آورده و توانی یافتند.

رابینو^۲ تبارنمایی از این خاندان که نقاب «فرمانروایان گیلان» گنجانده و نخستین کس از آنان را «کیلو اکوش»^۳ نامیده است^۴. تلاش ناصر وندان برای توانجویی، گویا به درازا نیانجامید، چه اینکه به هنگام فرمانروایی سومین فرمانرای این خاندان «جمال الدین سالوک» پسر سالوک پسر کیلو اکوش پهنه زیر فرمان آنان از آنچه که امروزه لاهیجان شناخته می‌شود، فراتر رفت و تا «هوسم»^۵ گسترش داشته و همزمان با تازش

۱ - سلطان غزنوی از سال ۳۸۷ تا ۴۲۱ هجری / ۹۹۷ تا ۱۰۳۰ میلادی

۲ - کنسول دولت بریتانیا در رشت میان سالهای ۱۲۸۵، ۱۲۹۱ شمسی

۳ - kilvakos

۴ - رابینو، هل: فرمانروایان گیلان، ترجمه رضا مدنی و م.پ، جکتاجی، نشر گیلکان، چاپ اول، ۱۳۶۴، ص ۱۲۷

۵ - Hosam بر این پهنه امروزه شهر رودسر «Rodesar» جای دارد

هلاگوخان مغول به الموت در سال ۶۵۴ هجری، لاهیجان را جمال الدین سالوک و هوسم را برادرش «فلک الدین ساسان» می‌گردانده‌اند.

سپیدرود اگر امروز تنها رودی است که از میانه گیلان گذشته و به دریای خزر می‌ریزد، در سده‌های پیشتر مرزی بود، میان دو پاره گیلان و این سامان را به دوباره خاوری و باختری بخش می‌کرده است. در سال‌های سده هفتم هجری بیشترین پاره خاوری گیلان «بیه پیش^۱» زیر فرمان ناصروندان بود و تنها بخش‌های کوچکی از بیه پیش، برون از فرمان آنان و زیر فرمان دو خاندان هزار اسپ و انوزوند بود. هزار اسپان بر پهنه کوهستانی اشکور^۲ فرمان می‌راندند و انوزوندان بر گهدم^۳.

از ریشه پدیدآیی هزار اسپان در تاریخ گیلان نشانی نیست، ولی می‌توان بر این گمان پای فشرده که آنان شاخه‌ای از گماشتگان فرمانروایان «رویان^۴» بر سرزمین کوهستانی اشکور، خاوری‌ترین پاره گیلان بوده‌اند و پس از فروپاشی تختگاه استنداران رویان همزمان با تازش مغول‌ها به ایزان، این شاخه بر جای ماند و بر این پاره از گیلان که دور از دست دربار مغول ناوابستگی خود را پاس داشته بود، فرمانروا گشتند.

انوزوندان نامی دیزین‌تر از هزار اسپان در تاریخ گیلان دارند. اینان به هنگام فرمانروایی اسماعیلیان بر الموت، بزدره سپید رود از منجیل^۵ تا گوکه^۶ دست یافتند و کوشیدند تا با پدیدآیی پیوند خویشاوندی با فرمانروایان الموت، تخت خود را پاس دارند و اندک اندک بر گستره زیر فرمان خود بفزایند.

به هنگام تازش هلاگوخان به الموت «کینکوس» فرمانروای انوزوندی گهدم که یاوران

۱ - Bie-pis، زبان شناسان بیه را از پی «pi» و پی را بمعنی آب و رود دانسته‌اند و از آنروست که بیه پیش بمعنی «رود پیش» است. پاره خاوری گیلان را از آن رو «رود پیش» می‌خوانند که به هنگام آمدن از خاور یا بر آمدن‌گاه خورشید پیش از رسیدن به سپیدرود نخست پای بر آن می‌نهم.

۲ - Eskevar

۳ - Kohdam، پهنه‌ای کوهستانی در خاور سپیدرود که دربردارنده جیجان «Jeyjan»، رحمت آباد، گوکنه «Gokane» نقله بر «Noqle-bar» و رودبار گهدم است. تختگاه این پاره نخست «شهرستان» و سپس گوراب گهدم بود.

۴ - Royan

۵ - Manjil، شهری در جنوب گیلان در کرانه شمالی سپیدرود

۶ - Goke، روستایی در باختر شهر لاهیجان و در شمال باختری سیاهکل

اسماعیلی خود را سست و فروپاشنده می‌دید، بر آن شد تا سر به فرمان خان مغول نهد و از این رو به دیدار هلاکو شتافت، و خان مغول او را گرامی داشت و فرمانروای گنهدم شناخت. وی پس از بازگشت به تختگاه خود «شهرستان»^۱ بر آن شد تا به پندار پشتیبانی هلاگوخان بر گسترش زمینهای زیر فرمان خود بیفزاید.

بیشترین خاک گیلان که در باختر سپیدرود است سده‌هایی چند «بیه پس^۲» نام داشت. در میانه سده هفتم بیه پس به چند پاره، بخش می‌گشت و بر هر پاره‌ای فرمانروایی چیره بود. از سپیدرود که می‌گذری و پا بر پهنه خاوری بیه پس می‌نهی پهنه‌ای را که «لشت نشا^۳» و «کوچصفهان^۴» بر آن آرمیده‌اند، می‌بینی. در این پهنه به هنگام تازش مغولان به ایران اسماعیلوندان فرمان می‌راندند. نوشته‌اند که در هنگامه گریز سلطان محمد خوارزمشاه از دست مغول‌ها، «سالوک» نامی به یاری او برخاست و هفته‌ای شاه گریزان را در تختگاه خود پذیرایی کرد و در روان گشتن وی به سوی مازندران یاری‌اش کرد. این سالوک را از خاندان اسماعیلوند و فرمانروا بر کوچصفهان دانسته‌اند. به روزگار تلاش هلاگوخان به الموت دیگری از این خاندان بر کوچصفهان فرمان می‌راند و زمینهای میان سپیدرود و رشت را زیر فرمان خود داشت.

در باختر پهنه زیر فرمان اسماعیلوندان «رشت^۵» برپا بود. شهری کوچک که تا آن زمان رشد نیافته مانده بود. بر رشت خاندان تجاسبی فرمان می‌راند و به هنگام تازش هلاگوخان به الموت، از میان تجاسبیان «شرف الدوله» فرمانروای رشت به شمار می‌رفت و بر آن بود تا شاید با یاری گرفتن از هلاگو، نامی بزرگ بیابد و زمینهای بهره‌ده پیرامون خود را از فرمانروایان دیگر بستاند و بر گستردگی زمینهای زیر فرمان خود بیفزاید ولی ناکام ماند.

در باختر رشت در میانه سده هفتم هجری، سه فرمانروایی برپا بود. «اسحاقوندان» که بر فومن فرمان می‌راندند و فرمانروایان «تولم^۶» و فرمانروایان «شفت^۷» تولم در شمال باختری رشت و در جنوب مرداب انزلی قرار دارد و جلگه‌ای گسترده است. به روزگار تلاش هلاگو، سیف الدین ساسان بر تولم فرمان می‌راند و

۱ - Sharestan، روستایی در بخش سنگر رشت

۲. Bie-pas

۳. Laste Nesa

۴. Kocesfehan

۵. Rast

۶. Tolam

۷. Saft

کارهای فرمانروایی را میان سه پسرش «شمس‌الدین وشمگیر»، «جمال‌الدین سالوک» و «خیلو»^۱ بخش کرده بود. شفت که در جنوب باختری رشت قرار دارد و نیمی جلگه‌ای و نیمی کوهستانی است، در میانه سده هفتم «امیر ملک» نامی بر شفت فرمان می‌راند و تختگاه او «گوراب شفت» بوده که امروز چون روستای کوچکی در کنار نصیرمحلّه شفت، یادی از گذشته در دل و رنگی از گذشته بر روی دارد.

میان تولم و شفت پهنه گسترده «فومن» نشسته است که از جنوب و باختر با کوه‌های بلند مرزمنده گشته است و از شمال و خاور، شانه بر شانه دیگر جلگه‌های نشسته بر گیلان می‌ساید. از فومن یادهایی دیرین در نوشته‌های تاریخی است و بنا بر نوشته‌هایی، روزگاری تختگاه «دابویه»^۲ (۴۰ تا ۵۶ هجری) پسر گیل گاوباره به شمار می‌رفته، هر چند که جستجوی من برای یافتن یادی بس دیرین از این شهر برآیندی نداشت و از نیمه سده ششم هجری پس‌تر نرفت، تاریخ فومن و لاهیجان در میان دو تازش بیگانه مغول و افغان پیوندی ناگسستگی دارند و از آنروست که برای بررسی تاریخ لاهیجان در آن بخش از زمان باید نیم نگاه چه نگاهی ژرف به فومن و رویدادهای تاریخی‌اش داشت. به پندار من نام فومن از پیوند دو واژه «فوم»^۳ به معنی «سیر» و «آن» که پسوند بیانگر مکان است پدید آمده و امروزه زمینهای پیرامون این شهر بر آورنده میزان فراوانی از این گیاه است. نوشته‌اند که در سال ۵۵۸ هجری علاءالدوله پسر شاه غازی رستم فرمانروای تبرستان، که از سوی پدر برای فروکوفتن کیکاوس استندار رویان رو به باختر نهاده، پس از ناکامی در بر آوردن خواسته پدر به شاه گیلان پناه آورد که به گمان رابینو آن کس که او را پناه داد «سلطان شاه گیل» فرمانروای اسحاقی فومن بوده است.^۴

اسحاقوندان به گفته اسکندر منشی، از تبار «اسحاق» پسر ابراهیم خلیل (ع) به شمار می‌روند و به گفته بسیاری دیگر، از تبار شاهان گذشته ایران، رشیدالدین فضل‌الله آنان را از تبار ساسان، سر دودمان شاهان ساسانی می‌داند و رابینو به پشتیبانی آنچه که در نوشته‌ها یافته، آنان را از تبار «اشک» بنیانگذار خاندان شاهی پارتی اشکانی می‌داند. رشدالدین فضل‌الله، تبار نامه اسحاقوندان را چنین می‌نگارد: «سلطان‌شاه پسر دباح، پسر

۱. Xilo

۲. Daboye

۳. Fom

۴. رابینو. هل: فرمانروایان گیلان، ص ۱۴۱

ارکان، پسر جیحون، پسر فناخسرو، پسر ابی نصر، پسر فناخسرو، پسر شجاع، پسر ارکان، پسر فناخسرو، پسر ارکان، پسر دباچ، پسر حبش، پسر خالو، پسر شیرستان، پسر اسحاق، پسر سلم، پسر کاوس، پسر ابرج، پسر حبش، پسر شهریار، پسر فیروز، پسر بلاش، پسر بهرام، پسر بلاش، پسر اردشیر، پسر فیروز، پسر نرسی، پسر گودرز، پسر بهرام، پسر شاپور، پسر اشک^۱، آنچه را که او نگاشته با تبارنامه‌ای که قطب الدین محمد بن مسعود شیرازی نویسندهٔ درة التاج لعزة الدباچ، آراسته، همخوان نیست و این یک حبش نیای ارکان را پسر دباچ پسر بلاش پسر نرسی پسر هرمز پسر اردشیر پسر فیروز پسر نرسی پسر گودرز پسر و بهن پسر بلاش پسر بهرام پسر شاپور پسر اشک می‌داند^۲.

هر چند که این تبارنامه‌ها بیشتر ساخته و پرداختهٔ اندیشهٔ تاریخ نگارانی است که دل به بخشش شاهی خوش داشتند و نمی‌توان به گفته‌هایشان دل بست، ولی گویا اسحاقوندان فرمانروایی دیرینی داشتند و پیش از پای نهادن به نوشته‌های تاریخی که امروزه در دست است، بر پاره‌ای از گیلان فرمان می‌راندند و ریشه در فرمانروایی دیرینی داشته‌اند.

از آنانی که پس از سلطانشاه بر فومن فرمان رانده‌اند، در نوشته‌ها یاد می‌شود؛ مگر در پیش نوشتهٔ کتاب «تاریخ پیامبران» نوشتهٔ ابوالفتح محمد رازی که به فرمودهٔ دباچ پسر فیلان شاه نگاشته شده است و وی شاه فومن را چنین می‌نامد «دباچ پسر فیلان شاه همان است که به هنگام تازش هلاگوخان به الموت بر فومن فرمان می‌راند و بنا بر نوشتهٔ ابوالفتح محمد رازی سال ۶۵۲ هجری بر تخت شاهی نشسته بود.

آخرین پارهٔ گیلان که در سدهٔ هفتم هجری ناوابسته به دیگر پاره‌ها برای خود فرمانروایی و تختگاهی و نامی داشته «گسکر^۳» بود. گسکر دیروز دربردارندهٔ «ماسال^۴»، «شاندرمن^۵» و «تالش و دلاب^۶» و گسکر امروز بود و از اینرو پهنه‌ای بزرگ و در بردارندهٔ پاره‌های جلگه‌ای و کوهستانی به شمار می‌رفت. تختگاه این سرزمین «گوراب گسکر» نام داشت، که امروزه می‌توان خرابه‌های بازمانده از آن را در میانهٔ راهی که از طاهر گوراب به سید شرفشاه می‌رود، دید.

در سدهٔ هفتم هجری خاندان «مرداویج» بر گسکر فرمان می‌راند. بنا بر پندار

۱- فضل الله، رشیدالدین: جامع التواریخ، ص ۲۴۰

۲- شیرازی، قطب الدین: درة التاج لعزة الدباچ، ص ۷۱۲

۳. Goskar

۴. Masal

۵. Sanderman

۶. Tales-dolob

برخی از پژوهشگران تبار شاهان مرداویج وندگسکر به مرداویج برادر اسحق نیای اسحاقوندان فومن می‌رسد و این نشانه آن است که این دو پهن خاک در روزگاری پیشتر که شاید بنا بر تبارنامه‌های یاد شده به زوزگار فرمانروایی «سلم^۱» نیای بزرگ دو خاندان اسحاقوندی و مرداویج وندی می‌رسد، سرزمینی یکپارچه بود و پس از مرگ وی به دو پاره فومن و گسکر بخش شده است و یا شاید این دو برادر که در زمان زندگی خود به سده نخست پس از اسلام می‌رسد، از نخستین گریزندگان بازمانده خاندانهای شاهی ایران باشند که پس از چیرگی عربهای مسلمان بر ایران، به فراسوی البرز گریختند و بر پهنه‌هایی از گیلان دست یافته و فرمانروایی خود را آغاز کرده باشند، هر چند که هیچ نشانی در نوشته‌ها تا سده ششم هجری از فرمانروایان بیه پس گیلان در دست نیست.

مرداویج وندان در سده هفتم هجری بر گستره زیر فرمان خود افزودند و تا «لیسار^۲» را که امروزه میان شهرهای هشتر و آستارا قرار دارد، به زیر فرمان خود درآوردند. در هنگامه تازش هلاگو به الموت «ساسان پسر خالو» بر گسکر فرمان می‌راند و شاید هم اوست که در برخی از نوشته‌ها به نام «شرف الدوله» از او یاد می‌شود، چه اینکه در نوشته‌های گوناگون از فرمانروای گسکر در سال ۶۵۲ هجری به دو نام «ساسان پسر خالو» و «شرف الدوله» یاد شده است و برخی را به این پندار واداشته که این دو، برادر بوده‌اند و همزمان بر گسکر فرمان می‌رانده‌اند.

بدینگونه که آمد، گیلان در آستانه تازش مغولان به ایران، بی هیچ پیوندی با ایران و بی هیچ تلاشی برای یکپارچگی، پاره پاره بود و بر هر پاره‌اش خاندانی فرمانی می‌راند. خاندان‌هایی که شاید کمتر برخاسته از گیلان بوده‌اند و بی هیچ سازشی گمان بر آن داشتند تا شاید روزی توانی یابند و نخست بر گیلان دست یابند و پس به جستجوی تختی و تاجی بر بامواره برخیزند. فرمانروایان سه گانه گیلان دلخوش از آسوده زیستن در پس البرز توانمند به فردا می‌اندیشیدند که نوای شوم تازش مغولان بر بامواره پیچید و از شکافهای تنگ کوه‌های دیلمان و تالش گذشت و با فریاد توفنده خزر در آمیخت. آنان همه فریاد درنده مغولان را شنیدند و دانستند، که روزگار خوش را نیز پایانی است. دلبستگان به رویا، دل به سر سپاری به دربار مغول بستند و بسیاری از ایشان نماینده‌ای به اردوی خان مغول گسیل داشتند. هلاگو که پس از دست یافتن بر الموت و فروگرفتن

۱. Salm

۲. Lisar - روستایی در شمال شهر هشتر بر سر راه هشتر به آستارا

تخت فرمانروایی اسماعیلی، هراس همیشه چیره بر گستره‌ای پرستاور را فرو خوابانده بود، بی هیچ اندیشه‌ای از برای چیرگی بر گیلان و شناور در دریای رویایی چیرگی بر بغداد و فروپاشی تخت خلافت کوهستان دارد و به باختر تاخت تا بر بغداد دست یابد و دارایی‌های چپاول شده خلفیه را به چنگ آورد. مغولان و نوای شومشان کوههای سرفراز دیلمان را رها ساختند و فرمانروایان گیلان، نه بر آن گمان که آنان دگر باره خواهند آمد و خواهند کشت، کوششی برای رها ساختن درگیرهای میان خود و یکپارچه گشتن در برابر دشمنی که رویای چیرگی بر جهان را داشت، نمودند. نشستند تا فردا بیاید.

روز هلاگو - فرو کوبنده دژالموت - به درازا نیانجامید و وی پس از تازش‌هایی به هر سو و چیرگی بر بغداد و سرزمینهای باختری در سال ۶۳۳ هجری در جنوب دریاچه ارومیه مُرد و در دامنه کوه «شاهو» به خاک سپرده شد. هلاگو مُرد همانگونه که الموت مُرده بود. الموت مُرد اما اندیشه پنهان در لابلای سنگهای برپادارنده آن، تن خسته از ستم زمانه پس از آرام گشتن کوهستان پیرامون دژ چون پرنده‌ای زخمی برکشید و چندگاهی را در نهانگاهی پر بر سر کشید و چون از درد زخم پیکر رهید بر آن شد تا پناهگاهی یابد، تا از مرگ برهد.

فراوانی دربارهای بر پا بر دیلمان و گیلان، اندیشه پناهجوی اسماعیلیه را که به گفته برناردلویس «برای مردم جنگاور و ناخرسند دیلم و مازندران این کیش سلحشورانه فریبایی و گیرندگی و فراوانی داشت»^۱ به پناهگاهی می‌خواند هر چند که این اندیشه را سر دلسپاری به دریا‌های جلگه نشین نبود و پناه را در کوه و مردم کوه‌نشین می‌جُست. گیلان رهیده از ترس اسماعیلیه و مغول به خود پرداخت و نیمه دوم سده هفتم هجری را دور از ترس چیرگی مغولان بر خود گذراند و کوشید تا با بهره‌گیری از کانون‌های بهره‌ده اقتصادی خود، توانی یابد؛ بی آنکه کوششی برای پدید آری پیوند میان فرمانروایی‌های نه‌گانه را به کار گیرد. در این سال‌ها بر میزان فرآورده تلاش ابریشم‌شان افزوده می‌شد و ابریشم گیلان نامی بزرگ و بازاری بزرگ‌تر را می‌جُست، بی آنکه در باری بزرگ در آن برپا باشد که بتواند خود را پشتیبان داد و ستد بر سر این کالا ارزشمند قرار دهد.

اگر در نیمه دوم سده هفتم گیلان به سبب گذران دهه‌های نخستین شکوفایی اقتصادی آرام بود و هنور پا به دوران ستیزه میان بهره‌جویان اقتصادی نهاده بود، بامواره

۱ - لویس، برنارد: فداییان اسماعیلی، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران، توس، ۱۳۶۲، ص ۶۵

هراسان از تازش شاهان بازماندهٔ منولان روزگار سختی را می‌گذراند. با مرگ هلاکو ستیزه میان چهار عنصر مغول و اسلام و مسیحیت و یهودگرایی بر بامواره آغازید و از آنجا که «آباقاخان^۱» جانشین هلاکو به سبب آموزه‌های مسیحی مادر خود دل به آن آیین بست و می‌کوشید که بر سرزمین مسلمان نشین ایرانی، باورهای مسیحی را چیره سازد، روزگاری سخت برای مسلمانان آغاز گشت. سختی روزگار مسلمانان، برخی را به گریز از بامواره و جستن پناهگاهی آسوده برانگیخت که در این راستا گروهی را به گیلان - که آغاز شکوفایی اقتصادی خود را می‌گذراند - گریزاند و اسماعیلیان را به خیزشی نو واداشت هر چند که توان اندکشان یارای انجام چنین کاری را برای آنها نمی‌نهاد و تنها به گسترش اندک اندیشه‌شان در دیلمان دلخوش می‌داشت.

تلاش آباقاخان برای چیره ساختن مسیحیت بر ایران راه به جایی نبرد و مرگ او بر آن، نقطهٔ پایان نهاد.

تگودار^۲ برادر آباقاخان که پس از وی بر تخت ایلخانی نشست، از جوانی به اسلام گرایش یافته بود و از سوی مسلمانان پیرامون، «احمد» نام گرفته بود. با بر تخت نشستن او پیرامونیانش به پیروی از او اسلام آوردند و هم او بود که بر آن شد تا برای جلوگیری از پیوند میان گیلانی‌ها و اسماعیلیان بر گیلان دست یابد، هر چند که دلمشغولی وی به دیگر کارها و کوتاه بودن روزگار فرمانروایش او را از پرداختن به گیلان بازداشت. احمد تگودار از برای برنامه‌ریزی جهت تازش به گیلان، پسر خود «غازان» را به فرمانروایی ری و مازندران و قومس که راههایی برای رسیدن به گیلان داشتند، گماشت. پایان دوران کوتاه فرمانروایی تگودار و آغاز ایلخانی «ارغون^۳» سیاست پشتیبانی از اسلام را چند گاهی باز ایستاند و سپردن کارها از سوی وی به «سعدالدوله» یهودی، دگر باره مسلمانان را به جنبش واداشت و گیلان را پناهگاه گریزندگان ساخت. دوران ایلخان ارغون نیز دیر نپایید و جانشین «گیخاتوخان^۴» نیز نتوانست دیرگاهی بر تخت ایلخانی بنشیند. با کشته شدن گیخاتوخان چند ماهی «بایدوخان» بر تخت ایلخانی نشست و با کشته شدن این یک، دگر باره ایلخانی دیگر با اندیشهٔ پشتیبانی از اسلام بر

۱ - Abaqa، ایلخان مغول از سال ۶۶۳ تا ۶۸۰ هجری

۲ - Tagodar، ایلخان مغول از سال ۶۸۱ تا ۶۸۳ هجری

۳ - Arqon، ایلخان مغول از سال ۶۸۳ تا ۶۰۹۰ هجری

۴ - Gixato، ایلخان مغول از سال ۶۹۰ تا ۶۹۴ هجری

تخت نشست.

ایلخان تازه «محمود غازان^۱» نام داشت و هم او بود که نه تنها اسلام آورد، بلکه به تشیع گروید و نوشته‌اند که کوشید تا با برپا کردن پایتخت خود در سلطانیه، آرامگاه باشکوهی بسازد و پیکر پاک حضرت علی (ع) را از نجف به سلطانیه آورد و در آن آرامگاه به خاک بسپارد، هر چند که روزگار با او یار نگشت و مرگ زود هنگام، وی را از دست یافتن به رویاهایش باز داشت. محمود غازان پیش از مرگ برادر خود «محمد» را به جانشینی برگزید و این ایلخان بود که باید پاره‌ای از تاریخ گیلان را به پایان می‌رساند و نامی از خود در تاریخ گیلان می‌نهاد.

با برتخت نشستن «محمد» که به «اولجایتو^۲» به معنی «سلطان آمرزیده^۳» معروف است و شیعیان، وی را به خاطر پشتیبانیش از تشیع «خدابنده» نامیده‌اند، از تنش چیره بر بارگاه ایلخانان کاسته شد و وی توان آن را یافت که در روزگار آرامش به کارهایی برای بهبود اقتصادی در ایران دست زند. با آرامش پدید آمده و برپایی داد و ستدهای بازرگانی با کشورهای همسایه و اروپا، ارزش بازرگانی ابریشم هویدا گشت و گیلان به سبب فرآوردن نخ‌های ابریشمی گرانبها نامی بزرگ یافت و سرسپاری گیلان که تا آن زمان ناوابسته به دربار ایلخانان مغول مانده بود، در دستور کار دربار اولجایتو قرار گرفت و اولجایتو بر آن شد تا این پاره کوچک و پر بهره را به چنگ آورد و از بازدهی اقتصادی آن برای انجام برنامه‌های شکوهمندانه خود سود برد.

نوشته‌اند که در سال ۷۰۵ هجری یکی از پسران «امیر ارغون خان» فرمانروای نام‌آور مغول، برای رساندن خبر مرگ خان اولوس جغتای به دربار اولجایتو آمد و به وی که آماده تازش به سوریه بود، گفت: چگونه است که ایلخانان ایران با این همه پیروزی‌هایی که در تازش به هر سامانی به دست آورده‌اند، هنوز نتوانسته‌اند بر پهنه کوچکی چون گیلان که در کنار تختگاه ایشان است، چیره گردند و فرمانروایان بومی آن را زیر فرمان خود آورند. اولجایتو که چیرگی بر گیلان را برای دربار ایلخانی پر سود می‌دید و درگیریهای میان فرمانروایان چندگانه گیلان را بهترین بهانه برای این تازش به

۱- «Oasan» ایلخان مغول از سال ۶۹۴ تا ۷۰۳ هجری

۲- «Oljayto» ایلخان مغول از سال ۷۰۳ تا ۷۱۶ هجری

۳- سرپرسی سایکس در ص ۱۷۵ جلد دوم کتابش به نام و تاریخ ایوان» می‌نگارد که «اولجایتو»

خوشبخت را گویند.

شمار می آورد، بر آن شد تا نام خود را به عنوان گشاینده گیلان بر سینه تاریخ مغول بنگارد.

حافظ ابرو می نویسد: «... چون ممالک به اولجایتو سلطان مقرر شد، خواست که به طریقه سلطان غازان لشکر به مملکتی دیگر به نام مصر برد گفت: جمعی بر در خانه حکم ما نشنوند، ما را لشکر به مملکتی دیگر بردن مناسب نباشد^۱». اولجایتو چنان چیرگی بر گیلان را در سر داشت و ترس ناکامی را در دل. وی از دیروزها آگاه بود و از سرنوشت آن همه نامجویانی که بیشتر به خیال چیرگی به گیلان لشکر آراسته بودند، نیز آگاه. گیلان و دیلمان تا آن زمان در برابر جهانجویان ایستاده بودند و امروز نیز سر آن نداشتند که سر به فرمان مغولان نهند.

اولجایتو از چند گانگی فرمانروایی های بومی گیلان و از درگیری های میان آنها آگاه بود و از آن رو بهتر می دید که نخست به آتش درگیری های میان دربارهای کوچک گیلان دامن زند و سپس با بهره گیری از شکافهای پدید آمده به گیلان بتازد. در آن سالها پرتوان ترین فرمانروایی بومی گیلان دربار اسحاقوندان بود و «امیر دباچ^۲» امیر اسحاقوندی فومن نامی بزرگ داشت. اولجایتو برای سازش از میان فرمانروایان بومی گیلان «امیره دباچ را پذیرفت و با گسیل نماینده ای به دربار فومن از او خواست تا سر به فرمان او نهاده و به هم پیمانی با دربار ایلخانی تن در دهد.» امیره دباچ که پژواک نوای شوم تازش مغولان را می شنید و زمانه را برای پدیداری همبستگی میان دربارهای گیلان مناسب نمی دید، به ناچار روی به سلطانیه نهاد تا شاید با ارزانی داشتن ره آوردش که زر و ابریشم بود اندیشه ایلخان مغول را از تازش به گیلان باز گرداند و زمانی برای پدیداری همبستگی میان دربارهای گیلان فراهم آورد؛ ولی در سلطانیه دریافت که او را چون شاهی ارزش نمی نهند و پیش از پای نهادن لشکر مغول به گیلان، تخت او را فرو پاشیده می دانند. امیر دباچ، غمین و هراسان از سلطانیه گریخت و به فومن بازگشت تا شاید چند روزی تخت و تاج خود را پاس دارد.

برپایی زر و ابریشم، ره آورده امیر دباچ، اولجایتو را به تازش به گیلان و دست انداختن بر آن همه دارایی برانگیخت و لشکر مغول به بهانه گوشمالی امیر دباچ فومنی برای تازش به گیلان آماده گشت. اولجایتو لشکری را که به همراه داشت، به چهار بخش

۱- ابرو، حافظ: مجمع التواریخ، ص ۸۱۵

۲. Amireh Dobaj

تقسیم کرد و بر آن شد تا از چهار سو به گیلان بتازد و هر فرمانروایی را به ایستادگی در سویی وا دارد و نگذارد که آنان به هم پیوسته و در برابر مغولان بایستند. وی دسته‌ای را به فرماندهی «امیر چوپان» از راه آستارا، گروهی را به فرماندهی «امیر قتلغشاه» از راه خلخال و دسته‌ای را به فرماندهی «امیر طغان^۱» و «امیر مؤمن» از راه کلاردشت، راهی گیلان نمود و خود به همراه چهارمین دسته از سپاهیان مغول از سلطانیه ره به سوی گیلان گشود.

امیر چوپان نخست «میررکن الدین احمد» فرمانروای آستارا را با خود همراه ساخت و به راهنمایی او به گسکر تاخت. فرمانروای مردآویجوندی گسکر که ایستادگی را بیهوده می‌دید، به ناچار سر به فرمان دربار ایلخانی نهاد و وادار گشت تا به یاری تازندگان مغولی برخیزد. امیر قتلغشاه نیز نخست فرمانروای خلخال را به سر به فرمانی واداشت، ولی بی آنکه به راهنمایی او در زمینه گذر از کوه‌های تالش دل بندد به آن امید که زودتر پای بر گیلان نهد و به چپاول بزرگتری دست زند بی مهابا پای بر کوه‌های تالش نهاد و «امیر فولاد قبا» را به پیشاهنگی سپاه خود برگزید و پیش فرستاد. امیر فولاد قبا بر آن بود که بر فومن دست یابد و انبارهای زرهای زر و ابریشم‌های رنگارنگ امیر دباچ را فراچنگ آورد و از آنرو در سه ستیزه‌ای که با لشکریان دربار اسحاقوندی کرد پیروز شد و خود را به پیرامون فومن رساند. امیر دباچ که همه فراهم آورده‌های نیاکانش را بر باد رفته می‌دید، بر آن شد تا با سرسپاری به دربار مغول، تاج و تخت خود را پاس دارد، ولی قتلغشاه بر پایه انگیزشهای پسر خود «سیاوجی» سر به فرمانی امیره دباچ را پذیرفته و راهی فومن گشت. امیره دباچ در آخرین روزهای ایستادگی دست نیاز به سوی فرمانروایی‌های بومی همسایه گشود و شگفت اینکه دربار تولم پس از آنهمه دشمنی‌های دیرین دست در دست او نهاد و به یاری‌اش برخاست. سپاه همگن فومن و تولم به رویارویی با سپاهیان قتلغشاه برخاست و «رکابزن سلطان» فرمانروای تولم توانست قتلغشاه را در میان بگیرد و بر خاک اندازد.

رکابزن سلطان گوش‌های لیکر مُرده قتلغشاه را برید و با خود برد و گیلانیان سپاه در میان افتاده و وامانده مغول را در میدان پر از گل و لای و لجن جنگ، به خاک و خون کشیدند و بسیاری از ایشان را کشتند و باز ماندگان را به گریز و داشتند و نشان دادند که گیلانی هنوز زنده است و خاک خود را پاس می‌دارد.

۱ - Amir Taqan، طغان بمعنی شهباز و شاهین است

امیر طغان و امیر مؤمن پس از رسیدن به ری بر آن شدند که از دو سو به گیلان بتازند و از آن رو امیر طغان راهی قزوین شد تا راه تازش اولجایتو را بگشاید و امیر مؤمن راهی کلاردشت گشت تا از خاور به گیلان بتازد. امیر طغان پس از گذر از قزوین، کوراندشت^۱ و لوشان^۲ را زیر فرمان خود آورد و هندوشاه فرمانروای هزاراسپی آن سامان را به سر به فرمانی از خود واداشت و پای بر خاک گیلان نهاد.

پس از گشوده شدن راه گیلان از سوی قزوین، اولجایتو نیز با سپاه زیر فرمان خود راهی گیلان شد، وی از تارم به کوراندشت و سپس لوشان آمد و بر آن شد که دسته‌هایی از بازماندگان اسماعیلیه را که در مرزهای گیلان می‌زیستند و گاهگاهی دست به آشوب می‌زدند، سرکوب کند، و سپس راهی گیلان گردد. در ستیزه میان سپاه اولجایتو و اسماعیلیان پیروزی از آن سپاه مغول گشت و اسماعیلیان از پیرامون راه گذر مغولان به گیلان گریختند و خود را به مرزهای اشکور رساندند. اولجایتو پس از پای نهادن بر خاک دیلمان در هیجدهم ذی‌قعدة سال ۷۰۶ هجری، رو به سوی قلعه دلفک^۳ نهاد و بر پای آن اردو زد و امیر طغان را به نزد خود خواند و آماده تاختن به لاهیجان^۴ شد.

در آن سال «نوپاشا»ی ناصرونند بر لاهیجان فرمان می‌راند. وی بر آن بود تا چون برخی از فرمانروایان بومی گیلان به ایستادگی در برابر لشکر مغول بپردازد و از آن رو نخست سپاهی آراسته و آماده رویارویی گشت، به ویژه آنکه شنید جنگل نشینان میان لاهیجان و دیلمان برآند که چون دیرین روزگاران، به ایستادگی در برابر تازندگان برخاسته و مغولان را به سرنوشت دیگر تازندگان پیشین دچار سازند. اولجایتو نخست نامه‌ای به نوپاشا نوشت و از او خواست که دل به سختی کوه و انبوهی جنگل نبندد و سر به فرمان او نهد و پیش از آنکه پاسخی از نوپاشا دریافت دارد پیرامون دلفک را رها و به جنگل تاخت.

در جنگلی که امروز میان سیاهکل و دیلمان کوه‌ها را پوشانده، «شیرویه» با گردآوردن جنگل نشینان بر آن بود تا لشکر مغول را درهم کوبد و پای جنگل را از آلودن به ناپاکی پای بیگانه پاس دارد، ولی ناکام ماند و سپاه اولجایتو پس از گذشتن از جنگل پای بر جلگه نهاد. نوپاشا که همه چیز را از دست رفته می‌دید و ایستادگی را بیهوده، به همراه پیرامونیانش کفن بر تن کرد و به اردوی اولجایتو رفت و از او خواست تا سر به

۱. Corandast

۲. Losan

۳. Dolfak

۴. Dolfak

فرمانی او را بپذیرد و با لاهیجان آن نکند که با روستاهای دیلمان کرده است، اولجایتو سر به فرمانی نوپاشا را پذیرفت و در یازدهم ذیحجه سال ۷۰۶ هجری پا بر خاک شهر لاهیجان نهاد.

همزمان با پای نهادن اولجایتو و امیر طغان بر لاهیجان، امیر چوپان و نامه «امیر احمد خان» فرمانروای «تمیجان»^۱ نیز به لاهیجان رسیدند. امیر مؤمن چون کلاردشت را پشت سر نهاد و به مرز گیلان در تمیجان رسید با پیشنهاد امیر احمد خان فرمانروای آن دیار، که آماده بود باجی کلان به مغولان بپردازد و سامان خود را پاس دارد. رویاروگشت و از او خواست تا پیشنهاد خود را با اولجایتو در میان گذارد. اولجایتو نخست پذیرفت، ولی به انگیزش یکی از سردارانش به خواسته فرمانروای تمیجان تن در نداد و از امیر مؤمن خواست تا آن سامان را نیز به زیر فرمان مغول در آورد. در ستیزه میان سپاه مغول و جنگاوران تمیجان، امیر احمد خان شکست خورد و به قزوین گریخت و امیر مؤمن پس از چیرگی بر تمیجان راهی لاهیجان شد نوشته‌اند که چیرگان مغول نماز پیروزی شکوهمندانه‌ای در لاهیجان بر پا داشتند و در آن روز بود که خبر شکست و مرگ قتلغشاه به لاهیجان رسید.

لاهیجان نو پا فرو افتاده بود و سپاه مغول بر آن چیره بودند. غم مرگ قتلغشاه اولجایتو را سخت آزرده، ایلخان خشمگین «امیر شیخ بهلول» و «امیر ابوبکر» را راهی باختر سپیدرود کرد تا به خونخواهی قتلغشاه، باخترنشینان سپیدرود را سخت فرو کوبند. باخترنشینان در برابر تازش نوین سپاه مغول به ناچار به هم پیوسته و فرمانروایان رشت و تولم و فومن سپاهی آراسته و به رویارویی دلیرانه‌ای با مغولان دست زدند و اولجایتو را واداشتند که سپاهی دیگر برای یاری دادن به سپاه پیشین خود گسیل دارد. تازه از راه رسیدگان به فرماندهی «امیر حسین بیک» و «امیر سونج»^۲، از سپیدرود گذشتند و نخست بر کوچصفهان دست یافتند و سپس رو به رشت نهادند. هم پیمانان گیلانی زیر فرمان «محمد» فرمانروای تجاسبی رشت به جنگی نابرابر با مغولان دست زدند و پس از دادن کشته فراوان، ناگزیر پذیرای شکست شدند و پس نشستند. با پس‌نشینی جنگاوران گیلانی، شهرهای باختری گیلان در برابر تازندگان مغولی تنها و بی‌پناه ماند و مغولان خشمگین به کوچصفهان و لشت‌نشا و رشت و فومن و تولم تاختند، دارایی مردم را غارت و بسیاز کسان را کشته و زنان و کودکان بسیاری را به بند کشیدند.

اولجایتو در لاهیجان خبر پیروزی سپاه خود را در باختر گیلان شنید و دانست که سردارانش فرمانروایان بومی گیلان را سر به فرمان آوردند و به پرداخت باجی کلان و سالانه واداشته‌اند. وی که هوای گیلان را ناخوش می‌دید و گیلان را سر به فرمان، بر آن شد تا به سلطانیه بازگردد و از آن رو روی به بازگشت نهاد و فرمانروایان بومی را واداشت تا وی را برای رسیدن به پایتختش همراهی کنند. نوپاشا فرمانروای لاهیجان، جلال‌الدین برادر امیر دباچ فرمانروای فومن و تنی چند از دیگر فرمانروایان بومی به همراه سپاه ایلخان گیلان را رها و راهی سلطانیه شدند. اینان در سلطانیه پذیرفتند که در برابر رهایی زنان و کودکان دربند گیلانی، باجی کلان به دربار ایلخانی بپردازند و هر ساله بارهایی از ابریشم بابت باج سر به فرمانشان به سلطانیه بفرستند.

نوپاشا در سلطانیه گرمی داشته شد و دختر یکی از سرداران ایلخانی را به همسری به او دادند و بزرگوارانه به گیلان بازگشتند. وی در ربیع الاول سال ۷۰۷ هجری به لاهیجان بازگشت و از سوی دربار ایلخانی بر همه بخش خاوری سپیدرود دست انداخت. امیر دباچ نیز که به سبب ستیزه با مغولان همه چیز را از دست رفته می‌دید، به ناچار و با میانجیگری برادرش بخشوده شد و سر به فرمان دربار ایلخانی نهاد و دگر باره به فرمانروایی فومن و بخش‌های پهناوری از باختر سپیدرود برگزیده شد.

مغولان آمدند و بر گیلان تاختند، و چپاول کردند، کشتند و باج ستاندند و رفتند. دیلمان این بار نتوانست گیلان را پاس دارد و خود را نیز. اولجایتو ده سال پس از چیرگی بر گیلان نیز فرمان راند و همه ساله باج از گیلانیان استاند. گیلان فرو افتاده بود و چشم به فردای خود داشت.

گیلان فرو افتاده را سر برپا ایستادن دگر باره بود و بر پاخیزیش را چاره نبود، مگر به دو راه، یکی سست گشتن توان ایلخانان و ناتوانیشان از تازشی دگر باره و چپاولگرانه بر گیلان و دیگر، دستیابی به شیوه‌ای برای پدیداری پیوند میان پاره‌های گوناگون گیلان. راه نخست را بایستگیهای تاریخی همانگونه که خواهد آمد، می‌ساخت؛ ولی راه دوم دست نیافتنی می‌نمود، چه اینکه دربارهای چندگانه و آسیب دیده و دگراندیش برپا بر گیلان را سرسازش با یکدیگر نبود و هیچیک آن توان را در آن زمانه که بتواند بر دیگران چیره گردد، نداشتند. از دیگر سو، شمارش واژگونه فروپاشی فرمانروایی ایلخانان بر ایران آنچنان به درازا نمی‌کشید که زمینه توانمندی یکی از دربارهای گیلان را برای چیرگی بر دیگران فراهم آورد و از آن رو بود که گیلان می‌بایست، راهی دگر برای پیوند بیابد و دستیابی به این راه را چاره‌ای نبود مگر پدید آیی خیزشی بر پایه نیازهای

اندیشمندانۀ ریشه گرفته از توده مردم.

در سده هفتم، مردم گیلان بر سه گروه بودند؛ نخست فرمانروایان و وابستگان به دربارهای بومی چون جنگاوران، هر چند که برخاسته از میان مردم تهیدست بودند و گاه نابریده از مردم، ولی در جستجوی روزگاری بهتر بر پایه برنامه‌های چیرگی جویانه دربارهای چند گانه بومی. دوم بازرگانان و صنعتکاران که پیوندی ناگسستنی با یکدیگر داشتند، رشد پیشۀ ابریشم‌کشی و بافندگی پارچه‌های ابریشمی در گیلان و گسترش بازار داد و ستد ابریشم و پارچه‌های ابریشمی در گیلان روز بروز ارزش‌های برپادارنده این گروه افزوده می‌شد و رشد بالنده‌داری این گروه به تندی اینان را از توده مردم جدا و به خواستاران توانمندی نزدیک می‌کرد و توانمندان را وامی‌داشت که برای برآوردن نیازهای این گروه در برنامه‌های خود دگرگونی بوجود آورند و برنامه‌ای همساز با خواست اینان را پدید آورند. گروه سوم کشاورزان تهیدست و توده رنجبر روستایی و گاه شهری بودند که به ناچار پذیرای سنگینی بار خواستهای دو گروه دیگر بودند و نادانسته در پی آن بودند که راهی برای رهایی بجویند.

گیلان هر چند که دیرتر از دیگر پاره‌های ایران، سر به فرمان دربار ایلخان مغول نهاد و پیش از چیرگی اولجایتو ستمی را که مغولان بر ایران روا داشتند نیازموده بود، وی پس از چیرگی اولجایتو بر گیلان و پذیرش پرداخت باج کلان از سوی دربارهای گیلان به تندی دریافت که باید پذیرای دگرگونی‌های بر باد دهنده‌ای که بیشتر مغولان بر بامواره پدید آورده بودند، باشد و راه‌گریزی ندارد. تازش مغولان - که شیوه فرآوردگی واپس مانده‌ای داشتند - سبب ایستایی رو به پیشرفت فتودالیسم و بازرگانی و صنعت و بورژوازی پایه گرفته از دگرگونی‌های دوران سلجوقی در ایران شد و گیلان نیز - هر چند که ساختاری اقتصادی و اجتماعی جدا از سرزمینهای زیر فرمان مغولان داشت - به ناچار وادار می‌شد که در گذر زمان در گردابه آن ایستایی فرورود و چیرگی اولجایتو زمینه آغاز دگرگونی فروپاشنده تندی را در گیلان فراهم ساخت.

در روزگاری که گیلان هراسان به فردای خود می‌اندیشید و بورژوازی نوپای برآمده از داری‌های فرآورده تلاش ابریشم‌کشان و بازرگانان ابریشم، پیش از توان یافتن، رو به نابودی می‌رفت؛ اولجایتو که ورشکستگی و نابودی اقتصادی ایران را می‌دید و می‌دانست که با نابودی اقتصاد پایه‌های تخت توانمندی خود و خاندانش نیز فرو خواهد ریخت، بر آن شد تا با گسترش بازرگانی و صنعت و بریایی داد و ستد با اروپا از نابودی اقتصاد جلوگیری کند و یا روند شتاب آلود نابودی را کند نماید. تلاش اولجایتو در این

زمینه سبب گسترش بازار بازرگانی ابریشم شد و اقتصاد لرزان و هراسان گیلان را توان بخشید.

رخت بر بندی هراس از پیکر اقتصاد بورژوازی گیلان از فشار دربارهای گیلان بر رنجبران روستایی و شهری کاست و این گروه کوشیدند که پیش از آغاز دوران نوین فشار که ناخواسته با ناکامی ایلخانان پیش می آمد، راهی برای پیوند میان خود و ایستادگی در برابر رنجها و فشارهای بعدی بیابند. آنان از روزگاران پیشتر دریافته بودند که «تشیع» می تواند آن پیوند را پدید آورد.

تشیع در سده های پیشتر بارها به پشتیبانی رنجبران برخاسته بود. نخست از مردم در برابر دستگاه سنی و پر ستم خلافت پشتیبانی کرد و به روزگاری که تلاش مردم برای برپایی فرمانروایی ملی با ناکامی روبروگشت، تنها دستاویز پیوند و برپایی دگر باره گشت. گیلانیان بیشتر با تشیع آشنا بودند و با توان خیزش دهی آن آشنا. تشیع روزگاری سخت را در دوران فرمانروایی ترک ها پشت سر نهاده بود و مغولان نیز آنگاه که رو به اسلام آوردند، سر سازش با آن را نداشتند. «غازان» به هنگام برپایی در سرزمینهای زیر فرمان خود به سبب ایستادگی توانمندان در برابر خود از آنجا که رویا رویان بیشتر پیرو تسنن، بودند از برای گرواندن مردم تهیدست به خود و جلوگیری از شورش آنها به باور آنان دل بست و به تشیع گروید و برادرش اولجایتو نیز راه وی را در پیش گرفت. پشتیبانی اولجایتو از تشیع و چیرگی او بر گیلان شیعیان گیلان را از فشار دربارهای بومی رهاوند و زمینه توانمندی دوباره آنها را فراهم آورد و شیعیان کوشیدند تا از آنچه که زمانه برایشان فراهم آورده، بهره گیرند و توانی بزرگ یابند؛ این بود که لاهیجان پایگاه رشد آرزوهای تشیع برای توانمندی گشت.

از دیگر سو پیشه وران خرده پا و رنجبران شهری که نزدیکی بازرگانان رشد یافته را به دربارهای بومی و از آن راه به دربار ایلخانی ناهمخوان با خواسته های خود می دیدند، بر آن بودند تا راهی برای رهایی از ستم بیابند. اینان از آنرو که چون رنجبران روستایی سر ستیزندگی نداشتند، پناهی را می جستند که سازمان دهنده ناسازگاریشان باشد و از فشار توانمندان در امان شان دارد. آنان پناهگاه خود را در خانقاه های جستند که صوفیان بر پا داشته بودند. شیخ های صوفیه بیانگر و گسترش دهنده «فقر» و «رضا» بودند و پیروان خود را به «تقیّد» و «پرهیز» از ستیزه در برابر بیگانگان و توانمندان دلبسته می ساختند و رنجبران شهری را که پیرامون دربارها می زیستند، پناهگاهی بهتر از آن نبود. هر چند صوفیگری از گیلان نیاغازید ولی پناهی دلپذیر در گیلان یافت.

دل بستن رنجبران روستایی گیلان به تشیع و گرویدن پیشروان خرده پا و رنجبران شهری به تصوف و دل خوش داشتن بازرگانان و صنعتکاران و پیرامونیان دربارهای بومی به باور توانمند تسنن در دهه‌های نخستین سده هجری این سه گروه را در برابر هم به ستیزه‌ای بزرگ واداشت. ستیزه‌ای که گروه پیروز را فرمانروا می‌ساخت و هر سه این را نیک می‌دانستند و بر آن بودند تا گروهی را با خود همراه سازند و پیش روند. در روند این ستیزه دو گروه پیرو تشیع و تصوف به هم پیوستند و بر آن شدند که بر آریکه توانمندی بنشینند. از این سده است که تشیع و تصوف در گیلان توان یافت و پایه‌های برپایی درباری را فراهم آوردند که همه ایران را زیر فرمان خود گرفته و باور خود را در همیشه زمان پس از خود در ایران روان ساختند.

همزمان با پدیدایی زمینه رشد اندیشه‌های تشیع و تصوف در گیلان، بامواره و دربار برپا بر آن آستن رویدادهای نوینی بودند. اولجایتو کوشید پس از چیرگی بر گیلان برای گرم نگهداشتن تنور ستیزندگی مغولان به شام بتازد و با گشودن آن سرزمین از فروپاشی پیوند مغول‌ها که تنها بر پایه جهانگشایی و چپاول استوار می‌ماند، جلوگیری کند که ناکام ماند و پس از آن ناکامی روزگارش به درازا نکشید و در سال ۷۱۶ هجری مُرد و جای خود را به پسرش «ابوسعید بهادرخان» داد. مرگ اولجایتو از یک سو چتر توانمند فرمانروایی مغول‌ها بر گیلان را از سر گیلان برگرفت و از دیگر سو سبب آغاز دوران گسستن پیوند میان مغول‌ها شد و سستی پدید آمده گیلان را از پرداخت باج سالانه آسوده نمود که برآیند آن توانمندی دگر باره اقتصادی گیلان و اوجگیری ستیزه میان گروه‌های طبقاتی گیلان برای توانجویی در آینده بود.

آغاز ستیزه درونی گیلان بر توان تشیع و تصوف در این سامان افزود و فرمانروایان سنی این دیار را به پاسداری از توان و تخت خود که لرزان می‌نمود برانگیخت. فرمانروایان بومی دریافته بودند که تنها راه پاسداری از توان و تخت خود، افزایش دارایی‌های دربار و کاهش توان اقتصادی گروه‌های دیگر است و برای دست یافتن به این خواسته، چاره‌ای جز افزودن بر مالیات‌ها و فشار خود بر مردم نداشتند. افزایش فشار و مالیات، گروه‌های مردم را که تا آن زمان پیوند نیافته بودند، به هم نزدیک کرد و دو اندیشه تشیع و تصوف را - نه از هر سویی - در کنار هم برای دست یافتن به یک خواسته - که فروپاشی دربارهای سنی و توانمندی تشیع بود - هم پیمان ساخت.

دوران بیست ساله فرمانروایی ابوسعید بهادر خان، دورانی پر آشوب و پرستیزه بود و سرداران مغول که تا آن زمان برای پیگیری تازش‌های جهانجویانه خود نیازمند بر تخت بودن ایلخانی بودند، با دریافت این راستینه که دوران جهانجویی پایان یافته است و شمارش واژگوشه‌ای برای فروپاشی آغازیده و هر یک که زودتر برخیزند می‌توانند مرد نخست سال‌های آینده باشند، بایستگی پیوند میان خود و بر تخت بودن ایلخانی یگانه را رها و بر آن شدند که پاره‌ای از سرزمین زیر فرمان ایلخان مغول را به چنگ آورند و خود چون ایلخانی بر تخت نشینند.

ابوسعید که کوشید تا توانمندی ترک خورده فرمانروایی ایلخانان مغول را با برپایی داد و ستد با اروپا و فراوان سازی پول برآمده از این داد و ستد، دوباره زنده کند. گسترش داد و ستد میان ایران و اروپا و دل‌بستگی اروپا به ابریشم گیلان بر دارایی ابریشم‌کشان و بازرگانان ابریشم افزود. از آنجا که این گروه خواسته یا ناخواسته به ستیزه با دربارهای بومی گیلان برخاسته بودند و افزایش توان اقتصادی بر توان ستیزندگی آنان می‌افزود، دربارهای بومی گیلان را نگران و در پی جستن چاره‌ای به جنبش واداشت؛ چاره‌ای که جز افزایش فشار بر مردم نبود و برآیندی جز جنبش توده مردم برای رویارویی و فروافکندن دربارهای پرستم نداشت. ابوسعید در سال ۷۳۶ هجری مُرد و دوران توانمندی مغولان - هر چند که سالیانی بود که سست گشته بود - پایان یافت و ایران و سرزمینهای پیرامون آن فرصت یافتند تا اگر توانی دارند، روزگار آینده را برای خود نیک گردانند.

بامرگ ابوسعید بهادر ایلخان مغول، مغولان نتوانستند کسی را بر جای او بنشانند و پیوند ما بین خود را پاس دارند و از این رو بامواره که سال‌هایی زیر فرمان ایلخانان مغول بود، از فرمان آنها رها و پاره پاره گشت و بر سر هر پاره‌ای نخواست‌ای فرمانروایی خود را آغازید. در این زمان است که آوازه چوپانیان، جلاپریان، طغاتی‌موریان، ملوک کُرت، ملک سیستانیان، مظفریان، انجریان، اتابکان لُر و صاحبان هرمز بر بامواره می‌پیچید و گیلان و فرمانروایان چند گانه‌اش نیز رها از چیرگی ایلخانان مغول، دگر باره بر آن شدند که ناوابسته به هر در باری دوباره به روزگار توانمندی پیشین خود باز گردند. در میان دولت‌های یاد شده «طغاتی‌موریان» بر خراسان فرمان می‌راندند و رزنامه فرمانروایی آنان «سربداران» پدید آمدند که پدیدایی اینان در سال‌هایی پس‌تر تاریخ گیلان را دگرگون و دوره‌ای نوین را در تاریخ این سامان آغاز کرد. خیزش سربداران را شیخی مازندرانی به نام شیخ خلیفه آغازید. وی که مازندران را آماده پذیرش خیزشی بر

پادارنده اندیشه برابر گرایانه خود نمی دید در جستجوی سامانی آماده برای خیزش برآمد و چون به سبزوار رسید، دانست که تهیدستان روستایی آن شهر، پیرو تشیع و آماده خیزش برای فروکوفتن بازماندگان ناتوان مغول و برپایی توان تشیع هستند. پیوند شیخ خلیفه و شیعیان سبزوار سرزمین زیر فرمان طغایموریان را آشفت و دربار مغولان را چاره‌ای نماند، جز پیش گرفتن راههای پیش آمده. شیخ خلیفه را به ستونی در مسجدی به ریسمان آویختند و کشتند. کشتن شیخ خلیفه ناخرسندی آرام مردم سبزوار را به خیزشی بزرگ به رهبری نمادین شیخ حسن جوری کشاند. برپایی خیزش شیعیان سبزوار نام سرداران را نه تنها در خراسان، چه در همه ایران، پرآوازه ساخت. شیخ حسن را دل پیگیری همراهی با خیزشیان نبود و نوشته اند که در خیزش «باشتین» پای او در میان نبود؛ خیزشیان باشتین به رهبری «عبدالرزاق» در شعبان سال ۷۳۷ هجری به ستیزه با دربار طغایموریان برخاستند. عبدالرزاق در سالی پس‌تر به دست برادرش «وجیه الدین مسعود» کشته شد و وجیه الدین مسعود شیخ حسن جوری را یاور خود ساخت و به ستیزه با طغایموریان برخاست. شیخ حسن در ستیزه‌ای با ملک معزالدین حسین کُرت کشته شد. با مرگ شیخ حسن میان پیروان اندیشه شیخ خلیفه دوگانگی افتاد. تندروان به پیروی از اندیشه شیخ حسن برخاستند و «شیخیان» نام گرفتند و میان‌روها پیرامون اندیشه وجیه الدین مسعود گرد آمده بودند و خود را «سربدار» نامیدند. درگیری میان آن دو گروه در سالهای پس‌تر تندی گرفت تا آنکه برخاسته‌ای از میان تندروان به نام «خواجه شمس‌الدین علی^۱» بر آن شد که خیزش سربداران را از اندیشه‌های سازش‌مندان سره سازد و از این رو بود که با خیزش‌هایی در درون روبروگشت و چندی را به سرکوبی آن خیزش‌ها گذراند. در میان ناسازگاران از «سیداعظم عزالدین سوغندی» نیز نام می‌برند. سید عزالدین که از شاگردان شیخ حسن جوری به شمار می‌رفت، پس از مرگ استاد، گروهی را گرد خود به هم آورد و پیشوای درویشان «حسینی» شد. درویشان حسنی پیرامون سید عزالدین به روزگار فرمانروایی خواجه شمس‌الدین علی بر آن بودند که از تندروی‌های وی جلوگیری کنند و همین سبب درگیری آن دو شد و سید که جان خود و پیروانش را در امان نمی‌دید، بر آن شد که خراسان را رها و دیاری نو برای زیستن و اندیشیدن بیابد. سید عزالدین راهی مازندران گشت ولی پیش از رسیدن به مازندران در راه مُرد و پیرامونیانش او را در خاک کرده و گرد پسرش «سید قوام الدین مرعشی» به

۱- فرمانروای سربدار از سال ۷۴۹ تا ۷۵۳ هجری

هم آمدند و وی را رهبر خود خوانده و در پی او روانه مازندران گشتند. سید قوام الدین مرعشی پس از رسیدن به مازندران به ساری رفت و نخست کنج خانقاهی را برای زیستن و اندیشیدن برگزید و چون دانست که مازندران آماده خیزش است، بر آن شد تا جلّه نشینی نمادین را رها و پا به میدان ستیزه‌ای خونین برای بر تخت نشاندن اندیشه برابر گرایانه‌اش نهد. ستیزه‌ای که چندی به درازا کشید و برآیندش دستیابی سید قوام الدین مرعشی بر آمل و ساری و آغاز فرمانروایی «سادات قوامی» بر مازندران شد.

پیروزی تشیع بر مازندران، گیلان را که بیشتر به تلاش و شمارش واژگونه فروپاشی فرمانروایی‌های سنی دست زده بود، به جنبش آخرین برای فروپاشی بارگاه‌های سنی و بر تخت نشاندن تشیع و آرمان‌های برپا دارنده آن برانگیخت. نوپاشا پس از سر نهادن به فرمان مغول‌ها توان نمادین بزرگ‌تری یافت و فرمانروای پاره خاوری گیلان شد. او می‌دانست که در آب افتاده‌ای است و دست بر پاره چوبی پوسیده دارد. او لرزش‌های نخستین پایه‌های توانمندی دربار مغول را که پایانی جز فروپاشی نداشت، می‌دید و می‌دانست که با فروپاشی بارگاه شکوهمند مغولان خانه توان وی نیز فرو خواهد ریخت. نوپاشا نه فرو ریختن توان مغولان را دید و نه فروپاشی توان خاندان خود را. وی پیش از مرگ، پسرش را بر تخت شاهی نشاند و خواهرزاده‌اش «سالوک» را به فرمانروایی تمیجان برگزید. از آنچه که در نیمه نخست سده هشتم هجری بر پاره خاوری گیلان گذشته در نوشته‌ها نشانی نیست، آنچه که در این نیمه پیش آمد، باید دنباله روند دگرگون سازنده گیلان باشد؛ رشد بازرگانی ابریشم، گرد آمدن دارایی در خزانه بازرگانان، دور گشتن اندیشه‌ها و آرزوهای طبقات چند گانه اجتماعی از هم، چپاول بی مرز دربار ناصروندان برای توانیابی بیشتر و ایستادگی در برابر لرزشهای فروپاشنده زمانه، دل‌کندن تهیدستان از اندیشه چیرگیجوی تسنن و دل بستن آنان به باور ستیزه‌گر تشیع و آماده گشتن گیلان به ویژه پاره خاوری آن برای پذیرش دگرگونی سیاسی و باوری. در این نیمه پسر نوپاشا که نامی از او در هیچ نوشته‌ای نیافتم، جای خود را به پسرش «امیره پهلوان» سپرد و این یک نیز پس از چند سالی فرمانروایی و تخت و تاج را به پسر خود «امیره شرف الدوله» سپرد.

در سالهای نخستین نیمه دوم سده هشتم هجری «امیره شرف الدوله ناصروند» بر لاهیجان و برادرش «امیره محمد» بر رانکوه فرمان می‌راندند. آنان رشد باور فریاد برآورنده تشیع را در سرزمینهای زیر فرمان خود می‌دیدند و می‌دانستند که توان فرو

کوبی آن و پاسداری از تخت خود را ندارند. ناتوانی امیره شرف الدوله در چیرگی بر کارها، وی را به کناره‌گیری از فرمانروایی و سپردن تخت به پسرش «امیره جهان» واداشت. امیره شرف الدوله پس از کناره‌گیری برای حج راهی مکه شد ولی در میانه راه در تبریز بیمار گشته و چون دانست که روزهای پسین زندگانش در راهست، به لاهیجان بازگشت تا در شهری که زاده شد و سالها بر آن فرمان رانده پذیرای مرگ شود.

در هنگامه دگرگونی‌های درون خاندانی ناصر وندان، گروهی از سادات که پس از توانیابی سادات مرعشی در مازندران برای برانگیختن گیلانی‌ها به خیزش و فروافکنی بارگاههای سنی و بومی راهی گیلان شدند و در پهنه‌ای میان مازندران و گیلان بارانداخته و به پراکندن باورهای برانگیزاننده خود روزگار می‌گذراندند، دریافتند که زمینه بر پایی خیزش، زودتر از آنچه که در اندیشه می‌گنجید، فراهم شده است و باشندگان پاره خاوری گیلان آماده خیزش و فروافکندن فرمانروایان ناصروندی هستند.

خیزش از «ملات^۱» خاورترین پهنه گیلان آغازید و در کوتاه زمانی بسیاری از رنجبران روستایی از دیگر پاره‌های زیر فرمان ناصروندان به ملات رفتند و به خیزشیان پیوستند. رهبری خیزش را «سید امیر کیا» در دست داشت. خاندان او از سده‌ای بیشتر در گیلان زیسته بودند و وی با آنچه که در گیلان می‌گذشت آشنا بود. وی از بازماندگان امام زین‌العابدین (ع)، به شمار می‌رفت. نیای او «علی الکوفی» پسر حسین الاضرع پسر علی پسر زین‌الابدین پس از چیرگی عباسیان بر عراق از کوفه گریخت و به «ابهر» آذربایجان آمد و بازماندگانش سده‌ای را در آذربایجان گذراندند و با برپا شدن آشوب در شمال باختری ایران بازماندگان او به سرپرستی ابوزید، پسر ابو محمد حسین، پسر احمد الکبار، پسر علی الکوفی به گیلان آمد، و در «قُشْتُم^۲» روستایی در گهدم به زیستن پرداختند و پس از سالها زیستن در فشم بار دیگر باز بستند و به سرپرستی علی پسر احمد، پسر علی، پسر محمد، پسر ابوزید راهی خاور شدند و به سبب آشوب‌های برپا در مازندران در ملات پهنه پایانی گیلان بار انداختند.

پای نهادن اینان بر «ملات» همزمان با چیرگی مغولان بر گیلان و برهم ریختن شالوده توان فرمانروایان گیلان و برپایی خیزش‌های پراکنده و ناخرسندانه رنجبران گیلانی و توانجویی شیعیان بود و این امر زمینه توانمندی سادات ملات را فراهم

۱ - Malat امروز روستایی است در جنوب شهر لنگرود و شمال باختری کومله.

۲ - Fostom روستایی در کرانه باختری سبیدرود.

می ساخت. اوجگیری ناخرسندی روستاییان کوه‌نشین و جلگه‌نشین و درگیری‌های درون‌خاندانی ناصروندان و توانیابی سادات مرعشی در مازندران در سالهای نخستین نیمه دوم سده هشتم هجری زمینه خیزش بزرگی به رهبری سادات ملات را پدید آورد و «سید امیر کیا پسر حسین پسر حسن پسر علی» در سال ۷۶۱ هجری به همراه گروهی از ناخرسندان بومی دست به خیزش زد و به ستیزه با لشکر ناصروندان برخاست. از آنجا که خیزشیان هنوز توان یک رویارویی همه سویه را نداشتند، خیزش پس از سالی فرو خوابانده شد و رنجبران همراه سید امیر کیا، سر به گریز نهادند و سید امیر کیا نیز که تنها مانده بود، ملات را رها و به رستم‌دار گریخت و پس از سالی در سال ۷۶۳ هجری در آن دیار درگذشت.

اگر دربار ناصروندان توانی داشت، مرگ سید امیر کیا می‌توانست پایانی بر خیزش کوچکی باشد، ولی ناتوانی فرمانروایان ناصروند در برآوردن نیازهای ناخرسندان روستایی و یا سرکوبی ناخرسندان نه تنها به خیزش پایان نداد چه در انگیزش خیزشی دیگر باره تأثیر نهاد.

دل‌کنندگان از خیزش و گریختگان پس از فروکوفتن خیزش پس از چندی شرمنده از تنها نهادن سید امیر کیا بر آن شدند تا دیگر باره گرد او به هم آیند و دربار ناصروندان را فروریزند. آمادگی دیگر باره ناخرسندان برای خیزش، همزمان با مرگ سید امیر کیا شد و از این رو گروهی از ناخرسندان گرد «سید علی کیا» پسر سید امیر کیا به هم آمده و او را به رهبری خیزش برانگیختند. سید علی کیا که هنوز توان خود را برای برپایی خیزش به اندازه نمی‌دید، بر آن شد تا از سادات قوامی چیره بر مازندران یاری جوید و از این رو با شماری از پیرامونیان راهی مازندران شد.

در میان پیرامونیان سید علی کیا، سالوک مرد آویج، محمد تاج‌الدین برمجان^۱، تالش دیلمانی، کاوس، خداداد^۲ و بدی، هندو بابا، دانی کوچانی^۳،

۱ - سید ظهیرالدین مرعشی در تاریخ گیلان و دیلمستان به تصحیح دکتر منوچهر ستوده در صفحه ۱۷، از وی به نام برمجان یاد می‌کند که نادرست است. وی باید از باشندگان برمجان (Barfejan) آبادی دیرینی در پای کوه‌های دیلمان که امروزه محله‌ای از شهر سیاهکل به شمار می‌رود، باشد.

۲ - سید ظهیرالدین مرعشی از او با نام خداداد ویدی (vidi) یاد می‌کند که درست نیست. وی باید «Vabadi» نام داشته باشد. چه اینکه به گمان او اهل وِتد از پاره‌های دیلمان امروز باشد.

۳ - سید ظهیرالدین از او با نام «ودانی کوچانی» یاد می‌کند که درست نیست و نام او درست‌تر این است که «دانی» باشد و به گمان اهل کوچان (Kocan) آستانه اشرفیه امروز بوده است.

پاشاکیبای تجنی^۱ و اسماعیل داخلی^۲ و برخی از دیگر ناخرسندان پاره خاوری گیلان گرد آمده بودند که به همراه سید علی کیا راهی مازندران شدند. سید علی کیا پس از رسیدن به مازندران از سوی سید قوام الدین مرعشی گرامی داشته شد و پس از رایزنی با او بر آن شد که زمینه بازگشت خود به گیلان را فراهم آورد و از آن رو «محمد تاج الدین بر مجانی» را به نمایندگی از سوی خود به تنکابن فرستاد. گزینش تنکابن از آن رو بود که سیدی از سادات مؤیدی بر آن ولایت فرمان می‌راند. «سید رکابزن کیا» فرمانروای تنکابن از بازماندگان «کیا ابوالحسین» مشهور به «المؤید بالعه» بود. المؤید بالعه پس از چند سال فرمانروایی بر هوسم از تخت فرمانروایی فرو افتاد و به رستم‌دار گریخت و چند سالی را در آنجا گذرانده و در پایان به تنکابن رفته و در روستایی به نام «شیرایه کلایه^۳» بار انداخت و با پیرامونیانش به گذران روزگار و پراکندن باور خود در میان باشندگان آن سامان پرداخت. دل بستن مردم تنکابن به باور شاخه قاسمیه آیین زنده زمینه را برای توانیابی دگر باره مؤیدیان فراهم آورد و کسی از میان مؤیدان - که در هیچ نوشته‌ای نامی از او نیست - در نخستین سالهای سده هشتم بر پا خاست و توانست از فروپاشی توانمندی فرمانروایان بومی گیلان و سستی توان فرمانروایان بومی مازندران سود برد و در زمانی کوتاه سامان تنکابن و پس‌تر از آن برخی از پاره‌های دیلمان را زیر فرمان خود آورد و به آرامش به آنها فرمان راند. با گذشت زمان تخت فرمانروایی تنکابن نشستگاه «سید رکابزن کیا» فرمانروای مؤیدی گشت و از آنجا که وی شیعه زیدی بود و فروپاشی فرمانروایی‌های سنتی گیلان می‌توانست زمینه توانمندی بیشتر او را فراهم آورد، بر آن بود که با سادات قوامی همبسته شود و از توان آنها برای ستیزه با ناصروندان بهره گیرد. آمادگی سید رکابزن کیا برای همبستگی با سادات مازندران سبب کامیابی محمد تاج الدین برمجانی شد و از این رو سید علی کیا که پایگاه نزدیکی به گیلان یافته بود راهی تنکابن شد و در «گرمرود^۴» بار انداخت و به زیستن پرداخت.

۱- وی باید از باشندگان تاج (Tajan) میان شهر لاهیجان و کیسوم بوده باشد.

۲- از باشندگان داخل (Daxel) روستایی در شمال لاهیجان امروز بوده است.

۳- Siraye Kalaye، سید ظهیر در تاریخ گیلان و دیلمستان از این روستا با نام شرابه «Sarabe» یاد

می‌کند.

۴- Garmerod

بازگشت سادات کیایی به تنکابن، ناصر وندان را به تکاپو برای راندن آنها و پاسداری از سرزمین زیر فرمان و تحت فرمانروایی خود واداشت و «امیره محمد» فرمانروای رانکوه به امید آنکه پسرش «امیره نوپاشا» توان راندن سادات را داشته باشد و به سود او از تخت کناره گرفت و فرمانروایی را به وی سپرد و خود به «چهارده^۱» رفت. امیره نوپاشا پس از نشستن بر تخت فرمانروایی بر آن شد که بدون یاری گرفتن از پسر عموی خود «امیره جهان» که بر لاهیجان فرمان می‌راند، بر سادات تاخت و آنان را به گریز وادارد و از این راه نامی بزرگ یابد و از این رو لشکری آراست و راهی گرمروود شد. سید علی کیا که بیشتر خیر لشکرآرایی امیره نوپاشا را شنید و آماده رویارویی بود، همزمان با به راه افتادن لشکر رانکوه از راهی دیگر، به رانکوه تاخت و در روزی که امیره نوپاشا در «سخت سر^۲» خود را آماده تازش به گرمروود می‌کرد، سید علی کیا به «چهارده» تاخت و کشتاری بزرگ به راه انداخت و امیره محمد را کشت و چهارده را تاراج نمود و به تندی رو به بازگشت به گرمروود نهاد.

امیره نوپاشا در سخت سر، خیر مرگ پدر و چپاول چهارده را شنید و از آن رو سر درگم تازش به گرمروود را رها و به رانکوه بازگشت تا شاید تازندگان را در میان گرفت و نابود سازد ولی چون به رانکوه رسید، دانست که سید علی کیا آنچه خواسته، کرد و سپس گریخته است. امیره نوپاشا دانست که سید علی کیا و پیرامونیانش آنانی نیستند که وی می‌اندیشید و باید درباره آنان اندیشه‌ای دگر کرده و برای نابودی‌شان راهی دگر یافت و از این رو از امیره جهان خواست تا یاورش باشد. به روزهایی که فرمانروایان ناصروند به همبستگی دگرباره‌ای برای نابود ساختن سادات کیایی که ناخرسندان پاره خاوری گیلان را گرد خود به هم آورده بودند می‌اندیشیدند، سید علی کیا نیز به جستجوی یآوری به رایزنی با سید رکابزن کیا نشست و او را با خود همراه ساخت و دو نیرو رویاروی هم ایستادند. در یک سو فرمانروایان سنی پاره خاوری گیلان در دگر سو سادات شیعه و ناخرسندان بومی ستیزه آنها ستیزه دو اندیشه چیرگی جوی زمانه بود و برآیند آن ستیزه آشکار سازنده سرنوشت فردای گیلان.

با به راه افتادن لشکر همبسته ناصر وندان، سید رکابزن کیا که می‌دانست برآیند آن رویارویی، شکست سخت سادات و نابودی توان سست ولی رو به رشد تشیع در

۱ - Cahardeh روستایی در شمال املش میان املش و سیگارود در شهرستان رودسر

۲ - Saxtsar شهری دیرین که امروز رامسر نام دارد و در استان مازندران است.

گیلان است، سید علی کیا را واداشت که چندی تنکابن را رها و به مازندران بازگردد و بر آمدن خواستهایش را به فرداها بسپارد. سید علی کیا یکبار دیگر ناخرسندان بومی را با خود همراه ساخت و به مازندران پس نشست و لشکر ناصر وندان پیش از رسیدن به تنکابن سر به فرمانی و پیشنهاد دوستی سید رکابزن کیا را پذیرفتند و به لاهیجان و رانکوه بازگشت.

آتش درگیری‌های درونی فرمانروایان پاره‌خاوری گیلان با پس‌نشینی سید علی کیا از زیر خاکستر هراس چیرگی تشیع برون آمد و زیانه کشید. امیره نوپاشای توانجو، بر آن بود تا از زمانه بهره جوید و بر توان خود بیفزاید و از این رو سید رکابزن کیا را در راه نابودی پسر عموی خود امیره جهان با خود همراه ساخت. امیره جهان که از بلندپروازی‌های امیره نوپاشا آگاه و همبستگی وی با سید رکابزن کیا را سر آغاز درگیری‌هایی که برآیند آن فروپاشی توان ناصر وندان در گیلان بود می‌دانست، بر آن شد تا امیره نوپاشا را از راهی که در پیش گرفته بازدارد و با خود همراه سازد و از آن رو مادر خود را که مادر همسر امیره نوپاشا نیز به شمار می‌رفت، در پی آشتی جویی به رانکوه فرستاد و امیره نوپاشا که زمینه را برای نابودی امیره جهان آماده ساخته بود به نیرنگ پذیرای آشتی شد و پیشنهاد کرد که هر سه تن، امیره جهان و سید رکابزن کیا و امیره نوپاشا - در ملات گرد آیند و به رایزنی برای همبستگی بیشتر و ایستادگی در برابر گسترش جویی سادات پردازند. برآیند آن گردهمایی از پیش آشکار بود، سید رکابزن کیا به ناگهان بازوینی که در دست داشت، به چشم امیره جهان زد و او را کشت. با مرگ امیره جهان لشکر همراه او به رهبری محمد بن جلال الدین «سپهسالار لاهیجان از ملات گریخت و به لاهیجان بازگشتند تا از لاهیجان در برابر تازش امیره نوپاشا پاسداری کند. امیره نوپاشا پس از مرگ امیره جهان، بر آن شد تا نخست از یاری سید رکابزن کیا برای چیرگی بر لاهیجان سود برد و سپس توانمندانه به وی تاخت و او را نیز از پای درآورد و از این رو، وی را به تازش به لاهیجان برانگیخت و لشکری از مردم تنکابن و رانکوه راهی گشودن لاهیجان شد.

با نزدیک شدن لشکر رانکوه به لاهیجان «محمد بن جلال الدین» فرزندان امیره جهان، امیره محمد و امیره پهلوان را با خود همراه ساخت و لاهیجان را رها و به «خرارود^۱» رفت. خرارود در آن زمان زیر فرمان کوشیجان بود و «کیاشر پاشای کوشیج»

۱ - Xararod روستایی در جنوب باختری سیاهکل و در کنار دبسام رود (Disamrod)

برخارود و پهنه‌ای گسترده از کوهپایه‌های باختری و سرزمین کوهستانی دیلمان فرمان می‌راند. او و پیرامونیانش پیرو باور اسماعیلیان بودند و می‌کوشیدند پس از فرو افتادن توان اسماعیلیان الموت با اندک توانی که برای آنها مانده بود، به گسترش این باور پردازند. محمد بن جلال الدین فرزندان امیره جهان را در رخارود به کیاشر پاشای کوشیج سپرد و خود برای دریافت کمک از دیگر فرمانروایان بومی گیلان، از سپیدرود گذشته و به دربار انوزوندان گُهدم پناه برد.

با گریز فرزندان امیره جهان از لاهیجان، امیره نوپاشا پا بر لاهیجان نهاد و بر «جُقل^۱» تختگاه فرمانروای لاهیجان دست یافت و پس از چند روز سید رکابزن کیا نیز به لاهیجان رسید و در میانه شهر اردو زد. پای نهادن سید رکابزن کیا بر لاهیجان درگیری‌های بر پا در پاره خاوری گیلان را از درگیری درون خاندانی ناصروندان به دست‌اندازی دیگران بر این پهنه تبدیل کرد و سبب هراس دربارهای کوچک و بومی گیلان شد. برآیند این هراس، خیزش دربارهای باختری گیلان برای دخالت در بیه پیش بود.

امیره انوز گُهدمی با این امید که با پا نهادن در میدان درگیری‌های توانجویانه پاره خاوری گیلان بتواند، خودتوانی یابد و لاهیجان و رانکوه را زیر فرمان آورد، از امیره دجاج فومنی فرمانروای فومن یاری خواست. با رسیدن یاوران فومنی امیره انوز راهی لاهیجان شد و در کرانه باختری سپیدرود پیرامون کیسُم اردو زد. مردم لاهیجان که از چیرگی امیره نوپاشا و سید رکابزن کیا بر سامان خود ناخرسند بودند، با رسیدن امیره انوز به سپیدرود ولی پرتوان یافتند و بر آن شدند که بر پا خاسته و چیرگان بر لاهیجان را برانند و از این رو در بامدادی سر به شورش نهادند و اردوی سید رکابزن کیا در میان گرفتند. سید رکابزن کیا که می‌دانست امیره نوپاشا به یاریش بر نخواهد خاست و اوست که در این میانه جان خود را از دست خواهد داد؛ به ناچار گریخت و کوشید راهی به بیرون از شهر لاهیجان بیابد ولی پیش از پشت سر نهادن شهر از سوی برخی از کسانی که در پی‌اش بودند، زخمی و کشته شد. بر پا خاستگان پیکر سید رکابزن کیا را تا «پرده سر^۲» بر زمین کشیده و در میانه آن محله واژگونه به دار آویختند.

با رسیدن خبر برپاخیزی مردم لاهیجان و کشته شدن سید رکابزن کیا، امیره

۱ - Cofol روستایی که امروزه بر سر راه بازکیا گوراب به سیاهکل قرار دارد

۲ - Porde - sar پاره‌ای از شهر لاهیجان ه در باختر این شهر است.

نوپاشا ناتوان از پاس داشتن تختگاه ناصر و ندان در «چفل» به ناچار گریخته و به «گوله رودبار»^۱ و از آنجا از راه «تموشل»^۲ به دامن «عطاکوه»^۳ گریخت و با زنجی فراوان خود را به رانکوه رساند. با گریز امیره نوپاشا و مرگ سید رکابزن کیا، لاهیجان دگر باره آرامش یافت و باشندگان آن از «محمد بن جلال الدین» خواستند تا فرزندان امیره جهان را به لاهیجان بازگرداند و بر تخت فرمانروایی پدر بنشانند. پس از چند روز محمد بن جلال الدین با فرزندان امیره جهان به لاهیجان بازگشت و امیره انوز گهدمی که می دانست، یورش در آن هنگامه از یاد فرزندان امیره جهان نخواهد رفت و زمینه‌ای برای توانیابی او در پاره خاوری گیلان فراهم شده به آرامی کرانه سپید رود را رها و به تختگاه خود در گهدم بازگشت.

درگیری‌های خونبار درون خاندانی ناصروندان و فروپاشی کیان توانمند فرمانروایی آن خاندان، لاهیجان را آماده سر سپردن به فرمانروایی تازه کرده بود و مرگ سید رکابزن کیا و ناتوانی پسرش در پاسداری از سرزمین زیر فرمانش دیواره‌ای را که سالها پاره خاوری گیلان را از تازش فرمانروایان مازندران در امان داشته بود، فرو ریخت و سادات قوامی را که هنوز پایه‌های توان فرمانروایشان بر مازندران سخت نشده بود، به تازش گیلان و چیرگی بر این پهنه پر از رش بر می‌انگیخت. سادات قوامی بر آن بودند تا با یآوری رساندن به سادات کیایی زمینه توانیابی آنان را در پاره خاوری گیلان فراهم کنند و با همبستگی با آنان اندک اندک همه گیلان را به زیر فرمان خود آورند.

سید قوام الدین مرعشی که زمینه را برای برپایی تلاش جهت پیاده کردن خواستهای خود آماده می‌دید، سید علی کیا را به تازشی دیگر به گیلان برانگیخت و گروهی از جنگجویان مازندرانی را همراه او به سوی گیلان روانه کرد. سید علی کیا چون به تنکابن رسید، دانست که زمینه توانیابی او فراهم است؛ چه اینکه بسیاری از باشندگان تنکابن و پیرامون آن گرد او به هم آمدند و دست دوستی به او دادند. پسر سید رکابزن کیا که استادگی در برابر سید علی کیا و مردم بر پا خاسته تنکابن را بی‌فایده می‌دید، نخست به دژ «گرمانسر»^۴ پناه برده و سپس برای دریافت یاری از

۱ - Golerodbar روستایی در شمال خاوری سیاهکل

۲ - Tamosal روستایی در شمال خاوری سیاهکل

۳ - Atakoh یا اتاکوه یا Ahtekoh کوهی است تک افتاده در جنوب خاوری لاهیجان

۴ - Garsaman sar

فرمانروایان پاره‌های کوهستانی سر به جنوب نهاد و به «گرجیان» رفت. سید علی کیا که دژ «گرزمان سر» را آماده فروریختن می‌دید به سوی آن شتافت و پس از درگیری سختی بر آن دست یافت. چیرگی سید علی کیا بر دژ گرزمان سر بر آشفتگی پهنه خاوری گیلان افزود و فرمانروایان پهنه‌های کوچک و بزرگ گیلان را به تکاپو واداشت و امیره نوپاشا کوشید تا فرمانروایان بومی را گرد آورده او از این روی همبسته آنان برای فروکوفتن این دشمن تازه بهره گیرد.

با آغاز جنبش امیره نوپاشا برای برپایی همبستگی میان فرمانروایان بومی، سید علی کیا نیز دست به کاری همسان زد و بر آن شد تا فرمانروایان بومی را برای ستیزه با امیره نوپاشا با خود همراه سازد و در این زمینه «کیا اسماعیل هزار اسپی» فرمانروای اشکور را با خود همراه ساخت. هندوشاه پدر کیا اسماعیل با ناصر وندان درگیر بود و پس از مرگ وی، کیا اسماعیل پیگیر روش پدر شد ولی به سبب توان فراوان ناصر وندان از ستیزه با آنان ناتوان ماند و چشم به فردا دوخت تا زمینه توان هزار اسپیان و ناتوانی ناصر وندان فراهم آید. بر پا خاستن سید علی کیا، کیا اسماعیل هزار اسپی را به فرو افتادن ناصر وندان امیدوار و به توانیابی خود دلخوش ساخت و شاید او با این گمان که از یاری سید علی کیا سود برد و ناصر وندان را فرو اندازد و خود بر جای آنان بنشیند و سادات کیایی را براند، خواسته سید علی کیا را پذیرفت.

امیره نوپاشا که گذشت زمان را به سود خود نمی‌دید، بر آن شد که پیش از یاری جویی بیشتر سید علی کیا، دژ گرزمان سر را گشوده و وی را از تنکابن براند و از اینرو به گرزمان سر، تاخت.

همزمان با تازش او، سید علی کیا از دژ بیرون آمد و از راهی دیگر به رانکوه تاخت و جایگاه امیره نوپاشا را به آتش کشید. امیره نوپاشا در میانه راه از آنچه که بر سر رانکوه آمده بود آگاه شد و تازش به گرزمان سر را رها و به رانکوه بازگشت. بازگشت امیره نوپاشا سبب توانمندی بیشتر سادات کیایی و چیرگی آنان بر تنکابن شد و آنان توانستند پایگاهی بزرگ برای دستیابی به رویاهای خود بیابند.

سید علی کیا پس از چیرگی بر تنکابن، به پیشنهاد سید قوام الدین مرعشی برادر خود سید هادی کیا را به فرمانروایی تنکابن و شیرو گماشت. امیره نوپاشا درمانده از ستیزه‌های پیاپی برای آخرین تلاش، یکبار دیگر پسر سید رکابزن کیا را به یاری خواست

و لشکر درمانده آنها برای رویارویی با لشکر سادات کیایی، راهی تنکابن شد. در ستیزه خونبار میان دو لشکر، پیروزی از آن سادات شد و امیره نوپاشا دگر باره شکست خورد و شرمنده به رانکوه پس نشست. شکست و گریز امیره نوپاشا مردم رانکوه را که از فرمانروایی ناصر وندان خوشدل نبودند و تا آن زمان به ناچار پذیرای آنان بودند، به خیزش و رویارویی با آنان و دلبستن به سادات کیایی برانگیخت و باشندگان رانکوه دسته دسته دل کنده از ناصر وندان، رو به تنکابن نهاده و به بیعت با سید علی کیا پرداختند.

همزمان با آغاز شمارش و ازگونه تندی برای فروپاشی فرمانروایی ناصر وندان، فرمانروایان پاره باختری گیلان نیز که دهه‌هایی چند چشم به رسیدن روزهای ناتوانی و مرگ دربار ناصر وندان دوخته بودند بر آن شدند که از سستی دربارهای پاره خاوری سود جسته و برخی از پهنه‌های خاوری را به چنگ آورند و از آن رو نخستین تازش باشندگان آن سوی سپیدرود از سوی «امیره نوپاشا» پسر امیره سالوک کوچصفهانی فرمانروای اسماعیلوند کرانه باختری سپیدرود انجام گرفت. وی به «پاشیجا» تاخت و آن را از دست ناصر وندان لاهیجان بیرون آورد.

تازش امیره نوپاشا اسماعیلوند، امیره نوپاشای ناصر وند را سخت هراساند و به یافتن راهی تازه برای دور ساختن دشمنان دیرین ناصر وندان از پهنه‌ای که سالها پذیرای فرمان دربارهای ناصر وندان بوده‌اند، واداشت و شگفت اینکه وی در میان دو دشمن خود برای دل سپردن به یکی، و راندن دیگری سید علی کیا را برای دوستی و فرمانروایان پاره باختری سپیدرود را برای دشمنی برگزید و کوشید تا به درگیری میان خود و کیاییان پایان دهد. وی نماینده‌ای به نزد سید علی کیا فرستاد و از او خواست تا دست دوستی او را در دست گیرد و برای راندن تازندگان این سوی سپیدرود یاری اش دهد. سید علی کیا که گذشت زمان را به سود خود می‌دید به آسانی پیشنهاد دوستی امیره نوپاشا را پذیرفت و کوشید تا از نیروی زیر فرمان او برای پیشبرد خواسته‌های بلند پروازانه خود بهره گیرد. نیروی همبسته سادات کیایی و فرمانروای ناصر وندی به امید راندن تازشگران رو به باختر نهاد و امیره نوپاشا در «ملات» و سید علی کیا در «خرشتم^۲» اردو زدند. همبستگی امیره نوپاشا و سید علی کیا فرمانروایان پاره خاوری و باختری گیلان را هراساند و رنجاند. آنان فردایی پرهراس را می‌دیدند، فردایی که گیلان چون مازندران

۱- Pasija

۲ - Xarestom روستایی در سر راه شلمان به املش در شمال املش

زیر فرمان سادات شیعه می‌رفت و بارگاه‌های آنان فرو می‌افتاد. آنان در دودنای مه خفته بر گیلان برآمدن تنه ستبر توانمندی شیعیان و لرزش تندیس توانمندی خود را می‌دیدند و بر آن بودند تا شمارش واژگونه فروپاشی خود را کوتاه زمانی باز ایستانند. باختر نشینان سپید رود از ترس فرو افتادن توانشان دل به همبستگی با هم و ستیزه‌ای همبسته با خاور نشینان سپردند. امیره دباح پسر علاءالدین اسحقی فرمانروای فومن، امیره محمد تجاسبی فرمانروای رشت و امیره انوز گهدمی و امیره شفتی پس از همبستگی با هم به نوشته سید ظهیر، هر یک چند تار از موی ریش خود را کنده و به نزد امیره نوپاشا فرستادند و پیام دادند که پس نشینی تو در برابر سادات کیایی و همبستگی تو با سید علی کیا تنها ترا نابود نمی‌کند و توفانی که از خاور می‌آید، پس از برکندن ریشه تو، کشتزار توانمندی باختر نشینان را نیز بر هم می‌ریزد و بوستان توانمندی ما را به نابودی می‌کشاند، از ای نیرو بهتر است دل از او برکنده و دست در دست ما نهی تا در ستیزه با او یار تو باشیم. امیره نوپاشا که از سر درماندگی، دل به دوستی با سید علی کیا بسته بود، به این امید که اکنون می‌تواند با یاری باختر نشینان سپیدرود، سید علی کیا را رانده و بر همه پهنه خاوری سپیدرود فرمانروا گردد، به ناگهان از سید علی کیا بُرید و بر آن شد که به تندی بر او تاخته و وی را از میان بردارد.

سید علی کیا پس از دل‌کندن امیره نوپاشا از وی به ناچار از «خرشتم» پس نشست و از راه «املش»^۱ به تنکابن رفت و از سید قوام الدین مرعشی برای توانیابی بیشتر و تازشی توانمندان به گیلان یاری خواست. سید قوام الدین که زمینه توانیابی سادات و فروپاشی فرمانروایی ناصروندان را آماده می‌دید به تندی لشکری را راهی تنکابن کرد و سید علی کیا، با رسیدن یاوران مازندرانی دست به تازشی سخت به گیلان زد و در «سناهکلرود»^۲ با لشکر امیره نوپاشا رویارو گشت و ستیزه‌ای خونین میان دو لشکر روی داد. در این ستیزه امیره نوپاشا دگر باره شکست خورد و به رانکوه گریخت و سید علی کیا بر «گیلاکجان»^۳ دست یافت. پای نهادن سید علی کیا «برگیلاکجان» مردم رانکوه را که از ستیزه‌های پیایی امیره نوپاشا خسته و دلبسته سادات شده بودند، پیرامون سید علی کیا گرد آورد و به بیعت با وی واداشت و تازش دگر باره امیره نوپاشا را با شکست روبرو

۱ - Amlas امروز کانون بخشی است در شهرستان رودسر

۲ - Siahkalrod آبادی بزرگی در شهرستان رودسر امروز

۳ - Gilakjan روستایی در جنوب راه امروزی رودسر به کلاچای

ساخت. امیره نوپاشا که هستی و توان خود را از دست رفته می دید، بر آن شد تا به «کیا اسماعیل هزار اسپی» پناه برد ولی گریز او به اشکور سودی نداشت و وی به ناچار روبه دریا نهاد و بر کشتی نشست و تن و فردا را به موج های خزر سپرد. امیره نوپاشا نیز پای از گل گیلان بر کند و دل از تخت و تاج و رفت به آنجایی که بیشتر از او فرمانروایانی چون او رفته بودند، به دور و به ناکجا آبادی که توانمندان بی پیوند با مردم رفته بودند.

پس از گریز امیره نوپاشا، سید علی کیا به رانکوه آمد و مردم گرد او به هم آمدند و

به نوشته سید ظهیر:

«اوامر و نواهی او را سادس فرایض خمسسه شمردند» وی رانکوه را به «سید مهدی کیا» سپرد و خود راهی لاهیجان شد. محمد بن جلال الدین سپهسالار لاهیجان که پس از گریز امیره نوپاشا دیوار ایستادگی ناصروندان در برابر تازش سادات را فرو ریخته می دید و می دانست که رویارویی لشکر بی توان او در برابر سادات سودی ندارد، نخست از برای ایستادگی آماده و به رویارویی با سید علی کیا شتافت، ولی پس از نخستین درگیری چون دانست که کاخ رویاهایش فرو ریخته از برابر آنان گریخت و فرزندان امیره جهان را برگرفت و به «خرارود» پناه برد تا شاید چون پیش، آنان را به «کوشیجان» سپرده و خود را برای دریافت یاری به دربار انوزوندان برساند. با گریز محمد بن جلال الدین، لاهیجان بی هیچ ایستادگی سر به فرمان سادات نهاد و سید علی کیا پا بر خاک زمردین لاهیجان نهاد. چون سید علی کیا به لاهیجان در آمد به نوشته سید ظهیر «... فقها و صلحا و داعیان شرع شریف و مفتیان دین حنیف، مجموع مقدم شریف آن حضرت را مغتنم شمرد بیعت کردند و امام و مقتدای خود دانستند... مجموع اهل ادیان روپیش گیلان، به امامت سید اعتراف نموده و او را مفترض الطاعه و نافذ الحکم اهل اسلام دانستند.»

ستیزه ای خونین و پنهان که دهه هایی بیشتر میان طبقات نابرابر پاره خاوری گیلان

آغازید و زمینه رشد تشیع و فرو افتادن توان سنیان را فراهم آورده بود، با چیرگی سید علی کیا بر لاهیجان یک چندی آرام گرفت و همانگونه که از نوشته سید ظهیر بیان داشتیم، باشندگان پاره خاوری گیلان، سر به فرمان سید علی کیا و باور آیینی او نهادند و آغازگر دوران نوینی از تاریخ لاهیجان و پاره خاوری سپیدرود و همه گیلان شدند، دوره ای که شکوه مندترین دوره تاریخی لاهیجان و گیلان به شمار می رود و با بر تخت نشینی سیدی کیایی آغاز و با چیرگی سید زاده ای صفوی و اثنی عشری پایان یافت.

نوروز ۷۲- رشت

- ۱- آژند، یعقوب. قیام شیعی سربداران. تهران. نشر گستره، ۱۳۶۳
- ۲- آژند، یعقوب. قیام مرعشیان. تهران. شکوفه، ۱۳۶۵
- ۳- ابن البلخی. فارسنامه. به کوشش گای لیسترانچ و ریتولد آن نیکلسون. تهران. دنیای کتاب. چاپ دوم ۱۳۶۳.
- ۴- ابوالفداء، اسماعیل بن علی بن محمود بن شاهنشاه بن ایوب. تقدیم البلدان. ترجمه عبدالمحمد آیتی. تهران. بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۹
- ۵- اشپولر، برتولد. تاریخ مغول در ایران. ترجمه دکتر محمود میرآفتاب. تهران. بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۱
- ۶- اقبال آشتیانی، عباس. تاریخ مغول. تهران. امیرکبیر. چاپ پنجم ۱۳۶۴
- ۷- انصاف پور، غلامرضا. ساخت دولت در ایران از اسلام تا یورش مغول. تهران. امیرکبیر، ۲۵۳۶
- ۸- بارتولد، و. و. گزیده مقالات تحقیقی. ترجمه کریم کشاورز. تهران. امیرکبیر، بی تا
- ۹- بروکلیمان، کارل. تاریخ ملل و دول اسلامی. ترجمه دکتر هادی جزایری. تهران. بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۶
- ۱۰- بناکتی، فخرالدین ابوسلیمان داود. تاریخ بناکتی. تهران. انجمن آثار ملی، ۱۳۴۸
- ۱۱- بوسورث، کلیفورد ارموند. کتاب سلسله‌های اسلامی. ترجمه فریدون بدره‌ای. تهران. بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹
- ۱۲- بیانی، شیرین. ایران در برخورد با مغول. تهران، طهوری، ۱۳۵۳
- ۱۳- پتروشفسکی، ای. پ. ایران در سده‌های میانه. ترجمه سیروس ایزدی و حسین تحویلی. تهران. دنیا، ۱۳۵۹
- ۱۴- پتروشفسکی، ای. پ. و کارل یان و جان ماسون. اسمیت. تاریخ روابط اجتماعی و اقتصادی ایران در عصر مغول
- ترجمه دکتر یعقوب آژند. تهران. اطلاعات، ۱۳۶۶
- ۱۵- پتروشفسکی، ای. پ. کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عصر مغول. ترجمه کریم کشاورز. تهران. مؤسسه مطالعات اجتماعی، ۱۳۴۴
- ۱۶- پتروشفسکی، ای. پ. نهضت سربداران خودمان. ترجمه کریم کشاورز. تهران. پیام،

- ۱۷- پیگولواسکایا، ن.و. تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هیجدهم. ترجمه کریم کشاورز. تهران. پیام، ۱۳۵۴.
- ۱۸- جوینی، عظاملک. تحریری نوین از جهانگشای جوینی. نگارش منصور ثروت. تهران. امیرکبیر، ۱۳۶۲.
- ۱۹- حافظ ابرو، شهاب الدین عبدالله هروی. جغرافیای حافظ ابرو. به تصحیح و حواشی مایل هروی. تهران. بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹.
- ۲۰- حافظ ابرو. مجمع التواریخ السلطانیه. به اهتمام محمد مدرسی زنجانی. تهران. اطلاعات، ۱۳۶۴.
- ۲۱- حسینی استرآبادی. از شیخ صفی تا شاه صفی. به اهتمام دکتر احسان اشراقی. تهران. علمی، ۱۳۶۴.
- ۲۲- حقیقت، عبدالرفیع. جنبش زیدیه در ایران. تهران. آزاداندیشان، ۱۳۵۹.
- ۲۳- خرزندی زیدی نسوی، شهاب الدین محمد. سیرت جلال الدین متکبرنی. به تصحیح مجتبی مینوی. تهران. شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم ۱۳۶۵.
- ۲۴- خسروی، خسرو. مسأله ارضی و دهقانان تهیدست در ایران. تهران. بیداری، ۱۳۶۰.
- ۲۵- خواجه رشیدالدین فضل الله. تاریخ مبارک غازانی. به اهتمام کارلیان. هرتفورد انگلستان، مطبعه دستفن اوستین، ۱۹۴۰ میلادی.
- ۲۶- خواجه رشیدالدین فضل الله. جامع التواریخ. به کوشش بهمن کریمی. تهران. اقبال، چاپ دوم ۱۳۶۲.
- ۲۷- رایینو، هیاسنت لوئیز. تاریخ گیلان و دیلمستان. رشت. روشنایی بعد از تاریکی. ۱۳۳۰ قمری.
- ۲۸- رایینو، ه. ل. فرمانروایان گیلان. ترجمه م. پ. جکتاجی و دکتر رضا مدنی. رشت. گیلکان، ۱۳۶۴.
- ۲۹- رایینو، ه. ل. ولایات دارالمرز. ترجمه جعفر خمami زاده. تهران. بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۰.
- ۳۰- راوندی، مرتضی. تاریخ اجتماعی ایران تهران. امیرکبیر، جلد دوم ۱۳۵۶.
- ۳۱- رجب زاده، هاشم. آئین کشورداری در عهد وزارت رشید الدین فضل الله همدانی. تهران. توس، ۱۳۵۵.
- ۳۲- ساندرز، ج.ج. تاریخ فتوحات مغول. ترجمه ابوالقاسم حالت. تهران. امیرکبیر، ۱۳۶۱.

- ۳۳- کیا، صادق. نقطویان و پسیخانیان. تهران. ایران کوده، ۱۳۲۰
- ۳۴- گلریز، محمدعلی. مینودر. تهران. دانشگاه تهران، ۱۳۳۷
- ۳۵- گیلانی، ملاشیخعلی. تاریخ مازندران. تصحیح و تحشیه منوچهر ستوده. تهران. بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲
- ۳۶- لاهیجی، علی بن شمس الدین. تاریخ خانی. به تصحیح دکتر منوچهر ستوده. تهران. بنیاد فرهنگ ایران. ۱۳۵۲
- ۳۷- لمتون، ا.ک. ممالک و زارع در ایران. ترجمه منوچهر امیری. تهران. بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۵
- ۳۸- لوئیس، برنارد. تاریخ اسماعیلیان. ترجمه دکتر فریدون بدره‌ای. تهران. توس، ۱۳۶۲
- ۳۹- مدرسی طباطبایی، حسین. برگی از تاریخ قزوین. قم. کتابخانه عمومی آبت الفطمی مرعشی نجفی، ۱۳۶۱
- ۴۰- مرعشی، سید ظهیرالدین. تاریخ طبرستان و رویان و مازندران. به تصحیح و اهتمام عباس شایان تهران. فردوسی، ۱۳۳۳
- ۴۱- مرعشی، سید ظهیرالدین. تاریخ گیلان و دیلمستان. با تصحیح دکتر منوچهر ستوده. تهران. بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۷
- ۴۲- مرعشی، میر تیمور. تاریخ خاندان مرعشی مازندران. به تصحیح دکتر منوچهر ستوده. تهران. اطلاعات، ۱۳۶۴
- ۴۳- مزای، میشل. پیدایش دولت صفوی. ترجمه یعقوب آژند. تهران. گستره، ۱۳۶۳
- ۴۴- مستوفی، حمدالله بن ابی بکر. تاریخ‌گزیده. به اهتمام عبدالحسین نوایی. تهران. امیرکبیر، ۱۳۶۲
- ۴۵- مستوفی قزوینی، حمدالله بن ابی مکرین محمد بن نصر. نزهة القلوب. به کوشش محمد دبیر سیاقی. تهران. طهوری، ۱۳۳۶
- ۴۶- ملک، سرجان. تاریخ ایران. ترجمه میرزا حیرت. تهران. دنیای کتاب، ۱۳۶۲
- ۴۷- مهدوی لاهیجانیمام. رجال دوهزار ساله گیلان. نجف، مطبوعه الادب، بی تا
- ۴۸- مهدوی سعیدی نجفی لاهیجانی، حاج شیخ محمد. سادات متقدمه گیلان یا بخشی از تاریخ عام گیلان. بی جا، بی نا، بی تا
- ۴۹- میرابوالقاسمی، سید محمد تقی. گیلان از آغاز تا انقلاب مشروطیت. رشت. هدایت، ۱۳۶۶
- ۵۰- میرخواند. تاریخ روضةالصفاء. به کوشش نصرالله صبوحی. تهران، خیام، ۱۳۳۹

- ۵۱- میزان املشی، بهاء‌الدین. گوشه‌هایی از تاریخ گیلان. به کوشش محمدهادی املشی.
بی‌جا، بی‌نا، ۱۳۵۲
- ۵۲- نوایی، عبدالحسین. اسناد و مکاتبات تاریخی ایران از تیمور تا شاه اسماعیل. تهران.
بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۱
- ۵۳- دائرة المعارف فارسی. به سرپرستی دکتر غلامحسین مصاحب. تهران.
فرانکلین. ۱۳۵۶

□ مختصری در باره نامهای گیلکی

از: ابوالقاسم جلیل پور رودکلی

((با یاد «آلاله» پرپر شده ام.))

بی زلف سرکشش سر سودایی از ملال
همچون بنفشه بر سر زانو نهاده ایم
در این سوی حصار البرز، جایی که کوه و دشت حُلّه سبز به بر کرده است،
مردمی زندگی می کنند که پیشینه ای به دیربگی تاریخ دارند. اینجا، در کرانه های جنوبی
خزر و دامنه های شمالی البرز کوه، سرزمینی است که به سبب موانع طبیعی و سرفرازی
مردم، پیوسته در درازای تاریخ همچون دژی استوار در برابر تهاجم بیگانگان ایستاده
است و بسا جهانگشایان را کام نرانده و زیان دیده بازگردانده است. تاریخ بر این گواهی
می دهد که این خطّه به سبب پوششهای گیاهی و وجود جنگلهای انبوه در کوه و دشت،
افزون بر آنکه نفوذ اقوام بیگانه را به قصد استیلا با دشواری همراه، بل غیر ممکن
ساخته، گه گاه پناهگاه امن و قرارگاه آسوده ای از برای نافرمانان و عصیانگران نسبت به
حکومت های پیدادگر بوده است؛ از این دسته اند علویان که با یاری مردم این سرزمین و با
استفاده از مامن کوه و جنگل به نافرمانی از بغداد برخاسته، سالها بر خلیفگان عباسی
شوریدند.

نام این خطّه که سرزمین گیل و دیلم است، در کتابهای جغرافیایی و تاریخی به
چند گونه ضبط است، که امروز گیلان و دیلمستان بیش از دیگر نامها شهرت دارد به یقین
برگرفته از نام مردمی است که از دیرباز در این سرزمین سکنا داشته اند. تردیدی نیست
که پیش از مهاجرت آریاییان به ایران، در این خطه مردمی می زیستند که حضور این قوم
تازه از راه رسیده را به آسانی نپذیرفتند و چنانکه گفته آمد، پس از آن نیز پیوسته چیرگی
هر قوم مهاجم بر این ناحیه با دشواری و نامرادی همراه بوده است.

فخرالدین اسعد گرگانی، شاعر قرن پنجم، در منظومه داستانی عاشقانه خود
«ویس و رامین» که آن را به حدود سال ۴۴۶ قمری، از روی منابع پهلوی مربوط به دوران
اشکانی، به نظم آورده است، در فصل گریختن رامین با گنج موبد به دیلمان، گوید:

ز قزوین در زمین دیلمان شد درفش نام او بر آسمان شد
زمین دیلمان جایی است محکم بدو در، لشکری از گیل و دیلم

به تاری شب از ایشان ناوک انداز	زنند از دور مردم را به آواز
گروهی ناوک و ژوبین سپارند	به زخمش جوشن و خفتان گذارند
ببندازند ژوبین را گه تاب	چو اندازد کمان و تیر پرتاب

.....

.....

از آدم تا به اکنون شاه بی‌مر	کجا بودند شاه هفت کشور
نه آن کشور به پیروزی گشادند	نه باز خود بدان کشور نهادند
هنوز آن مرز دوشیزه بمانده است	بر او یک شاه کام دل نرانده است

با بازنگری دیگر آثار نظم و نثر پیشینیان، به مطالبی بیش و کم در این مفهوم، در شناسایی این سرزمین و ساکنان آن می‌توان برخورد.

در تاریخ معاصر نیز ایستادگیهای «جنگلیان» در برابر تهاجمات اشغالگران روسی و انگلیسی و عدم قدرت رویارویی دولت ناتوان مرکزی در مقابل بیگانگان، جلوه دیگری است از سرفرازی مردم گیلان و دیلمان که بر کسی پوشیده نیست.

این ویژگیهای اقلیمی و قومی، در این ناحیه، فرهنگی به وجود آورده که آن را به گونه‌ای آشکار از دیگر قسمتها متمایز، بل ممتاز ساخته است؛ ترانه خوانی‌های گروهی زنان برنجکار در کشتزارها به هنگام «یاور دادن»، جلوه‌هایی از درد و رنج و شوق و امید مردم گیل را با خود دارد. نی‌نواهای حزن انگیز شبانان گالش و تالش، که نسیم آن را به همراه بوی خوش گل‌های کوهی در دشت می‌پراکند، به گونه‌ای دیگر انعکاس عواطف رقیق مردم رنج‌دیده کوه و جنگل نشین این سامان است. از این رهگذر است که نواهایی در پرده «دیلمان» و آهنگ شورانگیز و جاودانه «زرد ملیجه» شادروان «صبا»، خوش‌ترین صدای سخن عشق مردم این خطه است. دویستی‌های گیلکی، به جا مانده از نسل‌های پیش، بدون آنکه کسی نام سرایندگان آنها را بداند، جلوه دیگری است از بیان عواطف و آمال، و انعکاسی است از زیباییهای عناصر طبیعت این خطه، و به عبارتی دیگر بیانگر شادیه‌ها و ناکامیهای مردمی است که با قلبهایی به گستره کشتزارها و با قامتی به استواری «آزاد دار»ها، پیوسته شاه و گدا را بر سر سفره خود به مهمانی فرا خوانده‌اند.

دیگر شاخه‌های فرهنگی، همچون آیینهای جشن و شادی، اندوه و سوگواری، قصه‌ها و بازیهای کودکان، ضرب‌المثلها، باورهای مذهبی، مراسم ازدواج و تولد و نامگذاری فرزندان و ... که از عناصر ارزشمند پژوهش‌اند؛ به گونه‌ای نیازها و آرزوها و غمها و شادیهای مردم این ناحیه را تصویر می‌کنند.

نامهای کسان و جایها نیز این ویژگیها را دارد و زوایای پنهان و ناشناخته فرهنگی

این خطّه را در خود حفظ کرده است.

این نوشته طرح مختصری است در مورد شماری از نامهای گیلکی؛ امید است پژوهشگران گیلان شناس با انگیزه شوق و به مدد بهره‌مندی از شیوه‌های عملی تحقیق، آن را موضوع پژوهش گسترده گروهی قرار دهند، بلکه بتوان گوشه‌هایی از فرهنگ اقلیمی را در این نامها باز جست و برخی از واژه‌های گیلکی را باز شناخت؛ حتی شاید بتوان با دستیابی به معانی بعضی از نامهای جایها، به آگاهی‌هایی در زمینه جغرافیایی و تاریخی این منطقه دست یافت.

آنچه در زیر می‌آید، مشتمل بر دو بخش است، بخشی به ویژگیهای نامهای مرکب گیلکی کسان و جایها اشاره دارد، و بخش دیگر مطالب مختصری است در مورد نامهای ایرانی مردان در دو منطقه روستایی گیلان.
بخش نخست: نامهای مرکب گیلکی و اجزای تشکیل دهنده هر یک:

الف: نامهای کسان و زنان و مردان:

در این نامها، گاهی یک و گاهی هر دو جزء اسم مرکب گیلکی مفهوم هر یک از اجزاء در گویشهای امروز روشن است:

صفت «کاس» + اسم ذات:

کاس مار، کاس خانم، کاس آقا، کاس برار، کاس گول و ...

اسم «گول» + اسم ذات:

گول مار، گول خانم، گول میر، گول آقا، گول علی و ...

صفت یا اسم + اسم «گول»

میرزا گول، حاجی گول، کاس گول، علی گول، خانم گول، آگول = (آقا گول) و ...

همچنین میرزا خان، میرزا (میرزا آقا) خانجان، خانمی، میرآقا، حاجی میر، خانمان، آقامار، سبزمیر، کوچ آقا، پيله آقا، آقایی و ... از جمله نامهای رایج در این منطقه بوده است که متأسفانه اکنون نه تنها در میان گیلکان شهرنشین، بل در میان روستاییان نیز دستانداری ندارد و دریغاکه در آینده‌ای نه چندان دور، به فراموشی سپرده خواهد شد.

ب: نام جایها (کوی‌ها، روستا و شهرها)

در این دسته از نامها که با ترکیب اجزای معین واژه‌ای جدید پدید آمده، به یقین بهره‌گیری از مفهوم تازه‌ واژه منظور بوده است و این شیوه‌ای است که در ساختمان کلمات مرکب فارسی نیز به کار گرفته شده است.

برخی از اجزای این نامهای مرکب فاقد مفهوم و معنای روشن است؛ دست کم در

گوشه‌های گیلکی شهرها و روستاهای نزدیک مورد استفاده قرار نمی‌گیرد و طبعاً از کلمه مرکب نیز مفهوم روشن و کاملی به دست نمی‌آید. شناسایی اجزای این نامهای مرکب و دستیابی به معنی و مفهوم ترکیبی هر یک از آنها، چنانکه گفته شد، می‌توان در زمینه جغرافیای تاریخی این مکانها به آگاهی‌هایی دست یافت و به علت این نامگذاری‌ها پی برد. کثرت این دسته از نامها پژوهشی گسترده و همه‌جانبه را طلب می‌کند که در حوزه امکانات مرکز پژوهشی گیلان شناسی و همیاری گروهی پژوهندگان گیلان شناس است. در زیر شماری از این نامهای مرکب و اجزای هر یک نموده خواهد شد:

۱- «گُل» گیلکی، پس از اسم گیلکی و فارسی: این واژه هم به ضم (ک) به صورت «گُل» و هم به اشباع (واو) به صورت «کول» نوشته و خوانده می‌شود.
رجاء گُل، نشروود گُل، رودگُل، جوبجار گُل، کماگُل، انارگُل، خرفه گُل و...

۲- «بَنَه» گیلکی، پس از اسم گیلکی و فارسی:

بجاربنه، جوبنه، بَلَسَبَنَه، رودبنه، کوبنه، ده بنه، صیقل بنه، و...

۳- «گوراب» گیلکی - فارسی، پس از اسم گیلکی و فارسی:

(این واژه به تنهایی نیز نام روستایی است.)

لچه گوراب، آلاله گوراب، شیشه گوراب، کنف گوراب، شکال گوراب، بازکیاگوراب، طاهرگوراب و ... نامهای عربی متداول در زبان فارسی نیز جزء نامهای فارسی به شمار آمد.

۴- «گوراب» گیلکی - فارسی، پیش از اسم گیلکی و فارسی:

گوراب سر، گوراب جیر، گوراب زرمیخ، گوراب پس، گوراب لیشاوند، گوراب ورزل و ...

۵- «خاله» گیلکی، پس از واژه گیلکی و فارسی:

هند خاله، نوخاله، کی خاله، کیشه خاله، چم خاله، بیجار خاله، سیمبر خاله و ...

۶- «لم» گیلکی - فارسی، پس از واژه گیلکی یا فارسی:

«لم» پسوند مکان است و دلالت بر کثرت دارد؛ چماز لم: آنجا که چماز روید! بلالم،

اسالم، فشالم، تولم، شولم، چولم، لالم و ...

۷- «چا» گیلکی - فارسی، پس از واژه گیلکی یا فارسی:

این واژه در مکاتبات رسمی، در ساختمان این دسته از نامهای مرکب «چاه» نوشته می‌شود.

چافوچا، لیموچا، خُناچا، دافچا، پیچا، روفچا، چماچا، پیرکلاچا و ...

۸- «سر» گیلکی - فارسی، پس از واژه گیلکی یا فارسی:

قلمه سر، چاخانسر، چکوسر، پره سر، هندوانه پُرده سر، سیا خاله سر، گیگاسر، چابکسر
و ...

۹- «مندان = مند + ان» گیلکی - فارسی، پس از واژه گیلکی یا فارسی:

مند = اومند پهلوی، پسوند اُتصاف و تصاحب و دارایی است؛ مانند برومند، تنومند،
ارجمند و ... «ان» پسوند مکان؛ مانند گنیلان، دیلمان، ایران^۱ و ...، میشامندان،
لیشامندان، جکلَمندان، پنامندان، اومندان و ...

۱۰- «وندان = وند + ان» گیلکی - فارسی، پس از واژه گیلکی یا فارسی:

وند = در زبانهای باستانی و نت، پسوند تصاحب است؛ مانند دولت وند، و پسوند
شباهت است مانند فولادوند. همچنین در آخر نام مکانها می آید؛ مانند نهاوند و
دماوند^۲.

«ان» نیز پسوند مکان است.

توسروندان، لیساونندان، گیساونندان، عثمانوندان، خوشکاروندان، لجونندان، گوشله وندان
و ...

۱۱- «سرا» گیلکی - فارسی، پس از واژه گیلکی یا فارسی:

بارکوسرا، چهارسرا، دیکه سرا، زیده سرا، زرجه سرا، صومعه سرا، توران سرا و ...

۱۲- «چال» گیلکی - فارسی، پس از واژه گیلکی یا فارسی:

دیناچال، دموچال، کپورچال، سیخ چال، شاله چال، تم چال، گزنه چال و ...

۱۳- «کام» گیلکی یا فارسی، پس از واژه گیلکی یا فارسی:

آلکام، چوکام، زرکام، سورکام، ملس کام، کوچ کام، جیرسر چوکام و ...

۱۴- «سار» گیلکی - فارسی، پس از واژه گیلکی یا فارسی:

بوسار، دافسار، گُمسار، زیگسار، سه سار، لاک سار، لیسار و ...

۱۵- «کو» گیلکی - فارسی، پس از اسم گیلکی یا فارسی: گراکو، شالکو، نیاکو،

رانکو، فیکو، پرشکو، چراکو، پلکو و ...

۱۶- «پیر» گیلکی - فارسی، پس از اسم گیلکی و فارسی:

پیربازار، پیرسرا، پیرکلاچا، پیر بست، پیر موسی، پیرکو، پیرهرات، پیرمؤمن سرا و ...

۲- فرهنگ معین

۱- فرهنگ معین

- ۱۷- «بر» گیلکی - فارسی، پس از واژه گیلکی یا فارسی: خوشاببر، بَهْمَبَر، چوبر، ثوربه بر، جانک بر، ضیابر، تکیه بر، آسیابر، و ...
- ۱۸- «رود» گیلکی - فارسی، پیش از واژه گیلکی و فارسی: رودبرده، رودبنه، رودبار، رودپشت، رودکل، رود پیش و ...
- ۱۹- «رود» گیلکی - فارسی، پس از واژه گیلکی یا فارسی: نیسه رود، چاف رود، تنورود، خرازود، ویسرود، آب رود، کیارود، شفارود و ...
- ۲۰- «کنار» گیلکی - فارسی، پس از واژه گیلکی و فارسی: بیجارکنار، پاچه کنار، رودکنار، بیشه کنار، آب کنار، راسته کنار، دریا کنار و ...
- بخش دوم: نامهای ایرانی مردان در دو منطقه روستایی گیلان:**

با حضور و گسترش آیین مقدس اسلام در ایران و با تسلط تازیان به این سرزمین، نامهای عربی نیز بتدریج در میان مردم رواج یافت و از دیرباز اسامی و القاب پیامبر اسلام (ص) و ائمه (ع) و دیگر پیامبران و شخصیت‌های مذهبی بین مردم ایران و طبعاً مردم گیلان مرسوم بوده، زنان و مردان به قصد تبرک و حتی توسل به این نامها موسوم می‌گردیده‌اند.

در دو منطقه روستایی گیلان، با فاصله نسبتاً زیاد از هم و با ویژگیهای جغرافیایی و فرهنگی متفاوت، نامهای ایرانی مردان، از بیش از نیم قرن به این سو، دوستدارانی داشته است. این نامها، اغلب از نام شخصیت‌های شاهنامه حکیم توس، اعم از اساطیری، پهلوانی و تاریخی برگزیده شده است. جا دارد علت رواج نامهای ایرانی در این دو قسمت از گیلان وجهه همت و موضوع مورد پژوهش مرکز گیلان شناسی قرار گیرد تا از این رهگذر گوشه‌هایی از تاریخ و فرهنگ این خطه روشن گردد.

- ۱- سیاهکل: بخشی است از شهرستان لاهیجان که در فرود دیلمان قرار دارد و به فاصله حدود ۲۵ کیلومتر در جنوب غربی لاهیجان واقع است.
- ۲- لشت نشاء: بخشی است از شهرستان رشت که از دریا چندان فاصله ندارد و در شمال شرقی رشت به فاصله ۳۵ کیلومتری قرار دارد.

این اختلاف موقعیت جغرافیایی، طبعاً اختلاف فرهنگی نیز بیش و کم به همراه دارد؛ اما وجود نامهای ایرانی مردان، عامل اشتراک فرهنگی بین این دو منطقه بوده است. مردانی میانسال، حتی سالخورده با نامهای کیقباد، اسفندیار، هوشنگ، سیاوش، کیومرث، فریدون، فربرز، نوذر، کیخسرو، اردشیر، هرمز، ایرج، گودرز، کشواد و ... در این دو منطقه خوانده می‌شوند که می‌توان گفت، این گونه نامگذاری و با این دیرنگی، در

میان این گروه سنی از مردان، در دیگر مناطق روستایی گیلان مرسوم نبوده است. اقامت خاندان «امین الدوله» از رجال فرهیخته و ترقیخواه عصر قاجار را در لشت نشاء می‌توان عامل عمده ایجاد فضای فرهنگی خاص، از جمله رواج نقالی و شاهنامه خوانی و علاقه‌مندی و آشنایی با موسیقی ایرانی و ردیفهای آن، در آن منطقه دانست. البته این نظر نیاز به پژوهش همه جانبه دارد و جا دارد مرکز پژوهشی گیلان شناسی علت رواج این گونه نامها را در این دو منطقه از گیلان مورد تحقیق قرار دهد.

□ نگهبان هنر اصیل گیلان باشیم

از: عباس پورملک آرا

پژوهندگان گیلان، با همه باریک بینی و ژرف نگری، کمتر پیرامون هنر ذوق آفرین این منطقه همواره سبز و سرشار از لطافت، پژوهشی دامنه دار آغاز کرده اند و می توان گفت، تحقیق ساده ای نیز صورت پذیرفته است و به همین انگیزه هنر گیلان ناشناخته باقی مانده است. در حالی که حق ایجاب می کرد، بهترین گونه ای عرض تجلی نموده و ماهیت خود را نمایان کند.

اگر این انزوای بغض آلود را نشانه کوتاه نظری نقادان هنری ندانیم، ناگزیر دیوارهای سر به فلک کشیده کوهستان و جنگل های انبوه و طبیعی را که به گرداگرد منطقه کشیده شده و مشکلی برای آمد و رفت ها ایجاد می کرده است، عامل بی مهری و گناهکار باید شناخت و چه بسا اثر این دو عامل بر هم، انگیزه ویژه انزوای هنر گیلان بوده باشد.

به هر حال طبیعت یخشنده گیلان، در راستای نعمات گونه گون، و تأثیر در آفرینش های هنری را نثار باشندگان حساس و مهربانش داشته که ما سعی داریم، فهرست وار اشاراتی گذرا به این گنج پنهان نموده و هنر سرزمین مه و باران را برای انجام پژوهش های دقیق تر به نسل پویا و تلاشگر گیلان معرفی کنیم.

تا قبل از کاوش های باستان شناسی تپه های مارلیک، که از مهمترین حفاریات انجام یافته است، از هنر الهام بخش گیلان حرفی به میان نبوده، نه آنکه هنر و هنرمندانی نداشته ایم، بلکه چون در محاصره توطئه انزوای هنری نگاهداشته شده بودیم، بعدها با کشف این آثار شگفتی آفرین، ثابت شد که هنر گیلان ما، در آثار هنری دیگر نقاط ایران مؤثر و الهام بخش آفرینندگان آنها بوده است؛ توطئه در هم شکست. اثبات صحت بیان واقعیت را به معرفی اجمالی این آثار مکشوفه می پردازیم:

الف - جام طلای مکشوفه با نقش اسب شاخدار که (از نظر هنر و مهارت هنرمند یکی از شاهکارهای هنر بشر شناخته شده ...^۱)

ب - جام طلای گاو بالدار: (یکی از زیباترین جامهای مکشوفه [که] عضلات بدن حیوان

۱- گزارش مقدماتی حفار مارلیک، نوشته عزت الله نگهبان، ص ۶۵

و پره‌های بال در نهایت با خطوط نقطه چین مشخص و تزیین گردیده است و هنرمند در نمایش قدرت و همچنین جزئیات حالت زنده و جاندار صورت حیوان، نهایت زبردستی را به کار بسته است ...^۱

ج - گردنبند (گردونه خورشید) ساخته شده از طلای ناب با ظرافت خاصی که جهان پیشرفته صنعتی و هنری امروز را حیران ساخته و هنرمندان با همه امکانات قادر نشده و نیستند، تا نظیرش را به وجود آورند و برای این شاهکار جهان هنری، تالی و ثانی بسازند ...

د - ... و بالاخره بسیاری از زیرخاکی‌های املش، اسالم، اشکور، تالش و دیگر نقاط، بویژه مجسمه مردی که هفت کوزه به دست دارد و از جالب‌ترین و در عین حال ظریف‌ترین آثار بی نظیر تاریخی است. کشف این آثار، نبوغ هنری مردم این سامان را متجلی ساخته و به اثبات رسیده که هنر آفرینی با خون در جسم و جان مردم ما جریان دارد و هیچ عاملی سیر آن را دچار وقفه نمی‌تواند ساخت، آفتاب، هماره درخشنده و ابر با همه غلظت گذراست.

اگرچه این انزوا نگذاشت، هنر مردم گیلان در نوشته‌ها و اسناد کهن مورد توجه و تفسیر قرار گیرد؛ ولی باز هم جرقه‌هایی از آن را در موزه‌ها می‌یابیم و در پرتوش با نام هنر آفرینان، آشنایی پیدا می‌کنیم و احساس شوق‌انگیزی به ما دست می‌دهد.

قالی ایران در دنیا از لحظه پیدایش تا امروز بی‌رقیب بود و بسا تا جاودان، بی‌همتا بپاید؛ اگرچه این هنر هیچ وقت مخصوص گیلان نبوده و هنروران تبریز، کاشان، کرمان، یزد و بسیاری دیگر از نواحی کشور ما در این هنر، تا بدانجا عروج نمودند که کسی در جهان تصور هم‌اوردی با آنان را ندارد، لیکن بدان‌گاه که هنروران گیلان - سرزمین پرورش کرم پيله و ابریشم - دست بدین کار یازیدند، با پود و تار ابریشمین و الهام‌گیری از بدایع طبیعی منطقه، نقش آفرینی را به سر حد کمال رسانیدند. امروزه نمونه‌های نادری از هنر آنها در موزه‌های مشهد و تهران و جهان یافت می‌گردد و دریغ این هنرچندان نپایید و متأسفانه امروز نیز که گیلان از مراکز بافت فرش ماشینی است، مسوولین امر و طراحان نقش، از طبیعت سبز و رنگین و جانبخش منطقه استفاده نمی‌کنند.

ابریشم گیلان موجب روی آوردن هنرمندان به یافتن انواع و اقسام پارچه‌های گرانبها و نفیس گردید، که (دارایی) با موجهای بسیار زیبا و سه تا چهار رنگ شوق افزا،

یکی از آنهاست، این پارچه برای رو لحافی و پرده تالار خانه اشرف مورد استفاده قرار می‌گرفت و هنر رایج و مورد علاقه پنجه طلایی‌های دیار ما بود، کارگاه‌های گسترده‌اش نام کوی (شعربافی) را در هر شهری از این دیار به خود اختصاص می‌داده است و متأسفانه این هنر از گیلان به کلی برافتاده، ولی در یزد بدون ذره‌ای تفاوت سربرافراشت و خوشبختانه از نفایس هنری به حساب می‌آید.

الکساندر شودزگو می‌نویسد: «یک پرده دارایی را که به صورت بسیار زیبایی گلدوزی شده بود، مادر پادشاه کنونی ایران (منظور مادر محمدشاه قاجار است) به مبلغ ۱۵۰۰/ فرانک، یعنی معادل ۱۲۰ تومان خریدند^۱ که بهایی بس گزاف و مورد توجه بوده است. هنرمندان گیلانی در کنار بافت این پارچه به بافت (گنجینه و کورشاق) - کمر ابریشمی یک رنگی که فقط در ولایت لشت نشا بافته می‌شد - می‌پرداختند.

(حریربافی) گیلان همواره زیانزد بود و توجه عامه را به خود معطوف می‌داشت، به قول شودزگو: «حریر کارگاههای داخلی گیلان با ظرافت و دقت بیشتری از پارچه‌های مشابه خود در اروپا بافته می‌شود، رنگ آن حریر ثابت و جنس آن مرغوب است و با صحت عمل تمام از ابریشم مرغوب و غیرمخلوط بافته شده است، این پارچه‌ها به مراتب بیش از بهترین پارچه‌های ابریشمی (لیون) دوام می‌آورند...»^۲

به این هنر باید شال بافی، چادر شب بافی و زربفت بافی نیز افزود. پارچه اخیر اگر چه بطور کلی فراموش شده است، ولی هنوز تکه‌هایی از آن زینت بخش ویتترین موزه‌های مشهور جهان و ایران است.

یکی از هنرهای بسیار اصیل و بی‌رقیب هنر (قلابدوزی) با نقش و نگار بدیع بوده و هست. قلابدوزی‌های گیلان در ردیف گرانبهاترین سوغات جهانی به شمار می‌رفت و هنوز هم این اعتبار و اهمیت را حفظ نموده است. و سابقاً راسته بازار موازی راسته سمسارها به قلابدوزان هنرمند و نامور رشت اختصاص داشت و دریغ‌ا که امروز تمام آن هنرمندان به انگیزه‌گرانی مواد اولیه و کمبود رشته‌های رنگین ابریشمین به رنگ طبیعی نه شیمیایی، دست از کار شسته‌اند: «فرآورده‌های صنعت گلدوزی در رشت، طالبان بسیار دارد و در تمامی ایران به قیمتی مناسب فروخته می‌شود»^۳ و امروز هم سرمایه‌داران هنردوست و یا متظاهر به هنر دوستی، با این قلابدوزی‌ها تالار پذیرایی

۱- سرزمین گیلان آژشودزگو: ترجمه سیروس سهامی، چاپ انتشارات پیام، ۱۳۴۵، ص ۹۳

۲- همان ص ۹۳

۳- همان ص ۹۴

خود را تزئین می‌کنند.

زنان هنرمند گیلان در سارمه‌دوزی، پيله‌دوزی، خامه‌دوزی و حصیربافی، آنچنان هنرآفرینی می‌کردند که تابلوهای بی‌نظیرشان با بهای گزاف و خواهش و تمنا به فروش می‌رسید، تا خانه‌ای را زینت بخشید، اگرچه زندگی ماشینی این هنر را هم تقریباً به نابودی سوق داده است، ولی هنوز استادانی هستند که نگذارند، اقلماً این چراغ از پت پت بیفتد.

از پرآوازه‌ترین هنرمندان خامه‌دوز گیلان، آقای غلامرضا محبوبی متولد سال ۱۲۹۶ خورشیدی در رشت بود که در سال ۱۳۱۴ خورشید به ابریشم‌دوزی روی آورد؛ نمونه کارهای او در آمریکا، انگلستان، مجارستان، اتازونی، روسیه و عراق، زینت دهنده مجامع هنری است.

تابلوی ابریشم‌دوزی (دهقان) این نقاش خامه‌دوز، شاهکاری جاودانی به حساب آمده است.

شادروان بانوگرکنی نیز ناموری صاحب‌نظر بود و بیشتر تابلوهای بافته شده او در کشورهای بیگانه جزو نفایس هنری است.

(چل‌تکه دوزی) هم هنر خاص زنان و دختران خوش ذوق و پرحوصله گیلک بود و شاید (خاتمی) که به نوشته محمدعلی جمالزاده با تکه پارچه‌های رنگین و استادانه دوخته می‌شد و شبیه شال کشمیری بوده و شودزگو آن را دیده و نوشته: «دست‌دوزان گیلان از شال کشمیری به چنان دقتی تقلید کرده‌اند که براستی سبب حیرت می‌شود.»^۱ همین چل‌تکه‌دوزی بوده است؛ کاری بسیار ارزشمند و هنری با قطعات بی‌شمار پارچه‌های گوناگون؛ هنری که از تکه پارچه‌های بدون مصرف، یک طاقه پارچه با ابعاد مشخصی به دست می‌آمد و ... این نوع پارچه‌ها را به صورت قطعات کوچک رنگین می‌دوختند و در مجموع از آن اشکال متفاوتی مانند سرآدمی و انواع گلها و پرندگان و درختان ازین قبیل می‌ساختند.»^۲

هنر (نمد مالی) هم در گیلان اهمیت فوق‌العاده‌ای داشت، در نوع نمدهای گیلان از گردهای چسبنده ابداً استفاده نمی‌شد و به همین علت با نقش‌های بسیار زیبایش از امتیاز خاصی برخوردار بود و تأثیر افزاست که این هنر پراچ هم در حال فراموشی است و چه بسا در آینده نزدیک ستاره‌اش خاموش و به سرنوشت هنر جاجیم‌بافی گیلان دچار

۲- همان مرجع ص ۹۳

۱- همان مرجع ص ۹۳

گردد.

گیلان به اقتضای وضع طبیعی و روستاهای فراوان و چراگاه‌های بی‌شمار، مرکز پرورش اسبهای خوب و اصیل بوده و این امر موجب شکوفایی هنر زین‌سازی می‌شده است؛ زین‌های گیلان و امور سراجی مربوط به آن و تهیه زین پوش‌های گرانبهایش شهرتی عظیم بهم زده و منافع مادی زیادی را متوجه منطقه می‌ساخت و متأسفانه وسائط نقلیه تندرو، بزرگترین دشمنی را با اسب و هنر مربوط به این حیوان نجیب و صبور نموده است که قابل جبران نیست، ولی بدیهی است با کمترین هزینه و حوصله لازم می‌توان همه این هنرها را دگرباره زنده کرد و شکوفایی اقتصادی را باعث شد و به قله هنر دست یافت و به آفرینش‌های شگفتی‌زا دست زد.

در اسناد و مدارک زرتشتی آمده است که مردم گیلان از دیرزمان آشنا به خط بوده و سه یا هفت گونه خط به (فریدون) آموخته‌اند، پس بجاست اگر خوشنویسی هنر اصیل آنها بوده باشد. نام بسیاری از هنرمندان خطاطی چون قابوس بن وشمگیر، آقامیر، یوسف بن یادگار، برخوردار لاهیجانی، محمدتقی بن افلاطون گیلانی، محمد حسین بن ملا آقاجان، نورالدین محمد قراری، محمد مخفی گیلانی، عبدالغفار رشتی، محمد نصیر گیلانی، میر رشید دیلمی، مالک دیلمی، عضدالدوله دیلمی و حکیم ابوالفتح دوانی به یادگار مانده است.

وقتی که درست به متن هنرها دقیق شویم، متوجه می‌گردیم که همه اینها ریشه در نقاشی دارند؛ هنری که طبیعت به صاحبان ذوق و استعداد ارزانی داشته؛ بدون تردید یک نقاش آنچه را از طبیعت و محیط خود می‌گیرد، با دیدی روشن و بیانگر بر صفحه یا پارچه و یا دیوار منتقل می‌سازد، ولی این بدان معنی نیست که نقاش را یک مصور رونوشت‌بردار بدانیم، نقاش به تصویر، جان و کلام می‌بخشد و این است که ما چون با یک پرده نقاشی روبرو می‌شویم، احساساتی گونه‌گون در خود می‌یابیم و گاهی ساعتها پای یک پرده می‌ایستیم و با اجزای آن به گفتگو می‌نشینیم.

گیلان با طبیعت الهام‌بخش خود نقاشان چیره دستی پرورانیده است و این نقاشان هنر نقاشی دیواری را به وجود آورده‌اند، رنگ‌ها و وسایلی که این هنر آفرینان به کار می‌گرفتند، می‌توانست نقش‌ها را بر دیوار ثابت نگاه دارد که امروزه ما در بسیاری از بقاع متبرکه خود با این میراث‌های به یادگار مانده آشنا هستیم و دریغا که ناآگاهیهای هنرناشناسان، صدمه و لطمه فراوان به این آثار ارزشمند وارد آورده است. بسیاری از این نقاشی‌های دیواری را در بازسازهای بنا، از بین برده‌اند؛ بدون آنکه بدانند، شناسنامه

حیات ملی و بومی خویش را نابود می‌سازند. متأسفانه آثار بزرگانی چون محمد کسمایی، حبیب محمدی، زرین کَلک، فروزی و خاندان محمصی و محبوبی را کمتر در میان هنر دوستان می‌توان یافت و باید سراغشان را در کشورهای اروپایی و آمریکایی گرفت.

نویسنده مقاله، خود از نقاشان گیلک است که از خردسالی با بوم و رنگ و روغن و قلم‌مو، آشنایی بهم‌زده و با نقاشان گیلک و چیره‌دستی چون حبیب محمدی، سورن، دکتر جلیل ضیاءپور، استاد صادق بریرانی، علی آذرگین و بسیاری دیگر، از نزدیک همکاری‌هایی داشته و پرده‌های نقاشی مشهوری دارد که می‌توان از تابلوهایی چون شمایل مبارک حضرت محمد(ص)، حضرت علی بن ابیطالب(ع) و تصویر بزرگ حضرت امام خمینی (ره) نام برد.

باید به هر حال این هنرها را زنده نگاه داشت. هر ملتی که در اشاعه فرهنگ و هنر قومی و بومی خویش اهمال بورزد مهر «باطل شدا» بر شناسنامه ملی خود زده است و امیدواریم ما در هیچ دوره از ادوار، کوبنده چنین مهری نباشیم و قبول کنیم که:

هنر برتر از گوهر آمد پدید

پایان

□ تحقیق در باره نهضت جنگل

از: سیده سارا خدیوی فرد

جنگ جهانی اول مقارن با تاریکترین ادوار تاریخ ایران است. در جریان جنگ بین‌الملل اول کشور ایران بیطرفی اختیار کرده بود، اما به دلیل ضعف و تزلزل حکومت مرکزی، قوای بیگانه بیطرفی ایران را نقض و کشور را اشغال نمودند. سراسر خطهٔ گیلان و مازندران تحت نفوذ و سلطهٔ روسهای تزاری بود. وضع اجتماعی مردم پریشان و فقر اقتصادی شدیداً گریبانگر ملت بود. در چنین شرایطی انقلاب جنگل به هواخواهی از استقلال و آزادی ایران و مبارزه علیه تسلط دولتهای استعمارگر روس و انگلیس و استبداد حکومت مرکزی آغاز شد.

رهبر نهضت جنگل مجاهد آزادیخواهی بود بنام "میرزا کوچک" که از مبارزان دورهٔ مشروطه بود. وی در سرزمین آزاد پرور گیلان که مردمی پیشرو و آمادهٔ مبارزه داشت، قیام کرد و به تشکیل کانون مقاومت پرداخت و اساس این نهضت مقدس را پی‌ریزی کرد. نهضت جنگل ادامهٔ حزب اتحاد اسلام بود که بنیانگذار آن سید جمال الدین اسدآبادی قهرمان مبارزه با استعمار بود و میرزا کوچک خان که مسلمانی وارسته و انقلابی بود، رسالت تحقق اهداف این حزب را عهده‌دار شد.

در تاریخ جنبش‌ها و نهضت‌های آزادی طلبانهٔ ملت ایران، نهضت جنگل یکی از درخشانترین آنهاست. تشکیلات مقدس نهضت در دل جنگلهای انبوه گیلان شکل گرفت و به قیام مسلحانه علیه حکومت مرکزی و دول استعمارگر روس و انگلیس انجامید. جنگلیها به رهبری میرزا کوچک خان جنگلهای پارتیزانی خود را در جنگلهای گیلان آغاز کردند و چنان قدرت گرفتند که دولت ایران نفوذ خود را در شمال کشور بکلی از دست داد و در گیلان حکومت جمهوری تأسیس شد.

نهضت جنگل از سال ۱۲۹۴، ش. (۱۳۳۳ ق. = ۱۹۱۴ م.) آغاز و مدت هفت سال بطول انجامید و سرانجام با شهادت رهبر آن میرزا کوچک خان به پایان رسید.

شرح حال میرزا کوچک خان و آغاز کار او:

یونس معروف به "میرزا کوچک" فرزند "میرزا بزرگ" در سال ۱۲۹۸ هـ ق در محلهٔ استادسرای رشت در یک خانوادهٔ متوسط مذهبی پا به عرصهٔ حیات گذاشت. تحصیلات مقدماتی را در رشت به آموختن علوم دینی و صرف و نحو گذرانید، سپس در

تهران در مدرسه محمودیه^۱ به تحصیل پرداخت و به صف طلاب علوم دینی پیوست، ولی به علت شرایط سیاسی آن زمان با وجود اینکه شخصیت روحانی خویش را حفظ کرده بود، لباس روحانیت را در آورد و با لباس رزم وارد مبارزات مسلحانه گردید و فعالیت‌های سیاسی خود را علیه استبداد داخلی و استعمار خارجی آغاز کرد.

میرزا کوچک در رشت عده‌ای از روحانیون را با خود همراه کرد و "مجمع روحانیون" را تشکیل داد. وی به تدریج اعضاء مجمع روحانیون را به فراگیری تعلیمات نظامی و پوشیدن لباس متحدالشکل جنگی تشویق کرد و در عین حال به تهیه اسلحه پرداخت و اعضاء انجمن را مسلح نمود.^۲

پس از قیام مردم برای مشروطیت محمد علی شاه در صدد خاموش کردن صدای آزادی در رشت برآمد. کوچک خان به ناچار با چند تن از آزادیخواهان محلی، رشت را ترک و به قفقاز عزیمت نمود، سپس به گیلان بازگشت و پنهانی به ادامه عملیات مشغول گردید.

میرزا کوچک خان به فرماندهی یک دسته چریک به قزوین اعزام شد و در تصرف قزوین در پیکار با قوای دولتی دلیری و رشادت فراوان نشان داد؛ به همین جهت به عضویت کمیسیون جنگ و ریاست مجاهدین گیلان منصوب شد. وی در هنگام نبرد مجدد مشروطه خواهان همراه مجاهدان گیلان تا شکست قطعی قوای محمد علی شاه دلیریهای بسیار نشان داد و هنگامی که محمد علی شاه پس از خلع سلطنت، بار دیگر با حمایت روسها به "ترکمن صحرا" آمد که با کمک ترکمنها تهران را تصرف کند، میرزا کوچک با عده‌ای از احرار گیلان به جنگ ترکمنها رفت ولی در جنگ مجروح گردید و برای معالجه به بادکوبه رفت و پس از چند ماه اقامت در روسیه و معالجه به گیلان بازگشت.^۳

کمیته اتحاد اسلام:

روسها پس از انقلاب مشروطه چند تن از آزادیخواهان رشت و انزلی را اعدام و جمعی را محکوم و یا تبعید کردند، میرزا کوچک خان هم از جمله کسانی بود که به پنج سال تبعید و محرومیت از سکونت در زادگاهش محکوم شد و به تهران رفت. مشاهده اوضاع نابسامان ایران پس از شروع جنگ جهانی اول تأثیر شدیدی در

۲- اسماعیل رائین، قیام جنگل، ص ۵۵

۱- ابراهیم فخرانی، سردار جنگل، ص ۳۵

۳- اسماعیل رائین، قیام جنگل، ص ۵۸۵۶

روح حساس میرزا گذاشت و خیلی زود احساس کرد که سرداران مشروطه طلب، مشروطه را بازیچه ساخته و خود به مشروطه خویش یعنی به منافع و مال و جاه و مقام رسیده و دیگر نه وطن برای آنان مطرح است و نه آزادی، و خون عده‌ای در این راه به ناحق ریخته شده است^۱، به همین جهت وی که از بانیان مشروطه بود، حاضر نشد در کارهای دولتی با ایشان شریک شود ولی در تهران با چند تن از سران وابسته به "اتحاد اسلام" تماس گرفت، کمیته اتحاد اسلام سازمانی بود که مرکز فعالیتش اسلامبول بود و توسط چند تن از رهبران مذهبی مانند: سید جمال الدین اسد آبادی، و سید عبدالرحمن کواکبی، و شیخ محمد عبده و عده‌ای دیگر از اندیشمندان مسلمان ایجاد شده بود، هدف این جمعیت مبارزه با استعمار و ایجاد یک روزنه سیاسی برای دنیای اسلام بود.^۲

در کمیته اتحاد اسلام عده‌ای از سران آزادیخواه و مجاهدین اولیه نهضت مشروطه متحد و متفق شدند و نتیجه گرفتند که اگر کانون‌های ثابتی علیه بیدادگرهای بیگانگان در ایران بوجود آید، متجاوزان سرکوب می‌شوند. میرزا کوچک خان در راه تحقق این هدف گام برداشت و به همراه یکی از مجاهدان دوره مشروطیت به نام میرزا علی خان دیو سالار ملقب به سالار فاتح طرح عملیات شمال را ریخت و مصمم شد در جنگلهای مازندران مقدمات تشکیل نهضت را فراهم کند، ولی چون با وی به توافق نرسید، از او جدا شد و به لاهیجان نزد دکتر حشمت که در این شهر به طبابت اشتغال داشت رفت و او را با خود همراه کرد و مخفیانه عازم رشت شدند.^۳

و پس از چند هفته اقامت در رشت و ارتباط کامل با علما و تجار رشت و تهیه یک عده صد نفری همفکر و همراه، به طرف فومن و جنگلهای تولم حرکت کردند تا علیه قشون روسهای تزاری قیام کنند.^۴

نهضت جنگل در واقع ادامه حزب اتحاد اسلام بود و میرزا کوچک خان پس از اینکه قدرت گرفت و در جنگل پیشرفت کرد، تشکیلات پارتیزانی خود را "اتحاد اسلام" نام گذاشت. هدف کمیته انقلابی "اتحاد اسلام" آزاد ساختن ایران از نفوذ بیگانگان و حفظ استقلال آن در پناه شعایر اسلامی بود.^۵

۱- قدیر بیشه بان، گیلان زمین، ص ۱۱۲-۱۱۳

۲- سید صفا موسوی، تاریخ مکمل جنگل، ص ۴۱

۳- ابراهیم فخرانی، سردار جنگل، ص ۲۴-۲۷

۴- محمد نمیمی طالقانی، دکتر حشمت که بود جنگل چه بود، ص ۱۰-۱۱

۵- سی سال رقابت غرب و شوروی در ایران، ص ۷۵

وجود افراد مسلح در جنگلهای فومن باعث وحشت مالکین شد، به همین جهت زمره ناامنی سرداده و حکومت وقت به دستور روسها عبدالرضاخان شفتی را که حاکم شفت بود، فرمان حکومت فومن داد، و او یحیی خان طارمی را با عده‌ای تفنگدار شفتی مأمور دستگیری آزادیخواهان جنگل کرد ولی یحیی خان کشته شد و شهرت جنگلی‌ها افزون شد.^۱ آصف الدوله حکمران رشت چند بار برای سرکوبی جنگلیها قوا فرستاد ولی هر بار با شکست مواجه شد. روسها نصرت‌الله خان طالش (امیر مقتدر) را با دادن عنوان نایب‌الحکومتی فومنات تطمیع و مأمور دفع جنگلیها کردند ولی او نیز شکست خورد. روسها که از پیروزیهای جنگلیها متوحش شده و از اقدامات سران محلی مایوس شده بودند، این بار خود با تجهیزات کامل و صد عراده توپ و عده زیادی قزاق عازم جنگ با احرار جنگل شدند. در زمستان سال ۱۲۹۴ ه.ش. در کوهستان مستور از برف ماسوله جنگ محاصره‌ای شروع شد، ولی پس از دادن تلفات جانی و غنائیم زیاد شکست خوردند. جنگلیها به مرکز مهمات و انبار سلاحهای روسها که در خمام بود، حمله کردند و مهمات و سلاحهای روسی را تصاحب و به جنگل حمل کردند و از لحاظ تجهیزات جنگی تا حدی تأمین شدند، مفاخرالملک رئیس‌نظمیه، داوطلب قلع و قمع جنگلیها شد و با کمک روسها نقشه حمله به جنگل را طرح ریزی کرد. اردوی مفاخر در بازار کسما اطراق نمود. احرار جنگل از جوانب، بازار کسما را محاصره کردند و آن را آتش زدند. مفاخرالملک دستگیر شد و بر اثر خشم اهالی قطعه قطعه گردید.^۲

فتوحات جنگلیها به سلطه روسهای تزاری در گیلان به کلی خاتمه داد. جنگلیها در "کسما" مستقر شدند "هیأت اتحاد اسلام" رسماً اعلام گردید و در کار جنگل مرکزیت بوجود آمد.

بر اثر این پیروزیها حیثیت و اعتبار جنگلیها بالا رفت و نام آنان پر آوازه شد و با توجه و تحسین قاطبه اهالی گیلان و جامعه آزادیخواهان ایران رو به رو گردید. شهرت جنگلیها و میرزا کوچک خان در سراسر ایران پیچید و آزادیخواهان از اطراف و اکناف مملکت به جنگل پیوستند و دامنه نهضت روز به روز وسیعتر شد.^۳

مستوفی‌الممالک رئیس دولت جدید که فکر می‌کرد در تحولات سیاسی آینده می‌تواند از وجود جنگلیها به نفع مملکت استفاده کند، حشمت‌الدوله را به حکومت

۱- بهاء‌الدین املشی (میزان)، گوشه‌هایی از تاریخ گیلان، ص ۲۰۲-۲۰۳.

۲- اسماعیل راثین، قیام جنگل، ص ۲۵

۳- حسین جودت، یادبودهای انقلاب گیلان، ص ۵۱-۵۰

گیلان فرستاد و به او سفارش کرد که در مقابله با جنگلیها خشونت به خرج ندهد و با مسالمت قضیه را حل و فصل کند.^۱

اما وقتی محمد ولی خان تنکابنی (سپهسالار) - که ابتدا از رهبران مشروطه و بعدها جزو مرتجعین گردید - روی کار آمد، دستور قلع و قمع جنگلیها را صادر کرد.^۲

از وقایع مهم این زمان دستگیر شدن امین‌الدوله مالک لشت نشاء بود. وی با توجه به تصمیم سپهسالار در صدد مسلح کردن دهقانان لشت نشائی برآمد، ولی موفق نشد و توسط جنگلیها دستگیر و به کسماه برده شد. با ریوده شدن امین‌الدوله^۳ جنگلیها بر شرق گیلان نیز دست یافتند و دکتر حشمت برای اداره امور این منطقه به لاهیجان رفت و این شهر را مرکز عملیات خود قرار داد.^۴

از وقایع مهم دیگر، لشکر کشی ضرغام السلطنه امیر مقتدر، حکمران طوالش به جنگل بود که سرانجام پس از دادن تلفات زیاد از دو طرف به وساطت رشیدالممالک شقاقی امیر عشایر خلخالی ترک مخاصمه شد.^۵

صمصام السلطنه بختیاری که از خدمات میرزا کوچک خان به ملت ایران اطلاع داشت قوای جنگل را جزو قوای لاینفک دولت ایران شناخت و بدین ترتیب زمینه مداخله جنگل در سراسر گیلان فراهم شد.^۶

علل و هدف نهضت جنگل:

استبداد حکومت مرکزی و فشار عمال روس و انگلیس از علل مهم انقلاب جنگل بود. پس از نقض بیطرفی ایران در جنگ جهانی اول، روسهای تزاری در گیلان حاکم مطلق‌العنان گردیدند. روسها در گیلان استقلال داشتند و در تمام امور مداخله می‌کردند و مردم گیلان از ظلم و ستم روسها بتنگ آمده بودند.^۷ دیگر از علل انقلاب گیلان نابسامانی و پریشانی اوضاع مردم و فقر اقتصادی بود که گریبانگیر اکثر اهالی ایران بود. عقب ماندگی اقتصادی یکی از شوم‌ترین و سنگین‌ترین نتایج سلطه استعماری است که دامنگیر ایران بود و میرزا کوچک خان که مردی آزاده و وطن پرست بود، از

۱- احمد احرار، مردی از جنگل، ص ۴۰ ۲- ابراهیم فخرانی - سردار جنگل، ص ۸۴

۳- امین‌الدوله که اسیر جنگلی‌ها شده بود با پرداخت مبلغ ۷۰ هزار تومان وجه نقد آزاد شد.

۴- ابراهیم فخرانی، سردار جنگل ص ۹۳-۹۲ ۵- ابراهیم فخرانی، سردار جنگل ص ۹۳-۹۲

۶- نگاهی از درون به انقلاب مسلحانه جنگل، ص ۸۴

۷- نگاهی از درون به انقلاب مسلحانه جنگل، ص ۲۲

اشغال ایران توسط بیگانگان و فقر و عقب ماندگی ملت ایران رنج می برد و در صدد نجات مردم از این وضع بود^۱.

هدف جنگلی ها عبارت بود از: اخراج نیروهای بیگانه از ایران، برقراری امنیت، محو ظلم و استبداد و رفع بی عدالتی و مبارزه با خودکامگی و استبداد. ایدئولوژی جنگلی ها: استقلال مملکت بدون اندک مداخله دولت اجنبی، اصلاحات اساسی مملکت، رفع فساد تشکیلات دولتی و اتحاد و یگانگی عموم مسلمانان بود.

در روزنامه جنگل، هدف جنگلی ها به شرح زیر توضیح داده شده است: قیام جنگلیها برای تقویت دولت و حفظ مملکت است، جنگلی ها وقتی اسلحه را از خود دور می کنند که مطمئن شوند، افراد ایرانی از تطاول متعدیان خارجی و ستمگران داخلی مصون هستند.

جنگلی ها می گویند ملت ایران باید با یک قیام عمومی و جنبش ملی، مقام شرافتی و بنای استقلال خود را تثبیت کند^۲.

هدف جنگلیها حفظ دیانت اسلام و خدمت به اسلام و ایران و اتحاد مسلمانان بود. دیانت حقه محمدی را باید از تعرض انگلیس و هم قطارانش که تخریب بنیاد اسلام راغایت مقصودشان قرار داده اند، باید محفوظ کرد.

تشکیلات جنگل:

چون تعداد افرادی که به نهضت جنگل می پیوستند، روز به روز بیشتر می شد؛ میرزا کوچک خان برای تنظیم امور مالی، داخلی، کشوری و لشکری درصدد برآمد وظایف را بین سران جنگل تقسیم کند. به موجب همین تصمیم، ستاد فرماندهی و تشکیلات نظامی جنگل به "گوراب زرمیخ" منتقل شد که خود میرزا کوچک خان در راس آن قرار داشت و "کسما" نظر به اهمیت تجاری آن مرکز تأسیسات مالی و اداری شد و حاجی احمد کسمائی که شهرت و نفوذ محلی زیاد داشت، بر تأسیسات مزبور نظارت می کرد^۳.

تشکیلات قضائی جنگل به شیخ بهاء الدین املشی سپرده شد. چون برای مقابله با قوای منظم ارتش لازم بود چریکهای جنگل تعلیمات نظامی

۲- روزنامه جنگل، سال اول، شماره سیزدهم ص ۲-۴

۱- قهرمان جنگل، عنایت ص ۲۶

۳- مهنوش، تاریخ جنگل، قسمت اول، ص ۱۵

بینند و تاکتیکهای منظم جنگی بیاموزند، یک مدرسه نظامی در "گوراب زرمیخ" دایر گردید که ریاست مدرسه مزبور با «مازورفن پاخن» بود و چندین افسر آلمانی و اطریشی جزو معلمان آن بودند، عده‌ای از افسران میهن پرست ایرانی نیز با جنگل همکاری و اشتغال داشتند. جوانان پرشور گیلانی داوطلبانه برای فراگرفتن تعلیمات نظامی و آماده شدن برای خدمت به میهن، راه گوراب زرمیخ را پیش می‌گرفتند^۱.

در آخرین برخورد با قزاقهای روس مقادیر قابل توجهی اسلحه به دست جنگلی‌ها افتاده بود و بعلاوه قسمتی از اعتبارات جنگل، برای خرید اسلحه اختصاص یافته بود، به این ترتیب جنگل توانست قدرت خود را در سراسر گیلان بسط دهد؛ و کوچک خان مرد شماره یک گیلان بود و جنگل یکی از مراکز میهن پرستان و پناهگاه اشخاصی گردید که از مظالم بیگانگان به تنگ آمده بودند و در بین آنها چندین افسر و سرباز آلمانی و ترک و اطریشی دیده می‌شدند که از توقیفگاههای متفقین فرار و خود را به جنگل رسانده بودند و کوچک خان از وجود آنان برای تعلیمات نظامی جوانان استفاده می‌کرد^۲.

میرزا کوچک خان به مرور دارای یک قشون ملی بالغ بر پنج هزار نفر گردید که برای تعلیم آنها بیست نفر صاحب منصب اطریشی و عثمانی استخدام کرد و کادر نظامی ورزیده تشکیل داد.... و یکی از رشیدترین انقلابیون موسوم به خالو قربان از طرف میرزا به ریاست مجاهدین جنگل منصوب شد^۳.

در نتیجه تشویق صنعتگران محلی در مدت کمی چندین کارخانه و کارگاه ریسندگی و بافندگی در حوزه فومن ایجاد گردید که در آن لباس و کفش و کلاه و سایر لوازم مجاهدان تهیه می‌شد. برای تسریع در حرکت واحدها و اعزامشان به نقاط دور دست احداث و مرمت راهها اقدام کردند و در بین آبادیها، جاده‌های اصلی و فرعی احداث شد و نمایندگان برای تبلیغ مرام و جمع‌آوری کمکها به اطراف فرستادند^۴.

در ابتدا اعضای هیأت اتحاد اسلام همگی روحانی بودند و رهبری انقلاب را به عهده داشتند، ولی بعدها "هیأت اتحاد اسلام"، به "کمیته اتحاد اسلام" تغییر نام داده و عده‌ای افراد غیرروحانی نیز توانستند به عضویت آن در آیند، که تعداد آنان ۲۷ نفر

۱- ابراهیم فخرانی، سردار جنگل، ص ۹۶

۲- اسماعیل رائین، قیام جنگل، ص ۶۶

۳- مورخ الدوله سپهر، ایران در جنگ بزرگ، ص ۳۸۶

۴- ابراهیم فخرانی، سردار جنگل، ص ۹۸

بود.^۱

"برای حفظ مؤسسات اداری عوایدی بنام "عشر" از مالکین دریافت می شده^۲" دو نفر از روحانیون مأمور وصول "عشریه" به نفع هیأت اتحاد اسلام و سازمان جنگلی ها بودند. روزنامه ای به نام "جنگل" انتشار دادند که ارگان رسمی کمیته اتحاد اسلام بود این روزنامه، نشریه ای سنگی حاوی افکار و عملیات جنگلی ها بود که هفته ای یکبار در کسما انتشار می یافت و مدیر آن حسین کسمائی مجاهد معروف دوران مشروطیت بود. در سرلوحه روزنامه جنگل نوشته شده بود:

"این روزنامه فقط نگهبان حقوق ایرانیان و منور افکار اسلامیان است"^۳.

"تمبر پستی مخصوصی به نام "پست انقلابی ایران" چاپ کردند و تا مدتی نامه های حاوی این تمبرها در همه نقاط ایران به مقصد نیز می رسید.^۴ کوچک خان از طرفی با تقویت بنیه مالی سازمان جنگل و تربیت جوانان و ایجاد راه و تشویق صنایع ملی پایه اساسی عملیات را محکم کرد و از طرف دیگر برای بدست آوردن یک جبهه مهم سیاسی، سازمان خود را به نام هیأت اتحاد اسلام اعلام کرد و با انتخاب این عنوان توجه و علاقه اکثر رجال سیاسی آن روز را بسوی خود جلب کرد.

هدف کمیته انقلابی "اتحاد اسلام" حفظ استقلال کشور در پناه شعایر اسلامی و خدمت به اسلام و ایران و اتحاد مسلمانان بود.

جنگلیها مصمم بودند مادام که به هدفشان نرسیده و موفق به اخراج نیروهای بیگانه نشده اند به اصلاح سر و صورت نپردازند و از این لحاظ شاید بتوان در تاریخ ملتها، شباهتی بین انقلاب جنگل و انقلاب کوبا یافت.

مرامنامه ای در ۹ ماده از طرف انقلابیون چاپ و توزیع شد که پاره ای از مواد این مرامنامه از لحاظ مترقی بودن حتی از زمان خود جلوتر بود و به همین جهت جلب توجه فراوان کرد و جوانها دسته دسته داوطلب پیوستن به نهضت جنگل شدند و پس از اینکه صلاحیتشان از طرف میرزا کوچک خان مورد تأیید قرار می گرفت، به صف مجاهدان جنگل می پیوستند.

صفت ممیزه جنگلیها، همت و شجاعت و جانبازی بود. داوطلبان عضویت جنگل می بایست علاوه بر نداشتن سوء شهرت سوگند وفاداری یاد کنند و خدا و وجدان را به

۱- ابراهیم فخرائی، سردار جنگل، ص ۹۶

۲- مجله فروغ، شماره اول، ص ۲۱

۳- ابراهیم فخرائی، سردار جنگل، ص ۱۴۱-۱۴۲

۴- خاطرات سیاسی فرخ، ص ۳۸

شهادت بطلبند.^۱

در اندک زمانی نام میرزا کوچک خان بر سر زبانها افتاد و در همه شهرها آزادیخواهان به هواداری او پرداختند ... و بدینسان نیروئی بنام جنگل پدید آمد که در همه جای ایران طرفدار داشت.^۲

بزودی نام جنگل از مرزهای ایالت گیلان گذشت. انور پاشا رئیس جمعیت ترک جوان که از سازمانهای وابسته به "اتحاد اسلام" بود هیاتی به گیلان نزد میرزا کوچک خان فرستاد تا تهنیت‌های او را همراه با هدایایی که فرستاده بود به رهبر انقلاب گیلان برسانند. هدایای انور پاشا عبارت بود از: سیصد قبضه تفنگ، تعداد معتنابهی فشنگ، یک جلد کلام‌الله مجید، یک ساعت بغلی و یک قبضه شمشیر مرصع از طلا.^۳

قوای جنگل آتریاد گیلان را محاصره کرد و رشت به تصرف جنگلیها درآمد تصرف رشت موفقیت عظیمی برای قوای جنگل بشمار می‌رفت.

جنگ جنگل و انگلیس:

با ظهور انقلاب روسیه و واژگون شدن حکومت تزاری روس، لنین عهدنامه منفور ۱۹۰۷، م. را که به موجب آن روس و انگلیس، ایران را به دو منطقه قابل نفوذ تقسیم کرده بودند، باطل اعلام و دستور مراجعت سپاهیان اعزامی روس را از ایران صادر کرد. میرزا کوچک خان برای جلوگیری از چپاول سالداتهای روسی، نمایندگانی از طرف کمیته اتحاد اسلام به قزوین اعزام کرد تا ضمن مذاکره با فرماندهان روسی متذکر شوند بشرطی با عبور سربازان روسی از گیلان موافقت می‌کند که اسلحه خود را در منجیل تحویل کمیته اتحاد اسلام دهند و در انزلی تحویل بگیرند. بدین ترتیب اکثر سربازان روسی از گیلان خارج شدند و فقط عده قلیلی به فرماندهی ژنرال «پینچراخوفکه» موافق حکومت تزارها و مخالف انقلاب نبودند در ایران باقی ماندند که در خدمت انگلیسها بر ضد قوای کمونیستی وارد میدان مبارزه شدند.^۴ ژنرال «دنسترویل» که فرماندهی، قوای انگلیس را در ایران عهده‌دار بود در صدد رفتن به

۱- ابراهیم فخرائی، سردار جنگل، ص ۵۳-۵۲

۲- کسروی، تاریخ هیجده ساله آذربایجان، جلد دوم، ص ۸۱۲

۳- احمد احرار، مردی از جنگل، ص ۶۶، سردار جنگل، ابراهیم فخرائی، سردار جنگل، ص ۹۷-۹۰

۴- مورخ الدوله سپهر، ایران در جنگ بزرگ، ص ۳۸۸

بادکوبه و قفقاز بود ولی قوای جنگل مانع از عبور آنان از گیلان می‌شد. دنسترویل، کلنل استوکس را جهت مذاکره نزد میرزا کوچک خان فرستاد. وی به میرزا پیشنهاد کرد که هر گاه جنگل مایل است دولت انگلیسی در ایران تأسیس نماید، دولت متبوع او حاضر است مساعدتهای لازم را به میرزا بنماید اما شرافت و وطن پرستی میرزا کوچک خان بیشتر از آن بود که پیشنهادات انگلیس را قبول کند.^۱

کلنل استوکس در مذاکرات خود شکست خورد و میرزا کوچک خان با عبور قوای انگلیس از گیلان موافقت نکرد و فقط رضایت خود را با عبور قوای روس اعلام کرد.^۲ دنسترویل تصمیم گرفت از سالداتهای روسی تحت فرماندهی پیچراخف و باراتفوف، علیه جنگل استفاده کند، به همین جهت پس از مذاکره با آنان، اولتیماتوم ۴۸ ساعته‌ای به جنگل فرستاد. مفاد این اتمام حجت این بود، که: جنگلی‌ها باید مسیر منجیل - انزلی را برای عبور آخرین دستجات روس و ارتش انگلیس باز گذاشته و سنگرهای خود را تخلیه کنند. میرزا کوچک خان در جواب اولتیماتوم بار دیگر موافقت خود را با مراجعت روسها اعلام کرد، ولی با ورود قشون انگلیس به گیلان موافقت ننمود.

سربازان مزدور روسی به فرماندهی پیچراخوف قبل از اینکه مهلت اولتیماتوم به پایان برسد، به قوای جنگل که در منجیل موضع گرفته بودند حمله کردند و مواضع جنگلیها را با توپخانه سنگین مورد حمله قرار دادند. مجاهدین جنگل بندستور میرزا کوچک خان بدلیل پیمانی که با بلشویکها بسته بودند، عقب نشینی کردند. انگلیسیها موفق به عبور از رشت گردیدند. افراد جنگل همه روزه در طول راه متعرض زره پوشهای انگلیسی می‌شدند و کامیونهای انگلیسی را توقیف و اسراء را از راه شفت به جنگل اعزام و محتویات کامیونها را به گوراب زرمیخ ارسال می‌داشتند.

به تلافی تعرضات جنگلی‌ها به قوای انگلیس که اغلب مقرون به موفقیت بود، روزانه دو هواپیمای انگلیسی از قزوین برمی‌خاست و در آسمان رشت و نقاط جنگل بمب می‌ریخت. بمبارانهای انگلیسی‌ها در خطوط دفاعی جنگل و سایر مناطق باعث شد که کوچک خان تصمیم گرفت شهر رشت را تصرف کند و مهاجمان انگلیسی را از گیلان بیرون کند. جنگلیها در ۱۴ شوال ۱۳۳۶ شهر رشت را تصرف کردند و قنصلخانه انگلیس را آتش زدند، مدیر بانک شاهی و قنصل انگلیس توسط قوای جنگل دستگیر و

۱- اسماعیل رائین، قیام جنگل، ص ۷۳

۲- نیکیتین، ایرانی که من شناختم، ترجمه فره وشی، ص ۲۰۲

توقیف شدند و «کاپیتن نوئل» عضو انتلیجنت سرویس انگلیس هم که با اطلاعات و گزارشهای مهم از تفلیس می آمد و می خواست نزد ژنرال دنسترویل برود، توقیف شد.^۱

کاپیتن نوئل چند بار از زندان جنگلی ها گریخت ولی دستگیر شد و سرانجام به موجب یکی از از مواد معاهده ایران و انگلیس آزاد گردید.

نیمی از مردم شهر قیام کردند و دوشادوش جنگلیها با انگلیسیها می جنگیدند، تمام کوچه ها سنگر بندی شده و ساکنین شهر تهیه آذوقه مجاهدین را متقبل شده بودند.^۲

احتکار آذوقه و برنج بوسیله انگلیسیها باعث ایجاد قحطی در شهر شده بود. هواپیماهای انگلیسی هر روزه شهر را بمباران می کردند و بعضی از نقاط رشت دستخوش حریق بود، به همین جهت میرزا کوچک خان دستور داد جنگلیها شهر رشت را تخلیه و به جنگل بروند و به نمایندگان انگلیس رسماً اعلام کرد که مسوولیت جنگ مطلقاً به عهده کمیته اتحاد اسلام و سران جنگل است. و مردم رشت در این ماجرا دخالتی نداشته اند. انگلیسیها پس از عقب نشینی جنگلیها، تصمیم گرفتند شهر رشت را آتش بزنند ولی بر اثر مداخله مردم فقط به آتش زدن یکی دو خانه اکتفا کردند، یکی خانه عزت الله خان هدایت نماینده جنگلیها در رشت و دوم خانه حاجی احمد کسمائی.^۳

مصادمه در بیرون شهر رشت بیست روز جریان داشت و جنگلیها با وجود ابراز رشادت بسیار بر اثر فعالیت مسلسلها و زره پوشها توام با حملات هوائی مجبور به عقب نشینی شدند. ولی دائماً انگلیسیها را مورد حمله و تعرض قرار می دادند. به همین جهت انگلیسیها تقاضای صلح کردند و معاهده ای بین کمیته اتحاد اسلام و انگلیسیها منعقد شد که از مفاد مهم این عهد نامه عدم مداخله انگلیس در امور داخلی ایران بود. به موجب این صلح نامه، اسرای طرفین رد و بدل شدند و به خدمت افسران خارجی^۴ در جنگل خاتمه داده شد.

رفته رفته وضعیت اقتدار احرار جنگل چنان بالا گرفت که احمد شاه مضطرب و بیمناک

۱- عبدالرفیع حقیقت، آزاد اندیشی و مردم گرایی در ایران، ص ۱۹۰

۲- صادق مهرنوش، میهن، ص ۳۵-۳۷

۳- ابراهیم فخرانی، سردار جنگل، ص ۱۴۰-۱۴۱

۴- گانوک آلمانی (هوشنگ) رفیق و همدم میرزا کوچک خان تنها مرد خارجی بود که در جنگل باقی ماند.

شد و وثوق الدوله رییس دولت جدید در صدد برآمد که به کار جنگل خاتمه دهد. به همین جهت نمایندگانی برای ملاقات و مذاکره صلح نزد میرزا کوچک خان فرستاد ولی چون با مذاکره کاری از پیش نبرد، حکومت گیلان را به سردار معظم خراسانی (تیمور تاش) واگذار و وی را مأمور قلع و قمع جنگلیها کرد و نیز در صدد افکندن ضدیت و نفاق بین سران جنگل برآمد و بین حاجی احمد کسمائی و میرزا کوچک خان ایجاد اختلاف کرد و روابط آنان به تیرگی گرایید.^۱

حاجی احمد کسمائی محرمانه با دولت سازش کرد و پس از ضبط کلیه دارائی و عایدات جنگل با گرفتن تأمین از دولت با افراد خود تسلیم گردید.

دولت انگلیس نیز نقض عهد کرد و پیمانی را که با جنگل منعقد کرده بود، زیر پا گذاشت و اولتیماتومی برای میرزا کوچک خان فرستاد و پنج روز مهلت برای تسلیم به دولت تعیین کرد.

در ۲۱ جمادی الثانی ۱۳۳۷ هوابیماهای انگلیسی اعلامیه‌هایی در گیلان پخش کردند بدین مضمون: "به تمام جنگلیان اخطار می‌شود که از امروز تا پنج روز دیگر مهلت دارید که تسلیم شوید و اسلحه‌ها را تحویل دهید و اگر عمل نکردید، به جای این اعلامیه‌ها بمب و گلوله بسر شما خواهد ریخت."

امضاء: رییس امور سیاسی انگلیس در گیلان

قوای دولتی از راه رشت و ماسوله تقریباً تمام جنگل را محاصره کرد، میرزا کوچک خان منطقه فومنات را ترک کرد و به لاهیجان که مقر دکتر حشمت بود رفت و چون در آنجا نیز قوای دولتی در تعقیب او بودند به همراهی دکتر حشمت^۲ لاهیجان را نیز تخلیه کردند و به عقب نشینی پرداختند. دکتر حشمت که از عقب نشینی‌های پی در پی خسته شده بود، بر اثر گرفتن تأمینی که از طرف دولت پشت کلام الله مجید نوشته و برایش فرستاده بودند فریب خورد و با ۲۷۰ تن از همراهانش تسلیم شد.

در ۱۱ شعبان ۱۳۳۷ ه. ق. (چهارم اردیبهشت ۱۲۹۸ ه. ش.) دکتر حشمت را به

۱- نگاهی از درون به انقلاب مسلحانه جنگل، ص ۹۰

۲- دکتر ابراهیم حشمت الاطباء فرزند میرزا عباسقلی حکیم باشی طالقانی از پزشکان حاذق و از مجاهدان دوره مشروطه و در قیام جنگل از سران نهضت بود. وی مردی آزاده و خدمتگزار بود در لاهیجان به اصلاح و مرمت راهها پرداخت، نهر حشمت رود را احداث کرد که اراضی وسیعی از مزارع برنج را سیراب کرد و با توسعه فرهنگ و تأسیس نظام ملی خدمات شایسته‌ای به مردم گیلان نمود.

پای چوبه‌دار بردند و اعدام کردند. دکتر حشمت مرگ در راه وطن را با آغوش باز استقبال کرد و شربت شهادت نوشید. جسد او را در شمال بقعه چله خانه به خاک سپردند.

با اعدام دکتر حشمت که مردی وطن پرست و آزادیخواه بود نام "جنگل" دوباره بر سر زبانها افتاد و محافل آزادیخواه گیلان علی رغم همه مخاطرات پنهان و آشکار به جنگل کمک می‌رساندند.

قوای جنگل همچنان به صورت جنگ و گریز به طرف جنگلهای مازندران و تنکابن عقب نشینی می‌کردند قوای دولت همه جا در تعقیب آنان بودند ولی موفق به دستگیری آنان نمی‌شدند.

از طرف سردار معظم (تیمورتاش) در گیلان حکومت نظامی برقرار شد و اعلامیه‌ای در تیرماه ۱۲۹۸ ه.ش، منتشر شد که مضمونش این بود: "هر خانه‌ای که در آن جنگلی‌ها منزل کنند سوزانده می‌شود و صاحبش مجازات خواهد شد. افرادی که برای جنگلی‌ها آذوقه تهیه کنند و یا کمکی به آنها بنمایند، اعدام و اموالشان ضبط می‌شود و هر کس که از محل توقف جنگلیها اطلاع داشته باشد و مأمورین دولت را در جریان نگذارد، اعدام و دارائیش ضبط خواهد شد.

تیمورتاش چون موفق به سرکوبی جنگلیان نشد، به اذیت و آزار مردم پرداخت و هرکس مخالفتی با او می‌کرد، به عنوان یاغی و جنگلی دستگیر می‌شد. وی ۱۶ نفر را به نام جنگلی در باغ محتشم با علم به بی‌گناهی به چوبه‌دار کشید^۱. "با عنوان اینکه افکار کمونیستی در اهالی رشت انتشار یافته، روزنامه و مطبوعات رشت را توقیف و کتابخانه‌ها و قرائت خانه‌ها را بکلی از بین برد^۲.

ریستوکیکا چینکوف رئیس آتریاد تهران در تاریخ ۲۱ ذیحجه ۱۳۳۷ ه.ق. نامه‌ای به میرزا کوچک خان نوشت که مضمون آن این بود. شما که مردی آزادیخواه هستید، نباید اجازه دهید جنگلهای داخلی بیش از این باعث کشتار و بدبختی مردم ایران شود و وعده داده بود که اگر به اردوی قزاق تسلیم شود، وسایلی را فراهم خواهد کرد که وی بقیه عمر خود را در کمال احترام و با مشاغل عالی به آسودگی زندگی کند.

میرزا کوچک خان در جواب نوشت که تا پای جان برای استخلاص میهن از چنگال اجنبی خواهد کوشید و متذکر شد که در قانون اسلام مدون است که کفار وقتی به

۲- عنایت، قهرمان جنگل، ص ۳۸-۳۹

۱- ابراهیم فخرانی، سردار جنگل، ص ۱۸۵

ممالک اسلامی مسلط شوند مسلمین باید به مدافعه برخیزند.^۱

بر اثر این پاسخ سخت، حمله قزاقان ایرانی شروع شد. طی پنجاه روز زد و خورد که به موفقیت جنگلیان انجامید شیرازه قشون قزاق گسیخته شد. شکست دولتیان از طرفی و نزدیک شدن قوای بلشویکها از طرف دیگر، انگلیسیها را وادار کرد یکبار دیگر دست آشتی بسوی میرزا کوچک خان دراز کنند تا مبادا بلشویکها با استفاده از قیام جنگل و به نام حمایت از آزادیخواهان گیلان بسمت ایران سرازیر شوند، به همین جهت پیمانی امضاء گردید و ترک مخاصمه شد.^۲

پس از این پیروزی، بسیاری از آزادیخواهان و روشنفکران و رجال سیاسی طرفداری و حمایت خود را از نهضت جنگل اعلام کردند و همفکری و تحسین خود را ابراز داشتند. وثوق الدوله نیز که دریافته بود حلّ مسأله جنگل از طریق ادامه جنگ میسر نیست، احمد آذری حکمران گیلان را برای مذاکره با سران جنگل و دعوت به اعلام آتش بس مأمور کرد و سرانجام توافق شد که عملیات خصمانه تا زمانی که مجلس افتتاح نشده، از هر دو طرف موقوف گردد و قوای جنگل به حالت مسلح در فومنات باقی بماند و جنگلیها از مداخله در امور ادارات رشت خود داری کنند و سردار جنگل «میرزا کوچک خان» عهده دار امنیت فومنات باشد.

نامه‌ای از کمیته انقلابی لنکران به میرزا رسید که در آن ضمن تقدیر از خدمات میرزا پیشنهاد همکاری جهت محو سلطه انگلیس داده بودند. میرزا کوچک خان درصدد برآمد پیش از آنکه روش خود را در قبال رژیم انقلابی روس مشخص کند، شخصاً سری به لنکران بزند و اوضاع و احوال را از نزدیک بررسی نماید، به همین جهت با دو تن از مجاهدان با لباس مبدل عازم لنکران شد و پس از تحمل مشقات بسیار به لنکران رسید ولی در آنجا شنید که نیروی سرخ از لنکران بیرون رفته‌اند لذا از پیشروی بیشتر خودداری کرد و بازگشت.^۳

ورود ارتش سرخ به گیلان

بامداد روز ۲۸ اردیبهشت ۱۲۹۹ ه.ش (= ۲۹ شعبان ۱۳۳۸ ه.ق = ۱۸ ماه مه ۱۹۲۰ میلادی) چند کشتی جنگی شوروی تأسیسات بندری و ساخلوی انگلیس را زیر آتش توپخانه خود گرفت و پس از عقب راندن آنها، قوای خود را در بندر انزلی پیاده کرد.

۱- احمد احرار، مردی از جنگل، ص ۳۲۷

۲- اسماعیل رائیم، قیام جنگل، ص ۱۲۶

۳- ابراهیم فخرانی، سردار جنگل، ص ۲۲۷-۲۳۰

بهانه روسها تعقیب کشتی های دنیکن، ژنرال ضد کمونیست روسی بود. میرزا کوچک خان پس از اطلاع از ورود روسها خواهرزاده خود میرزا اسماعیل جنگلی را نزد فرماندهان روسی فرستاد تا از هدف و سیاست آنان اطلاعات کسب کند. فرمانده ناوگان سرخ نماینده میرزا را پذیرفت، اما بدون اینکه با وی وارد مذاکره شود، اشتیاق خود را به ملاقات میرزا ابراز داشت و او را برای ملاقات و مذاکره دعوت کرد. میرزا کوچک خان این دعوت را پذیرفت و به اتفاق گروهی از یاران خود وارد انزلی شد. مردم انزلی استقبال پرشکوهی از وی بعمل آوردند و بندر را چراغانی کردند و آذین بستند و چنان احساسات شدیدی ابراز داشتند که روسها ناچار شدند با او به عنوان یک قهرمان ملی روبرو شوند. میرزا کوچک خان به دعوت فرماندهان روسی برای بازدید ناوگان سرخ رفت. مذاکرات میرزا و فرماندهان ناوگان سرخ در کشتی "کورسک" آغاز شد.^۱ صحبت های اولیه روسها در اطراف پیشرفت انقلاب روسیه و مساعد بودن زمان برای انقلاب کمونیستی در ایران بود. اما میرزا کوچک خان که مردی مذهبی و معتقد به مبانی و آئین مقدس اسلام بود، کمونیسم را به هیچ وجه با افکارش سازگار نمی دید و نظر روسها را قبول نداشت و معتقد بود که "کمونیسم" مطلقاً مورد قبول مردم نیست و هرگاه انقلابی برپا شود که رنگ کمونیستی داشته باشد و هدفش برافکندن نفوذ انگلیس و استقرار آزادی در ایران باشد، هرگز به هدف نخواهد رسید و اصرار داشت که باید از تبلیغات مسلکی و مرامی خودداری شود و هر مبارزه ای در جهت مخالفت با اوضاع موجود و باید با احساسات مذهبی مردم همراه باشد.

در پایان مذاکرات موافقتنامه ای بین طرفین امضاء و رد و بدل شد به این شرح:

- ۱- اعلام حکومت جمهوری با احتراز کامل از هر گونه تبلیغات و عدم اجرای اصول کمونیسم از قبیل مصادره اموال و الغاء مالکیت.
- ۲- هدف جمهوری، فتح تهران خواهد بود و پس از ورود به تهران و تأسیس مجلس مؤسسان، هر نوع حکومتی که نمایندگان مردم تصویب کردند، در ایران برقرار شود.
- ۳- مقدرات انقلاب و حکومت جمهوری موقت، مطلقاً به دست ایرانیان سپرده شود و دولت شوروی از هر گونه مداخله خودداری کند.
- ۴- بدون اجازه حکومت انقلابی ایران، هیچ قشون خارجی حق ورود به ایران را

۱- احمد احرار، مردی از جنگل، ص ۳۶۷، ۳۶۶

نداشته باشد.

۵- دولت شوروی هر مقدار اسلحه و مهمات که دولت انقلابی ایران تقاضا کند، به این دولت تسلیم کند.

۶- کالاهای بازرگانان ایرانی که در بادکوبه ضبط شده و کلیه تأسیسات تجارتنی روسیه در ایران به حکومت جمهوری واگذار شود.

بعد از امضاء این پیمان، میرزا کوچک خان به "پسیخان" بازگشت و به تدارک مقدمات برای ورود به رشت و اعلام حکومت جمهوری پرداخت.

حاکم وقت گیلان احمد اشتری که مردی شاعر و یکتا تخلص داشت، به قرینه پسیخان در شش کیلومتری رشت به ملاقات کوچک خان رفت و از طرف اهالی از او دعوت کرد به رشت آمده و زمام امور را در دست بگیرد.

مردم رشت از میرزا کوچک خان و همراهانش با هیجان و خوشحالی زیاد استقبال کردند، شهر چراغانی شده بود و مردم در مسیر حرکت آنان فرشی از گل گسترده بودند. رهبران انقلاب از میان صفوف استقبال کنندگان گذشتند و به طرف "سبزه میدان" پیش رفتند. در سبزه میان میرزا کوچک پشت کرسی خطابه رفت و با آیه "تَصَرُّ مِنْ اللَّهِ وَفَتْحاً قَرِيبٌ" سخنان خود را خطاب به مردم شهر ایراد کرد. سپس احسان الله خان^۱ سخنانی بیان کرد.

اعلام حکومت جمهوری؛

در ۱۸ رمضان ۱۳۳۸ هـ ق یعنی دو روز بعد از ورود جنگلیها اعلامیه‌ای منتشر شد که در آن استقرار حکومت جمهوری اعلام شده بود. در این اعلامیه خود را به نام "جمعیت انقلاب سرخ ایران" معرفی کردند که هدفشان برقراری اصول عدالت و برادری در ایران و در جامعه اسلامی بود. مفاد این اعلامیه بشرح زیر بود:

۱- جمعیت انقلاب سرخ ایران اصول سلطنت را ملغی کرده و جمهوری را رسماً اعلام می‌نماید.

۱- احسان الله خان از اهالی همدان و مردی شجاع بود، وی ابتدا جزو مجاهدین مشروطه بود و سپس در مرکز با جمعی از آزادیخواهان انقلابی که کمیته مجازات را تشکیل داده بودند همکاری داشت. پس از کشف و دستگیری اعضای آن کمیته، مدتی محبوس بود و پس از آزادی راه جنگل را پیش گرفت و به میرزا کوچک خان پیوست و یکی از رهبران نهضت جنگل شد. احسان الله خان تا قبل از کودتای سرخ در رشت در کنار میرزا بود ولی بعدها به ضدیت و دشمنی با او برخاست.

۲- حکومت موقت جمهوری حفاظت جان و مال عموم اهالی را به عهده می‌گیرد.
۳- هر نوع معاهده و قرار دادی که به ضرر ایران قدیماً و جدیداً با هر دولتی منعقد شده لغو و باطل اعلام می‌کند.

۴- حکومت موقت جمهوری همه اقوام بشر را مساوی دانسته، تساوی حقوق درباره آنان قائل بوده و حفظ شعایر اسلامی را از فرایض خود می‌داند.^۱

حکومت جمهوری به سرعت تشکیل شده، کمیته انقلاب با عضویت "کازانف" فرمانده قوای شوروی در ایران تأسیس و هیأت دولت انقلابی تشکیل شد. نیروهای انقلاب به قزاقخانه حمله بردند و نیروی قزاق را خلع سلاح کرده و کلیه ادارات دولتی را تحت نفوذ و تسلط خود گرفتند "راجع به سرنوشت رؤسای ادارات بحث بسیار شد. افسران روسی و بلشویکها معتقد بودند که رؤسای ادارات گیلان باید همان شب اعدام شوند تا در تمام مملکت رعب و هراس ایجاد شود و فتح و تصرف سایر شهرهای ایران با مقاومت روبه رو نشود. ولی عاقبت وطن پرستی و عقاید دینی میرزا کوچک خان مانع اجرای نقشه شوم بلشویکها شد.^۲

قوای جنگل انگلیسیها را از منجیل عقب راندند و عبور از جاده رشت - تهران موکول به دریافت اجازه نامه رسمی از دولت انقلابی شد. مقدمات تشکیل بانک ملی فراهم شد جواهراتی که خانم "اوبوکف"^۳ از بادکوبه آورده بود به عنوان سرمایه اولیه و پشتوانه اسکناس در خزانه بانک ملی توزیع شود.^۴ همزمان با پیاده شدن ارتش شوروی به خاک ایران، جمعی از عناصری که سالیان دراز در اتحاد جماهیر شوروی تعلیم دیده بودند، چند تن از اعضای حزب عدالت باکو نیز تدریجاً وارد گیلان شدند و سازمان حزیشان را در رشت دایر کردند. بلشویکها قبل از ورود به ایران کمیته‌ای با نام کمونیست ایران (عدالت) در بادکوبه از ایرانیان مهاجر تأسیس و در نظر داشتند حکومت انقلابی ایران را از آنها تشکیل دهند، لیکن شهرت و موفقیت میرزا کوچک خان در گیلان و وجهه و اهمیتی که او در انقلاب ایران داشت، باعث شد که دانستند تأسیس هیچ نوع حکومتی در ایران به نام انقلاب بدون دستیاری میرزا کوچک خان ممکن نخواهد بود، به همین جهت وی را به عنوان رهبر انقلاب پذیرفتند.^۵

۱- ابراهیم فخرانی، سردار جنگل، ص ۲۴۵-۲۵۰ ۲- دکتر عیسی صدیق، یادگار عمر، ص ۱۸۵

۳- اوبوکف یکی از شاهزادگان تاتار بود که با همسرش همراه مهاجرین از قفقاز به گیلان آمد.

۴- احمد احرار، مردی از جنگل، ص ۳۷۹ ۵- اسماعیل رائین، قیام جنگل، ص ۱۳۷-۱۳۸

فعالیت اعضای حزب عدالت باکو بیشتر به دادن میتینگ و تبلیغات حزبی مصروف بود، سید جعفر جوادزاده (پیشه‌وری) نیز جزو آنان بود، وی روزنامه‌ای بنام "کامونیست" در گیلان منتشر کرد که مبلغ و ارگان حزب بود.

ارتش سرخ برخلاف تعهدات خود هر روز گروه‌های مسلح مهاجر قفقازی را در سواحل انزلی پیاده می‌کرد و بدون در نظر گرفتن شعار دینی و احساسات مذهبی مردم مرام کمونیستی تبلیغ کرد.

نشریاتی با شعارهای "زنده باد ایران سرخ" همراه با شعار "زنده باد میرزا کوچک خان" انتشار می‌یافت که هدف آن استفاده از محبوبیت کوچک خان بود، حال آنکه در حقیقت این تبلیغات علیه او صورت می‌گرفت و توطئه‌هایی بر ضد او تکوین می‌یافت.

بین میرزا کوچک خان و کمونیستها شدیداً اختلاف بروز کرد و عناصر چپ رو در آن شرایط علیه دین و قرآن و روحانیت تظاهر و تبلیغ می‌کردند.

انقلابیون افراطی میرزا کوچک خان را مردی ضعیف النفس و دارای افکار ارتجاعی می‌دانستند و معتقد بودند، میرزا همچون چوب بستی برای تشکیل حکومت جمهوری لازم بود و حال که جمهوری تأسیس شده، چیز زائد و بدنمائی بیش نیست. باید از میان برداشته شود. حزب کمونیست دائماً به میرزا می‌تاخت و جنگل را که از مردان مسلمان و معتقد تشکیل شده بود کورکورانه آلت اجرای مقاصد کمونیستها می‌کرد!

رفته رفته سر رشته کار از دست میرزا کوچک خان خارج شد و بدست انقلابیون سرخ افتاد. خالو قربان و احسان الله خان کمیته‌ای بنام "جوانان کمونیست ایران" تشکیل دادند و مردم رشت را تشویق کردند علامت داس و چکش روی سینه خود بزنند.^۲

نهضت جنگل عملاً به دو جناح تقسیم شده بود. جناح راست به رهبری میرزا کوچک خان و جناح چپ به رهبری احسان الله خان و خالو قربان.

همزمان با این جریانات به میرزا کوچک خان خبر رسید که علماى اردبیل تحت ریاست حاج میرزا علی اکبر مجتهد بدلیل اعمال بی‌رویه کمونیستها علیه جنگلی‌ها قیام و اعلام جهاد داده‌اند و شاهسونها پیرو فتوای امام، آماده جهاد هستند؛ لیکن وجود مرد مقدسی مانند میرزا کوچک خان در رأس انقلاب گیلان مانع این اقدام بود.

مشیر الدوله رییس دولت جدید که با افکار میرزا کوچک خان آشنا بود بوسیله

۱- احمد احراز، مردی از جنگل، ص ۴۰۱ ۲- مورخ الدوله سپهر، ایران در جنگ بزرگ، ص ۳۹۲

سردار. فاخر حکمت که به آزادیخواهی معروف بود، برای او پیغام فرستاد که حساب خود را از متجاسرین جنگل جدا کند. پیام مشیر الدوله هنگامی به کوچک خان رسید، که او خود را از هر طرف در محاصره مشکلات و کارشکنی‌ها می‌دید و راهی می‌جست که خود را از این بن بست نجات دهد. میرزا کوچک خان به نماینده مشیر الدوله اطمینان داد که طبق نظر او عمل خواهد کرد.

در جلسه مشترک کمیته انقلاب، میرزا اعتراضات خود را به اعمال کمونیستها اظهار کرد و سپس استعفای خود را اعلام و به حال اعتراض از رشت به فومن رفت و با این عمل هم وجاهت از دست رفته خود را در میان مردم از نو احیاء کرد و هم خود را از بن بست نجات داد. (شوال ۱۳۳۸ ه.ق / = تیر ماه ۱۲۹۹).

کودتای سرخ؛

در روز ۲۴ ذی‌قعدة ۱۳۳۸ ه.ق. نقشه کودتایی طرح ریزی شد که به موجب آن طرفداران میرزا کوچک هر که و در هر جا بودند، می‌بایست دستگیر و بازداشت می‌شدند و میرزا کوچک خان نیز می‌بایست یا کشته یا دستگیر می‌گردید و در هر حال از کادر رهبری انقلاب خارج می‌شد، ولی میرزا کوچک خان که توطئه را قبلاً احساس کرده بود، برای جلوگیری از این واقعه حکومت انقلابی را ترک کرده و با افراد خود به جنگلهای فومن رفته بود. کودتا شروع شد، جمعی از جنگلیها را در رشت و انزلی توقیف و جمعی را خلع سلاح و عده‌ای را مقتول کردند و برای دستگیری میرزا کوچک خان با توپخانه سنگین به جنگل یورش بردند.^۱

حکومت انقلابی جدید به ریاست احسان الله خان تشکیل گردید. خالو قربان و جوادزاده (پیشه وری) نیز از سران دولت انقلابی بودند.

بلافاصله پس از کودتای سرخ برنامه دولت انقلابی به شرح زیر انتشار یافت:

- ۱- تبدیل سازمان ارتش گیلان به ارتش سرخ و حرکت بسوی تهران.
- ۲- لغو اختیارات مالکین و محو اصول ملوک الطوائفی.
- ۳- تأمین احتیاجات کارگران و دهقانان.
- ۴- دولت انقلابی تبلیغ مرام کمونیستی را علناً شروع کرد و مالکین و متنفذین را برای پرداخت پول به کمیته انقلابی شدیداً تحت فشار قرار داد و به مصادره املاک

۱- اسماعیل راتین، قیام جنگل، ص ۱۵۹-۱۶۰- ابراهیم فخرانی، سردار جنگل، ص ۲۷۱-۲۷۲

پرداخت و به یک رشته ترور که هدف اصلی آن مالکین بودند دست زد، زمینهای مالکین بزرگ ضبط و بین دهقانان تقسیم شد.^۱

کودتای رشت و انشعاب و اختلاف رهبران انقلاب، نتایج بسیار وخیمی ببار آورد و ضربه سختی بر پیکر انقلاب وارد کرد، طرفداران میرزا کوچک خان که در جبهه مازندران مشغول نبرد با قوای دولتی بودند، از جنگ کناره گرفتند و با تحمل مشقات بسیار، خود را به جنگل نزد کوچک خان رسانیدند و در نتیجه مازندران بدست قوای دولتی افتاد.

ستونهای اعزامی کمونیستها در تمام جبههها شکست خوردند و عقب نشینی اختیار کردند؛ احسان الله خان از باقیمانده آنها قوایی ترتیب داد و برای سرکوبی میرزا کوچک خان به جنگل فرستاد در جمعه بازار، جنگی بین جنگلیها و انقلابیون در گرفت که سه شبانه روز بطول انجامید. پایداری و مقاومت جنگلیها باعث شد که بلشویکها مجبور به عقب نشینی شدند. قوای دولتی نیز از ضعف قوای سرخ استفاده کردند و شهر رشت را تصرف نمودند و انقلابیون را تا انزلی عقب راندند، ولی در همین هنگام یک کشتی جنگی روسی به انزلی آمد و با کمک مهاجمین گرجی قوای دولت شکست خوردند و رشت بار دیگر به تصرف انقلابیون در آمد. بدنبال تخلیه رشت از قوای دولت، عده زیادی از سکنه رشت که به دولتیان کمک کرده بودند، از ترس، دستجمعی شروع به فرار کردند. احسان الله خان رییس دولت انقلابی در ۲۲ ذیحجه، پس از استقرار مجدد در رشت بیانیه‌ای صادر کرد و اعلام نمود که در پس ناملایمات موقت انقلاب، آرامش و خوشبختی جایگزین خواهد شد و از این به بعد به آئین و عادات مردم و روحانیون اهانتی نخواهد شد و به عموم اهالی تأمین داد و آنان را به بازگشت به خانه‌هایشان دعوت کرد.^۲

کم کم انقلابیون رشت متوجه خطاهای خود شدند و با ارسال نامه نزد میرزا کوچک خان دست آشتی دراز کردند، تا شاید در سایه محبوبیت میرزا کوچک خان بار دیگر موقعیت خود را در گیلان مستحکم کنند. میرزا کوچک خان نیز به نامه آنان جواب داد و پس از مبادله نامه‌ها ملاقاتی بین سران انقلاب در فومن صورت گرفت و زمینه توافق و تفاهم فراهم گردید. خبر تجدید همکاری و وحدت سران انقلاب بوسیله

۱- ژرژ لنجافسکی، سی سال رقابت غرب و شوروی در ایران، ص ۷۹

۲- اسماعیل راثین، قیام جنگل، اسماعیل جنگلی، ص ۱۹۱-۱۹۲

اعلامیه‌ای به اطلاع مردم گیلان رسید. توافق دیگرشان در مورد ورود حیدرخان عمو اوغلی بود که با یک کشتی اسلحه و عده زیادی مسلح وارد گیلان شد.^۱ پس از ورود حیدر خان عمو اوغلی^۲ به گیلان کمیته انقلابی جدید با شرکت خود او هفته‌ای دو بار در ملاسرا (واقع در ۹ کیلومتری رشت) تشکیل جلسه می‌داد و به رفق و فتق امور پرداخت.

حیدر خان به اختلافات بین سران انقلاب تا اندازه‌ای خاتمه داد، مقامات مخالف که از توسعه انقلاب نگران بودند، برای جلوگیری از هرگونه اقدامی که موجب اتحاد و تقویت انقلابیون گردد به اجرای نقشه جدیدی پرداختند. ساعد الدوله، پسر کوچک سپهسالار را به گیلان اعزام داشت. وی با مأموریت ضربه زدن بر انقلاب، وارد گیلان شد و احسان الله خان را فریب داد و او را به خیال فتح تهران از طریق تنکابن تحریک کرد. احسان الله خان با شور انقلابی که داشت، نمی‌توانست آرام بگیرد و چون از عضویت کمیته انقلاب برکنار مانده بود، به منظور هنرنمایی و این که اعضای کمیته جدید مخصوصاً حیدر عمو اوغلی را در مقابل عمل انجام شده‌ای مواجه سازد، تصمیم به تصرف تهران گرفت. احسان الله خان با تجهیز سه هزار نفر سرباز روسی و ایرانی در صدد فتح تهران برآمد و به حمله نسنجیده‌ای بدون اطلاع کوچک خان دست زد ولی ناگهان در معرض محاصره نیروهای قزاق و واحدهای جنگی ساعد الدوله قرار گرفت و پس از جنگ سختی با زحمت زیاد جان خود را از خطر نجات داد و به رشت مراجعت کرد.^۳

سران انقلاب و در رأس آنها حیدر خان عمو اوغلی بشدت از اقدام خود سرانۀ احسان الله خان خشمگین شدند و حیدر خان تصمیم گرفت احسان را دستگیر و تسلیم

۱- ابراهیم فخرانی، سردار جنگل، ص ۳۲۷

۲- حیدر خان عمو اوغلی از آزادیخواهان بنام و مغز متفکر رهبران انقلاب مشروطه بود. وی یک انقلابی برجوش و خروش و یک سازمان دهنده کم نظیر بشمار میرفت. حیدر خان را مظفرالدین شاه در مراجعت از سفر اول خود به فرنگستان در سال ۱۳۱۸، ق. به عنوان مهندس برق استخدام کرد و در کارخانه چراغ برق امین‌الضرب مشغول بکار شد و به همین جهت به "حیدر خان برقی" مشهور شد وی در ساختن بمب و نارنجک استاد بود و یک انقلابی افراطی بود. حیدر خان دارای اجازه پنجاه هزار پوپ (هر پوپ ۱۶/۵ کیلو است) نفت بود که حق داشت از انبار نوبل وصول کند و وجه آن را به مصرف هزینه انقلاب برساند.

۳- ابراهیم فخرانی، سردار جنگل، ص ۳۴۷-۳۴۹

محکمه انقلابی کند، اما به وساطت میرزا کوچک خان او را بخشید.
اعضاء کمیته انقلاب عبارت بودند از: میرزا کوچک خان، حیدر خان عمو اوغلی،
خالو قربان، احسان الله خان و میرزا محمدی^۱.

عمو اوغلی در بررسی‌های مقدماتیش تشخیص داده بود که چنانچه احسان الله
خان در کمیته باقی بماند، مانند سابق فتنه بر می‌انگیزد، لذا احسان الله خان را از عضویت
کمیته عزل و سرخوش را به جای او وارد کمیته کرد.

در بین کمیته انقلاب، یک اختلاف اساسی وجود داشت و آن این بود که حیدر
خان عمو اوغلی معتقد بود انقلابیون ایران که می‌خواهند با حمایت حکومت شوروی با
حکومت مرکزی و پشتیبان آن حکومت امپریالیستی انگلیس مبارزه کنند بایستی با مرام
کمونیستی نزدیک باشند و کوچکترین موافقت با مرام کمونیستی آن است که مالکیت
ارضی را ملغی نمایند و تا این اصل عمل نشود، نمی‌توانیم از حکومت شوروی اسلحه
تقاضا نمائیم و با نداشتن اسلحه مغلوب خصم هستیم؛ ولی میرزا کوچک خان و اکثریت
اعضاء کمیته مخالف نظر عمو اوغلی بودند و معتقد بودند قانون "الناس مسلطون علی
اموالهم" باید محترم شمرده شود^۲.

اختلاف دیگر حیدر خان عمو اوغلی با میرزا کوچک خان این بود که عمو اوغلی
معتقد بود، انقلابیون باید به طرف تهران حرکت کنند ولی میرزا کوچک خان معتقد بود
فعلاً پیشروی به تهران زود است و باید نهضت‌های انقلابی در سر تا سر ایالات ایران
آغاز گردد و متفقاً تهران فتح شود در این مسئله ایجاد اختلاف و نفاق می‌کرد^۳.

اعضاء کمیته انقلاب هفته‌ای دوبار در عمارت "ملاسرا" تشکیل جلسه می‌دادند
و با تبادل نظر با یکدیگر تصمیمات مشترک می‌گرفتند. حیدر خان عمو اوغلی با روحیه
انقلابی که داشت از رکود کارها و عدم پیشرفت انقلاب ناراضی بود، پیشنهاد کناره‌گیری
خود را در یکی از جلسات ملاسرا مطرح کرد و گفت بیشتر مایل است که به تبریز برود و
در آنجا شخصاً به تهیه مقدمات انقلاب پردازد اما اعضای کمیته با پیشنهاد او موافقت
نکردند و وجودش را در گیلان ضروری‌تر می‌دانستند.

حیدر خان عمو اوغلی به تمهیدات پنهانی متوسل شد و تا سرحد بدست گرفتن

۱- ابراهیم فخرانی، سردار جنگل، ص ۳۲۸-۳۲۷ ۲- اسماعیل رائین، قیام جنگل، ص ۲۱۸

۳- محمد تمیمی طالقانی، دکتر حشمت که بوده جنگل گیلان چه بوده، ص ۹۹

زمام قدرت پیش راند^۱. بدینی اعضاء کمیته روز به روز نسبت به یکدیگر بیشتر شد تا جایی که ملیون ایران از این اختلافات آگاه شدند و زبان به نصیحت گشودند و مرحوم سید حسن مدرس نیز با پیامهای مکررش میرزا را به آمدن به تهران تشویق می‌کرد. مخالفین انقلاب گیلان دائماً مشغول توطئه و دسیسه بودند و می‌خواستند بوسیله پول و وعده و وعید سران مجاهدین همراه کوچک خان را تطمیع و به طرف خود جلب و علیه او وادار به قیام کنند.

یکی از این افراد، سید جلال چمنی بود که در حدود فومنات قیام کرد و می‌خواست میرزا کوچک خان را ترور کند، دیگر حاجی احمد کسمائی بود که در حدود جنگل تشکیلاتی ایجاد کرد و می‌خواست میرزا کوچک خان را معدوم نماید. کردها نیز باطناً مخالفت مسلحانه با قوای جنگل می‌کردند و دولت مرکزی ایران که به ریاست قوام السلطنه کار می‌کرد، در نظر داشت از اختلاف داخلی انقلابیون استفاده کند و حساب انقلاب را برسد^۲.

واقعه ملاسرا

روز ۲۶ محرم ۱۳۴۵ ه.ق. که زعمای انقلاب در عمارت ملاسرا تشکیل جلسه داده بودند و منتظر ورود میرزا کوچک خان بودند، ناگهان پس از رگبار مسلسل و شلیک چند گلوله عمارت کمیته به آتش کشیده شد و اطراف ساختمان توسط یاران تندرو میرزا کوچک خان محاصره شد، علت واقعه این بود که پس از این که چندین بار توطئه قتل میرزا کوچک خان کشف و خنثی شد، بعضی از یاران میرزا کوچک خان از این توطئه‌ها و پیمان شکنی‌ها خشمناک شده در صدد برآمدند رهبران چپ‌گرا را که عامل اصلی اختلافات و توطئه‌ها بودند از میان بردارند به همین جهت از ورود میرزا به جلسه ممانعت به عمل آوردند و عمارت را به آتش کشیدند. و عده‌ای دیگر به رشت رفتند و خانه‌های سران کمونیست را محاصره کردند.

پس از آتش گرفتن عمارت حیدر خان عمو اوغلی و خالو قربان از بالای پنجره عمارت پائین پریدند و خود را نجات دادند اما سرخوش که از پا ناقص بود نتوانست فرار کند و در میان شعله‌های آتش سوخت.

خالو قربان چند روز در جنگل مخفی بود و سپس خود را به رشت رسانید و در

۱- ابراهیم فخرانی، سردار جنگل، ص ۳۶۵-۳۶۶

۲- اسماعیل راثین، قیام جنگل، اسماعیل جنگلی، ص ۲۱۸-۲۲۰

آن جا احسان الله را ملاقات کرده، متفقاً نیروئی از کردها و چریکهای روسی، برای مقابله با میرزا کوچک خان ترتیب دادند، حیدر خان عمو اوغلی هنگام فرار به دست معین الرعایا از کسان میرزا کوچک خان دستگیر و به کسما برده شد و مدتها در کسما بازداشت بود و سپس از آن جا به علت عقب نشینی جنگلی ها در برابر قوای دولت به محل امنی در قریه "مسجد پیش" نزد ایل اکیان فرستاده شد. افراد ایل پس از اینکه به شکست قوای جنگل پی بردند، برای اینکه در معرض مخاطره و انتقامجویی حیدر خان قرار نگیرند او را خفه کردند و در همان قریه مسجد پیش بخاک سپردند.^۱

واقعه ملاسرا فاجعه ای برای نهضت جنگل بود، همزمان با این واقعه حاجی آخوند نماینده شیخ محمد خیابانی به جنگل آمد و پیام آن روحانی انقلابی را به میرزا کوچک خان ابلاغ کرد. پیام خیابانی، برقراری ارتباط فیما بین قیام آذربایجان و گیلان و پیشروی بسوی هدف مشترک بود.

واقعه ملاسرا طلیعه یک جنگ هفت روزه بین جنگلیان از یکسو و کردها از سوی دیگر بود.^۲ زدو خوردهای میان جنگلیان و کردها با پیشروی قوای جنگل و عقب نشینی کردها تا قرق کارگذاری رشت به سود جنگلی ها تمام شد و این آخرین پیروزی جنگل بود.^۳

نیمی از شهر در تصرف طرفداران میرزا کوچک خان و نیمی دیگر در دست کمونیستها بود. بدینسان پیش از آنکه قوای دولتی برای پایان دادن به انقلاب عازم گیلان شود، نهضت از داخل پاشیده شده بود.

مسلط شدن دولت بر گیلان و شهادت میرزا کوچک خان:

مسأله گیلان جزو مهمترین مسائلی بود که کابینه "گودتا" در داخل مملکت با آن روبرو بود. در تاریخ ۸ اسفند ۱۲۹۹ ه.ش. یعنی پنج روز پس از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ قراردادی بین ایران و شوروی منعقد گردید که بر طبق آن روسها موظف شدند خاک ایران را تخلیه و در ختم انقلاب گیلان کمک کنند.

در ۲۲ مهر شهر رشت به تصرف قوای دولت در آمد، وزیر جنگ سردار سپه اعلامیه ای صادر کرد که در طی آن ابتدا از عملیات هفت ساله متجاسرین سخن گفت و

۱- اسماعیل رائین، حیدر خان عمو اوغلی، ص ۲۹۴

۲- ابراهیم فخرانی، سردار جنگل، ص ۳۷۰

۳- احمد احرار، مردی از جنگل، ص ۵۴۲

ضمن شرحی از خسارتهای اهالی رشت به آنها وعده آسایش در آینده را داد.^۱
خالو قربان با همراهانش تسلیم دولت شد. احسان الله خان هم با کشتی کمونیستها
به روسیه قصد فرار کرد و وقتی که کشتی حرکت می کرد، دستهای خود را به سمت مردم
تماشاچی بلند کرد و گفت:

ای هموطنان، ما برای آزادی شما آمده بودیم و چون خیانت سرداران مانع از انجام
خیالات ما شد این مأموریت بزرگ را به وقت دیگر موکول می کنیم.^۲

سید جلال چمنی یکی دیگر از سر دسته های جنگل نیز تسلیم دولت شد و به
جرم حمله مسلحانه اعدام گردید. با ورود قوای دولت جنگلیان از شهر خارج شدند و در
سنگرهای بیرون شهر به انتظار نشستند. با وجود اینکه شهر کاملاً در تصرف دولت بود،
جنگلیان همچنان تحت نفوذ و سلطه جنگلیها بود. دو روز بعد از اقامت وزیر جنگ،
نمایندگان جنگل وارد رشت شدند، ضمن مذاکراتی که در این ملاقات صورت گرفت،
سردار سپه در باره تشکیلات جنگل و چگونگی اداره آن و هدفهای میرزا کوچک خان
سوالاتی کرد و سپس پیغامی برای میرزا کوچک خان فرستاد به این شرح: هدفهای
جنگل تا آنجا که مربوط به قطع نفوذ بیگانگان و حفظ استقلال مملکت می باشد، طرف
تأیید من است و من شخصاً بنام دولت ایران تصدیق می کنم که اقدامات میرزا از روی
کمال حسن نیت و ملت خواهی و وطن پرستی بوده است و عملیات انقلابیون جنگل به
نفع ملت و کشور ایران بوده که در روزهای باریک و تاریک کمکهای شایسته ای در
جلوگیری از تعرض بیگانگان نموده اند، جای آن داشت که میرزا خود را به مرکز
می رسانید و زمام امور را در دست می گرفت، لیکن به علت دوری از مرکز توفیق نیافت.
اکنون من در مرکز قیام کرد، همان منظور انقلابیون جنگل را تعقیب می کنم و حال که
ایران دارای حکومت ثابت شده اقتضاء دارد نفوذ کامل حکومت مرکزی که لازمه ثبات و
امنیت کشور است، در سراسر مملکت بسط پیدا کند ... تقاضا دارم بیاید دست به دست
هم داده ایران را نجات دهیم.^۳ موافقت شد تا رسیدن جواب از طرف میرزا کوچک
خان ۴۸ ساعت آتش بس اعلام شود؛ میرزا کوچک خان با صلاح دید زعمای جنگل در
پاسخ وزیر جنگ نامه ای نوشت و اعلام کرد: "با ملاحظه نامه مشروح و نویدی که از
لحاظ اصلاحات و تأمین آزادی و استقلال کشور به ملت داده شده است، سران جنگل

۱- مورخ الدوله سپهر، ایران در جنگ بزرگ، ص ۳۹۴

۲- ابراهیم فخرانی، سردار جنگل، ص ۳۷۷

۳- حسن تهرانی، جنگل، ص ۱۷۳

مقدرات خود را از این تاریخ در اختیار دولت مرکزی قرار می‌دهند. در این پاسخ پیشنهاد شده بود که محلی برای ملاقات سران جنگل با وزیر جنگ تعیین شود. چندین بار بر سر تعیین جا برای ملاقات اختلاف نظر پیش آمد، ابتدا جمعه بازار و سپس صومعه سرا و بار سوم ماسوله از طرف جنگل پیشنهاد گردید، ولی همین که به رضا خان خبر رسید جنگلی‌ها مقررات آتش بس را شکسته و در ماسوله با قوای دولتی وارد جنگ شده‌اند، خشمگین شد و دستور سرکوبی و قلع و قمع جنگلی‌ها را صادر کرد.

علت واقعه این بود که فرمانده نیروی قزاق مأمور جبهه ماسوله به علت عدم اطلاع از متارکه ۴۸ ساعته همین که خواست از ماسوله سرازیر شود با قوای جنگل مواجه شد و عده‌ای از قوای دولتی در این مصادمه کشته شدند و این امر باعث خشم سردار سپه شد و دستور باز داشت نمایندگان جنگل را صادر کرد. سه روز جنگ بین قوای جنگل و قوای دولت ادامه داشت، در جنگ مغلوبه‌ای که آخرین بار در جنگل اتفاق افتاد قوای جنگل پراکنده شدند و دستجات مجاهدین جنگل تک تک و جوخه جوخه به سوی اردوی دولت متوجه شده و تسلیم گردیدند. کسانی که مقاومت می‌کردند کشته و یا دستگیر می‌شدند.

تنها سه تن از بزرگان جنگل: میرزا کوچک خان و معین الرعایا و گائوک (هوشنگ) باقی مانده بودند که قوای دولت در تعقیبشان بودند. میرزا کوچک خان نه مایل بود به دولت که اعتمادی بدان نداشت، تسلیم شود، و نه می‌توانست به تنهایی با قوای دولت بجنگد، لذا تا جایی که قدرت داشت مقاومت ورزید و عقب نشست.

سرانجام، معین الرعایا نیز بدلیل تأمینی که از دولت گرفت تسلیم شد و میرزا کوچک خان به‌مراه گائوک عازم رفتن به خلخال شد.

"در دامنه کوه" گیلوان دچار برف و بوران شدید شدند. میرزا کوچک خان پس از این که آخرین کس از یاران وفادار خود گائوک آلمانی معروف به هوشنگ را که از سرما منجمد شده بود مسافتی به دوش کشید، در مقابل قهر طبیعت دوام نیاورد و از پای در آمد و در خلعت سیمینی که مشیت خداوندی برای وی مقرر کرده بود مستور گشت.^۱ میرزا کوچک خان حاضر به تسلیم نشد و شهادت را برگزید و با مرگ او آخرین شعله‌های انقلاب گیلان خاموش شد، خبر شهادت میرزا کوچک خان در یک زمان کوتاه به همه جا منتشر شد و از آن جمله به گوش سالار شجاع برادر امیر مقتدر طالش رسید.

۱- قیام جنگل، اسماعیل رائین، قیام جنگل، ص ۲۵۶

نامبرده به اتفاق عده‌ای تفنگچی به خانقاه رفت و مانع اهالی از دفن جسد شد و سپس به منظور انتقامجویی و کینه دیرینه‌ای که نسبت به میرزا کوچک خان داشت دستور داد یکی از طالبی‌های همراه وی با نام رضا اسکستانی شبانه سر آن شهید راه وطن را از تن جدا کند. سردار مقتدر، فاتحانه سر را به رشت برد و تسلیم فرماندهان نظامی کرد. تشریفاتی که برای بردن سر به رشت معمول شد، بیشتر جنبه قدرت نمایی داشت و فاجعه تاریخی کربلا را بیاد می‌آورد.

خالو قربان کرد سر میرزا کوچک خان را به منظور ابراز صمیمیت سردار سپه به تهران برد. به دستور سردار سپه، سر میرزا را در گورستان حسن آباد (محل آتش نشانی فعلی) دفن کردند ولی بعدها یکی از یاران قدیمی میرزا کوچک خان سر را محرمانه از گور کند تحویل گرفت و به رشت برد و در محلی موسوم به سلیمانداراب به خاک سپرد. در شهریور ۱۳۲۰ ه.ش، آزادیخواهان گیلان، جسد میرزا را نیز از گیلوان به رشت منتقل و در جوار سر مدفون کردند.^۱

تا پیش از پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی، رژیم منحط پهلوی ضمن قلب شخصیت دینی و جهانی میرزا، بزرگ مرد جنگل مستقیم و غیرمستقیم می‌کوشید تا با لطایف الحیل آرامگاهش را نیز به دست ویرانی و نسیان بسپارد. پس از پیروزی اسلام در ایران آرامگاه، عرصه‌ای شده بود برای مقاصد گروهکهای مختلف که هر یک سعی داشتند با منتسب کردن میرزا به خود از اعتبارش کسب حیثیت نمایند. در چنین شرایطی در سال ۱۳۵۹ ه.ش، اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی استان گیلان ضمن مطرح کردن شخصیت دینی و روحانی میرزا کوچک خان که عدم آگاهی عامه مردم از آن بزرگترین عامل تشبث گروهکها بود، به کمک و همکاری شهرداری بنای آرامگاه جدیدی را متناسب با شخصیت مذهبی و سیاسی این روحانی مجاهد عهده‌دار شد.

هر ساله روز یازدهم آذر، در محل آرامگاه میرزا کوچک خان در سلیمانداراب به مناسبت سالروز شهادت او مراسم یادبودی برپا می‌شود و از این مجاهد بزرگ راه آزادی تجلیل بعمل می‌آید.

میرزا کوچک خان یکی از شخصیت‌های ممتاز و کم نظیری است که در عرصه تاریخ گیلان ظهور کرد. این راد مرد بزرگ در روزهای تیره و تار که وطن در معرض تاخت و تاز اجانب بود، قیام کرد و قسمت اعظم زندگانی خود را برای حفظ آزادی و خدمت به

۱- ابراهیم فخرانی، سردار جنگل، ص ۳۹۱-۳۹۲

میهن و استقلال مملکت و نجات آن از شرّ بیگانگان به زحمت و مشقت گذراند و سرزمین گیلان را از لوٹ وجود بیگانگان تطهیر کرد. نه تطمیع او را از مقاصد عالیه اش در اعتلای نام ایران باز داشت و نه تهدید او را از ایده‌ای که داشت منحرف ساخت.

شخصیت بارز او مورد تأیید دشمنانش نیز بود، چنانکه ژنرال دنسترویل انگلیسی در مورد او می‌نویسد: نهضت جنگل از طرف میرزا کوچک خان، انقلابی معروف که یک ایده آلیست با شرف و منصفی است تشکیل یافته در طبقات اعیان و ممتاز، هم میرزا کوچک خان طرفدارانی پیدا کرد و او را در واقع ناجی ایران می‌دانستند و یقین داشتند که قوای اجانب را از مملکت بیرون خواهد کرد و عظمت گذشته و دوره طلایی ایران را مسترد خواهد کرد.

میرزا کوچک خان پای بند جاه و مقام نبود و جز خدمت حقیقی به مردم هدفی نداشت وی در سخت‌ترین شرایط از ایده خود صرف‌نظر نکرد و برای حفظ آزادی و استقلال کشور مدت هفت سال متمادی با مشکلات و مصائب دست به گریبان بود. میرزا کوچک خان با این که خود تحصیلات عمیقی نداشت، عقب ماندگی و بدبختی مردم ایران را از بی‌فرهنگی می‌دانست، به همین جهت در طول نهضت به تأسیس چندین مدرسه همت گماشت.

میرزا مردی مذهبی و به انجام شعایر دینی پای بند بود، نمازش به موقع انجام و روزه اش ترک نمی‌شد و به استخاره اعتقاد زیادی داشت و مخصوصاً وقتی عقایدش با آراء دیگران متفاوت بود، به استخاره متوسل می‌شد. به مال دنیا علاقه‌ای نداشت و از بیت‌المال جنگل به همان لباس و غذای ساده اکتفا می‌کرد.

میرزا کوچک خان اساس عقاید و نظریاتش بر مسلمانی و اجرای مقررات دین اسلام و میهن پرستی شدید استوار بود. وی پیش از آنکه یک فرد انقلابی باشد، یک مسلمان واقعی بود و به مغزش خطور نمی‌کرد که مقررات دینی اش را تحت الشعاع افکار انقلابی قرار دهد. او از افکار مردم ایران و نیروی آنها الهام می‌گرفت نه از خارج؛ او دشمن سرسخت روسیه تزاری و بریتانیا و عمال این دو دولت استعمارگر بود و سرانجام در راه آرمان مقدس خود به شهادت رسید.

علل شکست نهضت جنگل؛

بنیانگذار نهضت جنگل میرزا کوچک خان، یکی از مجاهدین حقیقی و راد مردی آزادیخواه بود ولی با تمام قدرت مذهبی و میهن پرستی و شهامتی که داشت از جامعه‌شناسی به دور بود و شَمّ سیاسی قوی نداشت، در کادر رهبری جنگل، افرادی که

به سیاست جهانی آشنا باشند، کمتر دیده می‌شد. رهبران جنگل اکثراً از فلسفه انقلاب و طرز توسعه و تکامل و به ثمر رسیدن آن اطلاع کافی نداشتند و از امور سیاسی و نقشه‌های جنگی و استراتژی نظامی بی‌اطلاع بودند.^۱

هیأت اتحاد اسلام به استثنای یکی دو نفر، مرکب بود از یک اکثریت روحانی که از علم دین اطلاعات کافی داشتند، لیکن از علم سیاست و امور مربوط به مسائل بین‌المللی و پیچ و خم‌های سیاسی بی‌بهره بودند^۲، و حتی خود میرزا کوچک خان هم که مردی مذهبی بود، همه مظاهر انقلاب را از دریچه دیانت می‌نگریست و تهوّر و قاطعیتی را که لازمه یک پیشوای انقلابی بودن است، نداشت.

به همین جهت مواقع بسیار حساسی را از دست داد و چون سیاستمداری ورزیده نبود و مکتب انقلابی ندیده بود، نتوانست این نهضت انقلابی را بر پایه صمیمیت بنیان نهد و یا عقیده اجتماعی یکدست و قابل قبول و اجرائی را به وجود آورد و اطرافیان خود را از لحاظ ایدئولوژیک مسلح و مجهز کند. به همین دلیل در اولین برخورد "انقلابیون شوروی" با قیام‌کنندگان نهضت جنگل، عده زیادی از جوانان روشنفکر و معتقد به جنبش اتحاد اسلام، عقاید و مرام کمونیستها را پذیرفتند و شیفته آنان شدند و دو دستگی عمیقی به وجود آمد.

نداشتن تاکتیک صحیح و بی‌اطلاعی رهبران نهضت از اوضاع کشور باعث شد که در بهترین شرایط و با وجود دعوتهای مکرر آزادیخواهان برای حمله به تهران آماده نشوند. مرحوم بهار در تاریخ احزاب سیاسی می‌نویسد: "اگر مرحوم میرزا در سال ۱۳۳۶ که تهران بین دولتهای سست و شیرازه در رفته دست به دست می‌گشت به تهران حمله کرده بود، بدون هیچ شکی دولت ایران مانند موم در دست او و اتباعش نرم شده و به میل آنها ساخته می‌شد"^۳.

جنگلیان همیشه از یک اصل کلی پیروی می‌کردند و آن این که از هر پیشامدی به نفع انقلاب ایران استفاده کنند، به همین جهت پس از انقلاب روسیه هنگامی که ارتش سرخ در بندر انزلی پیاده شد، چون حامل انقلاب و پیام آور آزادی بود از آن استقبال کردند و همکاری آنان را پذیرفتند^۴. تنفر شدید میرزا کوچک خان از سیاست انگلیس سبب شد که در اعتماد به سیاست شوروی راه افراط بییامد و قسمت عمده موقعیت و

۱- اسماعیل رائین، قیام جنگل، ص ۷

۲- مجله فروغ، شماره اول، ص ۱۸

۳- بهار، تاریخ مختصر احزاب سیاسی، ص ۱۵۹

۴- عنایت، قهرمان جنگل، ص ۵۶

حتی و جاهت خود را فدای این اعتماد بی دلیل کند. جنگل فاقد سازمان اطلاعاتی بود و تا پایان کار از آنچه در پشت پرده سیاست می‌گذشت، اطلاع کافی نداشت. پس از شکست دولت آلمان در جنگ جهانی اول چون منافع روس و انگلیس هر یک بنحوی تأمین شده بود، هر دو دولت مصمم شدند به دفع نهضت جنگل برخیزند و با دولت ایران در این زمینه مساعدت و همراهی کنند.

دیپلماسی انگلستان، سیاستی را تعقیب می‌کرد که لازمه اجرای آن پایان یافتن انقلاب گیلان بود، دولت شوروی که امتیازاتی از انگلیس گرفته بود، متقابلاً می‌بایست امتیازاتی به آن دولت بدهد. در زمینه سیاست دو کشور توافق کرده بودند که به قیام جنگل خاتمه دهند. دولت روسیه از طرفی بمناسبت توسعه روابط با دولت مرکزی و گذراندن قرار داد ۱۹۲۱ میلادی ایران و روس و گسترش روابط تجاری با ایران و از طرف دیگر به علت رویه میرزا کوچک خان که نمی‌خواست انقلاب گیلان، رنگی جز رنگ ایرانی داشته باشد، نه تنها کمکهای خود را به نهضت جنگل قطع کردند بلکه میرزا کوچک خان را نیز به خلع سلاح و سکوت و سازش دعوت کردند.^۱

بدین ترتیب انقلاب جنگل قربانی سازشهای پشت پرده سیاستهای بیگانه شد، ارتجاع و استبداد داخلی و زد و بندهای سیاسی روسیه و انگلیس باعث شکست نهضت جنگل شد.^۲ عوامل استعمارگر خارجی و دست نشانده‌های داخلی آنان با سیاست تفرقه بیانداز و حکومت کن، نهضت را از هم پاشیدند و با دامن زدن بر آتش اختلافات نیروی سازنده ملت ایران را که با توجه به شور و هیجان انقلابی می‌رفت تا سدی نفوذ ناپذیر در برابر تهاجم و تجاوز استعمارگران بوجود آورد تضعیف کرد.^۳

مارکسیست‌هایی که در نهضت جنگل نفوذ کرده بودند، تحت این عناوین که میرزا طرفدار سرمایه‌داران است و ارتجاعی فکر می‌کند، علیه او سمپاشی می‌کردند. گروهی از دزبازیان که با میرزا کوچک خان و یاران آزاده او دشمنی علنی داشتند، می‌خواستند به هر نحو که شده هسته مقاومت جنگل را از بین ببرند و برای عقیم کردن فعالیت جنگلیان و روی گردان شدن جامعه ایرانی از آنان و بخصوص جلوگیری از حمایت مردم مذهبی از آنان، شایع کردند که میرزا کوچک و یاران او همگی لامذهب، ماتریالیست، کمونیست و

۱- اسماعیل راثین، قیام جنگل، اسماعیل جنگلی، ص ۲۲۱-۲۲۲

۲- واقف شریفی، وقتی مارکسیستها تاریخ می‌نویسند ص ۹-۱۰ و ۱۸

۳- حیدر خان عمو اوغلی، ص ۲۵۶

جیره خوار بلشویکها و دولت روسیه‌اند و اگر پیروز شوند، اساس دین اسلام را از این مملکت بر می‌اندازند، حتی ملایان جیره‌خوار در بار و دولت، کمک و مساعدت مسلمانان را با جنگلیان در حکم "محاربه با امام زمان" و یاری به دشمنان دین مبین اسلام می‌دانستند.

یکی دیگر از علل شکست نهضت، عدم وجود یک انضباط کامل انقلابی و نفاق بین رهبران جنگل بود. سرانجام کار اختلاف گروهها بدانجا کشید که همه افراد و رهبران نهضت و انقلابیون روی در روی هم قرار گرفتند. برخی از عناصر چپ‌رو، ضرورت جامعه و انقلاب را درک نکردند و دست به اقدامات افراطی مانند: ضبط محصول خرده مالکان، تظاهرات علنی علیه دین و روحانیت، بی‌احترامی به آداب و رسوم مردم، دادن شعار کشف حجاب زنان، نفی تعالیم قرآن مجید و مقابله با نظرات اسلامی میرزا کوچک خان و غیره زدند.^۱ بدیهی است که میرزا کوچک خان با عقاید مذهبی که داشت، نمی‌توانست با این اقدامات چپ‌رو موافق باشد، به همین جهت بین کوچک خان و جناح چپ‌رو تناقض شدیدی در گرفت و سرانجام همین اختلاف و تفرقه ضربه‌های سهمگینی بر پیکر جنبش انقلابی جنگل زد و نهضت با شکست مواجه شد.^۲

نهضت جنگل اگرچه سرانجام موفقیت آمیزی نداشت، ولی در مسیر مبارزات حق طلبانه ملت ایران از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. این نهضت در طول هفت سال عمر خود منشاء خدمات مهمی گردید و به بسیاری از هدفهای مقدس خود از جمله کوتاه کردن دست بیگانگان از ایران نائل شد و توانست به سلطه ابرقدرتها بر ایران موقتاً خاتمه دهد و استقلال از دست رفته کشور را به ایران برگرداند و منادی آرزوهای مردم ایران برای رهایی از یوغ بیگانگان و نیل به استقلال و ترقی و سعادت ملت باشد.

۱- ایوانف، تاریخ نوین ایران، ص ۴۰

۲- ایوانف، تاریخ نوین ایران، ص ۴۰

منابع مورد استفاده:

- ۱- سردار جنگل، ابراهیم فخرائی، انتشارات جاویدان، چاپ نهم، ۱۳۵۷
- ۲- قیام جنگل، یاد داشتهای میرزا اسماعیل جنگلی، با مقدمه و کوشش اسماعیل راین انتشارات جاویدان، چاپ اول، ۱۳۵۷.
- ۳- مزدی از جنگل، احمد احرار، انتشارات علمی.
- ۴- قهرمان جنگل، تدوین عنایت، انتشارات عارف، تهران.
- ۵- روزنامه جنگل، سال اول، ۱۲۹۶-۱۲۹۵، ش.
- ۶- کتبخانه، که بوده، جنگل گیلان چه بوده، محمد تمیمی طالقانی، ۱۳۲۴.
- ۷- تاریخ جنگل، صادق مهرنوش، ضمیمه روزنامه فریاد لاهیجان، رشت، ۱۳۳۴ ش.
- ۸- جنگل، حسن تهرانی، انتشارات بنگاه مطبوعاتی افشاری، تهران، آذر ماه ۱۳۲۰
- ۹- تاریخ مکمل جنگل میرزا کوچک خان، سید صفا موسوی، رشت، ۱۳۵۸
- ۱۰- نگاهی از درون به انقلاب مسلحانه جنگل، محمد حسن صبوری دیلمی، تهران ۱۳۵۸
- ۱۱- یادبودهای انقلاب گیلان، حسین جودت، ۱۳۵۱
- ۱۲- حیدر خان عمو اوغلی، اسماعیل راین، انتشارات جاویدان، چاپ سوم ۱۳۵۵ ش
- ۱۳- مین، صادق مهرنوش، رشت، ۱۳۲۲
- ۱۴- ایران در جنگ بزرگ (۱۹۱۸-۱۹۱۴)، مورخ الدوله سپهر، ۱۳۳۶
- ۱۵- ایرانی که من شناختم، ب نیکیتین، ترجمه فره وشی، انتشارات معرفت، تهران، دیماه، ۱۳۲۹
- ۱۶- مجله فروغ، اسناد و نوشتجات تاریخی در باره میرزا کوچک خان، شماره اول.
- ۱۷- یاد داشتهای ژنرال دنسترویل در سال ۱۹۱۸-۱۹۱۷، از انتشارات روزنامه کوشش طهران، ۱۳۰۹.
- ۱۸- سی سال رقابت غرب و شوروی در ایران، ژرژ لتجافسکی، مترجم حورا یآوری، انتشارات ابن سینا، اسفند ۱۳۵۱
- ۱۹- گیلان زمین، قدیر بیشه بان، تهران
- ۲۰- وقتی که مارکسیستها تاریخ می نویسند، دفتر اول درباره نهضت انقلابی جنگل، واقف شریفی، چاپ اول.
- ۲۱- تاریخ مختصر احزاب سیاسی تا انقراض قاجاریه، محمد تقی بهار.

- ۲۲- خاطرات سیاسی فرّخ، سید مهدی فرّخ، انتشارات جاویدان، علمی ۱۳۵۵ ش.
- ۲۳- تاریخ هیجده ساله آذربایجان، احمد کسروی، جلد دوم، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۴۶.
- ۲۴- یادگار عمر، دکتر عیسی صدیق، جلد اول، تهران، آذرماه ۱۳۳۸
- ۲۵- انقلاب اسلامی و شهرداری رشت از ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ تا ۲۲ بهمن ۱۳۶۱
- ۲۶- گوشه‌هایی از تاریخ گیلان، بهاء‌الدین املشی (میزان)، تهران، ۱۳۵۲
- ۲۷- تاریخ ایران، م س، ایوانف، مترجم هوشنگ تیزابی و حسن قائم پناه

□ مروری بر رخدادهای تاریخی و سیاسی دریای خزر^۱

از جعفر خمایی زاده

دریای خزر بزرگترین دریاچه روی زمین است. مساحت آن ۳۷۸ هزار کیلومتر مربع می باشد. از شمال به جنوب تقریباً ۱۲۰۰ کیلومتر درازا دارد و پهنای آن به ۳۲۰ کیلومتر می رسد.^۲ مدار ۴۰ درجه عرض شمالی که از شبه جزیره آپشرون در ساحل باختری این دریا و نیز از ایتالیا و جزیره سیسیل می گذرد، نشان می دهد که دریای خزر در گذشته دریای ایتالیا می باشد. حدّ انتهایی آن در خاور خلیج قره بغاز و آخرین نقطه باختری آن خلیج کوکتویسکی کولتوک "koltouk - koutubeiski" و در شمال خلیج بوگاتینسکی "Bogatinski" (دهانه رودخانه اورال) و در جنوب نزدیک محمودآباد، یکی از شهرستانهای مازندران در ساحل دریای خزر، می باشد. محیط این دریا در منابع مختلف با اعداد متفاوت ذکر شده، طول خط ساحلی حدود ۶۳۸۰ کیلومتر^۳ است که ۹۹۲ کیلومتر آن در خاک ایران و بقیه در خاک جمهوری های تازه استقلال یافته شوروی سابق، یعنی ترکمنستان - قزاقستان - روسیه و آذربایجان می باشد.

به طور متوسط ۳۶۰ هزار کیلومتر مربع از سطح این دریا در معرض قدرت تبخیری هوا قرار می گیرد. سالیانه حدود ۳/۵ کیلومتر مکعب آب به طور طبیعی وارد این دریا می شود که ۳/۴ کیلومتر مکعب آنرا تنها رودخانه ولگا تأمین می کند.^۴

با نگاهی به تاریخ می توان دریافت که از روزگاران بسیار دور در برخی از زمین های ساحلی این دریا مردمی زندگی می کرده اند و دریای خزر همواره در تأمین قسمتی از نیازهای آنان نقش داشت. توجه به نام های مردمی مانند آلبانی ها - کاسپین ها - دیلمی ها - قزها - گیل (گیل) ها - هیرکانی ها - خزرها - سیت ها - تپورها - و خوالینسک ها که روزگاری نامشان بر این دریا بود، همه و همه یادآور تلاش هایی است که این اقوام از خود

۱- برداشت از: دریای خزر، ترجمه و تدوین جعفر خمایی زاده، انتشارات هدایت است (زیر چاپ).

۲- دکتر ن. ا. کرلیف: زمین شناسی و منابع نفت و گاز دریای خزر، وزارت نفت، خرداد ۱۳۶۸، ص ۱

۳- محمودزاده، سرهنگ کمال: شناخت دریای مازندران و پیرامون آن، تهران، کتابفروشی دهخدا، ص ۱۸۸.

۴- The caspien problem مجله Vody Resursx، شماره ۵، اکتبر ۱۹۸۰، انستیتوی مسائل آب آکادمی

علوم روسیه، ترجمه از سوی دفتر طرح احیای مرداب انزلی

نشان داده‌اند.

هرودوت (۴۸۶ تا ۴۲۰ ق.م) با اشاره به نبرد ماسازت‌ها (که قبیله‌ای از سلت‌ها بودند) با ایرانیان که در حوالی دریای خزر روی داد از قدیمی‌ترین مورخان یونانی است که درباره این دریا سخن رانده است.

حدود دو قرن پس از او، یعنی در سال‌های میان ۲۸۰ تا ۲۸۲ ق.م. نیکاتور "Nicator" سلوکی یکی از افسران خود به نام پاتروکلوس "Patrocles" را مأمور تحقیق درباره دریای خزر نمود. او پس از انجام بررسی‌های لازم اظهار داشت که این دریا از جانب شمال به دریای آزاد راه دارد. این اظهار نظر از سوی پژوهشگران دوران باستان مانند استرابو، پلینیوس - Plinius - (جغرافیدان رومی) و نیز پلوتارک "Plutarch" مورد تأیید قرار گرفت. بعدها بطلمیوس درباره این دریا نظری درست‌تر ارائه داد که محققان اروپائی از جمله مارکوارت نیز آن را پذیرفتند.^۱

در روشن شدن تاریخ دریای خزر، افزون بر تعدادی از پژوهشگران بیگانه، عده‌ای از جغرافیدانان ایرانی نیز دست به کوشش‌هایی زده‌اند که استفاده از اظهار نظرها و عقاید آنان می‌تواند، ما را با ویژگیهای تاریخی و سیاسی این دریا بیشتر آشنا سازد. ابو اسحاق اصطخری، که به سال ۳۴۶ ه.ق. (۹۵۷ م) وفات یافته، از پژوهشگران برجسته‌ای است که نظرش درباره دریای خزر در کتاب مسالک و الممالک مورد استفاده محققان همزمان او و دیگران قرار گرفته است.^۲

ابن حوقل که با اصطخری، ملاقاتی داشته است و بیست سال پس از او در گذشته، در کتاب معروف خود به نام «صورة الارض» از محدوده طبیعی این دریا، ویژگیهای اجتماعی ساکنان ناحیه خزر و مباحثی دیگر نام برده است.^۳

از دیگر متن‌های کهن که در مورد دریای خزر شرحی در آن دیده می‌شود «اعلاق النفیسه» از ابوعلی ابن رُسته. اصفهانی است که آن را در اوائل قرن چهارم هجری نوشته است. او در این اثر در زمینه دریای خزر و مردمی که بر سواحل این دریا می‌زیستند،

۱- وره‌رام، غلامرضا: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، از فصل‌نامه تحقیقات جغرافیایی، مجله علمی و پژوهشی گروه جغرافیای بنیاد پژوهشهای اسلامی، آستان قدس رضوی، شماره ۲، سال سوم به شماره مسلسل

۱۰، پائیز ۱۳۶۷

۲- اصطخری، ابواسحاق: مسالک و ممالک، به کوشش ایرج افشار، تهران ۱۳۴۷، ص ۱۷۵

۳- وره‌رام، غلامرضا: مأخذ، یادشده، ص ۷۴

مسائل تاریخی و سیاسی آن مباحثی را به میان کشیده است.

او از مردم بلغار که در کنار رود اتل (ولگا) می‌زیستند، از تجارت آنها با خزرها، از روس‌ها که در شبه جزیره‌ای زندگی می‌کردند و در ناحیت خزران و بلغار به داد و ستد مشغول بودند، از خزرها که به خرید و فروش پوست سمور و قاقم و سنجاب می‌پرداختند و از آلان‌ها که سرزمین آنان تا دریای خزر ادامه می‌یافت، سخن به میان آورده است.

در قرن‌های بعد افزون بر جغرافیدانان، عده‌ای از مورخان نیز درباره دریای خزر به پژوهش‌هایی دست زده‌اند و اینک برای تماشای چند تصویر از سیمای سیاسی این دریا به روایت تاریخ‌گوش فرا می‌دهیم:

از اواخر قرن دوم میلادی «ناحیت خزران» در سواحل دریای خزر و شمال قفقاز، محل زندگی خزرها بود. در سال ۳۴۹ میلادی آتیلا فرمانده «هون»‌ها آنها را به اطاعت خود درآورد و پسرش الاک را به فرماندهی آنها گماشت. نزدیک دو قرن بعد، انوشیروان پس از صلحی که با آنان کرد برای آنکه از حملات آنها در امان باشد، سد معروف دریند را ساخت.

در قرن اول هجری خزرها، سرزمین خود را به طرف باختر گسترش دادند و با اسلاوها همسایه شدند و در همین قرن محمد بن مروان - برادر خلیفه عبدالملک اموی (۶۵۸۶ ه‍.ق) - به خاک آنان و به پایتخت جدیدشان ایتل که در کنار رود ایتل (ولگا) قرار داشت، حمله برد و شکست سختی بر آنان وارد ساخت و از همان دوران اعراب از این سرزمین و نیز دریای آن با نام (خزر) یاد نمودند.

در تاریخ طبرستان که وسیله محمد بن حسن اسفندیار حدود سال ۶۱۳ ه‍.ق (۱۲۱۶ م.) تألیف شده شرحی درباره حملات روس‌ها به سواحل دریای خزر دیده می‌شود. طبق نوشته این کتاب روس‌ها سه بار سواحل این دریا را مورد هجوم خود قرار داده‌اند.^۱

تاریخ اولین حمله آنان در زمان حسن بن زید علوی (۲۷۰ - ۲۵۰ ه‍.ق) بود که به جزیره آبسکون حمله کردند. محل دومین حمله هم آبسکون بود که به سال ۲۹۸ ه‍.ق. انجام گرفت و در این مورد چنین نوشته است:

... در این سال شانزده پاره کشتی پدید آمد از آن روسان، در آبسکون شدند، که به

۱- وره‌رام، غلامرضا: مأخذ یاد شده ص ۷۷-۸۰

عهد حسن بن زید، روسان به آبسکون آمده بودند و حرب کرده بودند. حسن زید لشکر فرستاد و جمله را کشته و در این وقت به آبسکون و سواحل دریا به آن طرف خواب کرده و به تاراج داده بودند و بسیار مسلمانان را کشته و به غارت برده. ابوالفرغام احمد بن الطاسم والی ساری بود. این حال به ابوالعباس نبشته، مدد فرستاد و روس به از آنجائیکه «ماکاله» می‌گویند آمده بودند که شیخون بر سرآنان برد و بسیاری را بکشت و اسیر گرفت و به نواحی طبرستان فرستاد.

سومین حمله تا حدود شیمرود در دیلمان روی داد که از آن بدین صورت یاد گردیده:

... تا سال دیگر روسان به انبوه بیامدند و ساری و نواحی پنجاهزار را سوخته و خلائق را اسیر برده و به تعجیل به دریا رفته تا به حد شیمرود به دیلمان رسیده و بعضی بیرون رفته و بعضی به دریا بود. گیلان شاه فرمود که شب به کنار دریا آمدند و کشتی‌ها سوخته و آن جماعت را که بیرون بود کشته و دیگران که به دریا بود گریختند. اما شروان شاه از آن حال خبر یافته، به دریا کمین فرمود و تا آخر ایشان یکی را زنده نگذاشت و توّد روسان از این طرف منقطع شد.

سکه‌هایی در آبسکون به دست آمده که تاریخ آنها از سال ۲۶۷ تا ۲۶۹ هـ.ق. است ، یعنی زمانی که سادات علوی در طبرستان حکومت می‌کردند و به گرگان هم دست یافته بودند. در حاشیه سکه‌ها این آیه نقش شده: «أَذِنَ لِلدِّينِ يُقَاتِلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَاِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ». به معنی «اذن داده شد به کسانی که طرف تاخت و تاز بودند که جنگ کنند، زیرا که ظلم به آنها شده بود و خدا آنان را فاتح خواهد کرد.

با توجه به موقعیت آبسکون که در ساحل گرگان واقع بود و تاریخ سکه‌ها، می‌توان دریافت که انتخاب این آیه به مناسبت همین حمله روس‌ها می‌باشد و این امر تاریخ حمله را که ارنست کونیک «Ernest Konik» مورخ مشهور روسی ۲۶۶ تا ۲۶۷ هـ.ق. می‌داند مورد تأیید قرار می‌دهد.

سید ظهیرالدین مرعشی در تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، که به سال ۲۶۸ هـ.ق. تألیف کرده، آورده است: ... سامانیان هر چند وقت به طبرستان، نواب و عمال می‌فرستادند. اصفهبدان با ایشان موافق بودند، تا در آن میان جماعتی روسیان به کشتی نشسته بودند از دریا بیرون آمدند، در طبرستان خرابی کردند. آل سامان به استیصال آنها سعی نمودند و به کلی آن قوم را برانداختند. باید دانست که این همان هجوم دوم است که احتمالاً در سال ۲۹۸ یا ۲۹۷ صورت گرفته است.

در مورد تاریخ سؤمین هجوم روس‌ها، مسعودی در کتاب مروج الذهب شرحی^۱ نوشته که قسمتی از آن چنین است:

... از پس سال سیصد در حدود پانصد کشتی که هر کشتی یکصد کس داشت ... به دریا پراکنده شده و دسته‌ها به گیل و دیلم و طبرستان و آبسکون و ... فرستادند ... و این نوشته نشان می‌دهد که تاریخ این حمله بعد از سال ۳۰۰ بوده است. به عقیده برنهارد درن و - خاورشناس آلمانی - این حمله در سال ۳۰۱ واقع شده است. پوگودین - مورخ مشهور روسی - عقیده دارد که دولت روس در حمله‌های اول و دوم دخالتی نداشت و دسته‌هایی از روس‌ها به قصد غارت به این حمله‌ها دست زدند. به نظر او، ایگور سؤمین پادشاه روس (۲۹۹ - ۳۳۳ ه.ق.) اولین پادشاه روس است که به سواحل دریای خزر حمله کرد.

در نیمه اول قرن چهارم هجری یعنی حدود سال ۳۳۲ که سالار مرزبان بن محمد بن مسافرکنگری، از امرای محلی گیلان، طارم و آذربایجان را هم زیر فرمان داشت. شهر بردعه، پایتخت منطقه‌ای بود که امروز کشور تازه استقلال یافته آذربایجان قرار دارد؛ به این شهر در آن زمان «ازان» می‌گفتند، شهری بود مرکز بازرگانی که در انبارهای آن کالای فراوانی نگهداری می‌شد.

روس‌ها برای تصرف این شهر و دستیابی به چنین کالای بی‌حسابی، از موطن خود در سواحل دریای بالتیک با کشتی از راه رودخانه ولگا به دریای خزر راه یافته و توانستند شهر بردعه را به تصرف خود در آورند.

سالار به جنگی شدید با آنان مبادرت ورزید. این جنگ مدت زیادی طول کشید ولی قدرت بیش از حد سپاهیان روس راه هرگونه پیشرفتی را بر او بست. سرانجام شیوع بیماری - با اینکه تلفات بسیاری به نیروی روس‌ها وارد ساخته بود - سبب شد تا آنان از این منطقه عقب نشینی کنند.

در نیمه دوم قرن ششم هجری، یعنی حدود سال‌های ۵۷۰ - ۵۷۱ که شیروان شاه ابواسحاق ابراهیم اخستان اول در شیروان حکومت می‌کرد، روس‌ها به این سرزمین حمله کردند. خاقانی در دو قصیده از این حمله یاد کرد و از جمله گفته است:

”فتح تو به جنگ لشکر روسی
تاریخ شد آسمان فران را“
و پس از چند بیت می‌افزاید:

۱- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین: مروج الذهب، ج ۱، ص ۱۸۸ به بعد

"یا سهم تو خضروار شکافت هفتاد و دو کشتی ابران را"
و نشان می‌دهد که احتمالاً "حمله روس‌ها با هفتاد و دو کشتی انجام شده و به شکست آنها پایان گرفته است.

هنوز مدت زیادی از این رویداد نگذشته بود که فرار سلطان محمد خوارزمشاه از بیم سپاهیان مغول به جزیره آسکون قصه دیگری از این دریا به تاریخ بازگفت.
به سال ۷۹۴ ه.ق و زمان حمله تیمور به ایران، نواحی ساحلی جنوب خاوری دریای خزر، مقر حکومت مرعشیان بود. مقاومت دلیرانه این مردم سبب شد تا تیمور در استیلا به این منطقه با دشواری‌های فراوانی روبرو شود. و کمی بعد می‌بینیم عده‌ای از جهانگردان انگلیسی که در دوران حکومت صفویه از راه روسیه به ایرن سفر کرده بودند، برای هموار ساختن راه رسیدن به هندوستان به فکر افتادند تا از راه‌های آبی شمال اروپا، بالتیک، رودهای داخلی روسیه و دریای خزر در برآوردن منظور خود استفاده کنند.

به سال ۹۶۰ ه.ق. (۱۵۵۳ م.) ریچارد چنسلر "Richard chanceler" به قصد مسافرت به سرزمین لاپونی، در شمال شبه جزیره اسکاندیناوی، از انگلستان حرکت کرد ولی باد و طوفان او را به بندر ارخانگلسک در شمال روسیه برد. ریچارد در روسیه با اجازه ایوان واسیلیویچ - تزار روسیه - که به ایوان مخوف مشهود بود، توانست شرکتی به نام (شرکت مسکو) تأسیس کند و امکاناتی برای تجارت روسیه با سرزمین‌های خاور و جنوب دریای خزر فراهم آورد!

پس از مرگ او یکی از همراهان وی به نام انتونی جنکینسون «Anthony Jenkinson» در سال ۹۶۰ ه.ق (۱۵۵۷ م.) مأمور شد تا راه بازرگانی روسیه و کشورهای آسیای مرکزی را از طریق دریای خزر بگشاید. او با همراهانش به استراخان وارد شد و بدین ترتیب بود که رفت و آمد کشتی‌های بازرگانی در این دریا آغاز گردید.

شاه محمد خدابنده، جانشین شاه طهماسب اول، به منظور جلب حمایت و دوستی فدورایوانویچ، پسر و جانشین ایوان مخوف، تسار روسیه در سالهای ۹۹۴ یا ۹۹۵ ه.ق. سفیری به نام «هادی بیک» را با نامه دوستانه‌ای به دربار روسیه فرستاد و وعده کرد در صورت تعهد روسیه در حمایت از وی بادکوبه و «در بند» رابه آن دولت تسلیم کند.

۱- فلسفی، نصرالله: زندگی شاه عباس اول، ج ۴، ص ۲۳۵

از نمایندگان ایران در مسکو به گرمی پذیرائی شد و تسار سفیری به نام واسیلچیکوف را با آنها به ایران فرستاد. آنها در آستراخان از عزل شاه محمد و به سلطنت رسیدن شاه عباس با خیر شدند. بدین سبب نامه را به نام شاه عباس کرده، از راه دریای خزر راهی ایران گشتند.

شاه عباس در سال ۱۰۰۳ ه.ق. امام قلی خان را که از سرداران بزرگ ایران بود، با هیأتی به عنوان سفارت از راه دریای خزر روانه مسکو کرد. فدوره، از این هیأت استقبال کرد و شاهزاده واسیلی توفیاکین را به عنوان سفارت با هشتاد و پنج نفر عازم ایران کرد. این هیأت در رجب سال ۱۰۰۶ سفر خود را آغاز کرد. سفیر روسیه به هنگام مسافرت در دریا بیمار شد و درگذشت و منشی او، یمی لیائف جانشین وی گردید. اعضای سفارت غیر از بیست و هفت نفر بقیه از بیماری تلف شدند و یمی لیائف توانست با همین عده به دیدار شاه نایل آید.

پس از درگذشت فدوره برادرزن او به نام بوریس گودونف جانشین وی گردید؛ شاه عباس به منظور اتحاد با روسیه و پادشاهان عیسوی اروپا، حسینعلی بیگ بیات را با سرانتونی شرلی و نامه‌هائی عازم روسیه کرد، در پانزدهم ذی‌الحجه سال ۱۰۰۷ ه.ق. (۱۵۹۹ م.) آنها از اصفهان بیرون آمدند و از راه دریای خزر عازم روسیه و اروپا شدند. سفر آنها از بندر استراخان تا مسکو یعنی حدود نصف راه از طریق رودخانه ولگا انجام گرفت.

به سال ۱۰۱۱ ه.ق. (۱۶۰۲ م.) رودلف دوم امپراتور آلمان به آتین کاکاش دوزالون کمنی «Etienne kakaeh de zalonkemeny» مأموریت داد تا در رأس هیأتی به دربار شاه عباس برود. این سفیر پس از انجام مأموریتی در دربار روسیه عازم ایران شد و پس از سی و یک روز دریانوردی در دریای خزر به شهر لنگرود در گیلان وارد شد.

در زمان شاه عباس کشیشی به نام ژان تاده همراه پل سیمون و چند کشیش دیگر از کشیشان گرملی برهنه^۱ پا از جانب پاپ کلمنت هشتم به ایران آمده بودند. این شاه زمانی که آذربایجان، ارمنستان و شیروان را از دولت عثمانی گرفت، ژان تاده را که در اصفهان بسر می‌برد با نامه‌هائی از راه دریای خزر روانه روسیه ساخت و به سال

۱- فرقه گرملی در سال ۱۱۵۶ میلادی به وسیله یکی از کشیشان ایتالیائی تأسیس گردید. چون صومعه او در کره کرمل فلسطین بود، آن فرقه بدین نام موسوم شد و به سبب اینکه گروهی از روحانیان این فرقه با پای برهنه راه می‌دوند. آنان را (آباء گرملی برهنه پا) خوانند

۱۰۱۶ ه.ق. (دسامبر ۱۶۰۷) روبرت شرلی و آنتونی شرلی را همراه پل سیمون کشیش کوملی که اجازه بازگشت گرفته بود، با نامه‌ها و هدایائی به دربار پادشاهان اروپا فرستاد و سفر آنها نیز از راه دریای خزر انجام گرفت.

زمان سلطنت شاه عباس دوم مقارن حکومت پدر پطر کبیر در روسیه بود. در این هنگام هشتصد نفر از بازرگانان روس در اصفهان به فروش پوست خز و سمور مشغول بودند.

این عده به عنوان اینکه خود را عضو یک هیأت سیاسی می‌دانستند، از پرداخت حقوق گمرگی سر باز می‌زدند. به دستور شاه از آنان جلوگیری شد و همین امر سبب تیرگی روابط ایران و روسیه گردید و شاه عباس حکم اخراج این هیأت هشتصد نفری روس را صادر کرد.

الکسی تزار روس برای اینکه در قبال این رفتار واکنش نشان داده باشد، دست استکورازین، یکی از قزاقان روس، را برای حمله به ایران باز گذاشت و او نیز با هزاران نفر از قزاقان زیر فرمان خود شهرهای ساحلی گیلان و مازندران را مورد تاخت و تاز قرار داد. زمان وقوع این تجاوز مصادف بادوران زمامداری شاه سلیمان صفوی (شاه صفی دوم) بود. او به حکمران گیلان دستور داد تا از این حملات جلوگیری کند و مردم گیلان با دفاع دلیرانه‌ای از سرزمین خود توانستند، مهاجمان را که به دروازه رشت رسیده بودند، وادار به عقب‌نشینی کنند. استکورازین، برای تلافی این شکست به سوی فرح آباد مازنداران رفت و کشتار سختی در آن جا به راه انداخت. او در سال ۱۶۶۹ میلادی نیز پس از غرق کردن کشتی‌های ایران، که برای دفاع در برابر حملات و غارت‌های بسیج شده بودند، بار دیگر خاک ایران را مورد دستبرد قرار داد و آنگاه به سواحل گرگان رفت و مدتی با قزاقان همراه خود در آشوراده توقف کرد.

در دوران سلطنت شاه سلطان حسین صفوی بازرگانی ابریشم رونق و شکوفائی داشت. این کالا را با شتر از گیلان به بندرعباس حمل می‌شد و از آن جا با کشتی از راه اقیانوس هند و اقیانوس اطلس به بنادر اسپانیا، انگلیس، هلند، ایتالیا و دیگر بنادر اروپا می‌رفت. این زمان مقارن امپراطوری پطر کبیر در روسیه بود. تزار که همواره به مصالح کشور خویش می‌اندیشید و مردی تیزهوش بود، به آرتس والنسکی، سفیر خود در دربار شاه سلطان حسین گفت به ایرانیان بگو: «به جای اینکه کالای ابریشم را با پرداخت هزینه‌ای معادل چهل روبل طلا به بندرعباس و جزیره هرمز برسانند، صرفه آنها در این است که آن را تنها با پرداخت هزینه‌ای معادل پانزده روبل طلا با کشتی از راه دریای خزر به

استراخان برسانند. این کالا از آن جا با کشتی های کوچک تر از راه ولگا و دیگر رودهای داخلی روسیه به سن پترزبورگ (لنین گراد) می رسید و در ساحل بالتیک به کشتی های دولت های دیگر اروپا تحویل داده می شد.

حمله افغان ها به ایران سبب شد تا در سوم سپتامبر ۱۷۲۳ بین طهماسب میرزا و پطر کبیر عهدنامه ای منعقد شود. این عهد نامه دولت ایران را مکلف می ساخت تا ولایات ساحلی دریای خزر (گیلان - مازندران - گرگان) و نیز دربند و بادکوبه و شیروان را به روسیه واگذار کند و در عوض روسیه متعهد شود که افغان ها را ایران بیرون کند. ظهور نادر در چنین موقعی به این وضع پایان داد و سرحدات طبیعی ایران از هر سو به حالت قبلی خود بازگردانده شد.

به سال ۱۷۴۱ در جنگی که میان نادر شاه ولزگیان داغستان روی داد شاه ایرن مجبور بود بسیاری از نیازمندی های لشکریان خود را از راه دریا به دربند بفرستد. نادر برای این کار ناچار بود کرایه گزافی به صاحبان کشتی های روسی بپردازد.

در ژوئیه ۱۷۴۲ نادر شاه با جان التون «John Elton» ناخدای معروف انگلیسی آشنا شد. چند تن از بازرگانان انگلیسی التون و ناخدای وودروف «Woodroof» را مأمور کردند تا برای حمل کالاهای آنها از دریای خزر در بندر قازان، کشتی درست کنند. این دو ناخدا پس از ساختن کشتی آن را به نام امپراطور روس نامیدند و مقداری کالا در آن بار کرد، از راه ولگا به دریای خزر وارد شدند. کشتی آنها در ژوئن ۱۷۴۲ در بندر انزلی لنگر انداخت. پس از خالی کردن کالا، مقداری برنج برای مصرف لشکریان ایران در داغستان بارگیری نموده به سوی دربند حرکت کردند.

فعالیت های التون منافع صاحبان کشتی های روسی را تهدید می کرد؛ به همین سبب آنان را واداشت تا برای التون و وودروف مزاحمت هایی ایجاد کنند. ادامه این رفتار التون را ناگزیر ساخت تا به پادشاه ایران پناهنده شود. ملاقات آنها که چند جلسه ادامه یافت، برای نادر بسیار مطبوع بود و این پادشاه پس از چندی چون شاهد خدمات صادقانه التون بود، به او لقب «جمال بیک» داد و در عین حال التون را مباشر سواحل دریای خزر کرد و از او خواست تا برای ایران کشتی های نظیر کشتی های که اروپائیان دارند بسازد.

التون به گفته یکی از جهانگردان به نام «هانوی»، کاملاً به صورت یک ایرانی در آمده بود و در لنگرود به ساختن کشتی می پرداخت.

به سال ۱۷۴۵ هیأتی تحت ریاست شاهزاده گولیتزین «Prince Golitzin» به ایران

آمد، پزشک این هیأت به نام پروفیسور لرج Prof. Lerch یادداشتی از این سفر به یادگار گذاشت که در آن نوشته است: در نزدیکی دریند ناوی مجهز به دو توپ دیده است که التون برای نادرشاه ساخته بود و نیز دو ناو جنگی دیگر و چهار کشتی کوچکتر هم ساخته شده بود و چهار ناو بزرگ هم در دست ساختمان بود.

پروفیسور پولیوکتو «Prof. Polievktaur» از مردم تفلیس می‌گوید، در سال ۱۷۵۲ به تحریک دولت روسی یکی از ناوهای جنگی التون را در نزدیکی رشت آتش زده و سوزاندند. بقایای یکی دیگر از ناوها هم تا نزدیک صد سال پیش در لنگرود دیده می‌شد.

هولمز «Holmes» که کتاب «مناظر سواحل دریای خزر» را نوشت در سال ۱۸۴۲ در انگلیس شنید بقایای این کشتی موجود است ولی خودش نتوانست آن را ببیند. به هنگام سلطنت آقا محمد خان قاجار یکی از سرداران روس به نام «ووانویچ» با چند فروند کشتی به استرآباد آمد و از آقا محمد خان، که آن هنگام در آنجا بود، خواست تا به او اجازه دهند که در استرآباد تجارتخانه‌ای تأسیس کند. آقا محمد خان با این تقاضا موافقت کرد ولی روس‌ها به جای ساختن تجارتخانه در دوازده فرسنگی شهر استرآباد قلعه بسیار محکمی بنا کردند و هیجده عرّاده توپ و قورخانه در آنجا مستقر کردند. آقا محمد خان چون از این جریان با خبر شد، سخت برآشفته و روس‌ها هم که خود را با تهدید آقا محمد خان مواجه دیدند به ناچار قلعه را خراب کردند.

«سرجان مک نیل» در کتابی که به نام «وضع روس‌ها و پیشرفت آنها در شرق» نوشته، در آن از این مورد یاد کرد و نوشته است: آقا محمد خان با تدبیر همه تشبّات روس‌ها را باطل کرد ولی آنها سرانجام با پیمان ترکمانچای به آرزوی دیرینه خود رسیدند. در فصل پنجم این معاهده همچنین آمده است: «چون موافق عاداتی که در ایران مرسوم است، برای اهالی بیگانه مشکل است که خانه و انبار و مکان مخصوص برای نگهداری امتعه خود به اجاره پیدا کنند، بنابراین به تبعه روس در ایران اذن داده می‌شود که برای سکنی و انبار و مکان برای وضع امتعه تجارت هم اجازه دهند و هم به ملکیت تحصیل کنند، و متعلقان دولت ایران به آن خانه‌ها و انبارها و مکان‌ها عتفاً و غضباً داخل نمی‌توانند شد. لیکن در وقت ضرورت از وکیل یا کارگزار یا کنسول روسیه استرخاص می‌توانند کرد که ایشان صاحب منصب یا ترجمانی تعیین کنند که در وقت ملاحظه خانه

۱- از سخنرانی دکتر لورنس کوکهارت تحت عنوان «نیروی دریایی شاهنشاهی» به نقل از مجله دانش

یا امتعه حضور داشته باشند.

روسها با استفاده از این امتیاز توانستند در زمان محمد شاه به ساختن انبارهای دیگری نیز دست بزنند.

به سال ۱۲۲۰ ه.ق. یعنی یک سال پس از آغاز دوره اول جنگ‌های ایران و روس (۱۲۱۸-۱۲۱۹) که لشکریان ایران در آذربایجان گرفتار جنگ با روسیه و قوای ژنرال سیتسیانف بود، ژنرال یاد شده برای اینکه سپاهیان ایران را در جبهه‌های مختلف سرگرم کند، به یکی از سرداران کارآزموده‌اش به نام «سرهنگ شفت» مأموریت داد تا با کمک ناوگان دریای خزر به گیلان حمله کند. در انجام این دستور، دوازده کشتی جنگی حامل نیرو به خاک تالش رسید و سربازان روسی از آنجا به انزلی حمله کردند و نگهبانان این بندر چون قدرت مقاومت نداشتند به رشت گریختند. میرزا موسی خان منجم باشی لاهیجانی^۱، حاکم گیلان، سربازانی را تجهیز کرد و در پیربازار، سنگر بستند. گیلان در این زمان بندر و لنگرگاه خوب نداشت و کشتی‌های بزرگ روس نمی‌توانستند خود را به ساحل برسانند. سپاه سیتسیانف در وقت پیاده شدن به انزلی و پیربازار دچار مشکلات فراوان شدند و پس از آنکه با تحمل مشقات فراوان توانستند عده‌ای را به خشکی برسانند، سپاه گیلان که در بیشه‌ها پنهان شده بود بر آنان تاخت و در نتیجه نبردی سخت، تعداد زیادی از سپاهیان روس به هلاکت رسیدند. آنها پس از دادن تلفات بسیار و خسارات بی‌شمار مجبور شدند مقداری از آذوقه و لوازم لشکری خود را به جا گذاشته و با همان کشتی‌ها راه روسیه را در پیش بگیرند.^۲ سیتسیانف پس از بازگشت از گیلان تصمیم گرفت تا از جانب موقان و کناره دریای خزر خاک ایران را مورد حمله قرار دهد اما عباس میرزا با تصرف و در اختیار گرفتن گنجه راه این حمله را بر او بست.^۳

بروز جنگ‌های ایران و روس در زمان فتحعلی شاه فرصت مناسبی بود تا روس‌ها با بستن معاهده‌های گلستان و ترکمانچای به طمع ورزی‌های استعماری خود در نتیجه استیلا بر قسمتی از خاک ایران و دست یافتن به دریای خزر جامه عمل بپوشانند. در فصل هشتم عهدنامه ترکمانچای چنین مقرر داشته بودند:

“سفاین تجارتی روس مثل سابق حق خواهند داشت که به آزادی در دریای خزر

۱- نفیسی، سعید: تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر، ج ۱، ص ۲۴۷

۲- پیرنیا (مشیرالدوله)، حسن - اقبال آشتیانی، عباس: تاریخ ایران از آغاز تا انقراض قاجاریه، به کوشش محمود

۳- مأخذ پانوش (۲)

دبیر سیاقی، خیام، ص ۷۸۰

و در امتداد سواحل آن سیر کرده و به کناره‌های آن فرود آیند و در موقع شکست و غرق در ایران معاونت امداد خواهند یافت و سفاین تجارتنی ایران هم حق خواهند داشت به قرار سابق در دریای خزر سیر نموده و به ساحل روس بروند و در صورت غرق و شکست به آنها کمک و امداد خواهد شد.

اما در باب کشتی‌های جنگی چون آنهایی که بیرق و پرچم نظامی روس دارند از قدیم‌الایام حق سیر در دریای خزر را داشته‌اند، حال هم بدین سبب این امتیاز منحصر به همان کشتی‌ها خواهد بود و به طوری که به غیر از دولت روسیه دولت دیگری حق نخواهد داشت که سفاین جنگی در دریای خزر داشته باشد.

این فصل از عهدنامه که در فصل پنجم عهدنامه گلستان هم تقریباً با همین مفاهیم وجود داشت، برای دولت ایران زیان‌های بسیاری به بار آورد. زیرا به استناد ممنوعیت دولت ایران از داشتن نیروی جنگی در دریای خزر ترکمن‌ها، گرگان و مازندران را مورد تاخت و تاز قرار دادند و روستاهای ساحلی ایران را غارت می‌کردند و مردم زیادی را اسیر نموده و به مرو و خیوه می‌بردند و در آنجا با گرفتن مقداری پول آنان را آزاد می‌ساختند.

در سال ۱۲۵۳ که محمد شاه قاجار خیال عزیمت به هرات را داشت، ترکمن‌ها فرصت را غنیمت شمرده منطقه جنوبی دریای خزر را دچار آشوب کردند و مردی به نام "قیات" که رئیس ترکمن‌ها بود، جزیره جلکن را که دارای معادن نفت است اشغال و مردم را اسیر کرد و به عنوان برده می‌فروخت. البته این تجاوزات پی در پی ترکمن‌ها به تحریک عمال انگلیسی، امثال ارتور کونولی، دکتر ولف یهودی و فریزر - که با لباس‌های مبدل به میان آنان راه یافته بودند - انجام می‌گرفت.

محمد شاه، مردی کارآزموده به نام اردشیر میرزا را مأمور سرکوبی قیات نمود و ضمناً از دولت روسیه هم تقاضای کمک کرد و دولت روسیه هم چند ناو جنگی به کمک او فرستاد. اما اردشیر میرزا که قبلاً "خود را به جزیره آشوراده رسانده بود، از آنجا به جزیره جلکن حمله برد و ترکمن‌ها را تار و مار کرد و بسیاری از ایشان را کشت و دریای خزر را از وجود آن آشوبگران پاک کرد. اردشیر میرزا پس از آرام ساختن جاهائی که مورد حمله قرار گرفته بود به مأموران دولت روسیه اعلام کرد که نیازی به کشتی‌های جنگی آنان ندارد و بهتر است ناوهای خود را از ساحل استرآباد پس بخوانند! روس‌ها

۱ - آدمیت، فریدون: امیرکبیر و ایران، بخش دوم، ص ۳۲۰

از این امر امتناع ورزیدند.

چند سال بعد یعنی در سال ۱۲۵۸ هـ.ق (۱۸۴۲ م.) ترکمن‌ها دوباره دریای خزر را مورد تهدید قرار دادند و روس‌ها نیز این امر را بهانه کردند و یک دسته از کشتی‌های جنگی خود را در ساحل استرآباد و در کرانه‌های جزیره آشوراده مستقر کردند. اینها در مقابل اعتراضی که به آنان می‌شد، ادعا می‌کردند که به درخواست دولت ایران آمده‌اند و هنوز کارشان تمام نشده است. روس‌ها دامنه عملیات خود را در آشوراده گسترش داده و به ساختن عمارات جدید و سربازخانه و لنگرگاهانی برای کشتی‌های جنگی مبادرت ورزیدند. همواره پنج کشتی جنگی از سوی آنان مأمور حفاظت جزیره آشوراده بود و در چنین مراحل‌ی از تاریخ بنا بر نوشته وزیر مختار انگلیس هیچ قایق ایرانی و ترکمن بدون دریافت تذکره (روادید) اجازه حرکت در دریا را نداشت.

تصرف آشوراده از طرف روس‌ها مانند چپاول ترکمن‌ها غیرقانونی بود. آنها بدون اعتنا به قوانین بین‌المللی آشوراده را مانند دربند و باکو در زمره متصرفات خود می‌دانستند و در آن بناهایی برای اقامت دائمی بنا نهادند. گرفتن آشوراده فواید دیگری نیز برای روس‌ها داشت، قایق‌های بخاری از آشوراده محصولات منطقه حاصلخیز استرآباد و مازنداران و گیلان را از کناره‌های ساحلی ایران به بازارهای گرجستان حمل می‌کردند و در بازگشت مال‌التجاره‌های روسی را برای بازرگانان ایرانی وارد می‌کردند. وجود قوای روس در ضلع جنوب خاوری دریای یخزر برای حفظ نفوذ سیاسی این کشور بین ایالات آسیای مرکزی زمینه مساعدی تأمین می‌کرد.^۱

روس‌ها چون به خلیج استرآباد چشم دوخته بودند، می‌خواستند در مرداب انزلی و جنوب باختری دریای خزر نیز اعمال نفوذ بیشتری داشته باشند. آنها در سال ۱۲۶۲ از محمد شاه درخواست کردند فرمانی دایر به مجاز بودن ورود کشتی‌های روس به مرداب انزلی صادر شود.

این درخواست با مقاومت و مخالفت محمد شاه و حاجی میرزا آقاسی، صدر اعظم ایران روبرو گردید.

کنت نسلرد وزیر خارجه و صدر اعظم روسیه در سوم سپتامبر ۱۸۴۶ (شوال ۱۲۶۲) نامه‌ای به حاجی میرزا آقاسی نوشت که قسمتی از آن به صورت زیر نقل می‌شود:

”جناب کنیار دالکوروکی وزیر مختار دولت بهیبه روسیه مقیم دارالخلافه تهران به

۱- رابرت گرانت واتسن: تاریخ قاجار، ترجمه عباسقلی آذری، ۱۳۴۰، ص ۷-۳۶۶

دوستدار مکالماتی که با جناب سامی و اعلیحضرت شهریار یاری داشته؛ در خصوص موانع غیر متوقع که از جانب دولت علیه ایران که کشتی های آتشی ما به مرداب انزلیچی داخل نشوند به ظهور رسیده معروض داشت.

عرایض مفصله را که جناب وزیر مختار در این باب نوشته بود، بلادرنگ دوستدار به خاکبای مبارک اعلیحضرت امپراطور اعظم معروض داشت و مضامین آنها موجب حیرت ملالت انگیز اعلیحضرت امپراطوری گردید ...

آن جناب استحضار دارند که عهدنامه مبارکه ترکمانچای به سفاین حریبه و به کشتی های تجارتی روسیه حق نامحدود سیر آزادی در جمیع آب های دریای خزر می دهد، در این حق عام استثنای مخصوص که به مرداب انزلی داخل داشته باشد، در عهدنامه مذکور مندرج نشده است...

بناء علیه موافق، مضمون حقیقی عهدنامه مذکور سفاین روس آشکارا حق ثابت دارند که داخل مرداب مذکور شوند ... برهم زدن حقوق خود را از هر گونه که بوده باشد دولت روسیه ابداً نخواهد گذشت و هرگز رخصت نخواهد داد و در هیچ وقت متحمل نخواهد شد ...

و حاجی میرزا آقاسی صدراعظم ایران در ذیقعدہ سال ۱۲۶۲ پاسخی برای کنت نسلرد فرستاد که قسمتی از آن چنین است:

"مراسله آمیخته به مهر و قهر که حسب الامر قدر قدرت قضا شوکت امپراطور اعظم ... ارسال داشته بودند، به توسط جناب ... پرنس دالکوروکی وزیر مختار آن دولت بهیه واصل شد و منظوراتش را از فاتحه الی خاتمه به نظر تحقیق و تدقیق ملاحظه و مطالعه کرده، استحضار کامل حاصل نموده و فوراً مراتب را عرضه حضور مهر ظهور اعلیحضرت قدر قدرت قضا شوکت شاهنشاه ولی نعمت خود روحنا فداه داشته، کمال تحیر و تعجب را از مضامین و مسطورات مراسله آن جناب حاصل نمودند، فرمودند این معنی بر همه عالم هویدا و ظاهر است که ما تا چه مرتبه و اهتمام در حفظ شروط عهدنامه مبارکه ترکمانچای داریم... رفاهیت رعیت و مملکت خود را در التیام و اتفاق دولت بزرگ هم جوار خود می دانیم... و راغب هستیم که به قدر ذره ای از حکم عهدنامه مقرر تخلف و انحراف نشود.

اما در باب دخول کشتی های جنگی آتشی آن دولت به مرداب انزلی ... و اینکه اولیای دولت علیه اذن دخول به آنها نداده اند. آن جناب این معنی را حمل به بی حرمتی و تعرض آشکار به بیدق آن دولت بهیه کرده اند...

چنانچه آن جناب مضمون فقره عهدنامه را این طور تأویل کرده‌اند که مرادب انزلی داخل دریای خزر است و چون سیر سفاین حریبه آن دولت بهیه حدی نگذاشته‌اند، حق دارند داخل مرادب مزبور شوند، اولیای دولت علیه را سخن این است که دریای خزر نامیده شده است نه مرادب انزلی و مضمون فصل هشتم عهدنامه این است که سفاین حریبه آن دولت بهیه حق دارند کما فی السابق در دریای خزر سیر نمایند. به طور وضوح معلوم است که مرادب را خارج از دریای خزر داشته‌اند.

باز مضایقه نداریم، عهدنامه را به میان بگذاریم، اگر حق با ما است اولیای آن دولت بهیه را چه حرف. و اگر حق با امنای آن شوکت بهیه است ما را چه سخن ..."

اما روسیه در قبولانندن نظر خود اصرار می‌ورزید و سرانجام پس از پافشاری زیاد دولت روسیه، حاجی میرزا آقاسی در ۲۶ ذی‌قعدة ۱۲۶۲ به محمد امین خان بیگلربیگی گیلان و میرزا ابراهیم خان سردار انزلی، دستور داد که هر وقت کشتی‌های جنگی آتشی دولت روسیه به مرادب انزلی می‌آیند مانع و متعرض آنها نشوند.^۱

بدین ترتیب می‌بینیم که دولت ایران به موجب فرمانی که در سال ۱۲۶۲ صادر کرد، به دولت روسیه اجازه داد تا هر وقت که بخواهند می‌توانند کشتی‌های جنگی خود را وارد مرادب انزلی کنند. اما دولت روسیه نه تنها از مرادب انزلی بلکه از خلیج میانکاله نیز تا آنجا که می‌توانست، برای انجام مقاصد خود استفاده می‌کرد.

چارلز مکنزی قدرت دریائی روسیه را در سال ۱۸۴۳ به صورت زیر بازگو کرده است:

شش کشتی کوچک بخار، هشت کشتی جنگی، شش قایق، هشت کشتی باربری و دو کشتی مسافری یعنی به طور کلی ۳۰ کشتی، اما به قراری که نوشته است، اوزمان توقف خودش در ایران حتی یک کشتی هم در آنجا ندیده بود.

سوخت این کشتی‌ها با ذغال سنگی بود که اکثراً از روسیه وارد می‌کردند. ذغال در مسافرت‌های طولانی یعنی سفر به باکو و آستراخان مورد استفاده قرار می‌گرفت و برای سوخت سفرهای کوتاه از چوب استفاده می‌کردند.^۲

در این میان امتیاز دیگری نیز به روس‌ها داده شد که طبق آن می‌توانستند بیمارستانی جهت درمان دریانوردان روسی دریای خزر در سواحل استرآباد بنا کنند.

۱ - آدمیت، فریدون: امیرکبیر و ایران، شرکت سهامی چاپ، تهران، آبان ۱۳۲۳، ص ۳۲۳-۳۲۲

۲ - مکنزی، چارلز فرانسیس: سفرنامه شمال، ترجمه منصور اتحادیه (نظام مافی) - تهران، ۱۳۵۹

ساختمان چنین بیمارستانی در زمان سلطنت محمد شاه صورت نگرفت و فقط یک انبار کالای تجارتي ساختند.

در زمان سلطنت ناصرالدین شاه، روس‌ها تقاضای حقوق تحصیل شده خود یعنی ساختن بیمارستان را کردند... امیر کبیر صدر اعظم ایران در ابتدا به این امر رضایت داد و در رجب سال ۱۲۶۵ به بیگلربیگی استرآباد، دستور داد که طبق فرمان محمد شاه بیمارستانی بسازند و موافقت کنند که به روس‌ها اجازه دهند و می‌نویسد: "به منظور محافظت آن جا... با جناب... پرنس دالکوروکی وزیر مختار آن دولت بهیّه گفتگو کردم، قرار شد که از خود سالدات، برای کشیک آن جا به خشکی نیابند و از تبعه دولت علیه، کشیکچی بگیرد و اجرت آنها را بدهد.

با وجود اینکه امیر کبیر طی این نامه نشان می‌دهد که میل ندارد پای سربازان روس به ایران باز شود، با این حال پس از چند هفته یعنی در ۲۶ رمضان سال ۱۲۶۵ در نامه‌ای که به پرنس الکوروکی می‌نویسد اعلام می‌دارد که:

"... یقین حاصل است که آن جناب دوست مشفق مکرّم از راه دولتخواهی و صلاح اندیشی راضی به ضرر فاحش این دولت علیه نخواهد شد و به همان بیمارخانه که در جزیره آشوراده، ملک این دولت علیه موجود و مهیا است اکتفا خواهند فرمود."

امیر کبیر در این قسمت نامه تملک ایران را نسبت به آشوراده صریحاً اعلام و تکرار کرد که حالت اشغال روس‌ها را غیرقانونی عنوان نموده است. و سرانجام پس از نامه‌هایی که بین امیر کبیر و کنت نسلرد مبادله می‌شود، کنت طی نامه دوستانه‌ای که در جمادی‌الثانی ۱۲۶۶ (چهارم آوریل ۱۸۵۰) می‌نویسد، به قبول تقاضای امیر، تن در می‌دهد و ساختمان بیمارستان را مسکوت می‌گذارد و راجع به آشوراده نیز آن جزیره را ملک دولت ایران معرفی می‌کند.

موضوع آشوراده در همین جا پایان نیافت و بعدها یعنی پس از عزل امیر کبیر از مسائل سیاسی ایران و روسیه بود و پیوسته در باره آن مذاکراتی صورت می‌گرفت. به سال ۱۲۸۲ (۱۸۶۶ م.) ناصرالدین شاه مسافرتی به آشوراده می‌کند و قوای تأمینیه روس‌ها را علیه ترکمانان تثبیت می‌کند.

جزیره آشوراده تا سال ۱۹۲۱ تحت سلطه دولت روسیه بود، تا اینکه در این سال عهدنامه‌ای میان ایران و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی منعقد می‌شود که فصل سوم آن به صورت زیر بود:

"دولت اتحاد جماهیر شوروی از جزیره آشوراده و سایر جزایری که در ساحل

استرآباد واقع هستند صرف نظر می نماید"

در زمینه شایعاتی که نشان می دهد، حاجی میرزا آقاسی دریای خزر را به روس ها بخشیده است به متن کوتاهی در همین مورد اشاره می شود:

"آنها که از روی بی اطلاعی می گویند حاجی میرزا آقاسی دریای خزر را به روس ها داد، خوب است منصفانه تر و محقق تر و پژوهنده تر باشند و ببینند وقتی که این دریا از دست ایران می رفت، حاجی به قول قائم مقام با هامه گردکانی و عمامه آسمانی، دوره آخوندی می سپرد و در فصل سیاست، محلی از اعراب نداشت، چطور می توانست دریای خزر را به روس ها ببخشد."

و البته در این زمینه مطالب زیادی نوشته شده که توجه به آنها می تواند در روشن ساختن حقیقت امر مورد استفاده قرار بگیرد.

خانم ا.س. وولفس که به سال ۱۹۰۹ میلادی (۱۲۹۷ هج ه.ق.) به ایران آمده بود، در کتاب "ایران در گذشته و حال" می نویسد: "دولت ایران به موجب معاهده ۱۸۱۳ (۱۲۲۷ ه.ق.) گلستان منعقد با دولت روس، در دریای خزر حق ایجاد و نگهداری نیروی دریائی جنگی ندارد. فقط در خلیج فارس نیروی دریائی ایران یک کشتی ششصد تنی است و بس."

ناصرالدین شاه پس از خرید کشتی پرسپولیس که در خلیج فارس نگهداری می شد، در اندیشه ایجاد یک نیروی دریائی - اگر چه مختصر - در دریای خزر بود و شاید سواحل زیبای شمال ایران و تفریح و تفرج در این منطقه در پیدا شدن چنین اندیشه ای بی تأثیر نبود. این فکر سرانجام منجر به خرید یک کشتی تفریحی شد که در کرانه های جنوبی دریای خزر به کار افتاد، در این مورد در روزنامه قفقاز در شماره ۱۸ ماه ایون ۱۵۴ چنین نوشته است:

"کشتی جدید اعلیحضرت شاه ایران موسوم به ناصرالدین شاه که در استکهلم درست کرده اند، وارد گمرکخانه پترزبورگ شد ..."

این کشتی دارای دو ستون و دو چرخ است و به طوری است که می توان با نفت هم راه انداخت. کشتی مزبور خیلی قشنگ و خوش وضع است. سرعت حرکت آن در ساعت، بیشتر از پانزده میل است. مرتبه بالائی عبارت از سه اتاق است، خوابگاه، سالن و اتاق تحریر، مرتبه پائین اتاق ناهارخوری و اتاق کاپیتان و اتاقچه هائی به جهت نوکر و عمله کشتی. اتاقی که به جهت شخص همایونی درست شده دیوارهایش نقاشی های ممتاز و معتبر از دورنماهای مملکت سوئد و شهر استکهلم و ایران است. ماشین کشتی بهترین

ماشین‌ها است و در کارخانجات کشتی‌سازی فرنگستان تا امروز بهتر از این ماشین‌ها درست نکرده‌اند.

این کشتی به چهل هزار منات تمام شده، کشتی را بدون گمرک از کانال‌ها و رودخانه ولگا داخل خواهند کرد و از آنجا وارد دریای خزر می‌شود. مشکل کشتی‌رانی دریای خزر تا هنگامی که انقلاب معروف اکتبر روی داد و روسیه شوروی کلیه قراردادهای روسیه تزاری را با کشورهای همسایه و ممالک دیگر لغو کرد، وجود داشت.

در قرار داد ۱۹۲۱، لنین پیشوای انقلابی روسیه فصل هشتم عهد نامه ترکمانچای را مبنی بر ممنوعیت کشتی‌رانی ایران در دریای خزر لغو کرد. مفاد این ماده از عهدنامه چنین بود:

"فصل یازدهم - نظر به اینکه مطابق اصول بیان شده منعقد ۱۰ فورال ۱۸۲۸ میان ایران و روسیه در ترکمانچای و نیز فصل هشت آن که حق داشتن بحریه را در دریای خزر از ایران سلب نموده، از درجه اعتبار ساقط است، لهذا طرفین متعاهدین رضایت می‌دهند که از زمان انعقاد این معاهده هر دو بالسویه حق کشتی‌رانی را در زیر بیرق‌های خود در دریای خزر داشته باشند^۱.

در اوایل سلطنت سلسله پهلوی، حمله عده‌ای از دزدان و ترکمن‌ها به پایگاه قره تپه فرح‌آباد و دیگر نقاط و چپاول اموال، و کشتار رییس گمرک انگیزه‌ای بود تا تأسیس نیروی دریائی و نگهبان ساحلی در دریای خزر مورد توجه خاص قرار بگیرد.

اولین کشتی خریداری شده مین جمع‌کنی به نام فاتیا "و به ظرفیت ۱۷۱ تن" بود که آن را مدت‌ها قبل در آلمان ساخته بودند. قرار بود این کشتی پس از کسب موافقت روس‌ها از راه ولگا به دریای خزر رسانده شود اما در این امر توفیقی حاصل نشد. کشتی مزبور که به خلیج فارس فرستاده شده بود، بعدها با نام "شاهین" در زمره کشتی‌های نیروی دریائی جنوب درآمد.

در همین زمان ناوچه فرسوده ۷۰ تنی متعلق به شرکت شیلات را که به علت بی‌استفاده بودن در چمخاله به کنار دریا افتاده بود با زحمت زیاد تعمیر کردند و پس از نصب دو قبضه از توپ‌های ۳۷ میلیمتری به انزلی آوردند. باید اشاره شود این ناوچه ابتدا با نام "بارکاس سفیدرود" و بعدها به نام "تهنگ" به صورت اولین واحد نیروی

۱ - رابین، اسماعیل: دریانوردی ایرانیان (از عصر استعمار تا امروز)، ج ۲، ص ۷۶۶

- دریائی ایران در بدو تأسیس نیروی دریایی در دریای خزر ظاهر شد.
- ناوچه‌ها و کرجی‌های نیروی دریائی شمال تا سال ۱۳۲۰ به صورت زیر بود:
- ۱- ناوچه‌های بابلسر، سفیدرود، و گرگان هر یک به ظرفیت ۶۰ تن و مسلح به یک توپ ۴۷ میلیمتری یک مسلسل و یک دستگاه فرستنده.
 - ۲- ناوچه نهنگ به ظرفیت ۷۰ تن که به منظور باربری از آن استفاده می‌گردید.
 - ۳- کرجی‌های مسلح رامسر و نوشهر.
 - ۴- ناو سلطنتی شهسوار با ظرفیت ۶۰۰ تن و بدون اسلحه.
 - ۵- کرجی‌های یک و دوموتوری مخصوص سواری افسران و افراد و همچنین یک کرجی موتوری آتش‌نشانی.

وجود نیروی دریائی در بندر انزلی در زمان حمله روس‌ها به این بندر توانست مدتی از شدت حملات نیروی مهاجم جلوگیری کنند و حداقل حدود ۴۸ ساعت عملیات آنها را به تأخیر اندازد.

موقعی که در ساعت چهار صبح روز سوم شهریور ۱۳۲۰ ناوگان شوروی در ۱۲ مایلی ساحل امولی لنگر انداخت. نیروی دریائی ایران قدرت مقاومت در مقابل ناوگان روسی را نداشت. ناوچه گرگان که در حالت نگهبانی بود وضعیت ناوگان روسی را گزارش داد. سریعاً و بدون از دست دادن فرصت تصمیم گرفته شد تا حوض شناوری را در دهانه غرق نمایند و نتیجه این اقدام جلوگیری از ورود نیروی دریائی شوروی به مرداب انزلی بود و باعث شد تا ارتش شوروی ناگزیر به حمله از طریق آستارا گردد، و با بمباران مداوم هوائی به بندر انزلی و مرداب و محل استقرار نیروی دریائی، در ساحل غازیان راه را بر هر گونه اقدامات تلافی جویانه ببندد.

پس از جنگ جهانی دوم تا سال ۱۳۴۱، تشکیلات نیروی دریائی شمال در رشت و بندر انزلی متمرکز و با مجهز بودن به چند ناوچه کوچک مسلسل‌دار تنها مأموریت‌های حفاظت ساحلی و مبارزه با قاچاق را اجرا می‌کرد. در همین سال تربیت رشته‌های تخصصی تازه نیروی دریائی آغاز شد و تأسیسات آموزشی این پایگاه بر مبنای نیاز نیروی دریائی در سه منطقه بندر انزلی حسن‌رود و رشت در نظر گرفته شد.

باید توجه داشت که ایجاد نیروی دریائی نخستین گامی بود که در تشکیل و ایجاد خطوط کشتی‌رانی برداشته شد و ورود کشتی ایران^۱ بشیر به آب‌های دریای خزر که در

۱- حیدری، سید جعفر: مجموع مقالات سمینار حمل و نقل بار و مسافر دریای خزر، ص ۱۶۸

سال ۱۳۶۸ از طریق کانال ولگا - دن انجام گرفت و نیز دیگر کشتی‌ها را باید مرهون چنین اقدامی دانست.

پانوشتها و مآخذ

- ۱- دکتر ا. کرلیف: زمین شناسی و منابع نفت و گاز دریای خزر، وزارت نفت، خرداد ۱۳۶۸، ص ۱
- ۲- محمودزاده، سرهنگ کمال، شناخت دریای مازندران و پیرامون آن، تهران، کتابفروشی دهخدا، ص ۱۸۸
- ۳- The caspien problem مجله Vody Resursa شماره، اکتبر ۱۹۸۰، انستیتوی مسائل آب آکادمی علوم روسیه، ترجمه از سوی دفتر طرح احیای مرداب انزلی.
- ۴- ورهرام، دکتر غلامرضا، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، از فصلنامه تحقیقات جغرافیائی، مجله علمی پژوهشی گروه جغرافیای بنیاد پژوهش‌های اسلامی، آستان قدس رضوی، شماره ۲، سال سوم شماره مسلسل ۱۰، پائیز ۱۳۶۷
- ۵- اصطخری، ایواسحاق، مسالک و الممالک، به کوشش ایرج افشار، تهران ۱۳۴۷، ص ۱۷۵
- ۶- ورهرام، دکتر غلامرضا، یاد شده، ص ۷۴
- ۷- همان، ص ۸۰-۷۷
- ۸- مسعودی، ابوالحسین علی بن حسین، مروج الذهب، ج ۱ ص ۱۸۸ به بعد.
- ۹- فلسفی، نصرالله زندگی شاه عباس اول، ج ۴، ص ۲۳۵
- ۱۰- فرقه گرملی در سال ۱۱۵۶ میلادی وسیله یکی از کشیشان ایتالیائی تأسیس گردید. چون صومعه او در کوه گرمل فلسطین بود آن فرقه بدین نام موسوم شدند و به سبب اینکه گروهی از روحانیان این فرقه با پای برهنه راه می‌روند آنان را (اباء گرملی برهنه پا) می‌خوانند.
- فلسفی، نصرالله، یاد شده، ص ۲۴۴
- ۱۱- در آن زمان در نزدیکی ساحل گرگان و در امتداد شبه جزیره مینکاله به فاصله ۱۲ میل از خلیج گرگان جزیره آشوراده بزرگ و دو جزیره دیگر که به آشوراده کوچک معروف بودند، قرار داشت. ایستویک Eastwick که به آشوراده رفته بود و خودش آن را اندازه‌گیری کرد طول جزیره را حدود ۲۱۹۵ متر و عرض آن را ۱۲۰۸ متر ثبت کرده. او فقط از آشوراده بزرگ و کوچک نام برده است. اما بعدها یک جزیره دیگر نیز میان آن دو پدید آمد که "آشوراده وسطی" نامیده می‌شد. کرزن از آن یاد کرد و آن را به سبب داشتن تخته سنگ‌های بزرگ برای ساختن لنگرگاه مناسب دانسته است.
- ۱۲- از سخنرانی دکتر لورنس کوکهارت تحت عنوان "نیروی دریائی شاهنشاهی" به نقل

از مجله دانش

۱۳- نفیسی، سعید، تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر، ج ۱، ص ۲۴۷
۱۴- پیرنیا (مشیرالدوله)، حسن - اقبال آشتیانی، عباس، تاریخ ایران از آغاز تا انقراض قاجاریه، به کوشش محمود دبیر سیاقی، انتشارات کتابفروشی خیام، ص ۷۸۰
۱۵- همان

۱۶- آدمیت، فریدون، امیرکبیر و ایران، بخش دوم، ص ۳۲۰

۱۷- رابرت کرانت واتسن، تاریخ قاجار، ترجمه عباسقلی آذری، ۱۳۴۰، ص ۷-۳۶۶
۱۸- از استان آذربایجان، در ساحل یکی از شاخه‌های قراچمن، عهدنامه‌ای که ایران به موجب آن قسمت‌های واقع در باختر دریای خزر را به روس‌ها واگذار کرد در رجب ۱۲۴۳ (۱۸۲۸) در این جا بسته شد.

۱۹- آدمیت، فریدون، امیرکبیر و ایران، شرکت سهامی چاپ، تهران، ۲۵ آبان ۱۳۲۳، ص ۳۳۳-۳۲۳

۲۰- مکنزی، چارلز فرانسیس، سفرنامه شمال ترجمه منصوره اتحادیه (نظام مافی) تهران ۱۳۵۹

۲۱- معروف است که حاجی میرزا آقاسی دریای خزر را به روس‌ها بخشید، یعنی آن را آب شور و بی‌قدر و قیمت نامید. شاید این سفسطه کاری در اثر نوشته سرپرستی سایکس باشد که هنگام صحبت از معاهده گلستان اشاره به مذاکرات حاجی میرزا آقاسی در آن خصوص کرده از قول وی می‌نویسد: "چه فایده‌ای از آب شور می‌توان برد" این قول به هیچ وجه صحیح نیست و جز یک سفسطه عمال انگلیسی یا بغض آنان از حاجی میرزا آقاسی محل دیگری ندارد، چه روس‌ها به موجب معاهده گلستان و ترکمانچای در سال ۱۲۴۳ (۱۸۲۸ میلادی) به دریای خزر دست یافتند و حتی دولت ایران را از داشتن کشتی جنگی در این دریا محروم ساختند. در این صورت حاجی میرزا آقاسی چه چیز این دریا را می‌توانست به روس‌ها ببخشد و انگهی حاجی میرزا آقاسی نه سال بعد از بستن پیمان ترکمانچای (۲۴ سال پس از معاهده گلستان) به صدارت ایران رسید چطور می‌توانست در مذاکرات راجع به این قرار داد شرکت کند. در تمام مدت صدارت سیزده ساله او هم موضوعی پیش نیامد که چنین چیزی بگوید. تنها در سال ۱۲۵۳ (۱۸۳۷ میلادی) موضوع اشغال آشوراده پیش آمد که عکس‌العمل اشغال خارک از طرف انگلیسی‌ها بود و بعدها هم که در سال ۱۲۶۱-۲ (۱۸۴۶ میلادی) روابط حاجی با انگلیسی‌ها خوب شد، آنان را واسطه کرد که روس‌ها آشوراده را تخلیه کنند.

- ۲۲- رائین، اسماعیل، دریانوردی ایرانیان (از عمر استعمار تا امروز)، ج ۲، ص ۷۶۶
- ۲۳- حیدری، دکتر سید جعفر، مجموع مقالات سمینار حمل و نقل بار و مسافر دریای خزر، ص ۱۶۸.

□ تمهیدات در مبانی تدوین فرهنگ گیلکی

از: محمد روشن

پوشیده نیست که در فرهنگ نگاری تمهیداتی مقرر است که فرهنگ نگار در کار خود از گونه و روشی خاص بهره می‌جوید تا وی را به مقصود راهبر باشد. ایرانیان چون دین اسلام را پذیرفتند، آشنایی با زبان و آیین چیرگاه تازی را از ضرورتها شمردند و به اعتبار برخوردار از تهوونی دیریا و فرهنگی گسترده، از پیشگامان ترجمه و تدوین فرهنگهای دوزبانی گشتند، و از نخست با ترجمه کلام خدا به فتوای بزرگان دین، فارسی دری را پشتوانه‌ای استوار و گرانبار فراهم ساختند، و سپس به تدوین فرهنگ روی آوردند.

شناخته‌ترین فرهنگ کهن در زمان تازی «کتاب‌العین» خلیل بن احمد فراهیدی (متوفی به ۱۷۵ ق) است که آشنایی بیشتر آن را به منابع معتبر واگذار می‌کنم. گفتار استاد فقید سعید نفیسی در دفتر اول برهان قاطع مصحح عالمانه است که شادروان دکتر محمد معین؛ گفتار آقای دکتر سید جعفر شهیدی در مقدمه لغت نامه دهخدا و ... تازه‌ترین، گفتار سودمند آقای فرامرز مسعودی در مجله تحقیقات اسلامی سال ۶، شماره ۱ و ۲، ۱۳۷۰، که یادنامه‌ای است به نام دوست دانشمند از دست شده‌ام و دکتر احمد طاهری عراقی، سرپرست علمی دانشنامه جهان اسلام،

البته در راه تدوین فرهنگهای تازی و فارسی بسیار گامهای بلند و استوار برداشته شد که در آغاز بیشتر جنبه اختصاصی داشت، بمثل کتاب الاصنام از ابو منذر هشام بن محمد کلبی، که داستان پیدایی نسخه آن بسیار شیرین است و در مقدمه چاپی آن به اهتمام دکتر محمد رضا جلالی نائینی می‌توان دید (چاپ نخست ص ۹۳ و چاپ دوم، ص ۹۶ و ۹۷)؛ در کتاب الخلیل ابو عبیده معمر بن مثنی تیمی (متوفی به ۲۰۹)؛ و کتاب الهمزه و کتاب المطر و کتاب الدارات، و کتاب النخل و الکرم هر سه از ابوسعد عبدالملک اصمعی (متوفی به ۲۱۶)، و کتاب الامثال، و کتاب الاجناس من کلام العرب و رساله فی ما ورد من القرآن الکریم از ابو عبیده قاسم بن سلام (متوفی به ۳۲۲ ق)، و تهذیب الالفاظ و کتاب الاضداد و کتاب القلب و الابدال از ابن سکیت (متوفی به ۲۴۴) و کتاب الشراب والادویه، و کتاب الرحل والمنزل از ابن قتیبه دینوری (متوفی به ۲۷۶ ق)، و

کتاب غریب القرآن تألیف امام ابوبکر سجستانی (متوفی به ۳۳۰)

و از این همه بر می آید که تا اواخر قرن سوم هجری کتابی جامع و شامل از لغات فراهم نشده است، و ظاهراً قدیمیترین آنها «تهذیب اللغه از هری هروی است که مستوفی به سال ۲۸۲ هـ ق است، و کتاب تاج اللغه و صحاح العریبه تألیف ابونصر جوهری (متوفی به سال ۳۹۳ هـ ق) و مقایس اللغه تألیف ابن فارس متوفی به سال ۳۹۵ هـ ق.

از معتبرترین فرهنگهای دو زبانی که از جامعیتی تام برخوردار است، صحاح اللغه جمال قرشی است که خود ترجمه‌ای است از صحاح اللغه جوهری! و به زعم یاقوت در معجم الادبا و به قول ثعالبی در یتیمه الدهر، صحاح جوهری از «جمهرة» بهتر است و از «تهذیب اللغه» دلنشین تر، و از «مجل اللغه» سودمندتر!

ناگفته نماند که از لغتنامه‌های بسیار مشهور دو زبانی، فرهنگی است به نام «کنز اللغات» که در آن واژه‌های قرآن و حدیث را به ترتیب حروف هجا در آخر ریشه، در بیست و هشت باب مرتب ساخته، و هر باب را نیز به ترتیب حرف اول کلمه مرتب کرده است، و در هر یک، نخست مصدر ثلاثی مجرد و سپس مصدر باب افعال و تفعلیل و... تا آخر افعال ثلاثی مزید و رباعیها و بعد از آنها اسماء غیر مشتق را یاد کرده، و گاهی از آیات و اخبار شاهد آورده است...»

«دیده شود: فرهنگنامه‌های عربی به فارسی - نگارش ع. منزوی. انتشارات دانشگاه تهران» نگارنده این فرهنگ بنام، «محمد بن عبدالخالق بن معروف است،... در سده نهم، و کتاب را برای کارکیا سلطان محمد پسر کارکیا ناصر کیا، پادشاه گیلان تألیف نموده است...» با اسماعیل پاشا در «هدیه العارفین» گوید: «محمد بن عبدالخالق گیلانی کنز اللغه را در پیرامن ۸۷۰ هـ ق نگاشت!»

گفتنی است این اثر نامدار از مرجعهای بسیار معتبر برای واژه‌های گیلی و لری و شمالی است، و استاد دکتر صادق کیا، مجموعه‌ای از واژه‌های محلی آن را بیرون کشیده و به چاپ رسانیده‌اند! (بنج نسخه معتبر از این فرهنگ در کتابخانه عمومی جمعیت نشر فرهنگ گیلان است که من در فهرست چاپی خود از آن یاد کرده‌ام)

پس از فرهنگهای اختصاصی و دو زبانی، و دیگر گونه‌ها که نمونه‌هایی از آنها را بر شمردم، فرهنگهای دو زبانی دانشگاهی پدید آمد. (اشاره‌ای باید به ضرورت پیدایی این گونه فرهنگها بشود).

از نمونه‌های این گونه که ظاهراً از کمترین آنها است «البلغة المترجم فی اللغه» از

ادیب یعقوب کردی نیشابوری است، و «کتاب به جهل باب تقسیم شده، و بیش از آن فصلی در اسماء الله است، و فهرست بابها چنین است:

باب اول در خلقت انسان و نام اعضا و اندامهای او، ... باب پنجم در دینها و مذهبها و ملتها: المثل: الدین والملة: کیش ... العسل: سر و تن شستن: و الاذات: بانگ نماز: و النصرانی: مرد ترسا... و الیهودی: جهود... الجیر: دانشمند ایشان و آن جمله ملتها... (فی کعب الاخیار نه الاحبار...)

و از مشهورترین این گونه فرهنگها است: «السامی فی الاسامی» از میدانی متوفی به ۵۱۸، و «مقدمة الادب» از زمخشری، متوفی به ۵۳۸ ...

گونه‌ای دیگر از فرهنگها، به اسلوبی دیگر است که معروفترین آنها، نصاب الصبیان است. فارسی زبانان هوشمند برای آسان ساختن آموزش واژگان برای نو آموزان، منظومه‌هایی می‌پرداخته‌اند. ابونصر فراهی نگارنده «نصاب الصبیان» اندکی پیش از جمله مغول در آغاز سده هفتم به نظم اثر خود در دوست بیت پرداخته است و در شعری منسوب به او آمده است:

چنین گوید ابونصر فراهی	که بروی رحمت حق باد رضوان
لغت را چون کلید علم دیدم	نموداری به نظم آوردم از آن
که میل طبع مردم چون عزیز است	به سوی نظم و برخواننده آسان
دو صد بیت آمد و چون اندکی بود	«نصاب» اش نام کردم بهر صبیان

و نمونه‌ای از آن چنین است:

فی بحرالتقارب

به بحر تقارب تقرّب نمای	بدین وزن میزان طبع آزمای
فَعولن فَعولن فَعولن فعول	چو گفتمی بگو ای مه دلربای
اله است و الله و رحمن، خدای	دلیل است و صاری توگو، رهنمای... الخ

پس از این مقدمات به عنوان اساس گفتار خود می‌پردازم:

۱- فرهنگ نگار گیلانی باید (دستوری است نه اخلاقی و تعارف آمیز) با زبان مادری خود و منطقۀ خود آشنایی فراگیر داشته باشد، و من در این اشاره به زبان مادری، زبان گیلکی و زبان فارسی را منظور نظر دارم.

بی‌گمان همگان می‌دانند و جایی برای لجاج و پرخاش نمی‌ماند که گیلکی از زبانهای ایرانی است، و عدم اشاره استادان نامدار گیل تبار، چون استاد شادروان پورداود، و استاد فقید دکتر محمد معین، اگر از سر مسامحه نبوده باشد، از ریشه سیاسی و

اجتماعی آن نشأت می‌گیرد که نظام حاکم پهلوی، بیمناک از طرح چنین مقوله‌ای بود: و نیز بر این اشارت باید افزود که زبانهای گوناگون ایرانی از کرد و بلوچ و سنگسری و شهمیرزادی و یغناپی و گیلکی و... و پژوهش و بررسی دانشورانه در این زبانها مایه هیچ بیم و هراسی نبوده است و نیست، و فرهنگ دیرسال ایرانی از کهنترین روزگاران، شاهنشاهی گسترده ایرانی و دوره‌های بلند پادشاهی و ملوک‌الطوایفی تا به امروز که به فرخندگی، نظام جمهوری اسلامی استقرار یافته است، گویای استوار این سخن است.

۲- فرهنگ نویس گیل باید با اصول فرهنگ‌نگاری و مبانی آن تا حد تبخّر و نه تفتن، و با پایه‌های زبان شناسی به وجه ضرور آشنایی داشته باشد. تسلط بر مبانی دستوری و صرف و نحوی از ضروریتهاست.

۳- هشدار باش باید داد که مقدمات دستور زبان فارسی و قیاس آن. با دستور زبان گیلکی از لغزشگاههاست، و چنانکه نمونه یا نمونه‌هایی از آن را دیده یا شنیده‌ایم تعارض این در دستور را فریاد می‌آورد، اگر می‌پذیریم زبان گیلکی از زبانهای ایرانی است، ناچاراً باید پذیرفت که قیاس و دستور قیاسی بیراه و گمراه است!

۴- در گامهای نخستین از پایه‌های کار گذشته از کهنترین آثار مکتوب «هر چند به اجمال و کوتاهی» تا آثار پدید آمده در روزگاران اخیر و متأخر، نگاهشده‌های موجود است، بیرون از آثار شفاهی و مجموع از ادب و آداب و عادات و سنن فراهم آمده و شنوده که در مقوله فرهنگ عامه گردآوری شده است یا می‌شود.

۵- فرهنگ گیلکی به زعم من، که ما خود از دانش و تبیین استادان و دانشمندان متخصص است باید به زبان معیار و رایج، یعنی زبان فارسی تدوین گردد. جز این شیوه، اگر مردود نباشد. امری دیریاب و دشوار است، و به اشاره و تأکید می‌گویم فرهنگهای چاپ شده نیز باید اگر مجال تجدید چاپ می‌یابند فهرستی تام و تمام و جامع از واژه‌ها به فارسی در پایان بیفزایند!

۶- تا آنجا که مرا مجال مراقه و بررسی در واژگان مصدری دست داده است و از سالهای دیر و دور بدان پرداخته‌ام.

مطلوبترین شیوه نگارش فرهنگ گیلکی باید شیوه دستگامی فرهنگهای دوزبانی تازی و فارسی باشد! شاهد من بر این اصل واژه‌های بمثل در مقوله: چاه، نان، کشت و ورز، جانوران، گیاهان و... دیگر مبحثها است. اگر فرهنگ نگار گیل بزبان از این شیوه پیروی نکند نمی‌دانم کار و اثر او به چه کار می‌آید!

۷- تاکنون سه چهار فرهنگ گیلکی زیور طبع یافته است، اگر شمار این فرهنگها خود به

سی و چهل نیز برسد مایهٔ بیم و نگرانی نیست، که سرانجام مراکز پژوهشی خود از حاصل این اهتمالها، جامع‌ترین فرهنگ گیلکی را با یاری جستن از آثار تدوین شده، فراهم خواهد آورد!

اشاره‌های دیگر را به ضرورت باز خواهیم گفت! **وَالسَّلَامُ مِنْ اتِّبَعِ الْهَدَى!**
اگر مجال پرسش و پاسخ نیز دست دهد، توضیحات ضروری باز گفته می‌شود! **وَالسَّلَامُ**

□ سیری در اشعار چند شاعر لاهیجانی عهد صفوی
از: دکتر غلامرضا رحمدل - استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه گیلان

همانگونه که می‌دانیم عصر صفوی در تاریخ ادبیات فارسی، عصر درخشش سبک موسوم به هندی است. در این عصر، هند، یکی از پایگاههای مهم شعر و ادب پارسی به شمار می‌آمد، تا جایی که سبک شعر این عصر را از باب ذکر محل و ارادهٔ حال، سبک هندی نامگذاری نموده‌اند.

صفویه از آن جا که تشیع را مذهب رسمی قرار داده بودند و از این طریق منازعه خود با دولت عثمانی را جهت‌گیری مکتبی می‌بخشیدند، لذا شعرا را به سرایش اشعار در رثاء و مظلومیت اهل بیت (علیهم السلام) تشویق می‌کردند، به همین جهت در این عصر، اغلب، اینگونه اشعار مجال شکوفائی داشت، چنانکه ما نادرترین و در عین حال پخته‌ترین و شیواترین سوگ سروده‌ها را در این عصر می‌یابیم.

سبک هندی شیوه سرایش شعرای فارسی زبان مقیم هند بود. شاید تنوع بینش‌های فلسفی و دیدگاههای ماوراءالطبیعی در هند بود که شعر این دوره را آمیزه‌ای از نازک خیالی‌ها و مضمون‌سازیهایی ظریف و دور از ذهن کرده است. چنانکه از قدیم‌الایام نیز، هند به پایگاه فلسفه و امور فوق تصور و تعقل معروف بود، همچنانکه چین به علوم و فنون ظاهری مانند نگارگری و کبریت‌سازی اشتهار داشت (هند معنی - چین صورت^۱).

محورهائی که برای نقد و ارزیابی موضوع مقاله در نظر گرفته‌ایم عبارتند از:

۱- مضمون سازی

۲- نازک خیالی و تصویر آفرینی

۳- نکات عرفانی و اخلاقی

شاعرانی که اشعار آنان، در این وجیزه مورد بررسی قرار می‌گیرد عبارتند از:

تجلی لاهیجی - آقا محمود لاهیجی - ظهیرای لاهیجی - ملالقای لاهیجی - ملا نامد لاهیجی - سعیدای لاهیجانی - شهیدای لاهیجانی - شاهدای لاهیجانی - وقاضی یحیای

۱- خاقانی:

این خران در چین صورت کوژ چو مردم گیا

من همی، در هند معنی راست همچون آدمم

لاهیجانی

نگارستان خیال این شعرا را از سه زاویه پرده برداری می‌کنیم:

۱- نکات عرفانی

۲- نکات اخلاقی

۳- مضمون‌سازی و نازک اندیشی

نکات عرفانی

نکاتی که در اشعار عرفانی مورد بررسی به چشم می‌خورد عبارتند از:

آزادگی و ترک تعلق، وحدت وجود، جمال و کمال مطلق معشوق، هجران و انتظار، رندی و دُرد آشامی، غربت صفات مادی

تجلی لاهیجی می‌گوید: تعلقات زندگی در روند سلوک عرفانی، نقشی آنچنان بازدارنده دارد که سر موئی از تعلق، موجب صدها حجاب بین عاشق و معشوق می‌شود.

او جسم را به پوست و روح تعالی جو را به مغز مانند می‌کند و می‌گوید:

تا بر جسم تعلق یک سر پوست صدگونه حجاب است میان من و دوست
دلگیرم از این لباس، کو توفیقی کآرد بیرون چو مغزم از کسوت پوست
ظهیرای لاهیجی، جمال مطلق معشوق و کران‌ناپذیری عشق را اینگونه توصیف می‌کند:

جمال دوست به دیدن نمی‌شود آخر گل بهشت به چیدن نمی‌شود آخر

نیافتم که سررشته در کجا بند است که آه من به کشیدن نمی‌شود آخر

و در فرازی دیگر از خیال‌ورزیهای هنرمندانه، نکته‌ای دقیق را بیان می‌کند، نکته‌ای که رمز حیات انسان و راز صبر و استقامت عاشق با آن گره خورده است.

آن نکته دقیق انتظار است، نیروی انتظار که تنور اشتیاق انسان را گرم نگه می‌دارد و لحظه‌های تلخ و سیاه را تحمل‌پذیر می‌سازد:

به هجر، زنده از آنم که یار می‌آید و گرنه زندگی من چه کار می‌آید

از میر فغفور لاهیجانی دو تک سروده عرفانی ذکر می‌شود.

در سروده اول جلوه‌ای از نشاط و انبساط رندانانه را به تصویر می‌کشد و با

برقراری ایهام تناسبی لطیف، بین گردیدن جام و گردیدن عسس، لطف و زیبایی مضمون را درخشان‌تر می‌کند:

فلک امشب به کام رنند درد آشام می‌گردد

عسس گو خواب راحت کن که امشب جام می‌گردد

و در سروده دوم حدیث دیرینه غربت را به بار تخیل می‌نشاند و با ذکر پردازش

مضمونی شهیدانه، به فضای کلام، سمت و سوئی حماسی می‌بخشد:
پیشی در کفنی خواهم و کنج لحدی غربتم کارگر افتاد شهیدان مددی
و شاهدای لاهیجانی، داغ نیستانی عاشق را تکیه گاه دل دردمندان و بساط زندگی رندان
می‌شمارد و می‌گوید:

ای کوتاه از صفات تو فکر بلند ما داغ تو تکیه گاه دل دردمند ما
و در تک سروده‌ای دیگر می‌گوید:
دل پرداغ، بسناطیست که رندان چتیدند
لب خاموش طلسمی است که مردان بستند

+++++

نکات اخلاقی

در اشعار شعرای این عصر، نکات اخلاقی جذابی به چشم می‌خورد. در این
وجیزه تک سروده‌ای از ملانادم لاهیجانی، میر فغفور لاهیجی، شهیدای لاهیجانی و
قاضی یحیای لاهیجانی را مورد بررسی قرار می‌دهیم؛ نکات اخلاقی مورد بررسی
بیشتر بر حول محورهای زیر دور می‌زنند:

۱- نهی از ضایع نمودن و به بند کشاندن زیبایی

۲- مذمت خودنمائی و خود محوری

۳- مذمت غیبت و تمجید از انتقاد رویاروی

۴- تذکار در ناپایداری جهان گذران

ملانادم لاهیجانی در تک سروده‌ای تمثیلی، به توصیف زیبایی و آزادی
می‌پردازد و می‌گوید؛ زیبایی دیدنی است نه چیدنی، زیرا یکی از رازهای عالم خلقت در
آن است که هر چیزی در مقام و موضع مناسب خود، معنی و مفهوم می‌دهد، و جمال
فطری اش فقط در پیوند با همان مقام و موضع مجال و جلوه‌ای می‌یابد.
ملانادم در این زمینه می‌گوید:

باغبان! چیدن گل سخت عقوبت دارد بلبلی در قفسی به، که گلی در سبیدی
از میر فغفور لاهیجی دو تک سروده تمثیلی ذکر می‌شود. در تک سروده نخست شاعر به
مذمت خودنمائی و خود محوری می‌پردازد و می‌گوید؛ آنانکه عیب خویش را رها کرده
و به عیبجویی دیگران می‌پردازند، کاش که حجاب خودنمائی را کنار زده و عیب خود را
بنگرند. شاعر برای پرداخت این معنی از دو نماد آینه و توتیا مدد می‌گیرد. آینه را مظهر

خودنمائی و توتیا را مظهر بینش و معرفت می‌گیرد.
 این قوم خودنما که نبینند عیب خویش آینه کاش در گرو توتیا کنند
 و در تک سروده‌ای دیگر به مذمت غیبت می‌پردازد.
 اگر به معادل تمثیلی غیبت در قرآن کریم دقت کنیم، می‌بینیم که قرآن غیبت را از
 پدیده‌های منفور و متعفن اخلاقی و به مثابه خوردن گوشت برادر مرده می‌داند. «لایغتب
 بعضکم بعضاً ایحِب احکم ان یاکل لحم اخیه میتاً»
 مولوی شاید تحت تأثیر همین آیه کریمه و واقعیات اجتماعی موجود باشد که می‌گوید:
 آدمی خوارند جمله مردمان از سلام علیکشان کم جو امان
 و فروغ فرخزاد، مضمون فوق را اینگونه می‌پرورد:

سلام ای شب معصوم، ای شبی که چشمهای گرگهای بیابان را به حفره‌های
 استخوانی ایمان و اعتماد بدل می‌کنی، و در کنار جویباران تو ارواح بیدها، ارواح مهربان
 تبرها را می‌جویند. این جهان به لائۀ ماران مانند است، این جهان پر از صدای حرکت
 پاهای مردمی است، همچنانکه ترا می‌بوسند، در ذهن خود طناب دار ترا می‌بافند.
 ملانادم در بیت مورد اشاره، برای ترسیم قباحت غیبت از نمادهای شمع و پروانه
 بهره می‌گیرد و می‌گوید گر چه غیبت مذموم است، اما انتقاد رویا روی، هر چند تلخ و
 گزنده، ممدوح و ارزشمند است و در این زمینه به شمع استشهد می‌کند و می‌گوید:
 شمع را شیوه پسندیده‌ای است، زیرا پروانه را در حضور خویش می‌سوزاند:
 این نکته‌ام ز شمع خوش آمد که هیچگاه پروانه را نسوخت مگر در حضور خویش
 مضمون‌سازی و نازک خیالی:

مضمون‌سازیه‌ای این شعراء غالباً بر حول محور تصاویر بدیع تخیلی تبلور
 می‌یابد، شاخص‌ترین جلوه‌های خیال در پرداخت این مضامین عبارتند از:

۱- تمثیل
 ۲- تشخیص
 ۳- ایهام
 و درون مایه‌های منطوی در این اشعار گرچه ماهیتاً تمایز چندانی باهم ندارند، اما از نظر
 تنوع عواطفی که در این درونمایه‌ها نهفته است می‌توانند به انواع زیر تقسیم گردند:

۱- عشق

۲- وصف الحال

۳- توصیف معشوق

در زمینه عشق، جنبه‌های زیر در قالب مضامین دقیق و نازک خیالی‌های بدیع به جامه
 شعر آراسته شده است:

جانبازی و سرسپاری عاشق برای رسیدن به معشوق:

تا سرم در راه عشق او زمین پیما نشد خاک پایش توتیای چشم توفان را نشد
گوهر مقصود را دل در کنار خود ندید دامنم از سیل خون دیده تا دریا نشد
آقا محمود لاهیجی

در مفهوم نشستن، خاک پای معشوق بر چشم توفان را پارادوکسی لطیف موج می‌زند، زیرا خاک را در چشمی که از آن توفان بیارد مجال قرار نیست.

حافظ شیراز، شبیه همین مضمون را در یک تصویر پارادوکسی چشمگیرتری بیان کرده است:

دیشب به سیل اشک ره خواب می‌زدم نقشی به یاد روی تو بر آب می‌زدم
که در این بیت، نقش بر آب زدن از ایهامی بکر و لطیف برخوردار است و دو معنی متضاد و غیرقابل جمع را در ذهن زیبایی شناس ترسیم می‌کند:

۱- ترسیم سیمای خیالی معشوق در چشم اشکبار

۲- کاری عبث و بیهوده کردن "نقش بر آب کردن"

و همین ایهام، بیت را از دو پارادوکسی دلنواز برخوردار ساخته است.

+++++

ملالقای لاهیجی، در توصیف گریه آمیخته به ناله که از لوازم عشق در ادب کلاسیک فارسی شمرده می‌شود، مضمونی لطیف اندیشیده است. او ناله را به آتش و اشک را به سیل تشبیه می‌کند و با حسن تعلیلی شورانگیز می‌گوید:

گریه با ناله بدل کردم و آشفته ترم عشق در آتشم افکند که آبم نبرد
سعیدای لاهیجانی، فغان و بی‌خویشی را که از بواعث استشمام عشق است، در قالب تصویری تمثیلی اینگونه بیان می‌کند:

از بوی گل به دل نفسی بیش راه نیست هر جا زخویش رفت دلم در پناه اوست
در مفهوم، «نفسی بیش راه نیست» ایهامی جذاب نهفته است:

۱- واسطه بودن نفس بین عاشق و معشوق که حافظ از آن به «خود حجابی» یاد می‌کند و معنی فنا از آن مستفاد می‌شود.

۲- استشمام گل و جریان عطر آن در دل آه نفس واسطه این استشمام است.

ب: توصیف معشوق:

ملانامد لاهیجانی، گفتار معشوق را به دسته ریحان و نوشتار وی را به شاخه سنبل تشبیه می‌کند و می‌گوید:

زبان را دسته ریحان، قلم را شاخ سنبل کن
دو مصرع درهم آور نام او را زلف و کاکل کن
و در بیت دوم گشت و گذار معشوق را در گلستان و رشک خود را از تجلی معشوق بر
غیر، اینگونه ترسیم می‌کند:
به گلشن می‌رود آن شاخ گل می‌میرم از غیرت

کف خاکی بدست آر ای صبا در چشم بلبل کن
میر فغفور لاهیجانی، در قالب حسن تعلیلی بکر و بدیع به توصیف شوربختی خود و
ملاحظت معشوق می‌پردازد و از این شوربختی و ملاحظت نتیجه می‌گیرد که خاک آدم را با
نمک سرشته‌اند:

ملاحظت تو گواه است و شوربختی من که بی نمک نسرشتند خاک آدم را
و ملائقای لاهیجانی به توصیف خرمن زلف معشوق می‌پردازد، خرمنی که پر مظهر از
مظاهر هستی به مقتضای ظرفیت استعداد خود بهره‌ای از آن دارند:
خرمن زلف ترا نازم کزان چون خوشه چین

بوستان گل برد و محفل شمع و گردون آفتاب

+++++

وصف الحال: وصف الحال یکی از بسترهای ممتاز برای مضمون اندیشی و نازک خیالی
است.

شاهدای لاهیجانی، نگاه معشوق را به خدنگ تشبیه می‌کند و دل عاشقان را به دانه‌های
تسییح، او در این نازک خیالی بدیع، بند تسییح را به زبان تشبیه می‌کند و می‌گوید
زخمهای دلم مانند دانه‌های تسییح زبان در دهان هم دارند:

دارند زخمهای دلم از خدنگ تو چون دانه‌های سبزه زبان در دهان هم
شهیدای لاهیجی، تنگ چشمهائی خلق را به مثابه فشار قبر مانند می‌کند و با پرداخت
ایهام کنایی در قالب مفهوم تنگ، می‌گوید:

شد فشار قبر بر من تنگ چشمهائی خلق آنچه در مرگست من در زندگانی دیده‌ام
و تجلی لاهیجی نیز در بیان حال خود، دو توصیف مبالغه‌ای زیبا بکار برده است. در
توصیف اول از دیوان شعر خود، به غمنامه تعبیر می‌کند و می‌گوید:

نسخه غمنامه‌ام، نقش پر پروانه است

می‌توان چون شمع روشن کرد مکتوب مرا

و در بیتی دیگر ضمن توصیف گریه‌های خون آلود خود، به محتوای شعر جهت‌گیری

اجتماعی می بخشد و می گوید:

نماند از گزیه بسیار در دل آنقدر خونم

که گر خواهم برسم دادخواهان بر جبین مالم

و ظهیرای لاهیجی در مضمونی رندانه با بهره گیری از ایهام کنائی مفهوم شکستن، جام

شکستن و توبه شکستن را به تصویر می کشد و می گوید:

جام و سبو شکسته ام ای مرگ مهلتی تا توبه ای که کرده ام آن نیز بشکنم

راز زیبایی بیت فوق در ایهام رندانه ای است که ظهیرا توانسته است در لابلای دو مصراع

بگنجانند.

□ مقدمه‌ای بر شناخت اقوام گیل، دیلم و تالش

و قیام علویان تا دهه دوم قرن چهارم هـ - ق

از: غلامرضا روشنفکر

در بررسی مقدماتی که از ویژگیهای جغرافیائی و انسانی اقوام باستانی دیلم، گیل و تالش و همچنین شرح تحولات تاریخی این اقوام به عمل آمد، اهمیت فوق‌العاده این اقوام در صحنه تاریخ ایران تا حدودی مشخص می‌شود. اقوام اشاره شده، در شمال کشور ایران منشأ حوادث سیاسی و تاریخی مهمی بوده‌اند. با توجه به اهمیت جغرافیائی و عوامل انسانی این منطقه از کشور در عهد باستان، یکی از مناطق خیلی مهم و سوق‌الجیشی بوده است.

مردمان این منطقه با برخورداری از شجاعت و دلاوری تحسین برانگیز، همواره از عوامل مؤثر در ارتش دولتهای ایران باستان بوده‌اند. بعد از ظهور اسلام، همواره این بخش از مرز و بوم کشور، مورد توجه فاتحان مسلمان بوده است. تا جاییکه نوادگان ائمه اطهار در مبارزات خود علیه جور و ظلم خلفای اموی و عباسی به مردمان شمال کشور، توسل جستند، که البته موقعیت جغرافیایی این منطقه می‌توانست برای آنها مهم باشد و پناهگاه خیلی مهمی برای اشخاص مخالف دولت اموی و عباسی باشد.

در این بحث از قوم تالش صحبت به میان می‌آید، که گفته‌ها و نوشته‌ها در مورد آنها خیلی کم است و آنطور که باید و شاید، در تاریخ ایران معرفی نشده‌اند و می‌تواند محور تحقیقات خیلی خوبی باشد.

قیام علویان در این خطه از کشور یکی از حوادث خیلی مهم و پرماجرایی است که سالیان دراز ذهن زعمای دولتهای اموی و عباسی را به خود مشغول کرده بود. شاهد مثال قیام علویان، مقابر این پاکان می‌باشد در سرتاسر گیلان است که می‌تواند در مسیر تحقیق راه گشا باشد.

دیلم - ویژگیهای انسانی

بیشتر اطلاعات ما راجع به دیلم و دیلمیان، از دوره ساسانیان است. به قول بعضی از مورخان، دیلمیان هیچگاه در فرمان شاهان ایران نبودند؛ بلکه به عنوان سرباز مزدور خدمت می‌کردند. مسلمین چندین بار به دیلم لشکر کشیدند، ولی

توانستند آن را مسخر سازند. به همین جهت دیلم، پناهگاه امنی برای سرکشان و مخالفان خلفای عباسی گردید. دیلمیان، مردمانی نحیف، خوش سیما و سبک مو بودند، زراعت و گلهداری می‌کردند. اینان مردمانی بسیار جسور بودند و از میان سلاحهای ایشان، به زوبین و سپر بلندی منقش به رنگهای روشن اشاره شده است.^۱ شعرا گفته‌اند:

بست دیلم، مه مشکین کلاله به مشک چین، گرفته روی لاله

و به ژوبین افکنی مسلم^۲، عموم اهالی (اهل) نبردند. پادشاهان دیالمه بزرگواران بوده‌اند و مشهور است.^۳

سرزمینی را که تعدد پادشاه در آنجا بود، طرم نامند و مقام آل جستان نیز در آن جاست و دیلمیان بر آنان فرمانروایی می‌کنند. این سرزمین سراسر درخت و بیشه است و مردمانش اهل زراعت هستند و چهارپایان چرنده دارند.

دیلمیان در روزگار اسلام بیشتر در کفر بودند و از آنان برده می‌گرفتند.^۴

دیلم نام طایفه‌ای است که ما از فرمانروایان آن، جستان ابراهیم را می‌شناسیم، که مرزبان دیلم بود و عنوان گیل گیلان داشت. خاقانی شروانی می‌گوید:

زوبینت ز نرگس، سپر از نسرین است پیرایه دیلم سپر و زوبین است^۵

مشکل‌ترین قسمت‌های ایران از نظر مسلمانان تصرف ولایات شمالی ایران - که دیلم یکی از آنها بود - بوده است.

کوه‌های صعب‌العبور ولایات مذکور برای ساکنین این منطقه حکم قلعه طبیعی مستحکمی را داشت. این ناحیه یکی از ولایات بسیار قدیم ایران است.

نویسندگان یونانی در آثار خود از دیلم نام برده‌اند.^۶ البته دینوری هم خبری از قوم دیلم آورده، که روز دوم ورود امام حسین (ع) به کربلا عمر بن سعد با چهار هزار نفر، فرا

۱- دهخدا: لغت‌نامه، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، دبیرخانه هیأت امنای کتابخانه‌های عمومی کشور،

مؤسسه لغت‌نامه دهخدا: ج ۲۴، ص ۵۶۵ ۲- احتمالاً «مسلط» صحیح‌تر است

۳- محمد پادشاه متخلص به شاد: فرهنگ آندراج: ج ۳، ۱۳۶۶، ص ۱۹۸۹

۴- ابن حوقل: سفرنامه «ایران در سوره‌الارض» ترجمه دکتر جعفر شمار، انتشارات امیرکبیر، جلد ۱، تهران

۱۳۶۶، ۱۱۸-۱۱۹

۵- رابینو. ه. ل: فرمانروایان گیلان، ترجمه م. ب. - جکتاجی - دکتر رضا مدنی، نشر گیلکان، سال ۱۳۶۴.

۱۷۱-۱۷۲-۱۹۴.

۶- بیات عزت الله: از عرب تا دیالمه، انتشارات گنجینه، تهران ۱۳۶۳، ص ۱۵۶-۱۵۷

رسید. داستان آمدن عمر بن سعد به کربلا چنین است که عبیدالله بن زیاد او را به حکومت ری و مرز دستیابی^۱ و دیلم منصوب کرد و برای او فرمانی نوشت. عمر بن سعد برای رفتن به ری آماده می‌شد، که موضوع امام حسین (ع) پیش آمد.^۲ در کتب اعراب اشعار بسیاری هست، که از شجاعت دیلمیان، جنگجویان عرب سروده‌اند و اگر عربی یک نفر دیلمی را می‌کشت و یا جان سالم از دست او به در می‌برد، همیشه فخر می‌کرد.

آلست ضربت‌الدیلمی امامهم وجدیت فیه ستان و عامل

آیا نه من آنم که دیلمی را رو بروی لشکر بزدم با آنکه در دست او نیزه بود.^۳ فخرالدین اسعد گرگانی، در مثنوی و بس و رامین، از مردانگی و جنگجویی و دلیری دیلمان، وصف بسیار کرده، می‌گوید: هرگز پادشاهی، بر سرزمین آنان دست نیافت:

ز قزوین در زمین دیلمان، شد	درفش نام او، بر آسمان شد
زمین دیلمان، جانی است محکم	برو بر لشکری، از گیل دیلم
به تاری شب از ایشان، ناوک انداز	زنند از دور، مردم را به آواز
گروهی ناوک استبر، دارند	به زخمش جوشن، و خفتان گذارند
سپر دارند، ایشان درگه جنگ	چو دیواری، نگاریده به صد رنگ
هنوز آن مرز، دوشیزه بماندست	بدان یک شاه، کام دل نراندست ^۴

در دیلم پادشاهان دیلمان، مقام دارند، و آن را رودبار خوانند، و پادشاهان آن از جستانیان اند و گویند: که دیلم از بنی ضبّه بوده‌اند، و این ناحیه همه بیشه و درخت باشد. تا روزگار حسن بن زید رضی الله عنه، مردمان دیلم کافر بودند. گویند که در کوه‌های دیلمان هنوز کافران هستند.^۵ [البته منظور زمان نویسنده کتاب مسالک و ممالک است.]

۱- (دستی، سرزمین گسترده‌ای میان ری و همدان، که دو بخش داشته است و شامل حدود نود دهکده بوده است)

۲- دینوری ابو حنیفه احمد بن داود: اخبارالطوال، ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی، نشرنی، ص ۲۹۹

۳- فومنی عبدالفتاح: تاریخ گیلان با مقدمه و تصحیح عطاءالله تدین، تهران انتشارات فروغی ص ۲۶

۴- کسروی، احمد: شهریاران گمنام، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۵۳، ص ۲۰

۵- اصطخری ابواسحق ابراهیم، مسالک و ممالک، به کوشش ایرج افشار، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران

موقعیت جغرافیائی دیلم

نام دیلمان، مشتق از دیلم است و دیلم نام طایفه‌ای است، که در ناحیه کوهستانی مشرق سفیدرود، زندگی می‌کردند. وسعت این ناحیه، هرگز تا بیش از یک منزلی مغرب ناحیه کلار در مازندران، نبوده است. اما زمانیکه فرمانروایان دیلم، طبرستان را اشغال کردند، مخصوصاً در زمان قدرت آل بویه و در اوج اقتدار آنها به نظر می‌رسد که این نام به تمام نواحی کوهستانی، از شمیران در طارم، تا دشت گرگان اطلاق می‌شده است. دیلمان امروزه شامل منطقه کوچک سیاهکل، در دشت و دیلمان، در نواحی کوهستانی است.^۱

نامهای جغرافیائی که در حدود العالم، در سده چهارم آمده، عبارتند از در دیلم در تحت دیلم خاصه: ۱- لنزا ۲- وازقو ۳- چالکرو ۴- گرگ رود ۵- دینا رود ۶- پلام رودبار ۷- حوسم^۲ دیلم، همچنین دارای دیه‌های فراوان، رودها، کشتزارها و درختستانهای زیادی می‌باشد. از شهرهایش لامر، شکیز و تارم می‌باشد.^۳ ابن حوقل در خصوص وضعیت جغرافیائی دیلم می‌نویسد که: «دیلم، محدود است از جنوب به قزوین و طارم و قسمتی از آذربایجان و قسمتی از ری، از مشرق به بقیه اعمال ری و طبرستان، و از شمال به دریای خزر و از مغرب به قسمتی از آذربایجان، و بلاد ایران و جبال روینج و باذوسبان و کوههای قارن و گرگان را نیز که بدان متصل‌اند، جزو آن قرار داده‌ام». اما ناحیه دیلم، شامل سهل و جبل است: سهل (دشت) از آن گیلان است. ساکنان جبل (کوهها) دیلم محض‌اند و کوهستانی بس استوار و سرزمینی را که تعدد پادشاه در آن بود، طارم نامند (طارم، یکی از شهرهای دیلم) مدخل دیلم از طبرستان شهر چالوس است. فاصله جبال (کوهها)، از حدود دیلم تا استرآباد و از آنجا تا دریا، بیش از یک روز راه است و در بعضی جاها باید از آبهایی که در میانه کوههاست، عبور کرد و اگر از دیلم به گیلان بگذرند. مسافت درازتر می‌شود و تا دریا بیش از دو روز راه است. بنا به قول لسترنج در کتاب خلافت شرقی، حتی جرجان و قومس (دامغان) در قرن چهارم هجری قمری، وقتی

۱- رابینو. ه. ل. ولایات دارالمرز ایران - گیلان، ترجمه جعفر خمami زاده، طاعتی، رشت ۱۳۵۷ ص ۳۲۲

۲- رابینو ه. ل. فرمانروایان گیلان، ترجمه م. ب. جکتاجی - دکتر رضا مدنی، رشت ۱۳۶۴، نشر گیلکان، ص

۱۷۲-۱۷۱

۳- مقدسی، ابو عبدالله محمد ابن احمد: احسن التقاسیم فی معرفته الاقالیم، ترجمه دکتر علینقی منزوی، تهران

۱۳۶۱، کاویان، ج ۲، ص ۵۱۸

که آل بویه در حد کمال بود، به علاوه گیلان و ولایات کوهستانی جزء ایالت دیلم بوده، ولی بعدها این نواحی از هم تفکیک شدند و رفته رفته اسم دیلم از زبان افتاد.^۱ در زمان سلاطین آل بویه تمام گیلان و مناطق مذکور در کتاب لسترنج جزء دیلم به شمار می آمد. این تقسیمات پس از چندی، منحصر به قسمت کوهستانی شرقی فعلی گیلان شد و نام دیلم به خود گرفت.^۲

در ادوار بعد، گاهی کلمه دیلمان شامل هر دو ناحیه (دشت و کوهها) و زمانی حتی کلمه گیلان به منطقه کوهستان و دشت اطلاق می شد؛ قزوین در برابر ناحیه دیلمان مرز مسلمین بود. لشکریان اسلام، همواره در قزوین اقامت کرده بودند و آماده نبرد و دفاع و همیشه در حال خطر و حذر دیده بانی و حراست شبانه روزی (در مقابل دیلمیان) بودند.^۳ دیلمیان وقتی از مسلمین شکست می خوردند، از مرز و سرزمین خود تجاوز نمی کردند. با این اوصاف، سرزمین دیلم، دارای وسعت نسبتاً زیادی با ویژگیهای جغرافیائی مخصوص به خود بوده است.^۴ زمانی دیلم و دیلمان، به مناطق کوهستانی شمال ایران (جنوب دریای خزر) اطلاق می شده است و زمانی دیگر هم به مناطق کوهستانی و هم مناطق هموار (جنوب دریای خزر) دیلمان می گفتند. وسعت این ناحیه تا حدود قزوین را شامل می شده است و مرز بین سپاه اسلام در پادگانهای قزوین با کفار، سرزمین دیلم بوده است.

نگاهی سطحی، بر تحولات تاریخی دیلم در قرن اول هـ ق

ابن اثیر، در حوادث سال ۸۱ هجری قمری می نویسد که: گروهی از مسلمین در حال محافظت شهر (قزوین) بودند. میان آنها محمد بن ابی سیره حنفی، که مردی دلیر و سواری شجاع و دارای رتبه ارجمند در سپاه بود، چون او به قزوین رسید، مردم را نگران دید که شب را بی خوابی می کشند و رنج نگهداری و نگرانی را تحمل می کردند. او به مردم آن شهر (مسلمین) گفت: شما از این می ترسید، که دشمن وارد شهر شما بشود؟ گفتند: آری. گفت: اگر چنین کنند و داخل شهر شوند، به شما انصاف می دهند، که نیروی

۱- ابن حوقل، سفرنامه ((ایران در صورة الارض))، ص ۱۱۸-۱۱۹، ایضاً.

۲- فومنی، عبدالفتاح: تاریخ گیلان، پاورقی صفحه ۲۳، ایضاً

۳- ستوده منوچهر، از آستارا تا استارآباد، سلسله انتشارات آثار ملی، ۱۳۴۹، ج ۱، ص ۲۰۲

۴- ابن الاثیر، عزالدین علی: کامل تاریخ بزرگ اسلام و ایران، ترجمه عباس خلیلی، تهران انتشارات کتب ایران،

علمی، ج ۷، ص ۶۴-۶۵

خود را به کار برید. شما دروازه‌ها را باز بگذارید و باک نداشته باشید. آنها دروازه‌ها را باز گذاشتند و دیلمیان شنیدند و لشکر کشیدند و شیخون زدند. مردم (مسلمین) فریاد زدند و نهب دادند. ابن ابی سیره (محمد) دستور داد که دروازه‌ها را بر آنها ببندند و جنگ را آغاز کنند. مسلمین بر آنها چیره شدند و همه راکشتند و حتی یکی از دیلمیان زنده نماند. ابن ابی سیره در آن جنگ مشهور شد و دیلمیان بعد از آن از مرز و سرزمین خود تجاوز نکردند.^۱

زمانی جلوتر از این واقعه، قصد حمله «براء» برای فتح قزوین بود، که چون خبر به مردم آن شهر رسید، به دیلمیان توسل جسته از آنها مدد خواستند. آنها هم وعده یاری دادند و چون مسلمین، بدان شهر رسیدند، مردم شهر به جنگ مبادرت کردند، ولی دیلمیان که به مدد رسیده بودند، آرام ایستادند و دست دراز نکردند.

چون اهل قزوین، خودداری دیلمیان را دیدند، درخواست صلح کردند. بعضی از مسلمین در این مورد چنین گفتند:

قد علم‌الدیلم اذ تحارب	حین اتی فی جیشه ابن عازب
بان ظن‌المشركین کاذب	فکم قطعنا فی دجی الغیاهب

من خیل و عرو من سیاسب

یعنی دیلمیان دانستند، که براء ابن عازب (فرمانده مسلمین) با لشکر خود آمده، و حدس و گمان آنها را در پیروزی تکذیب و ناصواب کرده. ما چند کوه سخت و دره و صحرا را در شب تاریکی کردیم (تا بدانجا رسیدیم). براء ابن عازب بر دیلمیان هجوم برد، تا آنها ناگزیر باج را گردن نهادند.^۲ اگر از نظر تاریخی، باز هم به عقب برگردیم بیان بلاذری در این مورد است، که زمانی پرویز به دیلم رفت و چهار هزار مرد همراه بیاورد، که همه خدمه و خواص او بودند.

ایشان پس از وی بر این مقام بماندند و با رستم به جنگ قادسیه شدند و چون رستم کشته شد و مجوسان روی به هزیمت نهادند؛ این سپاهیان کناره گرفتند و گفتند: «ما چون دیگر مجوسان نه ایم. ما را پناهگاهی نیست و اینان ارج ما نشناسند. رأی صواب آن است که به آیین تازیان در آسیم و بدیشان عزیز گردیم» پس از دیگران کناره گرفتند. سعد (چون این

۱- ابن‌الاثیر، عزالدین علی: کامل تاریخ اسلام و ایران، ترجمه عباس خلیلی، تهران انتشارات کتب ایران،

علمی، ج ۷، ص ۶۴-۶۵

۲- ابن‌الاثیر، عزالدین علی، کامل تاریخ ایران و اسلام، ج ۳، ص ۳۱-۳۲ ایضاً

دید) گفت: چه می‌طلبند؟ «مغیره بن شعبه» نزد ایشان رفت و از چگونگی احوالشان پرسش کرد، ایشان وی را از حال خویش آگاهانند و گفتند که: به آیین شما در آییم. مغیره به نزدیک سعد بازگشت و آن خبر با وی گفت. سعد نیز آنان را زینهار داد. پس همه اسلام آوردند و در جنگ مداین و جلولا، به سعد یاری کردند، چون باز آمدند، با مسلمانان در کوفه مسکن گزیدند. حتی در ایامی که عربها (مسلمانان)، با لشکر یزد جرد نبرد می‌کردند، یکی از سرداران دیلمی ایران که موتا نام داشت، چنان مسلمانان را به هراس انداخت، که مجبور به توقف شدند و از خلیفه، عمر مدد خواستند^۱.

سپاهیان عرب هر چه کوشش کردند، نتوانستند بر مرز گیلان دست یابند و خود را از جنگ با دیلمیان عاجز دیدند. قزوین را یکی از ثغور، یا سرحدات اسلام قرار دادند. در اواخر قرن اول هجری قمری، حجاج بن یوسف ثقفی با لشکری عظیم به حدود دیلم آمد و نمایندگان دیلم را بخواست و نقشه کوهستان دیلم را به آنها نشان داد و گفت: راههای سرزمین شما را به خوبی دانسته‌ایم. اگر اطاعت ما را نپذیرید، ولایت شما را ویران می‌سازیم. ایشان گفتند: تو تنها راههای ما را دانسته‌ای، ولی پاسبانان راهها را نشناخته‌ای. اگر لشکر بفرستی، خواهی شناخت. حجاج، لشکری به سرداری پسر خود فرستاد و با مردم دیلم سخت بجنگید، ولی جز کشته شدن جمع کثیری از سربازانش کاری از پیش نبرد و مغلوب به قزوین برگشت^۲.

مقدسی، دیلمیان را مردمی با رفتار پسندیده و بی‌آلایش و پاکدامن و دولتمردان و رجاله با آداب و رسوم شگفت انگیز و از جمله کسانی که بزرگان را گرامی و نسبت به کوچکتران رحیم معرفی می‌نماید^۳.

با این اوصاف دیالمه نقش حساس و مهمی، در ایران در قرن اول هجری، داشته‌اند و وزنه سنگینی در معادلات سیاسی و نظامی این دوره محسوب می‌شدند.

گیل - ویژگیهای انسانی

ابن حوقل می‌نویسد: ناحیه دیلم، شامل سهل و جبل است، سهل از آن گیلان است، که در کناره دریای خزر زیر کوههای دیلم گسترده شده است.

۱- البلاذری احمد بن یحیی، ترجمه دکتر آذر تاش آذر نوش، به تصحیح محمد فرزانه، تهران ۱۳۶۴ چاپ دوم

انتشارات سروش، ص ۴۱، بخش مربوط به ایران ۲- فومنی، عبدالفتاح: تاریخ گیلان، ص ۲۵، ایضاً

۳- مقدسی، ابو عبدالله محمد بن احمد: احسن التقاسیم فی معرفته الاقالیم، ص ۵۱۷، ایضاً

قریه‌های آن گسترده و مردمان اهل زراعتند^۱. گیلان، محل سکونت اعقاب طایفه گیل یا گیل است، که خون آنها به وضع شدیدی، با خون اعراب، ترک، تاتار و ایرانیها مخلوط شده است.

نام گیلان از کلمه اوستائی «وارنا» که نام ناحیه‌ای در شمال کوه البرز است مشتق می‌باشد. کلمه گیلان از صفت بومی «وارنا»، مشتق شده است و معنی آن مربوط به «وارنا یا وارنیک» است که به مرور در تلفظ به صورت گیلان در آمده است.

مقدسی، دولاب را به عنوان شهر عمده گیلان، نام برده و می‌نویسد: سرزمینی خوب با خانه‌های زیبا و سنگی، بازار به صورتی خوب با مسجدی که برای خواندن خطبه در آن بنا کرده‌اند.

به عقیده ابوالفداء دولاب همان گسکر است^۲.

در فرهنگ آندراج آمده است که فیروز نام به جانب مازندران روی نهاد، که این مسأله در زمان ساسانیان بوده است و او اراضی گیلان را به تصرف در آورد. از وی پسری به وجود آمد، او را گیلانشاه نام نهاد. چون در گذشت، گیل پسرش طبرستان، را تصرف کرد و او را «گاو باره» لقب بود.

این در زمان یزدگرد بود و گیلان آباد و معمور است.

رشت و گسکر و فومن از بلاد گیلان معروف و سلاطین دیالمه از آنجا ظهور کرده‌اند.

جمعی از سادات زیدی سالها، در آنجا حکمرانی داشته‌اند^۳.

دیگر اینکه اهالی قدیم گیلان، چند طایفه از شعب آریین بودند و طایفه مهم آن موسوم به گیل یا گیل بود. در دوره ساسانیان، از طایفه گیل هم نام برده می‌شود.

مردم گیلان پیوسته با پادشاهان بومی این کشور، که توانسته بودند ولایات ایران را در تحت لوای یک حکومت مقتدر در آورند، متحد بودند.

در هنگام دفاع از میهن عزیز و جنگ با بیگانگان، از بزرگترین قوای کشور محسوب می‌شدند. ولی چون شاهان مقتدر در تاریخ ایران معدود بوده‌اند، لذا اغلب اوقات اهالی

این مرز (گیلان) خود سرو آزاده بوده، بلکه متعرض همسایگان خود نیز می‌شده‌اند.

در جنگ شاپور اول با روم جمع کثیری از گیل‌ها در لشکر وی بوده‌اند.

۱- ابن حوقل، سفرنامه: ایران در صوره الارض، ج ۱، ص ۱۱۹، ایضاً

۲- رابینو، ه. ل. ولایات دارالمرز ایران، گیلان، ص ۳، ۵، ۷۳، ایضاً

۳- محمد پادشاه متخلص به شاد، فرهنگ آندراج، ج ۵، ایضاً

در آخر پادشاهی قباد، که هرج و مرج در ایران پدید آمده بود، گیل‌ها بنای سرکشی و تعرض به همسایگان خود گذاردند.

نمی‌توان گفت راههای کوهستانی و مشکلات طبیعی موجب عجز جهانگیران در تصرف گیلان بوده، بلکه تنها شهامت و مردانگی مردان این سرزمین بود که از تصرف آن توسط دیگران جلوگیری می‌کرد.^۱

با همه این اوصاف کلمه گیلان از گیل باضافه «ان» پسوند مکان و در زبان پهلوی «گلان» یعنی مملکت گیل‌ها، می‌باشد.

نزد یونانیان ((گلا))، در اوستا نام ناحیتی، به صورت (ورنا) آمده است. جغرافی نویسان اسلامی، وقتی می‌خواستند نام ایالات گیلان را اراده کنند، جیلانات (گیلان‌ها) می‌گفتند.^۲

پس مردمان ناحیه دشتهای شمال کشور را (گیل) می‌نامیده‌اند. سرنوشت قوم گیل، با قوم دیلم، آمیختگی زیادی داشته است و جدا کردن این دو از هم مشکل می‌نماید. در خصوص ارزش و اعتبار این دو قوم، همین بس که در ارتش زمان ساسانیان، سواران گیل و دیلم از زبده‌ترین سواره نظامهای دولت بودند.

موقعیت جغرافیائی گیل

ناصر خسرو در سفرنامه می‌نویسد: که وقتی از آن جا (طارم) برفتم، رودی (پر) آب بود، که آن را شاهرود می‌گفتند، و در کنار رود، دیهی بود که خندان می‌گفتند. چون آن رود از آن دیه بگذرد، به رود دیگر پیوندد، که آن را سفیدرود گویند. و چون هر دو رود به هم پیوندند، به دره‌ای فرو رود، که سوی مشرق است از کوه گیلان و آن آب از گیلان می‌گذرد و به دریای آبسکون می‌رود. و گویند که هزار و چهار صد رودخانه در دریای آبسکون می‌ریزد.^۳

سرزمین گیلان در عهد سوم زمین‌شناسی، به علت حرکات شدید زیر زمینی، چین خوردگیهای منظم، در سطح زمین از کوههای آلپ تا هیمالیا، به ظهور رسیده است و اراضی ایران را به وجود آورده و چین خوردگی‌های البرز نیز، از مصب سفید رود تا دامنه‌های شمالی رشته کوه البرز تشکیل یافته، که در حدود شهرهای رود بار و رستم

۱- فومنی، عبدالفتاح: تاریخ گیلان، ص ۱۴-۱۳-۲۵-۲۴، ایضاً

۲- دهخدا، علی اکبر: لغت‌نامه، ج ۴۱، ص ۶۴۴، ایضاً

۳- ناصر خسرو: سفرنامه، ص ۶، ۷ ایضاً

آباد، آثار این چین خوردگیها به خوبی معلوم است.^۱

رودخانه معروف سفیدرود، خاک گیلان را به دو بخش جداگانه تقسیم کرده است: بخشی که امروز مرکز آن شهر رشت است، به نام گیلان بیه پس، یا گیلان روپس یا پسا گیلان یا به قول مؤلف حدودالعالم آن سوی رودیان، و بخشی که مرکز آن لاهیجان بوده است، به نام گیلان بیه پیش یا گیلان روپیش یا این سوی رودیان، خوانده می شده است. صاحب مسالک الابصار، شرحی کافی، درباره گیلان بیه پس نوشته است: گیلان بیه پس، چهار شهر بزرگ دارد، که در هر شهر و حومه آن سلطانی حکمرواست. این چهار شهر: فومن، تولم و گسکر و رشت است.

لرد کرزن می نویسد: گیلان و مازندران سرزمینی است که از حاشیه دریای خزر ۲۵ متر پایین تر از سطح اقیانوس آزاد، تا قتل رشته کوه البرز ۳۵۰۰-۴۰۰۰ متر کشیده شده است.^۲

اما در مورد لهجه محلی (بیه^۳)، باید بگوئیم که بیه به رودخانه یا ساحل رودخانه اطلاق می شود. لاهیجان و رشت در طول زمان، مرکز آن دو قسمت (بیه پیش و بیه پس) بوده اند. فومن، مرکز منطقه بیه پس و مجاور کوهستانهای البرز قرار دارد. در سمت مشرق به طرف دریا، شهر تولم واقع است.

گسکر، در مجاورت ولایت فومن و رشت واقع شده است و کمی از ساحل دریا فاصله دارد.^۴ در مجموع در گیلان و در خاور سفیدرود: لاهیجان (در حدودالعالم، لافجان) و مالفجان، کوشکجان، برفجان و چمه. در باختر سفیدرود: جانکچال، کوتم، سراوان، بیلمانشهر، رشت، تولم، دولاب، آستارا، کرکانرود، از مناطق آباد بوده اند.^۵

با تمام این اوصاف، دیلم و گیل از لحاظ موقعیت جغرافیائی، به هم وابستگی داشته اند و همانطور که دیلم به ارتفاعات شمال ایران اطلاق می شده، گیل به مناطق هموار و

۱- فومنی، عبدالفتاح: تاریخ گیلان، ص ۱۱-۱۲، ایضاً

۲- ستوده منوچهر، از آستارا تا آستار آباد، ص ۲۰-۴، ایضاً

۳- قدیمی ها سفیدرود را به سان بیه ای می پنداشتند که سرزمین گیلان را به دو قسمت می کرد. بیه در لهجه محلی گیلان شیار آبی کوچکی است که بین دو تکه مزرعه برنج و در حقیقت شکافی که در مرز یاکرت برای خروج و دخول آب ایجاد می شود. بیه را در غرب گیلان «بگد» هم می گویند.

۴- رابینو، هل - ولایات دارالمرز ایران، گیلان، ص ۳، پاورقی و صفحه ۵، ایضاً

۵- رابینو، هل - فرمانروایان گیلان، مترجم - م. پ. جکتاجی و دکتر مدنی، ص ۱۸۱، ایضاً

دشتهای شمال کشور، خصوصاً اطراف دریای خزر، به ویژه جنوب دریای خزر اطلاق می شده است.

در چهار طرف سرزمین گیل، از سمت مغرب آذربایجان، و از سمت مشرق مازندران (طبرستان)، و از شمال دریای خزر، و از جنوب قزوین را می توانیم ذکر نمائیم.

تالش - ویژگیهای انسانی

تالش، طایفه ای از مردم گیلان است. قومی باشند، از مردم گیلان و در حاشیه آن. تالش به قول بعضی مبدل و محرف ((کادوس)) است و آن قومی بود، که در زمان باستان بس انبوه بودند و در کوهستانهای شمال ایران نشیمن داشتند و چون بارها به گردنکشی برخاستند و با پادشاهان هخامنشی حتی از در نافرمانی در آمدند، از اینجا نام ایشان در تاریخها آمده است و امروز مترجمان کادوش را که تلفظ صحیح آنست، کادوس نویسند. جایگاهی که برای کادوشان در تاریخها یاد کرده اند، امروز منطبق با جایگاه تالشان می باشد.^۱

در فرهنگ آندراج در مورد تالش آمده، تالش به کسر (لام) قومی و طایفه ای از مردم گیلان و نام ولایت ایشان گویند، از اولاد تالش پسر یافت بن نوح بوده است آن را «تیشان» می خوانده اند. تیشان و تالش معرب آن است و پوشش خانه آن طایفه را تالشان می نامیده اند و (تیشان) معرب پوشش تالشانه است.

ابن یمین گفته:

خسرو خسرو نشان، تالش جمشید فر مهر سپهر کرم، سایه پروردگار^۲
اردشیر سوم در آغاز کار، طغیان طوایف کادوسی را، به شدت سرکوب کرد و کسی که در دفع این طغیان به وی کمک شایسته کرد، یک شاهزاده هخامنشی به نام داریوش بود.^۳

کادوسیان، نام قومی در شمال غربی البرز بود.^۴

همچنین در مورد کادوسیان، باید گفت که، اینان مردمی بودند، که در گیلان جای داشتند و ظاهراً نیاکان تالشیهای کنونی بوده اند و کادوس مصحف یا یونانی شده تالوش

۱- دهخدا، علی اکبر: لغت نامه، ج ۳۳، ص ۵۲، ایضاً

۲- محمد پادشاه متخلص به شاد، فرهنگ آندراج، ج ۲، ص ۸، ۱۰، ایضاً

۳- زرین کوب عبدالحسین: تاریخ ایران قبل از اسلام، انتشارات امیرکبیر، ص ۱۹۸، چاپ اول ۱۳۶۴

۴- زرین کوب عبدالحسین: تاریخ ایران قبل از اسلام، ص ۱۹۰، ایضاً

است، که در قرون بعد تالش شده است، و از بومیان سابق ایران، قبل از آمدن آریائیها بوده اند.^۱

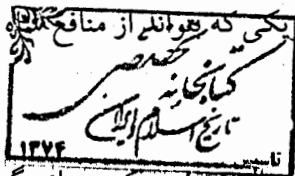
زبان تالشی، یکی از لهجه‌های اصیل فارسی است و با هیچیک از لهجه‌های ترکی و مغولی ارتباط ندارد و تالش دولاب شامل دو قسمت است: ۱- اراضی هموار و پست ساحلی، به نام گیل دولاب.

سرزمین کوهستانی، به نام تالش دولاب.^۲

تالشهای گیلان از تاریخ مهاجرت خود، آگاه نیستند. صفویان آنها را مالکان زمین‌هایی مانند: کوان، اوجارود، لنکران، دره گور، زاوند، آستارا و کرگانرود، که امروزه سکونت دارند، دانسته‌اند.

ریسان این طایفه، جز نگهداری ارتشی چایی که بودند از منافع آن در دریای خزر دفاع کند، وظیفه‌ای ندارند.

تالشهای حالیه ایران در ۵ ناحیه



کرگانرود، اسالم، تالشدولاب، شاندرمن، ماسال و نواحی کوهستانی گیلان، سکونت دارند. در تاریخ قدیم این منطقه از تالش فومن یا تالشان فومن و تالشان لاهیجان، تالشان کهدم، نام برده شده است.

تالشها، در فصل سرما به دهکده‌های پای کوهها می‌آیند و همین که هوا اجازه دهد، دوباره به بالای کوهها می‌روند.^۳

کوههای تالش به موازات ساحل بحر خزر، تا ماسوله امتداد یافته؛ ارتفاع آن کمتر از قراجه داغ، ولی اهمیت جغرافیایی اش بیشتر است. زیرا که دامنه آن مستقیماً در بحر خزر فرو رفته و فقط خاشیه باریک و سرایشی تشکیل داده و هیچ رودی آن را قطع نمی‌کند و مانند مدی بین فلات آذربایجان و بحر خزر می‌باشد.^۴

با این اوصاف نتیجه می‌گیریم، که قوم تالش یکی از اقوام ریشه‌دار ایرانی، در شمال کشور بوده‌اند. این قوم در ارتفاعات شمال غربی البرز و نواحی هموار شمال کشور (مناطق که ذکر شد) زندگی می‌کنند.

۱- مشکور محمدجواد: ایران در عهد باستان، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۴۷، ج ۲، ص ۲۴۸

۲- ستوده منوچهر، از آستارا تا آستارآباد، ج ۱، ص ۳۶ و ۸۳، ایضاً

۳- رایینو هل: فرمانروایان گیلان، ص ۲۰، ایضاً ۴- دهخدا، علی اکبر، لغت‌نامه، ج ۳۳، ص ۵۲، ایضاً

نگاهی به قیام علویان، از ابتدا تا دهه دوم قرن چهارم

دیلمیان در روزگار اسلام بیشتر در کفر بودند و از آنان برده می‌گرفتند، تا زمان حسن بن زید ابن محمد بن اسماعیل بن حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابی طالب (ع) که به دعوت وی علوی و مسلمان شدند. چون بعد از قتل محمد بن زید طبرستان، جزئی از قلمرو سامانیان شد، سادات علوی بناچار به خاک گیلان پناه بردند. محمد بن هارون (اهل سرخس مأمور با سپاهی عظیم برای تاخت و تاز به متصرفات محمد بن زید، از طرف اسماعیل سامانی، که در این هنگام وی از دستور امیر سامانی، سرباز زده بود) متوجه جلب نظر و مساعدت علویان آن دیار شد، که در این تاریخ بزرگ خاندان علویان، شخصی بنام حسن بن علی ملقب به ناصر کبیر بود، که به علت نقل سامعه‌ای که داشت، در کتب تاریخی به «اطروش» معروف شده است. وی سالها در خاک گیلان و دیلمان هم خود را، صرف دعوت مردم کرده بود. هدف نهائی وی، گرفتن انتقام خون محمد بن زید از سامانیان بود. در چنین وضعی، محمد بن هارون از موقعیت استفاده کرد و با ناصر کبیر بیعت کرد، در سال ۲۹۰ به طبرستان حمله کردند، و سپاهیان سامانی را شکست دادند، ولی بعداً ناصر به گیلان مراجعت کرد.

پس از درگذشت ناصر کبیر، دامادش حسن بن قاسم جانشین وی شد، (۳۰۴ تا ۳۱۶ هـ ق) که با مخالفت ابوالقاسم جعفر، یکی از فرزندان ناصر مواجه شد. داعی صغیر، در سال ۳۱۶ هـ ق از سپاهیان اسفار، (از طرفداران سامانیان) شکست خورده است و در نزدیک ساری به قتل رسید، که این سال تاریخ انقراض سلسله علویان است.^۱ با این همه ناصر اطروش در دیلم با این دعوت (زیدیان) قیام کرد، که وی نیز از زیدیان بود و مردم دعوتش را پذیرفتند و به اسلام گرویدند.^۲

دیلمان به نسبت این خاندان به پادشاهی رسیدند و به استقلال طلبی گرائیدند و از زیر فرمان خلفای بغداد بیرون رفتند.^۳

با این اوصاف به نظر می‌رسد، مردم (بیه پیش) ابتدا با تبلیغ ناصرالحق که زیدی بود و در سال ۳۰۴ هـ ق، وفات یافته است، به اسلام گرویده باشند.^۴

۱- ابن حوقل: سفرنامه، ص ۱۱۹، ۱۲۰، ایضاً

۲- بیات عزیز الله: از عرب تا دیلم، ص ۱۶۱-۱۶۲-۱۶۳-۱۶۵، ایضاً

۳- ابن خلدون: مقدمه، ترجمه محمد پروین گنابادی انتشارات علمی فرهنگی، تهران ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۳۸۴

۴- رابینو هل: فرمانروایان گیلان، ص ۳۵۲، ایضاً

اما سیر تدریجی مذهب تشیع اختیار کردن دیلمیان، به این صورت بوده که از قرن دوم هجری قمری، ایشان به فکر افتادند که دست عرب را به کلی از ایران کوتاه کنند و دستگاه خلافت عباسی را بر هم زنند. از روی این فکر با سادات علوی که دشمنان خلفاء بودند، بنای دوستی گذاردند و علویان که از دست عباسیان فراری بودند به دیلم پناه بردند و نخستین علوی که به دیلم پناه آورد، (یحیی بن عبدالله) نواده امام حسن (ع) بود.

و از آن به بعد کوهستان دیلم، مأوی و مأمن علویان شد و دو دشمن خلفا (دیلمیان و علویان) با هم متفق شدند و به تدریج دیلمیان مذهب تشیع اختیار کردند. در سال ۲۹۰ هجری قمری بود که ناصر کبیر به کوهستان دیلم پناه برد و مدت ۱۰ سال در بین مردم گیل و دیلم، به نشر اسلام پرداخت و بیشتر مردم گیلان به مذهب تشیع گرویدند.^۱ در شهر هوسم - که در حد شرقی ناحیه گیلان جمعیت گیل داشت - بود که ناصر الاطروش در آنجا فعالیت می کرد و مرکز ناصریه و تختگاه جمعی از پادشاهان علوی بوده است. مؤسس حکومت علوی هوسم، ابوالفضل جعفر بن محمد، نوه الحسین الشاعر، برادر اطروش بود که در سال ۳۲۰ هجری قمری آنجا هوسم را مقر خویش کرد و نام پادشاهی «الشایر فی الله» بر خود نهاد و مدت سه دهه در آنجا فرمانروایی کرد.^۲

البته ناگفته نماند که حسن بن علی اطروش، بر طبرستان غلبه یافت و به ناصر ملقب گردید. وی بعد از قتل محمد به دیلمان پناه برد و مدت ۱۳ سال میان دیلمیان زیست و آنها را به اسلام دعوت کرد و آنها (دیلمیان) گرد او تجمع کردند و او در بلاد آنان چند مسجد ساخت. مسلمین هم در قبال آنها حدود و مرزها داشتند، مانند قزوین و چالوس. حسن بن علی قلاع و سنگرهای سرحدی را ویران کرد.

حسن بن علی دیلمان را به خروج و قیام دعوت می کرد و آنها اجابت نمی کردند. در هر حال، حسن بن علی فرصتی به دست آورد و دیلمیان را برای قیام دعوت کرد و آنها اجابت کرده و با او قیام کردند. دیلمیان از سفیدرود تا آمل سکنی داشتند و همانطور که

۱- فومنی، عبدالفتاح: تاریخ گیلان، ص ۲۶-۲۷، ایضاً

۲- فرای ر-ن: تاریخ ایران، از اسلام تا سلاجقه، ترجمه حسن انوشه، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۶۳، ج ۴،

ذکر شد، به واسطه اطروش اسلام آوردند^۱.
در خاتمه لازم است گفته شود که از معابری که تقریباً در همه نقاط این ولایت (گیلان) پراکنده است و متعلق به فرزندان حضرت علی (ع) و دختر پیامبر می باشد، منی توان دریافت که آنها از این سرزمین، به عنوان پناهگاه استفاده می کردند. رابینو این مسأله را نیک دریافته است.

چرا که تنها نواحی، که در ایران دارای بقاع متبرکه و مقابر امامزاده های بسیاری می باشد، استانهای شمالی کشور، مخصوصاً گیلان است^۲. می توان گفت که نوادگان ائمه معصوم از دست خلفای اموی و عباسی، فرار کردند و در شمال کشور که به صورت پناهگاهی برای ایشان بود، قیام خود را شروع کرده اند، که به قیام علویان در شمال کشور معروف شده است.

۱- ابن الاثیر، عزالدین علی: کامل تاریخ اسلام و ایران، ج ۱۳، ص ۱۳۵، ایضاً

۲- رابینو هل: ولایات دارالمرز ایران، گیلان، ص ۲۶ ایضاً

□ نگاهی به هنر و فرهنگ ساکنان گیلان در دوره آغاز تاریخی (اواخر هزاره دوم و اوایل هزاره اول قبل از میلاد مسیح)

از: محمد ابراهیم زارعی

مقاله حاضر که به بررسی فرهنگ و هنر ساکنان خطه گیلان می‌پردازد، در واقع به عنوانی اشاره و پرداخته است که تاکنون کمتر مورد تحقیق و پژوهش قرار گرفته است، از این رهگذر است که بیشتر منابع و مأخذی که در باره تاریخ و فرهنگ گیلان موجود و نوشته‌اند، به این موضوع کمتر توجه کرده‌اند و آن هم به علت اندک بودن کاوشهای باستان‌شناسی در گیلان بوده است. چون وجود مدارک و آثار، این امر را اثبات می‌کند که اقوامی متمدن و دارای فرهنگی غنی و در آن میان وجود هنرمندان و صنعتگران، در دوره آغاز تاریخی و چند قرن پیش از آن (اواخر هزاره دوم و اوایل هزاره اول) در این منطقه ساکن بوده است و زندگی را با آگاهی کامل از صنایع و هنرهای زمان خود سپری کرده‌اند.

اکثر متون و منابع تاریخی پیش از کشفیات و کاوشهای علمی باستان‌شناسی که در سی سال اخیر انجام شده، تحریر گردیده‌اند. کاوشهای باستان‌شناسی در مناطقی چون مارلیک (چراغعلی تپه) در رحمت آباد رودبار و کلورز رستم آباد و هم چنین کشف آثاری در املش، تماجان، امام، تالش، شهران و ... نکات تاریک و پرده ابهام را از تاریخ گذشته ناحیه گیلان برداشتند، مقاله حاضر کوشش دارد که با استناد به آثار و شواهد و مدارک موجود هنر و فرهنگ و تمدن قومی را در گذشته دور که در منطقه گیلان زندگی کرده‌اند، روشن نماید.

ساکنان این خطه، با استناد به کاوشهای مارلیک، کلورز، املش و ... دارای فرهنگ و تمدنی غنی و پربار و مکتب هنری و صنعتی والا بوده‌اند، که توجه پژوهشگران و صاحب‌نظران را به خود جلب کرده است. این امر نشانگر این حقیقت است که مردم این منطقه در حدود - شاید پیش از - سیصد یا چهارصد سال، دارای یک حکومت متمرکز و قدرتمند بودند، و همین امر موجب شده که هنرمند و صنعتگر در محیطی امن دست به ابتکارات و خلاقیت‌های هنری بزنند و هنری ارزنده را به نمایش بگذارند و مکتبی هنری را بوجود آورد که بنا به نوشته کاوشگر تپه مارلیک (دکتر نگهبان) بنام "مکتب هنری مارلیک" می‌توانیم از آن نام ببریم، هنرمند این زمان، آگاهی کامل و تمام از طبیعت و

موجودات و نباتات پیرامون خود داشته است و به نحو شایسته‌ای در هنر و صنعت از آنها بهره گرفته است. از طرفی ارتباط فرهنگی و هنری با تمدنهای دنیای باستان و همجوار و همزمان داشته‌اند.

در این مقاله پس از اشاره به موقعیت جغرافیایی و دورنمای تاریخ باستان گیلان، بررسی اشیاء از نظر هنری و فرهنگی از مناطق فوق‌الذکر پرداخته شده که براساس قدمت مکانها و اهمیت آنها تقسیم‌بندی هم اعمال گردیده است، سپس اشاره‌ای به فرهنگ اعتقادی و ارتباط فرهنگی و هنری منطقه و اعتقاد به دنیای پس از مرگ این اقوام دارد؛ در پایان نتیجه‌گیری از بررسیها آمده است.

هدف مقاله در واقع آغاز راهی است برای تحقیقات و پژوهشهای تاریخی، هنری و فرهنگی این خطه در آغاز دوره تاریخی.

اشکال و تصاویر مقاله را از کتب: مارلیک، ظروف فلزی مارلیک، نوشته: دکتر نگهبان هنر ایران نوشته: گذار

هنر ایران در دوره ماد و هخامنشی، نوشته: گیشمن، مجله باستان شناسی و مقاله علی حاکمی استفاده کرده‌ام.

موقعیت جغرافیایی گیلان:

ولایت گیلان در ۳۶ درجه و ۲۸ دقیقه تا ۳۸ درجه و ۱۱ دقیقه عرض شمالی و ۴۸ درجه ۴۴ دقیقه تا ۵۰ درجه و ۳۲ دقیقه طول شرقی واقع است. گیلان از شمال به دریای خزر و شهر کوچک نمین، از مشرق به مازندران، از جنوب به قزوین، خمسه و آذربایجان و از مغرب به آذربایجان محدود می‌شود. طول آن از شمال غربی و جنوب شرقی در حدود ۲۲۵ کیلومتر و عرض آن از ۲۵ تا ۱۰۵ کیلومتر تغییر می‌کند^۱. (نقشه شماره ۱) سرزمین گیلان پوشیده از جنگل است، همچنین وجود رودخانه‌های بیشمار در ارتفاعات و دشتهای آن، از جمله عواملی هستند که در طول تاریخ، مأمّن مناسبی برای ساکنان آن بوده است.

این استان سرسبز و زیبا (گیلان) حال و هوای خاصی در فضای ایران دارد (البته مازندران نیز چنین است) سرزمینی که از بلندیهای البرز تا سواحل دریای خزر گسترده است، چشم‌اندازی سرسبز و زیبا با رودهای کوچک و بزرگ در دامنه‌های ارتفاعات و دشتهای آن در برابر دیدگان، می‌گشاید که با پهنه‌های مرکزی خشک ایران تفاوت فاحش

۱ - رابینو، ه. ل: دارالمرز ولایات ایران - گیلان، ترجمه جعفر خمami زاده، طاعتی. رشت، ۱۳۳۶ ص ۳-۴

دارد، گیلانیان می‌گویند که اگر بر بلندی یکی از کوههایمان به نظاره بنشینید، وجودتان دوگانه می‌شود، نیمی از ریشتان که رو به ماست نمناک و مرطوب می‌گردد و عطر گلهایمان بر آن می‌نشیند و نیم دیگر خشک و غبار آلود می‌ماند، مثل خارهای این بیابانهای پشت کوههایمان. ستیغ کوههای البرز با قله‌های مشرف بر گیلان، که بین ۲۵۰۰ تا ۲۷۰۰ متر ارتفاع دارد، منطقه را به دو دنیای متفاوت تقسیم می‌کند که از لحاظ منظره آب و هوا، فعالیت‌های تولیدی و شیوه زندگی ساکنان کاملاً از یکدیگر متمایزند.^۱

گیلان در دوران باستان (دورنمای تاریخی گیلان)

گیلان استانی است که در حاشیه جنوب غربی دریای خزر واقع شده و کوهستان البرز آن را از نجد ایران جدا می‌سازد. همانطوری که اشاره شد، در این منطقه رودخانه‌های زیادی وجود دارند، اما مهمترین رودخانه آن سپیدرود است که از پیوستن دو رود شاهرود و قزل‌اوزن در نزدیکی منجیل (مان‌گیل) تشکیل می‌گردد در ایجاد تمدن باستانی این ناحیه سهم به سزایی داشته است. چون اکثر تمدنهای باستانی گیلان در حاشیه این رود و رودهای کوچکی که از کوهستانهای مجاور بدان می‌ریزند، تشکیل شده بود.^۲

اگر چه نقاط و محوطه‌های باستانی گیلان منحصرأ به دو کناره دره سپیدرود و انشعابات آن محدود نمی‌شود، بلکه در کلیه این منطقه هر جا و مکانی که نهر آبی، چشمه یا رود کوچکی وجود داشت، تمدنی در کنار آن نشو و نما کرد. ولی دره سپیدرود از نظر تمرکز اجتماعات و نزدیکی مسکن آنها به یکدیگر نسبت به سایر نقاط باستانی گیلان وضع استثنایی دارد. این رود، گیلان را به دو منطقه شرقی و غربی تقسیم می‌کند. جلگه گیلان از ته نشست لایه‌های این رود طی هزاران سال ایجاد شده است. تا اواخر هزاره اول قبل از میلاد دشتهای ساحلی گیلان به علت وجود مردابها و گورابهای فراوان و آب و هوای نامساعد برای سکونت اجتماعات بزرگ نبود و به همین علت مسکن قبل از تاریخ و اوائل تاریخ را نمی‌توان در جلگه ساحلی جستجو کرد.^۳ بااستناد به آثار به دست آمده از مناطق کوهپایه و دامنه‌های گیلان، نظریه فوق اثبات می‌گردد و از طرفی

۱ - برومیرزه، کریستان: مسکن و معماری در جامعه روستایی گیلان، ترجمه علاءالدین گوشه‌گیر، علمی و

فرهنگی تهران، ۱۳۶۹ - ص ۲

۲ - حاکمی، علی: اشیاء فلزی مکشوفه در کلورز گیلان، کنگره باستان شناسی، مرکز باستان شناسی. تهران،

۳ - همان مأخذ

بی‌نا، ص ۲

یک احتمال هم وجود دارد و آن این است که منطقه کوهستانی و جنگلی در زمانهایی که کناره‌های دریاچه خزر بیشتر از حالا به سلسله جبال البرز نزدیک بود، در ارتفاعات حاصلخیز و خوش آب و هوای دامنه‌های شمالی رشته کوه البرز دیگر بخشهای کوهپایه‌ای گیلان اقوام ساکن بوده‌اند.

همانطوری که اشاره گردید، شواهد و مدارکی که براساس کاوشهای باستان‌شناسی از نقاطی مانند مارلیک (چراغعلی تپه) در دره گوهررود در بخش شرقی سفید رود، کلورز در رستم‌آباد در سمت غربی سفیدرود و در منطقه املش در نزدیکی رودسر و منطقه تالش، شهران و اسطلخ جان، در شرق سفیدرود مربوط به اواخر هزاره دوم و هزاره اول پیش از میلاد به دست آمده‌اند که می‌تواند تا حد بسیار زیادی نکات تاریک و مبهم تاریخ فرهنگ و هنر و تمدن گیلان را روشن نماید.

اطلاع در باره اقوام مسکون در محلهای اشاره شده در منطقه گیلان و ارتباط و منشاء نژادی آنها با اقوام آریایی، بدرستی و وضوح مشخص نگردیده است و بیشتر نظرات و تئوریه‌ها با اطمینان و یقین، صد در صد نیست. زیرا برخی بر این عقیده‌اند که اقوام حاشیه خزر بومی منطقه بوده‌اند و از طرفی بعضی مخالف این نظریه‌اند و معتقدند که اقوام مهاجر آریایی در هزاره سوم، از طریق حاشیه جنوبی بحر خزر از شرق به غرب این دریاچه مهاجرت کردند و احتمالاً "کاسیان این راه را طی کردند و احتمالاً نام دریای خزر از نام این اقوام گرفته شده است (کاسپین) به نظر پروفیسور گریشمن باستان شناس فرانسوی، اقوام هند و ایرانی در امتداد سفیدرود، به منطقه قزوین آمدند؛ چنانکه امروز هم معمول است و در حرکت به سوی شرق در محلی نه چندان دور از همدان، با اقوام حوری مواجه شدند و آثار اینان در تپه گیلان (در نزدیکی نهاوند) کشف شده است.^۱

با توجه به کشفیات باستان‌شناسی نظریه اخیر اثبات می‌گردد و به نظر می‌رسد که اقوام آریایی به حاشیه خزر مهاجرت کردند و با اقوام بومی امتزاج پیدا کرده و فرهنگ و تمدنی برجسته را که آثارش به جای مانده، بوجود آوردند، و به احتمال قوی تشابه اشیاء و آثار نشان می‌دهد که شاخه‌ای از اقوام آریایی که از طریق حاشیه خزر به منطقه آمدند و سپس گروهی از آنها شاید سالها بعد به نجد ایران وارد شده‌اند. زیرا، نمونه‌هایی از شباهت آثار تپه مارلیک در سیلک کاشان ملاحظه می‌کنیم. احتمالاً نشانه

۱ - طاهری، ابوالقاسم: جغرافیای تاریخی گیلان و مازندران و آذربایجان از نظر جهانگردان، شورای مرکزی

جشن شاهنشاهی ایران، تهران، ۱۳۴۷. ص ۱

مهاجرت در حدود سه هزار سال پیش از میلاد است. در مقابل همانظوری که گفته شد، عده‌ای این نظر را نمی‌پذیرند و معتقدند که ساکنان نواحی شمال (مازندران و گیلان) در اعصار ماقبل از تاریخ از نژادی خاص و غیرایرانی بوده‌اند. مازن در کتاب اوستا بر ناحیه‌ای در کناره دریای خزر اطلاق می‌شود که بعدها به مازندران مشهور شد و به اقرب احتمال، سرزمین ورن که در کتاب اوستا با احترام از آن یاد می‌شود، همان گیلان و دیلم ادوار بعدی است، اما وجه اشتراک گیلان و مازندران در عهد پیدایش اوستا در ادوار نخستین تاریخ ایران این است که هیچ کدام مسکن اقوام آریایی نیست و آن اقوام نیز اعتقادی به دیانت زرتشت ندارند^۱.

در ارتباط با این امر که ساکنان گیلان و مازندران زرتشتی نبوده‌اند، پس آریایی هم نیستند؛ دلیل محکمی نیست، چون اگر زمان ظهور زرتشت را در قرن نهم قبل از میلاد بدانیم و آنگاه از طرف دیگر اقوام آریایی که از هزاره سوم پیش از میلاد به تدریج به این ناحیه مهاجرت کرده‌اند، رد نظریه فوق مسلم می‌گردد. زیرا آثاری که از هزاره‌های دوم و اول پیش از میلاد در کل سرزمین ایران به دست آمده، شباهت و همسانی را حکایت می‌کند که قومی تازه وارد به منطقه مهاجرت کرده‌اند. چون شاخه‌های دیگر آریایی که به ایران آمدند، از طریق شمال غرب ایران به نواحی اطراف دریاچه ارومیه در دو محل به نامهای مادای (Maday) و پارسورا (Parsura) سکنی گزیدند که به ترتیب مادها و پارسهای آینده بودند و از طرف دیگر تمامی آریاییها که مهاجرت بزرگ را انجام دادند، زرتشتی نبوده‌اند.

در نوشته‌های مورخین یونانی از سرزمین گیلان نام برده شده که بعضی اوقات با اندکی اختلاف با مدارک و شواهد باستان شناسی همسان می‌باشند. هرودت از اقوامی در ناحیه، به اسامی "مارد"، "کدوزی"، یا "کادوسی"، "گیل" و "کاسپی" نام می‌برد. در کتیبه‌های زمان هخامنشی اسمی از این اقوام برده نشده است^۲. اما در کتب مورخین یونانی و رومی اسم "مردها" و "کادوسیها" در جنگهای کوروش و سایر شاهان هخامنشی آمده است^۳. نام قوم دیگری هم در نوشته‌های مورخین یونانی دیده می‌شود،

۱- همان مأخذ

۲- حاکمی، علی: اشیاء فلزی مکشوفه در کلورز گیلان، کنگره باستان شناسی، مرکز باستان شناسی، تهران،

۳- همان ص ۵

بی تا، ص ۴

"کاس پی" است که مترادف نام کاس سی^۱ می باشد. از طرف دیگر از نظر جغرافیایی می توان اظهار کرد که کلیه اقوام ساکن کرانه های دریای خزر «تابع ساتراپی هیرکانی» بودند. در کتیبه های زمان هخامنشی با این اسم آشنا هستیم؛ در دوران اشکانی و ساسانی هم بعضی اوقات بنام "کدوسی" و "گیل" برخورد می کنیم و نام "گیل" و "مرد" در کتب مورخین اسلامی آمده است که بعداً بنام "گیل" و "دیلیم" تغییر یافت.

بنا بگفته استرابوان، کاس پی ها و "کاس ها" در ابتدا با هم می زیستند و بعداً از یکدیگر جدا شدند. اگر به گفته استرابوان متکی باشیم، می توان صفت دو اسم دانست، این گفته نشان وجود اقوام کاسپی و بطور کلی اقوام آریایی و اقوام ساکن گیلان که آریایی بوده اند را اثبات می کند. زیرا کاسی ها در حاشیه خزر و بعداً به ساکنین کوه های زاگرس اطلاق گردید^۲ و از طرفی اقوام آریایی بتدریج از این منطقه هم به دیگر مناطق مهاجرت کرده اند. گروههایی هم از آنها در منطقه باقیمانده اند؛ بنظر می رسد بر اساس آثار مکشوفه در مناطق مختلف، گیلان تا پیش از حکومت هخامنشیان متشکل از امیرنشین هایی بوده که تحت یک فرهنگ و تمدن و حکومت واحد بود، که در این ارتباط آثار سلاطین مارلیک و شباهت آنها با آثار کلورز، املش و سایر جاهای منطقه، این امر را اثبات می کند. حاکمان مارلیک و مکتب هنری و فرهنگی آن برگستره وسیع منطقه حاکمیت داشته است؛ زیرا آثار و اشیاء جاهای دیگر شدیداً تحت تأثیر نفوذ هنر و صنعت مارلیک می باشند و این امر موجب گردیده که احتمالاً ساکنین و اقوام منطقه بتوانند از حدود اواخر هزاره دوم تا هفتصد سال پیش از میلاد مسیح دارای غنی ترین فرهنگ و تمدن، هنر و صنعت باشند و این چنین آثار ارزنده از خود برای ما به یادگار بگذارند.

محوطه های باستانی

آثار و مدارکی که بنیاد اساس تحقیق و مقاله حاضر است از مناطق مختلفی در گیلان طی کاوشهای باستان شناسی و حفاریهای تجارتمی و قاچاق در سالهای اخیر بدست آمده است این محلها عبارتند از: تپه مارلیک (چراغعلی تپه) در رحمت آباد رودبار در شرق سپیدرود، کلورز در رستم آباد رودبار در غرب سفیدرود، املش نزدیک

۱ - دریای خزر از زمان های بسیار دور به نام دریای کاسپین معروف بود، از طرفی به احتمال قریب شاید نام فزوین هم از قوم کاسپی گرفته شده باشد، زیرا قوم کاسپی (کاسی) هم گروهی از آریایی ها بشمار می روند.

۲ - حاکمی. علی: اشیاء مکشوفه در کلورز گیلان، کنگره باستان شناسی، مرکز باستان شناسی،

رودسر که منطقه ییلاقی گیلان نیز محسوب می‌گردد و محل‌های دیگری بنام تماجان و اُمّام، شهران و اسطلخ جان واقع در شرق سفیدرود نزدیک رشت، منطقه طالش و ... می‌باشند. آثار بدست آمده از این مناطق گویای این حقیقت‌اند که ساکنان این منطقه در سرزمین کهنسال ایران در دوره آغاز تاریخی از فرهنگ و تمدن و هنری والا برخوردار بوده‌اند. خوشبختانه چند محوطه باستانی اشاره شده بوسیله هیأت‌هایی از باستان‌شناسان ایرانی انجام گردیده که منجر به کشف آثار ارزنده‌ای شده‌اند، و نتایج پرباری در زمینه تمدن، فرهنگ و هنر گیلان که بخشی از ایران بزرگ است را به همراه داشته است، چون که آثار مکشوفه تپه‌های مارلیک و کلورز از طریق کاوش‌های علمی بوده است. و بقیه یا به صورت گمانه‌زنی و در بیشتر مواقع از طریق افراد سودجو به صورت قاچاق بوده بنا را براساس آثار دو منطقه مذکور گذاشته و آثار سایر مکانها را با آنها مقایسه می‌کنیم^۱.

مارلیک و مکتب هنری آن

در کرانه جنوبی سفیدرود نزدیک رودبار دره زیبایی بنام گوهررود وجود دارد که به علت حاصلخیزی خاک، ملایمت آب و هوا و رطوبت و بارندگی کافی از بهترین نقاط منطقه رحمت آباد رودبار محسوب می‌شود^۲.

گوهررود یکی از شعبه‌های کوچک سفیدرود است و در حدود پانزده کیلومتر از سرچشمه آن تا محلی که وارد سفیدرود می‌گردد امتداد دارد. گوهررود در این دره واقع است. این دره سرسبز و زیبا به علت حاصلخیزی، مورد نظر و علاقه اقوامی بوده است که در این قسمت از ایران مسلط بودند و طبقات ممتاز و حکمرانان آنها شاید در این دره زندگی می‌کرده‌اند. به همین مناسبت در دره گوهررود تپه‌های بزرگ و کوچک باستانی قرار گرفته است که مهمترین آنها پنج تپه مارلیک (چراغعلی تپه) زینب بیجار، دور بیجار، پیلاقلعه و جازم کول می‌باشند، که بقایای یک تمدن باستانی فراموش را در دل خود مدفون کرده‌اند. یکی از این، پیچ تپه مارلیک می‌باشد که در محلی بنام چراغعلی تپه

۱- البته در دو محل منطقه املش تماجان و اُمّام و همچنین در شهران و اسطلخ جان گمان‌های آزمایشی باستان‌شناسی انجام گرفته است و آثار ارزشمندی کشف شده، چون هنوز گزارش کامل آن منتشر نشده، مبنای مکان‌های دیگر قرار دادیم.

۲- اصلاح عربانی، ابراهیم: طلیعه کتاب گیلان، گروه پژوهشگران ایران، تهران، ۱۳۶۸، ص ۵۹

معروف می‌باشد^۱. (نقشه شماره ۲ - منطقه گیلان. /نگهبان/ظروف فلزی مارلیک / ص ۲۳۷).

حفاری تپه در اوایل پاییز ۱۳۴۰ شروع و تا آخر پائیز ۱۳۴۱ یعنی حدود ۱۴ ماه بطور مداوم ادامه داشت، که در ضمن کاوش پنجاه و سه آرامگاه به طور نامنظم و پراکنده در سطح تپه آشکار گردید که در بیشتر آنها مقدار زیادی آثار ارزنده و نفیس با مردگان دفن شده بود. وجود این آثار گرانبها نمایانگر ثروت بیکران این اقوام بود و کیفیت هنری و صنعتی این آثار بیانگر وجود یک مکتب والای هنری و صنعتی در روزگار باستان در این منطقه از کشور ما بود که قدمت آن به حدود سه هزار سال پیش، یعنی اواخر هزاره دوم و اوایل هزاره اول پیش از میلاد مسیح می‌رسد^۲.

آثار مکشوفه در مارلیک، بنا به استناد نوشته‌های کاوشگر این آثار، بیشتر جنبه تشریفاتی و مذهبی داشته و بخصوص مجسمه‌های سفالی که شاید برای نگهداری آب مقدس و مشروب دیگری مورد استفاده قرار می‌گرفته‌اند^۳.

آثار مکشوفه در این آرامگاهها عبارت از انواع مجسمه‌های تزیینی و مذهبی، ظروف تزیینی طلا و نقره و برنز و سفال، سلاحهای برنزی، تزیینات مشخص، مانند دست‌بند، گردن‌بند، گوشواره، آویز و سنجاقهای تزیینی طلا و نقره و برنز، ادوات روزانه زندگی، مهرهای استوانه‌ای و استامپی، منسوجات و اشیاء دیگر است^۴.

کلورز و آثار مکشوفه در آن

کلورز که در کنار جاده قزوین به رشت در شهرستان رودبار قرار دارد، فاصله آن از رشت ۵۵ کیلومتر و از دریای خزر ۸۵ کیلومتر است. ارتفاعش از سطح دریا به ۴۰۰ متر می‌رسد. آبادی کلورز در منطقه‌ای کوهستانی داخل دره بازی قرار گرفته که از غرب به طرف شرق کشیده شده است و سپیدرود در شرق آن با بستر وسیعش خودنمایی می‌کند و شاهد تمدن ارزنده دوران باستانی این سرزمین است^۵.

۱ - نگهبان، عزت‌الله: مارلیک، مرکز باستان شناسی ایران، تهران، ۲۵۳۶، ص ۹۸

۲ - نگهبان، عزت‌الله: ظروف فلزی مارلیک، سازمان میراث فرهنگی، تهران، ۱۳۶۸، ص ۱۴

۳ - نگهبان، عزت‌الله: مارلیک، مرکز باستان شناسی ایران، تهران، ۲۵۳۶، ص ۱۸

۴ - همان مأخذ

۵ - حاکمی، علی: اشیاء فلزی مکشوفه در کلورز گیلان، کنگره باستان شناسی، مرکز باستان شناسی، تهران،

کاوش علمی این منطقه از سال ۱۳۴۳ تا ۱۳۴۷ به طور متناوب بوسیله آقای علی حاکمی و پس از آن در سالهای گذشته بوسیله آقای محمدرضا خلعتبری ادامه داشته است و آثاری از تمدنهای هزاره اول پیش از میلاد تا قرن نهم میلادی و دوره‌های هخامنشی - اشکانی و ساسانی کشف شده است.

اشیاء مکشوفه از کلورز نیز به طور معمول از گورها بدست آمده‌اند. این آثار عبارتند از: ظروف، اشیاء سفالی و فلزی، ظروف و ساغره‌های طلایی، برنزی و مفرغی، آویزهای گردن. گردن بندهای طلایی، تزیینات روی لباس، آینه و وسایل آرایش، تزیینات اسب شامل دهنه و پیشانی بند و دکمه‌های تزیینی، زنگوله‌های مفرغی، سلاحهای جنگی اعم از خنجر و شمشیر، پیکان و نیزه، مجسمه‌های فلزی و سفالی و اشیاء متعدد دیگر.

کاوشگر کلورز (علی حاکمی) اشیاء فلزی محل را از نظر فرم و تنوع به ترتیب زیر تفکیک نموده است:

الف) ظروف و ساغره‌های فلزی ب) مجسمه‌ها ج) سلاحهای جنگی، د) زین و ابزار و وسایل تزیینی اسب^۱. آثار کلورز شباهت زیادی به آثار مارلیک دارد و در حقیقت نفوذ و تأثیر فرهنگ و تمدن و هنر مارلیک را می‌توان در این اشیاء و آثار مشاهده نمود. املش و اشیاء مکشوفه آن

املش نزدیکی رودسر و در شرق استان گیلان واقع شده است. مرکز دو ناحیه باستانی دیگر بنام تماجان و امام می‌باشد. امام در دره کوچکی که سفید چشمه در طول آن جاری است، قرار دارد. تماجان قریه‌ای است در سمت راست جاده امام به شهر سمام^۲. (نقشه شماره ۳) در این مناطق آثاری از هزاره اول بدست آمده که معرف نمونه‌ای از فرهنگ و تمدن ساکنان منطقه. در آن مقطع زمانی است. در املش کاوشهای علمی باستان شناسی صورت نگرفته، اما در قریه امام و تماجان گمانه‌های آزمایشی حدود ۳۰ سال گذشته بوسیله یک هیأت مرکز باستان شناسی انجام شده است^۳. (اشکال شماره ۱-۲)

۱ - حاکمی، علی: اشیاء مکشوفه در کلورز گیلان، کنگره باستانشناسی، مرکز باستانشناسی، تهران، بی تا

۲ - رابینو. هل: ولایات دارالمرز ایران - گیلان، ترجمه جعفر خمami زاده، طاعتی، رشت، ۱۳۳۶، ص ۱۳۲

۳ - برای اطلاعات بیشتر در مورد جزئیات گمانه آزمایشی تماجان و امام به "مجله باستان شناسی" نشریه اداره

کل باستان شناسی کشور، شماره اول و دوم، بهار و تابستان ۱۳۳۸، مراجعه شود

درباره آثار مکشوفه در املش و نواحی دیگر آن پیرکوه و دیلم نوشته‌اند که توسط کاوشگران غیرمجاز مورد کاوش قرار گرفت که هیچگونه اطلاعی در مورد آنچه کشف کرده‌اند، بدست نیامد. بیشتر اشیاء مزبور قطعاتی از سفال سرخ رنگ هستند اشیاء طلایی و نقره، برنزی، (شکل شماره ۳)

اشیاء را متعلق به هزاره اول پیش از میلاد، یعنی دوره ظروفی که از کلاردشت و حسنلو پیدا شده‌اند، باشد^۱.

به نظر می‌رسد که آنها را بتوان با آثار و اشیاء و مکتب هنری مارلیک و کلورز در گیلان و در سایر نقاط ایران مقایسه کرد. ظروف و جامهای فلزی، طلایی، نقره‌ای (سیمین)، برنزی، مفرغی، وسایل و ادوات روزانه زندگی، زیورآلات، گردن‌بندهایی از دانه‌های طلا، که به شکل پرندگان با حیوانات ساخته شده‌اند. لوح برنزی، مجسمه‌های کوچک برنزی همه از ناحیه املش کشف شده‌اند. (شکل شماره ۴)

به نظر یکی از باستان‌شناسان که این اشیاء را بررسی و تحقیق نمود، معتقد است که: املش یکی از مراکزی است که تحت تأثیر جریانهای هنری زمان خود قرار گرفته، ولی در عین حال شخصیت بخصوصی دارد، که نشانه درجه بلند هنری آن است. نظر این باستان‌شناس را می‌توان تأیید کرد، با توجه به کشفیاتی که پس از تئوری ایشان ارائه گردید، این امر تا حدودی اثبات می‌شود که املش هم تحت تأثیر هنر و فرهنگهای پیرامون خود قرار گرفته است. چونکه آثار مارلیک و کلورز این امر را بوضوح مشخص می‌کنند. بطوریکه کوزه‌گر و پیکرساز ابتکارات بدیعی از خود نشان داده‌اند و اندام انسانی و شکل حیوانات را به بهترین وجهی مجسم نموده‌اند و خصوصاً گاوکوهان‌داری که از خود به یادگار گذاشته‌اند. حتی انسان قرن بیستم را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد، وی در ضمن این ترکیب اشکال، ایده‌آل خود را در این شاهکارهای سه هزار سال پیش به آسانی می‌یابد^۲.

در مقام مقایسه گاوکوهان‌دار باید به مجسمه‌های مکشوفه در مارلیک هم اشاره داشت. زیرا هنرمند املشی در ساخت این آثار نهایت دقت را نموده است. (شکل شماره ۵)

۱ - گذار، اندره: هنر ایران، ترجمه بهروز حبیبی، دانشگاه ملی، تهران، ۲۵۳۵، ص ۸۸-۸۹

۲ - علاقه‌مندان برای اطلاعات بیشتر در مورد اشیاء طلایی مارلیک، می‌توانند به کتاب: ظروف فلزی مارلیک، نوشته دکتر عزت‌الله نگهبان، مراجعه کنند.

هنرها، (صنایع دستی)

با توجه به آثار و اشیایی که از گذشته برجای مانده و امروزه به وسیله باستان شناسان کشف گردیده‌اند. این امر به اثبات می‌رسد که هنرمند در گذشته صنعت‌گر هم بوده است و به عبارت دیگر، صنعت‌گر، فرد متبحر و در عین حال هنرمندی والا و برجسته هم محسوب می‌شده است. در تمامی هنرها این امر مشهود است، به عنوان مثال معماری در دنیای باستان و امروزه هم فن و هم هنر به حساب می‌آید، چنانکه مهندسان معماری تاریخ ایران، هنرمندانی چیره دست بودند. امروزه نیز در شهرهایی که هنرهای سنتی مورد توجه است، این مهم به چشم می‌خورد. پس می‌توان با این مقدمه کوتاه عنوان نمود که اشیاء فلزی، سفالی و آثار معماری دوران قدیم جزو آثار هنری قلمداد می‌گردند؛ بطور کلی ما هنرهای این ناحیه از سرزمین ایران را در زیر مجموعه‌ای به شرح زیر تقسیم‌بندی و مورد بررسی قرار می‌دهیم:

الف) فلزکاری:

فلزکاری از زمانی که انسان فلز را شناخت، نخست آن را به صورت طبیعی که در طبیعت یافته بود، شکل و فرم داد. سپس در مرحله شناخت بیشتر آن را ذوب و مورد استفاده بیشتر و بهتر قرار داد. اشیاء فلزی این منطقه که در واقع زیباترین و بدیع‌ترین ظروف و آثار فلزی ایران در دوران باستان محسوب می‌گردند، به چند دسته تقسیم می‌شوند.

۳- اشیاء و آلات مفرغی

۱- اشیاء طلائی

۴- اشیاء آهنی

۲- اشیاء نقره‌ای (سیمین)

۱- اشیاء طلائی: در منطقه گیلان اشیاء و ظروف طلائی بسیار زیبایی، در طی کاوشها در محوطه‌هایی مانند مارلیک، کلورز، املش کشف شده‌اند که در مقام ارزشمندترین آثار هنری جهان به شمار می‌روند. برای نمونه و آشنایی با این نوع ظروف و اشیاء فلزی به دو نمونه از مارلیک و یک نمونه از املش بسنده می‌کنیم.

جام مارلیک:

یکی از زیباترین ظروف این منطقه و ایران، جامی است که بنام جام مارلیک نام نهاده شده است. این جام از زر ناب ساخته شده که هنرمند در بوجود آوردن متحمل صرف وقت و دقت زیادی شده و ابتکار قابل ملاحظه‌ای به خرج داده و بالتجربه یکی از زیباترین جامهای طلای جهان را بوجود آورده است. ۱۸ سانتی متر ارتفاع و وزن آن به ۳۱۶ گرم می‌رسد. در لبه جام حاشیه‌ای زنجیره‌ای به صورت برجسته نقش شده است و

در نزدیک کف جام نوار حاشیه هندسی مارپیچ دیده می‌شود. در این جام هنرمند برای انجام ابتکار خود احتیاج به فلز بسیار نرمی داشته که بتواند سر حیوانات را در حدود دو سانتی متر از متن جام باکوبیدن و چکش زدن به بیرون هدایت نماید. نقش جام در وسط عبارت از درخت نمایش داده شده است. همین نقش در طرف دیگر جام نیز تکرار شده است. نقش بطرز کاملاً برجسته‌ای از متن جام خارج و به خصوص قسمت بالهای حیوان کاملاً برجسته می‌باشد.^۱

بدن حیوان به حالت نیم رخ نشان داده شده است و سپس سر حیوان که از روبرو نمایش داده شده، در حدود دو سانتی متر از بدنه جام بیرون آمده و محو ساخته شده است. نمایش بدن حیوان به حالت نیم رخ و سر حیوان از روبرو که از خصوصیات هنر ایران است، باز اصالت و ایرانی بودن این جام و سازنده آن را به خوبی آشکار می‌سازد. شاخها و گوشهای حیوان به طرز زیبایی جداگانه ساخته شده است و بر روی سر حیوان در محل خود نصب گردیده. صحنه به صورت یک صحنه جاندار است. (شکل شماره ۶) تکنیک و روش ساخت جام طلای مارلیک که سر گاوهای بالدار در آن کاملاً از متن بدنه جام به خارج آمده است، با یک روش و تکنیک بسیار ظریف که با چشم عادی دیده نمی‌شود به بدنه ظرف متصل گردیده‌اند. این روش اتصال و پیوستگی در ایران باستان بسیار بکار گرفته شده است و از طریق یک روش شیمیایی بوسیله نمک مس و چسب عمل جوشکاری انجام می‌گرفته است.^۲ جامهای دیگری که به این شکل وجود دارند، جام زرین کلاردشت مازندران و یک فنجان مفرغی در شوش از دوره ایلامی هاست، که به حکومت اوتاشگال می‌رسد و جام کلاردشت تقلیدی از جام مارلیک است. اما از نظر تکنیک و هنر در رده پایین تر قرار دارد.

جام طلای افسانه زندگی مارلیک

جام دارای ۲۰ سانتی متر ارتفاع و قطر کف آن ۷ سانتی متر، دارای چهار ردیف نقش مختلف است که بصورت برجسته تکرار شده است. ردیف پایین بز کوهی را نشان می‌دهد که مشغول شیردادن بچه خود می‌باشد. ردیف دوم بز کوهی جوانی را نشان می‌دهد که مشغول خوردن شاخ و برگ درخت است. ردیف سوم گرازی نشان داده شده است، ردیف چهارم جسد بز کوهی بر روی زمین افتاده و لاشخورها مشغول خوردن آن

۱ - نگهبان، عزت‌الله: ظروف فلزی مارلیک، ۱۳۶۸، ص ۳۵

۲ - همان مراجع، ص ۵۲

هستند. در بالای جام در فواصل نقش لاشخورها حیوانی شبیه به میمون نشسته و شیشی مانند چوب به دست دارد. به نظر می‌رسد که این حیوان سرگذشت و افسانه زندگی را از تولد تا مرگ نقل می‌نماید^۱. (شکل شماره ۷)

نقشهای این جام نشانگر این واقعیت هستند که انسانی که در دوره تمدن مارلیک می‌زیسته، نه تنها آگاهی کامل به هنر و تکنیکی پیشرفته و عالی داشته، بلکه به چگونگی و فلسفه وجودی زندگی و مرگ شناخت وافر داشته است و این چنین هنرمندانه نقش عقاب را در خوردن جسد حیوانات دیگر نشان داده است و یا به عبارت دیگر چگونگی زایش و زندگی و مرگ را به طرز هنرمندانه مجسم کرده است. این نشانه اندیشه ژرف و فرهنگی تکامل یافته است که هنرمند از فرهنگ و اعتقادات حاکم بر جامعه خویش کاملاً آگاه و در حقیقت محصول تمدنی عالی می‌باشد.

جام طلای املش

یکی دیگر از آثار جالب توجه که از املش گیلان بدست آمده است و جزء اشیاء طلایی ارزشمند است، جام طلایی که به املش معروف است، به نظر برخی محققین^۲ جام متعلق به قرن ۹ تا ۸ ق. م است. جام املش درای دو صحنه است، در صحنه پایین دو گوزن در حال راه رفتن و در فاصله آنها درخت زندگی و همچنین گل لوتوس نقش شده است. صحنه بالا که نقش یک حیوان افسانه‌ای دارای بال با سرشیر، چهار آهوکه دو به دو روبروی هم روی دو پای خود ایستاده‌اند، قرار دارد. تکنیک و روش ساخت جام هنرمندانه است و در مقام مقایسه با جامهای مارلیک می‌باشد. از طرفی حاکی از آگاهی و اطلاعات بسیار بالای هنرمند املشی از محیط و موجودات پیرامون خویش است. در این جام تأثیر و نفوذ مکتب هنری مارلیک به وضوح مشخص است. (شکل شماره ۴ را ببینید)

اشیاء تزئینی طلایی

از اینگونه اشیاء هم در کاوشهای مارلیک، کلورز، املش، بسیار بدست آمده است و نشانه‌ای از دقت و توجه مردم و هنرمندان به امور تزئیناتی بوده و از طرفی هم می‌توان آنها را نشانه‌ای از ثروتمندی مردم دانست. (شکل شماره ۸)

۱- همان مراجع، ص ۳۴

۲- گریشن، رومن: هنر ایران. ماد و هخامنشی، ص ۳۳

اشیاء نقره‌ای

اشیاء و ظروف نقره‌ای در مجاورت با خاک بزودی پوسیده و به خاکستر تبدیل می‌شوند، فقط در مواردی که از آلیاژهایی است و با فلزات دیگر ترکیب شده می‌تواند در مقابل عوامل طبیعی مقاومت بیشتری نماید. نمونه‌ای از این ظروف، جامی است مکشوفه از کاوشهای مارلیک که از هر نظر حائز اهمیت است و نقش انسانی را که از نظر پوشش لباس این منطقه در هزار و اندی سال پیش از میلاد قابل توجه و تأمل بسیار است، بر روی آن نقش سرداری را با کلاه خود تقریباً مخروطی شکل بر سر دارد و خطوط موجدار موازی کلاه خود را تزئین نموده است. نیم تنه زرهی در بر دارد که در کمر بوسیله کمربند پهنی تنگ بسته شده است و آمادگی سردار را برای مبارزه با حیوانات درنده بخوبی نشان می‌دهد^۱. (شکل شماره ۹)

اشیاء و ابزار و آلات مفرغی

این فلز چون یک فلز ترکیبی و در مواجهه با عوامل محیطی دوامی نسبتاً بیشتر به سایر فلزات دارد، انسان آن را به خوبی شناخت و مورد استفاده قرار داد، در محوطه‌های باستانی در منطقه گیلان آثار زیادی از جنس فلز مفرغ به جای مانده که می‌توان به آنها فهرست وار اشاره کرد: سر نیزه، تیر خنجر، آلات و دهنه اسب، ظروف و حتی بعضی مواقع لوازم تزئینی و مجسمه‌های مفرغی و ... که از اینگونه اشیاء در مارلیک، کلورز، املش، نسفی ... به وفور بدست آمده‌اند که نمونه‌های بسیار زیبایی از مجسمه‌های مفرغی (برنزی) از کلورز بدست آمد که از نظر شکل و فرم قابل تأمل و توجه بسیار زیاد می‌باشد. در کاوشهای کلورز بشقاب مفرغی منقوشی بدست آمده که تمام ظرف با نقش یک گل بزرگ چند پررzas تزئین شده که از داخل گود و از خارج برجسته، که هنرمند در ساختن آن نهایت استادی بکار برده است (شکل شماره ۱۰)

ب) سفالگری:

شاید بتوان نمونه هنر نخستین انسان را پس از نقاشی غارها، ساخت و تزئین ظروف و اشیاء سفالی دانست زیرا این نمونه آثار هنری انسان، علاوه بر مزیت هنری داشتن در واقع به عنوان تاریخ و اثر مستند و تاریخگذاری و قدمت محسوب می‌شوند. با توجه به کشفیات انواع ظروف و اشیاء سفالی، این امر اثبات می‌شود که برخی از آنها جنبه مذهبی و تشریفاتی داشته دسته‌ای نیز جنبه تزئینی، گروهی نیز از ظروف سفالینه

۱- نگهبان، عزت‌الله: مارلیک، ۲۵۳۵، ص ۳۱

مورد استفاده روزانه جهت خورد و خوراک بوده است. پس ظروف و اشیاء سفالی که از این منطقه در کاوشها بدست آمده‌اند را به سه گروه تقسیم می‌کنیم:

۱- ظروف و اشیاء مذهبی و تشریفاتی

۲- ظروف سفالی تزئینی (مجسمه‌های سفالی)

۳- ظروف سفالی مورد مصرف روزانه

سفالینه‌ها و اشیاء سفالی که از منطقه گیلان بدست آمده و در مقطع زمانی که مورد نظر ماست اکثراً چرخ‌ساز می‌باشند، اما نهایت دقت و هنرمندی را در ساخت آنها بکار برده‌اند، برای مثال چند نمونه از ظروف سفالی مارلیک معرفی می‌کنیم. تعداد زیادی ظروف سفالین به رنگ قرمز، خاکستری و سیاه می‌باشند که سیاه و خاکستری رنگ آن در کوره‌های بسته، و قرمز رنگ در کوره‌های روباز ساخته شده‌اند^۱، اشکال ظروف گاهی کاملاً معمولی و هندسی و در بعضی مواقع به خصوص در ظروف تزئینی هنرمند سعی نموده تا از شکل حیوانات و پرندگان و نباتات که در طبیعت همجوار خود وجود داشته‌اند الهام گرفته و تقلید زیبا و متناسبی از آنها بنماید، یک ظرفی که شکل مرغ ماهیخوار است که هنوز هم در دره گوهررود و سفید رود وجود دارد و نمونه‌ای به شکل گل لاله سه شاخه که در نهایت زیبایی ساخته شده است. (شکل شماره ۱۱)

مجسمه‌های سفالی زیادی که به شکل حیوانات و انسان ساخته شده‌اند، در کاوشهای منطقه بدست آمده که بهترین نمونه‌های آنها از حفاری مارلیک است، مجسمه یک گاو کوهاندار به طول ۲۶ سانتی‌متر و ارتفاع ۱۹ سانتی‌متر و همچنین مجسمه سفالی گوزن از سفال قرمز رنگ ساخته شده است، حیوان را در حالت کاملاً طبیعی نمایش داده‌اند. (شکل شماره ۱۲)

ظروف سفالی مارلیک را با اندکی تنوع و بعضی مواقع تشابه در محلهای دیگری مانند کلورز در رستم آباد، املش و جاهای دیگر منطقه گیلان می‌توان مشاهده نمود. البته این نکته را باید تذکر داد از هنگامی که انسان فلز را شناخت، همانند گذشته به تزئین سفال پرداخت. چون که وقت بیشتری می‌برد و یکی از عوامل افول تزئینات ظروف سفالی را استفاده از فلزات باید دانست.

۱- نگهبان، عزت‌الله: مهرهای مارلیک ضمیمه مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی (مارلیک) دانشگاه تهران،

ج) مهرسازی و خط:

مهر یکی از عوامل رونق تجارت و بازرگانی است، یعنی از زمانی که مهرسازی آغاز و مورد استفاده قرار گرفت. تجارت به طور نسبتاً گسترده‌ای رایج گردیده است. از کاوشهای گیلان تنها تعدادی مهرهای استوانه‌ای و استامپی که از سنگ و بدل چینی ساخته شده‌اند، در حفاری مارلیک بدست آمده‌اند. کاوشگر آنها را از نظر ساخت و شکل و نقش به شش گروه تقسیم کرده است. بر روی یکی از مهرها خط میخی حک شده یا مهر دیگری که مجلس شکار را نشان می‌دهد. تاریخ این مهرها را به حدود ۱۰۰۰ الی ۱۲۰۰ پیش از میلاد می‌دانند. وجود علائم و خطوط حک شده و همچنین نقشهای مختلف و طرز حکاکی آنها نشان دهنده پیشرفت تمدن در این منطقه از گیلان و احتمالاً آشنایی ساکنان آن با خط و هنر نقاشی و حکاکی در حدی بسیار پیشرفته و قابل توجه است. نقوش و خطوط مهرها عموماً بر عکس حکاکی شده تا وقتی آنها را روی مواد نرمی مانند گل و موم می‌غلطانند نقش برجسته واقعی ظاهر شود^۱.

بعضی از مهرها از جنس سنگ‌های سخت و نیمه قیمتی می‌باشند، که این عمل تبحر بسیار لازم دارد و احتمالاً از وسایلی مانند سنگ افسیدین و چخماق در ایجاد نقوش و خطوط و علائم استفاده می‌کرده‌اند. با وجود این خطوط و همچنین هنر طلاکاری و فلزکاری و سفالگری و مجسمه‌سازی، تا حدودی این امر روشن می‌شود، که اقوامی که آنچنان از جوشکاری و هنرها اطلاعات کافی داشته‌اند، چطور ممکن است خط و نگارش را اختراع و استفاده نکرده باشند. احتمالاً خط و نگارش در این منطقه رایج بوده، چون نمونه‌ای خط میخی بر روی یک چشم بند برنزی مربوط به زین و یراق اسب از املش بدست آمده که در آن کتیبه میخی از دو نفر بنامهای "شه منوا" ۸۱۰ ق.م و دیگر "شاه آرگیشتی اول" ۷۸۱ ق.م نام برده شده است^۲.

د) نساجی و نحوه لباس پوشیدن

منسوجات بدست آمده از مارلیک و همچنین نحوه پوشیدن نقشهای انسانی روی ظروف فلزی و پلاکهای برنزی، همه نشانه استفاده از لباس و آگاهی از فن پارچه‌بافی را دارد و این مهم را ثابت می‌کند. هنرشان در زمینه صنعت فلزکاری به اعلی درجه رسیده

۱- نگهبان، عزت‌الله مهرهای مارلیک، ضمیمه مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی (مارلیک) دانشگاه تهران،

۲- گریشمن، رومن: هنر ایران، مادر هخامنش، ۱۳۷۱، ص ۳۸

بود، می‌توانستند در زمینه نساجی هم پیشرفت قابل ملاحظه‌ای کنند. اقوام این منطقه از ایران در حدود سه هزار و اندی سال پیش از میلاد از اقلیم و آب و هوای محیطی خود شناخت کافی داشتند و از طریق پوشش و لباس‌ها این امر روشن می‌شود. برای نمونه جدولی که از نقش انسان بر روی ظروف فلزی مارلیک بوسیله دکتر نگهبان تهیه شده است را آورده‌ایم (جدول شماره ۱).

همانطوریکه اشاره کردید، در حفاری مارلیک آثار نسبتاً متنوعی از پارچه و نوار و نخ بدست آمد تکه‌های پارچه، نوارها، پارچه، قیطان با نخ تابیده به دست آمده که بخوبی تنوع و پیشرفت صنعت نساجی را در آن زمان در این منطقه به ثبوت می‌رساند. این پارچه‌ها در بین سنجاقهای مفرغی، در دسته خنجرها و در اطراف اشیاء زیر بدست آمده‌اند.^۱

۵) مجسمه‌سازی:

مجسمه‌سازی سابقه‌ای دیرینه دارد و این منطقه هم از این امر مستثنی نمی‌باشد، در محوطه‌های مارلیک، کلورز و املش، آثار مجسمه‌های فلزی و سفالی بسیاری از انسان به جای مانده است که در این ارتباط می‌توان آنها را به دو دسته تقسیم کرد:

۱- مجسمه‌های سفالی، به شکل انسان، از زن و مرد، در حالت نشسته و ایستاده و حتی به نظر می‌رسد برخی در حال شیون و زاری هستند. مجسمه‌های سفالی به شکل پرندگان و حیوانات ظروفی که به شکل گاو کوهان‌دار و یا مرغ ماهیخوار است، نوعی مجسمه دانست.

۲- مجسمه‌های فلزی: در این منطقه از هر یک محوطه‌های باستانی، مجسمه‌هایی انسانی یا حیوانی که از فلزات مختلف، طلا، نقره، نیز ساخته شده، یافت شده است. بعضی از مجسمه‌ها به صورت نیم‌تنه، برخی هم تمام بدن را کامل تجسم شده‌اند. ه عنوان مثال مجسمه یک نیمه تنه انسانی در مارلیک بدست آمده این مجسمه از فلز طلای خالص ساخته شده است. (شکل شماره ۱۳.۵).

مجسمه‌های حیوانی تزئینی بسیار زیادی از مارلیک بدست آمده‌اند که از نظر تزئینی و مذهبی قابل توجه هستند:

الف) مجسمه‌های سفالی به شکل انسان و حیوان و جنبه تشریفات مذهبی داشته‌اند.
ب) مجسمه‌های مفرغی، بیشتر جنبه تزئینی داشته است و بعضی از آنها دارای حلقه

۱- نگهبان، عزت‌الله: مارلیک، ۲۵۳۵، ص ۲۵

هستند که آویزان می شوند.

ج) مجسمه‌های طلایی، از این نوع مجسمه نیم تنه حاکمی رانمایش داده‌اند، بدست آمده است.^۱

در زیر عنوان مجسمه‌های مفرغی که بیشتر جنبه تزئینی داشته‌اند، مجسمه‌های گوناگون از مفرغ ساخته شده‌اند در پشت و بدن بعضی از آنها سوراخی برای آویزگردن مشاهده می‌گردد که چهار حالت از یک گوزن را تجسم نموده‌اند (شکل شماره ۱۳ الف تا د):

الف) حالت آگاهی از خطر

ب) حالت تجسس

ج) حالت آمادگی

د) حالت حمله

و) موزائیک‌سازی:

یکی از زیباترین و تکنیکی‌ترین هنرهای قدیم، هنر موزائیک‌سازی (ساختن ظروف موزائیکی) است، در گیلان البته در محوطه باستانی مارلیک جام موزائیکی زیبایی بدست آمده است که در نوع خود در آن زمان منحصر به فرد بوده است. نمونه این جام با این زیبایی تاکنون در هیچ جای ایران یافت نشده است. در ساختن آن نهایت دقت را نموده‌اند - به خاطر اهمیت جام موزائیکی مارلیک، بحثی جداگانه زیر عنوان موزائیک‌سازی آورده‌ام - ظرافت در تکنیک و هنر آن نشان‌دهنده این امر است که در ساختن آن دقت فوق‌العاده‌ای شده است. به همین خاطر از آن نمونه‌های زیادی بدست نیامده است.

جام موزائیک مارلیک: یکی از شاهکارهای هنری این اقوام، ساخت جام موزائیکی است که از سنگهای رنگارنگ که در خمیری کار گذارد شده و نقوش زیبای هندسی را بوجود آورده است، می‌باشد. این جام دارای ۱۷ سانتی‌متر ارتفاع و ۷ سانتی‌متر قطر دهانه می‌باشد و در نهایت تناسب ساخته شده است. در کف این جام برآمدگی وجود دارد که این برآمدگی در فرورفتگی که در پایه جداگانه جام وجود دارد، قرار می‌گرفت و جام کاملاً استوار بر روی پایه‌ای ایستاد، سنگهای فیروزه‌ای و سفید رنگ را به قطعات ریزی ساخته و از قرار دادن آنها در پهلوی یکدیگر در خمیری که بعداً

۱- نگهبان، عزت‌الله: مارلیک، ۲۵۳۵، ص ۳۰

بر اثر گذاردن در کوره حالت شیشه‌ای و شکنندگی بخود گرفته و لوزیهای زیبای رنگارنگی را بوجود آورده است. این قطعات در تمام جدار ظرف دیده می‌شود و داخل و خارج جام به همین وضع تزیین شده است. ساخت چنین جام موزائیکی در آن دوران بلوغ هنری و ابتکار این قوم و مهارت آنها را در صنایع را بخوبی آشکار می‌سازد^۱ (شکل شماره ۱۴).

هنر معماری

همانطوریکه اشاره شد، از گذشته‌های دور تاکنون معماری را نیز جزو هنرها محسوب کرده‌اند. پس، در حقیقت آثار معماری به جای مانده از گذشته جزو هنرها می‌باشند. در گیلان، آثار معماری که بنای یک خانه و ساختمان مربوط به زمان بحث ما باشد به جای نمانده است و یا اگر مانده، هنوز آنها را کشف نکرده‌اند، اما با توجه به کاوشهایی که در جاهای مختلف شده، این امر تا حدودی به اثبات رسیده که مردم این منطقه در ساختن سرپناهای خود از روش امروزی که ساکنان مناطق کوهستانی و روستائی هنوز از آن استفاده می‌کنند، اعمال می‌کرده‌اند. چون معماری مناطق قدیمی گیلان این امر را تا حدی روشن می‌کند که این معماری حاصل تجربه بیش از چند هزار سال پیش است که با اقلیم آن سازگار می‌باشد.

در این بحث فقط به معماری آرامگاهها (گورها) اشاره‌ای کوتاه می‌کنیم و آن هم گورهای مختلفی است از مارلیک و کلورز که به طور علمی کاوش شده‌اند. بدست آمده است، گورها از نظر فرم ساختمان چند نوع بوده‌اند که آنها را با لاشه سنگ و ملاط گل ساخته‌اند و بعضی از آنها که مربوط به سرداران و جنگجویان و افراد مهم بوده را با گل قرمز رنگ اندود کرده بودند. در برخی از آنها سکویی از تخته سنگ ایجاد نموده و اجساد را روی آنها گذاشته‌اند. ولی در مجموع باید گفت که درباره معماری گیلان در این دوره (اواخر هزاره دوم و اوایل هزاره اول) نمی‌توان نظر قطعی اعلام کرد، که چه پلان و فرمی بیشتر مرسوم بوده است.

فرهنگ اعتقادی و طرز تدفین

فرهنگ، بزرگترین و پیچیده‌ترین دستاورد انسان بود. ابزاری که به کمک آن جوامع توانستند اعضای خود را اداره کنند و سازمان پیچیده اجتماعی آن را بوجود آورند. فرهنگ در میان کاربردهای فراوان خود کاربردهای تکنولوژیک اقتصادی،

۱- نگهبان، عزت‌الله: مارلیک، ص ۳۲

مذهبی و هنری داشت، درجه و اهمیت این کاربردها با تواناییهای سیاسی فرهنگ برای حفظ و حراست جامعه در ارتباط بود و در حقیقت می توان از طریق فرهنگ مادی باقیمانده اقوام گذشته به فرهنگ اعتقادی و مذهبی او نیز پی برد^۱.

تمامی آثار و اشیایی که انسان در آن مقطع زمانی ساخته و پرداخته است، چه از نظر هنری و چه از نظر صنعتی و تکنیکی، جزو فرهنگ آن قوم محسوب می گردد. ساختن و ایجاد کردن هر چیزی از فرهنگ سرچشمه می گیرد و نوعی فرهنگی است. شیوه ساختن و استفاده از نقوش به هر صورت روی ظروف و حتی شکل و فرم ظرفها، مجسمه ها همه نوعی نمود فرهنگ انسانی است که به صورتی که دلخواه سازنده بوده ارائه شده است. اما چون موضوع فرهنگ خود نیاز به بحثی مفصل و طولانی دارد و در این مقاله کوتاه به هیچ وجه گنجانده نمی شود، تنها به فرهنگ اعتقادی و طرز تدفین، لباس پوشیدن و شیوه زندگی و اعتقادات اشاره خواهیم نمود.

یکی از مباحث فرهنگ شیوه تدفین است، این شیوه در حقیقت بسیاری از اعتقادات و کشش های رفتاری انسان گذشته را ارائه می کند. طرز تدفین در گیلان براساس قبور مارلیک و کلورز مورد بررسی قرار می گیرد.

وجود اشیاء و آثار باستانی و همچنین طرز تدفین اجساد نشان دهنده فرهنگ مذهبی و اعتقادی آن قوم است. با توجه به وجود اشیاء در گورها نشانی از اعتقاد به دنیای پس از مرگ به چشم می خورد، همراه اجساد مردگان اشیایی را به تناسب حال شخص قرار می دادند که بعضاً این اشیاء معرف شخصیت او نیز بوده است. به نظر می رسد همراه افراد صنعت گر و هنرمند و یا شخصی که مالک شیئی بوده، اشیایی دفن می کردند.

از مارلیک ۵۳ گور بدست آمده که کاوشگر آنها را به چهار دسته تقسیم نموده است:

۱- یکی از این انواع به شکل نامنظمی بنا شده و در بین تخته سنگهای بزرگ طبیعی از سنگ شکسته و ملاط گل ساخته شده اند که دارای ۵ متر طول و ۳ متر عرض بوده اند؛ به اعتقاد حفار، این گور مربوط به پادشاهان و سرداران بزرگ این اقوام بوده است. وجود اشیاء نفیس، افتخارات جنگی و تاریخی، هر شخص را با خود او دفن می نموده اند. مثلاً

۱- مجیدزاده، یوسف: آغاز شهرنشینی در ایران، نشر دانشگاهی، تهران، ۱۳۶۸، ص ۴

در یکی از گورها جسد شخص مدفون را روی خنجرها گذاشته بودند.^۱

۲- نوع دوم کوچکتر از نوع اول هستند و به شکل مستطیل، با سنگ و ملاط گل ساخته شده است؛ روی دیوار این نوع آرامگاهها با گلی قرمز رنگ تزیین شده است.

۳- نوع سوم به شکل چهار گوش تقریباً هندسی ساخته شده است، به نظر کاوشگر آرامگاه، شاید متعلق به سرداران و پیشقدمان اولیه تمدن بوده و هنوز تمرکز ثروت و تکامل هنر که به علت سکونت طولانی تر این اقوام در این ناحیه در آرامگاههای دیگر نمایش داده شده به منصف ظهور نرسیده بوده است.

۴- نوع چهارم در حدود ۱×۲ متر از قلمه سنگهای بزرگ و ملاط گل ساخته شده است و در آنها دندان اسب و دهنه مفرغی و چند حلقه مفرغی پیدا شده و مربوط به اسب بوده است که در دنیای پس از مرگ لازم است.^۲

عموماً جسد با لباس تقریباً رسمی و تزیینات کامل بر روی تخته سنگ به پهلو قرار گرفته و پاهای آن اندازه‌ای در قسمت زانو خم شده بودند. اطراف جسد بر روی تخته سنگ و هم چنین در زیر و اطراف آن اشیاء مختلفی که معرف چگونگی هویت و حرفه صاحب آرامگاه بود، گذارده شده. البته بیشتر این اشیاء شامل چیزهایی بود که بنا بر عقاید مذهبی آن زمان در آرامگاه قرار گرفته تا بتواند در دنیای دیگر مورد استفاده صاحب آرامگاه قرار گیرد.^۳

روش تدفین و شکل گورهای کلورز نیز شباهتی کامل به گورهای مارلیک دارد، چه از نظر محتوی و همچنین از نظر تدفین مرده و اجساد همراه از تشابه به وضوح دیده می‌شود. در کلورز همانند مارلیک اسب را با فاصله معینی از گور انسانها دفن کرده‌اند^۴ و همراه آن تمامی وسایل زین و برگ را قرار داده بودند.

بطور کلی می‌توان گفت که افراد و اقوام این ناحیه از ایران در طول تاریخ تمدن و فرهنگ خویش دارای طرز تفکر و اعتقادی تقریباً واحد بوده و به دنیای پس از مرگ اعتقاد کامل داشته‌اند و از یک شیوه و سنت در خاکسپاری مردگان خود پیروی کرده‌اند و این نشانه‌ای از یکسانی فرهنگ اعتقادی و مذهبی آنها می‌باشد.

۱- نگهبان، عزت‌الله: مارلیک، ص ۱۴

۲- همان مأخذ، ص ۱۶

۳- نگهبان، عزت‌الله: ظروف فلزی مارلیک، ۱۳۶۸، ص ۱۴-۱۵

۴- MUHAMMAD.A.DANDAMAEV and VLADIMIR.G.LUKONIN. THE CULTURE AND SOCIAL INSTITUTIONS OF ANCIENT IRAN.P.25

ارتباط فرهنگی و هنری ساکنان گیلان با سایر مناطق

با استناد به آثار بدست آمده و شباهتهای میان آثار نواحی مختلف ایران، به نظر می‌رسد که تمدن، فرهنگ و هنر ساکنان حاشیه خزر علاوه بر اینکه به فلات مرکزی ایران نفوذ داشته، بلکه به بیرون از مرزهای جغرافیایی کنونی ایران نیز راه یافته است. بطوریکه یکی از پژوهشگران بنام احمد حسن دانی می‌نویسد: ناحیه سوم (گیلان و مازندران) به این دلیل مهم است که نفوذ فرهنگ خزر (کاسپین) تا پاکستان امروزی می‌رسد و نه تنها با شمال بلوچستان و سرزمین گومال، بلکه علاوه بر آن از طریق مرکز افغانستان با دره پشاور مربوط است.

از طرف دیگر تنوع و کیفیت آثار هنری که در حاشیه خزر منطقه گیلان بدست آمده، علاوه بر ارتباط فرهنگی و هنری قوی در کل منطقه، تشابه آنها با آثاری از اورارتوها، مانها، آشوریها، مادیها، آثار تپه حسنلو، تپه زیویه، گیان و تپه سیلک نهند کاملاً مشهود است. این مطلب را می‌توان با استناد به وجود مهرهایی که از مارلیک بدست آمده اثبات کرد و چنین نتیجه گرفت که در نیمه دوم هزاره دوم پیش از میلاد، رابطه نزدیکی بین نقاط مختلف دنیای باستان وجود داشته است، چون با توجه به محل کاوشها و آثار بدست آمده این رابطه از منطقه مجاور دریای مدیترانه تا کشور ما ایران و منطقه مارلیک و کلورز و املش و مناطق دیگر گسترش داشته است. البته هنوز به طور یقین به اثبات نرسیده است؛ اما شباهت نقشها و تصاویر روی مهرها و حتی نوع و شکل ساخت حاکی از نوعی رابطه فرهنگی و اقتصادی و حتی نفوذ هنری بوده است و به نظر دکتر نگهبان: "به هر حال جای هیچگونه شک و شبهه‌ای نیست که ارتباط تجاری و یا هنری بسیار نزدیکی در نیمه دوم هزاره دوم پیش از میلاد بین نقاط مختلف دنیای باستان برقرار بوده و وجود چنین اشیاء مشابهی در نقاط مختلف این منطقه وسیع بهترین گواه و شاهد بر اثبات این مدعاست. باید در نظر داشت که روابط این اقوام چه دوستانه و چه خصمانه و چه تجاری، از نظر ارتباط هنری دارای نتیجه یکسان بوده و هنرمندان با تشکیل مرکز قدرتهای سیاسی یا متاع خود را به این مراکز عرضه کرده‌اند. و یا به آن جا رفته‌اند."^۱

در آثار دوره تاریخی در زمان اورارتوها و ماننایی‌ها و مادها و هخامنشی که در محدوده همسایگی گیلان قرار داشتند، نفوذ فرهنگ و هنر و تمدن مارلیک، کلورز،

۱- رواسانی، شاپور: جامعه بزرگ شرق، ص ۲۹۳

املش را به وضوح مشاهده می‌کنیم و به نظر می‌رسد مردم مارلیک در این میان نقش مؤثری داشته‌اند؛ علاوه بر نفوذ شدیدتر فرهنگ و هنر حاشیه خزر، در بوجود آوردن دولت‌های ماد و هخامنشی نقش عمده‌ای داشته‌اند، و از طرف دیگر نباید نفوذ و تأثیر هنر ایلامیها بر فرهنگ و هنر ساکنان این منطقه را فراموش نمود؛ چون ایلامی‌ها از هزاره سوم پیش از میلاد در دنیای باستان دارای حکومت و قلمرو وسیعی بوده‌اند.

نتیجه‌گیری

با توجه به شرح مختصری که در باره گیلان و مناطق باستانی آن ارائه گردید، منطقه از نظر غنای آثار فرهنگی و هنری حائز اهمیت فراوان است. در این بحث ما از مناطقی چون مارلیک، کلورز، املش، تماجان و ... نام بردیم و در باره آثار و اشیاء سه مکان مهم به ترتیب اهمیت یعنی مارلیک، کلورز، املش، به بحث هنری و فرهنگی پرداختیم.

ساکنان این خطه با استناد به آثار بدست آمده از محوطه‌های فوق‌الذکر، نشان از داشتن فرهنگ و تمدنی غنی و پربرابر و مکتب هنری و فرهنگی برجسته را دارند، که توجه پژوهشگران و صاحب‌نظران را به خود جلب کرده است. مردم این منطقه در سالهای اواخر هزاره دوم و اوایل هزاره اول قبل از میلاد مسیح دارای یک حکومت متمرکز و قدرتمند بودند و همین امر موجب شده که هنرمند و صنعتگر در محیطی امن دست به ابتکار و خلاقیت هنری بزنند و آثاری ارزنده را برای نسل امروز به یادمان بگذرانند.

ابتدا باید به مکتب هنری مارلیک اشاره کرد زیرا از نظر قدمت هم کهن‌تر از سایر نقاط است. هنرمند این زمان آگاهی و شناخت کامل و تمام از طبیعت و موجودات، نباتات پیرامون خود داشته است و به نحو شایسته‌ای در هنر و صنعت از آنها بهره‌گرفته است. هنرمند در صنعت فلزکاری، سفالگری و مجسمه‌سازی و در باز آفرینی نقشها دقت و تبحر بی‌نظیری را از خود ارائه داده است. از طرفی ارتباط فرهنگی هنری با تمدنهای همجوار و همزمان است که تأثیر آنها با این تمدن کاملاً مشهود است.

هنرمند املشی در نقطه‌ای نسبتاً دور از مارلیک و با اختلاف زمانی و احتمالاً همزمان با کلورز، در تمام زمینه‌های هنری متأثر از مارلیک بوده، تشابه آثار و اشیاء این امر را اثبات می‌کنند.

در کلورز علاوه بر تشابه آثار و اشیاء طرز تدفین انسان و اسب کاملاً شبیه مارلیک و دیگر جایهاست و وجود آثار و اشیاء در آن همه به نوعی تشابه با هنر املش، شهران و اسطخ جان و طالش و ... ارائه می‌نمایند. هنرمند کلورز در ساخت مجسمه‌های فلزی و

اشیاء طلایی، چیره دستی در خور ستایشی را نمایانده است. همه این عوامل در تمامی مناطق خطه گیلان، نشانگر وجود هنرمندانی متبحر، آگاه از تمام مسائل صنعتی و ژرف‌نگری در اندیشه و دارای فرهنگی پیشرفته بوده است. یعنی وجود فرهنگ غنی است که موجب رشد هنر و صنایع گردیده است، آگاهی از محیط و دنیای خارج و همجوار است که در گرفتن وامهایی از هنر و صنعت همسایه و همجوار خود کوشش بسیار نموده و از طرف دیگر تأثیرگذار بر هنر همسایه هم بوده است.

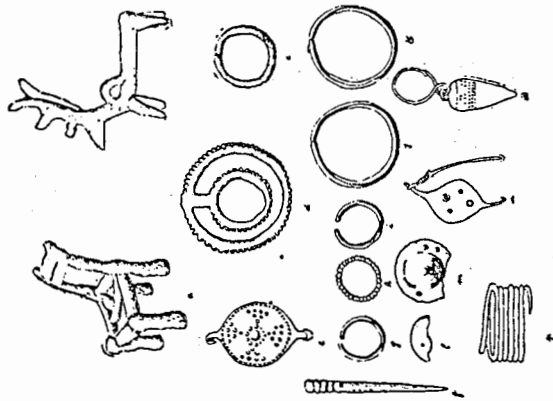
شاید بعضی تصور کنند که اشیاء نفیس و عالی این منطقه را از جاهای دیگر خریده‌اند، چون که مردم ثروتمند بوده‌اند؛ اما وجود بسیار فراوان اشیاء و آثار، این نظر را باطل می‌کند زیرا نقش مایه‌های اشیاء و آثار و اصلاً شکل و فرم کلی آنها و همگونی با عناصر و عوامل محیطی منطقه همه حکایت از وجود هنرمندان برجسته و صنعتگران چیره‌دست دارد.

تنوع و کیفیت آثار هنری که در حاشیه خزر و منطقه گیلان بدست آمده علاوه بر ارتباط فرهنگی و هنری قوی در کل منطقه، تشابه آثار آنها با آثار اورارتوها، آشوریها، مادیها، هخامنشیها و آثار تپه حسنلو در آذربایجان، تپه زیویه در کردستان، گیان در نهاوند، سیلک کاشان کاملاً مشهود است. امید است که کاوشهای آینده باستان‌شناسی و تحقیق پژوهشگران بتواند این امر را بوضوح به اثبات برساند.

دریای مازندران

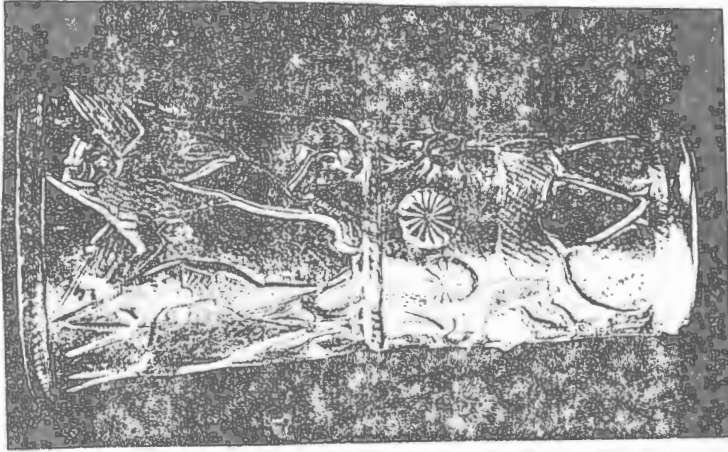


نقشه ۳ - امین و اطراف آن

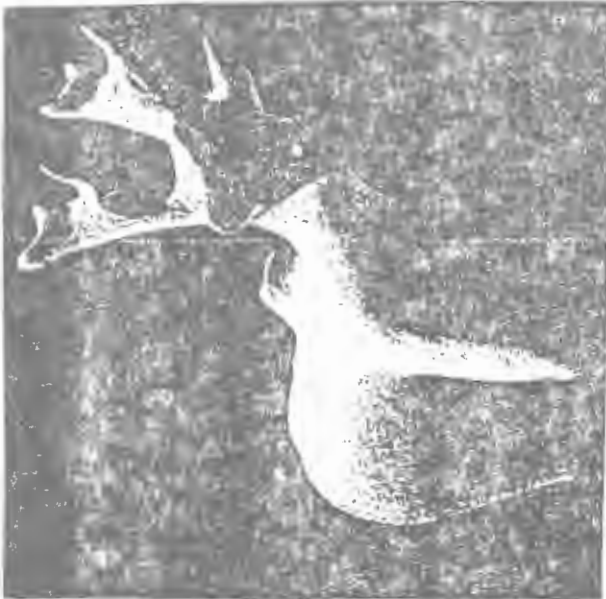


نقش اشیاء مفرغی مرزن آباد و تماجان

(شکل شماره ۱۰) نقش اشیاء مفرغی مرزن آباد و تماجان. (مجله باستانشناسی)



۴ - املش - آبخوری بزرگ از طلا (قرن ۸ تا ۷ پ. م) - سیاحت خنوس - کوبورک



۵ - املش - درختون به شکل گوزن از چوب سلال (قرن ۸ و ۷ پ. م) - سیاحت خنوس - کوهک

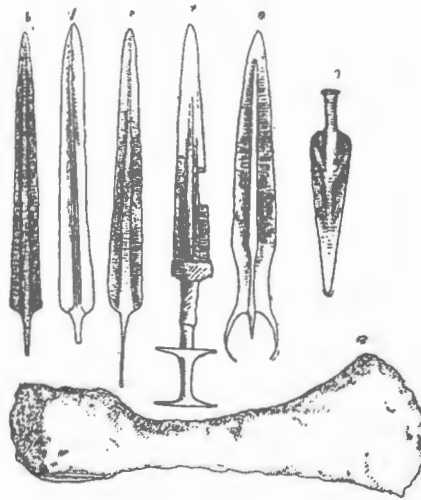
شکل شماره ۴: تصویر جام املش، ریتون سفالی از املش.



صندلی مفرغی تماجان

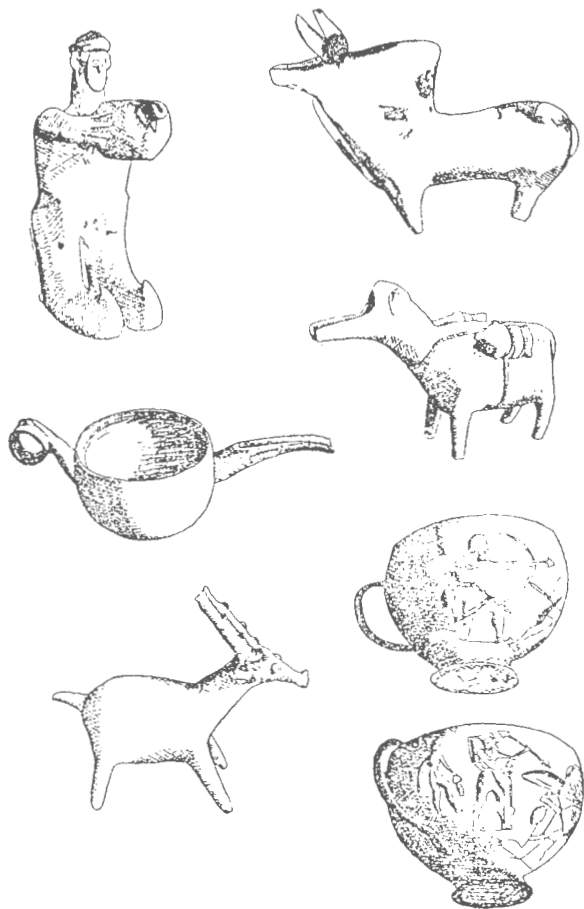


موزن مفرغی تماجان

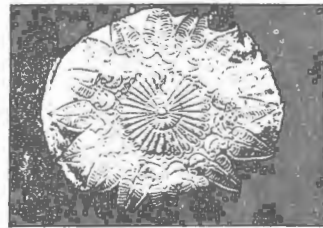


نقش اشیاء مفرغی تماجان

(شکل شماره ۲: اشیاء مفرغی و نقش آنها، مکشوفه از تماجان (مجله باستانشناسی))



(شکل شماره ۳: طرح و نقش ظروف سفالی، فلزی و مجسمه‌های، املش، (هنر ایران)

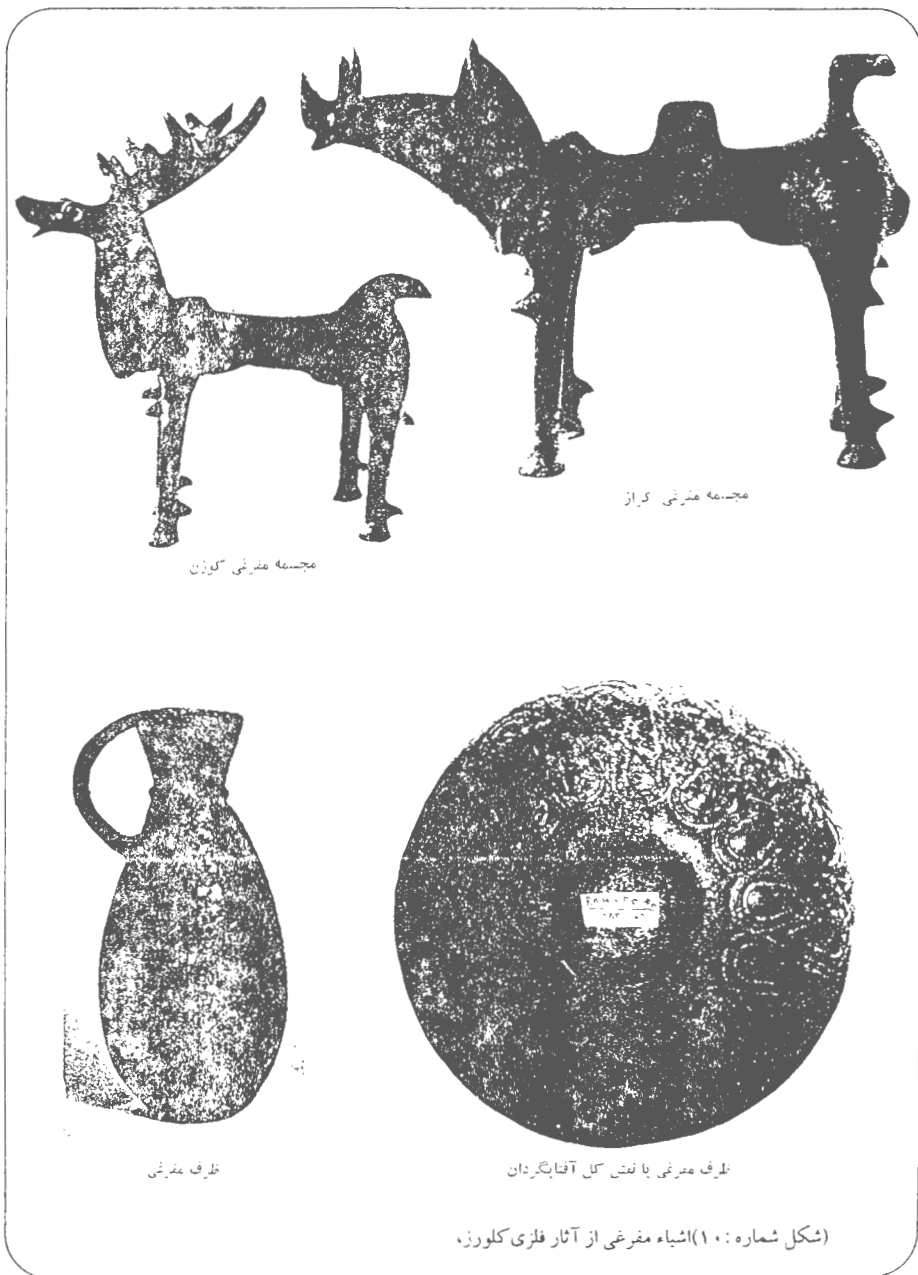


جام طلای مارلیک با نقش گاو بالدار و درخت زئینی. درگف جام نقش ترنج هندسی تزئینی مشاهده می‌شود



جام طلا از کلاردشت، احتمالاً قرن دوازدهم تا یازدهم پیش از میلاد، موزه ایران باستان، تهران.

(شکل شماره ۶)



□ اهمیت پژوهش و بررسی واژگان گیلکی

از: دکتر محمد علی سجادیه، استادیار دانشگاه علوم پزشکی تهران

و: دکتر عبدالحمید حسین نیا - جراح و متخصص بیمارستان شماره یک نیروی انتظامی

واژگان گیلکی برای دریافت عمق فرهنگ ایران و رابطه آن با فرهنگ‌های دیگر نقاط جهان از اعتبار به سزایی برخوردار است. واژه‌های ناب گیلکی به عکس آنچه که تصور می‌شود، واژه‌های متروک و غیرعملی و بی‌فایده‌ای نیستند که به دوران اضمحلال خود رسیده باشند. متأسفانه نسل روشنفکر ما می‌پندارد با تحول زمان و روی آوردن به لسان ادبی کتاب از یکسو کلمات بین‌المللی و پرطمطراق همانند الکترومانیتیک، لیزر و میزر و کامپیوتر و کوآرکها و کوآزارها دوره کلمات اصیل و روستایی و محلی سپری شده است و بایستی آنها را دور افکند؛ اما اندکی پندار و تحقیق نشان می‌دهد که می‌توان ریشه بسیاری واژگان گم شده تمدنهای پیشین، همانند سومری و ایلامی و کاسی را در زبانهای محلی، از جمله گیلکی دریافت و بعضی واژه‌های گیلکی از عمق تمدن ایرانی و رابطه آن با تمدن سایر کشورهای جهان پرده برمی‌دارد، حتی مسیر تاریخ یک ملت را روشن می‌سازد و از یک کتاب بهتر گفتگو می‌کنند، به علاوه بعضی واژگان دارای ارزش علمی برای کاربرد در متون پزشکی می‌باشند؛ در علم پزشکی برای ترشح گوشه چشم واژه مناسب و گویا نداریم، لذا الفاظ دور و دراز گوناگون بکار می‌روند، در گیلکی ناب واژه «XANGAR» بمعنی ترشح گوشه چشم است دو بخش دارد «XAN» و «GAR» که در فارسی به کچلی و ترشحات روی سر افراد کچل اطلاق می‌شود، لذا ظاهراً معنی ترشح را دارد. واژه «XAN» هنوز در زبان بر اهویی بلوچستان به معنی چشم است. حالا چه رابطه‌ای بین «XAN» بر اهویی و گیلکی در کار بوده است و آیا این امر دلیلی بر اسکان قبایل دراویدی در حوالی بحر خزر می‌باشد؟

دریچه جدیدی از تاریخ به روی ما گشوده می‌شود، اگر ریشه «XAN» را در زبان تامیل (TAMIL) به گونه کانو «KANU» و در زبانهای جنوب هند با الفاظ مشابه جستجو کنیم، رابطه‌های وسیع‌تری می‌یابیم. در فارسی کابنه معنی چشم دارد و در انگلیسی «KEN» بمعنی بصیرت است. آیا این سلسله روابط گویای پیوند وسیع انسانی از جنوب هند و کنار دریای خزر تا انگلستان نیست؟

این زنجیره واژگان رابطه عمیقی میان زبانهای دراویدی و هند و اروپایی را هم

مطرح می‌کند. ضمناً این واژه در طب بین‌المللی معادل ندارد، ولی در فارسی و عربی همانندهایی برای آن موجود است. واژه جالب دیگر گیلکی گلف «galaf» است که می‌تواند برای «Diastema» دندان بکار رود، توجه کنیم. واژه دیاستما واژه بین‌المللی ساختگی است ولی در گیلکی ریشه اصیل در برابر آن داریم واژه دیگر گیلکی «MiTAL» به معنی مژه یا محل اتصال مژه به پلک در لاهیجان است جالب است بدانیم در زبان اندونزی، مالزی، تگالوک «TAGALOG»، در فیلیپین «MATA» به معنی چشم می‌باشد، آیا این رابطه تصادفی است و آیا مات شدن، مربوط به چشم است. با این ریشه‌ها ارتباط ندارد (به شباهت میتال - ماتا - مات) توجه شود در زبان سغدی و آسی به ماهی «KAP» می‌گویند، در گیلکی انواع ماهی‌ها: کفال، کپور، کیلکا و کولی وجود دارند، بی‌تردید این تشابه واژه‌ها، ما را به وحدت فرهنگی و جستجو برای ریشه مشترک تاریخی هدایت خواهد کرد. جالب است بدانیم در سومری به ماهی «KIK» گفته می‌شود و در اوستا نوعی ماهی «KAP» نام دارد. به نظر نگارندگان مقاله تشابه واژه‌ها امری تصادفی نیست؛ شباهت واژگان سومری و طبری و گیلکی به حدی بوده که بعضی محققین، ریشه زبان سومری یعنی کلید و یا به تعبیری تمدن جهان را در کناره بحر خزر یافته‌اند. آقای نصراله هومند با اقتباس از کتاب نیاکان سومری، تألیف نگارنده نخست (دکتر سجادیه) شانزده واژه همانند مازندرانی و سومری را مطرح می‌کند. آقای حاضر بخش از اهالی مازندران، از همان کتاب، هفتاد واژه مشابه سومری و مازندرانی به دست می‌آورد. یکی از آنها «SILA» به معنی گوسفند است که در شمال بگونه سیله و «SiLAG» بکار می‌رود و در فارسی سیله و شیله به گله حیوانات اطلاق می‌شود. بعضی واژگان شمالی، شباهتهای ریشه‌ای با زبانهای هند و انگلیس را مطرح می‌کنند. لرکی هندی وارد و (دختر) لاکوی گیلکی (دختر) گرل (girl) انگلیسی هم، به هم شباهت دارد و می‌توان لرکی و گرل را قلب یکدیگر و معکوس هم شمرده، لاکوی در این میانه به هر دو شباهت دارد. در طالش ریبار «RIBAR» در رشت رودبار (و روبراتان به رودخانه گفته می‌شود که با، ریور (River) شباهت لفظی و معنوی دارد. به برگ درخت لیو می‌گویند معادل «leaf» انگلیسی و مسلماً این دو واژه بومی هستند، نه واژه وارداتی.

کیجای مازندرانی «KIJA» شباهت به «کیژوکج» گردی، «کیخک» بلوچی و شاید انجی نوک اسکیموئی دارد. درست واژه کیجا و گیژ همان کلمه کنیز است. ریشه «کنی» همان است که در اوستا به گونه «گیتا» به کار رفته است و ریشه علم ژنیکولوژی «GYNECOLOGY» است. می‌بینید برای واژگانی چون «VIRILISM»

مردگرایی و ژنیکولوژی می‌توان در اوستا ریشه یافت (هر دو ریشه VIRA و GYNA اوستایی) در زبان گیلکی به سرفه، خوس می‌گویند کردها همین واژه را دارند و بلوچ‌ها بدان کوخ یا کوگه می‌گویند که به هر تقدیر کاف «cough» انگلیسی شباهت دارد. در گیلان به افراد زاغ چشم کاس می‌گویند (کاس آقا و کاس خانم) آیا این واژه نمودار این نیست که کاسیان نخستین که به لاهیجان آمدند یا در گیلان بودند دارای چشم بلوند بوده‌اند و نیز مبین آن نخواهد بود که این قوم آریایی خالص بشمار می‌رفته‌اند. نام این قوم را بر دریای کاسپیان «CASPIAN» نهاده‌اند. در ایلامی و زبانهای مشابه علامت جمع است و مشابه و مشتقات آنها را در کاسپین (قزوین) کاسان (کاشان) - کاشمر و امثالهم می‌یابیم. یک واژه گیلکی پالار PALAR به معنی درخت است. شاید از این ریشه بتوان معنی کلمه ایلامی PALAR بنام یکی از شاهان را دریافت (مثلاً "درخت شکوهمند و سایه گستر) و شاید از همان ریشه ایلامی PALAR واژه PALM انگلیسی به معنای نخل آمده باشد، زیرا PALM ویژه انگلستان نیست اینها خود حقایق ارزنده‌ای را برای ما افشاء می‌کنند. در بعضی مناطق شمال «ij» علامت نسبت است (نیما یوشیج علامت نسبت به یوش) ولی می‌بینید در ایران باستان «Vij» علامت تخمه و نسبت بوده و ایران ویج یعنی سرزمین تخمه و نژاد ایرانی. ویج در زبان اردو و هنوز به معنی بذر و دانه را دارد. در روسی «ICH» علامت نسبت پدری است (یوسفویچ یعنی فرزند یوسف). تحول در شباهت نامهای شهرها و مناطق شمال با مناطق خارج ایران جالب و حاکی از ریشه‌های قوی و فرهنگ جهانی دارد. بطور مثال توجه به شباهت گل (فرانسه) و گیل (نام گیلان) با توجه به اینکه میر فرانسه معادل مار گیلکی (مادر) ویر فرانسه معادل پرگیلکی (پدر) است. به علاوه نام گالش یا Gaelic قوم اسکاتلند و نام لاهیجان با نام لاهه LaHaye که فرانسوی زبانها به Penhaag پایتخت اداری هلند گفته‌اند، شباهت دارد. و شاید مترادف داشتن لاهیجان به منزله سرزمین ابریشم درست نباشد، زیرا لاهیجان دیگری در کردستان است که مهد ابریشم نبوده است. قرائنی در دست است که لاه به معنی مردم و لاهیجان یعنی سرزمین مردم می‌باشد. چنانچه لاهه هلند نیز دارای چنین مضامینی است. واژگان لاهور پاکستان - لائوس - لاهه - لاهیجان گیلان - لاهیجان کردستان و غیره همه با هم شباهت لفظی و معنوی دارند.

نام رشت، آن را لقب حضرت علی عینی محکم و استوار داشته‌اند، با رشت (Recht) آلمانی به معنی راست و رشتین افغانی به معنی تشابه بی‌رابطه نیست و شاید از درستی و استواری خلق گیلکان حکایت نماید. اگر تأمل نمائیم نامهای مشابه

زیادی در گیلان و مازندران با مناطق دیگر جهان یافت می‌شود که می‌توان به منابع تاریخی زیربط مراجعه نمود. احمد کسروی با توجه به شباهت قادسیه و کادوسییه (کادوسیان) شمال باین نتیجه رسید که کادوسیان مدتها مرزداران سرزمین ایران در برابر تازیان بودند و تا زمان جنگهای ایران و عرب این وظیفه خطیر را بدون وقفه به عهده می‌گرفتند. بعضی واژگان گیلکی مثل تی «Ti» بمعنای مال تو و مشابهت آن با واژه شبیه «Te» در فنلاندی و «Ti» ایلامی (به معنی تو. ضمیر اتصالی) و حتی تاوت «Te TA» عربی از پیوندهای عظیم زبانهای بشری سخن می‌گویند که با فرمول‌بندی و تقسیم‌بندیهای معاصر قابل حل نیست و بنظر می‌رسد بایستی تحولی در زبان شناسی ایجاد گردد و همانطور که علم پزشکی دستخوش تغییر می‌شود، این علوم هم از انجماد درآیند و به نتایج و دستاوردهای بهتری برسند. زبان گیلکی و مازندرانی در زمینه واژگان و استعارات و دستور زبان بازتاب فرهنگ ژرف ایرانی و عمدتاً زبانهای هند و اروپایی است، در عین حال از شاهراههای رابطه انسانی و نژادی و فرهنگی با بسیاری ممالک دنیا حکایت می‌کند.

بدین امید که در سایر بررسی واژگان کلیدی مردم اصیل گیلان بتوانیم به ژرفای بیشتر فرهنگ مردم این مرز و بوم نیز رابطه آنها با دیگر مردم ایران و جهان پی ببریم.

□ همارایی گیلکی و کردی

از: احمد شریفی

ستایش بر کردگار توانا، که ما را سرزمینی بخشید، با پهن دشتهای هموار و پر باران و آب و علف فراوان تا چراگاه دامهایمان شوند و کشتزار، و رزان پرتوان و نوردگاه اسپان راهوار و نبردگاه جنگاوران ایزدی که کوهساران سر به فلک کشیده پربرف ایرانویچه را آفرید، تا توان دهی هامونها شوند و سینه و ستیغه شان پناهگاه زنان و کودکان و پیران ما، در برابر هجوم انیران.

سرزمین آبهای گرم خلیج پارس آن همیشه تابستان است و کوهساران آرازان و زاگرس و هندوکش، پرکانزایش هر آن زمستان، اهورائی بومی که طبرستان و گیلانش همیشه بهار و بیآفرید فلات بزرگ ایرانویچه چهار فصل را که شایان زیستن تیره‌های نژاد آریائی است در خور ستایش و نیایش یزدان.

اندیشمندان گرانقدر، سپاس می‌دارم کار بدستان و مسوؤلان دانشگاه گیلان را، که در این گردهمایی، مرا فرصت دادند، تا نگرشهای خود را در باره گیل و گیلان و همانندیهای گیلکی و کردی بر شما سرورانم فرا خوانم.

گفتار من بر دو بخش نگرشی بر واژه گیل و همسانی و همانندی گیلکی و کردی استوار شده است و کوشیده‌ام نگرشهای خود را کوتاه در این باره بیان دارم. گروهی از محققان و پژوهشگران، با شک و گمان، به ایرانی بودن گیلکیان نگرسته‌اند و آنان را در زمره بومیان باستانی این سرزمین دانسته‌اند. آنان چنان پنداشته‌اند که گیلکیان، جزو قبایل و خیلای کوچنده آریائی، که به فلات بزرگ ایرانویچه آمده‌اند، نبوده، بلکه ساکنان بی‌نام و نشان، اولیه این دیارند. آنان برای اثبات نظریات خود و مسائل مطرح شده، مدارک استواری را نیز ارائه نداده‌اند.

اما، اگر چنان بگمانیم، که گیلکیان، ساکنان اولیه این سامان بوده‌اند و بخشی از خیلای کوچر آرمن نیستند. می‌بایست، زبان و لهجه‌های آنان نیز از نظر واژگان و ساختاری، با زبانهای ایرانی و آریائی توفیر می‌داشت.

نظریه پردازان آریائی، نبودن گیلکیان دست بدامن افسانه سازی برده و نسبت آنان را به فرزندان یافت بن نوح چسبانیده‌اند و بعضی نیز آنان را از آناریاک (ANARYARK) یعنی غیرایرانی و غیرآریائی قلمداد کرده‌اند. در این فرصت اندک و گفتار کوتاه کوشش

می‌شود به هر دو گروه پاسخ داده شود.

در باره واژه گیل «GIL» و گیلانی «GILANI» پنداشت‌های گوناگونی بیان شده، اما آنچه روشن و مسلم است، گیلان، سرزمین گیلکیان است و این واژه، با هجرت و اسکان گیلکیان به این سرزمین بخشوده شده و نامور گردیده است.

در منابع و کتابهای کُردی به دو واژه گیل «GIL» و گیلان «GILAN» بر می‌خوریم. گیل نام طایفه‌ای بوده از کُردان؛ مرحوم حبیب‌اله نوبخت نیز در شاهنامه خود به هنگامی که سخن از رزم ایرانیان با تازیان به میان می‌آورد، می‌گوید: سپاهی فزون ز کُردان شاهین و گیل ... به امداد رستم فرخزاد به خوزستان رفته‌اند ...، اما این کُردان گیل، ساکن کجای کردستان بوده‌اند؟ فعلاً نامعلوم است.

از سویی، گیلان، هم اکنون نام شهر کوچک و زیبای جنگلی است، در دامنه کوه دالاهو «DALAHO» در شمال غربی کرمانشاهان، که به گیلانغرب مشهور است و ساکنان این شهر و اطرافش را خیلات و قبایل کُرد تشکیل می‌دهند.

مارکوپولو در سفرنامه‌اش از سرزمین Merde Ghelu Ghlean گل یا گلان در حومه دریاچه خزر یاد می‌کند که بی‌گمان منظورش همین گیلانی کنونی است.

گروهی از پژوهندگان بر این باورند، که واژه گل یا گلان که مارکوپولو از آن یاد کرده است و در منابع یونانی نیز بسان گلای «Gelde» آمده، به معنی گُل «Gul» یا گِل «Gil» است. در حالیکه در اکثر زبانها و لهجه‌های ایرانی گُل «Gul» را ول «Wil» گویند و از جمله در گیلکی و کردی گل «Gul» را ول «Wil» نامند و گِل «Gil» در کُردی هرگ «Herg» و خه‌رگ «xerig» است.

کُردهای کُردستان ترکیه، رودخانه دجله را چه مادگله «Gemadigile» می‌خوانند که به معنی رود جاری و روان است. در لهجه‌های کُردی اورامی «ewcami» و زازاکی «Zazaki» گِل «gil» یا گیل «GIL» معنی سرایشب و جاری و روان را می‌رساند. اگر بپنداریم که واژه گیل (گیلان) نیز معنی سرایشب و روان را داشته باشد. حرف ک «Ki» در واژه گیلک بیانگر چه نقشی خواهد بود؟

گزنفون سردار و مورخ یونان باستان که به سال (۴۰۱) ق.م از سرزمینهای کُردنشین عبور کرده، کردها را، کوردوخ «Kurdug» و سرزمین آنان را کوردوک «Kurduk» نامیده. از این واژه چنان بر می‌آید که حرف ک «Ki» پسوند مکان و محل و محدود بوده است.

امروزه نیز در کُردی حرف (ک) بصورت پسوند مکان کاز بُرد دارد. مانند: گورک «gewirik»، واژه گهور «Gewir» دگرگون شده گر «giber» است. تغییر حرف ب «Bi»

ب دو (O-U-W) در زبانهای ایرانی بسیار رایج است. چنانچه: شب، آب، خیر، شبنم و سبلان در کُردی و گیلکی مبدل به (شه و sew - ئاو - AW - خه‌وهر «xewer» شه‌ونوم «Sewnem» و سولان «Solan» می‌شوند، یا، واژه شکاک، که نام است برای طایفه‌ای از کُردان در اطراف ارومیه در اصل شه‌کا «Seka» یا سه‌کا «Seka» [احتمالاً آنان بازماندگان سکانیان باستانند. ش] بوده و پسوند ک «Ki» را بعنوان محدوده مکانی گرفته و مبدل به شکاک شده است.

لذا، با توجه به این نحو ساختاری که در زبان کُردی باقی است، آیا نمی‌توان گفت، که واژه گیل که باید نام یک قوم مهاجر و کوچر آریائی بوده، موقعی که در محدود خاصی از ایران‌ویچه، در حومه دریاچه خزر جایگزین شده‌اند، حرف پسوند (ک «Ki») را گرفته و بصورت گیلک در آمده؟ مرحوم کریم کشاورز در کتاب گیلان، به استناد از نوشته‌های بطلمیوس و گزنفون «کادووسیایان و گلان» را جزو قبایل ماد می‌خواند و از آنان در نبرد هرولیر «hewlir» یا اربل «AiRbil» (حدود قرن پنجم ق. م) با سپاه اسکندر مقدونی یاد می‌کند.

هنری خلد «heniriFild» نژاد شناس آمریکایی اهالی بومی لهجه گیلان را از نژاد مادهای باستان می‌خواند. اگر این نوشتارها را مدرک قرار دهیم، زبان و لهجه گیلانیان نیز باید بخشی از زبان و لهجه‌های باستانی سرزمین پهناور ماد دانست. با چنین پنداری به واقعیت بررسی زبان و لهجه‌های گیلکی و کُردی نزدیک‌تر می‌شویم.

بنا به اظهار اکثریت قریب به اتفاق مورخین و مستشرقین و پژوهشگران خودی و بیگانه، مادها نیاکان کُردان امروزند و سرزمین بزرگ کُردستان و آذربایجان [بدون قید شرق و غرب و شمال] همانا قلمرو ماد باستان است. لذا اگر هم‌آرائی و مقایسه بین زبان و لهجه گیلکی و زبان و لهجه‌های کُردی در این محور بعمل آید. کار اثبات اینکه گیلکیان ایرانی نژاد و یکی از اقوام ماد دیرین هستند، آسان‌تر می‌شود.

در این رهگذر، من با استفاده از سه منبع گیلکی:

۱- کتاب نغمه‌های صحرائی، چاپ تهران سال ۱۳۷۰ از انتشارات کتاب نمونه، گردآوری توران رئیس، که در آن قطعاتی از اشعار گیلکی چاپ شده:

۳- کتاب شعر و مردم، به کوشش رحمت اله بنی اسدی از انتشارات سروش، چاپ ۱۳۵۹ که یک قطعه شعر گیلکی در آن بچاپ رسیده.

۳- و کتاب، مثلها و اصطلاحات گیل و دیلم، از محمود پاینده لنگرودی، چاپ تهران، سال ۱۳۵۲. به پژوهشی در واژگان و اصطلاحات هم مانند در گیلکی و کُردی پرداخته‌ام.

این را نیز باید خاطر نشان ساخت، که دو منبع ردیف اول بصورت علمی تدوین و گردآوری نشده‌اند و در ضبط واژگان آنها اشکالات فراوانی وجود دارد. ولی به علت عدم دسترسی به منابع بهتر، از جمله گویا چند جلد فرهنگ و لغت نامه گیلکی به فارسی و دیوانهایی از اشعار گیلکی به چاپ رسیده است. من ناچار از دستاویزهای یاد کرده استفاده جُسته‌ام که در اینجا بخشی از این همارائی، را به صورت بسیار فشرده‌ای بیان می‌دارم.

بنا به مندرجات کتاب گیل و دیلم، در میان گیلکیان، اصطلاحی رایج است که می‌گویند: «اول چپر، دوم خبر، سوم تبر» این اصطلاح در لهجه کُردی زازاکی نیز هست. با این تفاوت، که در زازاکی چه‌پر «capep» معنی دیوار تنیده شده از شول و ترکه بید را می‌رساند. در حالیکه در گیلکی دیوار نئی را چپر گویند. یک ضرب المثل گیلکی گوید: سرکه بگوت، موئندم. آو بگوت چی چی؟ سرکه بگوت، تو در میانی هیچی! در لهجه زازاکی کُردی نیز این ضرب المثل و پندانه وجود دارد و می‌گویند: سرکه گو، نهز توندوم، ناو گو چی؟ سرکه گوت هیچی.

Aw go di ?sirke got hici و ez tundom و sirke go در این ضرب المثل زازاکی، واژه نهز «ez» آویستائی جای مو «MU»ی پهلوی را گرفته، در سه مبنی که در دسترس داشتم، تنها در یک مورد به واژه از «ez» برخورددم که می‌گوید: aiste seri bini balis bibumez از یار اشته سری بنی بالش بیوم از یار اشته پا بنی گالش بیوم از ez z «از - نه ز ez» معنی (من) را می‌رساند و این واژه در کلیه‌ی لحجه‌های کرمانجی کُردهای ترکیه - سوریه - روسیه - عراق و کُردان حومه ارومیه و کُردان خراسان همین معنی را می‌دهد. در پندانه‌نی گیلکی:

کرک م کرکی نو ده. سیا کلاج می کرک.

kirk _ Mi, kirki Niwde, siya kilac Mi kirki.

واژگان کرک «kirk» بمعنی مرغ خانگی و کلاج «kilac» یعنی کلاغ عنیای در لحجه اُردی اورامی کار بُرد دارند.

پیرشالیار «Pir saliyar» موبدان؟ بدان اورامان که در حدود ۹۵۰ سال قبل می‌زیست، در کتاب مارفتوپیرشالیار «Marfitopir saliyar» نصایح و اندرزهای پیرشهریار، می‌گوید:

گرگ چه هیلین، هیلی جه کرگه ن «kiry ce hilin, hehice kirgen»

رواس جه رواس، ورگن چه وه رگه ن «Ruwas e Ruwas, Wirgin Cewirger»
 مرغ از تخم است و تخم از مرغ
 غیر از هماهنگی بسیاری که در بین ضرب المثلها و اصطلاحات گیلکی و گُردی وجود
 دارد، از نظر واژگان نیز، قرابت و نزدیکی فراوانی در بین واژه‌های این دو زبان دیرین
 ایرانی وجود دارد، که من به صورت فشرده در اینجا به چندی از آنها اشاره می‌نمایم:

ردیف	گیلکی	گُردی	فارسی	نوشتار لاتین گُردی
۱	بار	بار	بیاور	bar
۲	خو	خه‌و	خواب	gew
۳	دئن	دین	دیدن	din
۴	شو	شو	رو	Siw
۵	بشو	بشو	برو	bisiw
۶	کت	کته	افتاد ket	
۷	گو	گو	گفت	GO
۸	وار	وار	بارید	war
۹	یویی	وه وی	عروس	wevi
۱۰	آمئن	ثاما	آمد	Ama
۱۱	بیتر	بیتر	بهرتر	betier
۱۲	بیسه	بیسه	بایست	bese
۱۳	ته	ته	تو	te
۱۴	تسک	ته سک	باریک مخالف پهن	tesik
۱۵	تک	ته ک	پهلوی	tek
۱۶	دیم	دیم	صورت dim	
۱۷	زومه	زاوا	داماد	zawa
۱۸	شوش	شوش	ساقه تازه درخت	sus
۱۹	گب	گه‌پ	سخن	gep
۲۰	کوره	کوره	کجا	kura
۲۱	لر	له ر	لاغر	ler
۲۲	ملجه	مه لیچ	گنجشک	Melic

ادامه صفحه پیش:

gele	دانه	گه له	گله	۲۳
More	مهره	موره	موره	۲۴
Keniya	دختر	که نیا	کینه	۲۵
dede	مادر	ده ده	دده	۲۶

غیر از موارد اندکی که به آنها اشاره شد، واژگان بسیار دیگری نیز در گیلکی و کُردی همانندند.

در ضمن، مصدر بسیاری از واژگان گیلکی و لهجه‌های کُردی زازاکی و اورامی یک ریشه‌اند، در این رهگذر نیز، به واژگان مصدری چندی در این رابطه اشاره می‌ورزم:

ردیف	مصدر گیلکی	مصدر کُردی	مصدر فارسی	نوشتار لاتین کُردی
۱	شی	شنی	مصدر فعل رفت	si
۲	دئن	دین	مصدر فعل دیدن	din
۳	خو	خه و	مصدر فعل خوابیدن	gew
۴	فروت	فروت	مصدر فعل فروختن	Fircot
۵	بنه	بنه	مصدر فعل گذاردن	bine
۶	که ت	که ت	مصدر فعل افتادن	ket
۷	هارد	ورد	مصدر فعل خوردن	Wird
۸	وات	وات	مصدر فعل گفتن	Wat
۹	تان	تان	مصدر فعل توانستن	ten
۱۰	کرو	که رو	مصدر فعل کردن	kero

در خاتمه این بحث، بی‌مورد نمی‌دانم، اشاره کوتاهی نیز به سابقه تاریخی حضور گردان در سرزمین گیلان بطور گذرا داشته باشیم.

چنانکه از تواریخ دوران نادرشاه افشار و صفویه بر می‌آید، در عهد فرمانروایی این دو سلسله گردان و عشایر بسیاری از گردستان را به نقاط مختلف ایران کوچ داده‌اند، که بخشی از این گردان کوچ داده شده در منطقه گیلان اسکان یافته‌اند، هنوز در نقاطی از گیلان و مازندران مانند کلار دشت، عمارلو، کُرد کوی و جویبار، عناصری از گردان

موجودند.

گروهی از گردان نیز در عصر قاجاریه، برای چیدن مازوج و جمع آوری کتیره به این سامان آمده و بعضی نیز در همین دیار ساکن شده‌اند. گردان طرفدار میرزا کوچک خان جنگلی به سرکردگی خالو قربان و خالو مراد و خالو قنبر از این تیره بودند. در زمان رضاخان نیز، بویژه پس از قضیه شهریور بیست، باز گروههایی از عشایر گرد به این دیار کوچانیده شدند، که بعضی از آنها به مرور به گردستان بازگشتند و بعضی نیز ساکن شده و بتدریج با مردمان این خطه در آمیخته‌اند. از همین روی، گرد، در اصطلاحات و ضرب المثل‌های گیلکی نفوذ یافته است.

من در اینجا، در این باره نیز، به نمونه‌ای چند از این اصطلاحات و ضرب المثل‌های اشاره می‌کنم:

۱- کورد گه گه گیلان نو مابی، کی خرواس، بیون تی ماره مرد.

Kurd ege gilail Nu_mu_bi, ki gwas, bibun ti Mare Mird.

۲- کورد مه حه له به لای بخوری، نه خوری، تی پا حساب

Kurd Mehili pelai bixure, Nc xuri, ti pa hisabe

پلو گرد محله را بخورید. یا نخورید، پای شما حساب میشود

۳- به کوش کورده، نه شوون پورده

bekus kurde, Nesun purde

گرد را بگشی، از پل نمی‌گذرد، رد نمی‌شود.

۴- کورد، کوردشناسه، ارده بیلی گاو-ه

kurd kurd sunase, erdebili

گرد، گرد را می‌شناسد و اردبیلی گاو را.

حضور گردان در گیلان باعث شده، که بعضی از آداب و رسوم آنان در میان گیلکیان رایج شود، از جمله، احتمالاً "گیلکیان، کشتی چوخه کشتی گیله مرد را از گردان فرا گرفته‌اند و حتی بعضی از ضرب المثل‌های کردی نیز در میانشان رواج پیدا کرده است.

در گردی ضرب المثلی هست که می‌گوید:

وه وی هله رکی نه ده زانی، خلوت حه وشه لاره

wewi helperki Nedezane, eywit hewse lare

گیلکیان می‌گویند:

عروس رخص ندونس، گوت داماده، خانه پس و بلندی دانه

عروس رقص و چوبی نمی دانست، به داماد می گفت حیاط خانه پستی و بلندی دارد.
در گردی اصطلاحی هست که میگویند:

کوردد و جوکو kued u CEKO، کوردد و رختخواب نگفته اند، کود و کوه را گفته اند، در
گیلکی بصورت (گالش و بالش) در آمده، که همان معنی را می دهد. در گیلکی
اصطلاحی هست که می گویند:

گیلان هر جت آزاده، گیله کانه مزاره

یعنی، در هر کجای گیلان درخت سروی یافت شود، آنجا برای گیلکیان مزار است.
در گردی گویند:

هه رکورا کو چگه Her kura kucige

کورددی له ژیر مردگه kuedi Le Jer Mirdige

هر کجا صخره است، زیر آن گردی مرده، یا، گردی خوابیده.

به هر حال، نزدیکی بین گیلکی و کردی آن چنان فراوان است که هرگز نمی توان

در چنین وقت اندکی، با گفتاری فشرده بیان داشت.

□ سهم گیلان در حکمت متعالیه

از: منوچهر صدوقی سها

صفحات شمال ایران و در این میان ناحیت گیلان را حقی عظیم برگردن اصحاب حکمت متعالیه یعنی نظام فلسفی صدرالمتألهین قدس سره ثابت است؛ هم به کم و هم به کیف و اما از حیث کمی چنین است حکایت که افزون بر اینکه استاد بلافضل صدرالمتألهین یعنی سیدالحکماء میرداماد و همچنین استاد بلافضل آن بزرگ (میرداماد) یعنی فخر ساکی از ابناء آن صفحات می بوده اند.

از همان روزگار سعادت یار صدرا تا برسد به روزگاری که ما جماعت بدانیم «جهی عفیر» از حاملان و ناقلان نظام حکمی مورد اشعار (حکمت متعالیه) که نام نامی تنی چند از استادان طبقه اوای نیز به میانه اسامی آنان در دیده می آید از آن نواحی برخاسته اند و چنین است صورت اسامی برخی از آن بزرگان به اجمال و برکران از رعایت ترتیب دقیق تاریخی:

- ۱- مولانا عبدالرزاق لاهیجی صاحب شوارق، شاگرد و داماد صدرالمتألهین
- ۲- شیخ حسین تنکابنی صاحب رساله حدوث العالم و تعلیقه شفا، نیز شاگرد صدرالمتألهین
- ۳- سید حیدر آملی که به روزگار افاغنه بوده است و گفته شده شاگرد فیض کاشانی بوده است و استاد آقا محمد بید آبادی و مالا از حلقات سلسله استادان.
- ۴- آخوند ملا اسماعیل مازندرانی خواجهونی متوفای ۱۱۷۳
- ۵- آقا محمد بن محمد رفیع گیلانی بید آبادی متوفای ۱۱۹۷
- ۶- آخوند ملا محراب گیلانی متوفای ۱۲۱۷
- ۷- آقا محمد باقر هزار جریبی استاد معقول سید بحرالعلوم
- ۸- آخوند ملا علی نوری متوفای ۱۲۴۶
- ۹- حاجی ملا محمد جعفر لاهیجی شارح مشاعر متوفای بعد از ۱۲۵۵
- ۱۰- شیخ زاهد گیلانی ثانی
- ۱۱- آخوند ملاصفر علی لاهیجی قزوینی که البته گویا بعدها از علوم عقلیه اعراض کرده بود
- ۱۲- آقا صدرا تنکابنی

- ۱۳- میرزا سلیمان تنکابنی پدر صاحب قصص العلماء
- ۱۴- میرزا حسن نوری فرزند برومند آخوند ملا علی نوری
- ۱۵- آقا سید رضی لاریجانی
- ۱۶- آقا میرزا حسن چینی گیلانی استاد آقا علی مدرس صاحب بدایع الحکم.
- ۱۷- سید زین العابدین نوری شارح عرشیه که در مقام ردّ شیخ احمد احسائی بوده است، در شرح او (احسائی) بر آن (عرشیه).
- تبیین: این نه تن یعنی حاجی ملا محمد جعفر لاهیجی تا برسد به سید زین العابدین نوری جمله از تلامیذ آخوند ملا علی نوری بوده اند.
- ۱۸- میرزا عبدالله ریاضی رشتی متوفای ۱۳۱۱
- ۱۹- مولا زمان آلاشتی از اعظام اهل سلوک
- ۲۰- آقا شیخ علی نوری مشهور به شیخ علی شوارق متوفای حدود ۱۳۳۵
- ۲۱- شیخ علی اصغر هزار جریبی که مغلوب حالات عرفانیه بوده است
- ۲۲- آقا میرزا هاشم اشکوری محشی مصباح الانس متوفای ۱۳۳۲
- ۲۳- آقا سید محمد تنکابنی متوفای ۱۳۱۹ خورشیدی استاد مرخوم علامه شعرانی
- ۲۴- آقا شیخ مهدی امیر کلانای مازندرانی
- ۲۵- آقا سید مرتضای لنگرودی صاحب رساله در حدوث عالم
- ۲۶- آقا شیخ عبدالحسین رشتی محشی اسفار
- ۲۷- آقا شیخ محمد تقی آملی صاحب تعلیقه شهیر شرح منظومه سبزواری متوفای حدود ۱۳۵۰ خورشیدی
- و اما از حیث کیفی چنین است حکایت که لابد از سر وجود علّتی چند که به دو علّت از آن که در نظر قاصر من بنده واجد رجحان است، اشارت بیاورم؛ نظام صدرائی نه تنها به روزگار حیات صوری آن بزرگوار که بل افزون بر یکصد سال از آن رفته نیز هنوز حجاب اختفاء از چهر عالم تاب گیتی فروز خویش بر یکسو نکرده بود و این معنی چنانکه بیاوردم، لابد معلول علّتی چند بوده است که آنچه از آن میان راجح می نماید، عبارت است از این که:
- الف: صدرا با وجود استقبالی شائقانه که از سوی اصحاب قدرت عصر بهر آن بزرگ موجود بوده است، هیچ اعتنائی با آن جماعت مبذول نمی فرموده است تا به آن جایگاه که به میانه آثار کثیر او هیچ کتابی و رساله ای نمی توان یافت که به شاهی و وزیری اهداء شده باشد، و این که سهل است، او را رساله ای است در ذمّ فقهای منتسب به دربار

معاصر خویش که شاید هم به دلالت التزام بتوان آن را در ذمّ دربار مزبور نیز در شمار کرد و هر گونه‌ای که بوده باشد این معنی و یعنی بی‌اعتنائی آن بزرگ با اصحاب قدرت عصر خویش تواند بود که یکی از چند علت عمده اختفای مکتب آن بزرگوار بوده باشد به روزگاری دراز، و العلم عنده!

ب؛ اساساً ظهور و استقرار هر نظام فکری نیازمند است، به گذشت روزگاری دراز و حکمت متعالیه نیز نمی‌توانسته از این قاعده مستثنی بوده باشد، بالاخصّ که نظامی است که در طول نظامات موجود افتاده است و از پی ظهور، جمله آن (نظامات) در پرده خفا برده است و هر گونه‌ای که بوده باشد هر چند که به روزگار نزدیک به دوران حیات صوری صدرالمتألهین برخی از حکماء همچون محقق خوانساری و محقق سبزواری و فیاض لاهیجی و قاضی سعید قمی که گاهی مبادرت به ایراد مطلبی از کتب آن بزرگوار (صدرا) کرده‌اند، که نوعاً هم مقرون می‌بوده است با جرح و نقض، چنانکه گفتم حکمت متعالیه جز از پی گذشت روزگاری دراز که افزون بر یک قرن در شمار می‌آید، حجاب اختفاء از چهرگیتی فروز خویش بر یکسو نکرد و این مهمّ بالاخصّ به دست توانای دوتن از ابناء جلیل ناحیت شمال ایران صورت تحقّق پذیرفت، نخست آقا محمد گیلانی شهیر به آقا محمد بید آبادی متوفای ۱۱۹۷ که استاد او نیز یعنی آخوند ملا اسماعیل خواجوی متوفای ۱۱۷۳ از همان ناحیت برخاسته بوده و دیگر آخوند ملا علی نوری متوفای ۱۲۴۶، و این مجملی که بیاوردم در مقام تفصیل، نیازمند است با رساله‌ای مفرد تا مگر از فتق به رتق آید و از پنهانی به هوبدائی رسد و بدین مقام جز این نتوانم گفت به کمال کوتاهی که چنین است داستان که آقا محمد بید آبادی که کمر همّت در تربیت آخوند ملا علی نوری بسته بوده است و آن بزرگ (نوری) از سر برکت عمر شریف طولانی مصروف تدریس خویش، توانسته بود «جمعی عفیر» از اهل حکمت و معرفت بیرواند و برکشد و چراغی پرفروغ برافروزد که پرتو آن حتی راه ما جماعت ابناء قرن پانزدهم را نیز روشن گرداند، از آن روی که سلسله استادان معاصرین ما شاید بتوان گفت که جمیعاً با سرکار حاجی ملا هادی سبزواری و آقا علی مدرس و آقا محمد رضا قمشه‌ای و میرزا سید ابوالحسن جلوه قدمت اسرار هم همی پیوندد که معروف بوده‌اند به حکماء اربعه و به عصر سلطنت ناصرالدین شاه می‌زیسته‌اند و از این میان سرکار حاجی سبزواری از سرآمدان تلامیذ بلافصل آخوند ملا علی نوری بوده است و آن سه بزرگ دیگر نیز تلامیذ مع الواسطه او (نوری) به شرحی که به کتاب تاریخ حکماء و عرفاء متأخر بر صدرالمتألهین تفصیل کرده‌ام.

خاتمه: رواج تدریس کتب عرفانیه یعنی تمهید القواعد ابن ترکه و شرح فصوص الحکم قیصری و مصباح الانس قاضی حمزه فتاری نیز مدیون صفحات شمال ایران است. از آنروی که استاد بلا بدیل آن به میانه متأخرین و بل که فی الواقع مجدد آن، سید العرفاء المتألهین آقا میرزا سید رضی لاریجانی می بوده است - متوفای ۱۲۷۰ - که البته به لاهیجی مشهور است و هرگونه ای که بوده، او گویا به معارف عرفانیه تلمیذ سید عبدالجواد شیرازی ثمّ الکرمانی بوده و او (شیرازی) نیز از تلامیذ آقا محمد بید آبادی سابق الذکر بوده است و معارف مورد اشعار به واسطه عارف متأله آقا محمد رضاء قمشه ای قدس سره متوفای ۱۳۰۶ از او (لاریجانی) به خاتم «العرفاء المحققین آقا میرزا هاشم اشکوری رشتی قدس سره متوفای ۱۳۳۲ انتقال یافته است و کتب «اللاشیئی شها عفی عند ربه لیلۃ الاثنین» ۶/مهر/۱۳۷۲ بطهران سینت عن الحدثان.

□ واژه رشت و رشتی

از: دکتر جلیل ضیاءپور

موضوع سخنم، ریشه‌یابی واژه «رشت و رشتی» است. این دو واژه، علاوه بر دارا بودن معانی معمول که در لغتنامه‌ها می‌خوانیم، در بررسی‌های خاص به معنی: نیزه، تیرنی و تیرانداز است و «رشت» مرکز سلحشوران گیلان بوده است.

معنی واژه «رشت و رشتی» با سابقه‌ای که تاریخ از قول گیل داده است، با معنی‌ای که ازین فرهنگهای معمول بر می‌آید، مغایر است. یکی، با وقایع تاریخی - اجتماعی مردم گیل می‌خواند و مناسبت دارد، و دیگری با نام رشت و رشتی در گیلان زمین، قابل تطبیق و توجیه نیست.

برای روشن شدن موضوع، نخست به معانی داده شده در لغتنامه‌ها، توجه می‌کنیم:

در برهان قاطع، آمده است:

«رشت، بر وزن طشت ... به معنی خاکروبه، گرد و غبار ... و لجن است. گچ را نیز گفته‌اند و هر چیزی را که فرو ریزد و فرو پاشد».

در صُحاح الفُرسِ محمد بن هندو شاه نخجوانی، و در لغتنامه «فُرس اسدی» هم، به معنی هر چیزی که فرو ریزد و فرو پاشد، آمده است.

در فرهنگهای «آندراج، ناظم الاطباء (نفیسی)، برهان قاطع، مُعین، فرهنگ جهانگیری (به نقل از شعوری) ذیل واژه «رشتی» این معانی آمده است:

«کسی که لجن پاک کند. خاکستر و خاکروبه بَرَد. کسی که گرد و غبار پاک کند. جاروکش، پستی، حقارت، زیان، خاکساری و فروتنی».

می‌دانیم که هر واژه، همراه با معنی و کار بردش به محیط جغرافیائی و آب و هوائی خود وابسته است. باید در استفاده از معانی واژه‌های موجود و کاربردش (از میان حدود دویست واژه نامه‌ای که برای زبان فارسی در دسترس است) دقت کرد، وگرنه پیش می‌آید که به معانی و مفاهیمی گوناگون بر بخوریم. مانند: واژه «خِشت یا خِشت» که در اصل دارای معنی یکسان با «رشت» است ولی ما از این «خِشت» در واژه‌نامه‌ها، معانی مختلفی در دست داریم:

در فرهنگ ناظم الاطباء، انجمن آرای ناصری و آندراج نوشته‌اند: «خِشت» گرز

چهار پهلو، است.

در لغتنامه دهخدا آمده است: «خِشت» نوعی از سلاح جنگ باشد و آن، نیزه کوچکی است و نوعی حلوا هم هست. همچنین، آجر خام و گِل ناپخته را گویند و نام یک بخش، از بیست و یک بخش کتاب «زند» و «پازند» است.^۱

در مورد سلاح «پیشدار» هم

که نام آن در تاریخ عبدالفتاح فومنی و بیهقی و لغتنامه‌ها آمده، در دو لغتنامه با اختلاف آمده است. در آندراج چنین است:

نیزه دسته کوتاه ... از آهن و فولاد به صورت نیزه و کوتاهتر از آن. در برهان قاطع: حربه‌ای بسیار بزرگ از آهن و فولاد آمده است. که قطعاً در یکی از این دو واژه نامه، ناآگاهی نویسنده از سلاح پیشدار که در اصل چگونه بوده، روشن است. بعد از توجه به این اختلافها در فرهنگها، برای کوتاه کردن سخن، خود را به دو واژه «رشت و خِشت» و نتیجه گیرهای لازم، نزدیک می‌کنیم.

در پانویس «خِشت» در برهان قاطع به نقل از گیگر «Gieger» و ارنست کوهن «Ernst Kuhn» چنین آمده است:

[در] هندی باستانی [واژه «رشتی»] r̥sti [به معنی] نیزه [است].

[در] اوستا و پارسی باستانی، آرشتی (ar̥sti) نیزه را گویند.

[در] پهلوی آرشت (ar̥sti) و [در] ارمنی آشتی (steaṣya) است.

«آقاجاریان» (ایران شناس و زبان شناس ارمنی) می‌گوید^۲: در کنار واژه آرشتی (ar̥sti) فارسی قدیم، واژه به صورت رشتی (r̥sti) هم وجود دارد.

وی همچنین می‌گوید: در ارمنی داریم «خِشت» در ترکیب خِشتاور (Xēstavor) به معنی نیزه و نیزه‌دار [است که] در اصل واژه ایرانی می‌باشد.

در فرهنگ واژه‌های همانند (ارمنی، اوستائی، پهلوی و فارسی - برپایه فرهنگ ریشه‌شناسی ارمنی، بررسی «هراچیا - آجاریان») می‌خوانیم: آشتیه (ästyā) نیزه کوتاه برای پرتاب از دور [است].

۱- واژه «زند» Zand در لغتنامه‌ها، تفسیر «اوستا» است. پازند «Pazand» زبان پهلوی را که پیرامه از لغات دخیل زبان «آرامی» بوده باشد، گویند.

۲- فرهنگ واژه‌های همانند (ارمنی، اوستائی، پهلوی و فارسی - برپایه فرهنگ ریشه‌شناسی ارمنی. صفحات ۱۵۰ و بررسی «هراچیا - آجاریان».

در متون کهن ارمنی به صورت آشتیه «āste» [به نقل از] موسی «خورن»^۱.

به معنی نیزه کوتاه برای پرتاب از دور است.

ایضاً به نقل از «خورن» می خوانیم: این واژه آشتیه در ترکیبات آشتیه ناور «āstavor» و آشتیه آوژ «āsteavor» [در] متون کهن ارمنی به معنی دارنده و حمل کننده «نیزه» است.

در همین فرهنگ واژه های مانند، به نقل از هررن «Horn» (محقق مطالعات ریشه شناسی فارسی) می خوانیم:

در فارسی قدیم و «زند» و پهلوی و «سنسکریت»^۲ رشتی «r̥sti» به معنی «نیزه ور» می باشد.

حاصل این بررسی

بر حسب آنچه گفته شد، در هند باستانی، اوستائی، زند، پهلوی، پارسی باستانی - که با هند باستانی، هر دو ریشه به سنسکریت آریائی دارند - واژه «آرشتی»، «رشتی» و «رشت» به معنی «نیزه ور» و «نیزه» می باشند.

ما، ایضاً نشانه و کاربرد دو واژه «آرشته» و «آشتیه» را که به معنی نیزه کوتاه پرتابی از دور است، از دوره ماد داریم.

«ثومش تد» به نقل از «هرتس نچلد» نوشته است^۳: آستیگ [مادی] به جای پدرش «لُووخ شتره» در ماد فرمانروائی می کرد. نام او به ایرانی «آرشته و یگه» (نیزه انداز) معنی می داد.

حال می دانیم که واژه آستیگ - آشتیگ، یا آشتیا - آشتیه به معنی نیزه کوتاه پرتابی از دور است.

با این آورده ها، واژه های «خشت» (در افغانی خبشته - به نقل از هوبشمن «Hubšman» محقق مطالعات ارمنی) اشتیا، آشتیا، آستیا، آستیگ، آشت، آشتیه، آرشته، رشتیه، رشت و رشتی، همه از یک ریشه و بنیادند و معانی نیزه، تیر، تیرانداز،

۱- مورخ نیمه دوم قرن پنجم مسیحی، اواخر دوره ساسانی.

۲- بر حسب اشاره لغتنامه ها، زبان سنسکریت «sanskrit» زبان علمی قدیم و مقدس هندوان است و یکی از زبانهای مهم هند و ایرانی است و با زبان اوستائی خویشاوندی نزدیک دارد و این زبان در ردیف فارسی باستانی و اوستائی و یکی از زبانهای کهنسال آریائی است.

۳- تاریخ شاهنشاهی هخامنشی - صفحه ۴۶ (ترجمه) نوشته تومس ند «Olmstead»

نیزه‌ور، و خشتاور، حاصل این هم ریشگی می‌باشد.
حال، باید بدانیم: این واژه رشت و رشتی که صفت سلحشوری است، آیا این صفت به مرد گیلان زمین می‌برازد؟ آری با زمینه‌هایی که خواهد آمد، می‌برازد.
با تکیه به سوابق سلحشوریهای چشمگیر قوم گیل که در گزارشهای خودی و بیگانه مندرج است، این دو واژه نام و صفت «رشت و رشتی» را باید از امتیازات و دست آوردهای گیلانیان از راه سلحشوریهای طی تاریخ قوم گیل بدانیم، زیرا حضور مدام بی‌امان قوم گیل در مبارزات طی دوران، مورخان را وا داشته است تا معرف شوند که: «... قوم گیل، همچنان با قدرت محفوظ تا به درون دوره‌های اسلامی به حیات قهرمانی خود ادامه داده‌اند»^۱.

از گزارش مورخان قدیم بیگانه هم، درباره قوم گیل خبر داریم. از جمله، از «دیو دور سیسلی» به نقل از «کتزیاس»، که نوشته است^۲:

در روزگار مادیها، پارسود - نامی، که نفوذی در دربار ماد داشت، چون از حکم شاه ماد در باره خود رنجید، به نزد کادوسیان [سلاف قوم گیل] رفت و مورد عنایت قرار گرفت و سپس با کمک کادوسیان بر پادشاه ماد شورید و آنان را شکست داد.
ایضاً از همین مورخ به نقل از کتزیاس خبر داریم^۳:

... که «تیری باذ» [سردار هخامنشی] از اردشیر دوم خواست تا به کارش رسیدگی کند. چون شاه با کادوسیان جنگی در پیش داشت و نگران بود، دستور توقیف وی را داد. در همین جنگ، اردشیر در حمله به کادوسیان شکست خورد و به استقلال پادشاهی کادوسیان گردن نهاد.

دیاکرنف، نوشته است^۴: «... در هیچیک از کتیبه‌های رسمی شاهان پارس، سرزمین کادوسیان را جزو اراضی تابع دولت ایران نشمرده‌اند».

نولدکه، نوشته است: «... ساکنان ناآرام این سرزمین، به همان اندازه از ساسانیان سرپیچی داشتند که گذشتگان شان از هخامنشیان [و مادها] سرپیچی داشتند».
وی، همچنین نوشته است: «... گیل‌ها که سرزمین امروز گیلان به نام ایشان است،

۱- حقیقت، عبدالرفیع: تاریخ نهضت‌های ملی (از سوگ یعقوب لیث تا سقوط عباسیان)، بخش ظهور آل بویه -

۲- مشیرالدوله: ایران باستان، ج ۱، ص ۲۱۲ - دیلمان ص ۱۵۴.

۳- مشیرالدوله: ایران باستان، ج ۲ ص ۱۱۲۶ - ۱۱۲۸.

۴- تاریخ ماد (ترجمه) صفحه ۵۵۰ (به نقل از تروگ سمعه).

بر شاپور ذوالاکتاف پادشاه مقتدر ساسانی پیروز شدند^۱».

در سال ۳۲۲ هجری قمری، احمد فرزند بویه که نوزده سال داشت، کرمان را متصرف شد.

در اواسط قرن چهارم هجری، با نفوذ روزافزون آل بویه، عباسیان در ایران، و فاطمیان در مصر، موقعیت خود را به طور کامل در خطر دیدند^۲.
به روایت «بیهقی»^۳ در قرن پنجم هجری قمری، دیلمیان برای اطرافیان امیر مسعود، بلای نازل بودند.

وی نوشته است: «... امیر مسعود ... پس اعیان را گفت، سیرت ما تا این غایت بر چه جمله بوده است، شرم مدارید و راست بگوئید. گفتند زندگی خداوند دراز باد - تا از بلا و ستم دیلمیان رسته ایم ... در خواب امن غنوده ایم».
دیلمیان مظفّری تا حدود سال هزارم هجری قمری، همچنان استیلای خود را داشته‌اند.

یک سند داستانی داریم که از حیات قهرمانی گیلانیان حکایت دارد و آن، داستان «سمک عیار» است که به دوران سلجوقی منتسب است. با اینکه من این داستان را با زیر مایه و دورنمایی که از آن روزگاران می‌نمایاند، آن را به پیشتر از این تاریخ منتسب به سوق می‌دهم، به هر حال، سراسر این داستان حماسی - ادبی عامیانه که باید مدّتها به طور شفاهی دهان به دهان گشته، سپس مکتوب شده باشد، پُر است از اسامی نام آوران گیلان زمین «همچون: گیلوار، هرمز گیل، سیاگیل، گیل، کوه تن دیلمی، دیلم کوه، کوشیار، کوهیار، خورشید شاه، گیلک، چپ گیل، قاطوس (که همان کادوس باشد) و دیگر نامها» ... که جای بخش وسیعی (نزدیک به سراسر فضای ترکیبی داستان سَمک عیار) را از آن خود کرده است.

می‌دانیم که هیچ ساخته داستانی تا زمینه و پشتوانه از کرده‌ها و خاطره‌ها نداشته باشد، در ذهن خالی از محتوا چیزی نخواهد بود که به گفتار آید، یا به نوشته در آید. این، یک واقعیت ثابت شده است.

به هر حال، در فرهنگ ناظم الاطبّاء می‌خوانیم که کلمه «رشت» تاریخ بنای این

۱- تاریخ ایرانیان و عربها در زمان ساسانیان. ص ۷۳۲

۲- حقیقت، عبدالرفیع: تاریخ نهضت‌های ملی ایران ۱۵۳

۳- تاریخ بیهقی. جلد یکم. صفحه ۱۹.

شهر است. چه، این شهر در نهصد هجری بنا شده است و عدد آن به حروف ابجد، نهصد است.

اگر، چنین باشد یا نباشد: که گیلانیان زودتر یا دیرتر، به این امتیاز رسیده باشند، روی سخنم در این نکته است که «این نام صفت قهرمانی رشت و رشتی که از دوران قهرمانی‌های اقوام گیل برای ما به جا مانده و در محل رشت فعلی مرکزیت یافته (در هر زمانی که بوده باشد) این مرکز، پیش از دریافت این نام - صفت قهرمانی خود، می‌بایست نام دیگری دارا بوده باشد، که اینک نمی‌دانیم چیست و باید پی آن بود.

در سخن پایانی ام، برای سپاسگزاری می‌گویم:

ما گیلانیان، فراموش نمی‌کنیم که این سرفرازی و امتیاز رشت و رشتی را مدیون وجود نازنین مادران و زنان پرتحمل و غیور دوران زندگی قهرمانی خود هستیم، و درود می‌فرستیم. زیرا اگر چنین مادران و زنانی نمی‌داشتیم، فرزندان غیور هم به عرصه نمی‌رسیدند.

فروردین ۱۳۷۲

یکم شهریور/۷۲

□ بررسی علل وفور اماکن مقدسه در استان گیلان

از: ایراندخت فرخ پور لنگرودی، عضو هیأت علمی دانشگاه گیلان

گیل و دیلم ساکنان گیلان و دیلمستان هستند که قدمت تاریخی آنان به پنجاه هزار سال پیش می‌رسد. تاریخ گیلان به دو بخش عمده تاریخ پیش از اسلام و تاریخ بعد از اسلام تقسیم می‌شود و سابقه تمدن طولانی گیلان پیش از اسلام یکی از عوامل اساسی انتخاب مذهب شیعه توسط مردم گیل و دیلم است. روح حق طلب مردم گیلان که در طبیعت پرسخاوت گیلان پرورش یافته و ندای حقیقت تشیع درخشان‌ترین دوره تاریخ بعد از اسلام این مرز و بوم است که باید در تاریخ ایران دوباره بازنگری شود، خدمات متقابل گیلان و تشیع از فصول مهم تاریخ ایران نیز هست. خدمت گیلان به سادات علوی و حمایت از آنان زمینه‌گرایش ایرانیان به شیعه بود و نیز خدمت سادات علوی به گیلان و ایران و معرفی درست آنان عامل تشیع گیلانیان و ایرانیان بود. گیلان پیشگام و پیشقدم در شناخت مذهب تشیع و حمایت از سادات علوی بود. مقابر شریفه و اماکن مقدسه گیلان که به یقین قدمت تاریخی بسیاری از کنان صدر اسلام است. به دنبال تشیع گیلانیان و حمایت آنان از سادات علوی و مهاجرت آنان به این سرزمین است.

بررسی علل و عوامل وفور اماکن و مقابر مقدسه در گیلان موضوع این رساله مختصر است که هر چند با بضاعت اندک فراهم آمده اما نگارنده امید دارد که با راهنمائیهای دلسوزانه محققان و خوانندگان محترم در نوبت‌های بعد به فضل الهی بتواند در تکمیل و رفع نواقص آن بکوشد.

موقعیت طبیعی استان گیلان

استان گیلان همچون استان مازندران توسط حصار بلند البرز از بقیه سرزمین ایران جدا گردیده است و متعلق به واحد جغرافیائی در جنوب دریای خزر (مازندران) می‌باشد، که در غربی‌ترین بخش ساحلی این واحد و میان استان آذربایجان شرقی در مغرب و استان مازندران در مشرق و استان زنجان در جنوب واقع شده است.^۱

استان گیلان بین ۳۶ و ۳۶ تا ۳۷ عرض شمالی و ۳۰، ۴۸، ۳۰، ۵۰ طول شرقی از نصف النهار گرینویچ قرار گرفته است. این سرزمین از دیر باز در تماس مستقیم با روسیه

۱- رک به نقشه شماره ۱

و در نتیجه با تمام اروپا بوده است و یکی از دو راه بزرگی که دنیای غرب را به آسیا به ویژه ایران مرتبط می‌ساخته، از گیلان می‌گذشت که از طریق روسیه و بادکوبه عبور می‌کرده، به بندر انزلی می‌رسیده است. مساحت این استان در حدود ۱۴۷۰۹ کیلومتر مربع است.^۱

ناهمواریه‌های استان گیلان شامل دو قسمت کوهها و جلگه‌هاست، از آنجایی که سرزمین گیلان در میان کوهستان البرز قرار دارد و دارای نوع خاصی آب و هوا باشد که به آن آب و هوای معتدل خزری می‌گویند باران بسیار زیاد و مراتع و جنگلهای انبوه و همچنین رودخانه‌ها از مختصات جغرافیائی این منطقه می‌باشد.

"اعراب"، این سرزمین را جیل و جیلان می‌گفتند.^۲

هنگامی که مقدسی در قرن چهارم کتاب خود را می‌نوشت، یعنی وقتی که قدرت آل بویه در حد کمال بود، تمام گیلان و ولایت کوهستانی که در مشرق گیلان و امتداد سواحل دریای خزر قرار داشت یعنی طبرستان و جرجان و قومس^۳ جزء ایالت دیلم بوده، ولی بعدها این نواحی از هم تفکیک شد و رفته رفته خود اسم دیلم هم از زبان افتاد و نام زمین‌های دلتای سفید رود که جیلان باشد، بر تمام ناحیه مجاور اطلاق گردید، در حالی که در واقع جیلان اراضی ساحلی و دیلم کوهپایه مشرف بر آن اراضی ساحلی است اما هر یک از این دو نام هم گاهی بر تمام سرزمینی که در جنوب باختری دریای خزر واقع بود اطلاق می‌گردید.^۴

نژاد

"مردم ایران از نژاد آریایی هستند. این نژاد شاخه‌ای از نژاد سفید پوست است و از شعبه نژاد هند و اروپایی است. مردم آریایی نژاد مدتها با یکدیگر می‌زیستند و بعدها بر اثر عواملی مجبور به مهاجرت شدند و شعبه هند و اروپایی آن به سمت اروپا و هند و

۱- دفتر تحقیقات و برنامه‌ریزی و تألیف کتب درسی، جغرافیای استان گیلان، شرکت چاپ و نشر ایران، تهران،

۱۳۷۰، ص ۱-۲

۲- گی لسترنج، سرزمینهای خلافت شرقی، ترجمه: محمود عرفان، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران،

۱۳۶۴ ص ۱۶۵

۳- ایالتی در دامنه جبال البرز که دیگر امروز نام آن استعمال نمی‌شود زیرا قسمت عمده آن جزء خراسان و

قسمتی نیز جزء یکی از نواحی ری است: رک بیه، سرزمینهای خلافت شرقی، گی لسترنج، ص ۳۸۸

۴- همان مرجع، ص ۱۸۴

ایران حرکت کردند. مهاجرین آریایی مهمترین ساکنان باستانی ایران می‌باشند و از قدیمترین افرادی هستند که ساکن ایران بوده‌اند. بعضی از محققان و دانشمندان، آمدن این مردم را به ایران به زمان دو هزار سال قبل از میلاد مسیح معطوف می‌دارند. البته محققان و باستان شناسان معتقدند که قبل از مهاجرت آریاها به ایران اقوام و قبایل متعددی از نژادهای متفاوت در ایران زندگی می‌کردند^۱ کاوشهایی که از تپه سیلک کاشان، چشمه علی در جنوب تهران، تپه حصار در نزدیک دامغان و تپه گیان در نزدیکی نهاوند و دیگر نقاط به عمل آمده، حاکی از این است که از هزاره پنجم قبل از میلاد اقوامی غیر آریایی در ایران زندگی می‌کردند. و تمدنهای کم و بیش پیشرفته‌ای داشتند که پس از ورود آریائیها این اقوام از دستاوردهای فرهنگی و تمدنی آنان سود جست‌ه‌اند ایلامی‌ها(ساکنان اطراف کوههای زاگرس و لرستان) لولویی‌ها(ساکنان زاگرس و باختران) کادوسی‌ها(ساکنان گیلان) تپوریها(ساکنان مازندران) از جمله ساکنان ایران در عهد ما قبل آریایی بوده‌اند^۲.

در اوایل هزاره دوم قبل از میلاد که کادوسی‌ها و دیگر ساکنان سواحل خزر به خاطر دست یافتن به اراضی وسیعتر و حاصلخیزتر از تنگنای کوه البرز خارج شده به اطراف می‌رفتند، قبایل آریایی نیز پس از حرکت و مهاجرت خود به آنان رسیدند. این مهاجرت موجب ادغام گروههای قومی مختلف در یکدیگر شده و در کناره‌های خزر اقوام و قبایل متعدد بوجود آمدند، که از میان آنها دو قوم اکثریت داشته و دارای اهمیت بیشتری بودند. یکی تیره گیل و دیگری دیلم که در کوهسارهای جنوبی آن ولایت اقامت کرده بودند. این هر دو تیره از یک ریشه و نژاد بودند. بطلمیوس دانشمند معروف یونانی آنان را مادیا منسوبین آنها می‌داند. در آن دوران چون دیلمیان اکثریت داشتند، سرزمینهای محل سکونت این دو تیره را دیلمان، دیلمستان یا دیلم می‌نامیدند و نام گیل به ندرت شنیده می‌شده اما چند قرن بعد اندک اندک گیلان شهرت بیشتری یافت و سراسر ولایت به این نام مشهور گشت!^۳

۱- حسن پیرنیا، تاریخ باستانی ایران، دنیای کتاب، تهران، ۱۳۴۲، ص ۶

۲- غلامحسین زرگری نژاد، تاریخ سیاسی، اجتماعی ایران(قبل از اسلام)، دفتر تحقیقات و برنامه‌ریزی درسی،

تهران ۱۳۶۵، ص ۲

۳- ابراهیم اصلاح عربانی، طلیعه کتاب گیلان، گروه پژوهشگران ایران، تهران، ۱۳۶۸، ص ۱۹

ساختار حکومت

وقتی که آریاها به ایران آمدند، مردمانی را در سر راه خود یافتند که به دلایلی^۱ از آنها پس‌تر بودند. آریانها به آنها بی‌رحمانه رفتار کردند و به قلع و قمع آنها پرداختند و پس از آنکه خطر بومی رفع شد، اخلاط آنها با آریانها شروع شد.^۲ و بطور کلی می‌توان گفت که مهاجران در ایران برای خود حقی قائل بودند و با جنگ و جدال جای خویش را در ایران پیدا کردند و بعد به امتزاج با بومیان پرداختند.

با توجه به اینکه بومیها در همه جای ایران پس‌تر از مهاجران نبودند و در برخی نقاط تمدنی نیز داشته‌اند و نیز با توجه به اینکه همه مهاجران جنگجو نبودند. سرزمین گیلان از نواحی آبادی بود که مورد توجه مهاجران غیرجنگجو واقع شد و ((از جمله تیره‌های آریانی که به صفحه البرز روی نهاد طایفه مخ بود که از طوایف معتبر و مؤثر مادی شناخته شده است.))^۳

در سراسر ایران نیز پس از طی دوران اسکان و مهاجرت، زمینه استقرار و وحدت در ایران در میان ساکنان پدید آمد و مادها اولین دولت متمرکز را در ایران از اتحاد قبایل مختلف بوجود آوردند.

اسناد و شواهد تاریخی حاکی است که اتحاد قبایل ماد ترکیب از قبایل بومی سرزمین ماد و قبایل مادی بوده است. اما بعد قبایل مادی قدرت بیشتری در اتحادیه مزبور پیدا کردند و در نهایت، فرمانروائی سرزمین ماد را به خویشان اختصاص دادند.^۴

مغان که یکی از قبایل شرکت کننده در اتحادیه قبایل ماد بودند پس از تشکیل دولت ماد و پس از آنکه توانستند شاهان ماد را تحت تأثیر معتقدات خویش قرار دهند، موقعیت و اعتباری ویژه یافتند و طبقه ممتاز اجتماعی سرزمین خویش شدند. اینان نزدیکترین طبقه به شاه و پس از وی پرنفوذترین عناصر در کشور بودند. اهمیت اعتبار دینی مغان در دستگاه شاهی ایران سبب شد که بعدها واژه‌ها ((مغان)) معنای قبلی خود را که نام قبیله‌ای بود از دست دهد و معنای جدیدی که مترادف با کاهنان مذهبی است

۱- در متن کتاب تاریخ باستانی ایران واژه ((نژاد)) آمده است به دلیل رعایت موازین عقلانی و اخلاقی نگارنده

واژه ((به دلایلی)) را جایگزین کرده است. ۲- پیرنیا، تاریخ باستانی ایران، ص ۱۴.

۴- غلامحسین زرگری نژاد، تاریخ ایران پیش از اسلام، ص ۵۴

پیدا کند.^۱

حیات اقتصادی و اجتماعی

قرائن و شواهد تاریخی حاکی است که مردم این سرزمین استقلال خود را همواره حفظ کرده و دولت مستقلی بوده‌اند. روحیه دفاعی و انعطاف‌پذیر مردم گیلان و تماس آنان با اخلاقیات مغان و کاهنان، سرزمینی خاص پدید آورد که ساختار حکومتی آن گرچه با دولت مرکزی هماهنگی داشت، اما هرگز بر خیانت‌ها و زورگویی‌های آنان صحنه نگذاشت و همواره از موقعیت طبیعی و حصار البرز و مردان دلیر خود برای احقاق حق و غلبه بر باطل کمک گرفت و مأمنی برای بی‌پناهان گشت. در این زمینه نویسنده کتاب گیلان چنین نوشته است: "نام کادوسیان و یا گلان و یا مردان در فهرست قبایلی که به داریوش اول مالیات و یا خراج می‌داده‌اند نیامده است و فقط از کاسپیان و مردم قفقاز یاد شده است. در کتیبه داریوش اول در نقش رستم هم که کاملترین فهرست اسامی سرزمینهای تابع داریوش در قرن پنجم قبل از میلاد است، نامی از کادوسیان و گلان و یا مردان یا ساکنان کوه البرز وجود ندارد."^۲

همچنین برخی از اندیشمندان معتقدند که: پیشتر کشاورزی را برای اولین بار در گیلان و مازندران آغاز کرده است، پر واضح است که از مقتضیات سازندگی و کشاورزی اسکان و پای بندی به آب و خاک و حیات مدنی و وضع مقررات و قوانینی است که خواه ناخواه در گیلان پیش از اسلام رایج بوده است.

گیلان و اسلام - مقاومت

قرائن و شواهد تاریخی حاکی از این است که اسلام در ایران تنها به زور سر نیزه وارد نشده و خواست و پذیرش ایرانیان یکی از عوامل مؤثر در پیروزی مسلمانان بود^۳ و البته گسترش اسلام نیز بتدریج در ایران صورت گرفت که این نیز دال بر اثبات مدعاست. اما شکی نیست که اسلام حاکم بر جهان آن روز اسلام راستین نبود و حکام روح عدالت اجتماعی اسلام را به کنار نهاده و تفوق و برتری نژادی را شعار خویش قرار

۱- همان ص ۷۳.

۲- کریم کشاورز، گیلان، انتشارات شرکت سهامی جیبی تهران، ص ۱۷.

۳- یکی از جنگهای معروف ایرانیان با مسلمانان جنگ زنجیر است که به گفته مورخان سربازان ایرانی را در این جنگ زنجیر کرده بودند تا فرار نکنند.

رک به: مشیراله (پیرنیا) تاریخ باستانی ایران ص ۳۵۹

داده بودند و در حین استقراری در ایران تقریباً دو بینش اسلامی به موازات هم در جهان اسلام و ایران مطرح می شد. اول اسلام حکومتی بود و دیگر اسلام اقلیت و در حاشیه که در مکتب شیعه متجلی بود. اسلام حاکم سراسر ایران را فتح سیاسی و نظامی کرد و در کنار رشته کوه البرز با مقاومت گیلانیان مواجه شده و متوقف گردید.

دلیری و روحیه دفاعی^۱ مردم گیل و دیلم از یک سوی و حصار البرز و موانع طبیعی از سوی دیگر مانع از فتح این نواحی گردید. این سرزمین تا اواسط قرن سوم هجری همچنان مستقل و آزاد می زیست.

اولین جرعه های ایمان

بعد از وفات رسول الله (ص) و تغییر مسیر ولایت به خلاف برخی از سیاستهای خلفا با نظام عادلانه اسلامی سنخیت و هماهنگی نداشت علی (ع) به عنوان ولی شخصیت معرفی شده از جانب پیامبر (ص) گرچه نیابت مصالح امور مسلمین تا مدتی در مقابل غضب حکومت سکوت اختیار کرد، اما مواضع عقیدتی و سیاسی و اجتماعی خود را بنا به مقتضیات در فرصتهای مختلف مطرح می کرد. اختلاف نظر علی (ع) با سران حکومت غالباً پیرامون مسئله عدالت اجتماعی و اقتصادی و آئین برابری و برادری اسلامی بود.

تبعیض اقتصادی و نژادی شدیداً مورد انتقاد علی (ع) واقع می شد و طبیعتاً نظرات سیاسی، اجتماعی، علی (ع) در دنیای آن روز ناشناخته نماند و در عربستان و اطراف و اکناف عالم طرفدارانی داشت؛ این طرفداران نیز بیشتر می توانستند کسانی باشند که طعم تلخ تبعیض اقتصادی و نژادی را چشیده بودند.

بعد از علی (ع) علویان معترضان دائمی خلفای اموی و عباسی بودند و خواه ناخواه علویان مورد ایداء و آزار حکام قرار می گرفتند و در مبارزه دائمی علیه حکام اموی گاهی از اوقات مجبور به ترک وطن نیز بودند که در هر صورت گیلان مکانی مناسب برای علویان مظلوم بود.^۲

۱- بلاذری می گوید: همه مردم طبرستان خوب بودند

رک به: فتوح البلاد، احمد بن یحیی بلاذری ترجمه دکتر محمد توکلی نشر نقره ۱۳۳۷ تهران ص ۴۶۸

۲- از جمله واقعه قتل هرمزان توسط عبدالله بن عمر است که علی (ع) از عثمان بخاطر گذشتن از خون هرمزان انتقاد بسیار کرده رک به تاریخ یعقوبی احمد بن ابن واضح، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، شرکت انتشارات علمی

و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۶ ج ۲ ص ۵۶-۵۵

چندان دور نیست اگر گفته شود که مهاجرت از دوران امویان شروع شده است، زیرا که در دوران عباسیان در گیلان آمادگی کامل برای پذیرش مرام تشیع ایجاد شده بود و این امر مستلزم این است که مهاجرت از زمانی نسبتاً دورتر آغاز شده باشد و فرصتی لازم بود تا اختلاط با علویان و مماشات با آنان در مردم گیلان که همواره در طی دوران باستان نیز در مقابل تهاجم بیگانگان همچون کوه استوار و در مقابل مهمان و برتری فکر و اندیشه خاضع بوده‌اند تأثیر خود را بگذارد و آنان را آماده پذیرش حکومت علویان نماید، و یقیناً اولین مهاجران عرب مسلمان به گیلان علویان و شیعیان علی بن ابیطالب (ع) بودند.

گیلان مأمن مهاجران - سادات

در فقه شیعه سادات به کسانی گفته می‌شود که خمس به آنان تعلق می‌گیرد "وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِلَّذِي الْقُرْبَىٰ وَلِیثَامِی وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ إِنْ كُنْتُمْ أُمَّتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّقَىٰ الْجَمْعِیْنِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ"^۱ و ذی القربی بنی هاشمند.^۲

شاخه‌ای از سادات که از دوران امویان و بعد در عهد عباسیان نیز مورد ایذاء و آزار حکام اموی و عباسی واقع شدند، طالیان یا علویان بودند. گیلان پذیرای مقدم مبارک این گروه از سادات بنی هاشم گردید.

نخستین مهاجران

همانگونه که در مبحث پیش تذکر داده شد، نخستین هجرت علویان به سوی ایران و مخصوصاً گیلان مدتها قبل از حکومت عباسیان بود. هر چند مدارک تاریخی دال بر مهاجرت در عصر اموی در دست نیست و لکن از روی قرائن و شواهد^۳ می‌توان

۱- قرآن کریم سوره مبارکه انفال، آیه شریفه ۴۰

۲- تفسیر روح الجنان شیخ ابوالفتوح رازی، تصحیح و حواشی میرزا ابوالحسن شعرانی تصحیح، علی اکبر غفاری، کتابفروشی اسلامیة، تهران ۱۳۸۴ هـ ص ۴۱۳ - المیزان فی تفسیر القرآن، علامه محمد حسین طباطبائی مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت لبنان ۱۳۹۱ هـ ص ۹ ص ۸۹

۳- از جمله قرائن و شواهد تاریخی که سفت‌گیری معاویه بر شیعیان و سب علی بن ابیطالب (ع) و کشتار علویان است بخصوص اینکه معاویه اصرار داشت که حتماً شیعیان علویان از علی (ع) تبری جویند و این امر می‌تواند زمینه مهاجرت علویان باشد و چون پس از معاویه این سیاست همچنان ادامه پیدا کرد تا جایی که نواده رسول خدا (ص) را در کربلا شهید کردند. پس از آن مابقی سادات در خوف و تقیه بسر می‌بردند.

اظهار عقیده کرد اولین شاهد تاریخی مبنی بر مهاجرت علویان به گیلان به طور متقن از دوره عباسی است.

قیام امام حسین بن علی (ع) سرفصل مبارزه شیعیان علوی بر ضد حکام اموی بود که پس از قیام امام حسین بن علی (ع) قیامهای دیگری نیز در این دوره بوجود آمد که سرانجام موجب فروپاشی حکومت امویان شد. پس از امویان حکام عباسی نیز پس از آنکه بر اربکه حکومت تکیه زدند، همچون امویان بنای اذیت و آزار علویان را گذاشتند.^۱

اولین حرکت مخالفت آمیز با علویان در زمان سفاح اولین خلیفه عباسی آغاز شد. "محمد و ابراهیم فرزندان عبدالله بن حسن بن علی بن ابیطالب (ع) از ترس سفاح متواری شدند."^۲

منصور اولین خلیفه عباسی به گفته ابن طقطقی همان کسی است که به سادات آن گونه رفتارهای زشت در پیش گرفت، بدین معنی که مشایخ آنها را از قبیل عبدالله محض بن حسن بن حسن بن علی بن ابیطالب (ع) را که شیخ طالبین در عصر خواهد بود و فرزندان و برادران و پسران و برادران وی را که جملگی از سادات حسنی بودند گرفته زندانی کرد، تا آنکه جملگی در زندان جان سپردند.^۳

همچنین آورده است: روزی منصور بیرون آمده گفت هر کس از فرزندان حسن (ع) بر در قصر حاضر است داخل شود، در این وقت مشایخ حسنیان داخل شدند، لیکن حاجب مذکور ایشان را در مقصوره‌ای فرود آورد و چند آهنگر از در دیگر داخل کرد و حسنیان را در غل و زنجیر افکند و به عراق فرستاد و در آنجا زندانی کرد تا جملگی در حبس وی در کوفه درگذشتند.^۴

از وقایع جالب که تعقیب علویان و فشار بر آنان را در عهد منصور تأیید می‌کند این بود که:

۱- سردشمنی امویان و عباسیان با علویان آشکار است مسئله اساسی اختلاف بر سر حکومت بود که علویان که از منسوبین ائمه (ع) بودند حق ولایت و حکومت را از آن علی (ع) و اولاد او می‌دانستند و امویان و عباسیان را غاصبان حکومت می‌شناختند.

۲- ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبین، شرح و تحقیق سداحمد صفر قاصره، ۱۳۶۸ هـ ص ۱۷۷-۱۷۳

۳- ابن طقطقی، تاریخ فخری، ترجمه، محمد وحید گلپایگانی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۶۰ ص

۴- همان مأخذ

مردی از فرزندان حسن(ع) نزد منصور آمد، منصور بدو گفت: برای چه بدین جا آمده‌ای؟

آن مرد گفت: آمدم تا مرا نزد خویشانم حبس کنی زیرا من پس از ایشان طالب زندگی نیستم. منصور او را هم نزد آنان به زندان افکند این مرد علی بن حسن بن علی بن ابیطالب(ع) بود^۱

کسی دیگر از سادات حسنی که محمد بن ابراهیم بن حسن بن حسن بن علی بن ابیطالب(ع) نامیده می‌شد رویی زیبا داشت چندانکه به حسن و جمالش وی را (دیباچ / لاصفر): (دیبای زرد) می‌خواندند، منصور وی را احضار کرد و بدو گفت: (دیباچ / لاصفر) تویی؟ وی گفت مردم چنین می‌گویند. منصور گفت: تو را نوعی بکشم که تا کنون کسی را نکشته‌ام. سپس فرمان داد او را زنده و داشته ستونی را روی او بنا نهادند تا آنکه در میان آن جان سپرد.^۲

در دوران خلافت مهدی، سومین خلیفه عباسی نیز همچنان علویان را می‌کشتند و یا در زندان زیر فشار و مراقبت بودند، تا اینکه در زمان هادی عباسی بار دیگر شدیدترین ضربه بر پیکر علویان وارد آمد. حادثه فتح کربلای امام حسین را بار دیگر در اذهان زنده کرد.

به روایت مسعودی "به روزگار هادی، حسین بن علی بن حسن بن حسن بن علی بن ابیطالب(ع) ظهور کرد و به روز ترویه در حج در شش میلی مکه کشته شد. سپاهی که با وی جنگید چهار هزار سوار بر او گروهی از بنی هاشم و از جمله سلیمان بن ابی جعفر و محمد بن سلیمان بن علی و موسی بن عیسی و عباس بن محمد بن علی همراه آن بودند، حسین و یارانش کشته شدند و سه روز بجامانند و دفن نشدند تا درندگان و پرندگان از جثه‌شان بخورند."^۳

هارون پنجمین خلیفه عباسی نیز همچنان پیشینیان طریقه مبارزه با علویان را ادامه داده در این راه از هیچ کار فروگذار نکرد زیرا که حرکت علویان در دوران او علاوه بر اینکه طرفدارانی در مرکز خلافت یافته بود در گیلان نیز مورد پشتیبانی وسیع مردم گیلان قرار گرفته بود. رشید به حدی از انقلاب‌ها و شورش‌های علویان بیمناک بود که صلح با یحیی

۲- همان مأخذ

۱- همان مأخذ

۳- ابوالحسن مسعودی، مروج الذهب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، انتشارات علمی و فرهنگی تهران، ۱۳۶۵، ج ۳،

دیلمی برای او یک پیروزی بزرگ بشمار می‌آمد، در حالی که رشید بر شرق و غرب عالم تسلط داشت و حکومت او از مقتدرترین حکومت‌های عباسیان بشمار می‌آمد. گیلان از دوران رشید پایگاه و مأمن مهاجران علوی گردید. بنیانگذار تشیع در گیلان - یحیی دیلمی

یحیی بن عبدالله بن معروف محض بن حسن مغنی بن حسن بن علی بن ایطالب (ع) است و او معروف به یحیی دیلمی است^۱

یحیی بن عبدالله همانند دیگر علویان حکومت ظالمانه رشید عباسی را نتوانست تحمل کند و خروج اختیار کرد و به سوی دیلم رهسپار شد. "خلقی کثیر و گروهی بیشمار از یحیی پیروی کردند و رشید از این امر مضطرب و بر کار خود نگران گردید.^۲

مؤلف سادات متقدمه گیلان علل پذیرش مردم گیلان را چنین نوشته است: (یحیی دیلمی بعد از شهادت پدر و برادران، دیگر نتوانست در مکان خویش بماند؛ لذا از طرف خویش به دیلمان و گیلان فرار کرد و پناه برد و مردمان آن صفحه و سامان چون از بدو اسلام همیشه با خاندان رسالت یک محبت و مهربانی فوق العاده داشته‌اند و مغبض اعداء آل محمد (ص) بودند لذا در اطراف یحیی مجتمع شدند و شاهد این معنی آنست که روزی مردی از یحیی سؤال نمود که چرا به سمت دیلم رفتی جواب داد که: ((ان الدیلم معنا اخراجته فطمعت ان یکون معی)) و لذا یحیی کم‌کم از خلوت قدم به جلوت گذاشته و از عالم انزوا قدم بیرون نهاده و در ترویج دین جد خود چنانچه شمه مرضیه آنان بود، کوشش‌ها کرد و تعالیم جد خویش را به مردمان آن سامان به لسان ساده تزیق نمود می‌توان گفت مؤسس دین سید المرسلین بعد از رفتن امام حسن مجتبی (ع) به آن سامان در عصر خلیفه عصر و محبت پیدا کردن مردم باین خاندان یحیی دیلمی بوده.^۳

همانگونه که ذکر شد در سال ۱۷۴ هجری یحیی بن عبدالله به گیلان آمد علاوه بر اینکه

۱- میرزا محمد تقی سهپر، ناسخ التواریخ، انتشارات کتابفروشی اسلامیة، تهران ۱۳۵۱، ج ۳-۴، ص ۳۵۱

۲- زندگانی سیاسی امام رضا (ع)، جعفر مرتضی عاملی، ترجمه، توسط دفتر انتشارات اسلامی کنگره جهانی

حضرت رضا (ع) مشهد ۱۳۶۵، ص ۶۳

۳- سادات متقدمه گیلان یا بخشی از تاریخ عام گیلان، تألیف شیخ مهدوی سعیدی نجفی لاهیجانی. لاهیجان،

بی تا، ص ۱۴۷، ۱۴۸

مورد حمایت ظاهری پادشاه جستانی^۱ این مرز و بوم قرار گرفت استقبال مردم این ناحیه بی نظیر بود.

شخصیت بزرگ، یحیی بن عبدالله و تعالیم شیعه و روحیه مستعد مردم گیلان زمینه‌های پیروزی یحیی دیلمی محسوب می‌شود.

((یحیی دیلمی یکی از زوات احادیث ائمه هده(ع) است و حسن العقیده بود. وی درک کرده است عصر امام ابیعبید الله جعفر الصادق و امام موسی بن جعفر(ع) را و ناقل و راوی احادیث از آن دو وجود مبارک است.))^۲

پس از آنکه کار یحیی بن عبدالله در گیلان با لاگرفت هارون به وحشت افتاد و در صدد چاره برآمد.

((فضل بن یحیی مأمور سرکوبی وی شد لکن نظر به ارادتی که^۳ خاندان برمکی نسبت به علویان داشتند، فضل با یحیی به قدری مدارا کرد که یحیی تقاضای امان نامه از هارون کرد.))^۴

رشید پس از دادن امان نامه، یحیی بن عبدالله را به بغداد فرا خواند و عاقبت امانی را که داده بود، باطل کرد و فرمان قتل یحیی بن عبدالله را صادر کرد و سرانجام در سال ۱۷۷ هجری آن حضرت را به شهادت رسانید.

((در شهادت او به روایت مختلف سخن کرده‌اند بعضی گویند او را خوردنی ندادند تا گرسنه بمزد و از شدت گرسنگی گل و خاک بخورد و جماعتی برآند که او را در بیغوله افکندند که تا در آنجا طعمه جانوران و درندگان گردد و شیران و درندگان از وی زینهار می‌جستند و بنزدیک او پناهنده می‌آمدند و چون رشید این بدید دستور داد او را زنده

۱- در این زمان گیلها پادشاهانی در میان خواستند که به طایفه پادشاهی شاهسوند متعلق بودند و در ناحیه داخل در شمال لاهیجان اقامت داشتند. سلطنت لزوماً موروثی نبود و در میان طایفه و دیگرانی که به این طایفه وابسته بودند دست بدست می‌گشت. رک به: تاریخ ایران از اسلام تا سلاجقه، ریچارد فرای، ترجمه حسن انوشه، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳، ص ۱۸۱.

۲- مهدوی لاهیجانی، سادات متقدمه گیلان، ص ۱۴۹.

۳- در مورد ارادت خاندان برامکه نسبت به علویان در میان محققان اتفاق نظر نیست برخی معتقدند برامکه به جهات سیاسی اظهار ارادت می‌کردند.

۴- عزیز الله بیات، از عرب تا دیالمه، گنجینه، تهران، ۱۳۶۳، ص ۹۵.

۵- در تاریخ شهادت آن حضرت میان مورخین اختلاف نظر است.

رک به: سادات متقدمه گیلان، مهدوی لاهیجانی، ص ۱۹۶.

بخفتند و ستونی از سنگ و ساروج بر زیر او بنیان کردند تا به شهادت رسید.^۱
قبر شریف آن حضرت در مقابر قریش در بغداد است.

اماکن مقدسه - علل مهاجرت

با شروع قرن سوم هجری شیعیان و علویان نفس تازه‌ای کشیدند و ستمگری حکام نسبت به آنان اندکی کاهش یافت و آن به دو جهت بود:

((اولاً، این بود که کتب فلسفی و علمی بسیاری از زبان یونانی و سریانی و غیر آنها به زبان عربی ترجمه شد و مردم به تعلیم علوم عقلی و استدلالی هجوم آوردند، علاوه بر آن مأمون خلیفه عباسی معتزلی مذهب به استدلال عقلی در مذهب علاقه‌مند بود و در نتیجه به تکلم استدلالی در ادیان و مذاهب رواج و آزادی کامل داده بود و علما و متکلمین شیعه از این آزادی استفاده کرده در فعالیت علمی و در تبلیغ مذهب اهل بیت فروگذاری نمی‌کردند و ثانیاً، مأمون به اقتضای سیاست خود به امام هشتم شیعه امامیه ولایت عهده داده بود و در اثر آن علویین و دوستان اهل بیت تا اندازه‌ای از تعرض اولیاء دولت مصون بوده و کم و بیش از آزادی بهره‌مند بودند.))^۲

البته این سیاست محدود بود زیرا یکی از انگیزه‌های مأمون برای انتخاب علی بن موسی (ع) این بود که بر شورشهای زمان خویش فائق آید و چون اکثر انقلابات از جانب علویان بود با انتخاب علی بن موسی (ع) که رهبر و مقتدای بزرگ آنان به شمار می‌آمد علویان نیز به آرامش روی می‌آوردند. اما از آنجایی که بعد از آمدن امام رضا (ع) به مرو و قبول ولایعهده‌ی مأمون متوجه خبط و خطای سیاسی خویش شد، تصمیم گرفت که از سیاست پیشینیان پیروی کند.

بنا بر مشهور در سال ۲۰۳ هجری با خوراندن انگور مسموم آن حضرت را به شهادت رسانید.^۳

واضح است که در این مدت افراد زیادی تحت تأثیر سیاست مأمون واقع شدند از جمله مهاجران علوی که پس از قبول ولایعهده‌ی امام رضا (ع) یا به شوق دیدار حضرت

۱- سپهر، ناسخ التواریخ، ج ۲ ص ۳۵۹.

۲- علامه محمد حسین طباطبائی، شیعه در اسلام، بنیاد علمی و فرهنگی علامه طباطبائی قم، ۱۳۶۰، ص ۲۸-۲۹.

۳- طبقات ناصری، تاریخ ایران و اسلام زمنهاج سراج، تصحیح و تحشیه، عبدالحی جیبی دنیای کتاب، تهران،

۱۳۶۳ ص ۱۱۳.

امام رضا(ع) و یافتن پناهگاه امن و مطمئن به سوی ایران سرازیر شدند و با امکانات سفر و مهاجرت آن روز شاید هنوز به مقصد نرسیده بودند که ورق تاریخ برگشت و بار دیگر سیاست حاکم بر ضد علویان گردید.

این مهاجران یا متواری شدند و یا دستگیر و یا به شهادت رسیدند و یا اینکه در صدد دفاع از خویش برآمدند.

عده‌ای از سادات و علویان نیز پس از شنیدن خبر شهادت علی بن موسی(ع) به خونخواهی برمی‌خیزند.

سید جلال الدین اشرف

امام علی بن موسی(ع) را ۵۳ فرزند^۱ بود سی نه پسر و چهارده دختر و از جمله حضرت سید جلال الدین اشرف.

نام سید جلال الدین اشرف را به اختلاف ابراهیم، اسماعیل و حسن و بعضی قاسم گفته‌اند، اما علمای انساب متفق القولند که آن حضرت دو برادر پدری و مادری امام رضا(ع) بوده است.^۲

((در بحر الانساب آورده‌اند که مادر حضرت امام رضا(ع) سکینه نام داشت و تکمیه نیز می‌گفتند و به زبان عرب فاطمه گفتندی آن صالحه سه فرزند داشت، یکی امام رضا(ع) دیگری سید جلال الدین اشرف و یک دختر که بی بی هبیت نام داشت.))^۳

بنا بر نقل روایات بعد از آمدن امام علی بن موسی(ع) به ایران حضرت سید جلال الدین اشرف نیز با ۱۵۰ تن از سادات به ایران آمد و پس از اینکه در سال ۲۰۳ هـ مأمون امام رضا(ع) را به شهادت رسانید وی و همراهانش خود را به لاهیجان که آن موقع مرکز مهم گیلان بود رساند و علیه حکومت مأمون قیام کرد.^۴

حضرت سید جلال الدین اشرف ۱۹ یا ۲۰ سال در گیلان ماند و سپس به دست

۱- کتاب الاشاد تألیف شیخ مفید فرزندان حضرت موسی بن جعفر(ع) را سی و هفت ذکر است

رک به: الاشاد شیخ مفید، ترجمه محمد باقر ساعدی، تصحیح و تحشیه محمد باقر بهبودی کتابفروشی اسلامیة تهران، ۱۳۵۱، ص ۵۸۹.

۲- مهدوی لاهیجی، سادات متقدمه گیلان، ص ۲۲۹-۲۳

۳- جنگنامه حضرت سید جلال الدین اشرف، تصحیح محمد روشن، انتشارات علم، رشت، بی تا ص ۸.

۴- همان، ص ۹

اعداء مقتول یا مسموم گردید.^۱

بررسی اسناد و مدارک

مزار متبرک سید جلال الدین اشرف که معروف به مزار اشرفیه و جلالیه است در آستانه لاهیجان واقع است؛ بنای اصلی این مزار شریف از چه زمان بوده بطور دقیق مشخص نیست. قدیمی ترین سندی که در آن از آستانه اشرفیه ذکری به میان آمده است، کتاب بحر الانساب منسوب به سید مرتضی است و شاید سید مرتضی برادر سید رضی باشد که تقریباً، در سال ۴۰۰ هـ می زیسته تبصره العلوم که تقریباً، بعد از ۵۰۰ هـ بوده باشد.

در هر صورت در سنه ۴۰۰ یا ۵۰۰ هجری سید جلال الدین اشرف مزار مشهوری در گیلان بوده است و چنانچه در بحرالانساب ذکر شده است ((جلال الدین اشرف در لاهیجان نوزده سال فرمانروائی کرد و مشغول به ترویج و تبلیغ بود تا در سال بیستم جهان را بدرود گفت و او را در قریه «اکیم» دفن کردند و مشهد عالی بروی ساخته و ممکن است «اکیم» همان آستانه فعلی باشد که در قدیم موسوم به اکیم بوده و بعداً، به جهت دفن این سید معروف به آستانه گردیده است.^۲

در دوران حکومت صفویان چنانکه تاریخ عالم آراء گوید:

((سنه ۱۰۰۲ هـ رسید. طاشه کولی لاهیجانی که یکی از بزرگان بود از رفتن احمد بیک و قزلباش خبردار شد کس نزد امیر شاه ملک و بوسعید فرستاد و هر سه ام امراء احمد خان دوم بودند و ایشان را از آب سفیدرود عبور داد و به مزار سید اشرف مزار معروف و مشهور است آمدند (و این همان سید جلال الدین امین اشرف است) با یکدیگر عهد و پیمان نمودند و یک جهت گشته شاه ملک به بیه پس محمود نمود و طاشه کولی و ابو سعید به لاهیجان برگشتند.

الخ...))

از اینجا به خوبی معلوم می گردد که در هزار هجری و قبل از هزار سید جلال الدین اشرف مزار معروف و مشهور و مورد عقیده و اطمینان عموم الناس، حتی بزرگان و امراء بوده که در نزد قبر او و عهد و پیمان می بستند^۳

۱- مهدوی لاهیجانی، سادات مقدمه گیلان، ص ۲۳۹.

۲- ر.ک: سادات مقدمه گیلان، مهدوی لاهیجانی ص ۱۳۲-۲۳۱.

۳- همان، ص ۲۱۱-۲۱۲.

و اینکه عده‌ای در حقیقت وجودی این امامزادگان بزرگ شک و تردید روا داشته و صفویان را مروج افکار خرافی می‌دانند و قبور امامزادگان را منتسب به دوره آنها می‌کنند حقیقت نداشته از شبهات معاندین است.

رابینو مدیر نمایندگی بانک شاهی رشت در سال ۱۳۲۴ هـ (۱۹۰۶ م) در کتاب ولایات دارالمرزگیلان در مورد آستانه اشرفیه نوشته است: در ساحل شرقی سفیدرود مجاور چور کوچان و نیاکوه قرار دارد این ناحیه را ظهیر الدین پلته آستانه نامیده که شاید اشتباهی از کلمه پله آستانه باشد می‌گویند که این قریه زمانی در ساحل چپ سفیدرود قرار داشته.

شهرت آستانه بواسطه وجود مقبره حضرت سید جلال الدین اشرف است که این محل را برای مردم گیلان به صورت زیارتگاهی قابل احترام در آورده است^۱

۱. ه. ل، رابینو، ولایات دارالمرزگیلان، ترجمه: جعفر خمایی زاده، کتابفروشی طاعتی، رشت. ۱۳۵۷ ص

فهرست منابع و مآخذ

- ۱- ابن طقطقی، تاریخ فخری، ترجمه محمد وحید گلپایگانی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۶۰
- ۲- اصفهانی، ابوالفرج، مقاتل الطالبین، شرح و تحقیق: سید احمد صفر، قاهره، ۱۳۶۸.
- ۳- اصلاح عربانی، ابراهیم، ظلیعه کتاب گیلان، گروه پژوهشگران ایران، تهران، ۱۳۶۸.
- ۴- بلاذری، احمد بن یحیی، ترجمه: دکتر محمد توکلی، نشر نقره، تهران ۱۳۳۷.
- ۵- پیرنیا، حسن، تاریخ باستانی ایران، دنیای کتاب، تهران، ۱۳۶۲.
- ۶- دفتر تحقیقات و برنامه‌ریزی و تألیف کتاب درسی، شرکت چاپ و نشر ایران، تهران ۱۳۷۰.
- ۷- رایینو، ه. ل. ولایات دارالمرز ایران ترجمه: جعفر خمami زاده، کتابفروشی طاعتی، رشت ۱۳۵۷
- ۸- رازی، شیخ ابوالفتح، تفسیر روح الجنان و روح الجنان، تصحیح و حواشی حاج میرزا ابوالحسن شعرابی، تصحیح علی اکبر غفاری، کتابفروشی اسلامیة، تهران ۱۳۸۴ هـ
- ۹- روشن، محمد، جنگنامه حضرت سید جلال الدین اشرف با تصحیح محمد روشن انتشارات علم، رشت، ۱۳۶۶.
- ۱۰- زرگری نژاد، غلامحسین، تاریخ سیاسی، اجتماعی ایران (قبل از اسلام) دفتر تحقیقات و برنامه‌ریزی درسی، تهران، ۱۳۶۵.
- ۱۱- سپهر، میرزا محمد تقی، ناسخ التواریخ، انتشارات کتابفروشی اسلامیة، تهران، ۱۳۵۱، لبنان، ۱۳۹۱.
- ۱۲- سرتیپ پور، جهانگیر، چاپخانه فرخی، بی تا، بی جا.
- ۱۳- طباطبائی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، مؤسسه الاعلمی مطبوعات بیروت لبنان، ۱۳۹۱.
- ۱۴- طباطبائی، سید محمد، بنیاد علمی و فکری علامه طباطبائی، قم ۱۳۶۰.
- ۱۵- عاملی جعفر مرتضی، زندگانی سیاسی امام رضا (ع) ترجمه توسط دفتر انتشارات اسلام کنگره جهانی حضرت رضا (ع)، مشهد. ۱۳۶۵.
- ۱۶- فرای، ریچارد، ن، تاریخ ایران از اسلام تا سلاجقه، امیر کبیر، ترجمه انوشه، تهران، ۱۳۶۳.
- ۱۷- کشاورز، کریم، گیلان، انتشارات شرکت سهامی جیبی، تهران، ۱۳۵۶.

- ۱۸- لسرنج، گی، سرزمینهای خلافت شرقی، ترجمه، محمد رضا عرفان، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۴.
- ۱۹- مسعودی، ابوالحسن، مروج الذهب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۶۵.
- ۲۰- مفید، الارشاد ترجمه محمد باقر ساعدی، تصحیح باقر بهبودی انتشارات کتابفروشی اسلامیة، تهران ۱۳۵۱.
- ۲۱- منهاج سراج، طبقات ناصری، تصحیح و تحشیه عبدالحی حبیب دنیای کتاب، تهران ۱۳۶۳.
- ۲۲- مهدوی سعیدی نجفی لاهیجانی، سادات متقدمه گیلان (بخشی از تاریخ عام گیلان)، لاهیجان، بی تا.
- ۲۳- یعقوبی، ابن واضح، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، انتشارات علمی و فرهنگی تهران، ۱۳۴۶.

* قدر دانی و شکر از:

دانشجویان گرامی خانم مریم پورجعفر و آقایان، جابر اخلاقی، علیرضا بیگ محمدی، سید حسن جویبجار کلی، که زحمت فیش برداری برخی از کتب را تقبل کردند و علی الخصوص آقای جابر اخلاقی که زحمت عکس برداری از مقابر مقدسه و زیارتنامه‌ها را عهده دار بودند.

بمَنه و کرمه

نقشه تقسیمات کشوری استان میلان به تفکیک شهرستان، بخش و دهستان

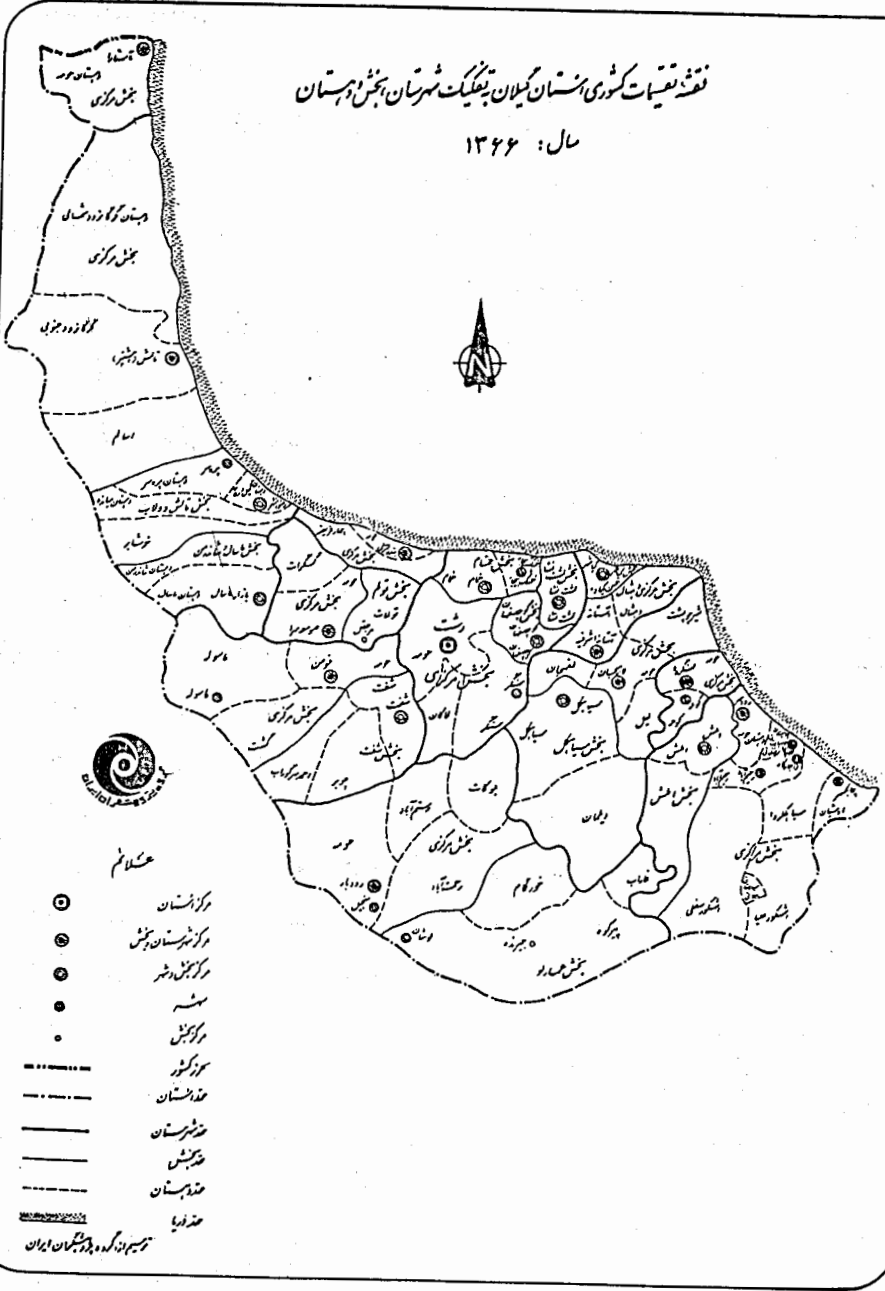
سال: ۱۳۶۶



علائق

- مرکز استان
- ⊙ مرکز شهرستان بخش
- مرکز بخش دهشتر
- شهر
- مرکز بخش
- — — — — مرکز ده
- — — — — دهستان
- — — — — شهرستان
- — — — — بخش
- — — — — استان
- — — — — مرز آبی

توسعه استان در استان ایران



□ تغییرات تکنولوژیک و دگرگونی روابط اجتماعی در ارتباط با
پرورش کرم ابریشم (نوغان) گیلان در نیمه دوم قرن نوزدهم میلادی
از: دکتر علی فروچی

بخش عظیمی از نوشته‌های غربیها در مورد ایران و در سده نوزدهم به ابریشم گیلان اختصاص یافته است. هیچ موضوع و هیچ ناحیه‌ای بدین اندازه و با دقت فراوان موضوع بحث دیپلماتها، خبرگان و مسافرین قرار نگرفته بود. موضوعی که با جزئیات کامل، تغییرات تکنیکی شیوه تولید را از سالهای ۱۸۵۰ تا اوائل قرن بیستم ترسیم می‌کند و به بیان نه تنها ورود تکنولوژی غربی در این حیطة که مقارن آن به تحولات اجتماعی ناشی از آن نیز پرداخته است، اطلاعات حاصله از این منابع یاد آور این نکته هست که تولید کنندگان محلی نسبت به تکنولوژی جدید که بر ایشان کاملاً نامأنوس بوده با بی‌تفاوتی برخورد از قبول آن پرهیز می‌کرده‌اند. اقدامات شرکت‌های خارجی نیز در این برهه زمانی، اواخر قرن نوزدهم و در دوران قاجاریه بی‌ثمر و بیهوده بوده است.

اطاله مستند کلام بدین جهت است که اهمیت تولید ابریشم گیلان در ارتباط با تأثیرگذاری آن در اقتصاد و تجارت ایران سهم بسزائی داشته و از جانب دیگر تقاضای ابریشم در بازارهای اروپا سیر صعودی داشته است. سهم گیلان از کل تولید ابریشم در ایران بحدود $\frac{5}{6}$ بالغ می‌گردیده و ارزش آن به رقمی معادل ۴۰ درصد کل صادرات می‌رسیده است. در واقع دو ثلث اول قرن نوزدهم دوره رشد فوق العاده نوغان در گیلان بوده است، در این دوره جنگلها بمنظور نهال کاری درختان توت آماده می‌گردید. در این زمینه قابل ذکر است که مالکین گیلان به تبدیل جنگلها به نهال کاری درختان توت مساعدت نموده و این امر موجب می‌شود که تولید در سالهای ۱۸۵۰-۱۸۶۴ به حداکثر میزان خود یعنی به حدود [سالیانه] ۱۰۰۰ تن بالغ گردد، در حالیکه در اواخر قرن هفدهم این رقم فقط، ۲۰۰ تن بوده است. در این مرحله صادرات ابریشم گیلان ۹۰ درصد از کل صادرات گیلان را تشکیل می‌دهد و مالیات فقط به محصول خام تعلق می‌گرفته است.

ترقی رشد تولید ابریشم به علت بیماری pebrtne [به گیلکی لیسه میر] که نخست در سال ۱۸۴۵ در اروپا شیوع پیدا کرده است و سپس در نیمه اول دهه ۱۸۶۰ به ایران گسترش می‌یابد، دچار وقفه می‌گردد؛ بطوری که کاهش نزولی تولید از ۱۸۶۶ شروع و در

سال ۱۸۷۷ بوضع اسف بار تولید ۹۹ تن در سال می‌رسد. فشار مالیاتی بر دهقانان به علت عدم پرداخت بدهی موجب آنچنان تشنجی می‌شود که برخی از دهقانان از دهاات به شهر رشت کوچ می‌کنند و به مساجد پناه می‌برند. برای مواجهه با چنین مسئله‌ای مالکین گیلان به فکر تغییر تولید برآمده و بسوی تولید تنباکو و علی‌الخصوص کشت برنج روی می‌آورند، بخصوص که محصول اخیر بازار مناسبی در روسیه داشته است. ورود تخم ابریشم ژاپنی و سپس نوع ترکی آن در سال ۱۸۹۰ مجدداً کشت و پرورش ابریشم را در گیلان رواج می‌دهد بطوری که حجم صادرات ابریشم در ۱۸۸۰ به ۱۸ درصد کل صادرات ایران بالغ می‌گردد. در سالهای ۱۹۰۵-۶ حجم صادرات ابریشم به رقمی معادل ۵۰۰ تن می‌رسد که این رقم معادل ۱۲ درصد کل صادرات ایران است. با توجه بافزایش صادرات پنبه خام، فرش، خشکبار و برنج در سال ۱۹۱۳ سهم صادرات ابریشم به رقم ناچیز ۵ درصد کل صادرات ایران نزول می‌کند. سالهای طلائی نوغان در گیلان متحول می‌شود و ورود ابریشم از خاور دور به بازارهای اروپائی وضع را وخیم‌تر از پیش می‌نماید. این تحول باعث می‌گردد که بازار ابریشم منحصرأ در داخل ایران و بسوی نساجی‌ها و صنایع دستی سوق داده شود.

«ابریشم در زیر سلطه؛ ورود کمپانی‌های خارجی به گیلان»

در اوایل قرن نوزدهم تجارت ابریشم تولیدی در گیلان در انحصار حاکم ایالتی بود که با تجار خارجی رأساً در مورد تحویل ابریشم خام مذاکره می‌گردد، امری که دهقانان خود مجاز به مذاکره نبودند. فریزر (fraser) که در ۱۸۲۳ در گیلان اقامت داشته تعریف می‌کند که این انحصار اخیراً درهم شکسته و تجار ارمنی و روس بخش اعظمی از صادرات را تحت کنترل خود درآورده‌اند. قراردادهای (روس - ایران) و (انگلیس - ایران) در نیمه اول قرن باعث تسهیل ورود و تسلط شرکت‌های خارجی بر تولید و تجارت ابریشم شود. نخستین تأسیسات از اینگونه با داشتن متخصصین فنی در رشت و در سال ۱۸۳۸ برپا می‌شود. فی الواقع تأسیس یک نمایندگی قدرتمند از کمپانی بزرگ (ralli) که در سال ۱۸۳۵ در تبریز استقرار پیدا می‌کند و بعداً یک یونانی اهل قسطنطنیه و تحت حمایت روس‌ها رهبری این کمپانی را به عهده می‌گیرد که بدنبال آن تبدیل به یک شرکت انگلیسی می‌شود و این امر بنظر می‌رسد که یک اقدام سیاسی بوده باشد.

وضعیت شرکت "great green hcuse" (کمپانی بزرگ یونانی) همانطور که یک مقام کنسولی بریتانیا با تردید اظهار می‌دارد در سال ۱۸۴۰ هنوز ضعیف بود. این کمپانی

در حالی که تجار ایرانی ۴۰۰۰۰ تن (۲۷۶ تن) صادرات داشته‌اند فقط ۱۸۰۰ تن (۱۱ تن) جنس صادر کرده، در ظرف ۱۵ سال یا در حدود سال ۱۸۵۷ نصف کل صادرات را بدست آورد و این امر از طریق ورود به بازارهای مراکز اروپا (مارسی - پاریس - لندن) انجام می‌گردد که نتیجتاً باعث قدرتی می‌شود که قادر است به "بازار منچستر" که فروشنده پارچه‌های کتان و پوشاک در صنایع انگلیس هست، نیز راه پیدا کند.

در ۱۸۶۰ هفت کمپانی اروپائی در رشت مستقر بود. بحران (pebrine) که بدنبال خود، وابستگی کشت کاران محلی را به عرضه کنندگان خارجی دانه‌ها، باعث می‌گردد بمثابه "اسب تروا" تسلط گسترده بیگانگان را در تجارت و تولید برقرار نماید. آیا این موضوع اساسی شایعه‌ای که تا چند سال بعد نیز بطول می‌انجامید و آن ورود عمدی تخم ابریشم آلوده به بیماری (pebrine) در نتیجه رقابت اروپائیان با ایتالیائی‌ها نبوده است؟ هیچ چیز باعث اعتبار و یا تکذیب قاطعانه این شایعه نیست، شایعه‌ای که سهم بزرگی را به خصلت ماکیاولیسم اروپائی در ارتباط با اقتصاد ایران و در جوامع ایران اختصاص می‌دهد.

به یقین از سالهای ۱۸۷۰ و علی‌الخصوص در سالهای ۱۸۹۰ است که کمپانی‌ها و نمایندگیهای یونانی (از آسیای صغیر)، روسی، ارمنی، فرانسوی "رقابت شدیدی را برای خرید ابریشم آغاز می‌کنند و در عین حال به فروش و عرضه تخم نوغان به تولید کنندگان ایرانی می‌پردازند. در این سالها ابریشم بطور اساسی به کشورهای فرانسه، روسیه و در اوایل قرن بیستم به ایتالیا صادر می‌گردد. - در سالهای ۱۸۸۰ - ۱۸۷۰ توسعه کشتیرانی با بخار در دریای خزر و افتتاح خط آهن باکو - باطوم (بندر دریای سیاه) از یکطرف مبادلات بسوی مراکز مدیترانه‌ای را شدت می‌بخشد و از جانب دیگر باعث کاهش ارزش تمام شده و مدت زمان حمل و نقل می‌گردد. در سال ۱۹۰۶ بالغ بر ۶۰ کمپانی بزرگ و کوچک تجارت ابریشم را بشرح زیر بین خود تقسیم می‌کنند: ۱۹ یونانی، ۱۰ ارمنی، ۶ روسی، ۳ فرانسوی ۲ ایتالیائی و ۱۸ ایرانی. یونانیها و ارمنه بعنوان نمایندگان کمپانیهای مستقر در آسیای صغیر یا کمپانیهای بزرگ میلان، مارسی یا لیون رل متعادل کننده‌ای را در امر عملیات تجاری و بورس، بازی می‌کنند - کمپانی Ralli در سال ۱۸۷۰ از صحنه گیلان خارج می‌شود و این به هنگامی بود که انگلیسها چندان علاقه‌ای به ابریشم گیلان نشان نمی‌دادند. در سالهای ۱۸۷۰ کمپانی پاسکالادیس (pascaladis) نقش اول را در صحنه تجارت به عهده می‌گیرد. نماینده این کمپانی در رشت بنام بزانس (Bezans) بود که "تجارت را در مشتهای خود داشت"، این گزارشی است از

یک کنسول در ۱۸۹۴ م. این نمایندگی در سال ۱۸۹۰ تخم نوغانی را که توسط کمپانی‌ها در ترکیه تولید می‌شد به بازار گیلان وارد می‌نموده است. موفقیت این کمپانی در این زمان به اوج خود می‌رسد بطوری که بسیاری از کمپانی‌های خارجی به این شرکت تفویض اختیار می‌نمایند. در همین دوره تولید کنندگان و تجار ایرانی فقط به فروش و عرضه داخلی می‌پردازند و فقط ۲ صادر کننده ایرانی قادر به صدور جنس به خارج هستند.

بین تجار خارجی که وارد کننده تخم ابریشم و صادر کننده ابریشم بوده‌اند جو حاکم عبارت بود از توافق محرمانه و رقابت. توافق محرمانه برای تعیین یک قیمت حداکثر برای فروش تخم نوغان و یک قیمت حداقل برای خرید ابریشم. این امر باعث می‌شود که در سالهای ۱۹۰۰، سندیکای تجار تشکیل شود و پس از آن با حضور حاکم ایالتی، کنسول، کارگزار (نماینده وزارت خارجه) چند روحانی و تجار خریدار و صاحبان تلمبارها به منظور تثبیت قیمت خرید نشست و مباحثه‌ای صورت گیرد - رقابت‌های محلی گاه نتایج وخیمی ببار می‌آورد و این به منظور وادار نمودن مالکین به خرید تخم نوغان و فروش ابریشم با سیستم سلف خری بود. بطور خلاصه آنچه را که در اوائل قرن بیستم می‌توان دریافت، عبارت از این است که تجارت ابریشم بطور شدیدی توسط شرکت‌های خارجی تحت کنترل بوده است.

نتایج تکنیکی و اجتماعی ناشی از این، تحت سلطه بودن اقتصاد و تجارت چه بوده است؟ برای پاسخ به این سؤال می‌بایست یک جمع بندی از شیوه‌های تکنیکی وارداتی یا تحمیل شده به تولید کنندگان محلی و هم چنین رویه قضائی موجود و حاکم بر کشت نوغان در گیلان را بدست داد. در اینجا تجزیه و تحلیل شبکه‌های ارتباطی موجود بین تغییرات تکنیکی و تحولات اجتماعی لازم بوده و متناسب و همزمان با آن بررسی تغییرات تکنیکی متأثر کننده شیوه تولید در خط زنجیره‌ای کشت نوغان می‌تواند به تشریح و توجیه مطلب کمک کند.

«کمپانی‌های خارجی، تغییرات تکنیکی و تحولات روابط اجتماعی»

تا سال ۱۸۶۰ مراحل مختلف کشت نوغان انحصاراً در دست مالکین یا دهاقین محلی بوده است. برای توضیح بیشتر، مراحل اساسی تولید ابریشم را که دارای دو خط اصلی که نخستین آن کشت نوغان تا مرحله پيله و خط دوم آن تولید و تهیه نخ ابریشم است به دقت بررسی می‌کنیم. کار تولید و مراحل مختلف آن در دو خط کاری ظریف و مشکل متناسب بین زنان و مردان توزیع می‌شده است.

فرمول حاکم بر کشت نوغان در قرن نوزدهم فرمول (تقسیم بالمناصفه) بود. بدین طریق که مالک هزینه‌های کشت در صنعت توت و بهره‌برداری از آن و دهقان مراحل مختلف تولید را انجام می‌داد و فروش حاصله بطور مساوی بین دهقان و مالک تقسیم می‌شد. اجاره زمین و توتستان‌ها آنطور که در مورد مزارع برنج رایج بوده، در مورد کشت نوغان عمل نمی‌شده است. در موارد نادری که مالک خود مستقر در محل بوده از طریق استخدام مزد بگیران به چنین کاری مبادرت می‌ورزیده و تقسیم منافع در بین نبوده است؛ و به هر صورت در همه شرایط تجار در امر تولید دخالتی نداشته‌اند.

از اواخر سالهای ۱۸۶۰ و در اوائل قرن بیستم حاکمیت تکنیکی و اقتصادی به تدریج از دست تولید کنندگان داخلی بیرون آمد و بدست کمپانی‌های خارجی یا نمایندگان آنها می‌افتد. وضع بوجود آمده موجب تحولات عمیق در شیوه کار و الزاماً روابط اجتماعی تولید می‌گردد. فی الواقع تنها پرورش کرم ابریشم است که در دست تولید کنندگان محلی باقی می‌ماند و سایر عملیات از ریز و درشت از این پس تحت کنترل مستقیم یا غیر مستقیم تجار خارجی قرار می‌گیرد.

«اسب تراوای دخالت خارجی؛ تهیه و توزیع تخم ابریشم»

تا سال ۱۸۶۴ حتی صادرات تخم ابریشم به اروپا نیز انجام می‌گرفت وجود بیماری Pebrine فی الواقع بهانه‌ای بود در استقرار حاکمیت شرکتهای خارجی در به اختیار در آوردن صنعت ابریشم در گیلان، نتیجه اینکه میزان واردات تخم ابریشم در سال ۱۹۰۷-۸ طی دوران سعودی خود به ۴۰۰/۰۰۰ جعبه ۲۵ گرمی می‌رسد. ورود تخم ابریشم موجب تحولات مهمی در تشکیلات اجتماعی تولید می‌گردد. $\frac{1}{3}$ تولید از این پس سهم نمایندگان اصلی و $\frac{2}{3}$ دیگر سهم دهقان و مالک می‌گردد و «فرمول مثالثه» رایج زمان می‌گردد. این امر باعث اعتراضاتی می‌شود که تقریباً همه ناموفق است، با آنکه وزیر امور خارجه وقت ایران در سفر خود به رشت قول تغییر این فرمول را به نفع مالکین از طریق عرضه تخم ابریشم می‌دهد مع الوصف چنین عملی هیچ گاه صورت نمی‌گیرد. این سیستم مثالثه (توزیع تخم ابریشم، نیروی کار، درختان توت) موجب تثبیت بازار می‌گردد. در سال ۱۸۹۰ رقابت بین عرضه کنندگان تخم ابریشم و صادرکنندگان ابریشم وضع را بنفع تولید کنندگان بر می‌گرداند. این رقابت باعث کاهش عرضه تخم ابریشم می‌گردد و از این پس فرمول جدیدی که بر مبنای آن عمل سلف خری از طریق پرداخت مساعده بکشت کاران صورت می‌گرفت رایج می‌شود که لازمه آن وجود پول و یک سیستم بانکی بود و بالاخره در سال ۱۹۰۶ روابط بازرگانی فروش تخم ابریشم و خرید

ابریشم کاملاً" از هم جدا می‌گردد و سیستم فروش ماکزیمم [تخم ابریشم] و خرید می‌نیمم [ابریشم] برقرار می‌گردد و سندیکا خواستار تثبیت قیمت می‌گردد. کاهش خرید ابریشم در بازار اروپائی و سیستم پولی سرمایه‌داری بطور کامل تولید کنندگان را تابع نوسانات بازارهای جهان می‌گرداند.

«دومین مرحله تسلط بیگانه؛ مواد خام تحت کنترل تجاری»

در این مرحله دوره عملیاتی (خفه کردن کرم ابریشم مؤسسه ریسندگی) نیز تحت کنترل تجار خارجی قرار می‌گیرد. گیلان که صادر کننده ابریشم خام بود در این مرحله به صدور پيله ابریشم برای ریسندگی‌های خارجی مبادرت می‌ورزد. بطوری که در سال ۱۸۵۷ کمیسوئی از نمایندگان روسیه جهت خرید پيله و حمل آن بکارخانجات ریسندگی تفلیس در گیلان حضور می‌یابند. در سال ۱۸۹۳ صدور پيله جانشین صدور ابریشم خام می‌گردد و سهمی معادل ۷۰ درصد صادرات را اشغال می‌کند. علل: (۱) خط آهن باکوبه تفلیس - باطوم و توسعه امر کشتیرانی و سهولت حمل و نقل در حالی که وسیله حمل برای طرابوزان بیشتر بود.

(۲) سود حاصله از خرید پيله که بیش از پیش افزایش می‌یافت.

(۳) صنعت به کارگیری و استفاده از ابریشم به طریق دلخواه در صنایع خود

* عدم اطلاع ایرانیان از صنعت تار و پود ابریشم

* داشتن گره و عیوب دیگر در ابریشم تهیه شده توسط گیلانیان

* بکارگیری چرخهای ریسندگی با قطر بزرگ و عدم تطبیق آن با چرخهای موجود در اروپا، در این مورد اقداماتی جهت قانع کردن تولید کنندگان گیلانی در بکارگیری چرخهای ریسندگی با قطر کوچک نیز انجام گرفت که بیفایده بود.

شاید به این علت که این نوآوری مخالف با سنت موجود بود! ولی به هر حال نخهای حاصله به علل مختلف اقلیمی قابلیت چندانی در نساجی نداشته است (عیوب موجود در ابریشم کشی سنتی).

سیاست جدید خرید پيله باعث استقرار شرکتهای خارجی در گیلان گردید و همزمان با آن اقداماتی از طرف آنها در جهت در دست گرفتن مرحله "خفه کردن" در این صنعت نیز بود. این مرحله به دو طریق خشک و مرطوب انجام می‌گرفت. استقرار ماشین آلات برای این مرحله باعث می‌شود که تولید کنندگان محلی و خانگی به صورت دستمزد بگیری در استخدام این تأسیسات قرار گیرند. به قرار مکتوب یک گرمخانه

پرسنلی را مشتمل بر ۵۰ زن و ۱۰ مرد فرا می‌گرفت که یکصد روز تمام مشغول بکار بودند کار در سلسله مراتب انجام می‌گرفت و رؤسای خارجی بر آن حاکم بودند این امر نخست در رشت و سپس در لاهیجان و سایر مناطق گیلان اشاعه یافت.

مسئله اساسی این است که با وجود اقداماتی که در جهت تأسیس و توسعه ماشین آلات نساجی توسط بعضی از مقامات ایرانی صورت می‌گیرد مع الوصف به لحاظ سیاسی این اقدامات بی‌فایده بوده و صدور پيله محور تجارت گیلان قرار می‌گیرد.

در سال ۱۸۸۷ توسط حاجی امین‌الضرب یک واحد تولیدی نخ تاب (ریسندگی) که تأسیسات آن از خارج وارد و نصب شده بود، ایجاد می‌گردد که پس از تکمیل مراحل، در سال ۱۹۱۰ سیصد نفر در آن اشتغال بکار داشتند. مدیریت واحد با یک نفر ایرانی و نفر دوم آن یک فرانسوی بود. این واحد تولیدی در رقابت ریسندگان خانگی (زنان گیلانی) قرار می‌گیرد و با وجود آنکه بهترین نخ ابریشم را تولید می‌کرد مع الوصف قدرت تولیدی آن به پله تولید محلی نمی‌رسید.

بعضی‌ها ادعا می‌کنند که گویا وجود یک ناظر مرد خارجی برای کارگران زن که ناچار به رعایت حجاب بودند مسئله ساز بوده در صورتیکه چنین امری در «گرمخانه‌ها» که اکثر کارگران آن زن بوده و در آن چند مرد بعنوان ناظر بوده‌اند، دیده نمی‌شد؟! موضوعی که در گیلان حداقل بلحاظ پیشرفت اجتماعی چنین مانعی وجود نداشته است. بنظر می‌رسد که سیاست استعماری مانع از ایجاد چنین واحدهای تولیدی بوده که تحقیقاً و ترجیحاً به خرید پيله راغب بوده است.

«گیلان تحت سلطه در کوتاه و دراز مدت»

تحول پروسه کار و تولید ابریشم در گیلان در نیمه دوم قرن نوزدهم نمونه‌ای از تسلط تدریجی سرمایه‌ها و سود آوری خارجیان بر اقتصاد کل ایران می‌تواند باشد. ارقام، گویای این مطلب هستند در ۱۹۰۵-۶ صادرات ایران (البته بیشترین مقدار آن پيله) ۱۹۸/۸۰۰/۰۰۰ ریال ابریشم و واردات تخم‌نوغان و منسوجات ابریشمی ۷/۵۰۰/۰۰۰ ریال بوده است. این امر باعث کاهش گلدوزی‌های ابریشمین در گیلان می‌گردد.

تناقض عجیب این است که با وجود اینکه گیلان مرکز تولید ابریشم بوده هیچ‌گاه صنعت نساجی محلی در آن ایجاد نگردیده، بلکه بالعکس ابریشم خام به نواحی مرکزی ایران برای تولید فرش صادر می‌شده است.

فی‌الواقع این برهه از تاریخ اقتصادی در مهاجرت بی‌رویه دهقانان به شهرها و

«منابع و مأخذ»

BROMBERGER Christian "changements technique et transtormation des rapports Sociaux la sericiculture au Guilan dans la second moitie du xixeme siecle"

از این نوشته که قبل از چاپ توسط دوست عزیز آقای یان ریشار " محقق و فارسی دان فرانسوی در اختیار این جانب قرار گرفت، استفاده شایانی شده است.

-CHODZKO,A. "le Guilan ou les marais caspiens. Nouvelles annales des voyages ett des sciences geographiques, 5eme serie, 6eme annee, mars 1850(p 297) et juillet 1850(pp.69 - 74 -79, 85 -87)

- LAFONT,F, "perse; la sericiculture". Bulletin Mensuel de l'office de Renseignements Agricoles, aout 1908(pp 912 - 1005)

- LAFONT,F,et RABIND,H,L., L'industrie sericicole en perse, Montpellier, coulet et fils, 1910(155 p)

- ABBOTT,W.G., "Persia, Guilan Report upon the trade and Resurces of the [rovince of Guilan for the year 1869".

Commercial Reports from Consuls, part1, Londres, Harrison &5ons, 1871(pp.234 _ 236).

- CHUTCHILL H,A,. "Report by consul churchill on the silkworm disease in Guilan", Reports from her Majesty's

Consuls on the Manufactures, Commerce etc, of their consular Districts, published during the year 1876, part1, londres, Foreign office, Harrison & sons, 1877(pp.69-71).

-FRASER,J.B.Travels and Adventrues in the persian provinces on the Southern Banks od the caspian Sea, Londres, Longman Rees Or me Brown and Green,1826(pp 121-355-3766).

-HANWAY,J.An Historical Account of the British trade over the Caspian See with a Journal of travels from london through russia into persia, and back gain through Russia Germany and Holland. Londr4s, 1753, 4vol., vol. 1(pp 1-42, 190, 289-291).

- Holmes, W.R., Sketches on the Shores of the Caspian, descriptive and pictorial, Londres, Richard Bentley, 1845(pp 95-104)
- ONGLEY,H.H., "Report by Mr Acting consul Henry H. Ongley on the trade and commerce of Guilan for the year 1866 2, Commercial Reports Received at the Foreign office from her Mejestys consuls during the year1867, Londres, Foreign Office. Harrison & sons, 1867(pp. 295-300)
- PIEMONTESE,A,M." The Photograph Album of the Italian diplomatic Mission to persia(summer 1862)". East and West new series, vo.22 n⁰3-4 sept - dec 1972. (Rome, Ismeo, pp 249-311)]
- RABLNO,H.L.,"Trade of the persian caspian provinces (Consular District of Resht and Astarabad) Ireport from 1907 to 1909", Diploinatic and consular reports, persid, nnnual sepies, no 4390, londpes F.O.Harrison & sons 1910(58 p)
- SEYF,A,"Silk production and trade in Iran in the Nineteenth Century", Iranian Studies vol. ,n⁰ 1-2, hiv-print 1983(pp.51-71)
- ISSAWI, Ch, "Iranian Trade, 1800-1914, Iranian Studies, vol. , n⁰ 3-4, 1983(pp. 229-241)
- ISSAWI,CH., "TEconomic History of Iran 1800-1914, chicago & London, Un. of chicago press, 1871(pp 233-235).

□ تاریخ رجال مذهبی گیلان

از: رضا قنبرزاده (مظفری)

نکاتی چند پیرامون مقاله حاضر:

۱- مقاله مزبور جهت ارائه به سمینار فرهنگ و ادبیات گیل و دیلم که از سوی دانشگاه گیلان تدارک شده، تهیه گردیده، لذا سعی می شود از حد مقاله فراتر نرفته و شرح احوال بزرگان مختصر گردد.

۲- از آنجا که فرصت کوتاه بود، مجالی جهت پرداخت مجدد نوشته نیافتم، تا جایی که از قرن دهم به بعد را حتی بازمینی و باز نویسی نیز ننموده ام تا چه رسد به ویرایش و غیره.

۳- تمامی مطالب برای رجال مذهبی سده ۱۳ و ۱۴ تا کنون آماده بود، اما متأسفانه بدلیل سابق تألیف نشد، و ان شاءالله تحت عنوان کتابی بر همین نام منتشر خواهم نمود و از دوستان تاریخ گیلان انتظار یاری معنوی را دارم.

۴- سبک تألیف مقاله فوق با مشاهیر گیلان کاملاً مفترق بوده و محدوده آنها نیز متفاوت است.

۵- تحقیق پیرامون رجال نامی گیلان را وظیفه و تکلیف شرعی خود می دانستم، و به امید خدا در مقاطعی که لازم باشد، ادامه خواهم داد. چنانکه عمده آثار دانشمندان گیلان را گردآوری کرده و ان شاءالله تحت همین عنوان به چاپ خواهم رساند، علاوه بر این "تاریخ مذهب در گیلان - را اگر زنده بمانم - تألیف خواهم کرد.

۶- مهمترین نکته ای که باید متذکر شوم، مربوط به دائرةالمعارف جامع گیلان است.

بر محققان ثابت شده، برخی تحقیقات، به صورت انفرادی محصول آنچنان نمی دهد، پس به جاست پژوهشکده گیلان شناسی گروهی از مجربین متعهد را و در صورت لزوم غیرمتعهد را گرد هم آورده در جوی مناسب، بدور از نظرهای پوسیده فکran نافرہیخته، دست به تألیف دائرةالمعارفی جامع از تاریخ - رجال - کشاورزی - جغرافیایی جمعیت، و ... گیلان بزنند تا بتوانند مرجع همه نیازمندان قرار گیرند.

به هر حال از خداوند توفیق همه خدمتگزاران به اسلام را خواستارم.

قبل از قرن چهارم - یوحنا دیلمی

براساس مدارک موجود، و تحقیقات ناقصی که تاکنون به انجام رسیده است، به سختی می توان بیان کرد که تاریخی ترین شخصیت مذهبی گیلان چه کسی بوده است.

مع الوصف آیت ... مهدوی (ره) در کتاب "رجال دو هزار ساله گیلان" از شخصیتی جهانی بنام "یوحنا دیلمی" سخن به میان آورده و او را، از اهالی گیلان خوانده است. وی آورده: «یکی از بزرگان نامی دنیا که نام گیلان و دیلمان را پاینده و برقرار داشته، یوحنا دیلمی است، که نام پدرش اسیدای دیلمی میباشد»^۱

همچنین ضمن استدلال به قول "احتجاج طبرسی" و "عیون اخبار الرضا" که دو کتاب معتبر شیعی است، روایتی از حضرت رضا (ع) نقل کرده که آن حضرت از یوحنا نام برده و ظاهر می‌گردد که یوحنا از شاگردان و حواریین عیسی (ع) بوده و نزد او عدل و مقدم بوده و علم به کتاب انجیل داشته و از علماء بزرگ نصار بشمار می‌رفته است، مهمتر از همه این که، نزد او ذکر پیغمبر خاتم محمد (ص) و اهل بیتش بوده و ایمان به این خاندان داشته است و احب مردم بوده - نزد عیسی، به اعتراف جاثلیق،^۲ - و وی کسی است که امت عیسی و بنی اسرائیل را به پیغمبر اسلام و اهل بیتش بشارت داده است.

در هر حال وی ششصد سال قبل از اسلام می‌زیست و مقبره پاکش، چنان که بعضی مورخان نقل کرده‌اند، نزدیک روستایی از حوالی کوفه بنام "ذی الکفل" است.

آنچه جای بحث دارد، عدم ذکر مأخذ دقیقی از سوی، محقق لاهیجی است، هم آنچه وی را دیلمی دانسته، نامعلوم است که کدام دیلم مقصود است؟ دیلم کوفه یا گیلان؟ اما با توجه به قدرت تحقیقی، صاحب رجال دو هزار ساله، گیلانی بودن یوحنا تقویت می‌شود.

باذان دیلمی

قلم تاریخ نام یکی دیگر از مردان نامی جهان را، دیلمی خوانده و او (باذان بن ساسان دیلمی) است، که از طرف کسری پرویز سلطان و والی یمن و صنعاء گردید، لقبش ابومهران است.^۳

قاموس الاعلام ترکی از او سخن گفته که: در ابو مهران بازان^۴، مردی پارسی نژاد است که از طرف کسری حاکم یمن بود. پرویز وی را مأمور کرد تا پیغمبری را که در حجاز ظهور کرده بود دستگیر کرده، روانه حضور نمایند.

وقتی باذان مأموریت خود را کتباً به عرض ختمی مرتبت محمد بن عبدالله (ص) رسانید، رسول اکرم (ص) در جواب او را دعوت به اسلام، و ارشاد فرمودند.

۱- رجال دو هزار ساله گیلان، ص ۳۳

۲- از دانشمندان نصرانی معاصر حضرت رضا (ع).

۳- اسدالفاله، ج ۱، ص ۱۶۳

۴- او را بانام نیز خوانده‌اند.

باذان دیلمی در سال ۱۰ هجری به شرف اسلام نائل آمد و در قتل "اسود عنسی" خدمت کرد و چون در اواخر عمر آن حضرت در یمن ایمان آورد، به شرف دیدار آن حضرت نایل نشد.

ابن جریر در تاریخ خود، ضمن وقایع سال دهم هجرت، چنین می نویسد: دل در این سال باذان که در یمن عامل شاهان پارسی بود، اسلام آورد و کس، پیش پیغمبر اکرم (ص) فرستاد و اسلام خویش را خبر داد.^۱

از قرار معلوم به سال دهم هجری وفات یافته، پس به سال اسلام رحلت فرموده، پس از او ولایت یمن را فرزندش "شهر" برگزار نمود، و "شهر" اولین کسی است که از طرف حضرت رسول (ص) والی یمن شد.

دیلم بن فیروز

پس از ظهور اسلام، اولین چهره‌ای که قابل ذکر در عداد رجال مذهبی گیلان است، "دیلم بن فیروز" نام دارد.

از آنجایی که در قبیلهٔ حَمِیر^۲ فرود آمده به حَمِیری مشتهر است. دیلم را در عداد صحابهٔ پیغمبر (ص) ذکر کرده‌اند و نوشته‌اند او نخستین کسی است که به نمایندگی از طرف مردم یمن، به حضور رسول الله (ص) رسید، و مهمتر این که در کشتن "اسود کذاب یمنی" هم سهم بسزایی داشت و سز آن ملعون را به مدینه حمل کرد.^۳

دیلم که حامل سراسود کذاب بود، آنگاه که به مدینه رسید، پیغمبر (ص) از دنیا رحلت کرده بود. همچنین نوشته‌اند که قاتل اسود "فیروز دیلمی" بوده، که در کتب رجال نیز مذکور است، ولی دعوی نگارنده بر دیلم استوار است، چه آنکه سند محکمی ارائه نشده است.^۴

یحیی دیلمی

سالها بعد، در زمان امیرالمؤمنین (ع) مردی بنام "یحیی دیلمی" کتابی بر رده فلاسفه نگاشت، و گویند "تهافت الفلاسفه" امام غزالی اقتباس از این کتاب است. یحیی مذهب نصاری داشت.

حضرت علی (ع) دستور داد او را از فارس براندازند و دیرش را ویران سازند، ولی او طی

۲- از قبایل یمن

۱- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۲۸۶

۳- مرد کاهنی بنام عَیْله، که چون سیاه چرده بود، اسود خوانده میشد، در یمن ادعای پیامبری کرده بود و

۴- آل بویه، ص ۶۴

جمع می‌گرد او برآمدند.

نامه‌ای از آن حضرت امان خواست. و حضرت به خط "محمد بن حنیفه" امان نامه‌ای برای او فرستاد.

یحیی دیلمی صاحب تألیفات بیشماری است، و از قرار معلوم در کار پژوهش و دانش‌اندوزی و مطالعه سخت کوشی و دقیق و در کار بحث و نقل محتاط بود.^۱ ناگفته نماند که در کتب معتبر، از او به عنوان یکی از قدیمترین حکما و دانشمندان و فلاسفه نام برده شده است.

فراء دیلمی

سالیانی بعد، در ایام مأمون خلیفه عباسی شخصی بنام "یحیی بن زیاد دیلمی" ظهور کرد، که در نحو و لغت سرآمد زمان خود شد.

یحیی که به "فراء" مشهور است، در زمان مأمون وارد بغداد شد و بدستور او کتابی در اصول نحو تألیف کرد.

فراء مدرس دو پسر مأمون بوده و علاوه بر نحو و لغت در تفسیر، فقه، حدیث، طب، تاریخ، نجوم و ادبیات نیز صاحب نظر و مرجع استفاده اکابر، علی‌الخصوص در نحو و لغت و فنون ادبیه، اعلم کوفین و از خواص شاگردان و اصحاب "کسائی" مشهور بود. از وی آثار ارزشمندی به جای مانده که برخی از قرار زیر است: لغات القرآن / مجاز القرآن / المصادر فی القرآن / الوقوف والابتداء فی القرآن / آله الکتابه. وفاتش را به سال دویست و هفتم یا هشتم هجری در راه مکه ذکر کرده‌اند.

قابل ذکر است که در حال حاضر نیز از نظریات وی در ادبیات عرب بهره‌برداری می‌شود.

اطروش

در قرن سوم هجرت، یکی از نامدارترین مردان مذهبی گیلان ظاهر شد.

ابو محمد حسن بن علی حسینی، ملقب به ناصر کبیر و معروف به اطروش از بحث‌انگیزترین رجال تاریخ ایران خصوصاً خطه شمال محسوب می‌شود.

او سوزین فرمانروای علوی طبرستان بود. و در تفسیر، کلام، فقه، حدیث، ادب، تاریخ، لغت و شعر دست داشت.

وی سالیانی دراز مصاحب حسن بن زید^۲ و در تصرف گرگان و طبرستان به دست سپاهیان سامانی به ری گریخت. اندکی بعد دعوت جستان بن مرزبان را که به وی وعده

۲- داعی کبیر

۱- لغتنامه دهخدا، ج ۵۰، ص ۱۵۴

حمایت در کین خواهی از خون محمد و پس گرفتن طبرستان داده بود، اجابت کرد. آن دو در سالهای ۲۸۹/۲۹۰ دو بار به طبرستان لشکر کشیدند، اما هر دو بار کاری از پیش نبردند.

بعدها اطروش جستان را ترک کرد و در دیلمان و گیلان به تبلیغ آئین اسلام پرداخت. بالاگرفتن کار اطروش موجب خشم جستان گردید و در جنگی که متعاقب آن میان دو طرف درگرفت جستان مغلوب و ناگزیر به بیعت با علوی گردید. وی در سال ۳۰۱ هجری با سپاهی عازم طبرستان شد و این بار سپاه سامانی را که فرماندهی آن در دست "أبو العباس صعلوک" بود در مغرب چالوس شکست سختی داد و آمل را تصرف کرد. بعدها رقابت میان پسران اطروش و "حسن بن قاسم" سبب شد که اطروش خود مدت کوتاهی از حکومت برکنار شود، سپس به کمک "لیلی بن نعمان" که از یارانش بود، دوباره به حکومت بازگشت، تا اینکه در شعبان ۳۰۴ در سن ۷۹ سالگی درگذشت و او را در مدرسه‌ای که خود در آمل بنیاد کرده بود بخاک سپردند.

ابن اثیر در تاریخ خود از وی با احترام بسیار یاد کرده^۱ و علامه امینی (ره) در "شهداء الفضیله" از شهیدان راه فضیلتش دانسته^۲ و هم صاحب اعیان الشیعه^۳ و میرزا آقا بزرگ تهرانی در الذریعه، هر کدام در خور شأن اطروش قلم زده‌اند و او را به نیکی و بزرگی یاد کرده‌اند.

وی تصانیف بسیاری دارد که از آن جمله است: تفسیر در دو مجلد، کتابی در امامت، کتاب طلاق، کتاب سیر، کتاب بساط در علم کلام، محمد بن جریر طبری می‌نویسد: «مردم به عدالت و حسن رفتار و بپا داشتن حق، کسی را همانند اطروش ندیدند.» بعضی او را از امامیه دانسته‌اند که ظاهراً نادرست است، چه آنکه کتب متعددی در فقه زیدیه تصنیف کرده است.

ناگفته نماند که سید مرتضی علم‌الهدی و سید رضی^۴ (رحمة الله علیهما) نواده دختری اطروش بودند.

امیدوار بن لشکرستان

در اواخر قرن سوم "امیر امیدوار بن لشکرستان" در صحنه تاریخ درخشید. وی یکی از بزرگان گیلان و دیلمان است که شجاع، دلیر و دوست‌دار خاندان رسالت و

۲- شهیدان راه فضیلت، ص ۲۳

۴- گرد آورنده نهج البلاغه

۱- الکامل فی التاریخ، ج ۵، ص ۴۴

۳- اعیان الشیعه، ج ۳، ص ۴۶۷

سلسله جلیله سادات بوده، لذا وقتی که حسن بن زید داعی کبیر از ری به گیلان و طبرستان آمد، به محض رسیدنش به طبرستان و سعید آباد، اشرف آن سامان مانند عبدالله بن سعید و عبدالکریم با ریسان قلعه "کلار" و "کلارستاق" در روز شنبه ۲۵ رمضان ۲۵۰ هجری در سعید آباد با او بیعت کردند که اقامه کتاب الله و سنت رسول الله و امر به معروف و نهی از منکر کنند، داعی مذکور "محمد بن حمزه" را به دیلمان و گیلان فرستاد و توسط او از بزرگان آن ناحیه مدد خواست.

غرض آنکه ایشان هم اجابت دعوت داعی کردند و بعد از چندی امیدوار بن لشکرستان و "دیهان بن سهیل" و "فالیزبان" و "فضل رفیقی" با ششصد نفر مرد دلیر به خدمت داعی رسیدند.

پس بخوبی معلوم می شود که امیر امیدوار بن لشکرستان فرزند همان لشکرستان است که از تابعین "حسن بن زید" داعی کبیر بوده، که در راه دین و ترویج آن اظهار خلوص و موافقت داشت و از بزرگان حدود ۲۵۰ هجری به بعد بشمار می رود. میر ظهیرالدین مرعشی نیز از وی نام برده است.

قرن چهارم هجری

سده چهارم هجری، از پربارترین اعصار تاریخ گیلان است. چه آنکه عصر ظهور مردان نام آوری در فقه، عرفان، فلسفه، حدیث و غیره در سطح جهان می باشد.

ابو عبدالله رودباری

ابو عبدالله، احمد بن عطاء رودباری از اعظام مشایخ صوفیه و عرفای شام بود، که به علوم شریعت و فنون طریقت دانا، و در علم حدیث و قرائت و فنون تصوف و طریقت کمالی بسزا داشت.

از قرار معلوم خواهرزاده ابوعلی رودباری است که خود بخت مستقلى دارد. ابو عبدالله در سال ۳۶۹ هجری در بلده صور از بلاد شام در گذشت.^۱

عبدالرحمن بن احمد جامی در "نفحات الانس" نوشته: «ابو عبدالله الرودباری رحمة الله تعالى از طبقه‌ی خامسه است. نام وی احمد بن عطاست، شیخ شام است. به صورت نشستی و صور برکنار دریا است و قبر وی به صور بود، اکنون در دریا است.

خواهرزاده‌ی ابوعلی رودباری است. بزرگ بوده و صوفی در صورت قرآیان، مادر وی فاطمه خواهر شیخ ابو علی رودباری است.

۱- ریحانه‌الادب، ج ۷، ص ۲۰۸

عالم بوده به علم قرآن و علم شریعت و علم حقیقت و حدیث. وی را اخلاق و شمائل نیکو بود و موصوف بود به تعظیم فقراء و دوستی با درویشان و رفق کردن با ایشان. در ماه ذی الحجة سنه تسع ستین و ثلثمایه^۱ برفته از دنیا. وی را کتابیست در آداب فقر. شیخ الاسلام: گفت که ابو عبدالله رودباری آنست که شتر وی را در بادیه دست بر یک فروشد، گفت جل الله! و شتر با وی به زبان فصیح گفت جل الله^۲».

چنانکه گذشت ابو عبدالله، خواهرزاده ابوعلی رودباری بوده و وعده دادم از ابوعلی مطلب بنویسم.

ابوعلی رودباری

احمد بن محمد بن قاسم بن منصور مشهور به ابوعلی رودباری از اکابر و قدمای مشایخ صوفیه که نوشته اند، نسب به انوشیروان می رسد.

نوشته اند روزی با مریدان جنید بغدادی صحبت داشت، از آن به بعد دست از دنیا شسته به تحصیل معارف و تکمیل علوم شریعت پرداخت و در جمیع کمالات ظاهر و باطن به توفیق دست یافت.

اصول طریقت را از جنید بغدادی، فقه را ا ابوالعباس بن سریج، ادبیات را از ثعلب، حدیث را از ابراهیم حربی فرا گرفت، عاقبت به مصر رفته و مرجع استفاده اکثر از مشایخ عظام گردید.

بعضی از اکابر درباره او گفته اند: کسی را ندیدیم که نسبت به هر سه علم: شریعت، طریقت و حقیقت جامع تر از ابوعلی رودباری بوده باشد.

وفات این عارف جلیل القدر را بسال ۳۲۱ یا ۳۲۲ به اختلاف یکسال نوشته اند^۳. در تذکره الشعراء^۴ از وی نام برده شده و شیخ فریدالدین عطار نیشابوری در تذکره الاولیاء چنین نوشته است: «آن رنج کشیده مجاهد، آن گنج گزیده مشاهد، آن بحر حلم و دوست داری شیخ علی رودباری رحمة الله علیه رحمة واسعة از کاملان اهل طریقت بود و از اهل فتوت و ظرفترین پیران^۵ و عالمترین ایشان به علم حقیقت و در معامله و ریاضت و کرامت و فراست بزرگوار بود و اهل بغداد جمله حضرت او را خاضع بودند و مجتهد قایل فضل او بود و به همه نوعی به صواب بود و در حقایق، زفانی بلیغ داشت و در مصر مقیم

۱- سال ۳۶۹ هجری

۲- نفحات الانس، ص ۲۶۵

۳- ریحانه الادب، ج ۷، ص ۲۰۸

۴- تذکره الشعراء، ص ۱۴۷

۵- پیران

بودی و صحبت جنید و نوری و ابن جلا یافته و او را کلماتی بلیغ و اشاراتی عالی است. نقل است که جوانی، مدتی بر او بود. چون^۱ باز می‌گشت گفت شیخ چیزی^۲ بگوید، گفت ای جوانمزد، اجتماع این قوم به وعده نبود و بزاگدن^۳ ایشان به مشاورت نه. ... و گفت آفت از سه بیماری زاید^۴: اول بیماری طبیعت، دوم بیماری ملازمت، عادت سیم بیماری فساد صحبت. گفتند ای شیخ بیماری طبیعت چیست؟^۵ گفت: حرام خوردن. گفتند: ملازمت عادت چیست؟ گفت: به حرام نگریستن و غیب شنیدن^۶. گفتند: فساد صحبت چیست؟ گفت: به هرج بدید آید در نفس متابعت آن کنی.^۷

صاحب بن عباد، دیلمی

چندی بعد "صاحب بن عباد" بر مسند وزارت پادشاهان آل بویه تکیه زد. بنده هر چه از وی مطالعه کردم در هیچ شخصیت معمول، نخوانده و نشنیده بودم. حال مختصری از احوالات وی برگرفته از هفت اقلیم: «اسماعیل بن عباد مشهور به صاحب و کافی از مشاهیر وزرای عجم و مرجع اصحاب سیف و قلم بوده، فضایل و کمالاتش از نهایت گذشته و مهارتش در امور کاردانی صاحب کاملان عالم بسته. ... محیط دور فلک با همه جناب رفیع نمی‌رسید زحمت بدان رفیع جناب ابتدا وزارت مؤیدالدوله بن رکنالدوله حسن بویه، به وی متعلق می‌بود و مؤیدالدوله در کلیات قضایا اعتماد بر کیاست و درایتش کرده، معاملات ملک و مال به رای زرین آن صاحب ستوده آئین وا گذاشته و آن جناب از فرط تمکن و وقار و ترفع شأن و اعتبار به ضبط مملکت و نسق مصالح سلطنت نوعی قیام نمود که آثار مفاخرت او بر همگان می‌زیبد.

چون مؤیدالدوله وفات یافت، فخرالدوله به استصواب صاحب از خراسان آمده در سیصد و هفتاد و سه به ملک ری بر تخت سلطنت متمکن گشت و منصب وزارت بنسق سابق به صاحب مفوض گردید و صاحب اختیار و اعتبار گشته. ... در سال سیصد و هشتاد و پنج یا ۳۹۰ جناب صاحب به مرض موت گرفتار گشته پهلو بر بستر ناتوانی نهاد و فخرالدوله بیعت [وی] رفته، صاحب، معروض داشت که من در ایام

- | | |
|-----------|----------|
| ۱- چون | ۲- چیزی |
| ۳- بزاگدن | ۴- زاید |
| ۵- چیست | ۶- شنیدن |

۷- تذکره الاولیاء، ج ۲، ص ۲۵۸

وزارت بقدر مقدور در اوج دولت این خاندان کوشیده، نام همایون پادشاه را به عدالت گردانیده‌ام، اگر پادشاه به دستور معهود، سلوک نماید، به نیکنامی اشتهار یابد و اگر خلاف آن ظاهر گردد نزد عالمیان بوضوح پیوندد، که این قواعد پسندیده و ساخته من بوده و این صورت اساس دولت را زیان دارد و خلل بسیار تولید گردد.

چون جنازه او را به نمازگاه بردند، فخرالدوله با تمامی اعیان دیلم پیاده پیش پیش نعش می‌رفتند و گریه و زاری می‌کردند و در ری کس نماند که به نعش وی همراه نگشت و چند روز در دکانها باز نکردند و مردم به سوگواری نشستند و پس از آن تابوتش را به اصفهان برده و دفن نمودند و قبه عالی بر زیرش بنا نمودند.

در نسخه‌ای به نظر آمده که جناب صاحب در فروع اثنا عشری و در اصول معتزلی مذهب بوده و عدلی مذهبان به غایت متقی و متنسک می‌باشند و پیوسته مجلس صاحب به افاده و نشر علم گذشتی و از جمیع علوم بهره‌مند بودی و شعر عربی را در غایت جودت نظم نمودی.

چنین شهرت دارد که چهارصد شتر کتابخانه او را می‌کشید و تصنیفات نیک در هر علمی داشته. مؤلف "مناظره الانسان" آورده که اسماعیل بن عباد را از آن جهت صاحب گفتندی که او به صحبت "ابن عمید" پیوسته رسیدی و ابن عمید وزیر رکن‌الدوله بن بویه بوده و در شیوه انشاء نظیر و عدیل نداشته چنانچه ثعلبی آورده که انشاء ابن‌العمید شهرت یافته. در قابوس نامه آورده که به روزگار فخرالدوله، صاحب، دو روز به دیوان نشست و به سرای نیامد و کس را بار نداد. منهی به فخرالدوله باز نمود که حال چونست. فخرالدوله کس فرستاد که خبر دلتنگی تو شنیده‌ام، دل مشغول گشت. اگر از مملکت دلمشغولی داری باز نمای تا مصلحت آن کار بردست گیرم و اگر از ما دلتنگی رسیده بگو تا عذر آن بخواهم؟ گفت: معاذالله که از خداوند بنده را دلتنگی باشد. و حال مملکت به دولت خداوند بر نظام است، اما از "کاشغر" منهی نوشته بود که خاقان بافلان امیر سپه سالار سخنی گفت توانستم فهمید که چه گفت، مرانان به گلو نرفت که خاقان ترکستان سخنی بگوید که من از آن آگاه نباشم. امروز ملاطفه دیگر رسید که آن چه حدیث بود دلم خوش گشت.^۱

حقیقت این است که صاحب به حدی مباحث برای نوشتن دارد که در این مجال نمی‌گنجد و حقیر مفصلاً شرح حال وی را در مشاهیر گیلان آورده‌ام.

در تمامی تواریخ از او به بزرگی یاد شده، که از جمله آنها می‌توان الکامل فی التاریخ^۱ / تاریخ تمدن^۲ / تاریخ بیهقی^۳ / تاریخ گزیده^۴ و دیگر تواریخ معتبر را نام برد. از "بغیة الوعاة" سیوطی نقل است که صاحب از خانواده علم و شرف بود، از کودکی به تحصیل علم پرداخت، همه روزه در موقع رفتن به درس، مادرش یک دینار (طلای مسکوک هیچده نخودی) و یک درهم بدو می‌داد تا به نخستین فقیری که تصادفش نماید صدقه کند، به همین روش می‌بود تا بعد از سن رشد و کبر نیز همین رویه را ادامه داد، بخادمی که موظف به فرش کردن رختخوابش بود، توصیه می‌کرد که همه شب زیر بستر او یک دینار و یک درهم بگذارد، تا بعد از بیدار شدن از یادش نرفته، بقرار سابق صدقه‌اش نماید، تصادفاً یکشب خادم غفلت کرد، صاحب هم بعد از بیدار شدن چیزی ندید و از راه تطییر حمل بقرب اجل نمود، خادم را امر کرد. آن رختخواب را که آنجا بوده جمع کند و به نخستین فقیری که تصادفش نماید بدهد، خادم نیز نخست به سیدی نایبنا که دست زنی را گرفته بوده، تصادف کرده خواست که آنها را به او بدهد. سید پرسید که چیست؟ گفت یک مخدّه دیبا و یک بستر دیبا است. پس سید بیهوش افتاد، خادم قضیه را به عرض صاحب رسانید. صاحب امر به احضار آن سید داده و از وضع حالش استفسار نمود. گفت، دخترم را به دیگری تزویج نموده‌ام، مدتی است احتمال تمام دارم از نفقات ضروری و قوت لایموت خودمان اضافه کرده و جهازه‌ای برای او تهیه کنم تا دیشب این زن که مادرش می‌باشد اظهار داشت، که برای جهازه، یک مخدّه زیبا و یک بستر دیبا هم ضرور است همین که عدم قدرت مالی را اظهار کردم، خصومتی ما بین من و او واقع شد، همین که این خادم، آن مخدّه و بستر را داد. از کثرت تأثر حال غش و بیهوشی دامنگیرم گردید. صاحب فرمود، برای مخدّه زیبا چیزهای دیگری نیز لازم است که مناسب آن باشد، لذا حسب الامر، جهازه مکملی تهیه شد، داماد نیز احضار و با عطیه کاملی مفتخر گردید.^۵

مذکور شد که در اکثر علوم اسلامی دستی توانا داشت و آثار گرانبهایی به یادگار گذاشته است که از جمله کتب زیر را می‌توان نام برد:

الابانة عن مذهب اهل العدل بحجج من القرآن والعقل، اسماء الله و صفاته، الاعیاد و

۲- تاریخ تمدن، ص ۴۹۰/۵۹۴

۱- الکامل فی التاریخ، ج ۵، ص ۵۱۰

۴- تاریخ گزیده، ص ۴۱۷

۳- تاریخ بیهقی، ص ۶۷۶/۶۱۸

۵- ریحانه الادب، ج ۸، ص ۸۹

فضائل النیروز، الاقتناع فی العروز، الامامة، دیوان الرسائل، دیوان شعر، عنوان العارف، القضاء و القدر والمحیط که هفت مجلد و در علم لغت است.)
وفات وی شب جمعه یا عصر جمعه بیست و چهارم ماه صفر سیصد و هشتاد و پنج یا هفت هجری در ری واقع شده است.

در زمانی که صاحب در قدرت بود از خطهٔ دیلم، مردی رشد کرده و ظاهر می‌شود که امروزه ما بر او می‌بالیم. از آنجا که وی عمر علمی خویش را در قرن پنجم سپری نموده در آن دوره به شرح زندگانی این فقیه گرانمایه خواهیم پرداخت.
عثمان بن حسن دیلمی

اما دیگر از مردان نامدار این عصر ابویعلی "عثمان بن حسن دیلمی" معروف به طوسی است. وی در تحصیل کمالات به مقام عظیمی دست یافت و بسال ۳۶۷ هجری وفات یافت!

مهیار دیلمی

"مهیار دیلمی" نیز دیگر شخصیتی است که در این سده می‌زیسته، ابتدا مجوسی بوده و به دست شریف رضی در سال ۳۹۴ مسلمان شده، نزدش ادب آموخته و علوم دیگر را نیز فرا گرفته است.

قرن پنجم هجری - حمزة بن عبدالعزيز

در سالهای آغازین قرن پنجم یکی از برجسته‌ترین فقهای شیعه ظهور کرد. نامش حمزه و شهرتش سالار و سلار بود. اغلب تذکره نویسان از وی شرح حالی در خور ارائه داده‌اند.

این شهر آشوب مازندارانی^۲، علامه حلّی^۳(ره)، حسن بن داوود، میر مصطفی تفرشی^۴، شیخ فخرالدین طریحی^۵، علامه بحر العلوم و میرزا عبدالله افندی صاحب "ریاض العلماء"^۶ هر یک با بیان مقام رفیع فقهی و اصولی این دانشمند گیلانی سعی در شناساندن معظم له داشته‌اند.

ابویعلی حمزة بن عبدالعزيز دیلمی از بلاد گیلان رهسپار عراق شده و به تحصیل علم و ادب اهتمام ورزید.

۱- آل بویه، ص ۶۴۵

۲- معالم العلماء، ص ۱۳۵

۳- خلاصه علامه، ص ۸۶

۴- نقد الرجال، ص ۱۵۶

۵- مجمع البحرین، ج ۳، ص ۳۳۶

۶- ریاض العلماء، ج ۲، ص ۵۰۲

بزودی به عنوان یکی از برجسته‌ترین شاگردان شیخ مفید و سید مرتضی (ره) مطرح شده و به ارائه نظریات فقهی و اصولی پرداخت، چنانکه نخستین کسی است از امامیه که به حرمت نماز جمعه در زمان غیبت فتوی داده است.^۱

پس از چندی از جانب سید مرتضی (ره) منصب حکومت شرعی و فصل خصومات و مراجعات دینی را در بلاد حلب، عهده‌دار شد، در عین حال به نیابت از سید مرتضی علم‌الهدی بر منصب تدریس نیز تکیه زد و مراجعات عامه مردم در امور شرعی به وی رو به فزونی می‌گرفت.

آثار ارزشمندش نیز در همین هنگام تحریر شد، که از آن جمله است: الرد علی ابی الحسن البصری^۲، التذکره فی الجواهر، المراسم العلویة^۳، الابواب و الفصول، المراسم السلاریة^۴، المقنع فی المذهب، و بسیاری آثار دیگر.

شاگردانی که از محضرش بهره بودند بسیاری خود از اکابر دوران شدند که از جمله آنها می‌توان دانشمندان زیر را نام برد:

شیخ ابوعلی طوسی فرزند شیخ طوسی، منتجب‌الدین ابن بابویه، ابوالفتح عثمان بن جنّی نحوی، ابوالصلاح حلبی، ابوالفتح کراچکی، شیخ مفید، ابو محمد بن عبدالرحمن نیشابوری خزاعی، و عبدالله بن حسن بن حسین بن بابویه.

برخی رحلت علامه سلار را روز شنبه ششم ماه رمضان ۴۶۳ نوشته‌اند و برخی آنرا بسال ۴۴۸ هجری دانسته‌اند، که قول اول مستندتر است.

پیکر مطهرش را در قریه خسرو شاه که زمانی از شهرهای بزرگ آذربایجان بوده به خاک سپردند. نظرات فقهی وی امروزه نیز در کتب فقهی حوزه‌های علمیه از جمله "شرح لمعة" مورد استفاده قرار می‌گیرد.

ناصر بن محمود دیلمی

پس از حمزه با ناصر بن محمود دیلمی مکنی بابوالفتح آشنا می‌شویم که نوشته‌اند، نسبش با یازده واسطه به حضرت امام حسن (ع) می‌رسد.

اثری ارزشمند در تفسیر قرآن کریم نوشته که به تفسیر "ابوالفتح دیلمی" موسوم است.

۱- ریحانة الادب، ج ۲، ص ۱۵۰.

۲- نقض او در کتاب شافی که بدستور شریف مرتضی نگاشت.

۳- در فقه و احکام نبوی، نام اصیلش "احکام بنویه و مراسم علویه" است.

۴- مشتمل بر سؤالاتی که شریف مرتضی از ایشان پرسیده.

در چهار مجلد حاوی غرائب مستحسنة و علوم عجيبه نفيسه.
در سال ۴۳۰ هجری از دیلم به یمن رفته و قیام کرد و در بلاد "مزجع" مشغول جنگ بوده
تا در سال ۴۴۴ هجری مقتول گردید.

ام محمد گیلانی

در همین سالها، یکی از زنان برجسته شیعه، گیلان را بوجود خود مفتخر کرد. هر
چند اطلاع دقیقی از وی در دست نیست، اما همین قدر می دانیم که نسبتی نزدیک (به
قراری عمه) شیخ محی الدین عبدالقادر گیلانی بوده است.
نوشته اند در گیلان خشکسالی شد، مردم به استسقاء بیرون رفتند و باران نیامد، همه
مردم به در خانه ام محمد که از زنان صالحه بود، رفتند و از او دعای باران مسئلت کردند.
ام محمد از خانه بیرون آمد و جلوی خانه خود را جاروب زد و خاک و خاشاک آن را پاک
ساخت. سپس رو به آسمان، عرض کرد: بار خدایا، من جاروب کردم تو آب پاشی بنما،
طولی نکشید از برکت دعای او چندان باران آمد که مردم سیراب شدند^۱. تاریخ وفات
این بانوی صالحه را نیافتم، اما لازم به تذکر است که شیخ عبدالرحمن جامی در
نفحات الانس آنچه را نوشتم، ذکر فرموده^۲ است.

اسپهدوست بن محمد دیلمی

و در همین سالها "اسپهدوست بن محمد دیلمی" ادیب عربی نویسنده ایرانی می زیسته و
آثاری نیز از خود به جای گذاشته، وی بسال ۴۶۹ در گذشت^۳.

قرن ششم هجری

حال در قرن ششم هجری قمری قدم گذاشته و ابتدا با بنیانگذار فرقه قادریه آشنا
می شویم.

محی الدین عبدالقادر گیلانی

موسی بن عبدالله بن یحیی، گیلانی المولد - بغدادی المنشأ والمؤطن والمدفن - اشعری
الاصول - شافعی یا حنبلی الفروع ابو محمد الکنیه، محی الدین وغوث الثقلین للقب.
سلسله قادریه از سلاسل عرفا و صوفیه که در اغلب بلاد اسلامی خصوصاً در هند، یمن،
سومالی، ترکیه، مصر، مغرب و سودان انتشار دارد بدو منتسب می باشد^۴. آنگونه که
قاموس الاعلام و طبقات شعرانی نوشته اند، نسبش بحضرت امام حسن (ع) می رسد. وی

۱- ریاحین الشریعه، ج ۳، ص ۴۳۹

۲- نفحات الانس، ص ۶۲۸

۳- فرهنگ زندگینامه ها، ج ۱، ص ۵۱۴

۴- الموسوعه چالعب المیرده، ص ۶۸۱

پس از هجرت به عراق، فقه و حدیث و علوم ادبیه را نزد اکابر بغداد فراگرفت. مدتی به وعظ و تدریس پرداخت، تا اینکه آوازه شهرتش عالمگیر شد.

از مادرش فاطمه نقل است که عبدالقادر در اوقات شیرخوارگی در روزهای ماه رمضان شیر نمی خورد.^۱ چنانکه در تذکرة الشعراء آمده، سعدی بعد از تحصیل در مدرسه نظامیه بغداد نزد شیخ ابوالفرج ابن الجوزی به علم باطن و سلوک مشغول گشت و مرید شیخ عبدالقادر گیلانی شده و همراه وی سفری نیز بحج نموده است.^۲

در ریحانة الادب آمده که، وی موافق هر دو مذهب شافعی و حنبلی فتوی می داد و از سیزده علم از علوم دینیّه تدریس می کرد. در فروع و اصول فقه و تصوف تألیفاتی دارد که از آن جمله است: "بشائر الخیرات" صیغ صلوات بر حضرت رسول اکرم (ص) می باشد، "دیوان اشعار" که حاوی پاره ای اشعار عارفانه و صوفیانه بوده و بدیوان غوث اعظم معروف است - "الغنیة لطالبی طریق الحق" یا غنیة الطالبین در تصوف، "الفتح الربانی و الفیض الرحمانی" که مانند کتاب قبل در تصوف است، "فتوح الغیب" نیز در تصوف است - "الفیوض الربانیة فی الاوراد القادریة، ملفوضات قادریه و کتب دیگر.

عجب اینکه تاریخ ولادت وی بسال ۴۷۰ مطابق کلمه "عشق" است و تاریخ وفاتش ۵۶۱ مطابق کلمه "عشق اکمل" است.

کتابهای بسیاری در مناقب و مقامات وی به زبانهای مختلف تألیف و چاپ شده است. زادگاه وی شفت از بلاد گیلان، و مدفنش بغداد می باشد. هفت اقلیم نوشته است: محی الدین در سن هیجده سالگی به بغداد رفته، به درجه کمال ترقی کرده و خواریق عادات از وی به ظهور آمده، از جدش عبدالله صومعی نقل است که عبدالقادر در وقت طفولیت به روز در رمضان هرگز شیر نخورده، یکبار هلال ماه رمضان به جهت ابر پوشیده ماند از مادر وی پرسیدند گفت عبدالقادر شیر نخورده، هر آینه معلوم شده که آن روز ماه رمضان بوده است^۳ استاد شهید مرتضی مطهری وی را از شخصیت‌های جنجالی جهان اسلام دانسته و می نویسد: «او از کسانی است که دعاوی و بلند پروازیهای زیاد از او نقل شده است»^۴

ناگفته نماند که شیخ شهاب الدین سهروردی با عبدالقادر گیلانی ملاقات و مصاحبت داشته است.

۲- تذکرة الشعراء، ص ۱۵۲

۱- ریحانة الادب، ج ۵، ص ۲۵۴

۴- آشنایی با علوم اسلامی (کلام، عرفان)، ص ۱۲۰

۳- هفت اقلیم، ج ۳، ص ۱۳۴

عیسی بن عبدالقادر

در این سالها شخصی بنام "عیسی بن عبدالقادر" ظاهر می‌شود که از اکابر متصوفه و صاحب نظر در فقه و حدیث و علوم متداوله بوده و نوشته‌اند از پدرش استقاضه بسیار برده است. کتابی از خود به یادگار گذاشته تحت عنوان "جواهر الاسرار و لطائف الانوار" در تصوف و عرفان، متضمن شرح سی و هفت مسأله می‌باشد. وی به سال ۵۷۳ هجری وفات یافت. در اینکه آیا وی فرزند "محمی الدین عبدالقادر" است یا عبدالقادر دیگری، اظهار نظر صریحی نمی‌توانم داشته باشم؛ ولی قریب به ذهن اولی است. بعد از وی "عبدالرزاق بن عبدالوهاب بن شیخ عبدالقادر گیلانی" به جانشینی برادر خود عبدالسلام رئیس فرقه قادریه بوده است. وی نیز به سال ۶۰۳ هجری مصادف با ۱۲۰۶ میلادی به دیار باقی شتافت^۱

حافظ دیلمی

حافظ دیلمی نیز در همین دوران می‌زیسته. وی از افاضل عصر خود بود و از جمله تألیفاتش "ریاض الاناس فی معرفة احوال النبی (ص)"، "فردوس الاخبار" حاوی ده هزار حدیث می‌باشد^۲

امیر کیکاوس دیلمی

از علمای شهید تاریخ "امیر کیکاوس دیلمی طبری" فرزند دشمن زیاد بن کیکاووس دیلمی است. وی استاد حدیث شیخ منتجب‌الدین بوده و به وی نیز اجازه نقل حدیث داده است. شیخ منتجب‌الدین می‌نویسد: «امیر شهید کیکاووس بن دشمن زیاد بن کیکاووس دیلمی طبری، زاهدی دانشمند است که چندین کتاب درباره نجوم دارد و کتابی در اوقات نمازهای پنجگانه^۳»

ناگفته نماند، نویسندگان امل‌الامل، ایجاز‌المقال، ریاض‌العلماء، همچنین علامه مجلسی و علامه نوری از او بعنوان شهید یاد کرده و او را ستوده‌اند شهادتش به سال ۵۸۵ واقع شده است.

قرن هفتم و هشتم هجری - عبدالکریم گیلانی

در قرن هفتم هجری با شخصیتی بزرگ بنام عبدالکریم جیلانی (گیلانی) بر می‌خوریم که به واسطه تألیف کتاب "انسان کامل" از شهرت در خور توجهی برخوردار شد. وی بسال

۲- ریحانة الادب، ج ۲، ص ۲۵۰

۱- فرهنگ معین، ج ۵، ص ۱۱۳۹

۳- شهیدان راه فضیلت، ص ۸۸

۸۰۵ هجری در سن ۳۸ سالگی درگذشت.^۱

حسن بن ابی‌الحسن دیلمی

سده هشتم هجری مزین به نام حسن بن ابی‌الحسن محمد دیلمی مکنی با بو محمد، عالم عارف واعظ معروف، از اکابر محدثین امامیه می‌باشد.

از قرار معلوم با علامه حلّی معاصر بوده (م ۷۲۷ ه) لکن بعضی وی را هم دوره شهید اول (م ۷۸۶ ه) دانسته‌اند. وی در فقه، اصول، تفسیر، حدیث شعر و ادب ید طولانی داشته و غالب استفادات علمیش از محضر پدرش بوده است.

شیخ ابن فهد در "عدةالداعی" از او مطالبی نقل کرده و در بیان مقام قلم زده است.^۲ معظم له آثاری ارزشمند از خود بیادگار گذاشته، که مشهورترین آنها "ارشادالقلوب" مشهور به ارشاد دیلمی است. دیگر آثارش عبارتست از: غررالاخبار و در الآثار، اعلام‌الدین فی صفات المؤمنین، التفسیر الکبیر (در حدیث).

ناگفته نماند بعضی اشعار و قصائد را به او نسبت می‌دهند، لکن سند معتبری در این باره در دست نیست.^۳

قرن نهم هجری - اسیری لاهیجی

نام "شمس‌الدین محمد لاهیجی" متخلص به اسیری لاهیجی در سده نهم هجری بر صفحه تاریخ درخشید. از قرار معلوم به ری رفته و پس از مرگ سید محمد نوریخس از ری به شیراز سفر کرده و خانقاهی در آنجا پی افکند و به ارشاد و تعلیم پرداخت. اسیری، در مجالس المؤمنین نوشته است، صدرالدین دشتکی و علامه دوانی که هر دو از حکمای برجسته عصر خود بودند نهایت احترام و تجلیل از وی می‌کرده‌اند. وی مرید سید محمد نوریخس^۴ بوده و شهرتش بیشتر بواسطه شرحی است که برگلشن راز شبستری نوشته است که از متون عالی عرفان بشمار می‌رود. ماجرای عجیب از ایشان نوشته‌اند. آمده که وی همواره لباس سیاه می‌پوشید. شاه اسماعیل صفوی بعد از تسخیر شیراز با وی ملاقات کرد و از سبب سیاه پوشی‌اش پرسید. پاسخ داد که همانا جهت عزاداری حضرت حسین بن علی (ع) است و بس، شاه گفت عزاداری آن حضرت در هر سال زیاده برده روز متداول نیست. گفت مردم به خطا رفته‌اند که وظایف عزاداری

۲- اعلام الامکاسب فی الاشخاص و الکتب، ص ۵۵

۱- آشنایی با علوم اسلامی، ص ۱۱۸

۴- آشنایی با علوم اسلامی، ص ۱۳۰

۳- تفریظ آیت الله نجفی بر ارشادالقلوب، ص ح

آن بزرگوار تا روز قیامت باقی است^۱.
منظومه اسرارالشهدود، دیوان غزلیات و قصائد و معاش السالکین - از آثار منظوم اوست^۲.
از باب تکمیل مطلب چند بیت از اشعارش را نقل می‌کنیم:
عالم چو نقش موج به بحر وجود اوست.
بود همه جهان به حقیقت نمود اوست.

* * *

ای بی‌خبر از حالت رندان خرابات
زین می‌نچشیدی که شوی سوی مناجات
تا مست از این می‌نشوی با زندانی
اسرار دل اهل دل از شطح و زطامات
در سال وفاتش اختلاف است، برخی در گذشتش را به سال ۹۱۲ هجری و برخی آن را
قبل از ۹۰۰ هجری دانسته‌اند.
ناگفته ماند که شرح وی بر گلشن راز "مفاتیح الاعجاز" نام دارد.
محمود پسیخانی

محمود پسیخانی یا نقطوی از مشهورترین رجال تاریخ ایران است.
وی از صاحبان علم و ادب بوده که آثار ارزشمندش بیانگر تسلطش بر علوم زمانه‌اش
می‌باشد. او را محمود ملحد نیز خوانده‌اند. گویند محمود ابتدا پیر و فضل دیلمی
استرآبادی پیشوای جنبش حروفیه بود. مردی پرهیزکار و دانشمند بود و به سبب
نافرمانی از طرف فضل رانده شد و از آن پس محمود مطرود و مردود شناخته شد. وی
همه چیز را از خاک (نقطه) می‌دانست.

نوشته‌اند که به خدا و بهشت و دوزخ ایمان نداشت، ولی با مروری بر آثارش همچون
"مفاتیح الغیوب" و "میزان عرفان الله" باطل بودن نظر آنان معلوم می‌گردد. مفاتیح الغیوب
اینگونه آغاز می‌شود: «استعین بنفسک الذی لاله إلاه، الحمد لله الذی انشأ کل نفس من
نفسه...»^۳

در نقطوی بودن او جای تردید نیست زیرا به آن در کتب مختلف تصریح شده است.
همچنین آورده‌اند که او هزار و یک رساله و شانزده کتاب نوشته است که اثری از

۲- تاریخ نهضت‌های فکری ایرانیان، ج ۳، ص ۲۴۰

۱- ریحانه الادب، ج ۱، ص ۱۲۵

۳- مشاهیر گیلان، ج ۱، ص ۲۶۰

رسالات و کتب وی در دست نیست.

مرگ او به سال ۸۳۱ هجری در سرب مذاب اتفاق افتاده است. مرحوم فخرایی می‌نویسد: «مسلمانان، محمود و پیروانش را ملحد و واجب‌القتل می‌دانسته‌اند، باین جهت که به خدا و روز قیامت و بهشت و دوزخ اعتقاد ندارند و انسان کامل را می‌پرستند. پیروانش پس از مرگ او دو قرن تعلیماتش را رواج دادند. او معتقد بود اجزاء پیکر محمد (ص) و علی (ع) بهم آمیخته، از این ترکیب پیکر محمود سرشته و او مهدی موعود است^۱

قرن دهم هجری

هر چه به سوی قرن سیزدهم پیش می‌رویم رجال مذهبی گیلان کم‌ا و کیفاً رو به فزونی می‌گیرد.

احمد لاهیجی (فدائی)

در قرن دهم با "احمد لاهیجی" متخلص به فدائی، مشهور به شیخ‌زاده آشنا می‌شویم پدرش شیخ شمس‌الدین محمود لاهیجی سابق‌الذکر است.

صاحب گلزار جاویدان نوشته است «وی در جوانی به شیراز رفته و رحل اقامت افکنده و شیخ‌زاده در شیراز تولد یافته، مردی بسیار بزرگ منش و خوش مشرب^۲ بوده» از قرار معلوم شرحی بر گلشن‌راز شبستری نوشته است و دیوان شعری نیز از خود به جای گذاشته^۳. همچنین نوشته‌اند، از جانب شاه اسماعیل صفوی به رسالت نزد محمد خان شیبانی رفته بوده که مورد الطاف بی‌پایان واقع شد. و نیز نوشته‌اند در زمان شاه اسماعیل صفوی از اعتبار بالائی برخوردار بوده، نهایت آنکه ترک علائق دنیوی نموده و عزلت گزیده^۴، ابیات زیر از اوست:

گر چشم گشایم به جمال تو خوش است
ور دیده بیندم به خیال تو خوش است^۵

* * *

وه کز غم تو هیچ نهنفتن نتوانم
از تبیم رقیبان تو گفتن نتوانم

۲- گلزار جاویدان، ج ۲، ص ۷۶۰

۱- گیلان در گذرگاه زمان، ص ۱۹۷

۴- چهارصد شاعر برگزیده پارسی گوی، ص ۷۱۴

۳- لغتنامه دهخدا، ج ۳۵، ص ۸۲

۵- گیلان در قلمرو شعر و ادب، ص ۳۳۲

طالع نگر ای شوخ که چون در سخن آیی
بی خود شوم از ذوق و نهفتن توانم

شوخی دل و دین برده به غارت ز فدائی
وین طرفه که من دانم و گفتن توانم

* * *

خلقم اگر آشنای خود می خواهند
یکسر سپر بلای خود می خواهند

خود را ز برای ما نمی خواهد کس
ما را همه از برای خود می خواهند

عارف، شاعر شیخ احمد لاهیجی متخلص به فدائی بتاريخ ۹۲۷ هجری در شیراز، چهره
در نقاب خاک فرو کشید.

یحیی لاهیجی

از معاصرین فدائی لاهیجی، همشهری او "قاضی یحیی لاهیجی" است که وی را از
مشایخ صوفیه می دانند. وی به کاشان رفته، پس از اقامت زیاد در آنجا به هند سفری
داشته و سپس به کاشان بازگشته و همانجا وفات یافته است. قاضی یحیی برادرزاده
قاضی عبدالله است. از علوم زمان خود خطی وافر^۱ داشته. مدتی به کتابداری مشغول
بوده و اشعار دلنشینی سروده است. وفاتش را به سال ۹۵۲ هجری دانسته اند.^۲

احتمالاً "مولی" ابراهیم گیلانی^۳ نیز در همین دوران می زیسته. وی از بزرگترین
دانشمندان عصر خود بود که آثار ارزشمندی همچون "شرح بر نهج البلاغه" در ۸ جلد و
"شرح صحیفه سجادیه" و "شرح خطبه شقشقیه" از خود بجای گذاشته است. مزار
پاکش در تخت فولاد اصفهان است.^۴

محمد بن حسین افضلی گیلانی از دانشمندان این عصر است که کتاب "هدایة الداوی الی
الفاروق المداوی للعجز عن تفسیر الیضاوی" اثر اوست، از سوره اعراف تا آخر قرآن
کریم.

۲- چهار صد شاعر برگزیده پارسی گوی ص ۷۶۲

۱- گلزار جاویدان، ج ۲، ص ۱۱۲۳

۳- اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۲۵۵

وی به سال ۹۷۰ هجری درگذشت^۱

در قرن ۱۱ هجری مردان برجسته‌ای از خطه سر سبز گیلان پا به عرصه وجود نهادند.

عبدالرزاق لاهیجی

حکیم ملا عبدالرزاق لاهیجی - حکیم فغفور لاهیجی - ملا حسن گیلانی و آیه الله قطب الدین اشکوری از جمله آنها هستند.

ملا عبدالرزاق بن علی بن حسین لاهیجی حکیم، شاعر و نویسنده نامدار سده ۱۱ هجری می‌باشد، که تخلص و شهرتش به فیاض است. زمان سفرش را به قم نیافتم، اما مدت مدیدی در قم متوطن بوده، فلذا به قمی نیز مشهور است^۲. نویسنده تحفته العشاق (محمد کریم شریف قمی) وی را کسی می‌داند که مشرب تصوف^۳ دارد. وی در حکمت، منطق، فقه، کلام، شعر، ادبیات عرب و دیگر علوم معقول و منقول زمان دستی توانا داشته و از برجسته‌ترین شاگردان ملاصدرای شیرازی^۴ و داماد وی نیز بوده، ملا محسن فیض کاشانی هم درس و بحث و باجناق فیاض بوده است.

ملا عبدالرزاق در قم به تدریس معالم دینی پرداخته^۵ و در همین ایام به تحریر آثار گرانقدری پرداخت که از آن جمله است:

شوارق الالهام (شرح بر تجرید الکلام خواجه نصیرالدین طوسی)، حاشیه بر حاشیه^۶، حاشیه بر جواهر و اعراض، حاشیه بر حاشیه خضری، حاشیه بر شرح اشارات خواجه نصیرالدین، حدوث العالم، شرح فصوص الحکم (فارسی)، الکلمات الطیبیه (دراصالة ماهیت یا وجود)، شوارق الالهام (در شرح تجرید الکلام) - گوهر مراد (فارسی در علم کلام^۷) - شرح هیاکل النور (شیخ شهاب‌الدین سهروردی) همچنین دیوان مفصل و ارزشمندی در دست است که اثر طبع اوست، مشتمل بر ۵۰۰۰ بیت محتوی قصائد و مقطعات، غزلیات و مدایح استادیه از ملاصدرا و میرداماد و شاه صفی همچنین ساقی‌نامه، بعضی نیز بر تعداد ابیات اشعار وی اختلاف کرده‌اند - از جمله نوشته‌اند دیوانش مشتمل بر دوازده هزار شعر است^۸.

معروف است که همسر فیض به پدرگله کرد که چرا به شوهرم لقب «فیض» و به شوهر

۱- فرهنگ معین، ج ۵، ص ۹۷۲

۲- گلزار جاویدان، ج ۲، ص ۱۱۰۰

۳- دین و سیاست در دوره صفوی، ص ۲۴۲

۴- ریحانه الادب، ج ۴، ص ۳۶۱

۵- لغتنامه دهخدا، ج ۳۳، ص ۶۰

۶- الذرایعه، ج ۶، ص ۶۱

۷- اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۴۷۰

۸- چهارصد شاعر برگزیده پارسی‌گوی، ص ۷۱۴

خواهرم لقب «فیاض» داده‌ای که صیغه مبالغه است و یکنوع ارجحیت را می‌رساند. ملاصدرا جواب داد؛ فرق بین فیض و فیاض مانند فرق بین زید عدل و زید عادل است و فیض و عدل ماده و ماهیت فیض و عدالتند و بدارندگانشان عادل و فیاض اطلاق می‌شود.

به عبارت دیگر اگر فیض نباشد فیاضی هم وجود نخواهد داشت^۱. ناگفته نماند در شعر فیاض اثر تحصیلات و اطلاعات فلسفی و کلامی او غالباً آشکار است. زبانش سالم و ساده است و پیچیدگی‌های کلام که از ویژگی‌های شعر در عصر اوست کمتر در سخن او به نظر می‌آید. اندیشه‌های عرفانی در شعرش بسیارست^۲. وی دو فرزند فاضل از خود به جای گذاشت که ذکرشان خواهد آمد.

در اکثر کتب معتبر از جمله: اعیان الشیعة، الذریعة، ریحانة الادب رحلتش را به سال ۱۰۵۱ هـ دانسته‌اند. ولی نویسنده‌ای محترم از معاصرین رحلتش را به سال ۱۰۷۲ هجری نوشته است که به ظن قوی و به دلیل مغایرت با اسناد معتبر تاریخی مخالف واقع است^۳. در هر حال آرامگاهش در اصفهان و زیارتگاه اهل دل بوده و هست.

متذکر شدم دو ولد فاضل از حکیم فیاض به جای ماند که در همان عصر ظهور کردند. اولی میرزا ابراهیم مؤلف کتاب "القواعد الحکمیة و الکلامیة". دوم میرزا حسن لاهیجی که به سال ۱۱۲۱ هجری در قم وفات و قبرش در سمت شرقی قبرستان بزرگ قم نزدیک به شیخان بود و صاحب ریحانة الادب به زیارت آن مقبره نائل آمده بود، که از قرار معلوم، بعدها پس از ۱۳۵۰ هجری تسطیح و ملحق به جاده شده است. از وی آثار ارزشمندی به یادگار مانده که از آن جمله است:

آینه حکمت (فارسی در اصول دین)، اثبات الرجعة (فارسی)، اصول دین (فارسی) - الفة الفرقة (در کلام)، تألیف المحبة و تزکیة الصحبة (در ترجمه کشف الریبة عن احکام الغیبة)، التقیة، جمال الصالحین، حاشیة وافی ملامحسن فیض، رواعی الکلم (در حکمت)، ذواهر الحکم، شمع الیقین (فارسی در امامت)، مصابیح الهدی، و دیگر از آثار که باید جداگانه پرداخته شود^۴.

در اوج شهرت ملاعبدالرزاق سابق الذکر، نام حکیم فغفور لاهیجی بر اذهان نقش بست.

۱- گیلان در قلمرو شعر و ادب، ص ۳۵۴

۲- تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، ص ۱۲۳۰

۳- فرهنگ شاعران زبان پارسی، ص ۴۴۹

۴- ریحانة الادب، ج ۴، ص ۳۶۳

فغفور لاهیجی

نامش میر حسن فرزند میر احمد است و اکثر تذکره نویسان و مورخین از او نام و شرح حال نوشته‌اند^۱

در علم طب، هنر خطاطی، ادبیات عرب، شطرنج، ریاضی، حکمت، موسیقی و شعر مهارتی بسزا داشت^۲، رسمی تخلص می‌کرد.

پس از وقوف به هزیت رسمی یزدی، رسمی را به فغفور مبدل ساخت.^۳ اوایل عمر به گرجستان رفت و در مراجعت به ایران چندی در خدمت شاه عباس بود و سال ۱۰۱۲ عزم هندوستان کرد و پس از رسیدن به لاهور به آکره رفت. چون میزبانش علی گیلانی وی را نزد سلطان نبرد، به برهانپور نزد شاهزاده پرویز رفت و مدح او می‌گفت.

نوشته‌اند سبب تخلصش به فغفور این است که، وقتی شاهزاده پرویز مهارت او را در «چینی نوازی» - که نوعی از موسیقی است - دید، او را ملقب به فغفور گردانید^۴. دیوانی مشتمل بر ۴۰۰۰ بیت به یادگار گذاشته است، وی به نقلی در سال ۱۰۲۸ و به روایتی^۵ ۱۰۲۹ و به قولی دیگر به سال ۱۰۳۰ در الله آباد زندگی را بدرود گفت^۶.

قطب‌الدین اشکوری

قطب‌الدین محمد بن علی لاهیجی اشکوری، عارف و حکیم نامدار قرن یازدهم هجری است^۷. جدش پيله فقیه (در زبان گیلکی یعنی فقیه بزرگ) در زمان شاه طهماسب با خانواده خویش به قزوین رفت و مدتی بعد به لاهیجان مراجعت کرد. پسر پيله فقیه ملا عبدالوهاب و پسر او شیخ علی، پدر قطب‌الدین، همه از بزرگان و عالمان دین بودند. برادرش شیخ جلال‌الدین مرجع امور در منطقه بود قطب‌الدین در حکمت ید طولانی داشت و آنرا نزد میرداماد آموخته بود. در نظم و نثر توانا و آثار عدیده‌ای دارد از جمله: "محبوب القلوب" در شرح احوال و آثار حکما و فلاسفه، "ثمره الفؤاد" مشتمل بر اسرار احکام دینی رساله‌ای در علم مثال، وفاتش را به سال ۱۰۴۲ هجری نوشته‌اند، ولی در صحّت آن تردید وجود دارد^۸.

زمانی که آیت‌الله قطب‌الدین اشکوری به افاضه می‌پرداخت

- | | |
|------------------------------------|--|
| ۱- گیلان در قلمرو شعر و ادب، ص ۳۵۰ | ۲- چهارصد شاعر برگزیده پاریسی گوی، ص ۷۱۶ |
| ۳- لغتنامه دهخدا، ج ۵، ص ۲۸۷ | ۴- الذریعه، ج ۳/۹، ص ۸۴۰ |
| ۵- گلزار جاویدان، ج ۲، ص ۱۰۸۸ | ۶- کاروان هند، ج ۲، ص ۱۰۲۸ |
| ۷- ریحانة‌الادب، ج ۴، ص ۴۷۵ | ۸- دائرة‌المعارف تشیع، ج ۲، ص ۲۰۳ |

ملاحسن گیلانی

شخصیتی به نام ملاحسن گیلانی ظهور کرد. وی از حکمت، عرفان، شعر و دیگر علوم زمان حظی وافی داشت. اشعاری از وی به جای مانده است محتوی معارف الهی و حکمت. همزمان با ملاحسن، شیخ عبدالوحد بن نعمت الله بن یحیی گیلانی فقیه و مفسر که از شاگردان شیخ بهایی بود، بر صفحه تاریخ ظاهر شده و آثار ارزشمندی از خود به جای گذاشت از آن جمله است: الآيات البينات فی خلق الله الارض و السماوات، الجبل المتین فی آداب الدعاء و الداعی. صاحب الذریعة - میرزا آقا بزرگ تهرانی از وی بیش از ۵۰ جلد^۲ کتاب نقل فرموده که در این مختصر نمی‌گنجد. سال رحلتش را ننوشته‌اند.

شیخ زاهد گیلانی

از رجال معاصر با فغفور و عبدالرزاق لاهیجی، شیخ ابراهیم بن عبدالله زاهدی است. حزن لاهیجی، شاعر و عارف پرآوازه سده دوازدهم هجری که برادرزاده شیخ ابراهیم مذکور است، در تذکره‌اش آورده: «محقق حقانی شیخ ابراهیم بن عبدالله زاهدی گیلانی، عموی بنده مظهر درخشش انوار و مؤید به تأییدات ملک جبّار، جامع علوم دینی و معارف یقینی و حاوی کمالات صوریه و معنویه. وی نزد پدرش در لاهیجان تلمذ نمود^۳. تصنیفاتی دارد از جمله: حاشیه‌ای بر مختلف بنام رافعة الخلف، حاشیه‌ای بر کشف بنام کاشفة الغواشی، رساله‌ای در توضیح کتاب اقلیدس، قصائد غزّاء در مدح آل عباس^۴. وی در خط نیز به مرتبه در خور توجهی دست یافت. بسال ۱۱۱۹ در لاهیجان وفات یافت. اشعاری از او در دسترس^۵ می‌باشد.

دو بیت زیر از سروده‌های اوست:

باده، خونِ جگر ماست زمینا مطلب گوهر از چشم تر ماست ز دریا مطلب
پی لیلی نتوان گشت چو مجنون در دشت آنچه در سینه توان یافت^۶ ز صحرا مطلب

ملا محمد باقر لاهیجی

از مردان نامدار و مذهبی هم عصر شیخ ابراهیم زاهدی، ملا محمد باقر بن محمد تقی لاهیجی است که از اکابر علمای امامیه، و مؤلف آثاری چون "تعبیرالرؤیا" و

۱- چهار صد شاعر برگزیده پارسی گوی، ص ۹۲۰ ۲- ریحانة الادب، ج ۶، ص ۲۹۱

۳- اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۱۸۱ ۴- الذریعه، ج ۱۰، ص ۶۰

۵- گلزار جاویدان، ج ۱، ص ۳۵ ۶- نامها و نامدارهای گیلان، ص ۸

"تذکره‌الائمه" می‌باشد. اثر دوم وی حاوی تواریخ ولادات و وفیات و دیگر حالات حضرات معصومین(ع) بوده و در سال ۱۰۸۵ هجری از تألیف آن فراغت یافته است.

ملا محمد امین لاهیجی

دیگر از مردان در خور توجه این دوره ملا محمد امین فرزند درویش محمد لاهیجی شاعر دوره صفوی است که "واصل" تخلص می‌کرده. او پس از کسب کمالات از گیلان به تبریز رفت. سپس به مشهد و از آنجا به اصفهان هجرت کرده و در مدرسه حاج محمد باقر مهابادی به تحصیل پرداخت.^۱

ملا محمد شمس‌الدین

ملا محمد ملقب به شمس‌الدین معروف به ملا شمس‌ا، حکیم محقق گیلانی نیز از شخصیت‌های برجسته سده ۱۱ هجریست که آثار ارزشمندی از خود به جای گذاشته است از جمله: حاشیه بر حاشیه خضری بر شرح تجرید قوشچی، حاشیه بر حاشیه قدیم دوانی بر شرح مزبور، حاشیه بر معالم، حدود العالم که در سال ۱۴۵ تألیف شده است.

ملا محمد شفیع گیلانی

بررسی شخصیت‌های این سده را با معرفی ملا محمد شفیع بن محمد رفیع گیلانی پایان می‌دهیم. وی در سال ۱۰۸۵ از محقق سبزواری و دو سال بعد از سید دشتکی اجازه دریافت کرده و کتاب "تحذیق النظر فی کیفیة ادراک البصر" از آثار گرانبهای اوست.^۲

سده ۱۲ هجری، دوره‌ای است که دو تن از برازنده‌ترین عرفای تاریخ گیلان ظاهر شدند.

حزین لاهیجی

شیخ محمد علی بن ابوطالب لاهیجی اصفهانی(و. اصفهان ۱۱۰۳ هق / ۱۶۹۱ م - ف بنارس(هند) (۱۱۸ هق / ۱۷۶۷ م) از اعقاب شیخ زاهد گیلانی است.

اجدادش در لاهیجان سکونت داشتند و پدرش از آنجا به اصفهان رفت. محمد علی در آن شهر تولد یافت. در حمله افغانان از اصفهان بیرون شد، و پس از سفر در بلاد ایران، عراق، حجاز و یمن به هند شتافت.^۳ مدتی گوشه‌گیری اختیار کرده و بعدها آوازه شهرتش فراگیر شد تا پایان در آن ناحیه بود.

۱- چهارصد شاعر برگزیده پارسی‌گوی، ص ۹۲۲ ۲- ریحانة‌الادب، ج ۵، ص ۳۸۳

۳- فرهنگ معین، ج ۵، ص ۴۵۸

مشهور است که شعر حزین بساط شهرت و محبوبیتش را گسترده، اما آنچه موجب جاودانگی اش شده، معارف متضمن حکمت و عرفانی است که در شعرش ظاهر شده است.

صاحب حدیقه الشعراء به نقل از یکی از تذکره‌های هند، چنین نوشته است: «در حدود هزار و دویست به هندوستان رفت و در آنجا کمال عزت دیده و در زمره اساتید محسوب شده، در تذکره‌های هند نسبت بسیاری از شعراء را به شاگردی و تربیت وی داده‌اند^۱». از متون تاریخی و آنچه از خود حزین بجای مانده، چنین بر می‌آید که حزین زندگی پر فراز و نشیبی داشته و دریدری بسیار کشیده، بخصوص پس از سقوط صفویه و محاصره اصفهان، که بالاجبار از آن شعرگریخته است، در سال ۱۱۴۶ که دو برادر و جدۀ مادری و چندین نفر از خانواده خود را از دست داده بوده و دیگر کسی را در ایران نداشت به هند رفت، پس از عمری خانه به دوشی و دریدری در سال ۱۱۸۱ در شهر بنارس در هفتاد و نه سالگی در گذشت.

وی شرح زندگی پرحادثه خود را تا سال ۱۱۵۴ نوشته که از لحاظ شمول بر مطالب تاریخی و مشهودات عینی وی بسیار ارزنده است.

سخن او متوسط و مقرون به سادگی و روانی و حد فاصلی است میان سبک شاعران قدیم و سبک هندی.

برخی معاصرین حزین او را از افتراء بی‌نصیب نگذاشته از جمله لطفعلی بیک آذر و علیقلی خان والۀ داغستانی صاحب "ریاض الشعراء" با صراحت زبان به هجو وی گشوده و او را آشوبگر و عاری از معارف دینی دانسته‌اند که ۱۴ سال گوشه‌نشینی حزین پاسخگوی تمام دعاوی است.

از حزین آثار ارزشمندی به یادگار مانده که نشانگر مقام علمیش می‌باشد. از آن جمله است:

"تذکره حزین" در احوال شاعران، "تاریخ حزین" شامل حوادث آن ایام، "سفرنامه حزین" شامل سرگذشت خود و خانواده‌اش دیوان شعر حزین (حزین دیوان اشعارش را به چهار قسمت، تقسیم کرده بود) - الرّد علی التصاری فی القول بالاقانیم (که پس از انقراض صفویه تألیف و به فارسی به نگارش درآمده)، مدّة العمر (مجموعه‌ای ادبی که شبیه کشکول شیخ بهائی است. نسخه‌ای از این کتاب در انگلستان موجود است) -

۱- حدیقه الشعراء، ج ۱، ص ۴۲۸

شراب و اوزان - توفیق (در توافق حکمت و شریعت) - حاشیه بر شرح حکمت اشراق
روایح الجنان - رساله‌ای در ابطال تناسخ - حاشیه بر الهیات شفا - فرائد الفوائد - حاشیه بر
شرح هیاکل النور - رساله امامت - بشارة النبوة - الازل و الابدو السرمذ - ابطال جبر و
تفویض - مفرح القلوب "اصول المنطق" "رسالة فی صلاة الجمعة" و چند کتاب و رساله
دیگر که در "آثار دانشمندان گیلان" مفصلاً پیرامون آنها بحث نموده‌ام.

ناگفته نماند که ملک الشعراء بهار در کتاب "سبک شناسی" خود، سادگی و روانی،
خوشی اسلوب، سلامت و پختگی حزین را در نویسندگی قابل توجه و شایان تمجید
معرفی نموده است.

شیخ زاهد گیلانی (مکرر - بر حسب اختلاف)

پدر شیخ محمد علی حزین عموی دارد بنام ابوطالب بن عبدالله زاهدی گیلانی
نام دارد.

آنچه تذکره نویسان و مورخان پیرامون وی نگاشته‌اند، شبهه انگیز و غلط‌انداز است.
صاحب ریحانة الادب چنین می‌نویسد: «شیخ ابوطالب بن عبدالله زاهدی گیلانی
اصفهان‌نی نیز از افاضل قرن دوازدهم هجرت می‌باشد که اصل و مولد و منشأ وی شهر
لاهیجان، از بلاد گیلان بود.

علوم عربیه و درس متن را در لاهیجان از ملا حسن لاهیجی [فرزند ملا
عبدالرزاق] خوانده تا در بیست سالگی به اصفهان که در آن زمان مرجع افاضل زمان
بوده، رفت. ریاضیات را از ملا رفیع یزدی فرا گرفت، دیگر فنون متداوله را نیز از افاضل
علمای آن جا اخذ کرد. و به مقامی عالی رسید. زیاده بر پنج هزار کتاب داشته که همه آنها
را با خط خودش تصحیح کرده و به بسیاری از آنها شرح و حاشیه نوشته، بلکه قاموس و
تهذیب الحدیث و تفسیر بیضاوی و شرح لمعه و امثال آنها را تا هفتاد کتاب با خط
خودش نوشته است.

بسیار خوش خط و سزیع القلم بود. روزی هزار بیت که هر بیتی پنجاه حرف است
می‌نوشته. وی گفته است «مخارجی که پدرم برای من می‌فرستاده کفایت بهای کتاب را
نداشته و به همین جهت تمامی کتابهایی را که محل حاجتم بود که استنساخ می‌کردم تا
آنکه پدرم فوت کرد و مال بسیاری به من به ارث رسید.

پس اقامت در اصفهان را تصمیم گرفتم و کتابهای محل حاجت را کرایه کرده و دیگر

استنساخ نمی‌کردم.» از جمله شیخ ابوطالب بسیار عابد و زاهد، متقی و مجتهد و متواضع و منزوی و بمعاشرت مردم بی‌رغبت بود.

کتاب تفسیر آیه "قل الروح من امر" در سوره بنی اسرائیل از تألیفات او است. بسال ۱۱۲۷ هجری، در اصفهان وفات یافت.

در کتابی بنام "حدیقه الشیعة" که نویسنده آن عبدالحی رضوی کاشانی (متوفای بعد از ۱۱۵۲) می‌باشد، شیخ زاهد گیلانی را، از جمله صوفیانی دانسته که در پی کسب هستند و آن مقدار که شرع دستور داده صدقه دهند و ذکر را نیز در قلب گویند.^۱

صاحب الذریعة وی را مرشد شیخ صفی‌الدین اردبیلی، جد سلاطین صفویه دانسته و مؤلف کتاب کبیر "اعیان الشیعة" از وی نام برده و شرح حالی نوشته شده است.

وی نوشته است «شیخ تاج‌الدین ابراهیم معروف به زاهد گیلانی، عموی شیخ علی حزین است نه جدش. اما آنکه مرشد شیخ صفی‌الدین اردبیلی است، باید در سده هشتم زندگی کرده باشد، چه آنکه، شیخ صفی در سال ۷۳۰ هجری وفات یافته است.^۲»

در حدیقه الشعراء آمده: «شیخ زاهد بعد از زحمت بسیار قابل ارشاد شده، به ارشاد اهل گیلان مأمور و در رشت ساکن شده به ارشاد کوشید. تا در هزار و دوست و سی و سه که به عزیمت مکه معظمه روانه شده در کاظمین (علهما السلام) به دار جاوید خرامید.»

در ریاض‌العارفین رحلتش را بسال ۱۲۲۲ نوشته‌اند.^۳ و در دائرةالمعارف وقایع وفاتش را بسال ۱۲۲۳ دانسته شده.^۴ مرحوم دکتر معین که از افتخارات استان گیلان می‌باشند در فرهنگ خود چنین آورده که: «شیخ تاج‌الدین ابراهیم بن شیخ روشن امیر بن باییل بن بندار کردی سنجانی از عارفان بنام ایرانی است. (ر. حدود ۶۱۵ - ف / ۷۰۰ هق / ۱۳۰۰ م).

وی مرید سید جمال‌الدین گردید و از طرف او رتبه ارشاد یافت و شیخ صفی‌الدین اردبیلی مرید او بود.

غالب اوقات شیخ زاهد در گیلان گذشته. وی سفری به شروان و بعضی نقاط آذربایجان کرد.

وی در اواخر عمر در سور مرده (از نواحی گشتاسفی شروان) می‌زیست و همانجا در گذشت.

۲- اعیان‌الشیعه، ج ۲، ص ۱۱۳

۱- دین و سیاست در دوره صفوی، ص ۳۲۸

۴- دائرةالمعارف وقایع، ص ۲۱۶

۳- حدیقه الشعراء، ج ۲، ص ۱۰۵۱

جنازه او را به گیلان بردند. در محل مقبره او اختلاف است. مشهور آنست که وی در قریه شیخانور (لاهیجان) - ه بقعه‌ای عالی دارد. - مدفونست، ولی محققان این قول را مردود دانسته‌اند و برخی احتمال می‌دهند که آنجا خانقاه شیخ بوده است.^۱

نتیجه آنکه مشخص می‌شود، بحث بر دو شخصیت استوار است که یکی شیخ ابراهیم زاهد مشهور که در سده هشتم می‌زیسته و حزین با ۱۵ واسطه به وی می‌رسد و دیگری شیخ ابراهیم زاهد که عموی حزین است.

ناگفته نماند شیخ زاهد ثانی، علاوه بر عرفان و حکمت، در شعر فارسی نیز دست داشته و اشعاری از وی بدست آمده است.

دوانی گیلانی

از جمله شخصیت‌های این دوره حکیم دوانی است که از حکمت و طبابت و شعر خطی داشت.

محمد رفیع بن فرج گیلانی

که در سال ۱۱۶۰ هجری از دنیا رفته است.^۲ وی کتابی بنام "صلاة الجمعة و وجوبها عیناً" نوشته که از جمله رساله‌هایی است که به منظور اثبات وجوب عینی اقامه جمعه نوشته شده است.

محمد رفیع از شاگردان علامه مجلسی است و رساله‌هایی در این زمینه نوشته که نسخه‌هایی از بعضی از این رسائل در فهرست کتابخانه آیت الله نجفی (ج ۸ ص ۲۲۳) معرض شده است.

بین وی و محمد تقی مشهدی رساله‌های چندی در نقد و ایراد یکدیگر رد و بدل شده و نقدی نیز بوسیله یکی از شاگردانش به نام آقا حسین بن آقا ابراهیم نوشته شده است.^۳

ملا محمد بن محمد رفیع گیلانی

ملا محمد رفیع فرزند وی بنام محمد داشت که بواسطه اقامت در کوی بیدآباد اصفهان به بیدآبادی شهرت یافت. ملا محمد در حکمت صاحب نظر بود. و در این رابطه از شهرتی در آن دوره برخوردار بود. وی بسال ۱۱۹۷ در اصفهان درگذشت و در سمت شرقی خارجی تکیه آقا حسین خوانساری مدفون شد.^۴

۲- گلزار جاویدان، ج ۱، ص ۵۱۲

۱- فرهنگ معین، ج ۵، ص ۶۴۵

۴- ریحانة الادب، ج ۱، ص ۳۰۱

۳- الدرریمه، ج ۱۵، ص ۶۷/۷۱

حسین بن حسن گیلانی

حسین بن حسن گیلانی نیز از شخصیت‌های مذهبی این دوره است که رساله‌ای در اثبات وجوب عینی اقامه جمعه نوشته است. وی شاگرد آقا جمال خوانساری بود و رساله فوق را در مقام رد بر استاد نگاشته است. شیخ حسین گیلانی در سال ۱۱۲۹ هجری دعوت حق را لیبیک گفته و بدینار باقی شتافت.

□ نگرشی کوتاه بر واژگان گیلکی

از: علی اکبر مرادیان گروسی

پیش گب

آنهایی که با تاریخ سر و کار دارند، می دانند پیش از تاریخ سنگ نوشته ها و تمدن های اولیه، کوچی از مردم، که به سوی آسیای میانه به حرکت در آمدند، حادثه ای بزرگ جهان امروز را پی ریزی کردند. از آن جمله، ظهور ادیان الهی در این سرزمین. این مهاجرت، در طول زندگی بشر، ادامه داشته و خواهد داشت و هر یک از این مهاجرت را، شرایطی و وسیله ای دامن زده و می زند.

در نخستین حرکت تاریخی، عواملی از قبیل نداشتن علف چر (مرتفع برای احشام) تراکم جمعیت، درگیری های قبیله ای، دگرگونی های جغرافیایی و جوی، یا حادثه ای چون واقعه ای «حاکم اترار» در کشاندن مغولان، آتش زدن «سارد» و آمدن اسکندر به ایران و یا رسیدن به بهشت «دیلمون» که در او نسبت فراوان است و حوریان ارزان! و ... هزاران شواهد دیگر، گروهی را برای غارت و چپاول و یافتن بهترین مکان زندگی در کنار زیبارویان به کوچ ها و مهاجرت ها کشانده، یا رانده است.

کوچ ها و مهاجرت ها آغاز گردید، گروهی با خویش زندگی را به سرزمین های دور دست و نریافته بردند و دسته ای پیک مرگ و نیستی را به مردمان و ساکنان بی دفاع و آرامش طلب، ارزانی داشتند.

ارابه ای که خدایان زمینی را به ستیغ دژهای مرتفع رساند، اولین سنگ بنای تراژدی را، بنا نهاد! هر کوچنده ای قومی مهاجر ضعیف را برابر قانون جنگل و «من نوشته» چون ناتوان دید، سیل گونه بلعید! حرکت ها ادامه یافت، تا گروهی به مرز آبی دریاها رسیدند و سپس تراکم و توقف و تمدن جوانه زد.

با توجه به یافته های فلات ایران، از سرزمین بین النهرین، تا آن سوی ماورالنهر و دره ی سند، پیوستگی های دیرپای اقوام هند و اروپایی، از لحاظ زبان و نژاد و رشد اندیشه و بافت اجتماعی، در یک خط مستقیم بودن آنان، شک و شبهه ای نمی توان کرد.

دسته های بزرگ این مهاجران اولیه، از کناره های «کاسپین - خزر - هیرکانی و مازندران گذشتند، خراسان بزرگ را در شرق ایران بزرگ تشکیل دادند که پارتی ها، پرتوی ها و اشکانی ها از آن گروه اند.

گروهی در غرب امروزی، از دامنه‌های شمالی و شرقی البرز، گیلان و دیلمستان و آران به سوی کوهستانهای زاگرس رسیدند و تا سرحد بیزانس در آسیای صغیر، ترکیه فعلی و فنیقیه و کارتاژرا در نگیخ خویش داشتند. حکومت‌های کلدانی آشوری، سومری و ایلامی‌ها را از این گروه می‌توان شمرد و پایه‌گذار ماد بزرگ و ماد کوچک از اندیشه‌ی آنان است و تمدنهای اولیه از یادگارشان.

و جرگه‌ای، مهاجرت را ادامه داده، در جنوب ایران فعلی، در سرزمین فارس، حکومت پارسیان را بنیان نهادند و تا ظهور اسلام با قدرت بر ایران بزرگ فرمان راندند.

دریای مدیترانه برای مادها، خلیج فارس برای پارسیان و دریای هند برای پارتی‌ها، سدّی گردید و طوفانهای سهمگین خروشنده‌ی دریاها بر طبق ناموس طبیعت، حکم توقف را برای هر سه گروه مهاجر صادر کرد و تمدن‌ها آغاز به شکوفایی کردند.

سه تیره‌ی مهاجران آریایی، در حیظه‌ی زیستگاه خویش، کدخدایی کردند و در سرنوشت انسانهای آینده و تاریخ تمدن بشری آثار و اثری فناپذیر، باقی گذاشتند.

به شواهد آثاری که از غارها بدست آمده، پیش از اینان نیز، کوچ‌ها و مهاجرت‌ها وجود داشت، ولی سرنوشت‌ساز نبودن یا نشانه‌ای که بتواند نقش مؤثر آن را به ثبوت برساند در دست نیست. سنگ نوشته‌ای یا هر سند دیگری که بتواند تاریخ دقیق آن را بدست نسل تلاشگر امروز بدهد، ناپیدا و در دسترس نیست. شاید جستجوی پیگیرانه‌ی پژوهشگران سخت‌کوش بتواند، در آینده سرنخی بدست آیندگان بدهد.

یخ‌بندان شمالی، با کوچ بزرگ، مردمی را که تاریخ قرون گذشته‌ی تاریک را با حرکت خویش پویایی و روشنی بخشیدند، از گذرگاههای متعدد تاریخ نانوخته گذشته‌اند.

یکی از این معبرهای باستانی که به فلات ایران منتهی می‌گردد، گذرگاه ساحلی خزر - کاسپین) است که با ساحل آرام و آبی خود با ماهیانی لذیذ و شکارگاههای دریایی، دشتی، کوهی که غذای انسانهای اولیه را فراوان در گیلان، داشته و دارد، سرزمینی است که امروزه ساحل جنوبی کاسپین یا خزر است که گیلان و مازندران می‌نامیم. اگرچه در طول تاریخ ایران، نامهایی گوناگون از جهانگردان و تاریخ‌نویسان گرفته است.

ساحل آرام دریای کاسپین - خزر - با آب و هوای معتدل که سرشار از زندگی بوده و هست، علاوه بر امکانات زیستی فراوان و گذرگاهی در تمام سال، قابل بهره‌بری، با رودخانه‌هایی از آب شیرین و گوارا و درختان میوه‌دار و ماهیان، نمی‌تواند توجه سرخیل کوچندگان و مهاجران را بخود معطوف نسازد.

ویل دورانت را عقیده بر این است که بیش از هزار سال قبل از میلاد مسیح، مادها از

کناره‌های دریای خزر، به سوی آسیای غربی آمده‌اند.

در کتاب اوستا که کتاب مقدس و دینی زردشتیان خداپرست است، از بهشتی به نام «ورنا» نام برده شده است که با توجه به گفته‌های مذهبی پیامبر ایرانی، نمی‌تواند جز گیلان و دیلمستان و مازندران، جایی و مکانی دیگر باشد. زیبایی حوای دیلمی بود که آدم را از بهشت راند! و کدخدایانش را که می‌خواستند این سرزمین را که به مثابه دختران و زنان همیشه باکره در حرمسرای‌شان نگهداشته باشند. در پای دژهای مردانگیها، زمینگیر می‌کرد.

حمداله مستوفی در «تاریخ گزیده» می‌نویسد: تومان^۱ مراغه چهار شهر است - مراغه به سوی خوارقان و لیلان که سفیدرود از مصب خود تا کوههای چهل چشمه در زاگرس به نامهای، سفیدرود - قزل اوزن و لیلان خوانده می‌شود. این درّه، در رساندن کوچ‌های اولیه، از ساحل کاسپین، تا کوهستانهای سر به فلک کشیده‌ی غزب «زاگرس» دست و دلبازی خود را نشان داده است.

ساحل خزر، سهمی به سربلندی تاریخ آریایی‌ها، در این کوچ سازنده داشته و مهمان‌پذیری شایسته و سرزمینی پر خیر و برکت بوده و می‌باشد. برای کوچندگان بهترین و امن‌ترین گذرگاهی بوده است که مهاجران تعلق خاطری بدان پیدا کرده و از این بهشت آدم فریب گذاشتند - دبلون به زبان سومری = بهشت - و تا آنسوی سرزمین خشک و لم یزرع، یا به قول مغولان، به تومان رسیدند.

شیر دلان! پا را فراتر نهاده، رفتند و رفتند، به قول ما، سرشان به سنگ خورد! توقف کردند. خستگان در دره‌های خوش آب و هوای سرشار از زیباییهای طبیعت ماندند و زندگی را آغاز کردند. بدینسان آبادی‌ها و اجتماعات گیل مردان پا گرفت و با آمیزش با بومیان، نسیبی از گیلانیان امروز را بر جای گذاشتند.

گروهی نیز که بهشت را پشت سر نهاده به جهنم! سرزمین خشک و خالی از همه چیز - رسیده بودند، برگشتند و در جای جای این درّه رحل اقامت افکندند.

جا افتاده سخنی داریم که می‌گوید: ماهی به زادگاهش بر می‌گردد! این درّه‌ی تاریخی و باستانی، بهترین گذرگاهی بوده که می‌توانسته در رفت و آمد مهاجران و کوچندگان و سیاحتگران و دلاوران شیر دل، سهمی به سزا داشته باشد.

۱- «تومان واژه‌ای است مغولی به معنای سنگلاخ و ناحیه‌ای که از ایالت کوچکتر باشد. (ص ۱۰۵-۱۰۶ فرهنگ

اصطلاحات دیوانی دوران مغول - تألیف شمس شریک امین، بنیاد فرهنگ ایران»

این رفت و برگشت‌ها تا همین سده‌ی اخیر هم از این دره ادامه داشت و تنی از کوله باربع بدوشان شرق و غرب از این دره‌ها گذشتند و ساکن شدند، آمیزش‌ها و قبیله‌ها را پی‌ریزی کردند که گالشها - تالشها. گیل‌ها تات‌ها، کردان امروزی از بقایای آریاییان هستند که در طول تاریخ، روابط تنگاتنگ خویشاوندی را به همراه دارند، و تات نشینهای بلوک خلخال و شاهرود - کلارو، سومابر، سوماور، کولور و اورازان طالقان و بلوک زهرا از بقایای آریاییان مادی، در ماد کوچک‌اند، که چون حصارى منطقه‌ی گیل و دیلم را در کنار دارند و پراکنده در فلات ایران، با زبان آذری نه ترکی امروز.

وقتی می‌گوییم فلات ایران، منظور ما چیست؟ فلات ایران کجاست؟!

فلات ایران از کرانه‌های رودسند، تا کرانه‌های فرات از شرق به غرب و ساحل شمالی ایران و خراسان و فلات ایران از کرانه‌های رودسند، تا کرانه‌های فرات از شرق به غرب و ساحل شمالی ایران و خراسان و ازان را به دریان عمان و خلیج فارس پیوند می‌دهد که ایلامی‌ها، سومری‌ها، اکدی‌ها، آشوری‌ها را در بر گرفته همچون بلوچ‌ها، لرها، کردها، بختیاری‌ها، گیل‌ها، اقوام ایرانی هستند، تاریخ اینها را آریایی و ایرانی می‌داند.

شما می‌توانید با حسن نظر و دیدی پژوهشگرانه، به لباس و اندام و استخوان‌بندی مردم تالش و دیلم - گالشها - کردان، در مناطق کوهستانی و خویشاوندی زبانیشان از لحاظ واژگان و نکات دستوری به بررسی بنشینید و پشت کوههای طارم که زنجان به زنگان است ملاحظه کنید، در زمانی نه چندان دور، جزء استان یکم، ساتراب نشین گیلان بود - و چند گام آن سوی، آتشگاه بزرگ آذرگشسب را که امروز بنام تخت سلیمان مشهور است از نظر بگذرانید و برجسته‌ی این رودسپید، در بلندی زاگرس بنشینید و با مردمش گفتگو نمایید. از شما خواهند پرسید که گفتار شما از کدام گویش کردی است؟! یعنی چه؟! به معنای آن است که ریشه‌ی واژگان گیلکی و کردی از یک آبشخورند و رابطه‌ای تنگاتنگ با هم دارند. همینطور گالشی - دیلمی - و تالشی با آذری ... اگر امروز را آذربایجان - آتورپاتکان - در چنبره‌ی زبان ترکی است. پیش از حکومت سلجوقیان، زبانی که در ماد کوچک رایج بود، آذری بوده که اوستا را بدان نوشته‌اند و زرتشت برخاسته از آن خاک پاک است. اگر امروز نویسندگان و شاعران ترک، زبان خود را به فراموشی سپرده‌اند و زبان ترکی را آذری می‌نامند. باید سری به دره‌ی خلخال و شاهرود و مراغه و طارم زد و دید و شنید که زبان آذری کدام است!!

زبان امروز مردم آذربایجان، زبان ترکی است که از کاشمر یا ترکستان شرقی و به

قول چینی‌ها سین کینانگ به این سرزمین تحمیل شده و تا شهر شیراز به میان پارسیان و ایل قشقایی پا درازی کرده! این یک حقیقتی است مسلم و تاریخی که نه کتمان‌ش امکان دارد و نه انکارش. زبان فعلی مردم آذربایجان آذری نیست بلکه زبان ترکی مهاجران است نه مهاجران آریایی!

واژه‌ی ماد کوچک، ما را به سرزمینی می‌برد که در گذشته اران امروزه دو سوی رود ارس می‌گویند و شمال ایران، شمال سرزمین گیل و دیلم و طبرستان که ساتراپی از سوی حکومت مرکزی داشتند.

در کتاب اورازان - نوشته روانشاد جلال آل احمد «تات نشینهای بلوک زهرا» به خوبی گسترش و وسعت اران را در این سوی ماد کوچک، می‌توان دید و همبستگی نژادی و زبانی آنان را در نظر گرفت.

در کتاب «زبان آذری» نوشته سید احمد کسروی و «شهریاران گمنام» اثر روانشاد جهانگیر سرتیپ‌پور «نشانه‌هایی از گذشته‌ی دور گیلان» مشحون از مدارکی است که آذری‌ها، گیل‌ها و اقوام تالشی و دیلمی از مهاجران آریایی همه ایرانی و زیانشان از ریشه‌ی زبان مادی است.

وقتی که لشگریان ترک زبان از همدان «هگمتانه» گذشتند و خاک سوزان جنوبی را روبرو خود دیدند، این منطقه‌ی ریگستان را به یاد زیگستان خود قراقوم - شن بیا، قوم (قم) نامیدند یعنی شنزار! الحق که نامی با مسماء است! این وجه تسمیه حقیقی و به جامانده از یک واژه‌ی ترکی است و با واژه «قم» عربی به معنای برخیز هیچگونه رابطه و قرابت سببی و نسبی ندارد.

تاریخ خانی، ردیان و دیلمستان، تاریخ گیلان و کتابهای درسی، ما را با چهره‌ی حکومتگرانی چون آل بویه، آل زیار، دیالمه و امیران بومی چون آل جستان، سالاریان، مسافریان، امیران کهدم آشنا می‌سازد. نوشته‌ی شاهنامه حکومت دیوان، دوبران، دبیران را که دشمن نیز به ستایش آن پرداخته روبرو می‌سازد که امیران دیلمی «دیوان» در مقابل با سوار کردن فرشتگان! آزادی خود را باز می‌یافتند.

ایجاد ساخلوهای نظامی، در خور افرادی کاردان و مطلع بود و ساخته و پرداخته‌اش آنان را شایسته و بایسته، با نشانه‌های بجا مانده، مانند دژ نظامی استراتژیک قلعه رودخان فومن در قلب جنگل و در دهنه و رودی از سوی طارم به گیلان و تالش، از یک تمدن و پیشرفت علمی در عهد باستان خبر می‌داده است. نه تنها آب و هوای مرطوبی و باران مداوم و جنگل متراکم، در مقابل لشگریان بیگانه سدی شکست ناپذیر بود، بلکه دژها و

دیدبانها و فرماندهی فرماندهان لایق گیلانی که تا رود نیل در مصر را در نوردیدند و در کنار حکومت گران هخامنشی بود، بلکه خوی و خصلت آریایی بود که اجازه به غیر نمی‌داد در این زمین، رکاب‌شان بگذرد بقول شاعر در منظومه‌ی ویس و رامین «هنوز این ملک دوشیزه بمانده است»

فرمان خلیفه بر تخریب دژ چالوس، نشانگر استقامت تاریخ ساز این مردم بوده است که در سال ۲۳ هجری اتفاق افتاد.

باید از مناره‌های کلدی فومن، قلعه کول فومن. سه شنبه بازار صومعه‌سرا» مناره‌ی مخروبه در «بداو» شفت، قلعه‌ی سهیران در کناره سپیدرود، قلعه گردان، توله‌لات تنکابن، روزین لاهیجان خلخال لیسار تالش، اسپه نرگت دیناچال تالش، سخنها گفت و از تپه خرابه‌ی آن، داستانهای دلاوریهای گیل مردان آریایی را شنید.

همه را منکر شویم! زبان مردم تالش و گالش - دیلمی - را چگونه می‌توان به فراموشی سپرد و ندیده گرفت، مگر می‌شود زوی همه‌ی مصدرهای متعدی گیلکی و کردی را خط قرمز کشید و پرده‌ی استتار رویش کشید که یکسان نباشند؟!

قربانیت و خویشاوندی زبان تاتی، گیلکی، آذری، گالشی را به هیچ انگاشت؟!

از بیان این نکات، ما به ایرانی بودن خود عشق می‌ورزیم و میهن خود را دوست داریم و در طول تاریخ با جدا کردن جان و مال و فرزندان، این را به ثبوت رسانده‌ایم. در حفظ و حراست و یکپارچگی ایران عزیز، تا آخرین قطره‌ی خون مقاومت خواهیم کرد و به هیچ بیگانه‌ای اجازه نخواهیم داد که چون جغد بر ویرانه‌های میهن ما بنشیند و نوحه سرایی کند. ما دین اسلام را که امروز در سطح جهان یک دین رهایی بخش است و در رگ و پی مردم ما عجین شده است در زوایای قلب خود حفظ خواهیم کرد. اگر در دفاع از زبان خود برخاسته‌ایم نه بخاطر آن است که آن را در مقابل زبان دیگر قرار دهیم، بلکه می‌خواهیم این زبان آریایی آن چنان سازنده و متحول باشد که بتواند در مقابل هر هجوم بیگانه، بویژه هجوم فرهنگی شیطانها، چون کوهستانهای زاگرس و «درفک» مقاوم و سربلند باشد.

فصل اول زبان چیست؟

واژگان جا افتاده - ضرب‌المثل - و گفته شاعران، درباره‌ی زبان، هر چند مصداق علمی ندارد ولی دنیایی از معنا را با خویش دارد.

۱- زبان بریده، به کنجی نشسته صم بکم به از کسی، که نباشد زیانش اندر حکم.

۲- زبان در دهن، ای خردمند چیست؟ کلید در گنجهای هنر.

۳- ای جان فدای آن که دلش با زبان یکی است.
۴- زبان باز - ۵- زبان گنجشگ - ۶- زبان درقفا - ۷- زبان زد - ۸- سر زبان افتادن - ۹- بلبل زبان
۱۰- بی زبان - ۱۱- زبان سرخ، سر سبز، می دهد بر باد - ۱۲- زبان نفهم - ۱۳- ترک زبان - ۱۴-
کرد زبان و ...

در گیلکی

۱- زاکه زیانا، ماردانه. «زبان کودک را، مادرش میداند».
۲- هر کی آمرأ، واستی، هونه زیانه امرأ، گپ زئن. «با هر کس، بایستی، با زبان خودش سخن گفت».

۳- سره زبانی گپ زئن. «با نوک زبان سخن گفتن».

۴- زبان، به دهن ناره. «زبان در دهان ندارد».

۵- آئی تی زبان، لال بیه. «ای زیانت لال گردد» (نفرین)

۶- آئی تی زیانه ره، من به مَرِد. «ای برای زیانت (سخنت) بمیرم».

۷- خنجره جا خوب به، زخم زبان، هرگز. «جای زخم خنجر خوب می شود، ولی، زخمی که از زبان بر دل نشیند هرگز خوب نمی شود».

۸- زبان بزَن، بیدین سسه یا شور. «مزمزه کن، ببین شور است یا بی نمک»

۹- زبان آمرأ، مارا، جه سولاخ بیرون آورِه. «با چرب زبانی، مار را از سوراخ بیرون می آورد»

۱۰- سره زبان داره. «خوش بیان است. - زیانش گرم و گیرا و جذاب است».

۱۱- تی زیانا بوخور «ساکت باش، - زیانت را بیر».

۱۲- تی زبان، ته را به دام دِنِ ده «زیانت، ترا به دام می اندازد».

و زبان تکه گوشتی است در دهن برای سخن گفتن، فهماندن و فهمیدن و رفع نیازمندیها. جز بی زیانان «لالها» که به اشارت نیاز خود را به دیگران تفهیم می کنند، حیوانات و پرندگان هم با آواز و آوا، راز خود را بازگو می کنند.

زبان وسیله ای است که در موجود می تواند به وسیله آن، حالات درونی خویش را به ذهن موجود دیگر انتقال دهد^۱

هنگامی که سخن می گوئیم و یا می نویسیم در انتخاب شکل آن آزادیم و با توجه به موقعیتهای زبانی و مکانی، مناسب ترین آن انتخاب می گردد و نبایستی در محدود

۱- خانلری، تاریخ زبان فارسی - ج اول

کردن آن در یک محدوده‌ی ویژه اقدام کنیم. حاصل محدودیت زبان ضربه زدن به کلیت و جامعیت زبان خواهد بود.

آنچه اهمیت دارد، نظام زبان است نه شکل بیانی آن. زیرا مجموعه‌ی عناصر واحدهای زبان و روابط آن است که ویژگیهای آن را عرضه می‌دارد. همه‌ی جوامع بشری از راه گفتار «زبان» با یکدیگر ارتباط دارند. بسیاری از گروههای انسانی که امروزه به صورت ابتدایی و جدا از جامعه‌ی متمدن زندگی می‌کنند هنوز هم خط ندارند و افراد بی‌سواد فراوانند.

خط و زبان دو چیز مجزا از همدیگرند. زبان بی خط دیده می‌شود، ولی خط بدون زبان امکان ندارد و از طریق زبان بوده است که اقوام آریایی با هم رابطه داشتند. خط ویژه‌ی یک طبقه‌ی خاصی از حکومتگران و وابستگان آنان و در انحصار قشر برتر بود. وقتی ما به واژگان مشترک خود در زبان‌های تالشی، کردی، دیلمی، گیلکی و سایر اقوام مادی و پرتوی و پارسی بر می‌خوریم، در می‌یابیم که ریشه‌ی همه‌ی این زبان‌ها یکی است و بدین سبب همه را در حیطه‌ی زبان‌شناسی قرار می‌دهیم و به این نتیجه که خویشاوندی واژگان، خویشاوندی اقوام است که از گذشته‌های دور دست در یک خط موازی کاربرد داشته و ضابطه‌های دستوری آن نقش واحد را داشته است.

در مورد روابط این واژگان، وقتی کتاب دو جلدی امام مردوخ کردستانی را از نظر می‌گذرانیم، ملاحظه می‌کنیم که اکثریت قریب به اتفاق مصدرهای متعدی گیلکی و کردی از یک آبشخورند، نقش این خویشاوندی روشن‌تر و گسترده‌تر می‌شود. واژه‌هایی مانند «فیلاکردن» در زبان‌های گیلکی، انگلیسی و فرانسوی می‌بینیم. گیلان و گیل را در ایران و افغانستان و ایتالیا مشاهده می‌کنیم که بر مکانی نام‌گذاری شده است.

باید گفت، جز روابط تنگاتنگ خویشاوندی این واژگان، چه مصداق دیگری یا وجه شبه‌ای می‌توان پیدا کرد؟

زبان در گیلان

سفیدرود، گیلان را به دو قسمت طبیعی تقسیم کرده است.

۱- گیلان شرق یا شرق سپیدرود ۲- گیلان غرب، یا غرب سپیدرود.

هر دو منطقه در شمال و شرق تالش با دریای کاسپین مرز دریایی دارند و در جنوب و جنوب غربی کوهستان.

درفک در شهرستان رودبار و ساموس در اشکورات از بلندترین نقاط و باستانی هستند و برزه کوه در تالش از مقدس‌ترین آنها. در گذشته رشت را گیل و کوهستانش را دیلم

می‌گفته‌اند و دیلمان یا دمانی باستانی.

۱- گیلان شرق مردمی که در شرق سفیدرود زندگی می‌کنند، زبانشان از ساحل کاسپین تا منتهی‌الیه کوهستانی هم مرز قزوین، ثغر گیل و دیلم، به ترتیب، گیلکی، دیلمی «گالشی» کردی و تاتی است.

از مشرق به غرب در موازات ساحل دریا، زبان مردمش، گیلکی بوده، با گویشهایی متفاوت و ویژگیهای جغرافیایی خویش، سخن می‌گویند. اگر از چند نقطه‌ی ساحلی و مردابی - چمخاله، دهنده‌ی سفیدرود و گاز گئشه - بگذریم که حرفه‌ی آنان تربیت گاو میش است و به «علی‌اللهی‌ها» مشهورند و زبان ویژه‌ی خود را دارند و از مهاجران کرد کرمانشاهی هستند، بقیه با زبان گیلکی، تکلم می‌کنند.

دشت گیلان را پشت سر می‌نهییم. از دامنه‌های کوهستانی با کاروان دامدازان به بیلاق می‌رویم. به سوی مراتع کوهستان در هوایی سرشار از زندگی دریاچه‌های فصلی ساخته و پرداخته، در کنار دام در چرا و خوابیده، در دامن گسترده‌ی طبیعت زیبا، به آهنگ نی چوپانان به گوش می‌نشینیم. با زبانی که برای مان تازگی دارد، آشنا می‌شویم.

زبان مردم گالش، باز مانده‌ی زبان مادی و دیلمی است که واژگانشان، همراه محبت‌هایشان از پشت کوههای اسپیلی و دیلمان تا روستاهای اشکور و کوهستان ساموس از چند هزار ساله‌ی تاریک خبر می‌دهد، که هان بر پای ایستاده‌ام از گذشته‌ی تاریخ تا اکنون!

آهسته و آرام، همراه کاروان، آبادیهای دیلمان و اشکور را در زیر پای می‌نهییم و به سوی منتهی‌الیه سرزمین گیل و دیلم می‌رویم که مرز گیلان و قزوین است و آن را بیگانگان «ثغر» می‌گفته‌اند. گذشتن از آن و آمدن به قلب دیلمان، در گذشته‌ی دور، کاری در خور هر سرداری نبود.

مردم این روستاها به زبان کردی و تاتی سخن می‌گویند، که بازمانده‌ی زبان مادی و ایرانی است.

در نتیجه، گیلان شرق دارای سه زبان گیلکی با گویشها و تیره‌ی جغرافیایی خویش است که هر سه «گیلی. گالشی. کردی» تحت زبانهای شمالی ایران قابل بررسی و پژوهش است و امیرنشین آن شهر کهن - لاهیجان - که به لفظ مردمش و زبان گیلکی «لاجان» مشهور است - (جایگاه ابریشم. لا + جان = ابریشم + پسوند مکان)، تا قدرت گرفتن حکومت صفویه استقلال داشت و شهرکشان نامی است باستانی - که فردوسی طوسی در شاهنامه از مردان دلیرش در جنگ «اشکبوس و کشانی» نام می‌برد. در ستیغ

کوهستانهای جنوبی شهر رودسر، منطقه‌ی اشکور واقع و پا برجا است.
۲- گیلان غرب این سوی سفید رود را که مرکز آن شهر رشت است، تا کوههای خلخال و طارم زنجان، غرب گیلان یا گیلان غرب می‌گوییم «نه گیلانغرب واقع شده در سرزمین ایلام مرز عراق». ساکنان این منطقه به زبان گیلکی و تالشی سخن می‌گویند که هر دو از زبان مادری بوده و رابطه خویشاوندی تنگاتنگی با هم دارند. شهرنشینان رشت، انزلی، فومن و «سوماسرا» و حومه‌های نزدیک به آن به زبان گیلکی باگویشهای ویژه‌ی خویش سخن می‌گویند

بخشهای عمده رضوان شهر، چهارشنبه بازار، پونل، اردجان پیلمبرا، پره سرا (سه شنبه بازار) اسالم، خلیفه آباد، ماسال، شاندرمن، شانگاور، خوشابر، آلیان، تیان، رودبارسرا، بیتم، پاشکم، طارم سرا، زیده، ماکلوان، ماسوله شولم، سیاهمزگی، نصیرمحلله‌ی شفت و کوه‌نشینان تا مرز خلخال و طارم و شاهرود، تالش نشین بوده و با گویشهای ویژه‌ی جغرافیایی سخن می‌گویند.

شهر هشتپر که مرکز اداری تالش است شهری است دو زبانه، تالشی و ترکی. بندر انزلی نیز شهری است دو زبانه ترکی و گیلکی.

ساکنان رضوان شهر - که مرکز اداری تالش دولاپ است - به دو زبان تالشی و گیلکی سخن می‌گویند. در بخش بزرگ شفت تابع شهرستان فومن نیز، که زبان مسلط آن گیلکی است بخاطر مجاورت با مردم تالش زبان، به تالشی نیز سخن می‌گویند.

شهری که در آن زبان گیلکی محو و زبان تالشی بی‌نهایت کم‌رنگ است، شهر مرزی آستازا است که زبان ساکنانش ترکی است. در گذشته این شهر جزء فرمانداری شهرستان اردبیل بوده است که شهر اردبیل امروز مرکز استانداری استانی است، تازه تشکیل یافته به نام استان اردبیل، که تا زمان جدّ حکومتگران صفویه به زبان آذری سخن می‌گفتند و نوشته‌هایی از آن در دست است.^۲

هجوم قبایل ترک به سوی شهرها و روستاهای آذربایجان به علت قبول مهاجرت این قوم، تا ساحل دریای کاسپین در منتهی‌الیه - جنوب غربی بین تالشی‌های ایران و روسیه، در حدود ۱۰۰ کیلومتر به طول شمالی جنوبی جدایی انداخته است که در گذشته اسپهبدان گشتاسفی بر آن حکومت می‌رانده‌اند و زبانشان تالشی بوده است که هم اکنون از آن سوی رودخانه‌ی هشتپر به طرف شهر آستارا، به ترکی سخن می‌گویند. این تهاجم

۲- سید احمد کسروی، زبان آذری

۱- صومعه سرا

فرهنگی هر دو سوی تالش را به فراموشی سپرده است.

اگر دریای کاسپین - خزر - و مقاومت زبان‌های باستانی موجود در شعاع تعرض زبان ترک نبود، به جایی می‌کشید که از کاشغر در مرز چین به میان ایل قشقایی در شیراز کشیده است. این از برکت حکومت غیر ایرانی سلجوقی، تیموری، مغولان، اتابکان آذربایجان و فارسی و این اواخر، سلطنت قاجاریه بود که نسبشان به ترکان می‌رسد. مردم شهرستان رودبار و بخش‌های تابعه‌ی آن به زبان گیلکی با ویژگیهای محل سکونت خویش سخن می‌گویند.

۳- دره‌ی سفیدرود هر قدر از دره‌ها بسوی ستیغ کوهستانها گام بر می‌داریم، زبان گیلکی سیطره‌ی خود را از دو سو، از دست می‌دهد. قسمت شرقی آن تحت تأثیر زبان کردی و غربی آن در زیر زبانهای تالشی و تاتی - آذری - است که آرام آرام کمرنگ شده به مرز زنجان، قزوین و خلخال که می‌رسیم، تحت تأثیر زبان ترکی، محو می‌شود. نتیجه اینک:

الف: شهرستانهای ساحلی دریای خزر از شهرستان چالوس در مازندران به سوی غرب گیلان - زبانشان گیلکی است، با گویشهای متفاوت که تحت تأثیر عوامل محیطی و جغرافیایی و حاکمیت اقتصادی و اداری و قرار گرفتن بین زبانهای دیگر ایرانی، دارای ویژگیهای خاص است.

ب: از کوهپایه‌ها به سوی ارتفاعات، کم کم زبان گیلکی ساحلی، کمرنگ شده، به جای آن زبان گالشی (دیلمی) و تالشی اوج می‌گیرد و پس از آن زبان تاتی و کردی چهره می‌نماید که:

۱- کوهستان جنوبی گیلان شرق به زبان مسلط دیلمی (گالشی)

۲- کوهستان جنوبی و جنوب غربی به زبان مسلط تالشی، عینیت دارد.

توضیح این که زبانهای تالشی و گالشی در حفظ و حراست زبان گیلکی و زبانهای کردی و تاتی در حفاظت زبانهای تالشی و گالشی که همچون کمربندی همدیگر را احاطه کرده‌اند، نقشهای سازنده در طول تاریخ داشته و دارند. چون دو زبان باستانی در تحت تأثیر یک زبان مهاجر - ترک - و زبان تالشی و گالشی قرار دارند، کم رنگ و کم رنگ می‌شوند و میرایی آنان در منطقه‌ی گیلان، و با توجه به فشار زبان فارسی از طریق رسانه‌های گروهی و شهرزدگی به سرعت، اتفاق خواهد افتاد.

ج: در مقابل تالش‌دولاب که مرکز زبانی آن «پونل» است، گیل دولاب قرار دارد که مرکز

آن «چنگیریان» است. بین پیرشرفشاه دولایی و رضوان شهر قرار دارد که مردمش به دو زبان تالشی و گیلکی سخن می‌گویند.

د: منطقه‌ای که امروز به نام گیلان نامیده می‌شود، در اوستا به نام «پنتش»، «خوارگر» یادشده که هر سه واژه‌ی مرکب امروز در گیلان و مازندران به نوعی کاربرد دارند.

۱- گر، این واژه در زبان دیلمی «گالشی» به نقاطی از کوهستان. با ویژگیهای خاص خود گفته می‌شود که از گذشته‌ی دور تا امروز کاربرد دارد «گرارتای ویرازنامک» اثر فریدون و همن کوه (ص ۸۲) در فرهنگ پهلوی به کوه وتیه (ص ۱۶۹) واژه‌ی «گرگر» در لغت فرس به یزدان (ص ۹۳) و به زبان تاتی به معنای «شهاب» است.

۲- خوار، شهری در تهران بزرگ، طبری، مازندرانی امروز یعنی خوب و در زبان فارسی پست و زبان تاتی، خوب و زبان گیلکی به تخفیف یعنی خواهر. (فرهنگ پهلوی. ص ۴۹۱) به معنای، سبک، آسان، محقر و سیستانی یعنی مانعی ص ۱۳۸ واژه استیانی

۳- پتش الف پت = پدر فرنگ پهلوی مساوی (پد و بد). پدش از پ + دش. که واژه‌ی دش چون بنگلادش، یعنی سرزمین بنگال (طبق گفته‌ی یکی از دکترهای بنگلادشی در روستای نوخاله‌ی صومعه‌سراب = پت در زبان گیلکی موریانه، خوره (پت بده. پتاکوده) بودر شده، زبان تاتی به کف صابون گویند و دش به معنای دژ. دپور...

۴- «تش» یعنی آتش و روستایی در حومه‌ی پیربازار رشت و حرف «ت» در زبان باستانی پسوند مکان است، مانند تشت، گشت، رشت، دشت و ... متشکل از تش + ت. گش + ت (زیبا).

رش + ت. «ریزه‌های باران». دش + ت ... و با دگرگونیهایی که حروف در زبان ایرانی و فارسی دری و میانی انجام یافته است، چون واژه و شمگیر، کوتاه سخن باید گفت: واژه‌ی تپشخوارگر یعنی «سرزمین خوب کوهستان، کوهستان خوب و سبک و ترد، آتش خوب کوهستان، کوهستان مانع خوب ...

در کتاب مذهبی زرتشتیان، از سرزمینی به نام «ورنا» سخنی به میان آمده است که با تمام اوصافش جز منطقه‌ی شمال ایران، شهرستانهای ساحلی خزر و کوهستانهایش باشد. جغرافی نویسان، در ایران جایی را با چنان تعاریف سراغ داشته باشند.

اما واژه‌ی «وَرَنَا» که در گیلان و مازندران به کار برده می‌شود، شکل امروزی آن از واژگانی مانند واران و ارستن، وارانین، وارش و در بعضی از گویشهای گیلکی، واران = وَرَن که نشانه‌ی زَبَر جانشین آن به «آ» و کوتاه شنیده می‌شود.

مردم مازندران امروزه هم می‌گویند، «وارنه» یعنی می‌بارد. نوع نوشتار و برگردانش از

اوستایی به زبان امروز، همان مشکلی را دارد که زبان گیلکی ما را غیرگیلانی‌ها و به صورت مختلف می‌نویسند.

گیل یکی از اقوام اولیه و باستانی است، پژوهشگر کرد قوچانی - آقای کلیم اله توخدی - در کتاب «مهاجران کرد به خراسان» در جلد اول می‌گوید: نسل امروزی گیل‌ها از پیوند تمام اقوام باستانی بوجود آمده، اینان بازمانده‌ی اقوام آریایی هستند. مردم روستای «گیلن» در اطراف بجنورد، خود را از اقوام گیل می‌دانستند. عرب‌ها گیلان را به خاطر نداشتن حرف «گ» جیل می‌گویند، هر چند حروف (پ و ژ) را هم ندارند و یونانیها این مردم را گل و گلای و کادوس هم گفته‌اند.

آنچه از نوشته‌ی مورخانی مانند هردوت بر می‌آید، پادشاهان هخامنشی به ماردهای شمال ایران مقرر می‌دادند تا باعث اغتشاش نگردند و اینان - گیل‌ها - از ماردها، در بیک‌ها و ساگاریت‌ها که بادیه‌نشین بودند، تشکیل یافته‌اند. از این گفته‌ها و نوشته‌ها بر می‌آید، که اقوام باستانی گیل و تالش و دیلمی‌های امروز بر سرزمین پهناوری حکمرانی می‌کردند که سردارهایشان همراه لشکریان حکومتگران هخامنشی تا کناره‌های رود نیل، اسب تاخته‌اند.

کادوسی‌ها، آماردها، دربیک‌ها، کاسها و گیل، از بومیان باستانی و بازمانده از کوچ بزرگ آریایی، و از ایرانیان اصیل هستند.

این نکته را نباید از یاد برد که مردم آن سوی سپیدرود - گیلان شرق - بیش از مردم گیلان غرب به زبان مادری خود عشق می‌ورزیدند و دلبستگی دارند. باگوش خویش تا امروز، رابطه‌ی تنگاتنگ برقرار کرده و در هیاهوی شهر زدگی کمتر به تحلیل رفته‌اند. باید این بی‌مهری را از مردم شهر رشت و حومه بویژه که مدرسه‌ها تعطیل می‌گردند، ملاحظه کرد که آدم خود را در میان بر و بچه‌های تهرانی زبان رشتی‌الاصل گم می‌کند و در این اندیشه که در خیابانهای شهر تهران قدم می‌زند! این همان ضرب آهنگی است که درخت تنومند زبان گیلکی را در نهایت سرنگون خواهد کرد.

فصل دوم

زبان میانجی مردمی که در یک سرزمین زندگی می‌کنند «جامعه مشترک المنافع» را تشکیل می‌دهند. با آنکه هر یک از اقوام، زبان ویژه‌ی خود را داوند، از یک زبان مرکزی که زبان اداری و اقتصادی و دانشگاهی است، بطور مشترک بهره می‌جویند. در ایران اقوام کرد، لر، بختیاری، گیل و بلوچ زندگی می‌کنند که زبان فارسی زبان مشترک آنان است. در حقیقت این زبان یک زبان میانجی است برای همه‌ی اقوام.

در گیلان، قوم تالش، گالش، گیلک در کنار هم زندگی می‌کنند. فارسی، زبان رسمی همگان و میانی است و گویش رشتی برای همه‌ی گیلانیان، زبان میانجی برای تفهیم و تفاهم نیازمندیهای روزانه، که به این شهر وارد و خارج می‌گردند. زیرا همه افرادی که در شهر رشت به داد و ستد مشغول‌اند از گالشها، تالشها، تاتها و گیلک‌ها و... آشنایی به زبان گیلانی و گویش رشتی دارند، اما گیلک رشتی به تالشی و گالشی مسلط نیست جز اینکه از دیرباز، زبان مادری او باشد.

زبان میانجی می‌تواند همه‌ی زبانها برای دو نفر، دو قوم و دو ملت هم باشد. اگر یک چینی و یک عرب در سر میز بنشینند، بایستی با زبان دیگری که مورد تفهیم هر دو باشد سخن گویند، این زبان می‌تواند آلمانی، انگلیسی یا فارسی باشد.

پس زبان یک نقطه‌ی اشتراک منافع است، بویژه زبانی که در مرکز اداری سیاسی یک شهر، استان و یک کشور قرار گرفته باشد، زبان تحت تأثیر شرایط و عوامل محیطی و دگرگونیهای اساسی همیشه در تغییر است و واژگان خود را می‌طلبد و از این جهت بعضی از واژگان مفاهیم خویش را از دست می‌دهد.

زندگی و رشد واژگان، بستگی مستقیم با محیط و تغییرات محیطی خویش دارند. با میرایی یک اندیشه، واژگان آن نیز در کوتاه یا بلند مدت به سوی مردن گام برمی‌دارند و با تولد اندیشه‌ای یا نظامی، واژگان نو، تولد می‌یابند.

آن گروه از واژگانی که در محدودیت قرار گرفته‌اند سریع‌تر از گفتار و نوشتن - نوشتار - محو می‌گردند. واژگانی که کاربرد گسترده‌تر داشته باشند، میرایی آنان دیرتر و با محیط زندگی انس و الفت گرفته، پایداری بیشتری در بقای تهاجم از خود نشان می‌دهند. شاهد مثالی بیاورم: زبان باستانی و واژگان «اوستایی» واژگان شمالی در جنوب و واژگان کویری در شمال، چون کاربردی ندارد، سریع‌تر از اذهان فراموش می‌شوند. واژگان فارسی دری که زبان رسمی و اداری کشور ما است، در همه جای ایران بزرگ حضور دارد و بار معانی مفاهیم خویش را به همراه دارد. از شنیدنش نیازی به پرسش نیست. یعنی فرهنگ کاربردی آن نیازی به رمل و اسطرلاب ندارد و برای درک واژگان فرهنگنامه‌ای هم به همراه نباید داشت. ولی واژگان مهجور و واژگانی که با گویش و معانی آن آشنایی نزدیک نداریم، خیلی سریع از حافظه‌ی ذهن زوده خواهد شد.

هر کس، با هر اندیشه‌اش می‌تواند با تغییرات اساسی در جامعه، دگرگونیهای واژگان، یا به اصطلاح میرایی و تولد آنان را به گوش بشنود و در نوشته‌ها ببیند و به نتیجه‌نهایی برسد که چرا واژگان باستانی مرده‌اند؟ جز سنگ نوشته‌ها، برای بررسی تاریخی و دیدن

خواص در زمان مشخص.

تحول و باروری زبان در هر جامعه، ولو ابتدایی و غیرمتمدن رخ داده و صورت وقوع در آینده خواهد گرفت. در رباعیات شاعر و حکیم ریاضی دان عمر خیام نیشابوری واژه‌ی «ابریق» آمده - ابریق می - یا در شعر شاعر شیراز «ساغر» - ساغرمی - می آید و امروز واژه «تنگ» بکار می‌رود. دهقان دیروز، امروز کشاورز است و لعل، سنگ گران قیمت لب معشوقه‌ی شاعر، خنگ، اسبی رهوار است ولی امروز به آدم منگ و گیج گویند.

واژگان، هم اثر بخش اند و هم اثر پذیر. نقش کلام در دگرگونیها و دگرگونیها در کلام، اثر متقابل دارند. هر چند تأثیر عوامل اساسی و اقتصادی و مذهبی شدیدتر باشد، سریع‌تر واژگان رشد می‌کنند یا می‌میرند و کم رنگ و بی‌رنگ می‌شوند.

همانطوری که هر حاکمی یاران خویش را می‌خواند و هر حکومتی کلام خود را می‌طلبد، در زمان ما داریم و هر روزه هم می‌شنویم. اسوه، انتفاضه، حماس، فروپاشی، ملحد، منافق است، در گذشته‌ی نزدیک، یا این واژگان را نمی‌شنیدیم یا کمتر به گوش ما می‌خورد و در نوشته‌ها می‌آمد. در فرهنگ نامه‌ها جا خوش کرده بودند و امروز در گفتارها و نوشتارها، جایی والا دارند.

باید دانست، فرهنگ حاکم، حاکم فرهنگ نیست! چه همه‌ی آفریده‌ها پس از سیر طبیعی به نقطه‌ی اول بر می‌گردند، یعنی می‌میرند، تغییر شکل می‌دهند - جز آن گروه از آفرینش که جوهر ویژه را داراست! این قانون به واژگان نیز مصداق و رهیافت دارد.

پس هیچ کس مجاز نیست زبان را محدود و بسته نگهدارد. اگر بخواهیم در سایه‌ی محدودیت گام برداریم حکم به نابودی زمان داده‌ایم.

همانطوری که زبان باستانی در سایه محدودیت، در یک فرهنگ ویژه جان گرفت، در زادگاه خویش هم مرد و آنان که مدعی هستند زبان بایستی از همه‌ی عناصر غیر خود - واژگان بیگانه - زدوده گردد و در یک خط موازی گام بردارد، راهی برخلاف سیر طبیعی زبان که همچون رودهای کوهستانی می‌گذرد و به دشت می‌رسد، در سراب کویری فرو غلتیده‌اند.

باید در گسترش زبان و روابط تنگاتنگ آن با زبان خویشاوند کوشید و از این طریق در گسترش و تعالی و بی‌نیازی زبان مادر به نقطه‌ی اشتراک رسید.

گسترش بدینگونه می‌تواند به زبان غنا بخشد و آن را قادر سازد که سایانش را به همه‌ی

جویندگان حقیقت زبان ارزانی دارد.

باید بدانیم که تنوع زبان، تنوع اندیشه است. برخورد اصولی اندیشه‌ها می‌تواند در نوسازی کلام و نهایتاً در زبان و اندیشه نقش بالنده‌ی خود را ایفاء نماید.

پس، واژگان زبان، پلی هستند که گذرندگان از روی پل را به منافع مشترک می‌رساند. هیچ کس این حق را ندارد که در تخریب پل - واژگان و زبان - تحت هیچ شرایطی اقدام نماید. واژگانی را تحمیل نماید که بار عاطفی ندارد. هر کس را و هر پدیده‌ای را که بنگرید، خلق و وضع شده باشد، یک عمر مفید دارد و کلام و واژگان نیز در سیر طبیعی خود به بالندگی می‌رسند و سپس کم‌رنگ خواهند شد، جز واژگانی که جوهره وجودشان پرتو افشانی است.

زبان نیز یکی از پدیده‌های طبیعی است و این حکم بر او جاری، سلسله هخامنشی به دگردیسی پیوست، زبانشان نیز، حکومت عثمانی با آن خلیفه‌گری جهان آن روز، سقوط کرد. خط او دگرگونی یافت و همچنین خط مردم مسلمان جمهوریهای نو استقلال یافته، با ساختار حکومت قبلی و فعلی دگرگون شده و می‌شود.

در نتیجه: اگر به زبانهای بومی ایرانی عنایت گردد، ما دایرة المعارفی به وسعت ایران بزرگ خواهیم داشت که از لاروس فرانسوی و انگلیسی گرانقدرتر است و سر بلندانه می‌تواند در مقابل هجوم فرهنگی غرب به مقابله برخیزد.

فصل سوم - زبان گیلکی

سه تیره از آریایی‌ها در میهن ما می‌زیسته‌اند:

۱- مادها. در آتورپاتکان، دیلمستان و رویان و طبرستان - تپورستان - در سراسر رشته کوههای زاگرس. سرزمین انطاکیه - ترکیه فعلی - اران - تا سرزمین فنیقیه و کارتاژ زبان باز مانده‌ی باستانی که هر یک در منطقه‌ای ویژگیهای خود را به کمال رسانده، آذری، گیلکی، دیلمی، تالشی، کردی است تا آن سوی رود ارس به نام ماد بزرگ نامیده می‌شد.

باید توجه داشته باشیم که زبان فعلی مردم دو سوی ارس - آذربایجان ایران و جمهوری آذربایجان - ترکی است نه آذری، و این، یک زبان تحمیلی است که از - هگمتانه - همدان و زنجان گذشته تا به درون ایل قشقایی در شیراز جا خوش کرده است.

نگاهی به واژه‌ی «قم» که به معنی شن و ماسه به ترکی است و «قراقوم، شن و ماسه سیاه» یادگاری است از یورش ترکانی که از سوی ترکستان تا قلب ایران تاختند. وقتی که

این لشگر از جای جای صحاری سوزان و ریگزارهای شمالی جمهوریهای فعلی «ترکمنستان و ازبکستان کنده شد، با خود واژه‌ی «قم» را که تداعی «قراقوم» برای آنان بود، در ایران مادی به جای گذاشتند.

واژه‌ی عربی «قم» به معنای «برخیز» مصداق و حقیقتی در این منطقه نمی‌تواند داشته باشد!

آن سوی تات زبانهای امروز در دره‌ی خلخال، شاهرود، کلاور، سومابر، کولورد هرزنه، گلن‌قه، بوئین زهرای قزوین و اورازان زیانشان ترکی است و حصاری است برای زبانهای تالشی و دیلمی.

پس از اینکه به قسمت شرقی کوهستان البرز می‌رویم، تا منطقه‌ی کلاردشت مازندران، زبان کردی وظیفه حراست از زبانهای ساحلی کناره‌های کاسپین در شمال ایران را به عهده دارد.

حکومت سلجوقیان، اتابکان فارسی و آذربایجان، تیموریان، مغولان و ایلخانان و این اواخر قاجاریه مبارزه فرهنگی شدیدی را بر علیه زبانهای ایرانی آغاز کردند که هم اکنون بجای زبان ترکی، می‌گویند، زبان آذری - در حالیکه زبان آذری، زبانی است باستانی و مادی و زبان ترکی غیرایرانی.

ابوعبدالله بشاربن مقدسی در قرن چهارم، در کتاب «احسن التقاسیم» کشور ایران را به هشت بخش تقسیم می‌کند و زبان مردم هشت اقلیم را عجمی می‌داند.

می‌دانیم که این زبان بیش از چهار هزار سال در همین ایرانویج «سرزمین ایران» - کاربرد داشته و دارد. واژگانی مانند، مرداوویج زانیج، کاشیج، یوشیج، گرگیج، آخشیج، دهیج (دهقان) تولیج (قلقلک) دیواشتیج (حاکم سند) که در طبرستان ماندگارند، نشانگر قدمت این منطقه و تمدن‌های اولیه است که کتاب دینی زردشتیان - اوستا - سندی معتبر برای واژگان ایرانی است.

مردم مازندران با اینکه زیانشان از شاخه‌ی آریایی و طبری است، می‌گویند ما به گیلکی سخن می‌گوییم.

دوبیتی‌های پیرشرفشاه، بازمانده زبانی است که آمیخته‌ای از تالش، آذری، گیلکی در دیوانی به همین نام گردآوری شده است و بوسیله دکتر صوتی از گنجینه‌ی کتابخانه‌ی دولتی بخارست رومانی در دسترس طالبان قرار گرفته است.

اما استخری می‌نویسد: گیلی یا گیلکی، گویشی جداگانه از دیلمی است. آنچه مسلم است اینگونه زبانها، بیش و کم از زمان مادی و ایرانی بوده که با دیگر زبانهای همسایگان

خود در هم آمیخته است.

در سفری که اخیراً به شهرستان «میناب» در استان هرمزگان - استان ساحلی جنوب -
داشتم، سخنان مردم آنجا به راحتی برایم قابل معنی بود. واژه‌ی میناب = مین +
آب (میان آب) که به گیلکی هم «میش = میان» واژه‌های «بی چه، بیده = چید، چیده.
دید، دیده با زبان گیلکی خویشاوند و قرابت نزدیک دارد.

و درست شبیه واژگان گیلکی است. همانطوری که واژه‌ی کردی «اندرین = درون» است
و مردم شهرستان فومن نیز «درون را = دیرین» می‌گویند. سلمانیه پنجه‌زار، پول داری،
دیرین‌بیا = آرایش ۵ ریال. پول داری داخل شو»

زبانهای تاتی «آذری» تالشی، گالشی «دیلمی» گیلکی از زبانهای حوزه کرانه‌ی خزر -
کاسپین - در منطقه ماد کوچک است اگر به سوی شرق و مازندران برویم به زبان طبری
که شاخه‌ای از زبانهای آریایی و ایرانی است. در شمار زبانهای امروز ساحلی شمالی
ایران است که سابقه‌ی تاریخی آن بر هیچ کس پوشیده نیست.

اقوام گیلانی - گیل، دیلم، تالش بخاطر جنگ آوری و سپرداری در لشگرهای هخامنشی
و ساسانیان از مشهورترین بوده و تاریخ نویسان، از دیلمی‌ها زیاد نام برده‌اند و این
ساتراپ‌های ماد کوچک، هرازگاهی چند، سر شورش بر می‌داشتند و در حیطه‌ی امیری
خویش قدرتی می‌یافتند که آل زیار، آل بویه، دیالمه اثرگذار تاریخ بوده و از ساحل خزر
تا بغداد را هم در اختیار داشتند و زانشان نیز بر همدان و ری و اصفهان حکومت
کرده‌اند.

امیران گسگر، اسپهبدان گشتاسفی، سادات کیایی و مرعشیان پناهنده که به کوهستانهای
رویان و دیلم، ... تا قدرت حکومت مرکزی در دوران شیوخ صفویه، بر گیلان حکومت
می‌کرده‌اند. حکومت خان احمدخان گیلانی که شاعری زبردست نیز بوده در تاریخ
گیلان نامی جاودانه است.

سفری به گیلان باید کرد، از قلعه‌های لیسار تالش، قلعه کودل فومن، قلعه‌ی مخروبه بداو
شفت، مناره کلبه در گلاورزان فومن، مناره بازار صومعه‌سرا و قلعه‌ی عظیم و
استراتژیکی - نظامی - و شگرف قلعه رودخان فومن بر دهنه‌ی ورودی طارم به گیلان و
تالش را از نزدیک دید و به دیرپایی و مقاومت آن در مقابل هجوم طبیعی و آدمی به
صحبت نشست.

واژگان: ۱- بیه پس، گوراب پس، بجاریس، پس خان، پسی ویشه

۲- بیه پیش، رودپیش، پیش بجار، پیش خان، پیش کنار

۳- جیر محله، بالامحله، پایین محله، میان محله، جیره سر، جیرگوراب

۴- جور محله، جور شر، جورگوراب، جوربجار کول، نشانه‌های چیست؟ و چرا

این همه تفرقه و پراکندگی؟ چرا نمی توانستند و نمی توانند در کنار هم قرار گیرند؟
فردگرایی! خودگرایی! خودبینی، چرا تا امروز در بین گیل مردان باستانی در اوج است؟
واژه‌ی «پس» و «پیش»ها و بالا پایین‌ها و «جور» و «جیرها»، واژه‌ای اتفاقی نیست، بلکه
واژگانی هستند که هر اتفاق را تهی می‌کنند!

تک خانه‌سازی و تک بودن و جنگ قدرت، قوم گیل به اندازه‌ی جمعیت‌شان را پاره پاره
کرده است. با همه‌ی این اوصاف، اقوام گیلانی، ایرانی هستند، از بازماندگان گیل و دیلم
و آماردی و در بیک و کادوس و کاسها ... به عظمت تاریخ باستانی ایران بزرگ.

واژه تالش: واژگان، به خودی خود یک کلمه‌ای بیش نیستند. با واژگان می‌توان به هر
شکلی بازی کرد! اما قومی را نمی‌توان به بازی گرفت. هر که می‌خواهد می‌تواند بر روی
اقوام، اسمی بگذارد و بگوید تیره یا قوم تالوش، کادوس، طیلسان، تولوش، تالشان و از
فلسفه‌ی وجودی آن، بدون توجه به عوامل جغرافیایی سخنانی بگوید و من هم می‌گویم:

۱- واژه‌ی «تالش از (تال + ش) تشکیل یافته است که واژه‌ی «تال» اسم گل و گیاهی
خودرو است از خانواده‌ی نیلوفر وحشی. این گیاه در بیشه‌زاران و باغاتی که صیفی
می‌کارند، می‌روید. به دور هر گیاه روئیده و کاشته در باغ می‌پیچد و آن را به نابودی
می‌کشاند و خشک می‌کند. محصول این گیاه وحشی، گلی است شیپوری و رنگارنگ.
گروهی را عقیده بر این است که واژه تالش از تالان = تازان = غارت گرفته شده است و
جا افتاده - ضرب‌المثل - سخنی نیز دارند «هسا، کی تلان تالانه، صد تومنم، زیره پالانه.
حال، که غارت غارت است صد تومان نیز، در زیر پالان است» و...

واژگان کال = خام. بال = دست و نال = مویه. زال = عجوزه. صفتی برای رستم پهلوان
افسانه‌ای، چرچوله، مال = ثروت. وال = نوعی پارچه ... که با اضافه کردن حرف «ش»
حاصل مصدر و حالت اضافه‌ی ضمیر مفعولی به واژگان می‌دهد مانند: کالش = تخم
ریزی ماهیان ماده در فصل بهار، در مرداب‌ها و رودها و آبهای ساکن بالش = متکا
نالش = آه و ناله و زاری کردن

زالش = تشنگی مفرط، بیرون آمدن زبان از دهان بخاطر تشنگی و نفس زدن مدام

مالش = مالیدن، والش = تمشک، پس، تال = تلخ. نیلوفر وحشی

و تالش = تال + ش = تلخ‌گین. نیلوفری. اگر واژه‌ی تا + لش را به معنی بنشینیم، می‌گردد
تا جسد (لاشه)ی پوسیده و بزرگرفته.

۲- تالشان، گیلانی و ایرانی و آریایی هستند. پوشش مردانشان با همه‌ی مردان کوه نشین به ویژه گالشها از دست بافتی بنام «شال» از جنس پشم گوسفند بوده و پای افزاری بنام «چوموش» و کلاهی از جنس پشم مالیده بنام نمود، یا از جنس پشم بافته شده شال تشکیل یافته است. از زنانشان با همه‌ی اختلاف گویشی، با دیگر زنان گیل روستایی اصیل پای‌بند به سنتهای پوششی یکسان است. اگر به لباس گیل زنان نظری بیندازیم، خواهیم دید که تمام زنان گیل و تالش و گالش - کوه نشین و دشت گیلان - از لحاظ دوخت و دوز و طراحای در یک فرم قرار گرفته و تنها اختلاف پوششهایشان در این است که لباس گیل زنان سفید و زنان تالش - بویژه - رنگارنگ است و زنان تالش عرقچینی بر سر می‌گذارند که سکه‌دوزی است و زنان دشت گیل روسری می‌گذارند.

۳- زبان مردم تالش قرابت نزدیک با زمان تاتی که بازمانده‌ی زبان آذری - نه ترکی - و آن هم و آذری) ریشه در زبان مادی دارد، می‌توان گفت زبان تالشی، زبانی باستانی و ایرانی است.

فصل چهارم - ویژگیهای زبان گیلکی

یکی از نشانه‌هایی که در قدمت و باستانی بودن هر زبان، بویژه زبان گیلکی شک و شبهه را از اذهان بدور می‌سازد، وجود وجه تسمیه (نامواژه) ای است که بر کوه و رود و روستاهای آن سرزمین نهاده‌اند.

نامواژه‌ها، با توجه به خصوصیات جغرافیایی و کنشها و عوامل تاریخی و روحی آدمها، آفریده و جاودانه می‌شوند و نقش سازنده یا تخریبی خود را بروز و به نسلهای آینده ارزانی می‌دارند.

اگرچه بسیاری از نامواژه‌های موجود برای اکثریتی از پژوهشگران، ناشناخته مانده است، ولی اگر تلاش پیگیر به عمل آید و بتوان به درون واژگان راه دریافت، می‌توان به حقایق تاریک تاریخ هم دسترسی پیدا کرد.

نظری کوتاه بر اقیانوس واژگان گیل و دیلم و تالش و تات، تاکنون بعمل آمده و کمتر آکادمیک بوده و بیشتر بازارگرایی امیدوارم، باپاگرفتن، «پژوهشکده‌ی گیلان‌شناسی» در شناخت همه جانبه‌ی گیلان قدمی سازنده برداشته شود و صرف نظر از اختلاف سلیقه‌ها که همیشه موجود بوده و هست در نشان دادن چهره واقعی این سرزمین باستانی و اقوام گیلکی، همگان، نظر واحد داشته باشیم و باشندگان برگزیدگان - من و تو - خرده نگیرند و آنسوی مرزها برایمان فرهنگنامه ننویسند.

توجه به واژگان زیر که بابی است برای بحث در باره‌ی چند واژه‌ی ویژه، خالی از لطف

نیست.

۱- واژه «گیلان دوز» در مقابل (اصلان دوز) و (روان دوز) در آذربایجان و کردستان که (دوزین) را در لاهیجان در کنار دارد واژه‌ی دوز مشترک است که به آذری - کردی - گیلکی بکار رفته و همان دگرگون یافته‌ی «دج» به معنی دز و دژ است مانند دزفول. شاهین دژ. سنندج که ساووج بولاغ مگری هم گفته شده است. در حالیکه واژه‌ی دوز به ترکی نه آذری، نمک و به گیلکی امروز به معنی دزدا

۲- واژه «آلمان» در سه نقطه‌ی گیلان «لنگرود - خشکیبجار - حومه پیربازار رشت - در قسمت غربی شهر حلوان، مهاباد امروز متشکل است از آل - آله + مان یعنی قرمز. شاهین، اجنه آلیان و آلدینان، آله مرخه - الاله گوراب. دالفک: آشیانه عقاب و کنایتی از پناهگاه اسماعیلیان پیروان حسن صباح.

۳- واژه‌ی (صومعه سرا، صومعه بجار، صوماندق، صومابر «طارم» صوبابر «کلیر»، صومعه «هریس خلخال» صومابر اروست «کردستان» - درباره این واژگان بحث دیگری خواهیم داشت در فصل پنجم» -

۴- واژه‌ی گیل، گیلان در افغانستان، غرب ایران، آذربایجان، تالش و ازگان گیلوا، گیلوان، گیلده گیلان ده، گیلان غرب، گیل گمش، گیلها رزا- گیل چالان و ... در جای جای کشورمان داریم.

۵- واژه گروس که نشأت گرفته از سلسله جبال زاگرس در غرب میهن ما است در بیجار کردستان، کرمانشاهان، موصل عراق، ورامین تهران، و اشکور گیلان، بر روستاهایی گفته می شود که همه کردنشین اند.

۶- واژه‌ی دیلمان، دیلمغان، دامغان، دشت مغان که دیل + مان، دیل + مغان، دا + مغان. دشت + مغان بترتیب زیر به معنای دل و مان مانند شلمان، لولمان، آلمان که مان پسوند مکان است و مغان = مغ + ان (مغها) واژه‌ی دا، از دایکه: داپروشکه به معنای مادر به زبان کردی است و دامغان، مغان مادر، مغ‌های پیر. و ...

۷- واژه‌ی کرف = سرخس در گیلان و کرف (غاری در اویاتوی زرینه - بین سقز و دیواندره و تکاب)

۸- واژه گرشا، گرشاسب که گر + شا، گر + شا + اسب که واژه «گر» به زبان دیلمی، سیستانی، پهلوی کوه و مانع و تپه به صفحه‌های ۱۳۸ - ۱۶۹ - ۹۳ - ۲۲ واژه‌نامه سیستانی - ارداویر افنامه - فرهنگ پهلوی - لغت فرس مراجعه شود. امروزه به زبان دیلمی «گالشی» به قسمتی از کوه با ویژگیهای خاص خود گفته می شود که گیر هم می گویند، چون

و شمگیر = صفتی برای یکی از امیران گیلانی، ووشوم، ووشمه سرا. واژه‌ی گویوه نیز خویشاوند این واژه می‌باشد.

چون شکار این پرنده «ووشوم» چندان سهل و آسان نیست، گوینده و پردازنده این واژه مرکب برای شخصیتی، باید آگاهی‌هایی بیش از عامه‌ی مردم داشته باشد و این نشانگر فرهنگ پیشرو در منطقه‌ی گیلان است.

کشف معنای یک واژه، فتح بابی است برای پی بردن به اسرار درونی واژگان معنی نشده، تمام این نامواژه‌ها یا حقیقی اند یا نزدیک به حقیقت، از اینکه می‌گویم نزدیک به حقیقت، چون به راز درون آنان آگاهی نیافته‌ایم و هر یک از این نامها - دالفک - آشیانه‌ی عقاب (شاهین، باز) حقیقتی از تاریکیهای تاریخ ما را تشکیل می‌دهند که بایستی در روشنایی آن پیگیرانه به تلاش ایستاد.

۹- واژه‌ی منگوده = مانگ + ده = روستای قشنگ و زیبا و ماه‌گونه.

۱۰- کتالم = کو + تالم = چراغ کوهستان

۱۱- اسکولک = اسکو + لک، اسکول + لک، اسکوله، غار کوچک، غار سرخ، غاره! واژگان، شولم، خرارود، اسپه نرگت، سیامزگی، شلمان، دیوشل. خرارود و خوریسوکه به اشتباه خوردسک (معشوقه پیرشرفشاه) را در مزبان ابن و هسودان امیر گیلانی که تشکیل یافته از خوره + سر به معنای آفتاب و روشنی و یا روشنایی آفتاب.

بایستی زبانهای پشتو و سرلیکی و تاجیک را به بررسی نشست تا جوهر خویشاوندی زبانهای ایرانی پی برد. وقتی که یک پشتو سخن آغاز می‌کند، شما خود را در میان تالشان و کردان ایرانی احساس می‌کنید. این همان پیوند تنگاتنگی است که همه‌ی ایرانیان آریایی داشته و دارند و در تمام بحرانهای زاینده از تهاجم بیگانه، ایثار خود را نشان داده‌اند، می‌دهند.

ب- ویژگیهای زبان گیلکی:

۱- نداشتن مصدر جعلی با شکل «یدن» است که به ستن ختم می‌گردند، چون پریدن «پرستن» چریدن، «چرستن»، رمیدن، «رمستن».

۲- گروهی از واژگان، زبان و کلام ویژه‌ی خود را دارند، نه تنها «یدن» را به دنبال خود یدک نمی‌کشند، بلکه مشکل نوشتاری آن در گیلکی دگرگون می‌گردد و حالت نوعی مخفف را دارد، مانند: خریدن = هتن، دید = دئن، چیدن = چئن، زدن = زئن، چشم = چوم، خُم = خوم، دُم = دوم، پابرهنه = پابرانده، دست = دس، و دسته‌ای که تمام شکل نوشتاری آن تغییر می‌یابد، فراوانند. واژه‌ی فترات که مخفف فتح هرات است نمونه‌ای است از

حذف حرف (ح، ه) در میان (وسط) و آخر، چنانچه واژه‌ای حرف (ح.ه) در اول کلمه داشته باشد، واژه‌ای غیرگیلکی است.

۳- کلیه واژگان به «الف، نون.» جمع بسته می‌شوند. در گیلان واژه‌ای اگر به «ها» بسته شود گوینده‌اش از ویژگیهای زبان گیلکی آگاهی دستوری ندارد و این قبیل بیان و نوشته‌ها، امروز کم نیستند.

واژگانی که به حرف «ر-ا-ی» ختم گردند، قبل از نشانه‌ی جمع به نشانه‌ی «زبر-زیر-پیش» خویش بر می‌گردند. چون زالو= زائن، پارو= پاژن، کالو= کالن، کولی= کولتن، شکارچی= شکارچئن، رشتی، لاجی، لنگرودی= رشتین، لاجتن، لنگرودین. گروهی به اصل خود بر می‌گردند و «الف و نون» می‌گیرند

مردای= مرداک ← مرداکان

زنانی= زناک. ← زناکان

جفله-ه= جفلان «بچه‌ها» → زای= زاک. ← زاکان

۴- امتانه در زبان گیلکی، همیشه مقلوب است و اگر غیر از این ادا گردد بافت فارسی خواهد داشت.

مادر شوهر= مرده مار، زن برادر= برارزن، خواهر تو= تی‌خاخور
(هوی من= می‌آوستی)، (آب گل آلود= توله آب)، (تخم مرغ بزرگ= پيله دانه مورغانه.)

۵- کلیه مصادر متعدی گیلکی، مصدر متعدی کردی به یک شکل اند با جزئی تفاوت «رجوع شود به فرهنگ امام مردوخ کردستانی».

۶- حساسیت وندها «پیش واژه- پس واژه» شگرف و در ساختن ترکیب بدیع جالب می‌باشد مورد استفاده‌ی نویسندگان و شاعران قرار گیرد، پسوند «مچ- ور» را در نظر می‌گیریم.

بازار مچ= بازار گرد، صارا مچ= لک، ور مچ= چاپلوس متملق، کنار مچ= محافظه‌کار.
و در پیش واژه مانند. ورمچ، وراگیر، وراشون، ورشون، وردس که ور= کنار و مچ از مصدر مجتن، مجتن گرفته شده است.

انعطاف‌پذیری واژگان گیلکی، که با جابجا شدن نیز معانی خود را حفظ می‌کنند، از ویژگیهای زبان گیلکی است مانند گوراب سر، احمد گوراب، گوراب جیر، جیر گوراب، کهنه گوراب، گوراب پیش، نوگوراب، گوراب پس و ...

فصل پنجم:

نگرشی بر چند واژه‌ی ویژه گیلکی و ... با احترام عمیق به پیر از دست رفته - جهانگیر سرتیپ پور - و پژوهش گسترده ایشان در باره‌ی گیلان، که پیش کسوت و مرشد و استاد نسل بعد از خود هستند، ناگزیرم در تکمیل بیان تشریحی وی به ویژه در کتاب اخیرش «نامها و نامدارها» - با کلامی تازه و گילה مردانه و گیلانی، واژگان را از درون بشکافم تا بتوانم با تشریح دوباره‌ی این کالبد به آزمایشگاه رسیده، به مفهوم واقعی واژگان (صومعه سرا، صومعه بچار و واژگان صوماندق، صوما بر - صوما برادوست و ...) برسیم که روستا و مکانهای باستانی ما را تشکیل می‌دهند، بینم چه حقیقتی در تاریکی‌هایشان نهفته است.

روانشاد جهانگیر سرتیپ پور، شاعر، نویسنده و پژوهشگر گیلانی و گילה مرد ادیب که کارهایش در خور توجه و احترامی شایسته و بایسته می‌باشد، در جاویدان اثر خود - نامها و نامدارها - در وجه تسمیه واژگان متوجه رشتی چنین نگاشته‌اند: در ظاهر باید ترکیبی از دو واژه‌ی (سوما = صوما) و «سرا» باشد با مفهوم «سرای زاهد» آن چنانکه «سوم + ام = سام» اسم جایگاه زاهد، «سوما + بچار = مزرعه و برنجزار زاهد» است و مردم گیلان نیز آن را به همان صورت «صوماسرا» تلفظ می‌کنند. منتها اهل سواد شاید به علت ناآشنایی به معنی «سوما = صوما» آنرا صومعه ثبت کرده‌اند. در صورتی که در لغت = دیر راهبان و عبادتگاه ترسایان و جزء آن و «زاویه‌ای در بالای کوه و تپه» معنی شده است که با وضع جغرافیایی و مآنوسات دینی و مذهبی مردمش منطبق نمی‌باشد. که شایسته‌ترین تفسیر و برداشت جالب و در خور توجه از واژگان را نموده‌اند - روانشان، شادباد.

باید از خود پرسید آنکه غیر از زبان گیلکی چیزی نمی‌داند، ولی گیلان را می‌شناسد واژه‌ای که هویت گیلانی و باستانی دارد، چگونه معنای نزدیک را تداعی نمی‌کند؟ و گیلانی پژوهشگر، چرا از تکه پاره کردنش هراسی به دل راه می‌دهد؟! که از جزء آن به کل رسد و وحدت ساز باشد به معنای آن دو واژه «صومعه سرا، صومعه بچار» استفاده می‌کنیم که «... با وضع جغرافیایی منطقه و مآنوسات دینی و مذهبی مردمش منطبق نمی‌باشد» ص ۳۰۶ کتاب - و با شک و تردید می‌گویند و می‌نویسند... «ظاهراً...» پیامی است از وی که هیچ دستی از ترسایان و راهبان بر خطه‌ی گیلان چیرگی نداشته و سایبان آن نتوانست بر اندیشه‌ی کوهساران دیلم سایه افکند. زیرا «صومعه» مطلق سکونت راهبان دین عیسای مسیح است، خاخام را کنشت و مسلمانش را مسجد جایگاه و

دراویش در خانقاه بیتوته می کنند. پس (فاده معنای صومعه) برای منطقه‌ای چون گیل «دیلیم سرای زاهد» قابل قبول ولی سرای زاهد برای همه‌ی ادیان الهی و سالکان آنان مورد پذیرش است.

از سوی می‌دانیم حضور بیگانگان برای تجارت ابریشم، به ویژه پس از تسلط کامل حکومتگران صفویه در این خطه استوار گردید و قبل از آن حکومت دنیایی و عقبایی، نبوی در مرعشیان بوده و سادات کیاییه. که مذهب آن یکی از شاخه‌های دین اسلام حنیف بوده است.

برای اقلیتی از بازرگانان یونانی - به ویژه - داشتن صومعه در کوتاه مدت که میخ اندیشه‌شان، در گیلان به زمین نشسته بود، در اولویت قرار نداشت و کلیسای ساخته و پرداخته در شهر رشت - نه زاویه‌ای بر تپه و بلندبهای کوه - نیز پناهگاه گروهی خاص بود. گسترش مذهب تشیع و تمایل شدید گیلان به خاندان حضرت علی علیه السلام، هیچگاه اجازه رشد را به دیگر مسالک و مذاهب نمی‌داد. حتی اسپهبدان و امیران و حاکمان گیلانی اجازه‌ی پرو بال گشودن را به بیگانگان به هر شکل نمی‌دادند. پیش قراولان اسلامی نیز که به این خاک - دیلم و طبرستان - پای نهادند مهمانی عزیز بودند و سراسر گیلان و طبرستان پناهگاه آزاد مردان و نیک اندیشان رسته از کین‌توزیهای امویان و عباسیان.

نتیجه اینکه الف:

۱- شکل نوشتاری آن با بیان لفظی مغایر است. واژگان را صوما گفتن و صومعه نوشتن نادرست است، زیرا حجت بیانی مردم بومی است که صاحبان و مالکان اصلی واژگان هستند!

۲- شکل نوشتاری آن با حرف «ص» درست است، در یک کلمه باید گفت خیر! نامواژه گالی روستاهای گیلان باستانی و ایرانی هستند. از غرب زاگرس تا کرانه‌های دریای کاسپین، اران، دیلمستان، رویان، طبرستان، به همان لفظی که مردمش بیان می‌کنند، باید شکل نوشتاری با حروف فارسی را داشته باشند و ثبت گردند.

از تات نشینهای درّه خلخال و شاهرود که صوماور، صومابر را دارد در کولور، کلاور تا اورازان در طالقان که سممام = سومام، سمماموس = سوماموس را داریم واژگانی مانند «سوبه‌سر، سوسو، سو، سوسودان، سوسوزن، کورسوزنه، سوماپالان، سوکوله، سوکوله خیس، سوشیانس، سوتوروف، سوتال، سوخرای، خره‌سو «خراسو = قراسو».

سوکوله‌بش، را حاضر داریم و در تمام فرهنگهای چاپ شده و ناشده از فرهنگنامه دکتر

منوچهر ستوده - محمود پاینده - مرعشی، روانشاد سرتیپ‌پور، گرفته تا مجله‌ها و روزنامه‌های بومی که به زبان گیلکی، تالشی، گالشی، تاتی در دست است این واژگان با حرف «س» نوشته شده‌اند.

واژگانی مانند سوکاچای، سومبور، سوستان، ارسو، ماسوله، سوسر، سوف، سوبه‌ئی - سوب - سور - سومر - سوسنگرد - سومار - سول تیج و صدها واژگان دیگر با حرف سین نوشته شده‌اند. پس نوشتن واژگان صومعه = صوما و نظایر آن با حرف (ص) نادرست است!

می‌دانیم: سوم = صوم = هوم به معنای شربتی است که از گیاهی بنام «هوم» می‌گیرند و در جشن گشتی زرتشتیان به نوجوانان می‌نوشانند.

هوم پالا = سوم پالا، ظرفی که به پالایش شربت هوم بکار برده می‌شود. و سوماپالان = آبکش گفته می‌شود، این دو واژه رابطه‌ای تنگاتنگ با هم در زبان گیلکی و زبان باستانی آریایی دارد.

واژه‌ی «سو» یعنی روشن، روشنایی، جهت مشترک در تمام واژه‌های بیان شده می‌باشد و با واژه مقدس «سوشیانس» که مهدی موعود زرتشتیان است، دارد که واژه‌ای و صفتی است برای اهورا در مقابل واژگان اهریمنی و همانطوری که ما در دین اسلام برای خداوند بخشنده و مهربان صفات ثبوتیه داریم که شامل همه‌ی خوبیها و عین خوبیها و ذات خوبی‌ها است و او را از تمام بدیها و صفات بد، بدور می‌داریم و آنها را صفات سلویه می‌گیریم واژه‌ی «سو = روشنی» از واژگان مقدس است که در زبان گیلکی کاربردی گسترده دارد.

ب: واژه‌های «مها» نیز که جزو مشترک واژگان مورد بحث است، بخاطر مخفف - که یکی از ویژگیهای زبان گیلکی می‌باشد - و حذف حرف «ه» در آخر و وسط واژگان گیلکی به معنای «ماه - قشنگ و زیبا» آمده و هم چنین بوسه معنی می‌دهد. و در زبان کردی «ماده» در مقابل جنس نر گفته می‌شود و تات‌ها آنرا «ما - اول شخص جمع هم می‌آورند».

نمونه‌هایی چند که حرف «ه» در واژگان گیلکی محذوف است. «ماویزان = مهویزان» - روستایی در «سوماسرا» ماتاب = مهتاب، آتشگاه - آتش‌گاه، کودم = کوهوم، قترات = فتح هرات، یالوان = پهلوان، پالی = پهلو، آمد = احمد، مامد = محمد، ابرام = ابراهیم، کبلایی = کربلایی. مشدی = مشهدی و کورچه‌ما، سیاما، تیرما ... از ماههای دیلمی ... نامواژه‌ی روستایی که «ما» در آنان جا خوش کرده مانند ماشاتوک، ماروزه، ماکلوان، ماوردیان، ماسوله، ماسال، مالفجان و مامنگ و روستای منگوره.

و تا این جا به یکی از معانی سوما که «ماه ژوئن، روشنایی ماه، روشنایی زیبا و قشنگ، بوسه‌ی زیبا می‌باشد با توجه به واژگان بیان شده‌ی موجود در این خطه دسترسی یافتیم، اگر سوما = سوم + ا، باشد و الف را میانوند بگیریم واژه‌ی سرا را بدان بیفزاییم خواهیم داشت - سوم = شربت زندگی بخش - پس سوم + ا + سرا، ماهیانه و سرای زندگی بخش، نه سرای زاهد و عبادتگاه ترسایان و این دومین معنی.

سومین بهره‌ای که از کالبد شکافی واژگان بیان شده بدست می‌آوریم که شکل نوشتاری واژه با حرف «سین» سوما است که به همان لفظی که بیان می‌گردد مانند: سوماسرا، سویای، سوماندق، سومابر، «کلیبر» سوماور در طارم، سوما در هریس خلخال سومابی در شهر رشت سوماسرا و سومابرادوست در کردستان.

ج - سرا، واژه‌ی «سرا» به معنی خانه و آزادی است مازندرانها هم می‌گویند «سهره» همچون شه سره = بتل بورم سرره، خانه‌ی من - بگذار به خانه‌ام بروم و تالشی‌ها می‌گویند «سرره و کا» که واژه‌ی «کیله - کا» واژه‌ای مناسب برای دختر خانه است که بحث در واژه‌ی کیله و کا را به تالشیان عزیز واگذار می‌کنم.

واژگانی مانند چوماسرا، وشه‌سرا، کیاسرا، استاسرا، شکارسرا، دارسرا، حسنک‌سرا، بازکوسرا، ملاسرا، پیره‌سرا - پیرمؤمن‌سرا و قصابلی‌سرا، برخلاف واژه «سر» در واژگان، سراخور، سرامج، سراجیر، سراسون، سراوان، سرامل که متشکل از سر + الف میانوند + واژه‌ی مورد نظر است. توضیح این که واژه‌ی سراوان سه معنای گوناگون دارد.

د - بجار: واژه بجار در دوسوی سپیدرود بیجار و بجار تلفظ می‌گردد، مانند: جوریبجار کودل، جو بجارکله، بجارمرز - بجارگا، بجارکؤل، توم بیجار که به معنای کشتزار برنج. می‌گویند و همچنین شالیزار گفته می‌شود حاصل کاشت توم = نشا و برنج برداشت «جو - شالی» است برنجزار که پس از گرفتن پوسته‌ی خارجی آن محصول بدست آمده را به گیلکی بیج و مازندرانی بیج و به فارسی برنج گویند.

واژگانی مانند «اویشته‌بیج، کاله‌بیج، چمپایج، بیج‌موشته، بیج‌بینی، بیج‌کوروچ، بجه‌بار، توم‌بجه، در محدوده‌ی روستاییان برنجکار قابل لمس است.

توضیح: روستایی در حومه‌ی بخش «خمام» در حوالی «چوکام» هست بنام بیج، بیج‌رود کؤل که صفتی است برای بچه‌های شرور و شیطان و ناآرام، که این واژه را نمی‌توان بجای واژه‌ی «مول» که مطلق حرام‌زاده است بکار گرفت.

می‌گویند واژه‌ی برنج و بیج از زبان سانسکریت وارد زبان ایرانی شده است.

خ - دَق ۱- در واژه‌ی سوماندق که «سو + مان + ده + سو + ماندق» روستایی است در تولم از بخشهای شهرستان سوماسرا روستای زیدق را که تالش نشین است در کوهپایه و غرب آن شهر داریم.

و آتوجاق را در حومه‌ی پیربازار رشت و واژگان چاق = چاه. راق + راه را در حریم شهرستان رشت بکار می‌برند و ترانه معروف حلیمه را می‌دانیم که پوررضا خواننده و می‌گوید. «حلیمه کادیل ندارم راقه سرینم. حلیمه کادیل ندارم چاقه سرینم و ...»

... روستای زیدق را امروزه زیده می‌گویند و محلی نیز در شهر سوماسرا داریم بنام زیده‌سرا، روستای آتوجاق هم جایگاه آتوا و آتو فریادی است برای یاری در هنگام اضطرار!

۲- واژه‌ی «مان» چون شلمان، لولمان، آلمان، دیلمان، که مرکب است از شل + مان، لول و لوله + مان، آل + مان، دیل + مان که به معنای (ظریف، نی، گیج و منگ، سرخ و اجنه، قلب، واژه‌ی شلمان به مکان ظریف و هم به تیر چوبی برق گفته می‌شود در مقابل دیو شل که بحنی جداگانه خواهد داشت و لولمان پنتیان بهترین معنی را که می‌توان برایش ارزانی داشت. واژه‌ی زیدق = زیده معنایی به سوی ده به طرف روستا، بار معنی را در خویش دارد و در شمارش، وقتی که روستاییان به عدد ۱۳ می‌رسند و چون این عدد را بدشگون می‌دانند کلمه‌ی زیاده را بر زبان می‌آورند و از آن می‌گذرند. امکان دارد که بعضی از نحوست‌ها هم دامن بعضی از گذرندگان در آن مکان گرفته باشد و این واژه را بر زبان آورده باشند ولی باید این تحلیل را خرافی دانست نه منطقی و اصولی.

۳- واژه ماندق = مانده که نعل ماندی از واژگان باستانی است و در گیلکی خسته هم می‌گویند که دو معنی از آن برداشت می‌گردد. اصطلاح مانده‌مار را داریم که آزاد گذاشتن بچه‌های گاو با مادرش برای مکیدن شیر از پستان مادر، در هر وقت دلخواه. واژه‌ی ماندنی، ماندگار، ماندن، واماندن واژگانی هستند که معنای جاودانگی، همیشگی، بودن، ایستادن، قدرت تفکر از دست دادن واژه‌ی مانده به نوزاد گاو می‌گویند نرینه‌ی آن ورزاکوله و مادینه‌اش لثشه و ترکیباتی از این واژه در دست داریم که مجال گفتن نیست.

با توجه به تشریح ناقص بالا به معنایی می‌رسیم که روشنایی خسته، روشنایی آزاد، شبیه روشنایی، مکان و جایگاه روئن - بسوی نوزاد، ده روشن.

۴- سوماندق = سوماندخ چون واژه‌ی وادخ = واده حد فاصل دوکرت در جالیز، سومانده سو + مانده = روشن + خسته، واژه‌ی خسته در مقابل گَلَف که هر دو گیلکی

هستند. خسته = فشرده گلف، از هم دور و فاصله دار، ستارگان در راه کهکشانهای شیری خسته اند و در شکل دب گلف، معنایی که می تواند تداعی جوهری واژگان را داشته باشد.

و - برادوس (دوست) این واژگان در کردی و گیلکی هم معنی هستند. واژه ی «برا» یعنی برادر مانند برا، برار، آبرار، و کردی براکور، براخاص، برازال واژه ی دوس هم دوست با حذف حرف «ت»

ز - بر، ور واژه بر یک پس واژه و ور به دو شکل پیش واژه و پس واژه بکار می بردند مانند بهمبر، نقله بر، زیابر (ضیابر) آسیابر، خوشابر، کلیدبر، ازبر، سومابر و سوماور، شیخانور، توربه ور، شانگاور، اشکور برخلاف واژگان وژ مانند کولی ور، تاره ور، واژگانی مانند وژمچ، وراگفتن، ورسون...

افزوده ها:

در تحلیل واژه ی «سو» واژگانی داشتیم مانند: سوکوله، سوکوله خیس که سوکوله = سو + کوله، نامی است برای بچه خروس و سوکوله خیس: سو + کوله + خیس به معنای خارسه کله و «کوله = موج، کؤل = تپه وتل، پشت، پشته، کؤلانه = باری برپشت، کول = نابرا، کال در جوکول = جوکال، کولارزن = چبدستی، کولهام = سدی در داخل رود از چوب بستها برای شکار ماهی، که آنرا شیل هم می گویند مانند روستای شیله سر در نزدیک روستای آبکنار واژه ی شیلات گیلکی است که چون فومنتا، تولمات، گشرات، ورزلات از (الف - ت) برای جمع بستن استفاده شده است واژه ی نشرود کول، جوبچارکول و رودکؤل را داریم که اسمی در گذشته برای کوچصفهان بوده است!

واژه ی «خیس» به گویش مردم فومن به خار گفته میشود که به گویش گیلکی رشتی و حومه گومار می گویند. واژه «خیسه سونه» به زبان گیلکی فومنی به تمشک گفته می شود که رشتی ها و لَش از آن نام می برند. واژگان قلعه کؤل، کؤلکا، کؤلکاپیس، کؤل پوشته، کوله دومه ی، کوله وان، گنجینه هایی پرارزشی هستند از واژگان گیلکی.

در پایان

گفتاری از نوشته ی پژوهشگر، آقای علینقی محمودی بختیاری را از کتاب

«نگاهی به اساطیر» ص ۳۳ زینت بخش نوشته ام کرده و سختم را پایان می برم که:

«همانگونه که ثروت های هنگفتی در درون زمین نهفته است، دانش نیز به منزله ی

سرمایه ای است گسترده در نهاد آدمیان و جامعه ی انسانی، برای گرانبار ساختن جهان

مردمی، باید این اندوخته‌های معنوی را بیرون کشید و جلوه‌گر ساخت. از آن برخوردار شد»

اکتشافاتی این چنین، به مراتب والاتر و انسانی‌تر از اکتشاف و تکنیک‌هایی است که ما را در برابر هم و برای نابودی هم قرار می‌دهد.

در سایه آفرینش علم و نوآوری‌های آن می‌توان به جای مین در زمین، محبت، مهربانی، عواطف و تفکر انسانی را در قلب‌ها بکاریم. از این طریق، انسان بودن خود را که پرتوی از ذات الهی است در سطح کره زمین گسترش دهیم و از هر چه اندیشه‌ی شیطانی بدور باشیم.

آنچه را که بیان داشتیم، تجارب شخصی من است که در تماس دائمی با مردم خوب و شریف و اصیل و آزاده‌ی گیلانی بدست آورده‌ام. امیدوارم که نسل پویای امروزی بهتر و شایسته‌تر بتواند سیمای واقعی گیلان و واژگانش را به عاشقان زبان گیلکی بشناساند. خدایار و نگهدار شما.

۲۹ اسفند ۱۳۷۱

کتابنامه

- | | | |
|---------------------------|----------------------------|----|
| دکتر خانلری | تاریخ زبان فارسی | ۱ |
| رایینو - ترجمه خماسی زاده | تاریخ گیلان | ۲ |
| بنیاد فرهنگ ایران | تاریخ خانی | ۳ |
| جلال خالقی مطلق | اشتقاق در زبان فارسی | ۴ |
| شمیس - شریک امین | اصطلاحات در ایران مغولی | ۵ |
| نجیب مایل هروی | تاریخ زبان در افغانستان | ۶ |
| جلال آل احمد | اورازان | ۷ |
| جلال آل احمد | تات نشینهای بلوک زهرا | ۸ |
| ویل دورانت | مشرق زمین گهواره تمدن | ۹ |
| فتح اله مجتبایی | فرهنگ فرس (دری) | ۱۰ |
| فریدون وهمن | ارداویرافنامه | ۱۱ |
| دکتر بهرام فره وشی | فرهنگ پهلوی | ۱۲ |
| علینقی محمودی بختیاری | فرهنگ و تمدن ایران | ۱۳ |
| علی عبدلی | فرهنگ تاتی و تالشی | ۱۴ |
| بازن (فرانسوی) | تالش | ۱۵ |
| ایرج افشار | واژه نامه سیستانی | ۱۶ |
| محمود پاینده | فرهنگ گیل و دیلم | ۱۷ |
| دکتر منوچهر ستوده | فرهنگ گیلکی | ۱۸ |
| سید احمد مرعشی | واژه نامه و اصطلاحات گیلکی | ۱۹ |
| جهانگیر سرتیپ پور | ویژگیهای دستوری زبان گیلکی | ۲۰ |
| جهانگیر سرتیپ پور | نامها و نامدارها | ۲۱ |
| | و | |

□ محلات لاهیجان

از: علیرضا کشور دوست

لاهیجان شهری است دیرین و چون تن به آن بسپاری و در میانه آن گام زنی، بوی دیروز را می شنوی. بیشترین پاره های سازنده آن بوی دیروز را دارند و با گسترش شهر در سالهای پسین پاره هایی تازه برپا گشته که شانه بر شانه بازمانده هایی از دیروز ساییده اند.

برگهایی پس تر نگاهی داریم به پاره های دیروزی و امروزی شهر لاهیجان. از دیروزی ها و چگونگی برپایشان و آنچه که در آنها گذشته سخن داریم و از امروزی ها که بوی سست تازگیشان در ستیز با بوی کهنگی دیروزی ها سر سر سپاری فرود می آورند.

محله های لاهیجان:

لاهیجان شهر دیروزهاست و بوی رهیده از بند دیروزها بر بستر عطر آگین و پرندیش خفته و با امروز در آمیخته و آنگاه که پای بر لاهیجان می نهی، تن را به دریایی توفنده از عطر دیروز و امروز می سپاری اگر امروز پاره ای از لاهیجان فریفته دنیای پر هیاهوی برون از مرزها شده، درخانه هایش برداشت ناشیانه ای از خانه های کرانه های دریای مدیترانه و کوهپایه های آلپ و گاه دامنه (فوجی یاما)ست. پاره های دیگر ترا به دیروز می برند، دیروزهای پریاهو. دیروزهای پر از بانگ شبگردا و نوای آرام و گاه پرخشم نعل سم ستوران و اسبان بر سنگفرشهای خیس و باران خورده کوچه های تنگ و پیچا پیچ که دیوارهای برافراشته از خشت خام و نمودشان تا اوج می دوند. دیروزهای پراز همه کوه نشینانی پوشیده از نمد، بافته از پشم گوسفندان آرام کوههای دیلمان و بازارهای برپا بر پهنه های گلین و شنا و در عطر ماهی و مرغ و برنج و چای.

لاهیجان امروز چون دیگر شهرهای دیرین ایران پهنه ای است آمیخته از دیروز و امروز، امروز در بخش جنوب خاوری - در پای شیخانکوه - خود را می نمایاند و دیروز در محله هایی که نامشان یادآور روزگارانی است که لاهیجان تختگاه فرمانروایان بیه پیش بود. در محله های دیروز که گام برمی داری کوچه هایی را می بینی که درهم می پیچند و از لابلا دیوارهای بلند خانه های بازمانده از دیروز می گذرند و عطر روزهایی را دارند که سینی های بزرگ مسین پر از خوراکیهای رنگارنگ از درهای چوبین این خانه ها بیرون آورده می شد و عطر برنج و زعفران در بستر تنگ کوچه ها، می پیچید و در لابلا

خشتهای نمور بر هم نشسته و خزه بسته می خفت و برای فرداها به یادگار می ماند. اگر تن خسته را به بلندای دیوارهای خشتی بسپاری و گونه برخشتی دهی، همه سردی خفته از دیروز بر تن خشت نمور بر تنت می ریزد و همه نواهای اندوخته در لابلای خشتهای زرد و سرخ پوشیده از زنگار خزه ها از دیوار دل کننده و در گوشت می نشیند و ترا از امروز می گیرد و به دیروز می برد، چشمت را از سنگفرشهای نهان زیر موزاییکهای پوشاننده سینه کوجه ها کنده و به آسمانی می دوزد که ابرهای غمین نهانش ساخته اند. دیوارها تا ابر می دوند و ابرها تا فراز دیوارها می آیند و بر دیوارها می بارند و دیوارها بر فرازشان کلاهی از سفالهای خفته برهم دارند و از میانشان خزه و مرجانک رویده مرجانکهایی که سر بر آسمان دارند و پای در خاک گلین خفته و گودای سفالهای مسین نهاده اند. دیروز را باید در آن محله ها جست، هر چند که امروز نیز آرام آرام چون تو کوجه های دیروز را می بوید و گاه دیروز را فرو می ریزد و خود بر جای آن می نشیند و در کنار خانه های پر پنجره و تالار دار و سفالین سر، خانه های تن سنگی و پوشیده با شیروانی سر می افرازد و شاید فردا، امروز یا دیروز آن کند که دیگر نتوانی نشانی از دیروز بیابی و آن روز است که ریشه ات از خاک مهربان دیروز بیرون آمده و بر سراب فردا می نشیند و می خشکد و می پژمرد و می روی و کسی باید بیاید تا خاک را بجوید و از دیروز یادی بیاید.

سخن از محلات لاهیجان است، محلاتی که از دیروز مانده و محلاتی که امروز برپا گشته اند و برپایی محله ای لاهیجان سببی چون برپایی محله ها در دیگر شهرها دارد. پهنه هر شهری را بنا بر سببهایی پاره بندی می کنند. ۱- برای آسانتر شدن کارگرداندن شهرها ۲- برای جدا ساختن گروه های گوناگون پیرو اندیشه های چندگانه دینی ۳- برای جدا سازی گروه های گوناگون قومی از هم ۴- برای جدا ساختن طبقات گوناگون اجتماعی از هم ۵- برای جدا سازی دارندگان حرفه های گوناگون از هم ۶- وجود پدیده های سیاسی و نظامی ۷- وجود عوامل طبیعی چون رود و تپه.

این پاره بندیها به گونه هایی در لاهیجان نیز به چشم می خورند.

برخی از محلات چن خمیر کلایه - شعر بافان - گاه بنه - میدان - بر پایه حرفه باشندگان در آنها برپا گشته و نام گرفته اند و برخی برپایه نزدیکی به عوارض جغرافیایی برپا شده و نام یافته اند؛ مانند پُرده سر - و برخی نیز بر پایه - نزدیکی به زیارتگاهها برپا شده اند و نام گرفته اند، "امیر شهید" و "آسور ملی"

محله های دیرین لاهیجان دارای مرز بندیهای شناخته شده ای هستند و باشندگان آنها وابستگی ویژه و گاه دلبستگیهای فراتر از حدی به آنها دارند و این سبب گشته که

برخی از باشندگان پیشین آنها که به سببی آنجا را رها و به دیگر محله‌ها و یا شهرها رفته‌اند به سبب گرایش‌ها جا افتاده پیشین هنوز خود را دربند انجام مراسمی می‌دانند که گاه در آن محله‌ها برپا می‌گردند. مثلاً "بهنگام برگزاری مراسم سوگواری ده روزه نخستین ماه محرم بویژه مراسم روزهای نهم و دهم این ماه، بسیاری از باشندگان پیشین محله‌های گوناگون لاهیجان برای شرکت در مراسم از دیگر شهرها خود را به لاهیجان رسانده و مردها زیر پرچم ویژه محله خود به سینه زنی و زنجیر زنی پرداخته و زنها در پی دسته‌های سوگواری روانه گشته و نشان می‌دهند که وابستگیهای پیشین خود را رها نساخته و در هر جایی که باشند فردی از باشندگان آن محله به شمار می‌روند.

لاهیجان از دیرین‌ترین سالهای پدیدایی چون دیگر شهرهای برپا شده در راستای کرانه جنوبی دریای خزر بافتی درازایی داشته و در درازای دو سوی جاده‌ای که از خاور می‌آمده و به باختر می‌رفته گسترش یافته است، و اینروست که همه محله‌های دیروزین لاهیجان در دو سوی جاده‌ای که امروز، خیابان بزرگ و میانی شهر را تشکیل می‌دهد برپا بوده‌اند و یاد دیروز لاهیجان را تنها می‌توان در دو سوی آن خیابان در پهنه‌ای باریک جست. بافت دیروزین شهر را می‌توان با پذیرش آن جاده چون مرزی بین دو پهنه به دوپاره نمود نخست پاره جنوبی که بخشهایی فراورنده (تولیدی) و بازار را در بر دارد که از باختر در بردارنده محله‌های گاه بنه در جنوب باختری که فراورنده‌های کشاورزی و دامی بوده "میدان" که مرکز خرید و فروش فراورده‌های کشاورزی و دامی و دیگر فراورده‌های تلاش‌مندان مردم بوده و در میانه جنوبی شهر قرار دارد و "شعر بافان" که در جنوب خاوری شهر قرار گرفته و در سالهای پیشین کار باشندگان ساخت نخهای ابریشمی و بافت پارچه‌های ابریشمین بوده است. پاره دیرین شمالی این شهر گردهم آمدنگاه سربازان زیر فرمان فرمانروایان و زیستگاه فرمانروایان و پیرامونیان آنها بوده است. دلیل برپایی محله‌های شمال شهر دور بودن ارک فرمانروا از هیاهوی فرآوردنگاهها و بازار و بایستگی پاسداری از زیستگاه فرمانروا و پیرامونیان او از سوی سربازان بوده است. در بافت دیروز شهر دو محله خمیر کلایه و "اردو بازار" در شمال شهر برپا بوده‌اند "خمیر کلایه" زیستگاه فرمانروا و پیرامونیان او که خود به چند گروه می‌شدند، بود و "اردو بازار" گردهم آمدنگاه سربازان پاسدارنده ارک فرمانروا.

با پرسه‌ای در محله‌های بازمانده از دیروز نگاهی به دو سوی کوچه‌های تنگی که چون مارهای خفته برگنجی درهم پیچیده از لابلای دیوار خشتی و نم‌زده می‌گذرند می‌توانیم دیروز را دریابیم و ببینیم که چگونه در آن روزها نیز رنجبران و فرا آورندگان از

دو سو فرآورده تلاششان را به مبدأ نگاه "میدان" برده و می فروختند و بازرگانان شبکلاه بر سر در دهک‌های چوبین و تاریک بر سر افشرد کوشش آن به بازار آمدگان چانه می زدند و سرخورده بازشان می گردانند و خود پس از چند گاهی، کیسه‌ها را از زرناب لبالب ساخته و پای از آن مرز به این سو نهاده و باباجی از دیروز خود جدا و به زیستن در این سوی مرز و پیرامون ارک فرمانروا سرافراز می گشتند و از آن پس، آن مرز بر آنان گشوده شد و می رفتند و می ستانند و می آمدند. در آن کوچه‌ها که برای ایستادگی در برابر دشمنیهای ناخواسته و پیچا پیچ و دریند در میان دیوارهای بلند ساخته شده‌اند و هنوز صدای تاختن دشمنانی را که به خواست باشندگان این سو به شهر تاخته‌اند می شنوی و سربازان را می بینی که چون دیواره‌ای باشندگان این سوی را می یابند و پاس می دارند. در میان آن کوچه‌ها، هنوز صدای شکستن چرخهای ریسنده نخهای ابریشم و دریدن گریبان ابریشمین دخترکانی که زلفان خود را بافته‌اند و دویدن هراسناک کودکانی که کتله برپا دارند و بر سنگفرشهای حیاط خانه‌ها می گریزند و مادرانی که مشت بر سینه می کوبند و دشمنیها را زیر تازیانه نفرینهای خود گرفته‌اند می شنوی و غمین می شوی و می گریزی تا از دیروزها دور شوی و با امروز در آمیزی محله‌های دیرین لاهیجان هر یک یادمانهایی دارند و بهتر است که سخن را به آنها بریم، شعر 'بافان: اگر لاهیجان را شهر ابریشم می نامند، از آنست که شعربافان در آن بوده است. شعربافان محله‌ای است در جنوب خاوری شهر لاهیجان که به روزگاران دیرین "کوهستانکی" نامیده می شد. گشودن پيله و کشیدن نخ، کاری دلپذیر است و تار بر تار نهادن و تار و پود بر هم بافتن و گستره‌ای از رنگها را پدید آوردن، کاری دلپذیرتر. ابریشم رنگین را می بینید بر پیکری چون عاج و گردنی به افراشتگی آفرا و زلفانی چون آبشاری از مشک ولی کمتر از بویغاکمی بازمانده پيله‌ای که نخ از آن کشیده‌ایم آگاهید. "کوهستانکی" را از برای آن برگزیدند که زمینی بلندتر از دیگر محله‌های لاهیجان دارد و باد بر آن می سرد و بوی را می برد و می توان بر بلندای سراسیب آن نهی کند و بازمانده پيله‌ها را در آن ریخت و آب بر آن بست و مانداب بویناک را با آب به رودهای پیرامون شهر فرستاده دیرینسالان به یاد دارند و می گویند که پیرامون خانه‌های این محله را دیواره‌هایی از نی به هم دوخته گرفته بود. و کوچه‌های فراز و فرودی داشت و در روزهای پر باران گاه گل تا میانه دیوار می آمد. شامگاهان استران پای در گل می کوفتند و از پیچا پیچ کوچه‌ها می گذشتند و بار سبک

پیچیده در گونیهای کنفی خود را، به در خانه‌ها فرو می‌نهادند و شامی دیگر می‌آمدند و باری بر می‌گرفتند که بافته از تارهای نازک کشیده شده از پيله‌ها بود. باشندگان محله، بیشتر به کار ابریشم بودند و چون ابریشم را شَعْر نیز گویند، این محله نیز شعر بافان نام گرفت. می‌گویند تا سالهایی پیشتر، چون از کوچه‌های این محله می‌گذشتی، نوای چرخش آرام چرخهای ابریشم کشی و آوای خسته دستگاههای بافت پارچه‌های ابریشمی را می‌شنیدی، ولی امروزه از آن آواها و نواها نشانی نیست و تنها نام این محله می‌تواند یادآور آن روزگاران باشد. گستره رنگین و پر نقش شعر بافان سالهایی پیشتر، از میان دریده شد و خیابان "کاشف" در میانش نشست و امروزه در کنار این خیابان با فروریختن ساختمانهای دیرین و برپایی ساختمانهای نوین محله شعر بافان خود آمیخته‌ای از کهنه و نو شده، همانگونه که امروزه ابریشم مصنوعی چرخهای ابریشم کشی و دستگاههای بافت پارچه ابریشمی را از کار انداخته و بی صدا کرده است.

خمیر کلايه^۱ - این محله که برخی آن را دیرین‌ترین محله لاهیجان می‌دانند و در شمال باختری شهر قرار دارد؛ (خُمَر کلا) و "قمار کلا" نیز نامیده می‌شود. این محله زیستگاه فرمانروایان لاهیجان و پیرامونیان آنها بود و هنوز باگشتی در آن می‌توان خانه‌های بازمانده از آنانی که روزگاری نه تنها بر لاهیجان، بلکه شاید بر نیمه‌ای و یا همه گیلان فرمان می‌راندند، دید. این محله از شمال به غریب آباد، از خاور به اردو بازار و از جنوب به پُرده سر مرزمنداست و هر چند که گستره‌ای به گسترده‌گی دیگر محله‌های شهر ندارد ولی یادآور یادمانهای بازمانده از دیروز است. نام این محله برآورده از دو واژه همبسته "خمیر" و "کلايه" است. کلايه یا "کلا" یا "کَل" به معنی پهنه‌ای است جا گرفته در گستره‌ای پهن‌تر که پسوند بسیاری از جاینامهای خاوری گیلان است. واژه "خمیر" دارای معانی آشنای آرد آمیخته به آبی که با آن نان می‌پزند، می‌باشد و برخی برآنند که در سالهای دیرین نانوايیهای بسیاری در این محله یافت می‌شده که درست به نظر نمی‌رسد، چه اینکه در گذشته خانه‌ها خود دارای تنور بوده‌اند و کمتر مردم به خرید نان پخته دست می‌زدند. برخی برآنند که این نام برآمده از همبستگی دو واژه خومر و کلايه بوده و خومر به معنای سفالگر است با نگرشی به ساختمانهای گیلان و وسایلی که در خانه‌های این سامان به کار گرفته می‌شود، و سفال کاربرد فراوانی در این زمینه‌ها دارد، می‌توان پذیرفت که در این محله سفالگران فراوانی به فرآوردن دست ساخته‌های خود

1- XOMER KALA = Qomar kala

پرداخته و از آنرو این محله را چنین نامیده‌اند، هر چند که امروز نشانی از آن کارگاهها نیست و این سبب شده که برخی را از این گمان جدا ساخته است. برخی نیز این محله را قمار کلایه نامیده و برآنند که در این محله قهوه‌خانه‌های فراوان برپا بوده و قماربازان در آنجا گرد آمده و به قمار می‌پرداختند.

اردوبازار^۱ محله‌ای است در میانه شمالی لاهیجان که از باختر به محله خمیر کلایه و از خاور به محله امیر شهید مرزمنداست و در دو سوی خیابانی که مرکز شهر را به جاده‌ای که به سوی رودبنه می‌رود، قرار دارد. دربارۀ نام این محله، دو گمان در باورها وجود دارد. نخست اینکه برخی می‌گویند این محله در بردارنده چند بازار بوده و گرد هم آمدن آن چند بازار سبب چنین نامی است. و برخی برآنند که در این محله در سالهای دیرین اردوی سربازان زیر فرمان فرمانروایان لاهیجان و بیه پیش بوده و از آنرو چنین نامیده شده است.

در پاره باختری این محله، آرامگاه امیر شمس‌الدین قرار دارد که در میان مردم به "اردو بازار بزرگوار" شهره است.

امیر شهید^۲ - محله‌ای است در شمال خاوری لاهیجان که از یک سو به محله اردو بازار و از دیگر سو به استخر لاهیجان مرزمنداست. نام این محله از رویدادی که در سده‌هایی پیشتر در پایانه خاوری این محله در کنار کارخانه چایسازی ابریشمی امروز رخ داده، گرفته شده و در آن رویداد "سید محمد فیروز کوهی" که از بازماندگان سادات زیدی بوده، در ستیزه‌ای کشته شده و پس از چندی پیکر او را در میانه آن محله به خاک سپردند که آرامگاه او امروزه چون زیارتگاهی در شبهای آدینه بسیاری از مردم را به سوی خود می‌کشاند. چند سال پیش خیابانی به نام اسکندر آباد که امروزه "شهید دستغیب" نام دارد، در میانه این محله از جنوب به شمال کشیده شده و نوسازی کناره‌های آن بافت دیرین این محله را بر هم ریخته و شاید بتوان گفت که امروزه در این محله نسبت به دیگر محله‌های دیرین لاهیجان کمتر بافت دیرین به چشم می‌خورد.

پُرده سر^۳ - این محله در جنوب باختری شهر لاهیجان قرار دارد و از شمال به محله‌های خمیر کلایه و گاروانسرابر و آسورملی و از جنوب به محله گاه‌بنه، از خاور به محله میدان

۱- بمعنی دیگر - کسانی که مأمور خرید آذوقه برای سپاه بودند در چنین جایی مأوا داشتند

و از باختر به رود لاهیجان که به سبب گذشتن از کنار محله پرده سر به رود پرده سر نیز شهره است، مرزمند می باشد.

نام این محله پیوندیست از دو واژه "پرد" و "سر"، "پرد" در گویش گیلکی به معنی پل است و دلیل وجود چنین واژه‌ای در این نام بر پا بودن پل خشتی دیرینی که میان مردم به "خشت پورد" شهره است و بر رود لاهیجان زده شده و در این محله می باشد و (سر)، در گویش بومیان این سامان به معنای کنار است و از پیوند آنها می توان معنای "کنار پل" را به دست آورد. میانه این محله را خیابان کاشف غربی "بریده و برپاگشتن ساختمانهای نوین در کناره این خیابان بافت دیرین را از بین برده و این محله را نمایشگر درهم آمیختگی دو بافت دیرین و نوین نموده است.

گابنه^۱ - (گاه بنه) - این محله در جنوب لاهیجان قرار دارد. و بافت آن نمایشگر دیرینگی شهر لاهیجان است و با پرسه‌ای در کوچه‌های تنگ پُر پیچ آن می توان لاهیجان را در سده‌های بیشتر پیش چشم آورد. نام این محله از پیوند دو واژه «گاه» و «بنه» به دست آمده و گاه بمعنی جای و بنه به معنی زمین کشاورزی است که در پیوند با هم به معنی کشتگاه بکار می روند. نام این محله و بافت آن نمایشگر آن است که زمینهای این محله در روزگاران پیشین کشتگاه سبزیهای خوردنی و محل پرورش دامهایی چون گاو و گوسفند بوده است.

میدان^۲ - این محله در میانه جنوبی شهر لاهیجان قرار دارد و از جنوب به محله یحیی آباد، از خاور به محله آسید محمد، از شمال به محله‌های "جواهر پشته" و "شعر باقان" و از باختر به محله پرده سر مرزمند است. این محله از دیرین‌ترین سالهای دیروزگردهم آمدنگاه بازرگانان بوده و هنوز توانسته بافت بازرگانانه پیشین خود را پاس داشته و تنها بخشی از آن نمای دیرین را رها کرده و نمای نوین بازارهای شهرهای دیگر را به خود بگیرد. آثار تاریخی چهارپادشاه و حمام گلشن و مسجد جامع که در این محله برپا هستند، نمایشگر دیرینگی این محله می باشد.

در کنار و میان محله‌های بزرگ لاهیجان محله‌های کوچکتری نیز بر پایند که برخی بازمانده روزگاران دیرین و برخی برپاگشته سالهای نوین هستند.

جیرسر - این محله که در پایانه پاره شمالی شهر قرار دارد محله‌ای است پدید آمده در روزگار نوین و نشانه‌ای از دیرینگی در آن نیست. نام این محله پیوندیست از دو واژه

1- GAHBANE

2- MEYDAN

«جیر» به معنای پائین یا فرودست و «سر» که در پیوند با هم به معنای کنار فرودست شهر است. از آنجا که در شهر لاهیجان هر چه از جنوب به شمال برویم از بلندی زمین کاسته می‌شود بخش شمالی شهر پایین‌تر است و به این سبب است که شمالی‌ترین پاره شهر فرودست‌ترین پاره آن است و چنین نامی را یافته‌است.

غریب آباد- این محله در شمال شهر لاهیجان و فراتر از محله خمیر کلایه قرار دارد و گستره آن از جانب خاور به جیر سر می‌رسد. غریب آباد محله دیرینی است و به گفته‌ای بازمانده‌ای از روزگاران سالهای پسین فرمانروایی کیاییان و در میانه دوران فرمانروایی شاهان صفوی بر گیلان است. نوشته‌اند که این محله ساخته «کالنجاز سلطان» که در تاریخ به غریب شاه و عادلشاه شهره است و در زمان فرمانروایی شاه صفی صفوی پس از چیرگی صفویان بر لاهیجان و ستمهای آنان بر مردم خیزشی رهایی جویانه زده و مردم این سامان پیرامون او گرد آمده و چندی با سپاه صفوی جنگیده و سرانجام شکست خورده و اسیر گشته و در قزوین نعل بر کف پایش کوبیده و او را واداشتند که با نعلی که در پای داشت بر زمین راه رود و در بخش تاریخی به گستردگی از او و خیزش او سخن رفته شده است.

حسن بیگدشت^۱- این محله در شمال باختری شهر لاهیجان و فراسوی سه راه‌ای که از جدایی جاده‌های رودبنه و نویجار از خیابان حافظ شمالی پدید آمده قرار دارد و دیرینگی نداشته و به تازگی برپا گشته است. به گفته‌ای روزگاری زمینهای کشاورزی این پهنه، که امروز کم کم زیر خانه‌هایی که بر آنها برپا می‌گردند، ناپدید می‌شوند، از آن زمیندار بزرگی به نام حسن بیگ بوده است.

نخجیر کلایه- این محله در شمال خاوری لاهیجان و سوی چپ جاده‌ای که از لاهیجان به سوی لنگرود می‌رود قرار دارد و از محله‌های نوین برپا شده در پیرامون شهر به شمار می‌رود. پیشتر در این پهنه روستایی به همین نام برپا بوده و در سالهای پسین اندک اندک بافت روستایی به هم ریخته و از خانه‌های روستایی دیگر نشانی نیست و بافت نوینی در این پهنه پدید آمده است.

حاجی آباد- این محله در باختر شهر لاهیجان و میان شهر و روستای بازکیاگوراب و در دو سوی جاده‌ای که از لاهیجان به سوی رشت می‌رود قرار دارد. هر چند که در این محله امروزه از بافت دیروز نشانی نیست، ولی با آگاهی به اینکه در

1- HASAN BEIGDAST

سده‌های پیشتر در پهنه شهر لاهیجان که تا روستای بازکیاگوراب و فراتر از آن گسترش داشته و این محله را نیز در خود داشته، باید این محله نیز در بر دارنده آثاری از دیروز باشد، ولی گویا با آغاز دوران کشت چای و دگرگون گشتن بیشتر زمینهای این محله به کشتگاههای چای آن چه را که در این پهنه وجود داشته از بین برده‌اند.

کاروانسرابر - محله‌ای است که در پاره باختری شهر لاهیجان قرار دارد و از شمال به محله خمیر کلایه و از جنوب به محله پرده سر مرزمنند است. این محله از دیرینگی ویژه‌ای برخوردار است. با نگاهی به آن می‌توان دریافت که بازمانده روزگاران پیشین است، پس از چیره‌گی شاه عباس صفوی بر لاهیجان کاروانسرای در این محله که بر سر راه رشت به مازندران قرار دارد، ساخته شد تا آنانی که از رشت راهی فرح آباد ساری بودند شب را در آن گذرانده و آسوده باشند. پس از سالیانی، پیرامون آن کاروانسرا محله‌ای برپا شد که بدان سبب کاروانسرا بر " نام گرفت و امروزه آمیخته‌ای از بافتهای دیرین و نوین است.

آسور ملی^۱ - این محله که امروزه در پهنه کوچکی میان محله‌های خمیر کلایه و کاروانسرابر، قرار دارد به سبب به خاک سپرده شدن سیدی پرهیزگار به نام آقا سید میر علی یا آقا سید صدرالمعالی در آن به چنین نامی شهره گشته است. در میان گرفته شدن این محله از سوی محله‌های دیرین لاهیجان این محله را نیز دارای بافتی دیرین نموده و هنوز می‌توان در کوچه‌های آن بوی دیروز و دیرینگی را حس کرد.

جواهرپشته - این محله که در میانه شهر و در بخشی از محله میدان ساخته شده میدانگاه تلاش بازرگانان به شمار می‌دود و بخشی از آن را امروزه بازار روز شماره ۲ در برگرفته است.

آسید ممد - این محله در جنوب لاهیجان و در میان محله‌های میدان و شعر بافان، کرد محله و یحیی آباد قرار گرفته و دارای بافتی دیرین است. در این محله آرامگاه آقا سید محمد یمنی از سادات زیدی قرار گرفته که زیارتگاه مردم لاهیجان به شمار آمده و پیرامون آن امروزه یکی از گورستانهای شهر لاهیجان است.

کرد محله - این محله در جنوب میانه لاهیجان در پهنه‌ای گسترده در خاور محله آسید - ممد قرار دارد و باشندگان آن ترکهایی - نه کردها - هستند که از پهنه‌های ترک نشین آذربایجان برای کار و یافتن راهی برای زندگی بهتر به گیلان آمده و به کارهای

کشاورزی و ساختمانی می‌پردازند.

باشندگان ترک این محله با گذشت زمان و به دراز کشیده شدن زمان باشندگی‌شان با گویش گیلکی آشنا شده و در حال آمیختن با گیلکها هستند. باشندگان ترک این محله به هنگام برگزاری مراسم سوگواری روزهای نهم و دهم ماه محرم در دسته‌های ویژه گرد آمده و به گویش آذری به سوگواری می‌پردازند.

کویبجار^۱ - این محله در جنوب خاوری شهر لاهیجان آنجا که پهنه جلگه‌ای بلندی یافته و از سینه شیخانکوه بالا رفته، تا از آن بلندا به جلگه بنگرد و در جنوب جاده‌ای که از لاهیجان به "چهارخانه‌سر" می‌رود برپاست و به دوپاره بالا کویبجار و پایین کویبجار، بخش گشته است. کویبجار بر زمینهای روستایی به همین نام برپا گشته و آرام آرام بافت روستایی پیشین را نابود ساخته و بافت نوین خود را بر دوشهای خسته روستایی بازمانده از دیروز به سنگینی فرو گذاشته است. و شاید تا چندی دیگر نتوان در آن پهنه نیز نشانی از دیروز یافت. زیبایی این پهنه بسیار چشمگیر است و اگر بتوان با شیوه‌ای نوین به گسترش آن کمک کرد، این محله می‌تواند در آینده نمایی زیبا یافته و از جاهای دیدنی شهر به شمار رود، هر چند که در رشد امروزی آن دیدگاهی مناسب به چشم نمی‌خورد. یحیی آباد - این محله در جنوب محله میدان قرار دارد و دیرینگی چندانی نداشته و بافت آن آمیخته‌ای ناهمگون از بافت ناتوان پیشین و بافت ناتوانتر امروز است.

نمک آبی^۲ - این محله جنوبی‌ترین پاره لاهیجان است و بافتی نوین دارد و امروزه با پاره پاره کردن زمینهای آن و برپا گشتن شهرکی به نام سلمان در آن، این محله بافتی تازه چون بافت دیگر شهرکهای برپا گشته پیرامون شهرها یافته است.

کوی زمانی - این محله در بردارنده شهرکی تازه برپا شده در جنوب لاهیجان و در پهنه‌ای گسترده در خاور و جنوب جاده‌ای که از لاهیجان به سوی روستاهای بوجایی^۳ و سادات محله در شهر سیاهکل می‌رود قرار دارد. بافت این محله که امروزه به کوی سردار جنگل شهره است نیز چون بافت بیشتر شهرکهای پیرامون شهرها بافتی ناهمگون و درهم ریخته است.

استخر - محله‌ای است نوساز و برپا گشته بر کشتگاههای چای بر سینه باختری شیخانکوه که از شمال به استخر، لاهیجان و از جنوب به جاده‌ای که از لاهیجان به سوی

1- KOBIGAR

2- NAMAKAEI

3- BUJAEI

روستای چهارخانه سر می‌رود، مرزمند است. این محله را می‌توان تازه‌ترین محله برپا شده در لاهیجان دانست که به سبب برپا بودن به بلندیهایی خاوری شهر از زیبایی ویژه‌ای برخوردار و خانه‌های تازه ساز آن آمیخته‌ای ناهمگون از شیوه‌های ساختمانی سرزمینهای گوناگون جهانی دارد و دارای چشم‌اندازی زیباست.

امروز لاهیجان دیروز را در میان گرفته و گاه نه بر اسبی سوار بلکه پرسه زنان و خندان در دل آن راه می‌جوید و در سالهای پسین شهری که سالها در میان رود و استخری در بند بود زنجیر گسسته و از رود و استخر گذشته ولی از یک سو کوهها و از دیگر سو، ناخواستن از درآمیختن با دیگر گردهم آمدن‌گاههای بشری دگر باره در بندش نموده‌اند و شهر را واداشته‌اند که به آزمونی نوین دست یازد و از شمال روی به دریا نهد و از جنوب ره به سوی خاستگاه پسران بویه و زیار گشاید. از باختر پس از خفتن کفه پل پهناوری بر پرده سر راه گسترش یافته و چند روستای پیرامون خود را در میان گرفته و تا نزدیکیهای روستای بازکیاگوراب پیش رفته است و شاید تا چند سال دیگر آن را در خود فرو برد. لاهیجان بدینگونه از شمال و جنوب و خاور نیز پیش می‌رود، هر چند که گسترش از سوی شمال جنوب کندتر است و می‌تواند در آینده آسیب‌هایی را پدید آورد.

در پهنه‌های تازه پدید آمده پیرامون شهر دیرین نابرابریهای اجتماعی بازمانده از پیش بیشتر به چشم می‌خورد و نگرشهای نادرست دست اندرکاران سبب پدید آیی زمینه‌های پدید آورنده آسیب‌هایی گشته‌اند که فردا به گمان برای پاسخ گفتن به آنها دیر است.

در پهنه‌های گسترش یافته نوین دارندگان درآمدهای بالا بدون نگرش به راه دستیابی به درآمد، ساختمانهایی را که ناپیشگر میزان درآمد ولی ناهمخوان با بافت بومی شهر است برپا داشته و دارندگان درآمدهای اندک در گوشه‌ای دیگر با برپایی ساختمانهایی که آنها نیز با بافت شهر همخوانی ندارند، حضور خود را بر شهر تحمیل نموده‌اند و با بر هم ریختن بافت دیرین شهر، در پیرامون بافت نوینی را که بیانگر پدید آیی طبقات دارنده و ندار نوین شهر است پدید آورده‌اند.

در بافت امروزی شهر که در هم آمیخته‌ای از بافتهای دیروز و امروز است، بازار و مراکز بخش نیازمندیهای شهر همچنان در میانه شهر قرار دارد و پراکندگی آموزشگاهها و مراکز خدماتی به درستی انجام نگرفته و همگان برای دسترسی به ادارات و بازار ناچارند به پاره میانی شهر بیایند که این در آینده و با گسترش بیشتر شهر سبب پدید آیی مشکلات نوینی که امروزه شهرهای بزرگتر با آن روبرو هستند، خواهد شد. امروزه

خیابان امام خمینی که از شمال خاوری شهر پس از رسیدن به جاده‌ای که از رشت به لاهیجان می‌رسد، آغاز شده و همه درازای شهر را خاور به باختر می‌پیماید و به جاده‌ای که از لاهیجان به لنگرود می‌رود می‌پیوندد، پر رفت و آمدترین خیابان شهر است، که به سبب کمی پهنای آن رفت و آمد در آن با مشکلاتی انجام می‌گیرد، هر چند که در سالهای پسین شهرداری کوشیده تا با ایجاد خیابانهای تازه و جاده کمربندی از بار ترافیک بکاهد. امروزه شهرداری لاهیجان برای پاسخگویی به نیازهای شهری و پدید آری زمینه برای برنامه ریزیهای دولت پهنه شهری لاهیجان را به سه پاره شمالی و میانی و جنوبی بخش نموده که همه پهنه برپا در شمال خیابان امام خمینی را منطقه ۱، پهنه میان دو خیابان امام خمینی و کاشف را منطقه ۲، و گستره خفته در جنوب خیابان کاشف را منطقه ۳، نام نهاده و می‌کوشد که نیازهای هر پاره را بررسی و در راه برآوردن آنها تلاش و کنکاش بایسته را انجام دهد.

در پایان این بخش سخنی است با سردمداران شهر و آنانی که چندگاهی شهر به آنها سپرده شده. همانگونه که گفتیم لاهیجان شهر دیرینی است و بازمانده‌ای است از دیروز با یادمانهایی که در لابلای خشتهای سرخ و خام دیوارهای بلند خانه‌هایی که اسیر کوچه‌های تنگ و پیچ‌پیچ شهرند جا خوش کرده و چشمی به دیروز و چشمی دگر به فردا دارند. شکستن قاب چوبی و بیرنگ و گاه موربانه خورده آئینه‌ای خوشرو و در بند ساختن آن آئینه در قابی از پولاد یا آلومینیم و یا پلاستیک فشرده آسان است و می‌توانی دگر باره در آن آئینه بنگری و لبخندی بر لب آری و شانه بر زلفت کشی، اما ای کاش پیش از شکستن قاب پیشین، پسین نگاهت را بر آن بدوزی تا بدانی که تنها موهای سپید تازه رسته بر میانه زلفت را به تو نمی‌نمایاند، بلکه از دیروز، آن روزهایی که زلف مشکینت بر شانه می‌ریخت نیز با تو سخنها دارد. تیغ بر دست، دیروزهایمان را از بلندای درخت رشد یابنده روزگارمان چون شاخه‌هایی بر پایمان فرو نریزد که تا بلندای بیشتری یابیم. شاخه‌هایمان را واگذارید تا کودکی بر آنها دست اندازد، و فرا آید و بر بلندایی بنشیند که بتواند از اوج آن دورها را بنگرد و راه رفتن بهتری را برای فراداهایش بیابد.

ششم فروردین یکهزار و سیصد و شصت و نه

□ دیدگاه تاریخی در شهرشناسی شهرهای گیلان

از: مهندس سید حسن معصومی اشکوری - مسؤول امور بین‌المللی و

عضو هیأت تحریریه مجله علمی و معماری و شهرسازی

گذشته از تعاریف مشخص و کاربردی که براساس میزان جمعیت، تراکم آن و نقشهای سیاسی - اداری برای شهر قایل شده‌اند و بدین ترتیب آن را از نقاط روستایی متمایز می‌سازند؛ اما به گواه بسیاری از اسناد و منابع موجود در زمینه شهرنشینی و علمی که از جنبه‌های مختلف با آن در ارتباط هستند؛ هنوز یک تعریف علمی توافق شده و در چار چوب موازین و معیارهای نظری برای شهر وجود ندارد، هر یک از اندیشمندان با عمده کردن یک یا چند عنصر یا عملکرد شهری، شهر را براساس آن تعریف می‌کنند.

نقش سیاسی - اداری و استقرار دستگاههای حکومتی از نظر گاه "مقدسی"^۱ عمده‌ترین عامل تعریف یک مکان به عنوان شهر بحساب آمده؛ در حالی که شکل‌گیری مازاد تولید زراعی و نیاز به عرضه آن در بازار جهت مبادله و به تبع آن ایجاد حس رفاه طلبی و زندگی راحت‌تر از دید "ابن خلدون"^۲ موجب تشکیل و توسعه شهر می‌شود. "ماکس وبر"^۳ عوامل کلی و سه‌گانه ایجاد بازار دایمی، خودگردانی و تسلط روابط تجاری در مناسبات اقتصادی را در امر پیدایش نقاط شهری عمده می‌کند و بالاخره یک مجتمع زیستی هنگامی می‌تواند شهر خوانده شود که اولاً "قادر باشد به

۱- مقدسی، ابو عبدالله محمد بن احمد: احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ترجمه علی نقی منزوی، شرکت مؤلفان و ترجمان، تهران، ۱۳۶۱.

۲- ابن خلدون، مقدمه، ترجمه محمد پروین گنابادی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۵۲

۳- راباپورت، امس: منشاء فرهنگی مجتمع‌های زیستی، ترجمه راضیه رضازاده، جهاد دانشگاهی دانشگاه علم و صنعت، تهران ۱۳۶۶

یک منطقه نظم بخشیده و ثانیاً بتواند فضای به هم پیوسته‌ای از فعالیتها را در یک قلمرو متشکل نماید. عامل نظم بخشی به عنوان اساسی‌ترین خصیصه یک شهر را "امس راپورت"^۱ تعریف می‌کند.

تعریف شهر هر چه که باشد؛ مسئله مهم در حله اول چگونگی پیدایش و شکل‌گیری شهرها و در گام بعدی مکانیسم تطوّر کالبدی فیزیکی آنها در طول زمان است. "مکتب تاریخ نگاری"^۲

در مطالعات شهرشناسی، پیدایش مازاد تولید اقتصادی در یک قلمرو، تجازت آن در یک مکان مبادلاتی (بازار) که معمولاً در نقاط دارای استعدادهای بالقوه از جمله واقع شدن در تقاطع مسیرهای رفت و آمد و گسترش حمل و نقل را عوامل اصلی شکل‌گیری شهرها می‌داند. بدنبال این، تحول ساخت و سازها و گسترش فیزیکی بافت‌های شهری در طول زمان براساس دیدگاه "اکولوژی اجتماعی شهر"^۳ در چارچوب مکتب شیکاگو و براساس تجزیه "ارنست برگس" به صورت دوایر متحدالمرکز به مرکزیت منطقه تجاری (بازار) شهر به سمت بیرون با شکل‌گیری مناطق مختلف مسکونی متعلق به طبقات گوناگون اجتماعی است.

ماکس وبر پیدایش شهرها را از تلفیق دو پدیده یکی "دژ" و دیگری "بازار" بیان می‌دارد در حالیکه نطفه اولیه شهرها را در شکل‌گیری بازار و سپس ایجاد ارتباط دائم تجاری میان شهر با کشاورزی عنوان می‌کند؛ با تأکید بر امر خودگردانی اداره امور شهرها، مفهوم سیاسی - اداری شهر را مورد توجه قرار داده و ایجاد "دژ و ساخلو نظامی" را به جهت تداوم آن مفهوم و عاملی جهت حفظ خودمختاری زندگی سیاسی - اجتماعی - اقتصادی شهرنشینی قلمداد می‌کند. براساس نظر وی شهرها در طول تاریخ

۱- وبر، ماکس: شهر در گذر زمان، ترجمه شیوا (منصوره) کاویانی، شرکت سهامی انتشار، تهران ۱۳۶۹.

۲- بیران، پرویز: دیدگاه‌های نظری در جامعه‌شناسی شهر

۳- شکویی، حسین: جغرافیای اجتماعی شهرها، اکولوژی اجتماعی شهر، دفتر مرکزی جهاد دانشگاهی،

تهران ۱۳۶۵.

و با طی مسیر تحولات به صورت شهرهای مصرف کننده یا تولید کننده و یا سوداگر به حیات خویش ادامه خواهند داد [ماکس وبر، ۱۳۶۹].

همین نظر توسط "دکتر عابدین در کوش^۱" بکار گرفته شده و بدین اساس شکل گیری شهرها بر پایه ایجاد نقش اداری - نظامی در آنها، برج و بارو و محل تجمع فعالیت های اقتصادی به ویژه تجارت اتفاق افتاده است؛ که در طول زمان به صورت منابع تشکیل فرهنگ ها و تمدن های بشری در آمده اند. "پروفسور هوفر^۲" شکل گیری شهر را منتج از ارتباط شش نوع ساختار و موقعیت می داند که عبارتند از ساختار اقتصادی (تجارت)، ساختار اجتماعی (طبقه بندی اجتماعی مردم) ساختار کالبدی (شکل گیری ساختمان ها و معابر به صورت طرح شهری)، موقعیت قانونی (حق خودگردانی)، موقعیت جغرافیایی (استعداد و توان های قلمرو اطراف) و حیات سیاسی (مرکزیت اداری - سیاسی - نظامی). پیدایش و رشد شهر هنگامی بوقوع می پیوندد که همه عوامل فوق با یکدیگر تأثیر نمایند. اگر در شهری فقط دو یا سه عامل وجود داشته باشد؛ شهر کوچک باقی مانده و بلکه به صورت یک روستا تبدیل می شود.

از بعد تطور کالبدی فیزیکی، سیر تحول نقاط شهری بطور عام از شکل رشد اندام وار و ارگانیک با بافتهای متراکم دارای معابر پیچ در پیچ به صورت شهرهایی بوده است که امروزه صفت مدرن بدانها اطلاق می گردد و زمینه شکل گیری شان از دوران رنسانس اروپا به وجود آمده است، شهرهای مدرن ویژگی هایی چون مکانیزاسیون استاندارد شدن زندگی، استحکام و تکیه بر هندسه گرایی را در سه عنصر رنسانسی شهرسازی یعنی احداث خیابانهای مستقیم و کشیده به منظور تسهیل دسترسی ها و تردد^۳، ایجاد شبکه شطرنجی به عنوان اساس و پایه شکل گیری بافتهای مسکونی

۱- عابدین در کوش، سعید: درآمدی به اقتصاد شهری، مرکز نشر دانشگاهی تهران ۱۳۶۴

۲_ pul. HoFer: The tahrin new towns, ExhiBition Catal oGue department of Architectuke, Swiss Federal Institute of technology.

3_ Sir patrick Abercrombie Town and country plannig

جدید و بالاخره خلق فضاهای متنوع شهری برای استفاده سواره یا پیاده با تأکید بر قرار دادن عناصر پایانه‌ای و یادمانی به صورت مجسمه‌ها، فواره‌ها، ستون‌های یادبود و ... در آنها به منظور ایجاد عوامل تأثیرگذار بر ذهنیت بینندگان و شهروندان.

در آثار متعدد تاریخی، جغرافیایی، فرهنگی، ادبی، اجتماعی و غیره ... که در مورد گیلان تاکنون چاپ و انتشار یافته است. هر چند در معدودی از آنها جسته و گریخته راجع به شهرهای استان موارد و نکاتی ذکر گردیده اما تاکنون اثر خاص و مدونی در مورد پیدایش، شکل‌گیری، گسترش و تحول شهر و شهرنشینی در گیلان منتشر نشده است. جای خالی این مهم شدیداً احساس می‌شود این مقاله قصد دارد تا بتواند فتح البابی در این زمینه باشد تا با تشویق و پیگیری از جانب مسؤولان و علاتمندان دست اندرکار بتواند تسری یافته، بلکه در آینده به صورت تاریخ شهرنشینی استان گیلان تبدیل گردد.

هدف این مقاله ارائه یک دیدگاه تاریخی در مطالعات شهرشناسی و شهرنشینی در استان گیلان است، و می‌کوشد ضمن طرح یک چارچوب نظری و با ارائه یک دیدگاه تاریخی، منشاء پیدایش، نحوه شکل‌گیری و سپس فرآیند تحولات کالبدی شهرهای گیلان را تئوریزه نموده و معیاری عمومی برای مطالعه آنها عرضه نماید. برای رسیدن به این هدف ابتدا مبانی شکل‌گیری و عناصر مهم شهری در شهرهای ایرانی مورد بررسی قرار می‌گیرد. سپس شکل‌گیری شهرهای گیلان با ارائه یک چارچوب نظری تبیین شده و جهت تجزیه و تحلیل کالبدی سیمای شهرها معیارهایی معین می‌گردند. در انتها ضمن مقایسه مختصر عمده‌ترین ویژگی‌های شهرهای فلات مرکزی ایران با شهرهای گیلان، نحوه شکل‌گیری و تحولات کالبدی شهر رشت به عنوان یک مطالعه موردی با استفاده از چارچوب نظری و معیارهای معرفی شده، به صورتی بسیار کلی و اجمالی مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد.

شهرهای ایرانی - 'ایران‌شهر'

پیدایش، شکل‌گیری و گسترش شهرهای ایرانی در طول تاریخ تحت تأثیر چهار عامل عمده اتفاق افتاده است که عبارتند از: اعتقاد، اقتصاد، اقلیم، قلمرو". عامل اعتقاد

تحت تأثیر فرهنگ مذهبی، شرایط اقتصادی براساس توسعه بازار و مبادلات تجاری، محیط جغرافیایی به منظور انطباق زیست شهری با شرایط خاص اقلیمی و بالاخره ارتباط تنگاتنگ میان شهر و روستاهای موجود در منطقه پیرامونی بعنوان شرایط مناسب قلمرو در شکل‌گیری شهرهای دخیل بودند.

ذهنیت بشری همواره نیازمند به ایجاد انتظام و نظم دهی به محیط اطراف خود بوده است. کیفیت نظم بخشیدن به زندگی در فرهنگهای مختلف براساس معیارها، اولویتها، تمایلات و خواستههای ویژه هر فرهنگ تحقق می‌پذیرد. این مقوله به خصوص در فرهنگهای سنتی مبتنی بر اصول مقدس اعتقادی بوده است. بدین لحاظ است که بنا به گفته "امس راپاپورت" شناخت مجتمع‌های زیستی فقط از طریق آگاهی یافتن از محله‌های فکری مسلط در جریانات فرهنگی و مذهبی حاکم بر جوامع انسانی میسر و شدنی است. الگویی که بیانگر درجات سازگاری میان سازمان‌های فضایی و اجتماعی یک مجتمع زیستی می‌باشد باید بعنوان نظم دهنده محیط‌های مصنوع بشری مورد مذاقه قرار گیرد. به بیانی دیگر محیط‌های مصنوع تبیین‌کننده ویژگی‌های کالبدی فیزیکی سیستم‌های اعتقادی بشر در نظم بخشیدن به محیط اطراف خود می‌باشند. عموم مجتمع‌های زیستی دارای چنین نظم هستند، حال یک شهر هنگامی شکل می‌گیرد که به مناطق وسیعتری از لحاظ جمعیت، تراکم و وسعت در مقایسه با روستاها به شکل خاصی نظم بخشد [امس راپاپورت، ۱۳۶۶].

بنابر اعتقادات ریشه‌دار مذهبی ایرانیان، آبادانی و ویرانی با ریشه گرفتن از نیکی‌خدایی و بدی‌شیطانی، نه تنها با یکدیگر در ستیز نیستند بلکه به عنوان دو نماد محرک، در راستای شکل‌گیری و انتظام جهان و برای ایجاد انگیزش و تکامل در جامعه راه می‌پیمایند. بر این پایه "دکتر فلامکی (۱۰)" شهر ایرانی را مکان تلاقی این دو رشته پدیده می‌شناسد و عنوان می‌دارد که در ایران، شهر آنگاه که مرکز حکومت، نیروی نظامی و محل جمع‌آوری و نگهداری و رشد ثروت و نیروی تولیدی است موجودیتی از ارزش‌های "این جهانی"، و آنگاه که مرکزی است برای نمادهای فرهنگی، فکری، اندیشه‌های الهی و ارزش‌های معنوی دارای موجودیتی از ارزش‌های "آن جهانی"

می باشد. شهر همواره در طول تاریخ مدنیت ایرانی زیستگاه دینیاران، رزمیاران، دبیران و طبقه مهنه بود که تولیدکننده ثروتهای معنوی و مالی جامعه شهری بوده اند^۱. ایجاد مازاد محصول تولیدی در مرتبه اول در کشاورزی و سپس در صنایع کارگاهی از اولین شرایط شکل گیری شهرها بودند. پس شرط اساسی برای ایجاد زندگی شهری در ایران کشاورزی فشرده بوده است^۲. مبادله همین مازاد است که منجر به شکل گیری جامعه طبقاتی در شهرها می گردد و در واقع به قول "گوردن چایلد"^۳ پیدایش شهرها یا "انقلاب شهری" محصول دو انقلاب عظیم، یکی در ساختار اقتصادی و دیگری در ساختار اجتماعی است.

در کنار این، فراهم گردیدن امکانات حمل و نقل و انتقال مازاد محصول به شهر سبب رونق فعالیت های شهری و تشکل بافت فیزیکی ویژه جهت انجام داد و ستد به نام "بازار" می گردد. در تمام دوران پس از اسلام، در ایران، توسعه و رونق مبادلات تجاری عامل نهایی گسترش شهرهای کشور بوده است^۴. در درجه اول این مبادلات، فرآورده های کشاورزی قلمرو اطراف و محصولات صنایع کوچک شهری را شامل می گردید.

در ایران قلب سرزمین های حاصلخیز، کانون استقرار شهرها بوده است. براساس نظریات "دکتر فلامکی" اصل پیوستگی کالبدی شهری با محیط جغرافیایی و اقلیمی اطراف یکی از اصول اولیه شهرسازی سنتی در ایران به شمار می آمده است. بر همین اساس توجه فراوانی به مکان یابی متناسب عناصر شهری براساس شرایط

۱- فلامکی، منصور: شکل گیری شهرهای ایران، شهرهای ایران ج ۲، به کوشش محمد یوسف کیانی، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران ۱۳۶۶

۲- مجیدزاده، یوسف: آغاز شهرنشینی در ایران، مرکز نشر دانشگاهی، تهران ۱۳۶۸

۳- Child, V.G. The urban Revolution, Town planning Review, 21, 1950

۴- کیانی، محمد یوسف: شهرهای اسلامی، نظری اجمالی به شهرنشینی و شهرسازی در ایران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی تهران ۱۳۶۵

اقلیمی شهر وجود داشت و این همه در حالی است که شهرهای ایرانی بر اصل شکل‌گیری ارگانیک گسترش می‌یافتند و هیچگونه طرح و تفکر پیشین در پیدایش بافت‌هایشان دخیل نبوده است.

ارتباط تنگاتنگ شرایط اقلیمی با توسعه کالبدی - فیزیکی شهرهای ایرانی و گسترش آنها به اندازه‌ای بوده است که شرایط محیطی مجاور شهرها به عنوان یک میکروکلیمای طبیعی تعیین‌کننده جهت‌های توسعه شهری بوده‌اند و عوامل اکولوژیک شهری چون آب و زمین‌کشاورزی از جمله عناصر اساسی در شکل‌گیری و توسعه شهرها به شمار می‌آمدند. همین شرایط طبیعی و جغرافیایی بود که گذشته از دخالت مستقیم در نحوه شکل‌گیری بافت‌های مسکونی و معابر پیچ در پیچ و تنگ، موضع دفاعی شهر در مقابل تهاجم بیگانگان را نیز مشخص می‌نمود [دکتر منصور فلامکی، ۱۳۵۷].

شهرهای ایرانی در رابطه مستقیم و تنگاتنگ و به اتکای منطقه پیرامونی خود گسترش می‌یافتند. و میزان توسعه آنها بستگی به قدرت تولیدی و امکانات بالقوه و بالفعل روستاهای موجود در قلمروشان داشت. شرایط اقتصاد کشاورزی و دامپروری محلی تعیین‌کننده قدرت بازار مبادلات شهری بودند. به گفته "دکتر فلامکی" بازار شهرها بر حسب نقش ویژه‌شان در کار بازرگانی بر روی فرآورده‌های کشاورزی، دامپروری و نیز صنایع کوچک دستی، منعکس‌کننده سلیقه‌ها و سنن محلی و تضمین‌کننده تداوم فرهنگ بومی به شمار می‌آمدند. انسجام فرهنگی میان شهر و روستا و عدم تقسیم کامل کار اجتماعی میان این دو از جمله عوامل تشدیدکننده پیوستگی تنگاتنگ و شاید شهر و قلمرو پیرامونی‌اش به حساب آورده می‌شوند.

ساختار کالبدی شهرهای ایرانی از عهد باستان تا دوران اسلامی و قبل از تحولات اقتصادی اجتماعی معاصر که مستقیماً بر روی شهرنشینی کشور تأثیر گذاشته‌اند عبارت بودند از:

کهندژ یا ارک، که در وسط شهر قرار داشت، با دیوار محصور بود؛ قلعه‌ای بود شامل کاخ امرا و اقربای حکومتی، این بافت هسته مرکزی شهر را تشکیل می‌داد. شارستان، که محل سکونت دیوانیان، اشراف، تجار، کسبه، پیشه‌وران و دیگر

طبقات شهروندان بود. بازار و محلات مسکونی و گذرها و معابر در شارستان قرار داشتند و برگرد آن دیوار شهر کشیده می شد. ریض یا حومه شهر، ناحیه پیرامون شهر و محل سکونت کشاورزان و جایگاه استقرار مزارع و باغات که در خارج از دیوار قرار داشت. بنا به گفته "دکتر فلامکی" در شهرهای ایرانی گذر از مرکز شهر به سمت خارج بدین شکل بود که از کهندژ به شارستان و از آن به ریض و فضاهای کم و بیش ساخته شد آن می رسیدند. در میان ساختار سه گانه فوق مهمترین عناصر شهری مستقر در شهرهای ایرانی عبارت بودند از:

حصار و برج و بارو و دروازه، برای دفاع از شهر در مقابل تهاجم بیگانگان
بازارهای سرپوشیده، شامل راسته‌ها، تیمچه‌ها و کاروانسراها، محل داد و ستدهای اقتصادی و فعالیتهای اجتماعی.
مساجد، مدارس، تکایا، حسینیه‌ها و دیگر اماکن مذهبی که اغلب در بازار و حول و حوش آن واقع بودند.
میدان که پیش از اسلام فضایی سیاسی - اداری بود و بعد از اسلام به فضایی اجتماعی تبدیل گردید.
محله‌های مسکونی که براساس حرفت، موقعیت یا مذهب شکل می گرفتند و گاهی دارای دیوار و دروازه بودند.
معابر، گذرها و کوچه‌ها که بعنوان سازمان دهنده ساختار شهری، نقاط مختلف شهر را به هم متصل می نمودند.
سازمان فضایی شهرهای قدیمی ایران برپایه پیوستگی و وحدت فضایی میان عناصر فوق استوار بوده است. این امر بر پیوند فضایی میان مرکز شهر، مراکز محلات مسکونی و معابر منشعب از آن، گذرهای اصلی و میدان دلالت می نمود^۱

۱- توشلی، محمود: اصول و روش‌های طراحی شهری و فضاهای مسکونی در ایران، جلد اول، مرکز

در دوران معاصر با احداث خیابان‌های عریض به منظور ایجاد تسهیل در امر عبور و مرور و حمل و نقل و شکل‌گیری بناهایی با عملکردهای خدماتی، اداری، تجاری و ... شکل شهرها دستخوش تغییرات فراوانی گردیده است. محلات مسکونی بتدریج خود را از مرکز شهر دور ساخته‌اند و آنچه که پیرامون نواحی مرکزی شهری باقیمانده‌اند، محلات مسکونی قدیمی می‌باشند که نیاز به نوسازی و توجه فراوان دارند.

شهرهای گیلان - گیلانشهرها

شکل‌گیری شهرهای گیلان را نیز همچون شهرهای دیگر مناطق ایران باید حول چهار محور اعتقاد، اقتصاد، اقلیم و قلمرو مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار داد. زمینه‌های چهارگانه فوق هم دارای تأثیرات بسیار زیاد در گسترش و توسعه فعالیت‌های اقتصادی - اجتماعی در شهرهای گیلان بوده‌اند و هم به صورتی مستقیم در رشد ساختار کالبدی - فیزیکی آنها تأثیر داشته‌اند.

در کلیه محلات شهرهای بزرگ گیلان که نام آنها در آثار تاریخی و جغرافیایی متعدد آمده، بقعه امامزاده و مسجدی وجود داشته است که نحوه استقرار واحدهای مسکونی در محله براساس آن نظم و نسق می‌یافتند. محل اتصال محلات مختلف در شهرهای گیلان، بازار شهر است که نقش بسیار مهمی در توسعه شهرنشینی این منطقه ایفا نموده است. بازار، گذشته از اینکه سازمان فضایی شهر را شکل می‌بخشد، محل اصلی فعالیت‌های اقتصادی شهر و نقطه اتصال شهر با روستاهای موجود در قلمرو پیرامونی آن بوده است. تشکیل بازارهای هفتگی این نقش را صد چندان تقویت می‌نموده است. کیفیت و چگونگی ساخت و سازهای داخل شهر از نحوه ساختن بناها، بامها، نماها تا احداث معابر و کوچه‌ها، به علت شرایط ویژه اقلیمی، شدیداً تابع شرایط محیطی و طبیعی منطقه بوده است.

چگونگی شکل‌گیری گیلانشهرها یا شهرهای گیلانی را می‌توان براساس

چارچوب نظری زیر تبیین نمود. البته تأکید می‌گردد که این نظریه را باید در حد یک فرضیه مورد قبول قرار داد.

تا در مطالعات متعدد بر روی شهرهای مختلف استان به اثبات برسد. اما در این قسمت از مقاله کوشش می‌شود تا پایه‌ها و اصول نظریه را با استفاده از مدارک و اسناد استحکام بخشیده، بلکه در میدان آزمایشات بعدی آن را به ثبوت برسانیم.

در آغاز نمونه‌ای زنده و مشخص از یک گوشه دنیا به عنوان مثال و ایجاد ذهنیت آورده می‌شود و سپس بحث و تجزیه و تحلیل شکل‌گیری شهرهای گیلانی پی‌گیری می‌گردد. "جمیز موریس"، منشأ شکل‌گیری شهرهای انگلستان را گسترش و رونق مرکزیت تجاری و صنایع تخصصی کوچک دانسته و می‌گوید: جذب بخشی از جمعیت به این مشاغل و ایجاد تقسیم کار مشخص با فعالیتهای کشاورزی در روستاهای قرون وسطای انگلیسی نطفه‌های اولیه شهرها را در بریتانیا بنا نهاد. توسعه تجارت و بازار شهر به قدرتمندتر شدن آن کمک می‌نمود اما بخش اعظم نیازهای روزمره کشاورزی شهر توسط تولیدات محلی تأمین می‌شد. اکثر شهرها براساس ضوابط امروزی بسیار کوچک بودند و از روستاهای مجاور خود چندان بزرگتر نبودند.

بطور کلی می‌توان گفت که این وجود فعالیتهای تجاری و زمینه اقتصادی مناسب است که دیگر جوانب زندگی شهری را ایجاد خواهند نمود. در صورت فقدان فعالیتهای تجاری، شهری نیز وجود نخواهد داشت. در تقویت امر تجارت در شهرهای انگلیس بازارهای هفتگی و مکاره سالانه نقش مهمی را ایفاء می‌نمودند. جمیز موریس این پرسش را که چرا در دیگر روستاها این اتفاق نیفتاد و فقط تعدادی از آنها به شهر تبدیل گردیدند؟ بدین سان پاسخ می‌گوید: زیرا در روستاهایی که به شهر تبدیل نشدند بازار قوی و فعالیتهای تجاری پر رونق وجود نداشت. برخی روستاها از آن رو به مراکز تجاری و شهر مبدل شدند که در مسیرهای عبور و مرور و در نقاط دارای امکانات طبیعی مستقر بوده‌اند.

پس از تقویت شهرها از لحاظ اقتصادی، ایجاد عملکردهای سیاسی - اداری

نقش مکمل در استحکام بنیان‌های شهری در شهرهای انگلیسی را داشته‌اند^۱ بنابراین گفته استمپ و بیور^۲ "فواصل شهرهای انگلیسی از یکدیگر کم بود (۷-۱۰ مایل) و رفت و آمد به آنها با پای پیاده انجام می‌گرفت. ضمناً قانونی وجود داشت که از ایجاد بازار جدید در فاصله ۷ مایلی یک بازار موجود ممانعت می‌نمود.

شاید بتوان نطفه‌ها و هسته‌های اولیه شهرهای گیلانی را بدینسان ترسیم نمود: در یک قلمرو جغرافیایی چندین روستا کالاهای تولیدی مازاد بر مصرف خود را جهت مبادله و خرید و فروش در یک محل عرضه می‌نمودند و بدین ترتیب هسته‌های اولیه یک بازار را شکل می‌بخشیدند و همین بازار سنگ بنای نخستین پیدایش شهرهای گیلانی بوده است.

ارتباط تنگاتنگ این بازار با روستاهای پیرامون و اقتصاد کشاورزی و دامداری بخاطر ایجاد رونق و توسعه در فعالیتهای تجاری ادامه می‌یافته و این خود به تقویت بنیان‌های شهرنشینی در اطراف بازار کمک می‌نموده است. وجود بازارهای هفتگی در شهرهای گیلان از زمان‌های بسیار قدیم و ادامه حیات آنها تا امروز خود گواه زنده این نظریه است.

براساس نظر "علی عبدلی"^۳، رشد شهرنشینی در گیلان با بازارهای روستایی ارتباط مستقیم داشته و پایه‌های نخستین شهرهای گیلانی را همین بازارهای هفتگی بنا نهاده‌اند که در جوار یا مرکز آبادیها تشکیل می‌شدند. در واقع براساس این نظر، بسیاری از شهرها و آبادی‌های بزرگ که گیلان به سبب تشکیل بازار پدید آمده و رشد نموده‌اند.

اهمیت این بازارها در پیدایش گیلانشهرها به سبب وجود پراکندگی و گسستگی

۱- مورس، جمیز: تاریخ شکل شهر تا انقلاب، صنعتی، ترجمه راضیه رضازاده، جهاد دانشگاهی علم و

صنعت ایران، تهران ۱۳۶۸

2_ L.DuDay Stamp and S.H.Beavar. The British Isles

۳- عبدلی، علی: تات‌ها و تالشان، قفوس، تهران ۱۳۶۹

میان واحدهای مسکونی و مزارع در منطقه گیلان بوده است. این پدیده خود ایجاب می‌کرد که هر ناحیه برای خود از مرکزیتی برخوردار باشد و این مرکزیت در کالبد بازار تجسم می‌یافت. بازار در عین حال که هسته نخستین شهرهای گیلانی را شکل بخشیده، تنظیم‌کننده روابط بسیار نزدیک و غیرقابل انقطاع میان مرکزیت تجاری و روستاهای واقع در قلمرو بازار نیز بوده است. "علی عبدلی"^۱ پراکندگی مساکن، ضرورت‌های اقتصادی و نیاز به رابطه میان بخشهای مختلف اقتصادی اجتماعی در هر ناحیه را از جمله عوامل اساسی در تنظیم سیستم عرضه و تقاضا در بازار منطقه و رونق فعالیتهای تجاری در شهرهای اولیه گیلانی بشمار می‌آورد.

در دوران رونق فعالیتهای تجاری که بویژه پس از عصر صفویان در شهرهای گیلان بوقوع پیوست، بازار شهرها به مثابه مکان جمع‌آوری و توزیع کالاها، نقطه عطف در توسعه اقتصادی - اجتماعی سرزمین گیلان بود و مرکز ثقل فعالیتهای اقتصادی - اجتماعی - فرهنگی - مذهبی گیلانشهرها گردید. از اوایل قرن ۱۸ میلادی به بعد رونق تجارت با دول اروپائی، ایجاد راههای دریایی و شوسه به اقتصاد منطقه و شهرهای گیلان تحرک قابل ملاحظه‌ای بخشید.^۲

سیمای اولیه شهرهای گیلان را می‌توان به شکل مراکز مسکونی پراکنده و به ظاهر مستقل از یکدیگر به وسیله زمینهای مرزوعی یا باغات و یا آبگیرهای متعدد به یکدیگر مربوط می‌شوند تصور کرد که در فاصله نسبتاً کمی نسبت به یکدیگر قرار داشتند. ساختار کالبدی از هم گسسته در بدو شکل‌گیری گیلانشهرها از ویژگی‌های بارز کالبدی - فیزیکی آنها بشمار می‌رود. به مرور زمان با رونق بازار و فعالیتهای اقتصادی و نیز ایجاد عملکردهای سیاسی - اداری و اعطای نقش مرکزیت ناحیه‌ای به آنها (مانند مرکزیت استان، شهرستان، بخش و ...) به انسجام، پیوستگی و یکپارچگی

۱- عبدلی، علی. تالشی‌ها کیستند، قفونس. تهران ۱۳۶۹

۲- فاخته جوبنه، قربان: اوضاع سیاسی، اجتماعی و اقتصادی گیلان در آستانه انقلاب مشروطیت، گیلان نامه،

مجموع مقالات گیلان شناسی، جلد سوم، گرد آورنده م. پ. جکناجی، طاعتی، رشت ۱۳۷۱

عناصر شهری در آنها انجامیده است. این نظر با گفته "سید محمد تقی میرابوالقاسمی"^۱ تأیید می‌گردد که پیدایش شهرها و شهرنشینی در گیلان از پدیده‌های دو قرن اخیر است. بسیاری از شهرهای مهم امروز گیلان در گذشته دهکده کوچکی بودند که به خاطر برخی مقتضیات اجتماعی - اقتصادی - سیاسی - اداری، مرکز تجمع مردم و گردش ثروت گردیده‌اند.

مهمترین عناصر شهری موجود در بافتهای شهری گیلان شهرها از دیر باز عبارت بودند از:

بازار، شامل راسته‌ها، کاروانسراها و گذرها که عنصری شکل دهنده و خلاق برای شهرهای گیلانی بود.

مساجد، مدارس، تکایا، حسینیه‌ها و دیگر اماکن مذهبی که در بازار و مراکز محلات مسکونی واقع بودند.

میدان که اغلب به صورت مرکز فعالیتهای تجاری در داخل بافت بازار وجود داشته (میدان بزرگ و میدان کوچک بازار شهر رشت) و نیز به صورت سبزه میدان در شهرهای مرکز حکومتی شامل چشم اندازی وسیع از زمینهای بایر و سبزه که محل انجام برخی کارهای حکومتی مانند مجازاتها، خطابه‌ها و غیره بودند. میدان در شهرهای فلات مرکزی ایران هم از نظر سیمای کالبدی و هم از جنبه فعالیتها دارای عملکردهای دیگری بوده است (میدان نقش جهان اصفهان و ...)

محلله‌های مسکونی که هسته‌های اولیه آنها همان آبادیهای کوچک از هم گسسته قدیمی بودند که توسط مزارع و آبگیرها به یکدیگر متصل می‌شوند.

معاير، گذرها و کوچه‌ها که پس از شکل‌گیری کامل شهر - محلات مسکونی و بازار شهر را به یکدیگر متصل می‌نمودند.

عناصر فوق با عناصر شهری موجود در شهرهای واقع در فلات مرکزی ایران

۱- میرابوالقاسمی، سید محمدتقی: سرزمین و مردم گیل و دیلم با گزارشی کوتاه از مبارزات دهقانی مردم

گیل و دیلم، طاعتی، رشت ۱۳۵۶

همسایه‌های فراوانی دارند. اما دو تفاوت اساسی میان ساختار کالبدی - فیزیکی گیلانشهرها با شهرهای ایرانی وجود داشته است: اول اینکه شهرهای گیلانی فاقد حصار و برج و بارو و دروازه بودند. اما کلیه شهرهای ایران برای مقابله با تهاجم بیگانگان از این عنصر مهم سود می‌جستند. شهاب الدین دمشقی صاحب ممالک الابصار می‌نویسد که شهرهای گیلان فاقد استحکامات هستند و بر پیرامون آنها دیوار و دروازه وجود ندارد.^۱ دوم اینکه بازار شهرهای گیلانی برخلاف نقاط دیگر سرپوشیده نبود. رایینو در ولایات دارالمرز می‌نویسد بازار رشت به عوض بامهای گنبدی یا منحنی شکل که از یک طرف به طرف دیگر راسته‌ها کشیده می‌شد، دارای سایبانها و طارمی‌هایی بود که پیاده‌ها را از باران و آفتاب محفوظ می‌کرد.

باید اضافه نمود که حکام و سلاطین در هر شهر تختگاهی خود قلعه‌ای می‌ساختند که به "عمارت یا قلعه حکومتی" معروف بود و کاخ مسکونی و پادگان نظامی خود را در داخل آن بنا می‌نهادند. این قلعه معمولاً در مرکز شهر قرار داشت.^۲ همچنین هر شهر در مسیر راهها و در منتهی‌الیه آنها دروازه‌هایی داشت که معمولاً در چند کیلومتری شهر در نظر گرفته می‌شدند و در آنجا مالیاتهای مستقیم و ورودیه‌های معمول را از مسافران دریافت می‌کردند؛ و یا مراسم پیشباز و بدرقه را انجام می‌دادند.^۳

تحلیل فضایی - کالبدی شهرهای گیلان

پیدایش، تکوین و شکل‌گیری نهایی ساختار فضایی و سیمای کالبدی - فیزیکی شهرهای گیلان در طول زمان را باید در مراحل و مقاطع تاریخی مختلف مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار داد. براساس آنچه که از منابع و اسناد تاریخی بر می‌آید بسیاری

۱- ستوده، منوچهر: از آستارا تا استرآباد، ج اول بخش اول، انجمن آثار ملی تهران، بی تا

۲- رایینو، ه ل: ولایات دارالمرز ایران - گیلان، ترجمه جعفر خممامی‌زاده، بنیاد فرهنگ ایران و کتابفروشی طاعتی رشت ۱۳۵۷.

۳- میرابوالقاسمی، سید محمد تقی: سرزمین و مردم گیل و دیلم با گزارشی کوتاه از مبارزات دهقانی مردم گیل و دیلم. طاعتی، رشت ۱۳۵۶

از شهرهای امروز گیلان حتی تا یک قرن پیش به صورت آبادیهای با بافت روستایی و کوچک بودند. چنانکه بنا به گفته "عبدالفتاح فومنی"^۱ شهر رشت از بعد از زمان شاهان صفویه رو به توسعه و آبادانی نهاده است. و نیز به قول "م.م. لاهیجانی"^۲ در عصر شاه عباس، رشت یک قصبه کوچک گیلان بود. بکارگیری دیدگاه تاریخی در تحلیل تکوین زندگی شهرهای گیلانی حکم می‌کند تا هسته‌های ابتدایی این شهرها حتی در زمانی که به صورت یک روستا بوده‌اند تا به امروز مورد بررسی و مذاقه قرار گیرند از اینرو باید تجزیه و تحلیل فضایی - کالبدی شهرهای گیلان را براساس چهار مرحله تاریخی ذیل انجام داد:

۱- از دوران قدیم تا دوران صفویه (ابتدای قرن یازدهم هجری قمری) - بافت تاریخی شهرها - گیلانشهرها در این دوران غالباً دارای بافتهای روستایی بودند و از واحدهای مسکونی تقریباً پراکنده در میان مزارع برنج و باغات تشکیل می‌شدند. در شهرهای بزرگ قدیمی که مرکزیتی در سطح منطقه داشته‌اند (لاهیجان و فومن) این واحدهای مسکونی با تراکم بیشتری حول یک بقعه یا مسجد که گاهی محل مزار بزرگوار نیز بوده محلات قدیمی شهرها را شکل می‌بخشیدند. مرکزیت این محلات همان بازار شهر بود که در واقع به ساختار فضایی شهر انتظام می‌بخشید و روابط تجاری و معاملات با روستاهای قلمرو پیرامون شهر در آن انجام می‌شد.

۲- از دوران صفویه تا سال ۱۳۰۰ هجری شمسی - بافت قدیمی شهرها - این مرحله، دوران طولانی شکل‌گیری بافتها و فضاهاى شهری در گیلانشهرهاست. دوران تاریخی‌ای که مصادف با رونق و شکوفایی اقتصاد شهرهای منطقه و بویژه شهرهای بزرگ آن چون (رشت، بندر انزلی، لاهیجان و ...) بوده است. بازار، میدان، محلات، مراکز محلات، گذرها، معابر و کوچه‌های تنگ و پیچ در پیچ شهرهای گیلان در این

۱- فومنی، عبدالفتاح: تاریخ گیلان با مقدمه و تصحیح عطاء الله تدین و نقش گیلان در نهضت مشروطیت ایران

عطاء الله تدین، انتشارات فروغی، تهران ۱۳۵۳

۲- لاهیجانی، م.م: جغرافیای گیلان، نجف اشرف، بی‌تا

دوران شکل می‌گیرند.

۳- سالهای ۱۳۰۰ - ۱۳۲۰ هجری شمسی - بافت تازه شهرها - این مرحله بر اثر نوسازی‌های زمان پهلوی اول در شهرهای بزرگ گیلان و تقریباً همزمان با ایجاد تغییرات در دیگر شهرهای ایران حادث می‌گردد. این نوسازی‌ها در پیرامون بافت‌های قدیمی شهرها شکل می‌گیرند. اولین تغییرات در ساختار کالبدی شهرها در این دوران با بازشدن خیابانهای صلیبی شکل که یکدیگر را در مرکز شهر و در جوار بازار آن، غالباً به صورت میدان قطع می‌کردند؛ آغاز گردید. این خیابان‌ها در واقع دنباله جاده‌های ارتباطی منطقه بودند که طول شهرها را می‌پیمودند و در کنار خود در ناحیه مرکزی شهر برخی ساختمانها و بناهای عمومی را با معماری ویژه عصر رضا شاهی به همراه آوردند؛ که حول یک میدان مرکزی در شهر مستقر می‌نمودند. مکان این عناصر در فاصله‌ای چسبیده به کالبد قدیمی شهر (مانند میدان شهرداری و ابنیه اطراف آن) و یا حداکثر تا چند کیلومتر دورتر از آن (کارخانه گونی بافی سابق رشت) انتخاب می‌شد.

۴- سالهای ۱۳۲۰ هجری شمسی به بعد - بافت جدید شهرها - در این دوران بافت‌های جدید شهرها در بیرون بافت‌های قدیمی و اطراف بافت‌های تازه آغاز به خودنمایی نمودند. این بافت‌های جدید در واقع جهت گسترش شهرهای گیلان را در دهه‌های اخیر رقم زدند. ناهماهنگی میان ساخت و سازها، فقدان تنوع فضاهای شهری و ویژگی بساز و بفروشی بودن از خصوصیات بارز بافت‌های جدید هستند. احداث خیابانهای عریض و تأسیسات شهری نوین در همین بافتها آغاز گردید. توسعه شهرهای گیلانی بر اثر ساخت و سازهای بافت‌های جدید در کنار خیابانهای اصلی و به صورت خطی انجام گرفته است؛ و در حالی که واحدهای تجاری جدید در کنار آنها شکل گرفته‌اند اما نکته قابل تأکید اینجاست که بازار قدیمی شهرها همچنان توانایی خود را حفظ نموده‌اند و اغلب شهرها همچنان به صورت تک مرکزی و با تمرکز بالا و تراکم شدید فعالیت‌های اقتصادی تجاری در ناحیه مرکزی باقی مانده‌اند.

سیر تحول و تطور کالبدی - فیزیکی، ساختار و فضاهای شهری در شهرهای گیلان را می‌توان در حرکت از شکل‌گیری مداوم، هماهنگ و بطئی در طول هزاران سال

در بافتهای تاریخی و قدیمی، به سوی پیدایش اشکال نوین، از هم گسسته و شتابان در بافتهای جدید تبیین نمود. در این میان بافت تازه شهرها دارای ویژگی میانه، نه بطئی و نه شتابان بوده و از هماهنگی، قرینه‌سازی و ارزش‌های خاص برخوردار شده است. تفاوت میان مراحل چهارگانه تاریخی و بافتهای شهری مولود آنها را می‌توان در مواردی چند از جمله: زمان و سرعت شکل‌گیری، میزان شهرنشینی، نحوه استفاده از اراضی داخل شهرها، نحوه استقرار فعالیتهای اقتصادی - اجتماعی در بافتها، کیفیت خیابان‌ها، گذرها و معابر، پیوستگی و هماهنگی فضایی، کالبدی در بافتها و عناصر شهری و نیز در میزان تراکم جمعیت مساحت و سازها و فعالیتهای شهری جستجو نمود.

مطالعه و بررسی فضایی - کالبدی ساختار شهرهای گیلان را هنگامی می‌توان کامل فرض کرد که بتوان در هر چهار بافت ذکر شده در فوق عناصر شهری را براساس برخی عوامل و ابزار مورد تجزیه و تحلیل قرار داد. براساس نظر "کوین لینچ"^۱ ساختار فضایی بافتهای شهری را در ۵ زمینه می‌توان به تحلیل کشید:

- ۱- شبکه‌های ارتباطی یا راهها شامل بازار، معابر، راسته‌ها، کوچه‌ها ...
- ۲- تقاطع‌ها و محل تلاقی شبکه‌های ارتباطی به عنوان گره‌ها یا مفصل‌های شهری
- ۳- محل‌های تمایز و جدا شدن بافتهای مختلف شهری از یکدیگر که در واقع لبه‌های بافتها را تشکیل می‌دهند.
- ۴- محلات مسکونی که شامل مراکز محلات و نحوه قرارگیری واحدهای مسکونی هستند.

۵- عناصر نشانه‌ای و یادمانی موجود در شهرها که تأثیرات ذهنی و بصری در ذهنیت بینندگان و شهروندان می‌گذارند.

ابزار تجزیه و تحلیل سیمای شهرهای گیلان در زمینه‌های فوق را می‌توان در عوامل زیر جستجو نمود:

۱- لینچ، کوین: سیمای شهر، ترجمه دکتر منوچهر مرینی، دانشگاه تهران، بی‌تا

- تیپ و شکل عناصر و بافت‌های مختلف
- تراکم فعالیت‌ها و عملکردها
- کمیت عناصر و تپها در بافت‌های گوناگون
- میزان انسجام و یکپارچگی و اندازه عناصر در بافت‌ها
- میزان تمرکز عناصر و فعالیتها در بافت‌های مختلف
- توزیع فضائی و الگوی پخش عناصر و فعالیتها در ساختار کالبدی بافت‌های شهری

با استفاده از ابزار ششگانه فوق باید ۵ زمینه ذکر شده را در هر یک از بافت‌های تاریخی، قدیمی، تازه و جدید شهرهای گیلان مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار داد تا بتوان تصویری روشن و کامل از تحولات تاریخی ساختار فضایی - کالبدی آنها بدست آورد.

بررسی کلی شهر رشت - یک مطالعه موردی

شهر رشت بین دو رودخانه سیاه رودبار یا صیقلان رودبار یا رودخانه زرچوب در شرق و گوهر رود در غرب بنا گردیده است. اولین رودخانه از انشعابات سفیدرود است و دومین از کوه‌های جنوب استان سرچشمه می‌گیرد. هر دو در منطقه‌ای بنام پیر بازار به یکدیگر پیوسته و با نام پیر بازار روگا وارد مرداب انزلی شده و نهایتاً به دریای خزر می‌ریزند. بنای اولیه شهر اگرچه بنا به شهادت برخی اسناد تاریخی به قبل از میلاد مسیح و به قوم گیل و دیلم نسبت داده می‌شود [عبدالفتاح فومنی ۱۲۵۳] اما وجه تسمیه آن را ماده بنای شهر که عبارت از سنه ۹۰۰ هجری قمری باشد، گفته‌اند^۱. نامش در حدود العالم (۲۷۲ ه.ق.) آمده و با صفت "ناحیتی بزرگ" که در گودی نشست از آن یاد گردیده است^۲. در حالیکه از این شهر در قرن ۴ هجری قمری بنام "شهرک" یاد شده است [سید محمد تقی میرابوالقاسمی، ۱۳۵۶].

شهر رشت همچون دیگر شهرهای گیلان و برخلاف شهرهای نجد ایرانی

۱- لاهیجانی، م. م.

۲- سرتیپ پور، جهانگیر: نام‌ها و نامداران گیلان، نشر گیلکان، رشت ۱۳۷۰

اطراف خود حصار و دروازه‌ای نداشته اما حاکمان در آن قلعه‌ای داشتند. ساختمانهایش آجری با بامهای لته پوش و یا سفالین بوده است^۱. امیران حاکم بر رشت را "رشا سالار" می‌خواندند و تا اواخر دوران قاجاریه در دو کیلومتری رشت بر سر راه تهران عمارتی بعنوان "خلعت پوشان" وجود داشته^۲ که به مثابه دروازه شهر، هم محل پیشواز و بدرقه بزرگان و هم مکانی برای جمع آوری عوارض مختلف بود.

شکل‌گیری و توسعه شهر رشت را نیز باید در چار چوب عوامل چهارگانه "اعتقاد - اقتصاد - قلمرو - اقلیم" مورد بررسی و کنکاش قرار داد. از ابتدای تکوین آبادی، تربت استاد ابوجعفر که اکثر اهالی گیلانی به هدایت او اسلام و ایمان آوردند مرکزیت معنوی شهر را تشکیل می‌داد، و بافت روستایی محلات مسکونی و خانه‌های پراکنده اهالی در دو طرف آن شکل می‌گرفت. این مزار تا سال ۱۳۰۴ هجری شمسی نیز زیارتگاه مردم بوده است. برکنار گور بزرگوار همواره میدان بزرگی نیز وجود داشته که گردشگاه اهالی نیز بود. از این گذشته در طول تاریخ تحولات و توسعه شهر، شکل‌گیری و تکوین محلات مسکونی مختلف آن نیز بر اساس وجود مزار یا بقعه یک بزرگوار یا مرشد و یا دیگر نشانه‌های مقدس مذهبی اتفاق افتاده است. رشت پیش از مرکزیت استان قصبه‌ای بود با محلاتی که نام از زاهدان و عارفان یا پیران طریقت ساکن در آنها گرفته بودند.

بدین لحاظ تأثیر عامل "اعتقاد" بر نظم‌گیری بافت کالبدی شهر به نحوی نمایان می‌گردد.

با تسلیم گیلان به حکومت مرکزی در زمان صفویه بویژه دوران شاه عباس اول رشت که قصبه کوچکی با بافت روستایی بود به علت موقعیت استقرار ممتازش در منطقه که محل تقاطع راههای قافله رو و نزدیکی به دریای خزر بود به عنوان مرکز حاکم نشین برگزیده شد. بتدریج به صورت یک مرکز تجاری درآمد و روز به روز بر رونق بازرگانی آن افزوده شد. بعدها با انعقاد قرار دادهای متعدد در دوران شاه

۲- ستوده، منوچهر

۱- رابینو، هـ

طهماسب دوم (۱۱۴۲ هـ ق)، نادر شاه (۱۱۵۳ هـ ق)، و دیگر پیمان‌ها در دوران دیگر با روسیه، انگلستان و سایر کشورهای آسیایی و اروپایی، کار تجارت و صادرات و واردات کالا در گیلان و شهر رشت بسیار بالا گرفت^۱.

احداث جاده شوسه رشت - قزوین و ایجاد خط آهن پیر بازار - رشت در نیمه دوم قرن نوزدهم میلادی توسط روسها (فریان فاخته جوینه، ۱۳۷۱) و سپس احداث راه شوسه رشت - مازندران بازرگانی بین‌المللی منطقه را با استفاده از بندر انزلی بیش از پیش رونق بخشید. مردم رشت در زمان مشروطیت با بسیاری از مظاهر جدید تمدن از جمله راه آهن، برق، تلفن، تلگراف، تئاتر و مدرسه و ... آشنایی داشتند. این شهر در آن زمان حدود سی هزار نفر جمعیت داشته است. اگر ۲۰ کاروانسرا، ۴۰ مسجد، ۱۰ مدرسه بزرگ و ۱۷ مکتب خانه سالهای ۱۲۷۶ قمری به بعد را در رشت در نظر بگیریم، این شهر بزرگترین مرکز اقتصاد و فرهنگ ساکنان کناره دریای خزر بوده است. گذشته از گسترش فعالیتهای بازرگانی که صادرکننده محصولات کشاورزی منطقه به ویژه ابریشم و برنج بودند و به تبع خود کشاورزی را نیز توسعه می‌بخشیدند، فعالیتهای صنعتی نیز در رشت جان و قوت گرفته بودند. از جمله کارخانجات موجود در این شهر، کارخانه ابریشم تابی حاج امین‌الضرب (۱۳۰۲ هـ ق)، کارخانجات کبریت سازی (تا سال ۱۳۳۱ هـ ق)، دو کارخانه برق، کارخانه ابریشم بافی، تعدادی کارگاه و مانوفاکتور کوچک بود.

در واقع عامل رشد اقتصادی در توسعه شهر رشت را می‌توان بدین شکل خلاصه کرد که رشت در زمان شاه عباس دوم، کریم خان زند و آغا محمد خان قاجار به سبب رونق بازرگانی، توسعه کشاورزی، افزونی صادرات ابریشم و برنج و پیشرفت صنایع ابریشم شهرت فراوان داشت. این شهر در زمان شاهان صفویه رو به توسعه و آبادانی نهاد، در زمان قاجاریه به واسطه بسط روابط بازرگانی با جهان دروازه اروپا نام

۱- دریا گشت، هدایت خان گیلانی: (وقایع سالهای ۱۱۶۰ - ۱۲۰۰ قمری در گیلان، گیلان نامه، مجموعه

مقالات گیلان‌شناسی، گردآورنده م. پ. جکتاجی، طاعتی، رشت ۱۳۶۶

گرفت و در دوران پهلوی‌ها رو به ترقی نهاد و اینک نیز تکامل آن ادامه دارد. هفته بازار رشت و حومه که روزهای یکشنبه در گوراب رشت و چهارشنبه روزها در آج بیسه (حومه آن) تشکیل می‌شد محل پر رونقی جهت مبادله کالاهای کشاورزی و روستایی آبادی‌های موجود در قلمرو پیرامونی شهر بود. این بازار در حقیقت انتظام دهنده اقتصاد و سازمان فضایی روابط میان شهر مرکزی و منطقه حوزه نفوذ بود، و نقش به‌سزایی در تکوین و توسعه شهر ایفا می‌نمود. از طرف دیگر شرایط ویژه اقلیمی همچون میزان بالای بارندگی و رطوبت در چگونگی ساخت و سازهای شهر تأثیر فراوان نهاده و این پدیده در نوع مصالح ساختمانی و نحوه ساخت نماها و بامها که شیب دار و سفالین بودند مستقیماً اثر می‌گذاشته است. شاید این جمله رایینو که گفته است "رشت شهری است دارای بازار (گوراب)، یک میدان، مسجدی زیبا و آرامگاه استاد ابوجعفر، را بتوان به عنوان کلیتی مبین تأثیر عوامل چهارگانه. "اعتقاد، اقتصاد، قلمرو و اقلیم" در شکل‌گیری و ترقی شهر و به مثابه جمع‌بندی بر مباحث فوق مورد قبول قرار داد.

در کنار اوج‌گیری توسعه و رونق و گسترش شهر، رشت با دوران افول و خرابی نیز همراه بوده است. زلزله‌های سالهای ۱۱۲۱، ۱۱۲۵، ۱۲۲۳، ۱۲۶۰ هجری قمری، آتش‌سوزی‌های سالهای ۱۱۷۰، ۱۱۹۱، ۱۱۹۲، ۱۳۰۴، ۱۳۱۷، ۱۳۲۰ هجری قمری، لشکرکشی‌های کریم خان زند و آغا محمد خان قاجار (۱۱۶۵ هـ.ق)، طاعون سال ۱۲۴۶ هجری قمری و وبای سال ۱۳۳۵ هجری قمری هر یک کشتار فراوان و خرابی‌های بیشمار در شهر بوجود آورده و سالهای زوال شهر رشت شناخته می‌شوند.

براساس نظرات "میرابوالقاسمی" رشت دارای حاکم خاص بود که امور شهر را توسط کلاتران اداره، توزیع و سرشکن کردن مالیاتها و عوارض توسط کلاتران انجام می‌شد. مسئول جمع‌آوری مالیاتها از محلات هفتگانه شهر، کدخدایان بودند که توسط مردم انتخاب و زیر نظر کلاتران کار می‌کردند. مسئولیت حفظ نظم و امنیت شهروندان نیز به عهده داروغه‌ها بود. روحانیون، ملاکین که ملکشان در روستا اما خود ساکن شهر بودند، تجار و کسبه، پیشه‌وران، کارگران، دیوانیان، نظامیان و ... گروه‌های عمده

شهروندان را تشکیل می‌دادند. شهر رشت از نظر نظمی به چهار کلاتری (سبزه میدان، خمیران کیاب، خمیران زاهدان و ساغریسازان) تقسیم می‌گردید^۱. این شهر در ۱۳۲۵ هجری قمری یا ۱۲۸۵ شمسی دارای تشکیلات شهرداری شد و اولین شهردار آن "حاج خلیل" نام داشت^۲.

سازمان فضایی - کالبدی شهر در دیدگاه تاریخی براساس مراحل چهارگانه سیر تحول فیزیکی قابل تجزیه و تحلیل می‌باشد. اگرچه در این قسمت مقاله سعی می‌گردد تا بطور اجمالی این مهم به فعل درآید؛ اما تحلیل سیمای شهر براساس زمینه‌های ۵ گانه و با استفاده از ۶ ابزار تحلیلی که در قسمتهای پیشین مقاله به آنها اشاره گردید به فرصتی دیگر احاله می‌گردد.

۱- دوران شکل‌گیری بافت‌های تاریخی شهر (از ابتدا تا دوران صفویه، حدود سالهای ۱۰۰۰ هجری قمری)

در این عصر تا قبل از استیلای شاه عباس اول، شهر رشت حالت شهری نداشت و یک قصبچه در گیلان بود^۳. و در واقع در کل دارای بافتی روستایی بود و یک ده بزرگ محسوب می‌گردید که در میان یک فضای انبوه جنگلی و در فاصله دو رودخانه سیاه رودبار (زرچوب) و گوهر رود قرار داشت. برجسته‌ترین نکات در ساختار کالبدی این آبادی عبارت بودند از:

• محوطه مرکزی آن، شامل مزار آقا سید جعفر (روحانی‌ای که گیلانیان را به اسلام هدایت نمود) گورستان عمومی همجوار آن به اضافه تپه ماهورها و سبزه زار اطراف آن.

• هسته‌های اولیه محلات هفتگانه شهر در دوران بعدی، که به صورت بافت‌های روستایی جداگانه و دارای واحدهای مسکونی پراکنده به همراه مزارع برنج و

۱- فخرایی، ابراهیم: گیلان در جنبش مشروطیت، شرکت سهامی کتابهای جیبی، تهران ۱۳۵۲

۲- سرتیب پور، جهانگیر: نام‌ها و نامداران گیلان، نشر گیلکان، رشت ۱۳۷۰

۳- لاهیجانی. م.م: جغرافیای گیلان، نجف اشرف. بی‌تا

باغات توت اطراف شکل گرفته بودند. این نقاط هر یک به مناسبت بقعه مزار بزرگواری که در محل زندگی می‌کرد (سما بجار، چله خانه و ...) یا مسجدی مهم که در آن قرار داشت (مسجد صفی بادی الله و ...) بوجود آمده بودند، و هر یک دارای بازارچه‌ای بودند.

• مکان بازار هفتگی که احتمالاً در نزدیکی مزار آقا سید جعفر تشکیل می‌گردید؛ و سنگ بنای اولیه بازار بزرگ رشت که در دوران بعدی محل فعالیت‌های پررونق مبادلات تجاری منطقه‌ای، ملی و بین‌المللی گردید؛ را شکل می‌بخشید. احتمال می‌رود که میدان بزرگ بازار شهر رشت محل این بازار بوده باشد.

• سبزه‌زارها، آبگیرها و پشته‌های وسیع که حد فاصل میان محلات را شکل می‌بخشیدند (صحرای لوندیه، سبزه میدان و ...) و بعدها زمینه اتصال آنها به یکدیگر و کامل شدن روند شکل‌گیری شهر گردیدند.

• ساختار فضایی - کالبدی ابتدایی شهر رشت را می‌توان در نقشه شماره ۱ ملاحظه نمود.

۲- دوران شکل‌گیری بافتهای قدیمی شهر (از دوران صفویه تا انتهای قاجاریه):
در این عصر، اطراف شهر همچنان از درختان جنگلی پوشیده بود و شالیزارها و آبگیرهایی در پیرامون شهر آن را احاطه می‌نمودند و هنوز به یک دهکده بزرگ بیشتر شباهت داشت. این شهر را در حقیقت باید به سبب بازرگانی قابل توجه آن با کشورهای مختلف آسیا و اروپا شهر نامید. بنا بر نوشته‌های رابینو، قسمت اعظم مرکز شهر توسط بازارها اشغال می‌شده است که کوچه‌ها و دالان تنگی معابر آنها را تشکیل می‌دادند. گذرهای عریض کم و تعداد اندکی از معابر سنگفرش بودند. شهر فاقد دیوار و دروازه بود^۱. برجسته‌ترین ویژگی‌های فضایی کالبدی شهر رشت در این دوران عبارت بودند از:

۱- رابینو. ه. ل: ولایات دارالمرز ایران - گیلان، ترجمه جعفر خمami زاده، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران و

کتابفروشی طاعتی، رشت ۱۳۵۷

• محوطه قبرستان عمومی و مزار آقا سید جعفر با تپه ماهورهای سرسبز اطراف آن که توسط گذرها و کوچه‌های تنگ، باریک و پریچ و خم به محلات مسکونی و بازار بزرگ شهر ارتباط می‌یافت، به همراه عمارت بزرگ حکومتی که دارالحکومه یا "در خانه" نام داشت و محل پادگان قزاق نیز بود و در ضلع شمال شرقی مزار (محل فعلی شرکت پست و تلگراف، مستقر بود؛ ناحیه مرکزی شهر را شکل می‌بخشیدند.^۱

کاخ حکومتی در سال ۱۳۲۷ هـ ق توسط ملیون گیلانی به آتش کشیده شد. بر اساس نوشته‌های رابینو در حدود سالهای ۱۳۳۰ هـ ق معادل با ۱۹۱۲ میلادی، بازار رشت راسته‌ای بود دارای سه یا چهار کوچه تنگ موازی که با کوچه‌های دیگر بطور عمودی یکدیگر را قطع می‌کردند. شامل کاروانسراهای زیاد و تعداد فراوان دکانهای نزدیک بهم و انبار. بازار خوب سنگفرش شده بود. برخلاف بازارهای شهرهای نجد ایران که دارای سقف منحنی شکل با بامهای گنبدی بودند، بازار رشت مسقف نبود و فقط از هر سمت سایبان‌ها و طارمی‌هایی ساخته بودند تا پیاده‌ها را از باران و آفتاب مصون دارد. بخشی از بازار را نیز بانسی و حصیر پوشانده بودند. در میان بازار میدان‌های عمومی (میدان بزرگ، میدان کوچک و میدان داروغه) وجود داشت.

• محلات مسکونی، در رشت ۷ محله بزرگ با نواحی مختلف وجود داشت که عبارت بودند از:

- استادسرا شامل صالح آباد و بیجارکن
- بازار شامل بازار، آفخرا، جیرکوچه یا حسن آباد و چله خانه
- صیقلان شامل سرخ بنده و صیقلان یا سیدکلان
- خمیران زاهدان شامل شیخ زاهد و میان تکیه یا چهار برادران

۱- معصومی اشکوری، سید حسین: ساماندهی ساختار فضایی محدوده میدان مرکزی شهر رشت بر اساس

الگوهای رفتاری استفاده کنندگان، پایان دوره کارشناسی ارشد رشته شهرسازی، دانشگاه تهران ۱۳۷۰

-خمیران کیاب (پاسکیاب) شامل خمیران کیاب، آقا سیدابوالقاسم، صندوق عدالت و چهلتن.

-کیاب شامل بالا محله کیاب، چمارسرا، کرف آباد، بیستون، سبزه میدان و پیرسرا. توضیح اینکه براساس مأخذ (۲۳) در کتیبه مسجد جامع رشت نام چمارسرا به عنوان هشتمین محله شهر آورده شده است.

-زاهدان شامل حاجی آباد، بادی الله، مسجد صفی، ساغری سازان، سوخته تکیه، صومعه بیجار، زرچوب، یهودی تپه، لب آب، کرد محله، جیرباغ، باغشاه، نصیر آباد، خواهر امام، رودبارتان، پل عراق.

هر یک از نواحی موجود در محله‌ها دارای مسجد و تکیه و حسینیه خاص بودند. در اطراف نقاط اصلی و مرکزی شهر خانه‌ها متراکم و نزدیک به هم و در بقیه نقاط بدون هیچگونه پراکنده بودند.

• معابر و گذرها، طبق یاد داشت‌های رایینو، در کوچه‌ها و گذرگاههای شهر رشت راه رفتن بسیار مشکل بود و عابران باید تا قوزک پا در گل فرو می‌رفتند. شهر فقط یک یا دو مجرای فاضلاب داشت و از هرگونه تأسیسات بهداشتی محروم بود. فاضلاب خانه‌ها توسط چاههایی دفن می‌گردید که در جوار چاههای آب مشروبشان قرار داشتند.

در کوچه‌ها جویهایی به عنوان فاضلاب کش موجود بود که آب در آنها به جریان نمی‌افتاد زباله‌های شهری در فضای باز ریخته می‌شد. یخ برای مصرف در فصل تابستان در یخچالهایی که توسط مردم به صورت استخرهایی تعبیه می‌گردید و از آبهای جاری پر می‌شد و سپس یخ می‌بست تأمین می‌گردید.

سبزه میدان و باغ محتشم، دو فضای سبز و تفریحگاهی عمومی مردم بودند. براساس نوشته‌های "جهانگیر سرتیپ پور" باغ سبزه میدان بر روی قسمتی از محوطه وسیع سبزه‌زار و درختستانی به همین نام توسط سپهسالار اعظم حاکم وقت و در عهد

۱- سرتیپ پور، جهانگیر: نام‌ها و نامداران گیلان، نشر گیلکان، رشت ۱۳۷۰

سلطنت مظفرالدین شاه احداث شد. در قدیم در قسمت شمالی این باغ درخت آزاد سترگ و بلندی وجود داشت که زیر آن سکویی آجری و دایره شکل ساخته بودند که محل جلوس حاکم و اجرای احکام اعدام بود. مجرمان در گورستانی در همان محل دفن می شدند.

باغ محتشم با درختان آزاد کهن سال یکی از گوشه‌های زیبای شهر رشت بود و سردار محتشم در کنار آن ساختمانی سه طبقه با طرح هشت ضلعی ساخته بود که شکل کلاه فرهنگی داشت و بهمین نام نیز معروف گردید.

شهر رشت در این دوران دارای ۶۰۰۰ باب خانه (۴۰۰۰ در قسمت غربی و ۲۰۰۰ در قسمت شرقی)، ۳۰۰۰۰ نفر جمعیت، ۳۳۰۰ باب دکان، ۲۰ کاروانسرا برای تجار، ۲۵ کاروانسرا برای باراندازی کاروانها، ۴۰ مسجد، ۱۲ بقعه، ۳۶ تکیه، ۶ مدرسه علوم دینی و ۳۵ باب حمام بود. مصلحت خانه رشت که در سال ۱۲۷۸ هجری قمری شروع به کار کرده بود کارهای عمرانی از قبیل درختکاری در سبزه میدان و ایجاد نهر در اطراف آن، محصور کردن محوطه آرامگاه استاد ابو جعفر با دیواری آجری، ایجاد باغ و میدانی مقابل بقعه مذکور و دارالحکومه (تکیه دولت) که باغ نظمی نیز خوانده می شد؛ انجام داد!

حاج میرزا خلیل اولین شهردار رشت (۱۲۸۵ ه.ق.) نیز فعالیت‌های عمرانی انجام داد که عبارت بودند از: سنگفرش کوچه‌ها و خیابان‌ها، طاق زدن زیر معابر به منظور جریان فاضلاب، رسیدگی به امور بهداشتی و تبلیغات شهری و ...^۱. ساختار فضایی - کالبدی شهر رشت در این دوران را می توان در نقشه شماره ۲ مشاهده نمود.

۳- دوران شکل‌گیری بافت‌های تازه شهر (سالهای ۱۳۲۰-۱۳۰۰ هجری شمسی):
در این عصر شهر رشت همچون دیگر شهرهای مرکز استان و مهم کشور دستخوش اصلاحات و عمران و آبادانی گردید. از عمده‌ترین ویژگی‌های این دوران تسری

۱- همان

۲- فخرایی، ابراهیم، گیلان در جنبش مشروطیت، شرکت سهامی کتابهای جیبی، تهران ۱۳۵۲

بسیاری از خصوصیات فضایی - کالبدی دوره قبل به این دوران بویژه در درون بافتهای محلات مسکونی است. تغییرات و اصلاحات فیزیکی بیشتر در مرکز شهر به وقوع پیوست که عبارت بود از:

• احداث چهار خیابان سرتاسری (۸ - ۱۳۰۴ شمسی) از مبادی ورودی شهر به طرف مرکز آن - این خیابانها که در حقیقت ادامه جاده‌های اصلی منتهی به شهر رشت بودند؛ در مرکز شهر و کنار بازار بزرگ آن یکدیگر را به شکل صلیبی قطع می نمودند، و اولین خیابان‌های عریض شهر رشت را تشکیل می دادند. در طرفین آنها شروع به احداث مغازه گردید و بدین ترتیب قسمتی از مرکزیت بازار به سمت این خیابانهای جدید سوق داده شد.

• با احداث چهار خیابان اصلی شهر و تقاطع آنها در محوطه مقابل مزار آسید ابوجعفر، و سپس بنای عمارت شهرداری و چند ساختمان دیگر در آن محوطه، این آرامگاه و قبرستان اطراف آن تخریب و میدان به شکل مسطح در مرکز شهر شکل گرفت. در محل حکومتی، اداره شهربانی و محوطه زندان آن احداث گردید و چون شهربانی را در قدیم "نظمیه" می خواندند، باغ مقابل آن را در میدان همچنان "باغ نظمیه" می نامیدند که ۴۰۰۰ متر مربع مساحت داشت و گردشگاه مردم بود. در اطراف میدان چند ساختمان دیگر نیز احداث گردید که اداره پست و تلگراف و هتل ایران از آن جمله بودند^۱.

نوسازی ناحیه باغ ناصریه به صورت کوی مسکونی و خیابان سازی، در این ناحیه در این دوران بیمارستان (پورسینا)، سازمان ابریشم، کارخانه گونی بافی و چند ساختمان جدید احداث گردید.

مهمترین برجستگی این دوران کوتاه در توسعه شهر رشت، اولاً "تغییر سیمای آن بخصوص در بافت مرکزی شهر به صورت شهرهای معاصر و خروج آن از شکل شهرهای کهنه و ثانیاً بکارگیری سبک معماری ویژه‌ای که از هماهنگی، یکدستی و

۱- معصومی اشکوری، سید حسن

زیبایی برخوردار بود، می‌باشد. معماری برخی از بناهای آن دوران امروز نیز از نظر میراث فرهنگی دارای ارزش فراوان است. ساختار فضایی کالبدی شهر رشت در این دوران را می‌توان در نقشه شماره ۳ ملاحظه نمود.

۴- دوران شکل‌گیری بافت‌های جدید شهر (سالهای ۱۳۲۰ هجری شمسی به بعد).
در این عصر که همزمان با دوران معاصر است، شهر رشت دستخوش تغییرات فراوانی گردیده است. اگرچه بسیاری از بافت‌های محلات مسکونی قدیمی هنوز پا برجای مانده‌اند، اما شهرسازی نوین سبب ایجاد کوی‌های مسکونی جدید در چهار گوشه شهر شده است. اینک مرزهای فیزیکی جدید شهر بسیار دورتر از رودخانه‌های زرجوب و گوهر رود قرار گرفته است. و شهر از چهار سوی به موازات چهار خیابان اصلی احداث شده در دوره پیش و در امتداد آنها به صوت خطی - چلیپایی رشد نموده است. عمده‌ترین تغییرات کالبدی - فیزیکی شهر در این دوران عبارتند از:

• تغییر شکل تدریجی میدان مرکزی شهر از سنوات ۱۳۳۰ شمسی به بعد با احداث باغچه‌های گل و استخر آب و تعبیه فواره و تغییر نام آن به "میدان شهرداری". در سالهای ۴۴-۱۳۴۲ به نظم دهی و شکل دهی دوباره آن پرداخته شد و اکنون به صورت میدان فعلی با مساحت حدود ۷۰۰۰ متر مربع در آمده است.^۱

• احداث کوی‌های مسکونی از جمله کوی پارک شهر، بیانی، گلزار، رشتیان و ...

در چهار گوشه شهر.

• احداث خیابان‌ها، بلوارهای جدید و خیابان‌های کمربندی.

• تعریض برخی معابر و گذرهای قدیمی.

• جایگزینی ساختمان‌های جدید به جای بناهای کهنه و قدیمی در بافت‌های

مسکونی قدیمی شهرو ...

ساختار فضایی - کالبدی شهر رشت در این دوران در نقشه شماره ۴ نشان داده

۱- معصومی اشکوری، سید حسن

شده است.

جمع بندی و نتیجه گیری

چهار عامل اعتقاد، اقتصاد، اقلیم، و قلمرو که در پیدایش و شکل گیری شهرهای ایران دخالت مستقیم داشتند، در تکوین گیلانشهرها نیز مؤثر بوده اند. بر این اساس، یک زیستگاه نه فقط به خاطر اینکه دارای شکل خاصی از لحاظ میزان تراکم جمعیت و ساخت و سازها، ساختار کالبدی و بافتهای تشکیل دهنده است، بلکه به جهت عملکرد ویژه نظم بخشی به فضاها و بافتهای خود و نیز انتظام بخشیدن به قلمرو منطقه پیرامونی اش، شهر شناخته می شود.

این عملکرد ویژه؛ بخصوص در شهرهای گیلانی "بازار" است که شکل تکامل یافته بازارهای هفتگی می باشد. بازارهای هفتگی که در جوار یا مرکز آبادیها تشکیل می شدند، هسته های اولیه شهرهای کنونی استان گیلان را پیرامون خود شکل بخشیدند و مرکز مبادلات اقتصادی و داد و ستد کالاهای کشاورزی و دامپروری با روستاهای قلمرو پیرامونی بودند. بازار شهرها، بخصوص در شهرهایی چون رشت، بندر انزلی، لاهیجان و ... که در طول تاریخ مرکز داد و ستدهای بین المللی کالاها شدند در توسعه و گسترش آن شهرها نقش اساسی تری ایفاء نمودند. عملکرد ویژه بازار بعدها با اضافه شدن نقش های سیاسی - اداری و خدمات اجتماعی به آن، تکوین شهرهای گیلان را به مرحله انجام رسانید.

در بررسی گیلانشهرها با استفاده از دیدگاه تاریخی، گذشته از اینکه نحوه پیدایش و شکل گیری آنها باید مورد نظر قرار گیرد؛ تجزیه و تحلیل فضای - کالبدی ساختارهای شهری نیز دارای اهمیت ویژه ای است. به این منظور شهرهای گیلانی باید در چهار مقطع تاریخی به همراه بافتهای شهری مولودشان مورد بررسی قرار گیرند:

۱- بافتهای تاریخی شهرها از دوران قدیم تا دوران صفویه (قرن یازدهم هجری

قمری)

۲- بافتهای قدیمی شهرها از دوران صفویه تا سال ۱۳۰۰ هجری شمسی

۳- بافتهای تازه شهرها در طول سالهای ۲۰-۱۳۰۰ هجری شمسی به بعد

۴- بافتهای جدید شهرها در سالهای ۱۳۲۰ هجری شمسی به بعد ساختار کالبدی بافتهای فوق در ۵ زمینه: راهها، لبه‌ها، محلات مسکونی و نشانه‌های موجود در هر یک و براساس شش ابزار: تیپ، تراکم، کمیت، کیفیت، بافت، میزان تمرکز و توزیع فضایی عناصر فعالیتها باید مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد.

- ماسکوتی
- بوطه و زار آقا سید جعفر
- بابت آه بکون
- بازار
- ⊕ آرامستان المات
- آغیر

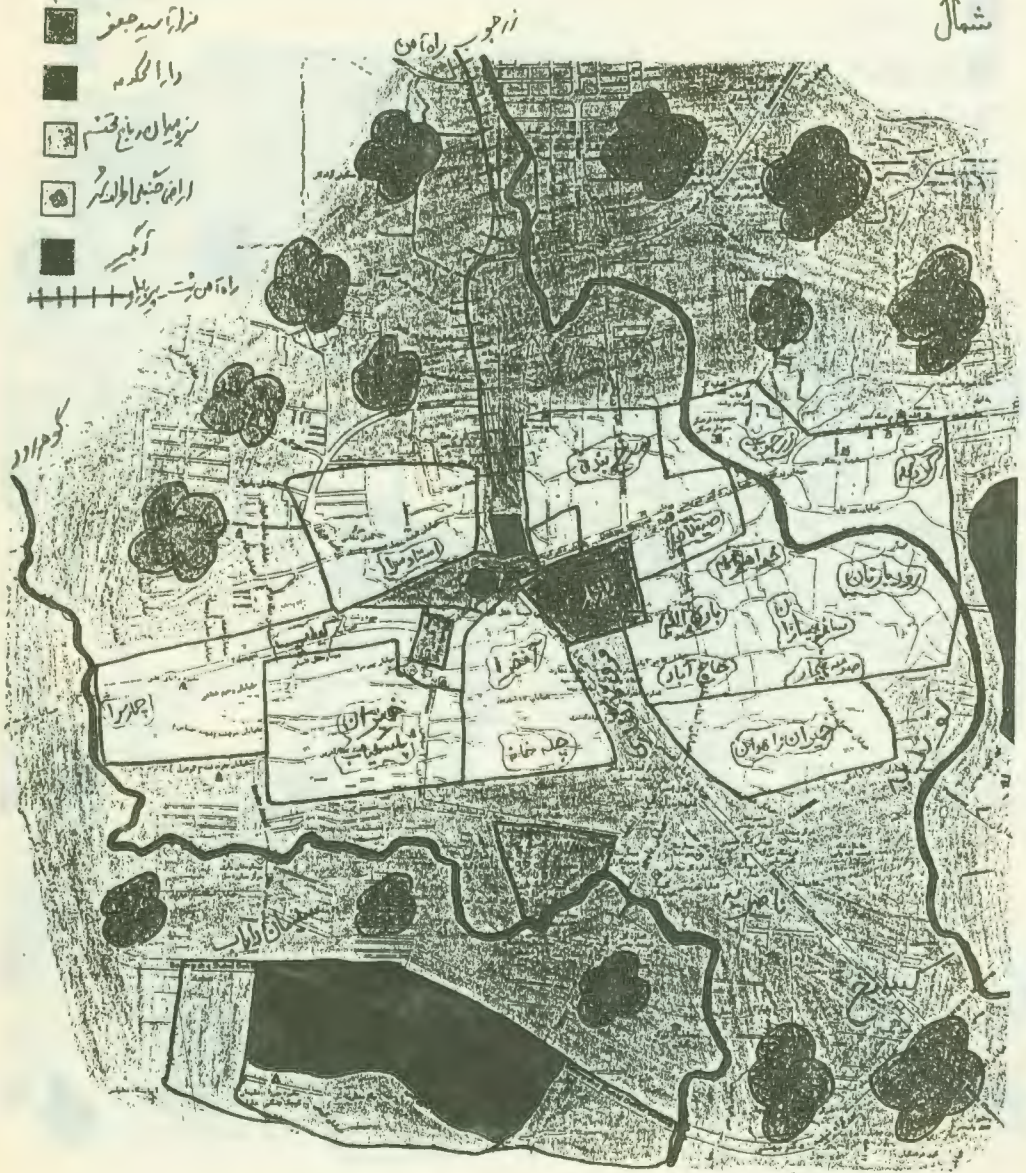
شمال ↑



نقشه شماره یک - ساختار کالبدی شهر رشت در دوران اول تاریخی

- علامت مسکن
- ▭ مرز محلات
- بازار
- مناره امیر جعفر
- دارالحدود
- زمینان ریاضی قسم
- زمین صفا اولاد
- زمین
- ++++ راه آهن - بزرگراه

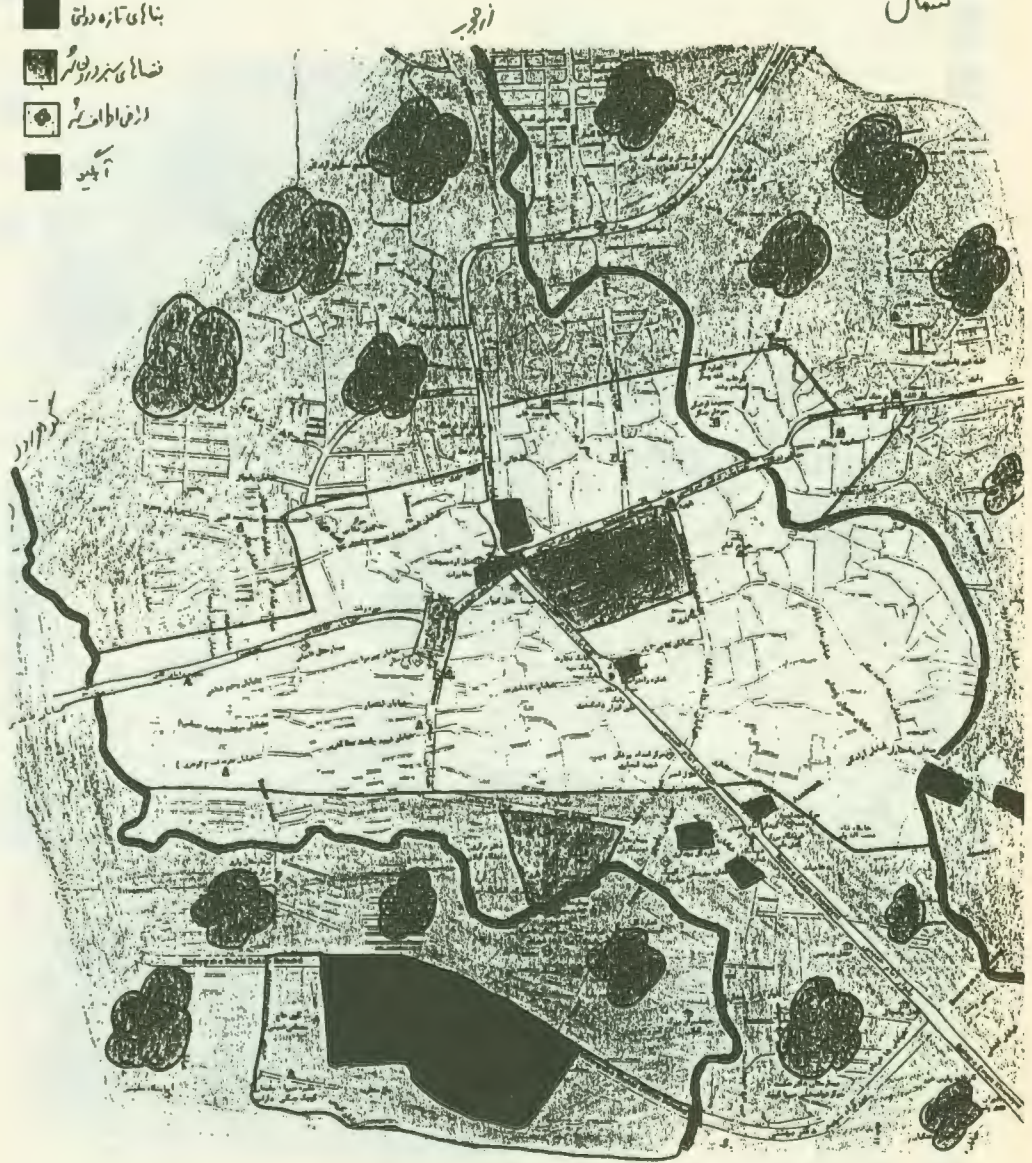
شمال ↑



نقشه شماره دو - ساقا کالیوی شهر رشت در دوران روم تاریخی

- بات‌اندکفت
- بازار
- بنای تازه دولت
- فضای سبز درون شهر
- از راه اطلس
- آبپوش

شمال



نقشه شماره سه - سابقاً کالیبدی شهر رشت در دوران سوسم تاریخی

- بانسټ اوسيدنه
- بازار-تجاری
- خدمات لوی
- اداری
- فضاي سبز
- آبهیو
- قديري
- مذهبي



نقشه شماره چهار - ساختار کالبدی شهر رشت در دین چهارم تاریخی

منابع و مأخذ:

- ۱- مقدسی، ابو عبدالله محمد بن احمد، احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم، ترجمه علی نقی منزوی، شرکت مؤلفان و مترجمان، تهران، ۱۳۶۱.
- ۲- ابن خلدون، مقدمه، ترجمه محمد پروین گنابادی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۵۲
- ۳- راپاپورت، امس، منشأ فرهنگی مجتمع‌های زیستی، ترجمه راضیه رضازاده، جهاد دانشگاهی دانشگاه علم و صنعت ایران، تهران، ۱۳۶۶.
- ۴- وبر، ماکس، شهر در گذر زمان، ترجمه شیوا (منصوره) کاویانی، شرکت سهامی انتشار، تهران، ۱۳۶۹.
- ۵- پیران، پرویز، "دیدگاه‌های نظری در جامعه شناسی شهر و شهرنشینی ۵- مکتب تاریخ نگاری"، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، سال ۵، شماره ۱۰ و ۱۱، مرداد و شهریور ۱۳۷۰.
- ۶- شکویی، حسین، جغرافیای اجتماعی شهرها، اکولوژی اجتماعی شهر، دفتر مرکزی جهاد دانشگاهی، تهران، ۱۳۶۵.
- ۷- عابدین درکوش، سعید، درآمدی به اقتصاد شهری، مرکز نشر دانشگاهی، تهران ۱۳۶۴.
- 8- paul, HOFER, THE ZAHTINGEN NEW TOWNS, EXHIBITION CATAL OGUЕ, DEPARTMENT OF ARCH, TECTURE, SWISS FEDERAL INSTITUTE. F TECHNOLOGY
- 9- SIRPATRICK ABETCROMBIE, TOWN ANO COUNTRY PLANNING
- ۱۰- فلامکی، منصور، "شکل‌گیری شهرهای ایران"، شهرهای ایران ج ۲، به کوشش محمد یوسف کیانی، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۶۶
- ۱۱- مجیدزاده، یوسف، آغاز شهرنشینی در ایران، مرکز نشر دانشگاهی، تهران ۱۳۶۸.
- 12- CHILD, V.G., "THE URBAN REVOLUTION", TOWN PLANNING REVIEW,

- ۱۳- کیانی، محمد یوسف، "شهرهای اسلامی" و نظری اجمالی به شهرنشینی و شهرسازی در ایران، به کوشش محمد یوسف کیانی؛ وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۶۵
- ۱۴- فلامکی، منصور، سیری در تجارب مرمت شهری "از ونیز تا شیراز"، وزارت مسکن و شهرسازی، تهران، ۱۳۵۷.
- ۱۵- سلطانزاده، حسین، مقدمه‌ای بر تاریخ شهر و شهرنشینی در ایران، نشر آبی، تهران ۱۳۶۵.
- ۱۶- تقوی نژاد دیلمی، محمد رضا، معماری، شهرسازی و شهرنشینی ایران در گذر زمان فرهنگ سرا، تهران، ۱۳۶۶.
- ۱۷- توسلی، محمود، اصول و روش‌های طراحی شهری و فضاها‌ی مسکونی در ایران جلد اول، مرکز مطالعات و تحقیقات شهرسازی و معماری، وزارت مسکن و شهرسازی، تهران، ۱۳۶۹.
- ۱۸- موریس، جمیز، تاریخ شکل شهر تا انقلاب صنعتی، ترجمه راضیه رضازاده، جهاد دانشگاهی علم و صنعت ایران، تهران، ۱۳۶۸.
- ۱۹- L.DUDLEY STAMP AND S.H.BEAVAR, THE BRITISH LSLES
- ۲۰- عبدلی، علی، تات‌ها و تالشان، مؤلف و ققنوس، تهران، ۱۳۶۹
- ۲۱- عبدلی، علی، تالشی‌ها کیستند، مؤلف و ققنوس، تهران، ۱۳۶۹
- ۲۲- فاخته جوینه، قربان، "اوضاع سیاسی، اجتماعی و اقتصادی گیلان در آستانه انقلاب مشروطیت". گیلان‌نامه، مجموعه مقالات گیلان شناسی جلد سوم، گردآورنده م. پ. جکتاجی، طاعتی، رشت، ۱۳۷۱
- ۲۳- میرابوالقاسمی، سید محمد تقی، سرزمین و مردم گیل و دیلم با گزارشی کوتاه از مبارزات دهقانی مردم گل و دیلم، طاعتی، رشت، ۱۳۵۶.
- ۲۴- ستوده، منوچهر، از آستارا تا استارباد جلد اول، بخش اول، انجمن آثار ملی

تهران، بی تا.

۲۵- رابینو، ه- ل. ولایات دارالمرز ایران - گیلان، ترجمه جعفر خمایی زاده
انتشارات بنیاد فرهنگ ایران و کتابفروشی طاعتی، رشت، ۱۳۵۷.

۲۶- فومنی، عبدالفتاح، تاریخ گیلان با مقدمه و تصحیح عطاء الله تدین و نقش گیلان
در نهضت مشروطیت ایران، عطاء الله تدین، انتشارات فروغی، تهران، ۱۳۵۳.

۲۷- لاهیجانی، م. م.، جغرافیای گیلان، نجف اشرف، بی تا

۲۸- لینچ، کوین، سیمای شهر، ترجمه دکتر منوچهر مزینی، دانشگاه تهران، تهران
بی تا.

۲۹- سرتیب پور، جهانگیر، نام‌ها و نامداران گیلان، نشر گیلکان، رشت، ۱۳۷۰

۳۰- دریاگشت، "هدایت خان گیلانی (وقایع سالهای ۱۲۰۰ - ۱۱۶۰ قمری در
گیلان".

۳۱- فخرائی، ابراهیم، گیلان در جنبش مشروطیت، شرکت سهامی کتابهای جیبی،
تهران، ۱۳۵۲.

۳۲- معصومی اشکوری، سید حسن، ساماندهی ساختار فضایی محدوده میدان
مرکزی شهر رشت، براساس الگوهای رفتاری استفاده کنندگان، پایان نامه دوره
کارشناسی ارشد رشته شهرسازی، دانشگاه تهران، ۱۳۷۰.

سازمان برنامه

۱۳۷۲

□ نشانه‌های تاریخی از موسیقی بومی گیلان

از: مهندس عبدالله ملت پرست

براساس عدم ارتباط مستمر ساکنین منطقه شمالی البرز با فلات مرکزی ایران در قرون گذشته و با توجه به ویژگیهای طبیعی و شرایط معیشتی در میان منطقه گیلان، موسیقی بومی این استان نسبت به سایر ایالات ایران متمایز می‌باشد.

در میان ایالات فلات مرکزی ایران با استفاده از ابزارهای گوناگون موسیقی «ساز»، الحان متنوعی را در قالب مقامات موسیقی ملی ایران «هفت دستگاه» ابداع نموده‌اند، لیکن در خطه گیلان بنابر محدودیت ابزارهای موسیقی که عمدتاً سازهای «بادی چوبی» (نی - سرنا) را شامل می‌شد، متناسب با امکانات صدا دهی این سازها، ساختار موسیقی بومی گیلان ساخته و پرداخته می‌گردد.

بدیهی است که در چنین شرایطی آنچه از موسیقی نسلهای گذشته در قالب موسیقی فولکلور، باقیمانده، زیباترین قطعات ملودیک در قالب گوشه‌هایی از دستگاه «شور» است که ناشی از تواناییهای سازهای موسیقی متداول در این منطقه می‌باشد. در بخشی از مناطق استان گیلان که با توجه به شرایط سیاسی و اجتماعی، ارتباط مستمری با سایر مناطق کشور دارد، با بهره‌مندی از ابزارهای موسیقی گوناگون، در این مناطق، الحان متنوعی از موسیقی متأثر از مقامات موسیقی ملی مشاهده می‌گردد.

در منطقه دیلمان با توجه به ارتباط نزدیکی که در زمان حکومت صفویه با دارالخلافه قزوین داشته است تحت تأثیر مرآوده فرهنگی با پایتخت صفویه جلوه‌های متنوعی از ابزار و الحان موسیقی انتشار یافته است.

«نشانه‌های تاریخی»

هرگونه قضاوت پیرامون آثار فرهنگی پیشینیان یک منطقه که به اقتضای شرایط اقلیمی، نوع معیشت، روابط اجتماعی، تولید و پندارهای فرهنگی ترکیب اجتماعی خاصی را پدیدار ساخته است، بدون دست یابی به نشانه‌های باقیمانده از سوابق تاریخی میسر نمی‌باشد، بنابراین با تکیه بر شواهد موجود در روایات مردمی نمی‌توان یک خط مشخصی به سمت گذشته مبهم ترسیم نمود.

گرچه چنین قضاوتی در مورد بعضی از شاخه‌های فرهنگی از جمله تحول زبان ادبیات معماری ... با بررسی آثار بجای مانده از گذشته آن چنان دشوار نیست لیکن تشخیص

ماهیت هنر موسیقی یک منطقه و دانستن ویژگیهای آن در دوره‌های گذشته بس دشوار می‌باشد.

با توجه به ویژگیهای هنر موسیقی که در قالب ریتم و ملودی شکل مشخصی یافته است، چنانچه نتوانیم الحان انتظام یافته در یک منطقه را در دوره‌های خاصی ثبت و ضبط نماییم، بنابراین ماهیت عوامل یاد شده که هر یک نسبت به زمان متغیر می‌باشند، شناخت ویژگیهای موسیقایی در دوره‌های پیشین مقدور نبوده و با بهره‌گیری از علوم جامعه‌شناسی و آثار باستانی کلیاتی از خصوصیات موسیقی گذشتگان را بطور اجمالی می‌توان تعیین نمود و بنابراین آرایه چنین تعبیری با توجه به دیدگاههای مختلف می‌تواند، از وحدت نظر پیروی ننموده لاجرم آراء گوناگونی نسبت به کیفیت و ماهیت هنر موسیقی یک منطقه ارائه خواهد شد.

در چنین شرایطی لازمه تحقیق و تتبع نسبت به ماهیت موسیقی گیلان نخست، یافتن تکیه‌گاه مطمئنی از ارکان موسیقی سرزمینی است که به حکم فطرت زیبایی‌شناسی (آستیکس: Aesthetics) فواصل مشخصی از پرده‌های موسیقی مطبوع از فواصل نامطبوع متمایز شده است و با چنین معیاری می‌توان موسیقی منطقه را در قالبی از فواصل موسیقایی که براساس پرده‌بندی منظمی انتظام یافته است مورد ارزیابی قرار داد.

خوشبختانه دانشمندان بزرگی چون فارابی، بوعلی سینا، عبدالقادر مراغه‌ای و سایر علمای ایرانی در رساله‌های گوناگون اطلاعات ارزشمندی را ارائه داده‌اند که فواصل پرده‌های موسیقی ایران از گذشته‌های دور تا کنون قابل تشخیص می‌باشد و نظر به این که این قواعد و قوانین، فواصل موسیقی مناطق شمال البرز را نیز در برمی‌گیرد، بنابراین مطالعات موسیقی استان گیلان را می‌توان برپایه مطالعات یاد نشده استوار ساخت.

به نظر فیلسوف شهیر اسلامی ابونصر فارابی: مللی که در اقالیم بین ۱۵ و ۴۵ درجه عرض جغرافیایی شمالی در سالهای سیصد قبل و نهصد بعد از میلاد تحت حکومت یک امپراتوری می‌زیسته‌اند به دلیل برخورداری از مشترکات فرهنگی، معیشتی ... و غیره دارای موسیقی مشترکی بوده‌اند.

حال چنانچه نقشه‌ای از ممالک تحت قلمرو امپراتوری یاد شده رسم نماییم با توجه به تاریخ یاد شده، معلوم می‌گردد که این امپراطوری مربوط به حکومت ساسانیان می‌باشد. یکی از قدیمی‌ترین گامهای موسیقی که تاکنون شناخته شده است بنام گام اولین (Eolien) است که بدون برخورداری از علایم تغییر دهنده و بطور طبیعی دارای

فواصلی به شرح زیر است:

و شباهت فوق العاده نزدیکی پیش فواصل گام ائولین با گام شور که یکی از عمومی گامهای موسیقی ایران محسوب می‌گردد، وجود دارد.

غیر از فواصل اول و دوم گام شور که هر یک به اندازه $\frac{1}{4}$ برده تغییر یافته است، سایر فواصل این دوگام با هم برابر می‌باشند.

با توجه به قدمت گام ائولین «Eolien» و شباهت بسیار نزدیک آن به ساختمان گام شور، گسترش وسیع الحان متعلق به فواصل تعیین کننده گام شور در موسیقی اکثر قبایل و ملل مختلف، بخصوص موسیقی بومی مناطق مختلف ایران و بالاخره علت شکل‌گیری ملودیهای محلی گیلان در قالب گوشه‌های مختلف، مقام شور روشن می‌گردد.

حال این سؤال مطرح می‌گردد که چرا در سایر مناطق ایران غیر از آواهایی که در قالب دستگاه شور ساخته و پرداخته شده‌اند الحان متنوعی در قالب سایر دستگاههای موسیقی ایران نیز یافت می‌شود؟

بدون تردید تکامل ملودیهای محلی بدون برخورداری از سازهای موسیقی گوناگون مقدور نمی‌باشد، و نظر باینکه هر یک از سازهای موسیقی به تبعیت از وسعت و دامنه صدایی که دارا می‌باشند، در ساختار الحان متنوع نقش به‌سزایی دارند، در غیر این صورت خلق الحان موسیقی در محدوده تواناییهای حنجره انسان و برخی از سازهای بومی خلاصه خواهد شد. به استناد سوابقی که از دستگاه شور ذکر گردیده با توجه به الفت دیرینه‌ای که دستگاه شور طی سالیان متمادی در حافظه و گوش جوامع سنتی داشته است، گوشه‌هایی از دستگاه مزبور جزء فرهنگ‌ها به مردم رقم خورده، بنابراین بومیان خوش ذوق و خوش قریحه دوره‌های گذشته به منظور ابداع و یا خلق هر گونه موسیقی و یا کلام آهنگین، ناگزیر فواصلی از اصوات موسیقی را انتخاب می‌نمودند که نسبت به آن فواصل از دیرباز آشنایی داشتند و به این ترتیب غالب آواهای چنین مناطقی در قالب دستگاه شور شکل یافته است.

"سید ظهیر الدین بن سید نصیر الدین مرعشی" مؤلف تاریخ گیلان و دیلمستان انواع سازهای متداول منطقه گیلان را در قرن نهم هجری قمری، نقاره، سرنا، چنگ، نی، رود، سرود ذکر می‌نماید که این سازها غالباً در مراسم کشتی و جنگ و جشن عروسی مورد استفاده قرار می‌گرفت.

سازهای نقاره، دف، که در ردیف سازهای ریتمیک «Ritmic» قرار دارند در ایجاد صداها و نوای متنوع نقشی ندارند و تنها سازهایی که در استان گیلان نقش ملودیک

«Melodic» داشته، ساز، نی و سرنای می باشد.

با توجه به ساختمان هر یک از سازهای یاد شده اجرای دستگاههای مختلف با این سازها آنطوریکه نوازندگان بومی بخصوص گله داران و شبانان اجرا می کنند عملی نمی باشد. فلذا اکثر نوازندگان محلی نی، بخشی از امکانات این ساز را میتوانند مورد استفاده قرار دهند و الحانی را در مایه های دشتی و دستگاه شور اجرا می نمایند.

با توجه به اینکه، این محدودیت در ساز «سرنای» مختصری تخفیف یافته است اجرای گوشه هایی از دستگاه «چهار گاه» نیز با این ساز ممکن می باشند. به همین جهت در مناطقی که سازهای موسیقی با دامنه صوتی وسیعتری مورد استفاده قرار گرفته است تنوع الحان در دستگاههای مختلف موسیقی مشاهده می گردد که به طور مثال موسیقی مناطق خراسان - کردستان - لرستان و بلوچستان و آذربایجان و ... را که با بهره گیری از تار - دو تار تنبور - کمانچه - سرود و ریاب ... بوده است و غیره می توان ذکر نمود با توجه به تنوع سازهای گوناگون، خنیاگران و نوازندگان محلی طی سالیان متمادی توانسته اند الحان متنوعی را متناسب با امکانات سازهای خویش ابداع نمایند.

در مناطقی همچون استان گیلان که به دلایل تاریخی و اقلیمی غیر از نی و سرنای ساز ملودیک دیگری رواج نداشته است، مشاهده می گردد که این منطقه دارای موسیقی آوازی بغایت دلنشین، جذاب و درخشان می باشد، لیکن از جهت تنوع ملودی و موسیقی بدون کلام بسیار فقیر می نماید. البته خوانندگان محترم توجه دارند که منظور فقر احساسی نیست بلکه نظر محدودیت تکنیکی در ابزار موسیقی می باشد. گرچه در آثار برخی از مورخین و دانشمندان به وجود سازهایی از قبیل: تنبور، رود، سرود، چنگ در مناطق شمالی ایران (خراسان، طبرستان، دیلمان) اشاراتی شده است، لیکن سوابق معتبری در کتب و آثار تاریخی گیلان مبنی بر حضور این سازها در مراسم گوناگون به چشم نمی خورد و شاید ذکر دیلمان به عنوان یکی از مناطق خاص جغرافیای که تحت، قلمرو دیلمان بوده است می باشد؟

در هر صورت بنظر می رسد که چنانچه طی یک زمان طولانی "تنبور" در ترکیب سازهای گیلان بطور گسترده مورد استفاده قرار می گرفت با توجه به امکانات ملودیک «Melodic» این ساز، نغمات متنوعی در قالب هفت دستگاه موسیقی سنتی ایران همانند موسیقی بومی سایر مناطق کشور، در موسیقی محلی گیلان نیز یافت می گردید. گرچه نغمات موسیقی منطقه دیلمان نسبت به سایر بخشهای استان گیلان از الحان متنوع تری برخوردار می باشد و با توجه به سوابق صد ساله اخیر که استفاده از برخی سازهای

سستی از قبیل: تار، کمانچه... در منطقه دیلمان رواج داشته است، نزدیکی و ارتباط موسیقیای این بخش از استان گیلان را با موسیقی ملی ایران آشکار می‌سازد. همچنین نشانه‌هایی از ساز تنبور در مناطق طالش مشاهده گردیده است که با توجه به عدم مهارت نوازندگان محلی و شیوه ابتدایی اجرایی آن به نظر می‌رسد که ساز مزبور توسط افرادی که در زمان حکومت شاه عباس صفوی و سپس در عهد نادرشاه افشار به این منطقه مهاجرت نموده‌اند، در این منطقه متداول شده است. همچنین بنا به روایت خود «زکو» که هشتصد اجاق از کردهای (ریشوند) که رهبر قبیله آنان مقیم قوچان بوده‌اند، به فرمان شاه عباس از محل اولیه‌شان کوچ داده شدند و هم اکنون بر دو جانب شاهرود و بر ساحل راست سفید رود، از پل منجیل تا دیلمان اسکان یافته‌اند.

نظر باینکه شباهت معنی داری بین تنبور طالش و تنبور متداول در مناطق کردستان وجود ندارد و ساز مزبور شباهت زیادی به دوتار قوچانی دارد، احتمال می‌رود که ساز تنبور رایج شده در مناطق دیلمان و طالش همان دوتار قوچانی می‌باشد که امروزه به صورت مبتدی و توسعه نیافته مورد استفاده قرار می‌گیرد.

همچنین در اوایل سلطنت صفویه که شهرستان قزوین به عنوان پایتخت این سلسله انتخاب گردید، یکی از راههای ارتباطی بین دو منطقه البرز (شمال و جنوب سلسله جبال البرز) در منطقه قزوین، مسیر کوهستانی قزوین، طالقان به گیلان بوده است که از طریق بخش «سرولات» از توابع رود سر به سرزمین گیلان ارتباط می‌یافت.

بخشی از مسیر مزبور از طریق دهستان «گرماب دشت» و «کاکرود» واقع در مسیر رودخانه «پُل رود» به شهرستان «سیاهکل» و «دیلمان» ارتباط دارد.

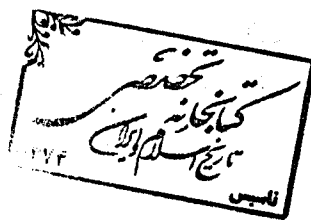
در گزارشی از مسیر و راه طی شده «حسن صباح» جهت رسیدن به قلعه الموت این چنین آمده است:

... او از قزوین از طریق «بیره» (که دژی بود در هفت فرسنگی قزوین بود) و «ابنه» به دیلمان رفت و محتملاً از طریق «مرابو» به ملتقای «پل رود» و «چکه رود» به محلی که در این زمان «سه پل» نامیده می‌شد، رو نهاد و همچنان از کنار مسیر آب «پل رود» و آبادیهای «رودبارک»، «پورامکوه» و «سوپله» که مرکز «اشکور» است و «کرکرد» [کاکرود]، ادرکرم «لیسار»، «سنگرود» و «یرندان»، «لمسر» و «شمس کلایه» و «الموت» و جاده کنار شاهرود به پای دژ الموت آمد. با وجود چنین ارتباطی بین دو منطقه قزوین و دیلمان و نیز یکپارچگی این دو منطقه پس از حکومت آل بویه که از

ارتفاعات «طارم» تا دشت گرگان رازیر نفوذ خود اداره می‌کردند، بنظر می‌رسد که ارتباط پیوسته‌ای بین ساکنین این دو منطقه جریان داشته است.

در سال هزار هجری قمری (۹۱-۱۵۹۲ میلادی) در عصری که شاه عباس گیلان را فتح کرد حاکمی برای دیلمان انتخاب نمود، گمان می‌رود که خانهای دیلمان از قزوین آمده باشند.

بنابراین می‌توان اظهار داشت که ارتباط فرهنگی و اجتماعی منطقه دیلمان با ساکنین آن سوی سلسله جبال البرز موجب بروز تحول در شرایط اجتماعی - فرهنگی بخش دیلمان گردیده است و از نظر موسیقایی نیز در این منطقه تکامل ادوات موسیقی "ساز" و تحول ملودی به چشم می‌خورد. فلذا چنین آمیزه‌ای از ارتباط فرهنگی را که بین یک منطقه محدود از استان گیلان با مجموعه موسیقی ملی ایران از طریق منطقه قزوین ایجاد گردیده است، نمی‌توان به حساب موسیقی محلی و بومی کل استان گیلان رقم زد. لیکن در تحلیل اختصاصی موسیقی منطقه دیلمان، تجسس و تفحص پیرامون ارتباط ملودیک موسیقی این دیار با موسیقی ملی ایران و عوامل مؤثر در گسترش هنر موسیقی در بخش دیلمان قابل توجه می‌باشد.



□ نظری گذرا به خویشاوندی زبان گیلکی و لهجه آذری

از: سید حسین موسوی

گجستک^۱ اسکندر در سال ۳۳۵ پیش از زایچه عیسی ناصری معروف به مسیح بر تخت شاهی مقدونیه تکیه زده نخستین واکنش وی در تخت شاهی تنبیه و به کیفر رسانیدن کسانی بود که در قتل پدرش فیلیپ پادشاه مقدونی دست داشتند. وی پس از سرکوبی مخالفان درون مرزی، نشستی زیر نام مجلس شورای جنگی از سرداران و دوستان خویش تشکیل داد و در آن نشست، نقشه حمله به ایران هخامنشی را بازگو کرد^۲ و برای اینکه نگرانی سرداران جنگی خویش را از هیئت دولت جهانمدار هخامنشی کاهش دهد و آنها را برای حمله به ایران با خویش همدستان سازد، افزودند که داریوش تازه به پادشاهی رسیده، دستور قتل باگواس خواجه که داریوش به کمک او به پادشاهی رسیده بود، بوسیله این پادشاه، اطرافیان شاه را نسبت به وی بدگمان خواهد کرد و نزدیکان شاه وی را آدم کش و حق ناشناس خواهند شناخت ... تا اساس پادشاهی داریوش^۳ محکم نشده، به انگیزه اهانتی که ایرانیان در دوران گذشته به یونان کرده اند^۴، باید به ایران حمله کنیم تا از بیگانگان گستاخ و خودخواه انتقام بگیریم ... چند سال پیش را بیاد آریم که ده هزار نفر یونانی از درون کشور پارس و بدون هیچگونه آزار و خسارت قابل ملاحظه از بین سپاهیان ایران راه خود را گشوده و به یونان بازگشتند^۵.

بدینگونه گجستک اسکندر در بهار سال ۳۳۴ پیش از میلاد مسیح به سوی ایران لشگر کشید^۶ داریوش سوم، کدمان شاهزاده هخامنشی پیش از پادشاهی سمت ریاست چاپارخانه یا استاندار یکی از استانهای هخامنشی را عهده دار بود و به علت قتل‌های پی در پی، شاهزادگان بلافصل هخامنشی کسی نبود که بجای آرش پادشاه نگون بخت هخامنشی که یونانیان ویرا آرسس خوانده‌اند بر تخت نشیند و داریوش که با کمک باگوایس خواجه به تخت شاهی رسیده بود هیچگاه گمان نداشت که اسکندر جوان این

۱ - در مقابل خجسته و به معنای نامیمون

۲ - ایران باستان، ج ۲، ص ۱۲۳۸

۳ - داریوش سوم کدمان

۴ - تسخیر آتن و آتش زدن آن

۵ - جنگ کوناک و عقب نشینی ده هزار نفر یونانی در سال ۴۰۱ پیش از میلاد

۶ - دیور دور، کتاب ۱۷، بند ۱۶، کنت گورث، کتاب بند ۱

جرات و جسارت را داشته باشد که به کشور جهانمندی همچون کشور هخامنشی حمله آورد و حتی جنگ گرانیک نیز داریوش سوم را از خواب غفلت در این مورد بیدار نکرد زیرا داریوش سوم که گجستک اسکندر را کودکی می‌پنداشت شخصاً در جنگ گرانیک شرکت نجست بلکه سپهردا

د رشید هخامنشی را به رویارویی گجستک اسکندر گسیل داشت و به او فرمان داد تا اسکندر را دستگیر کرده و کت بسته به حضور حاضر کند.

چون منظور در این نوشتار تشریح جنگ‌های داریوش سوم و گجستک اسکندر نیست لذا به کوتاه سخن به این رهگذر اشاره کرده و از آن می‌گذرم.

در جنگ گرانیک سردار رشید هخامنشی سپهرداد داماد داریوش سوم فرماندهی سواره نظام را برعهده داشت که افراد این سواره نظام را سواران دلیر گرگانی تشکیل می‌دادند که در قلب سپاه ایران جای داشتند و آرشام و مم‌ئن یونانی که در خدمت سپاه ایران بود نیز بر جناح چپ سپاه ایران فرمان می‌راندند بنا بقول دیودورسیسلی^۱ سپاهیان ایران رشیدانه با سپاه گجستک اسکندر به نبرد پرداختند در جنگ تن به تن بین گجستک اسکندر و سپهرداد هر دو سردار زخمی شدند در این هنگام روزاس^۲ برادر سپهرداد بر اسکندر تاخت و با شمشیر چنان ضربتی بر فرق گجستک اسکندر زد که کلاه آهنین اسکندر از سر او بزی افتاد و دست اسکندر مجروح شد، روزاس که می‌خواست ضربت کاری دیگری با شمشیر بر اسکندر فرود آورد در این حال کلتیوس^۳ سردار اسکندر دست روزاس را در هوا قطع کرد و بدینسان دست ستمگر روزگار جان اسکندر را از مرگ حتمی نجات بخشید، تا ایران بزرگ هخامنشی را تباه و سیه روزگار سازد در این جنگ سرداران بزرگی همچون «آرتی زیبا» و «فاراناس» برادر همسر داریوش سوم کشته شدند

بقول دیودورسیسلی در جنگ گرانیک سواره نظام ایران دلیرانه جنگیدند و دیگر مورخان یونانی نیز بر همین مدار داد سخن داده‌اند، برای اینکه خوانندگان عزیز دل آزرده نشوند من از خیانت‌های نامردانی همچون بنخ خان استاندار بابل، و مهران

۱- کتاب ۱۷، بند ۲۰

2-Rosas

۳- همین کلتیوس بعدها به دست اسکندر کشته شد.

استاندار شهر «سارد» و اهالی قیرس و آتورپاتن، سردار داریوش سوم و استاندار «پافلاگونی» که نام وی در تاریخ ضبط نشده و حماقت و بی‌خردی «آرسان» استاندار کیلیکه سخن نمی‌گویم و به نبرد ایسوس می‌پردازم، داریوش سوم که پس از شکست نیروی نظامی ایران بزرگی خطر و عظمت حادثه را احساس کرده با شتاب سپاه دیگری را تدارک دیده بسوی گجستک اسکندر رهسپار شد.

شاد روان مشیرالدوله پیرنیا که بقدر فردوسی استاد توس حق بزرگی برگردن تاریخ ایران دارد، به نگرانی گجستک اسکندر در رویارویی با داریوش سوم در جنگ «ایوس» اشاره کرده است.^۲

در جنگ ایسوس کشتاری بزرگ در هر دو سپاه پدید آمد «اکزاتر» برادر داریوش سوم بقول دیودور سیسلی^۳ «... در این روز نام خود را پر افتخار کرد ... الخ» و برای پیش‌گیری از چشم زخم به شاه راه بر اسکندر بست و دلیرانه با وی به جنگ پرداخت و بسیاری از سربازان اسکندر بر اثر حمله متهوّرانه و شجاعانه «اکزاتر» به خاک هلاک افتادند، ولی سرنوشت رقم دیگری بر صفحه تاریخ ایران نقش کرده بود، در این جنگ با همه رشادتها و جنگاوریها، سپاه ایران درهم شکست و داریوش سوم سوار بر اسب راه گریز در پیش گرفت و اردوی ایران غارت شد، همسر و مادر و پسر و دختر داریوش سوم اسیر شدند ولی اسکندر با آنان به احترام رفتار کرد مورخان یونانی از ابّهت و شهادت «سی سی گامبی» «cici Gambi» مادر داریوش سوم با وجود اسارت وی سخن رانده‌اند.^۴

داریوش سوم با وجود شکست بزرگی که در جنگ ایسوس بر او وارد شد، به قول دیودور سیسلی مأیوس نشده^۵ و در بابل به گردآوری سپاه دست یازید و برخی از سرداران سپاه داریوش سوم که از جنگ ایسوس جان سالم بدر برده بودند در این مهم وی را یاری دادند شهر صورت رویارویی با سپاهیان گجستک اسکندر مقاومت دلیرانه‌ای از خود نشان داد و هفت ماه سپاهیان اسکندر را از پیشرفت باز داشت، تا داریوش سوم فرصت گردآوری سپاه را بیابد پایمردی به تیس سردار رشید و استاندار شهر غزه و تیرجان شکافی که او به سوی اسکندر از باروی شهر غزه با پنجه نیرومندش رها کرد، منتهی به مجروح شدن گجستک اسکندر گردید و وی را تا دروازه مرگ پیش برد در

۱- که نام آذربایجان از نام وی مایه گرفته است. ۲- ۲- جلد ۱، ص ۱۳۰۵، ص ۷

۳- کتاب ۱۷، بند ۳۳-۳۴ ۴- ایران باستان، ج ۲، ص ۱۳۱۹

۵- کتاب ۱۷، بند ۳۹

نتیجه این تیرجان شکاف که زره محکم اسکندر را نیز درید مشکل دیگری در راه گشودن درب دروازه پیروزی اسکندر بر ایران بود، خدای ایران نخواست که بلای هجوم اسکندر بر ایران در این زمان در پای دیوار شهر غزه پایان پذیرد، اسکندر را از این زخم کاری جان بدر برد. داریوش سوم برای جنگ نهایی و سرنوشت ساز یعنی جنگ «گوگمل» که برخی از پژوهشگران آنرا به غلط جنگ «ریل» خوانده‌اند آماده شد و به «بسوس» استاندار باختر که بعدها قاتل او گردید فرمان داد تا با سپاهیان خود که به عقیده برخی از مورخان شجاع‌ترین و نام‌آورترین سپاهیان ایران بودند^۱ به وی بپیوندند.

در سپاه داریوش به جزء بسوس خائن «مازه» و ساتروپات، سمت فرماندهی را دارا بودند. واژه گو + گمل یعنی خانه شتر و کامل انگلیسی همان کامل پارسی است بسیاری از واژه‌های دیگر از پارسی باستان به زبان‌های انگلیسی و فرانسه رفته که از ذکر آن در این نوشتار خودداری می‌شود. واژه پارسی گاد در زبان انگلیسی بمعنای شتر است و این واژه به زبان عربی رفته و «جمل» شده است جنگ گوگمل در پنج فرسنگی شهر موصل امروزه که در کشور عراق قرار دارد، روی داد.

در جنگ گوگمل حضور «سگایان» که بقول آریان کشوری مستقل و متحد دولت هخامنشی بود به سرداری «ماباس» دیده می‌شود و فرمانده سپاه مازندران و گرگان و «پارتی فراتافرن» بود «بر سائت استاندار رُخج» نیز یکی از سرداران سپاه بشمار می‌آید و «آثورپاتن» به سپاه گیلان و ماد و سگاهای چین فرمان می‌راند آریوبرزن سردار سرافراز نامدار تاریخ ایران بموازات «أرتتوبات» و «اگسین» به سربازان حوالی دریای سرخ فرمان می‌راند ... الخ».

کنت گورث^۲ از وحشتی که به سربازان گجستک اسکندر از دیدار و رویارویی سربازان پارسی دست داده بود سخن رانده و می‌افزاید: اسکندر در این هنگام دچار اندیشه و اضطراب بسیار گردیده نگرانی او بدرجه‌ای رسید که هیچگاه پیش از آن در او دیده نشده بود ... صف‌های پارسیان به شوشیان و کادوسیان (گیلانیان) تکیه داده بود که این اشاره خود دلیل دیگری بر جنگاوری و رشادت سربازان گیلانی است که فردوسی استاد توس و اسدی توسی نیز در اینمورد به صراحت شعر سروده‌اند که در سطور گذشته ذکر آن گذشت.

۲- ایران باستان، ج ۲، ص ۱۳۷۹

۱- ایران باستان، ج ۲، ص ۱۳۶۹

۳- کتاب ۴، بند ۱۱

در کنار سواره نظام ممتاز پارسی بنام «ملوفور» سربازان آملی و کوسیان می جنگیدند و بلندی قامت و دلاوری آنان جالب توجه و برای سروران سپاه اسکندر چشم گیر بود. «مازه» سردار ایرانی دسته ای از سواره نظام ممتاز که مرکب از دو هزار نفر گیلانی و یک هزار نفر سگایی بود برگزید و به آنان دستور داد که جناح چپ دشمن را دور زده و به اردوگاه مقدونیان حمله کنند و بار و بنه آنان را تصرف نمایند^۱ و سگاها بار و بنه لشگریان مقدونی را غارت کرده و اسیران را نجات دادند و نتیجه پیروزی خود را به آگاهی «مازه» سردار ایرانی رسانیدند. در جنگ بین داریوش سوم و اسکندر تیری بر ارابه ران شاه اصابت کرد و او از گردونه فرو افتاد. سربازان پارسی به گمان این که تیر به شاه وارد آمده و شاه کشته شده رو به فرار گذاشتند و شکست و بی نظمی در صف های سربازان پارسی افتاد و اطراف شاه از نگهبانان و مدافعان خالی شد و در نتیجه داریوش سوم که اطراف خود را بی نگهبان دید با گردونه خویش از صحنه جنگ دور شد تا بار دیگر برای رویارویی اسکندر سپاهی فراهم آورد و در نتیجه جنگ گوگمل نیز به شکست داریوش سوم منتهی شد.

من که این نوشتار را با اندوه می نگارم هنگامی که به جنگهای سه گانه شاه پارس با اسکندر می نگرم به رویدادهای بد و خوب که در زندگی هر فرد و هر ملت روی می دهد یا باصطلاح عامیانه به شانس بیشتر اعتقاد می یابم و می بینم که چگونه ایرانیان با وجود رشادت های کم مانند مغلوب یک جوان کوتاه قد ولی جسور مقدونی و سپاه او شدند. «آریوبرزن» چهره جاویدان تاریخ ایران باستان و سردار رشید و شجاع پارسی در بند کوه کیلویه راه بر گجستک اسکندر بست تا اسکندر نتواند تختگاه شاهان پارس را تسخیر کند جنگ او با اسکندر و جانفشانی وی در خور نگارش یک کتاب است و من در این رهگذر سر آن ندارم که به جزئیات این واقعه افتخار آمیز بپردازم.

«آریوبرزن» بر اثر خیانت یک ایرانی اهل کیلیکیه و شیخون اسکندر شکست خورده و یک تنه بند کوه کیلویه را بست آنقدر جنگید تا کشته شد و بدینگونه کشور پهناور هخامنشی به چنگ اسکندر افتاد. تخت جمشید تختگاه شاهان هخامنشی بدست گجستک اسکندر به تحریک زنی روسپی بنام «تایس» به آتش کشیده شد و تا دنیا پایدار است ننگ آتش زدن تخت جمشید بر دوش اسکندر مقدونی سنگینی خواهد کرد. داریوش سوم بدست «بسر س» و «تبرزن» سرداران خائن هخامنشی در سال ۳۳۰ پیش از

۱- ایران باستان، ج ۲، ص ۱۳۸۹

میلاد مسیح ناجوانمردانه کشته شد و آن سرداران ناجوانمرد به جای پاداش یافتن از گجستک اسکندر به فرمان او به مرگ محکوم و به دَرک واصل شدند و اسکندر نیز بر اثر آب تنی در رود دگره^۱ در سن سی و سه سالگی در سال ۳۲۳ پیش از میلاد در گذشت. در آغاز «پردیگاس» به عنوان نیابت پادشاهی اداره امور کشور را در دست گرفت زیرا از گجستک اسکندر فرزندی بر جای ماند بنام هرکول و روشنگ دختر اکسپارت همسر اسکندر نیز از وی حامله بود و سرداران اسکندر امیدوار بودند که روشنگ پسری برای جانشینی اسکندر بزاید.

چون ملاحظه می‌کنیم که کشور پهناور اسکندر بین سرداران او پخش شد لذا نتیجه می‌گیریم که روشنگ یا فرزند دختر بدنیا آورد و یا فرزند وی که پسر بوده در اوان کودکی در گذشته و یا روشنگ پیش از بدنیا آمدن فرزند خویش روی در نقاب خاک کشیده است و از سرنوشت هرکول پسر اسکندر نیز آگاهی ندارم.

در بخش‌بندی کشور پهناور زیر چتر شاهی اسکندر استانداری و فرمانروایی ماد کوچک در سوم آتورپات یا آتورپات قرار گرفت^۲ و از آن پس در سده‌های پسین سرزمین ماد کوچک ماد آتورپات و سپس آتورپاتگان نام گرفت آتورپات همانگونه که نو شتم یکی از سرداران داریوش سوم گدمان بود.

نام «آتورپاتگان» تا حمله تازیان به ایران بهمان صورت و هیئت پارسی خوانده می‌شد و پس از تسلط تازیان به ایران از زمان «عمر» به بعد این واژه را تازی کرده و آذربایجان خوانده‌اند که این نام تا امروز متداول است و «آذربایجان» صورت و هیأت تازی آتورپاتگان یا به اصطلاح پارسی دری، آذر آبادگان است.

بسیاری از ساکنان سرزمین مردخیز آذربایجان که از تاریخ نیاکان خویش آگاه نیستند خویش را ترک می‌خوانند و من به گاه شش سال خدمت در آذربایجان باختری و خاوری با کمال تأسف با این بینش مبنی بر اشتباه ساکنان محترم آذربایجان برخورد ملموس داشتم و در تمام نشست‌های اداری و خانوادگی سعی و کوشش و همت خود را بر این مدار قرار داده بودم تا به استناد به اسناد مسلم تاریخی تاریخ نویسان دنیای باستان و پژوهشگران دوران‌های بعد با بهره‌گیری از آثار بازمانده از دوران شاهنشاهی هخامنشیان و تصویرهای حجاری شده در تخت جمشید و اشعار مفاخر ادب ایران از جمله استاد توس این حقیقت را که آذربایجانی ترک نیست به آنان یاد آورد، کردم. در کاخ

پادشاهان هخامنشی در پارس گاد(تخت جمشید) می بینم که تخت شاهی داریوش بزرگ پادشاه هخامنشی بر دوش بیست و یک تن از نمایندگان ملت های گونه گونه وی قرار دارد و هويت هر يك از اين نمايندگان يا تن پوش و پای پوش ویژه زادگاه خویش و با زیرنویس به خط میخی مشخص گردیده است.

در زیر نویس تندیس مردی با تن پوش ویژه خود در همان بخش ناز پاسارگاد نبشته اند^۱ این مادی است یعنی این مرد نماینده مردم آذربایجان است مردم عامی گیلان، عموماً آذربایجانی را کُرد خوانند بدون اینکه حقیقت این دلیل واقعی و تاریخی را بدانند و آذربایجانی را که در گیلان زندگی می کنند ((گیلان بخورده کورد)) خوانند یعنی کردانی که در گیلان خورد و خوراک کرده اند و مراد از خورد و خوراک اشاره به زندگی کردن در گیلان است در زمستان برای کارهای سخت باغبانی و شخم کاری و اژه کشی و اصلاح ویژه رایج در گیلان بخصوص برای «نوغانداری» اهالی آن بخش از آذربایجان که همچون اهالی خلخال و اردبیل در همسایگی گیلان سکونت دارند برای کار به گیلان می آیند و بویژه اهالی روستاهای گیلان می گویند «کُردان آمده اند» و یا برای اینکه در گفت و شنود خویش با دوستان و همکاران و همسایگان زمانی را تعیین نمایند و یا انجام تعهدی را در وقت ویژه ای یاد آور شوند، می گویند «هنگامیکه کُردان به گیلان می آیند» به تعهد خویش عمل خواهند نمود همچنانکه زبان مادها «کردی و کردان را بدو تیره کرد کردستان و کرد مادی بخش کرده اند»^۲ در گیلان منوچهر آذربایجانی را «کُرد منوچهر» و حسین آذربایجانی را «کُرد حسین» خوانند و این خطاب درستی است زیرا به قول پژوهشگر بزرگ پطروشفسکی دانشمند بزرگ روس تُرکان، از نژاد زرداند و آذربایجانیان از نژاد سفید و از سوی دیگر کلیه شاعران و فیلسوفان و نامداران ادب ایران پیش از سده ششم هجری خورشیدی که از آذربایجان برخاسته اند دارای گویش آذری بوده اند نه دارای گویش ترکی.

کتاب گلشن راز شیخ محمود شبستری که آرامگاه او در شهرستان شبستر^۳ است به پارسی دری است زیرا وی از شاعران و فرزنانگان سده پنجم هجری شمسی بوده و در آن

۱- نوشته کنده شده بر روی سنگ را نبشته خوانند نه نوشته

۲- مردوخ، محمد: تاریخ کرد و کردستان، ص ۵۹ و ۶۰ و ۱۱۹ و ۱۳۲

۳- چی چست تر و دریاچه چی چست نام باستانی دریاچه اورامیه بوده که حاشیه این دریاچه زادگاه ... زردتشت

هنگام کسی در آذربایجان نبود که به گویش ترکی سخن گوید. گفت و شنود کلیه اهالی آذربایجان با یکدیگر گویش آذری بود که این گویش شعبه‌ای از زبان گیلکی و کردی است و در گویش امروزی ترکی آذربایجان واژه‌های گونه‌گونی از گیلکی و کردی، به چشم و به گوش می‌خورد که هم بخشی از آن واژه‌ها را تا حدی که یافته‌ام در این نوشتار باز خواهم گفت.

یکی از خیانت‌های آشکار پیشه‌وری و رژیم دست‌نشانده او به ایران و بویژه به آذربایجان این بود که دستور داده بود در دبستانها و اداره‌ها و در مراجع و محافل رسمی، با دوری جستن از پارسی‌گویی، گفت و شنودها و نگارش‌ها به لهجه ترکی باشد نه به پارسی. من خود به گاه خدمت در استان آذربایجان خاوری در مسند قضا با کمال تأسف پرونده‌ای مربوط به سال ۱۳۲۱ خورشیدی را دیده‌ام که بازپرس پرونده کلیه تحقیقات خود و پاسخ متهم را به لهجه ترکی آذربایجانی نگاشته بود.

دوستان و همکاران آذربایجانی به من گفته‌اند که دولت ترکیه به دانشجویان آذربایجانی به عنوان اینکه دانشجویان مذکور ترک بوده و وابستگی زبان و قومیت و تاریخی با ترکیه دارند به چنان دانشجویانی کمک هزینه تحصیلی پرداخت می‌نمایند.

من نمی‌دانم که دولت جمهوری اسلامی از این مطلب آگاه هست یا خیر و اگر آگاه است در مقابل چنین کنش موزیانه غیردوستانه و غیرواقعی چه واکنشی نشان داده است و آیا دولت برای آگاهی مردم رشید آذربایجان در این زمینه که آنان ترک نیستند، توسط رسانه‌های گروهی بویژه تلویزیون و رادیو اقدام خواهد کرد یا نه؟ ضروری است یادآور شوم که از قرن ششم هجری خورشیدی که پادشاهان ترک زبان، همچون سلجوقیان و غزنویان و صفویان و قاجاریان بر تختگاه شاهان ایران چیره شدند و مرکز ولیعهد نشین برخی از پادشاهان ترک زبان شهر تبریز قرار گرفت کم کم لهجه ترکی بر لهجه آذری چیرگی یافت.

در دربار شاهان ترک زبان گفت و شنود متداول گویش ترکی بود و اطرافیان شاه و دولت و برخی از مردم که به انگیزه‌های گونه‌گون با مأموران دولت آمیزش داشتند، به قصد نزدیکی به دربار دولت به گویش ترکی روی آوردند و در نتیجه گویش آذری به دست فراموشی سپرده شد و اینک بیگانگان برون مرزی و نامردان درون مرزی برآنند که از این آب گل آلود ماهی بگیرند که امیدوارم که هیچگاه این اندیشه بد و شیطانی تحقق نیابد. صرفنظر از وجود واژه‌های اصیل کردی و گیلکی در گویش ترکی آذربایجان که خود همچون درختی تناور ریشه‌دار و دلیلی غیرقابل انکار است که پندار و نظر مرا به شرحی

که گذشت بدون هیچگونه کم و کاست به ثبوت می‌رساند وجود محله‌های مشهور و قدیمی همچون محله ششکلان و راسته کوچه در تبریز نشانه‌ای است که در تبریز گویش آذری در قرون پیش از سده ششم هجری خورشیدی، بین مردم عادی و عامی کاربرد داشته است نه گویش ترکی آذربایجان: محله‌های «شش کلان» و «راسته کوچه» و جوش دوزان از محله‌های کهنسالی است که ظاهراً در سده چهارم و پنجم هجری خورشیدی وجود داشته است. اگر در تبریز در دوران پا گرفتن این دو محله قدیمی گویش ترکی وجود داشت لازم می‌آید که نام محله شش کلان «آلتی کلان» و «راسته کوچه» دوز کوچه و جوش دوزان را «باشماق دوزان» و بازار معروف شیشه گر خانه شهرستان تبریز «شیشه دوز» آلاَدن او» خوانده شود همچنانکه در تبریز محله‌ای است بنام مرال آلان که برگردان فارسی آن «خریداران غزال» معنی می‌دهد و نام این محله به صورت ترکی است. کوچه‌هایی بنام «دش کسن لر» یعنی کوچه سنگ تراشان و «داسلک» یعنی کوچه‌ای که سنگفرش است، وجود دارد که نامهای آن ترکی است همچون نام محله مرال آلان و این کوچه مربوط به زمانی است که گویش ترکی بر گویش آذری چیرگی یافت. در سال ۱۳۵۲ خورشیدی در مسند قضا به هنگام دادرسی مشاهده کردم که در حومه شهرستان تبریز دهی بنام «سرچیچال میلاش» و ده دیگری بنام سراوان و دهی بنام «سردرود» در جاده مراغه وجود دارد که در واژه مرکب «سرچیچال میلاش» واژه «چیچال» گیلکی و به معنای وِگرم است و سراوان نیز نامی پارسی بوده و در جاده رشت و امامزاده هاشم نیز ده سراوان وجود دارد و «سردرود» نیز به گویش ترکی آذربایجانی «سرین چای» است همچنانکه در شهر تبریز رودخانه‌ای است بنام «شهر چای» یعنی رودخانه شهر بنابراین آشکار می‌گردد که ده «سردرود» در زمره دیه‌هایی است که پیش از سده پنجم هجری خورشیدی وجود داشته و نام پارسی آن به همان صورت پیشین خود تا امروز باقیمانده است.

از سوی دیگر گویش محلی روستاهای اطراف شهرستان «زنوز» واقع در شمال آذربایجان و اردبیل و «هرزند» کاملاً گویش آذری «تالشی» است. این سرزمینها مکانهایی بودند که خوشبختانه از سرایت گویش ترکی آذربایجانی که لهجه بیگانه‌ای است، بدور ماندند و در نتیجه مردم محلی این نقاط زبان و ادبیات آذری و سنت نیاکان خویش را حفظ کرده و تا امروز از آن نگهبانی کرده‌اند.

استاد توس فردوسی شاعر نامدار اعصار و قرون تاریخ جامعه کُل بشری و نگهبان
واژه‌های ادب پارسی که زنده ماندن گویش پارسی از همت سترگ و والای او با
پدید آوردن اثر جاودانه شاهنامه فردوسی در قرن چهارم هجری خورشیدی پایدار مانده
است گوید:

یکی را ز ترکان نباشد خرد و یا:

مر آن ترک بدگوهر بدسگال

آیا مراد استاد توس از سرودن این اشعار اهانت به اهالی آذربایجان بوده است؟ مسلماً
خیر زیرا تاریخ سرودن این مصرعها در قرن چهارم هجری خورشیدی است که در
سراسر استان آذربایجان حتی یکنفر را نمی‌یافتیم که به گویش ترکی آذربایجانی سخن
گوید. بدیهی است که استاد توس با توجه به اینکه ترکان را می‌شناخت به فرزاندگی
می‌دانست که آذربایجانی، ترک نیست و این دو مصرع را برای مهاجمان ترک به
سرکردگی افراسیاب، پادشاه توران ساخته و پرداخته است.

نکته جالبی که نوشتن آن نکته در این نوشتار ضروری به نظر می‌رسد. اشاره کوتاهی
در مورد واژه توران است. در زادگاه من گیلان، مردم به کسانی که دارای درجه خفیفی از
جنون هستند و مرتکب حرکات غیرعادی می‌شوند که مورد ریشخند افراد قرار می‌گیرد
و یا در گفت و شنوهای روزمره زندگی از آنان گفتار و سخنان غیرعادی و غیرمعقول
شنیده می‌شود چنین کسانی را «تور» خوانند.

منشاء واژه توران که برخی از مردم ناآگاه بدون آنکه از معنای آن آگاه باشند دختران
خویش را بدین نام می‌خوانند از دوران باستان است. بدین بیان که ایرانیان باستان در مقام
تحقیر اقوام مهاجم به ایران از جمله نیروی افراسیاب را تورانیان یعنی دیوانگان و
وحشیان و خود افراسیاب را پادشاه کشور تور خوانده‌اند و بنظر می‌رسد که کشور تور
همان کشور لیدی و یا ترکیه امروزی است که پایتخت آن شهر سارد بود. و کشور لیدی از
کشورهای تابع دولت هخامنشی و مردم لیدی جزء ملل تابع ایران هخامنشی بودند که
از تافرن در اواخر نیمه یکم هزاره یکم پیش از زایچه مسیح استاندار «سارد» و رئیس
شورای عالی استانداران کشور پهناور هخامنشی بود و این شورا که به دستور داریوش
بزرگ سالی یکبار در شهر سارد با حضور کلیه استانداران یا «خشترپاونها» به ریاست
ارتافرن تشکیل می‌شد و در این مجلس مشورتی که هرودت این مجلس را دیوان داوری

خوانده^۱ استانداران مشکلات اداری و اختلافات خویش را با یکدیگر مطرح کرده و پس از رایزنی و گزینش سیستم اداری درست و مطلوب استانداران کشور در تمام استانها در موارد مشابه برای حل مشکلات اداری و مالی از این روش تأیید شده در شورای استانداران در قلمرو زیر حکومت خود پیروی می‌کردند. و این شورا که نوعی «سازمان ملل» بود یکی از مفاخر ملی میهن ما به شمار می‌آید و نشان می‌دهد که قانونگذار هخامنشی دارای بینشی قابل ستایش و تکریم در سیستم قانونگزاری و اداری، اداره امور کشور بوده است تا حدیکه من می‌دانم واژه «تور» فقط در زبان و ادبیات گیلکی برجای مانده است.

واژه «توز» که در گویش کردی به معنای گرد و خاک است عیناً بهمان صورت در گویش ترکی آذربایجانی امروز دارای کاربرد است و این امر نشان می‌دهد که واژه «توز» واژه آذری است نه واژه ترکی و یکی از دلایل تفاوت گویش ترکی مردم کشور ترکیه با گویش هم میهنان آذربایجانی ما وجود واژه‌های آذری در گویش ترکی آذربایجانی ایران است. لازم به یادآوری است که منشاء یگانگی زبان کردی و گیلکی با گویش آذری یگانگی قومیت و ملیت و یگانگی زبان و ادبیات مردم این سه استان است که براساس اعتقاد مبنی بر پژوهش من در دوران باستان در نیمه نخست هزاره یکم پیش از زایچه عیسی ناصری معروف به مسیح و پیش از تشکیل سلسله پادشاهی مادها در قلمرو فرمانروایی اقوام گیلانی نژاد از جمله اقوام کاس سو روزگار می‌گذرانند، بنابر اسناد مسلم تاریخی و دلایلی که در این نوشتار نگاهشتم دانستم که آذربایجانی ترک نیست.

اینک جدولی را که نشانگر خویشاوندی زبان و ادبیات گیلکی و آذری است بشرح زیر ذکر می‌کنیم.

تالشی (گیلکی)	آذری	ترکی آذربایجانی	پارسی کنونی
سَس	سَس	سس	سخن
تِیان (تِیان)	تیانچه	تیانچه	دیگ
پیس	پیس	پیس	بد
بختیار (بختیار)	بخت ور	بخت ور	خوشبخت (دارنده بخت)

(نیک)

۱- کتاب ۶ بند ۴۲ و تاریخ ایران باستان جلد یکم صفحه ۶۵۶

ایاز	ایاز	ایاز	سرمای پگاه
تابه	تاوا	تاوا	تابه
تومان	تمبان	تمبان	شلوار
جوال+گوال	چوال	چوال	کاهدان چهارپایان باته از پشم+گشاد
چپور	چپور	چپور	آبله‌رو
چوخا	چوقا	چوقا	کت
ساج	ساج	ساج	کاکل مو
گیجی گیجی	گدگدی	گدگدی	قلقلک
غزنج	غزنج	غزنج	ثروتمند(بهره ور)
فنو	گنو	گنو	جوی کوچک
ماشه	ماشه	ماشه	انبر
مورجه	مرجی	مرجی	عدس
چوسه	چوسه	چوسه	کفش
شت	سوت	سوت	شیر
لور=اوبه=اوجورامو لو	لور بریدن شیر		
چیر=زش	مک	مک	بلدل
آج	آج	آج	گرسنه‌ایکه حریصانه غذا می‌خورد
شندره	شندره	شندره	پاره پاره
مکابج	مک	مک	بلال
خربرزه	گارپوز	گارپوز	خیار بزرگ= خر+بوزه=بزرگ+خیار

پایان آدینه ۷ خرداد ۱۳۱۲

□ دکتر حشمت - اندیشه اتحاد اسلام در جنبش جنگل

از: سید محمد تقی میرابوالقاسمی

اتحاد به معنی بوجود آمدن قدرتی متمرکز و متشکل در برابر قدرتهای معلوم و گاه پراکنده و شکننده‌ای است که وجود دارد و مورد اعتراض می‌باشد و در این اعتراض رهبران پیروان را به حفظ وحدت به شیوه‌های متفاوت دعوت می‌کنند و برای تحقق آن از همه امکانات استفاده می‌گردد و تمام جنبه‌های انسانی و تجربه‌های تاریخی از نقاشی و هنر گرفته تا ایجاد یک نهاد سیاسی و نظامی دنبال می‌شود.

کوشش بر چنین پایه و علل، در سالهای نزدیک به ما و بخصوص در حوادث بعد از انقلاب مشروطه و آغاز مبارزه مسلحانه در جنگلهای شمال ایران موضوع «اتحاد اسلام» و باز به عبارتی رساتر دعوت مسلمین به اتحاد است که اینک مورد مطالعه ما بر محور موضوعات پیشنهادی سمینار بررسی فرهنگ و ادبیات گیلکی دانشکده علوم انسانی دانشگاه گیلان است، قرار می‌گیرد و امید است این گزارش که در حد ادای وظیفه انجام گرفته است، مقدمه بررسیهای بیشتر واقع گردد و اعتراف به این نکته نیز برای پژوهندگان بیشتر شود که درباره نهضت جنگل ناگفته‌های زیادی بر جای مانده که از جمله آن «نقش شورای اتحاد اسلام» در حوادث سیاسی چهار ساله اول جنگل است که مرحوم دکتر حشمت از جمله اعضاء آن، در روزهای نخست مبارزه بوده است و با شهادت او دفتر سیاسی جمعیت اتحاد اسلام بسته می‌شود و او تنها کسی است که در دادگاه هدفهای سیاسی و نظامی جمعیت اتحاد اسلام را توضیح داده و از آن دفاع می‌کند که به همین دلیل بر این یادداشتها عنوان «دکتر حشمت و اندیشه اسلام در جنبش جنگل» داده شد^۱

نظری به گذشته

موضوع اتحاد اسلام به شهادت قرآن از آغاز جنبش و جوشش مسلمین مورد توجه بوده است. تنها نوع بیان و شکل دعوت و هدفهای مورد نظر دارای تغییرات و ویژگیهای زمان خود بود، تا آنجا که می‌توان گفت چنین اتحادی به مسایل کلامی و

۱- در این مورد علل دیگری نیز مورد نظر بوده است که از آن در کتاب دیگری که برای چاپ آماده می‌شود

اشاره بیشتری خواهیم داشت

اعتقادی محض مربوط نمی‌گشت و بیشتر درباره مشکلات اجتماعی و نظام سیاسی بوده است و اینکه روایت «اختلاف امتی رحمه» را عنوان نموده‌اند، با برخورد آرای فلسفی و کلامی مربوط می‌گشت نه آنچه را که به ساختار زندگی وابسته می‌گردید.

و زمانی که مسأله بازگشت به قرآن مطرح می‌گردد، به شکل روشنی می‌بینم محور مبارزه و بازنگریها، تجدید حیات سیاسی دنیای متحد اسلام است که در برابر پدیده‌های تبلیغات قرن و نفوذ استعمار قرار گرفته است و می‌کوشد از کیان خود در برابر قدرتهای آزمند دفاع نماید و جنبه‌های سیاسی و اقتصادی چنین خواستی که مسلمانان را به یکدیگر نزدیک می‌سازد، آشکار است این امر نیاز به تفسیر ندارد کافی است نوشته‌ها و رسالات و مقالات مسلمانان در سرزمینهای مختلف را مرور نمایم و درباره آن بیندیشیم. در هندوستان و اندونزی و مصر و کشورهای عربی و افریقای شمالی حبشه و سودان و ایران و ... هزاران سیاستمدار اصلاح طلب و دعوتها و جنبشهای اصلاح طلبانه، تنها در نیمه اول قرن بیستم دست بکار شدند تا از دنیای پراکنده اسلام یک واحد کامل بسازند و در پناه نیروی معنوی آن آزادی و استقلال مسلمانان را تضمین نمایند. طبیعی است که استعمار برای جلوگیری از هدفهای مورد نظر مسلمانان بیکار نمی‌نشست به آتش اختلافات دامن می‌زد و از راههای مختلف به گسترش آن می‌پرداخت که آن نیز سر آغازی بر شناخت استعمار و ترفندهای آن گردید و بدین ترتیب بر آگاهی پیکارگران می‌افزود.

مالک بن نبی، تاریخ پیکارهای فرهنگی دنیای اسلام را از سالهای ۱۹۰۰ و اینکه چگونه چهره استعمار در آن نمایشات سیاسی و ایدئولوژیکی آشکار می‌گردد به تفصیل در کتاب معروف خود: «الصراع الفکری فی البلاد المستعمره» تشریح کرده و به مسلمانان هشدار می‌دهد آنچه را که در این پیکار اهمیت می‌یابد نیروی نظامی نیست و مشکل اساسی در برخوردهای فکری و کشمکشهای ذهنی و فرهنگی است که می‌تواند قدرت سیاسی و نظامی را در هم بکوبد، و این مسأله به یک مقدمه بهتری تبدیل گردد و آن این که دنیای اسلام برای شناخت حیل‌های گوناگون دشمن و به دست آوردن تجربیات مبارزان سرزمینهای دیگر، ناگزیر به مطالعه همیشگی صحنه‌ها و سرگذشت‌ها گردید و در حقیقت بدین وسیله از پی‌ریزی پایه معنوی اتحادی به وحدت تازه‌ای دست یافتند تا مبارزه ایدئولوژیکی را در سطح یک پیکار سیاسی و نظامی بالا ببرند و بدین ترتیب تاریخ اسلام در مسیر تازه‌تری قرار گرفت و اندیشه اتحاد اسلام رشد و پیشرفت یافت، اما این رشد و پیشرفت در گستره وسیع جغرافیایی دنیای اسلام از کششها و کوششهای

متفاوتی برخوردار بوده است و در کنار خود مسایل تازه‌تری بوجود آورد و گاه پیوند و ارتباط آنان را می‌گسست تا جایی که در بعضی از مناطق مانند گیلان جدا مانده از دیگران و بخاطر پاره‌ای از ضروریات سیاسی و اقتصادی راههای نظامی را نیز دنبال نمود و در اینجا باز به این نکته باید اشاره نمایم آنانکه جریانات سیاسی نهضت جنگل را دنبال می‌کنند و در بیرون از حوادث آن قرار دارند، همه نهضت‌های سیاسی تحت عنوان «اتحاد اسلام» را به یکدیگر آنچنان پیوند می‌دهند که گویی در یک تشکیلات سازمانی قرار دارند و وابسته‌اند، اما وقتی به کانون حوادث نزدیک می‌شویم آن را از طرفی خود ساخته و سازمان یافته فکر و اندیشه مردمی در محدوده جغرافیایی خود آنان می‌بینیم و از طرف دیگر منشأ آگاهی‌هایی خواهیم دانست که بیشترین سهم آن را باید در تعلیمات اولیه اسلام دید که قرن‌ها فراموش شده بود و اینک شعله‌های بیداری را فروزان‌تر ساخته است.

نویسندگان تاریخ انقلاب جنگل در این باره چنین اظهار نظر می‌کنند:

«هرگاه این جمعیت شعار خود را اتحاد اسلام قرار می‌داد و همه جا طرفداری از مذهب می‌کرد، برای آن نبود که آلت اجرای مقاصد عثمانیها شده باشد، بلکه به خوبی فهمیده و دانسته بودند که اگر راهی برای متفق کردن ملت در ایران باشد منحصر به همان راه مذهب است و تنها باید در سایه تحریک احساسات مذهبی ملت ایران را از دوئیت و پراکندگی نجات بخشید، و حتماً خودشان نیز مسلمان و مذهبی بودند و در حقیقت برای ترویج عقیده خویشتن کوشش می‌کردند. بعلاوه قضیه مهاجرت و تماس میلیون و لیدرهای ایرانی با عثمانیها و اختلافاتی که از قدم اول فیما بین پیدا شده، در جریان کار به مرحله نهایی خود رسیده بود و عدم رضایت و شکایت افراد مهاجرین از طرز رفتار و سلوک عثمانیها و مخصوصاً بعد از مراجعت و آمدن بعضی از آنها به جنگل و بیان حقایقی که در این مسافرت دیده و فهمیده بودند، اساساً توافق با عثمانیها را برای جنگل غیرمقدور ساخته بود.^۱»

بهر حال صرفنظر از مفهوم سیاسی «اتحاد اسلام» این واژه در سالهای نزدیک به ما در ادبیات سیاسی جایی پیدا کرد و در برابر جنبش‌های ناسیونالیستی قرار گرفت و زمانی نیز با آن یکی می‌شد.

می‌گویند مرحوم مدرس وقتی به ملاقات سلطان عثمانی رفته بود و ضمن مذاکره درباره

۱. گیلک، محمد علی: تاریخ انقلاب جنگل ص ۱۳۴

اتحاد اسلام و وقوع حوادثی گفته بود: من همین قدر می دانم که هر کس به حدود مملکت، تجاوز کرد، تفنگ بر می داریم، اول او را می کشیم و بعد اگر در او اثری از مسلمانی دیدیم بر او نماز می گذاریم، و بر طبق آداب اسلامی او را به خاک می سپاریم» این گفته مطابق با اعتقاد مردم ایران و جنگلی ها در مسأله اتحاد اسلام است که در جریان مبارزات هفت ساله خود نشان دادند^۱.

اندیشه های دکتر حشمت

میرزا کوچک خان و دکتر حشمت دو تن از اعضاء اولیه اتحاد اسلام بودند، که در تشکیلات تهران یکدیگر را می شناختند. از مرحوم میرزا کوچک خان یادداشتی در این زمینه باقی نمانده است. اما در نوشته های همزمانش به این نکته اشاره می گردد و مرحوم گیلک که تنظیم روایت شاهدان عینی وقایع را در نوشتن تاریخ انقلاب جنگل به عهده گرفته است، می نویسد:

میرزا کوچک خان در کمال عسرت و سختی در تهران بسر می برد و هنوز جنگ بین الملل (۱۹۱۴-۱۹۱۸) آغاز نشده بود که وارد حزب اتحاد اسلام شده و اوقات خود را پیوسته برای پیشرفت کارهای حزب مذکور مصروف می داشت^۲ آن گاه نویسنده پس از بیان کوتاهی درباره شروع جنگ و ملاقاتی که میرزا با مستوفی الممالک داشت و با چهار نفر هم عهد گردید تا زمینه های قیام را بر ضد اجانب فراهم نماید، می گوید:

میرزا کوچک خان مخفیانه از راه تنکابن وارد لاهیجان گردیده و با مرحوم دکتر حشمت (در این موقع دکتر حشمت در لاهیجان طبابت می کرد) که سابقه آشنایی داشت ملاقات و پس از مختصر مذاکره و موافق کردن آن مرحوم که در آنجا مشغول کار شده و هم فکر زیاد کند به سمت رشت روانه شد و شبانه به رشت آمد و در منزل یکی از دوستان خود (مدنی) ورود نمود، و بدین ترتیب باید گفت این سه تن پایه گذار تشکیلات اولیه اتحاد اسلام در استان گیلان برای ایجاد جنبش جنگل گردیدند. مرحوم مدنی در خاطرات خود می نویسد: کمیته ای بنام اتحاد اسلام در رشت محرمانه تشکیل دادند - و برای قیام - جنگل همت تولم واقع در سه فرسخی شمال غربی رشت را انتخاب و در اول شوال ۱۳۳۳ (روز عید فطر) به راهنمایی نگارنده از طریق پیر بازار به طرف تولم عزیمت

۱- یاد آوری این نکته نیز ضروری بنظر می رسد که اندیشه اتحاد اسلام که قالبهای سیاسی خود از زمان نادر نیز دیده می شود و او در این راه تلاشی چشمگیر داشت که انجام نگرفت.

۲- گیلک، محمد علی: تاریخ انقلاب جنگل ص ۱۶

کرد.

اما در باره دکتر حشمت و عضویت وی در تشکیلات سیاسی مختلف و یا در سازمان اتحاد اسلام در تهران یاد داشت و نوشته‌ای در دست نیست و بهتر است بگویم که هیچ اثر و نوشته‌ای از وی بر جای نمانده است، با وجودی که می‌دانیم دکتر حشمت وقایع روزانه را ثبت و ضبط می‌کرد و در هر زمان که فرصتی پیش می‌آمد آن نوشته‌ها را منظم نموده، توسط پیک و دوست او انکی خود به طالقان می‌فرستاد اما بر آنها به طریقی که فرصت پرداختن به آن در حوصله اعضاء محترم سمینار با دقت محدودی که اعلام فرموده‌اند، نیست از بین رفت و پس از شهادت وی خانه پدرش در شهر اسر طالقان مورد تهاجم واقع شد که بازماندگانش در دیداری که با آنان داشتم اعلام داشتند او عکسی را که در زیر آن نوشته بود «تقدیم به مادرم - چیزی با این مضمون» جهت مادرش فرستاده بود که آن را نیز ربوده و یا از بین بردند و بدین ترتیب از او حتی نمونه خطی هم بر جای نمانده است و زندگیش را باید از لابه‌لای نوشته‌ها و گفته‌های دیگران دریافت، و در مورد ارتباط دکتر حشمت با تشکیلات اتحاد اسلام قبل از اقدام به قیام در گیلان نیز گفته‌اند که تردیدی نیست او در سالهای بحرانی اوضاع ایران در تهران، با مجامع مختلف رفت و آمد داشته است، بعلاوه نشو و نما در یک خانواده روشنفکر و تحصیل در مدرسه سیاسی که بعدها پایه حقوق گردید و جوانانش در تظاهرات خیابانی پیشگام بودند، نمی‌توانست دکتر حشمت را از فعالیتهای سیاسی دور نماید و به سوی نهضت‌ها و جمعیت‌ها و احزاب و اتحادیه‌ها نکشاند. آنچه مسلم است از حضورش در جریان فتح تهران و معالجه مجروحان در درمانگاه نظامی حصارک یاد می‌گردد که چند تن از طالقانیها با وی همراه بودند و بعدها نیز در سرکوبی طغیان شاهونها با مجاهدان گیلانی همراه بود که نخستین سفر نظامی‌اش به عنوان پزشک ارتش بوده است.

اگر از نوشته‌های تمیمی^۱ و بیان شفاهی همزمانش صرف‌نظر کنیم دفاع مفصل و استوارش (مفصل نسبت به موضوع دوم که از آن یاد خواهم نمود) نشان می‌دهد او سخت شیفته آرمان اتحاد اسلام و نجات مردم ایران با آن شناخت که او از جنبه‌های انسانی اسلام و فرهنگ باستانی ایران و حتی شرق داشت، بوده است.

تمیمی که احتمالاً^۲ از یادداشتها و مصاحبه با دکتر حشمت برای تنظیم مطالب کتاب خود

۱- تمیمی طالقانی، میرزا محمد: دکتر حشمت که بوده و جنگل گیلان چه بود،

سود برده است، مصاحبه‌ای را می‌آورد که عیناً نقل می‌گردد:

سؤال - شما برای چه خود را به زحمت انداخته‌اید و از مطب و هستی و زندگانی خود صرف نظر نموده‌اید؟

جواب - برای حفظ وطن و مملکت اجدادی خود و دفع اجانب و اجنبی‌پرستانی که آلت [اجرای مقاصد] اجانب شده‌اند.

سؤال - پس مقصود تمرکز و تشکیلات شما در جنگل گیلان برای چیست؟

جواب - ادامه تشکیلات ملی وطن ما برای استقرار حکومت مشروطه در ایران به دست ایرانیان و نجات ایران است و نیز منظور با استقرار حکومت ملی برای مرکزیت کامل تمام ایران و سرحدات آن و رفع اجانب از ایران است و ایجاد وحدت ملی در سرتاسر ایران و بسط معارف و توسعه تجارت و ایجاد قشون و نظم ملی و بسط دایره قضایی و الغاء کاپیتولاسیون و تهیه اداره سرشماری و طبقه‌بندی افراد فاضل و لایق کشور برای اصلاح امور عالیه کشور و تسطیح طرق و ایجاد خطوط آهن و کشف معادن و بکار انداختن سرمایه مکتونه کشور و ایجاد دارالصنایع‌های عالی و کارخانجات ملی و ایجاد مدرسه عالیه طب و و لابراتوارها و بیمارستان‌های عدیده و تمرکز قوای عالیه ملی در تمام قسمت‌ها و نیرومند نمودن افراد ملت به وسیله ورزش بدنی و اخلاقی و قوی کردن روحیات آنان و تفکیک مقام عالیه مذهب از حکومت و بکار انداختن سرمایه سرمایه‌داران داخلی و خارجی برای عظمت ایران و حفظ قانون اساسی و اجرای آن^۱... آنچه را که تمیمی از زبان دکتر حشمت در اینجا آورده است فشرده‌ایست که عیناً در مرامنامه جنگل دیده می‌شود که آن نیز از احزاب و جمعیت‌های معروف و شناخته شده دوران انقلاب مشروطه گرفته شده است^۲

تشکیلات اتحاد اسلام و اعضای آن

مرحوم گیلک می‌نویسد: میرزا کوچک خان بوسیله مساوات به جمعیت اتحاد اسلام معرفی گردید و او وقتی به گیلان آمد می‌خواست تشکیلاتی با همان روش در گیلان به وجود آورد که موفق نگردید و مقتضیات زمان کارها را به شکل دیگری در آورده بود لذا به طریقی که مذکور شد (در بحث پیشین تحت عنوان نظری به گذشته اشاره گردید) فقط به تشکیل هیأتی به نام اتحاد اسلام آن هم از رفقا و دوستان خود اکتفا

۱- تمیمی طالقانی، میرزا محمد: دکتر حشمت که بوده و جنگل گیلان چه بود، ۱۳۲۴ ص ۸۴

۲- ر.ک. تاریخ انقلاب جنگل ص ۵۲۷ به بعد - سردار جنگل ص ۵۶ به بعد

نمود، اما پژوهندگان در تعداد افراد شورا اختلاف نظر دارند از هفت نفر تا بیست و هشت نفر نام برده می‌شوند که در این میان حضور بعضی از آنان در تشکیلات حل و عقد قطعی است و نام سه نفر از آنان را یاد نمودیم و چهارمین نفر که پس از خاتمه کار جنگل سالها مورد توجه و احترام مردم بوده و در میانشان می‌زیست مرحوم حاج شیخعلی حلقه سری معروف به، علم الهدی می‌باشد.

رئیس نام افراد زیر را جزو دسته‌های اولیه تشکیلات مخفی با احتمال یاد می‌کند که عبارتند از: میرزا کوچک خان، دکتر حشمت، میراحمد مدنی، میرزا شفیق، رضا سرائی، سید عبدالکریم - میرزا یحیی اسحق زاده و میرزا ابوالقاسم^۱، تردیدی نیست که در اینجا اشتباهی پیش آمده است و آن اینکه دستجات اعزامی به سوی جنگلهای تولمات که هفت نفر بالاخره گروه دوم بوده‌اند با اعضای شورای اتحاد اسلام اشتباه گردیده‌اند بخصوص که سه تن از اعضای این گروه جزء افراد شورا بوده‌اند و فرماندهی نظامی آنان با میرزا کوچک خان بوده است، دکتر حشمت همکار و پزشک تشکیلات جنگل بشمار می‌آمد و میراحمد مدنی نیز مالک جنگل تولم بود که به عنوان پایگاه مبارزه جنگلیها انتخاب گردیده بود، با آنان همراه می‌گردد. اما بقیه اعضای شورا در شهر رشت می‌مانند و منتظر اقدامات جنگلی گروههای اعزامی و عکس العمل آن در شهر رشت و نمایندگان دولت می‌گردند، اما مرحوم شیخ بهاءالدین املشی می‌نویسد: اعضای کمیته ما در میان بیست و هشت نفر اهل حل و عقد جنگل به تعداد نه نفر انتخاب شدند و آن بیست و هشت نفر عبارت بودند از:

۱- میرزا کوچک خان

۲- سید عبدالوهاب صالح ضیابری

۳- شیخ علی علم الهدی

۴- میراحمد مدنی

۵- دکتر حشمت

۶- حاجی احمد کسمائی

۷- میرزا محمدی انشائی

۸- محمد علی پیربازاری

۹- شیخ بهاءالدین املشی

۱- قیام جنگل ص ۱۹

- ۱۰- میر منصور هدئی
 - ۱۱- میر شمس الدین وقار السلطنه
 - ۱۲- کربلائی ابراهیم برادر حاج احمد
 - ۱۳- حاج علیشاه
 - ۱۴- میر حبیب اله مدنی
 - ۱۵- عزت اله خان هدایت
 - ۱۶- شیخ عبدالسلام عرب
 - ۱۷- محمد اسماعیل عطار کسمائی
 - ۱۸- میرزا حسین خان کسمائی
 - ۱۹- دکتر ابوالقاسم فرید
 - ۲۰- کربلائی جواد صومعه سرائی
 - ۲۱- احمد افشار
 - ۲۲- سید عبدالکریم کاشی
 - ۲۳- مصطفی خان قزوینی
 - ۲۴- محمد حسن کسمائی
 - ۲۵- سید ابوالقاسم عربانی
 - ۲۶- غلامعلی بابا ماسوله‌ای
 - ۲۷- میرزا حسین خیاط قزوینی
 - ۲۸- اسکندر خان امانی^۱
- فخرائی می نویسد افراد کمیته ۲۷ نفر بودند که همگی آنها در اوقات تشکیل جلسه حضور نمی یافتند چند نفرشان اسماً جزء کمیته اما وظایف معینی به آنها محول شده بود و چند نفر دیگر دارای عضویت افتخاری بودند. اسامی افراد کمیته عبارتند از: حاجی میرزا محمدرضا حکیمی، حاجی سید محمود روحانی، حاجی شیخ علی علم الهدی، سید عبدالوهاب صالح، میرزا محمدی انشائی، شیخ بهاء الدین املشی، میر منصور هدئی، شیخ محمود کسمائی، اسماعیل عطار، عزت اله خان هدایت وقار السلطنه، مشهدی علیشاه، حسین خان خیاط (پدر)، رضا افشار، سید حبیب اله خان مدنی، شیخ عبدالسلام، ابراهیم کسمائی، میرزا هادی لاکانی، محمد علی پیربازاری،

۱- املشی، بهاء الدین: گوشه‌هایی از تاریخ گیلان ص ۲۲۳

میراحمدخان مدنی، سید عبدالکریم کاشی، اسکندر خان امانی، حاجی احمد کسمائی، آقا جوادگل افزائی، میرزا کوچک خان، دکتر ابوالقاسم فرید و حسین کسمائی. اما فخرائی که می‌نویسد «مرکز ثقل و مغز متفکر جنگل را هیأت اتحاد اسلام تشکیل می‌داد و افرادش به استثنای چند نفر همه از روحانیون بوده‌اند» نام آنان را مشخص نکرد و باز تنها از مطالعه مجموع حوادث و نامه‌ها و امضاءها می‌توان با چند تن از آنان آشنا شد که بنظر نگارنده این گروه حداقل در یک دوره نسبتاً حساس تاریخ جنگل عبارتند از:

۱- میرزا کوچک خان

۲- سید عبدالوهاب صالح ضیابری

۳- شیخ علی علم الهدی

۴- میر احمد مدنی

۵- دکتر حشمت

۶- میرزا محمدی انشائی

۷- حاجی احمد کسمائی

۸- سید محمود روحانی

۹- شیخ بهاء‌الدین املشی

۱۰- میر شمس‌الدین وقار السلطنه

۱۱- عزت‌اله خان هدایت

۱۲- دکتر ابوالقاسم فرید

احتمال آنکه فقط نه نفر از آنان تشکیلات جنگل را اداره می‌کردند

قابل قبول است و سه نفر دیگر به کارهای اجرایی پرداخته از حضور در جلسات دیگر دور بودند. ولی روی هم رفته می‌توان این نکته را نیز پذیرفت که، قدرت تشکیلاتی جنگل در دست مجلس سنایی بود (تعبیری که مخالفان غیرایرانی از آن داشته‌اند ن.ک: تاریخ انقلاب جنگل ص ۱۱۴) که در کسماء منعقد می‌شد و احکامش بوسیله نیروهای مسلح که نخست در گوراب زرمخ و بعد هم در لاهیجان زیر فرمان میرزا کوچک خان و دکتر حشمت بودند اجرا می‌گردید.

کارنامه اتحاد اسلام^۱

باید وقایع چهار سال و نیم حوادث جنگل را به عنوان کارنامه تشکیلاتی جنگل بنام اتحاد اسلام نوشت و وقایع بعدی آن را به پرونده سیاسی اش افزود و سالهای بعد از خاموش شدن آخرین شعله‌های پیکار همه تلاشها و کوششهای بازماندگان جنگل را می‌توان در کارنامه مبارزات فرهنگی آنان جای داد که تا این زمان می‌توانند با سرافرازی در برابر نسلی که ایستاده‌ایم قرار داده و با غرور و احترام یاد نمایند، و در اینجا فهرست وار وقایع را دنبال نموده و از پرداختن به مطالب بیشتر خودداری می‌نمایم و علاقمندان را در صورتی که بخواهند، به منابع و اسناد و نوشته‌های موجود یاد آور می‌گردم. اهم اقدامات پس از انجام نخستین درگیریها و شکست خان تالش و استقرار جنگلی‌ها در ماسوله و همکاری آلیانها با آنان به شرح زیر می‌باشد:

۱- اعزام نمایندگانی به تهران برای ملاقات با سران سیاسی آن روز و یک نفر از آنان، میرزا علی خان طالقانی معروف به طالع بود که پس از اعزام دکتر حشمت به لاهیجان با وی همراه بوده است.

۲- جلوگیری از هرج و مرج و آشفتگی‌هایی را که پس از انقلاب ۱۹۱۷ هنگام بازگشت سربازان روسی که می‌بایست از گیلان به سرزمین خود بروند و در سر راه خود به آزار و غارت مردم می‌پرداختند.

۳- حمایت از دهقانان و تهیدستان شهر و روستاها و رسیدگی به دعاوی خرده مالکین و ستمدیدگان روستاها، نسبت به تجاوزات دینداران بزرگ گیلان و ایستادگی در برابر آنان، و این امر موجب دستگیری امین‌الدوله در لشت‌نشاء و جنگلهایی با قدرتمندان تالش و انتشار رساله‌ای علیه جنگلیها از طرف مالکان رشت گردید.

۴- گسترش عملیات و اقدامات از مشرق گیلان بطرف تنکابن، به وسیله غلامعلی بابا ماسوله‌ای و رفتن دستجات زیر نظر او به طرف کلاردشت و پل ذغال و هزار چم و علمده و طالقان تا آبیک، جمع‌آوری داوطلبانی که حاضر به خدمت در تشکیلات اتحاد اسلام بوده‌اند.

۵- ایستادگی در برابر تجاوزات ایلات شاهسون و جلوگیری از تاخت و تاز خانها و قدرتمندانی را که در خلخال موجب بروز آشفتگیهایی گردیده بودند، و سرانجام میرزا

۱- از بیان فعالیتهای جنگلی صرفنظر می‌گردد و علاقمندان می‌توانند به چند کتاب معروف مانند سردار جنگل - فخرانی - و تاریخ انقلاب جنگل گیلک - نهضت جنگل - صادق کوچکپور و ... مراجعه نمایند.

کوچک خان در اواخر شوال ۱۳۳۵ به هرو آباد می‌رود، رؤسای ایلات را برای همکاری با آرمان اتحاد اسلام آماده می‌سازد، و پس از آن میر شمس‌الدین وقار السلطنه مأموریت یافت که به آذربایجان رفته همکاری مردم آن سامان را با هیأت اتحاد اسلام افزایش دهد. ۶- اعزام نمایندگانی به تهران برای ارتباط بیشتر با تشکیلات هیأت اتحاد اسلام در آنجا فرستادن مصطفی خان قزوینی به آستارا و اردبیل برای دعوت مردم آن سامان به اتحاد با جنگلیها.

۷- جلوگیری از صدور برنج به خارج از گیلان بر اثر پیش آمد قحطی و ارسال مقداری برنج به تهران برای کمک به قحطی زدگان، و اسکان مهاجران قحطی زده در مساجد و تکایا و رسیدگی به وضع معیشتی آنان در حوزه اقتدار خود توسط معتمدین محلی و تقریباً سه برابر مهاجران و قحطی زدگان شهری در روستاها بودند که به دستور هیأت اتحاد اسلام وسایل آسایش و زندگی آنان فراهم می‌گردید.

۸- ایجاد مدرسه نظام ملی در گوراب زرمخ که در این مدرسه کارهای عملی و تئوری در ارتباط با نیازمندیهای نظامی یکجا انجام می‌گرفت، مثلاً "ملزومات سربازان بوسیله کارگاههای دسته، و آهنگری از کفش گرفته تا تفنگ در آنجا ساخته و تعمیر می‌شد و این مدرسه در لاهیجان نیز زیر نظر دکتر حشمت تأسیس یافت، تعلیم و تربیت این افراد به عهده افسران ایرانی بود.

۹- ایجاد راه برای تسهیل عبور و مرور که مهمترین آنها، راه بازار جمعه به فومن، فومن به شفت، فومن به گشت، گوراب زرمخ به صومعه سرا و لولمان و کسما، صومعه سرا به نرگستان و کسما و ضیابر، ضیابر به اسالم تالش. تعمیر راه رشت به تهران و تعمیر راه لاهیجان، ایجاد راه از لاهیجان به سیاهکل و لقمجان توسط دکتر حشمت.

بعضی از این راهها تا این زمان که این یادداشتها به سمینار تقدیم می‌گردد، هنوز هم خاکی ولی ماشین رویاکی مانده است، که در میان مردم محل به جاده میرزا کوچک خانی معروف است.

۱۰- تأسیس روزنامه و چاپ خبرنگارها و ایجاد مدارس ابتدایی و مدرسه شبانه روزی و افتتاح چند مدرسه شش کلاسه در شفت و صومعه سرا و ماسوله و کسما و مقدمات تأسیس یک باب دبیرستان شبانه روزی نیز فراهم شده بود. ایجاد دونوع چاپخانه که در یکی از آنها روزنامه جنگل چاپ می‌گردد و در دیگری قبض و نامه‌های تشکیلاتی هیأت اتحاد اسلام.

۱۱- ایجاد محاکم قضایی: در زمان حضور جنگلیها گروهی فرصت طلب به اقدامات

نگران کننده‌ای دست می‌زدند که حتی بعضی از آنان موقعیتی در میان جنگلیها داشتند، بنابراین کار محاکم قضایی حساس و دشوار بود که در آغاز به مرحوم شیخ بهاء‌الدین املشی سپرده شد و او با مرحوم دکتر حشمت اقدامات اولیه را آغاز می‌کند و به دستگیری و تنبیه خلافکاران می‌پردازند. املشی می‌نویسد:

نگارنده به اتفاق دکتر حشمت و چند نفر افراد مسلح برجسته دیگر از مجاهدین مأمور بازرسی و مجازات متجاوزین شدیم، بدکاران خلع اسلحه، گیس و ریش آنها تراشیده شد چون گیس و ریش از شعار جنگل بود.

۱۲- اعزام نماینده به استرآباد و ترکمن صحرا بنابه تقاضای مردم آن ناحیه از اتحاد اسلام، که مرحوم پور رسول به همراه یک نفر مجاهد دیگر به گمش تپه می‌روند و نخستین تلاش هیأت آن بود که وسیله نمایندگان خود به مردم آن ناحیه نشان دهند که برای پیشرفت استقلال و آزادی این سرزمین اختلافات مذهبی را کنار نهاده و از عادات خشن قبیله‌ای دست بردارند.

۱۳- اعزام نماینده به بادکوبه بر اثر شکایت تجار ایرانی که اموالشان در بادکوبه ضبط شده بود، هیأت اتحاد اسلام به عنوان رسیدگی به شکایات تجار ایرانی و در کنار آن از علت انتخاب نام آذربایجان بر منطقه تحت تصرف منشویکها و بعبارت دیگر مساواتیستها که موجب سوءظن ایرانیها گردیده بود. «سوءظنی که هنوز هم ادامه دارد» مرحوم میرزا ابوطالب عرفانی را به بادکوبه فرستاد.

۱۴- اعزام نماینده به مازندران و رسیدگی به اختلافات دو تن از قدرتمندان سرشناس و محلی امیرمؤید رییس ایل سوادکوه و سردار جلیل رییس ایل گلبادی و سرانجام آن دو موافقت خود را برای همکاری با هیأت اتحاد اسلام اعلام داشتند که از طرف هیأت شیخ محمد حسن آمن به سمت نمایندگی به مازندران رفت.

۱۵- همکاری با ایل نشینهای تارم - خمسه زنجان و اعزام غلامعلی بابا به آن نواحی و در اختیار گرفتن بخشهایی از زنجان تا منجیل و رسیدگی به فقر و درماندگی مردم آن ناحیه و جلوگیری از غارت و تجاوز اقوام مختلف^۱

۱- با ارزشترین کارنامه اتحاد اسلام همان ایجاد اتحاد که بقول ابوالحسن میرزا از وجود ذهنی به شهود عینی در آوردن آن است او ضمن گله از اینکه چرا میان مسلمانان اتحاد و اتفاق نیست اضافه می‌کند روزیکه مسأله اتحاد اسلام در ایران مطرح گردید جمعیت مسلمانان ۱۴۵ میلیون نفر بوده است. رک اتحاد اسلام ص ۲۵ و ۴۵

مأموریت دکتر حشمت در لاهیجان

دکتر حشمت علاوه بر مأموریت‌های یاد شده در صفحات پیشین و فرماندهی عملیات نظامی در تالش و اداره درمانگاه سیار و جنگل و تهیه داروهای گیاهی که بیشترین تجربه در این راه را از پدرش آموخته بود، مأموریت اداره منطقه لاهیجان را به عهده گرفت و اقدامات بیاد مانده‌ای نیز انجام داد که لازم بود در بخشی علی حده از آن یاد شود:

مرحوم گیلک می‌نویسد: هیأت اتحاد اسلام در عین حالیکه نفوذ خود را در رشت مستقر می‌نمود، نمایندگانی به لنگرود و رودسر و رانکوه می‌فرستاد که از مردم متمول اعانه بگیرد و همچنین از نظر آنکه نفوذ جمعیت در نواحی سفیدرود استقرار یابد لازم بود یک مرکز دیگر غیر از کسما که از لحاظ مسافت و کمی قوا نمی‌توانست صفحات رانکوه را تحت نظر قرار دهد تعیین گردد، این مرکز لاهیجان تشخیص داده شد و به همین مناسبت دکتر حشمت که مدتها در آنجا می‌زیسته و آشنایی کامل نسبت به نواحی آن سامان داشت و شخصاً مردی وطن‌پرست و صمیمی و با حرارت بود مأمور تشکیلات لاهیجان گردید.

دکتر حشمت بعد از ورود به لاهیجان با تعداد مختصری تفنگچی و چند نفر آزادیخواه محلی توانست پایه تشکیلات خود را استوار سازد. اول کاری که کرد مانند مرحوم کوچک خان به تأسیس مدرسه نظامی ملی پرداخت و ریاست آن را به علی اکبرخان معروف به درخشان که از صاحب منصبان ارشد نظمی رشت بود، واگذار کرد و کم‌کم افرادی فراهم و همه را با اصول تعلیمات سوئدی پرورش داد، خواهیم دید که این تشکیلات بعد از بهم خوردن قوای جنگل در کسما و فومن توانست مأمور جنگلیها گردیده و آنها را در مقابل قشون دولت و انگلیسیها که متحداً به مجاهدین حمله کرده بودند تا اندازه‌ای حفظ کند.

دکتر حشمت در مدت اقامت کوتاه خود در لاهیجان در ضمن تهیه یک عده افراد نظامی و شرکت در جنگ با انگلیسیها زد و خورد با کسان سپهسالار تنکابنی و شکست دادن آنها و بسط نفوذ جنگل در تنکابن و ایجاد امنیت کامل در آن حدود به عملیات خیرخواهانه چندی نیز مبادرت نمود، و از آن جمله ساختن جاده‌ها و از همه مهمتر احداث نهری موسوم به حشمت رود است، که فعلاً نیز دایر و متجاوز از هشتاد قریه و

در حدود چندین صد هکتار. اراضی زراعتی را مشروب می‌کند^۱ طرز ایجاد این رودخانه که بعنوان نمونه‌ای اعجاب‌انگیز و براساس موقعیت اقلیمی حفر شده است مورد مطالعه تنی چند از متخصصان سازمان آب و آبیاری است که یکی از آنان می‌گفت «دکتر حشمت جایگاهش در تاریخ حوادث گیلان بعنوان یک پزشک و یک فرمانده نظامی و یک مدیر تشکیلات اجتماعی و یک ایده‌نولوگ هر چه باشد برای ما به عنوان یک طراح که نبوغش را در حفر کانال حشمت‌رود نشان داده است مایه احترام و تحسین می‌باشد، در مطالعه آن به ریزه‌کاریهایی پی می‌بریم که در گیلان تنها نمونه بیادگارمانده از گذشته‌ها می‌باشد و در جای دیگر هم نظیر ندارد.»

آقای پاینده ذیل سرگذشت حشمت‌رود می‌نویسد:

حشمت‌رود از ده کیلومتری غرب سیاهکل تا ساحل خزر به طول تقریبی چهل کیلومتر به همت دکتر حشمت و همیاری مردم سرزمینهای شرق سفیدرود احداث گردید. او که طیب جان مردم بود از غم آنان نیز آگاه شد و طرح اتصال «فرارود = دیسام‌رود» به «شیمرو» را ریخت و مردم را برای اجرای این طرح برانگیخت و با کوشش پی‌گیر، آب دیسام‌رود را تا روستای گُله رساند و بعد در طرحی دیگر حدود یک کیلومتری بالای فرارود «مکان سد سنگر» جایی که کیاجوب از کهنه سفیدرود جدا می‌شد از ضلع شرقی سفیدرود را احداث و آن را از سوی غرب روستای تازه باد مرزبان، پناپندان، کرد محله، شیخ علی بست، لات بازقلعه، نصراله آباد، کتشتت آبادان، خانم لات و خلشا ادامه داد و آن را به رود قدیمی که خود حفر کرده بود وصل کرد و از آنجا دو شاخه گردید، شاخه غربی از سوی «گاو چراسر» به سفیدرود ریخت و شاخه شرقی از شرق کیسم به بیجار بنه و کلدِه ... را احداث کرده شاخه دیگر از این رود از چوشاهستان، چورکوچان به طرف سالستان می‌رود بعد دو شاخه شده، یک شاخه آن از روستاهای درگاه، دهشال، فوشازده ششکل، دهکا و انبارسر گذشته و به دریا می‌ریزد و شاخه دیگر از روستای نیاکو به شیمرو وصل می‌شود. او در بستر شیمرو نیز دستکاریهایی کرد و آب آن از روستاهای کماچال، کنف گوراب، رودبنه - یوسف ده، گاوینه، چاف، شیر جوپشت، فوشپشته، نوشر و ... می‌گذرد و به دریا می‌ریزد^۲

۱- گیلک، محمد علی: تاریخ انقلاب جنگل، ص ۸۶

۲- حشمت‌رود هنگام ایجاد سد سفیدرود مورد مطالعه شرکت فرانسوی سازنده سد نیز قرار گرفت، براساس یک برآورد که در ایران از وجود کانالهای آبرسانی دیگر که خبر داریم هیچکدام به قدمت کانال حشمت‌رود

جنگلی‌ها در شرق گیلان

پس از چند درگیری نظامی و نبردهایی در شهر رشت و جدا شدن میرزا احمد کسمائی و کناره‌گیری همراهان وی از تشکیلات اتحاد اسلام و پراکنده شدن بعضی از اعضای شورای حل و عقد، میرزا کوچک با همراهان نظامی خود به طرف لاهیجان برای پیوستن به دکتر حشمت حرکت می‌کند و در فاصله رسیدن آنان به لاهیجان دو تن بنماینده‌گی از طرف وثوق الدوله و سپهسالار تنکابنی (کوچصفهانی و محمد خان طالقانی) مأمور مذاکره با دکتر حشمت می‌شوند تا او را از اقدامات بعدی جنگلی‌ها و حمایت از آنان منصرف سازند، و به دکتر خاطر نشان سازند که صلاح مملکت و ملت و شخص شما در این است اگر توانستید میرزا کوچک خان را وادار به تسلیم نمایید و اگر نتوانستید، خود با عده ابواب جمعی خویشان به رشت آمده از اقدام به کاری بدون فایده دست بردارد، دکتر ظاهراً جواب قانع کننده نداد و مهلت گرفت که پس از آمدن میرزا به لاهیجان و مذاکره با وی نتیجه را به آنان خبر دهد^۱

نویسنده پس از شرح ماجراهایی که تا رسیدن به لاهیجان پیش آمده بود می‌گوید: «مرحوم دکتر حشمت با عده خود به استقبال آنان آمد و جنگلی‌ها چند روزی در لاهیجان ماندند و نواقص خود را تا اندازه‌ای تکمیل کردند ولی تعقیب مرتب و بمباران روزانه طیاره‌ها توقف را خطرناک ساخته بوده و مصمم گردیدند که لاهیجان را ترک کنند روی این تصمیم قرار شد احسان اله خان با یک عده به کاکورفته و بقیه با میرزا کوچک خان و دکتر حشمت دره پلورود را مقرر خود قرار دهند، اما قشون دولتی، هر دو دسته را جداگانه محاصره نمودند و حلقه محاصره روز بروز تنگتر می‌شد، بالاخره کار سخت شده و توقف در یکجا امکان نداشت، ناچار به حرکت گردیدند. این دفعه تنکابن و جنگلهای آن حدود مورد نظر بود، به آنجا رفته و منتظر حوادث باشند. حرکت از پلورود آغاز گردید، آثار خستگی و فرسودگی از چهره مجاهدان نمایان بود، بیخوابی، نبودن آذوقه، تعقیب ائروپلان و نفرات قزاق که مجال استراحت به احدی نمی‌داد و از همه بدتر

نمی‌رسد این کانال که اینک هفتاد و هفت سال از عمرش می‌گذرد قدیمی‌ترین کانال آبرسانی است که از ادغام شیوه‌های علمی و امکانات و تجربیات اقلیمی بوجود آمده است تنها اقدامی که در حفظ کانال در سالهای اخیر به وجود آمده است لایروبی بعضی از قسمتها و تعمیر دیواره‌های آنست

۱- پاینده، محمود: یادای از دکتر حشمت جنگلی ص ۸۵

۱- گیلک، محمد علی: انقلاب جنگل به روایت شاهدان عینی ص ۱۹۹

تأکید صریح میرزا راجع به خودداری از جنگ، کار را برای همه مشکل کرده بود، کم کم به مرز تنکابن رسیدند، اغلب شبها تا صبح راه می‌رفتند، کثرت زحمات عده مجاهدین را به مرور تقلیل می‌داد و به نیم فرسنگی خرم آباد به نزدیکی قلعه گردن رسیدند، که خبر رسید عده‌ای از اتباع ساعدالدوله پسر سپهسالار تنکابنی کوههای قلعه گردن و معبر جمعیت را سنگر گرفته و خود را برای جلوگیری از عبور جنگلی‌ها آماده کرده‌اند. جنگلی‌ها پس از یک مشاوره تصمیم گرفتند که از آنجا دور شوند. اما این کار بدون جنگ و خونریزی انجام نگرفت، هر چند تلفاتی بیار نیامد و جنگلی‌ها بطرف گاویر رفتند. مدتی در کوهها به حالت سرگردانی راه می‌رفتند و خود را از روبرو شدن با قزاقها دور می‌کردند و گاه نیز برخلاف میل میرزا جنگ در می‌گرفت. گروهی مجروح و مقتول از طرفین باقی می‌ماند. تا اینکه جنگلی‌ها به ارود رسیدند که رفته رفته تفرقه در قوای جنگل افزایش یافت، عده‌ای اسلحه برداشته از جمعیت جدا شدند.

در اینجا آخرین نقطه سیر جنگلی‌ها بود که بار دیگر به مشاوره پرداختند و قرار شد که دسته دسته و بطور پراکنده از میدان محاصره قزاقها بیرون رفته به طرف فومن بروند، زیرا در همان زمان دانستند که فومن پس از رفتن قزاقها و تسلیم شدن حاج احمد، انتظار ورود جنگلی‌ها را دارد، اما دکتر حشمت با این عقیده موافق نبود و تصور می‌کرد که حتماً دستگیر خواهد شد و گمان می‌برد بدین ترتیب می‌تواند خود و همراهانش را نجات دهد. بعلاوه می‌دانست که بعضی از همراهان خسته و فرسوده و بیمارند و قدرت رفتن به فومن را ندارند. در اینجا می‌نویسند: میرزا و دکتر بطور خصوصی مشورت طولانی‌ای داشته‌اند که کسی از آن خبری نداشت و آن دو در نزدیکیهای ارود از یکدیگر جدا می‌شوند و دستجاتی به طرف کشکر و گلیجان و طالقان و کاکر و دلیمان بطور پراکنده می‌روند و دکتر حشمت هم پس از رفتن آنان برای گروه باقی مانده که حدود دویست و پنجاه نفر بودند نطقی ایراد کرد که مفاد آن چنین بود:

«رفقا شما به خوبی میدانید که من در لاهیجان با شماها که اغلب شاهد عملیات من بودید چگونه کار می‌کردم، شما می‌دانید در واقعه اخیر بعد از آنکه توقف در فومن برای میرزا مقدور نبود به لاهیجان آمد و به ما پیوست و از آنجا متحداً حرکت کردیم و چون او را قائد خود می‌دانستیم از آن پس تسلیم اراده او شدیم و این راه در تحت سرپرستی او پیمودیم و حالا به اینجارسیدیم و مقتضیات طوری شد که دسته دسته شویم و از حالت دسته جمعی بیرون آییم و روی همین مصلحت به طوری که همه شما می‌بینید آنها رفته‌اند و در حقیقت آنها به میل خود ما را ترک کردند و ما مقدم در این امر

نبودیم.

حال که چنین شد آیا چه تصور می‌کنید با وضع فعلی با خستگی و گرسنگی و نبودن آذوقه و وسایل دیگر و با محصور بودن از قوای دشمن که هر ساعت به محو و فنا شدن تهدید می‌شویم کجا توانیم رفت و چه می‌توانیم کرد؟.

آنها در لاهیجان مرا ملاقات کرده و با آنکه گفته بودند قوای خود را به رشت ببرم، این کار را نکردم. با این وصف اگر بخواهیم برویم اول کسی که دچار صدمه و زجر و شکنجه و حبس و بلکه اعدام شود، من خواهم بود و خود این مطلب را به خوبی احساس می‌کنم و می‌دانم که خطر، بیشتر متوجه شخص من است ولی چاره نداریم من حاضرم خود را فدای شماها بکنم و اگر با این تصمیمی که گرفته‌ام موافقت کنید، البته با شرایطی چند به طرف آنها خواهیم رفت تا بعد خدا چه بخواهد». پس از آنکه صحبت دکتر به پایان رسید چند نفر معتقد بودند که به دستجات ۸ یا ۱۰ نفر متواری شوند ولی عقیده اکثریت بر خلاف این بود و به این جهت حاضر به تسلیم شدند^۱

دکتر حشمت در دادگاه

گزارش دادگاه دکتر حشمت از میان اسناد منتشر شده تا این زمان توسط شاهدان عینی به قلم گیلک در تاریخ انقلاب جنگل آمده است که بخشی از آن در رد اتهام بابی بودن میرزاست که دکتر حشمت با هیجان و خشم به پاسخ می‌پردازد و می‌گوید: اما گفتید میرزا کوچک خان بابی است و به قرآن اعتقاد ندارد، لازم است به شما بگویم که میرزا کوچک خان یک مرد به تمام معنی مسلمان بوده و تا حال دامنش به بی‌عفتی و بی‌دینی و دزدی و خیانت ملوث نشده است ... این مرد کسی است که تمام همراهان خود را قبلاً قسم داد که برای حفظ اسلام و ایران از جان و مال بگذرد، این آدم با آنکه انقلابی است، وطن دوست و ملت پرست و دین پرست^۲ اما در یک گزارش رسمی که توسط ویکهم نماینده سیاسی انگلیس از وضعیت دادگاه داده شد و او نیز حضور داشت مطالبی اشاره می‌گردد که ترجمه و متن کامل آن به محضر علاقه‌مندان و شرکت کنندگان سیمینار تقدیم می‌گردد.

آ- پی - ۵ - ۲۰ - می - ۱۹۱۹

۱- رک تاریخ انقلاب جنگل - گیلک در باره دادگاه دکتر حشمت نیز به تفصیل نوشته و علاقمندان را به مطالعه

بخشهایی از آن بخصوص ۱۹۹ تا پایان ج اول سفارش می‌کنم

۲- گیلک، محمدعلی؛ تاریخ انقلاب - جنگل ص ۲۲۱

پرونده دکتر حشمت

پس از معاینات اولیه، بعد از ورود دکتر حشمت به رشت در یازده ماه می، ایشان در دادگاه نظامی در ساعت ده صبح روز ۱۲ می بشرح زیر محاکمه شدند رییس: کاپیتان

اسلیوتیسکی

اعضاء دادگاه چهار افسر ایرانی^۱

او(دکتر حشمت) در دادگاه اعلام نمود که سازمان اتحاد اسلام در فرم واقعی خود فقط به قصد مقاومت در برابر حضور و دخالت بیگانگان در ایران تاسیس و او هم به همین منظوریه آنها پیوسته و هیچگونه قصد مخالفتی با دولت مرکزی را نداشته است. او پافشاری کرده، که مهمترین هدف او مخالفت با دولت انگلیس بوده است.

وقتی که از او سوال شد، پس از آگاهی از این موضوع که او در حقیقت با دولت مرکزی در حال جنگ است خود را تسلیم نکرده و مجدداً دست به اسلحه برده است هیچ پاسخی نداد.

سپس او توضیح داد که کوچک خان به او گفته بود که تسلیم شود و او را از این کار باز داشته بود.

سوالات زیاد دیگری پرسیده شد که بیشتر آنها بدون جواب ماند. سرانجام رییس دادگاه پنج موضوع را به عنوان موضوعات نهایی برای محکومیت دکتر حشمت بر شمرد که موضوع اول آن بقرار زیر بودند:

۱- محکومیت بخاطر اینکه پس از آگاهی از این موضوع توسط میرزا احمد منشی باشی که او(دکتر حشمت) بر علیه دولت مرکزی می جنگد خود را تسلیم نکرده است.

۲- محکومیت بخاطر دست بردن بر علیه حکومت مرکزی ایران. رای دادگاه بر اساس پنج موضوع مطرح شده به محکومیت دکتر حشمت و اعدام او صادر شد.

دادگاه در ساعت ۱۲/۵ تعطیل و تصمیم دادگاه به اطلاع کلنل استاروسکی رسید و او هم پس از تایید رای دادگاه دستور داد تا حکم قبل از ساعت ۵ بعد از ظهر همان روز اجرا شود.

دادگاه دوباره در ساعت ۲/۵ تشکیل و رای نهایی برای دکتر حشمت خوانده شد، سپس سوال شد که آیا چیزی برای گفتن دارد او جوابی نداد، در خواست شخص روحانی برای

۱- با تشکر از آقای پژمان دبلمی که این سند را در اختیار ما قرار دادند و موجب گردید تا در هنگام تنظیم این

رساله برای سمینار دانشگاه گیلان آماده و تقدیم شود

دعا کرد.

کمی قبل از ساعت ۵ بعد از ظهر او بر روی چهار پایه قرار گرفت و پس از بستن پاهای او طناب را به دور گردن او حلقه نمودند.

ادعا نامه ای توسط ماژور جواد خان مبنی بر محکومیت او برای جمعیتی در حدود دو هزار نفر که در مراسم گردآمده بودند خوانده شد و سپس حکم اجرا گردید درست در این میان مردم صدای زاری زنها و فریاد اعتراض برخاست و بیم تظاهرات می رفت. قزاقها که در تمام مدت به خوبی عمل کرده بودند، پس از یک فرمان کوتاه تفنگهای خود را آماده نمودند که بلافاصله سکوت برقرار شد و از عهده آرام کردن جمعیت برآمدند.

کاپیتان ویکهم^۱

۱۲۴۳-۲۴۸-اد-اف-۱۸۴/۱۹

A.P.O.

Rcsht, 20th kay 1915

The case of Dr. Heshmat

After Preliminary examination on his arrival on 11th inst. Dr. Heshmat was tried by court martial at 10.a.m. on 12th.

President. Capt. Slivitsky

Members. four persian officers

H. stated that, due to the fact the organisation of the Ittehad-i-Islam in its original form was solely opposed to foreign interference in persia, he had joined them and had never the intention of opposing the persian government. He ascerted that his sole aim was to oppose the British. When asked why, atreer knowing that he was opposed by persian government troops and after giving his word that he would gurrender,

۱- ویکهم - رئیس اداره سیاسی انگلیس در گیلان بوده است.

he still persisted in taking up arms against them, he did not reply. Later he stated that kuchik khan prevented him from surrendering. Many questions were asked but in the majority of cases no reply was forthcoming from him. Finally the President drew up five clauses, covering the prisoner's guilt which were laid before the court separately and prisoner was found guilty of each offence. The two chief clauses were (1) the prisoner is found guilty by the court that when he knew after the arrival of Mirza Alim Khan, Mirza Aslan Khan, that the Persian government was against him, he did not immediately give himself up. (2) found guilty for knowingly taking up arms against the Persian government.

Decision of the court. Considering his five faults the court decides that Dr. Heshmat is a rebel who has knowingly taken up arms against the Persian government and condemns him to death by hanging. Court closed at 12.30 and prisoner was led out. Dr. H's five faults and the decision of the court were drawn up and laid before Col. Starosselsky, who accepted the decision of the court and wrote that sentence was to be carried out before 5 p.m. that same afternoon.

Court sat again at 2.30 and the whole was read out to Dr. Heshmat when asked latter said he had nothing to say and only asked for a priest.

Shortly before 5 p.m. Dr. Heshmat was led bound to the platform, his feet tied and the rope adjusted round his neck. A proclamation was read out by Mirza Jawad Khan to the people present of whom there were some 2000 and final preparations were made. Just at this point two voices raised in argument were heard above the moaning of the women and a demonstration was feared. The Cossack guard, who behaved excellently all through, after a curt command loaded their rifles and

quiet immediately prevailed.

184/19

Capt. Wickham

F.O.248/1243

آخرین سخنان دکتر حشمت با مردم

هنگام اعدام دکتر حشمت در میدان قرق کارگزاری جمعیت گرداگرد میدان را فرا گرفته بود و قزاقان اجازه نزدیک شدن آنان به چوبه دار را نمی دادند. تا اینکه درشکه حامل دکتر حشمت به محل میدان نزدیک شد، در این لحظات از جمله افراد معدودی را که توانسته بود خود را به جایی برساند که بهتر شاهد وقایع و گفتگوها باشد یکی از همزمان پیرم خان، مرحوم خاچاطور میناسیان بود و او توانست بخشی از خاطرات خود را به زبان ارمنی در روزنامه آلیک مورخ اسفند ماه ۱۳۳۶ چاپ و منتشر نماید که ترجمه آن توسط آقای گریگور قازاریان در اختیار یک محقق گیلانی آقای دکتر ع - ف جهت ذکر در تاریخ و ارتباط ارمنه گیلان با نهضت جنگل که در آینده منتشر خواهد شد قرار گرفت و اشاره می گردد که مرحوم میناسیان به عنوان ناظر و حاضر در آن روز توانست مفاد خطابه دکتر حشمت را یادداشت نماید و می نویسد:

دکتر حشمت سمبلی از یک انقلابی پاک و دارای تحصیلات عالی بود و روز اعدام او برای مردم رشت روز عزا و سوگواری بوده است.

جمعیت انبوه گرد میدان محل اعدام جمع شده بودند، جای سوزن انداختن نبود، مردم فقط در موضع یک تماشاچی نبودند بلکه آنجا جمع شده بودند تا احترام خود را نسبت به فرزند وطن ادا کنند. سکوت جمعیت سکوت اعتراض بود، سر ساعت مقرر او را به میدان می آورند، سوار بر کالسکه به همراه سربازان قزاق طبق درخواست او دستها و پاهایش را آزاد گذاشته بودند، در میدان شهر مردم می گریستند بخصوص هنگامی که خطابه خود را شروع کرد، سخنانش را من در آنجا به رشته تحریر در آوردم و اینک خطابه اش:

«هموطنان عزیز ای ایرانیان، امروز مرا حلق آویز می کنند، امروز شما را اینجا آورده اند که مرگ مرا ببینید، ولی من اینگونه نمی میرم، اطمینان خاطر دارم که روح من همواره با شما و نزد شما خواهد بود، نزد آن ملتی که برایش آواره شدیم، بخاطر آنهایی که اکنون زیر این ستونها [بمنظوردار است] هستیم، من برای آنهایی که آگاهانه زندگی خود را فدای میهنشان می کنند فدای ارتقاء و رفاه و آزادی آن می کنند مرده نیستم.

اشخاصی چون من جاویدان و زنده هستند، آنهایی می‌میرند که هم اینک مرا به دار می‌آویزند، قبل از اینکه برای همیشه خاموش شوم، از این صحنه مرگ برای آخرین مرتبه فریاد سر می‌دهم: ای مردم، ای برادران ایرانی، زنده باد نظام مستقل و آزاد ایران، سرنگون باد ارتجاع، نابود باد ... مرگ...»

دستمالی ابریشمی از جیش در می‌آورد، قرآن کوچکی به آن پیچیده بود، به روحانی که نزد او ایستاده بود تقدیم می‌کند و از او خواهش می‌کند که به عنوان آخرین یادگارش آن را به مادرش بدهند. عینک قاب طلائی را از چشمانش در می‌آورد و آنرا به جلادی که در کنار او ایستاده بود می‌دهد و می‌گوید: این هم مال تو بخششی از من به پاس زحمتی که باید بکشی، به خاطر کشیدن طناب من، خود بالای چهارپایه می‌رود، موها و ریشش را شانه می‌زند، برای آخرین بار به مردم با سلامی بدرود می‌گوید، با دست خود طناب را به گردن می‌اندازد با ضربه‌ای چهارپایه را از زیر پای خود خارج می‌کند، چند لحظه... و بعد همه چیز تمام می‌شود^۱

سرانجام اعضاء اولیه

تشکیلات اتحاد اسلام در گیلان:

تشکیلات اولیه توسط سه تن از اعضاء دایمی شورای اتحاد اسلام سازمان یافت که قبلاً اشاره کردیم و از این سه تن دکتر حشمت نخستین کسی بود که به شهادت رسید. و در شهر اسر طالقان بدنیا آمد و تحصیلات اولیه را در طالقان و در کنار پدر و در روستای اوانک در محضر شیخ عبدالحسین اوانکی فرا گرفت. تحصیلات گیاه‌شناسی و تهیه داروهای سنتی و رسیدگی به بیماران را بطور سنتی آموخت و سپس برای ادامه تحصیلات پزشکی نخست به مدرسه الیانس فرانسه و بعد هم به دارالفنون رفت و در مدرسه حقوق به تحصیل در رشته مورد علاقه خود پرداخت و در جریان حوادث بعد از انقلاب مشروطه به صف مجاهدان پیوست و به عنوان پزشک ارتش همراه آنان به طرف اردبیل رفت. پس از آن برای درمان بیماران در گیلان و مازندران (تنکابن) اقامت طولانی

۱- اطلاعات (روزنامه) شنبه سوم اسفند ماه ۱۳۷۰ - جسد بیجان دکتر حشمت را در حیاط مسجد چله خانه دفن نمودند و مدتها نهال درختی نشانه گورش بود تا اینکه بعد از سال ۱۳۳۰ بنای آرامگاهی بر آن ساختند که بر درب ورودی آن نوشته بود «شهید راه آزادی و استقلال مرحوم دکتر حشمت - اردیبهشت ۱۲۹۸». اما اینک که این یادداشتها تنظیم می‌گردد سازمان میراث فرهنگی گیلان آن بنای اطاق مانند را ویران کرده و در نظر دارد یادمان مناسبی بر آرامگاه دکتر حشمت بسازد

داشت. تا اینکه با همکاری مرحوم میرزا کوچک خان و میر احمد مدنی تشکیلات اتحاد اسلام را برای اجرای هدفهای نظامی و چریکی پی‌ریزی نمود و پس از چهار سال و نیم مبارزه مسلحانه در سنین حدود سی سالگی اعدام می‌گردد و بدین ترتیب نخستین پزشک شهیدی است که در روبرویی با نفوذ بیگانگان در ایران همچون سرو ایستاده مرد.

در سال بعد از شهادت دکتر حشمت، نهضت جنگل در محاصره دشمنان و اختلافات داخلی قرار می‌گیرد و جمهوری ایران که در کنار آرامگاه دکتر حشمت و همزمان با انجام نخستین سالگرد شهادت وی اعلام گردیده بود با یک کودتای سرخ از پا در آمد و میرزا ناگزیر بار دیگر به سوی جنگهای فومنت عقب نشینی کرد و پس از ماهها جنگ و آوارگی میرزا کوچک خان در ارتفاعات نبات کوه گیلوان جان به جان آفرین تسلیم نمود.

او نیز در رشت بدنیا آمده بود و در محله استاد سرای رشت نشو و نما یافته، و تحصیلات اولیه را در حوزه‌های مذهبی آن شهرستان دنبال نمود، و سرانجام به صفوف انقلابیون در جریان انقلاب مشروطه پیوست. تا اینکه پس از یک دوره آوارگی و تبعید با شروع جنگ جهانی اول از تهران به گیلان آمد و پس از ملاقات با دکتر حشمت که در آن زمان در لاهیجان بود در رشت به خانه میر احمد مدنی ورود نمود و مسأله مبارزه با بیگانگان را در برنامه کار خود قرار داد و پس از روبروشدن با نشیب و فرازهای فراوان، در تاریخ هفت سال نهضت جنگل سرانجام در سن حدود چهل و پنج سالگی به ابدیت پیوست و مانند دکتر حشمت تنها زیست و در برابر دشمن سر فرود نیاورد.

اما سومین بنیانگزار نهضت جنگل و تشکیلات اتحاد اسلام یعنی میرزا احمد مدنی در شرح حال خود می‌نویسد: تحصیلات خود را بدو زیر نظر پدر و بعد هم در کنار اساتید دیگر گذراندم، منطق و معانی و بیان و فقه و اصول را آموختم، او سپس از جمله شاگردان مدرسه سن لویی و دارالفنون گردید و در جریان حوادث مشروطیت به عضویت انجمن روحانیون که توسط مرحوم میرزا محمدی انشائی و میرزا کوچک خان تأسیس یافته بود درآمد. پس از به توپ بستن مجلس همراه تمام اعضاء انجمن که لباس سربازی پوشیده بودند به قصد مبارزه با محمد علیشاه عازم تهران می‌گردد، که مرحوم ظهیرالدوله از آنان می‌خواهد از رفتن به تهران خودداری نمایند، پس از تأسیس کمیته ستاد همراه فدائیان دیگر خواهان خلع سلطنت محمد علیشاه می‌گردد.

سرانجام با همکاری میرزا کوچک خان و دکتر حشمت تشکیلات اتحاد اسلام را

پی‌ریزی نموده و آنرا در روستا و جنگل اطراف خراط محله که مالک بخشی از آن بود استقرار می‌بخشد.

در جریان تعقیب جنگلیها و دستگیری دکتر حشمت او نیز دستگیر و به اعدام محکوم می‌شود اما با وساطت حاج میرزا ابوالحسن شریعتمداری گیلانی و پرداخت دوازده هزار ریال در حکم صادره تجدید نظر شده با یک درجه تخفیف تبعید می‌گردد و بهمان نیز اکتفا نمودند. اما او پس از آن نیز بیکار ننشست به جمعیت آزادی ایران پیوست و به بادکوبه رفت و با حیدر عمو اوغلی جهت تشکیل جبهه واحدی علیه استعمار مذاکراتی داشت. هنگام ورود به ایران گرفتار قهر، خان نام و قراچه داغی‌ها می‌شود ولی توانست با صرفنظر کردن آنچه را که همراه داشت از مرگ نجات یابد. پس از پایان کار جنگل که در دوره دوم نیز با مرحوم میرزا همکاری داشت، مدتی خانه نشین شد تا اینکه از سال ۱۳۰۲ امتیاز روزنامه پرورش را گرفت، اما این روزنامه به علل مختلف تعطیل می‌گردید و مدیر آن که مرحوم مدنی باشد بازداشت می‌شد. او می‌گوید: هر کس به کشور من چشم بدی دارد دشمن اویم کسانی را که در حفظ استقلال کشور محبوب من می‌کوشند با نظر دوستی می‌نگرم. این ایمان قلبی و جزء لاینفک وجود من است با شیر اندرون شد و با جان بدر شود...

ما در راه آزادی قدم بر می‌داریم بنابراین در دایره‌ای پا می‌گذاریم که ایران پرستان پروانه‌وار گرد شمع آزادی می‌گردند یا می‌سوزیم یا دشمنان ایران را نابود می‌کنیم. خدا با ما است و به امید او فاتح و نیرومند و پیروز خواهیم بود.

میراحمد مدنی تا سال ۱۳۳۶ زیست و در این سالی جهت دیدار خویشاوندان خود به حجاز می‌رود و در آخرین روزهای توقفش در میان آنان دار فانی را وداع می‌گوید و در دارالسلام، حومه شهر نجف - دفن می‌گردد.

او در سالهای پس از پایان کار جنگل بخشی از خاطرات خود را در روزنامه پرورش انتشار داد و بنابراین می‌توان گفت اولین نوشته دوباره نهضت جنگل توسط شخصی که خود پایه گذار آن بوده است آن سلسله مقالات است که از سال ۱۳۲۲ در اختیار خوانندگان قرار گرفت.^۱

۱- نگارنده امیدوار است روزی همه آنرا که حدود دویست صفحه خواهد بود و همراه سرگذشت میرزا کوچک خان و دکتر حشمت و در تحلیل سیاسی دیگر از کارهای قوام السلطنه و وثوق الدوله در ارتباط با وقایع جنگل در اختیار خوانندگان قرار دهد.

سرگذشت سایر اعضاء هیأت اتحاد اسلام شایسته مطالعه و بررسیهای بیشتری است که باید انجام گیرد، اما اینک به اختصار با توجه به منابع قابل ذکر اشاره کوتاهی خواهیم داشت:

سید عبدالوهاب صالح: او در سال ۱۲۹۴ هجری قمری در روستای ضیابر گیلان بدنیا آمد تحصیلات مقدماتی را در ضیابر فراگرفت و سپس به رشت آمد و پس از فوت پدرش عازم نجف گردید و اجازه اجتهاد یافت و در اواخر سال ۱۳۲۲ به رشت مراجعت نمود و در هنگام مشروطه به صف انقلابیون پیوست آقای گلشنی در شرح حال او می نویسد:

تحلیل حیات سیاسی سید عبدالوهاب در جریان انقلاب مشروطه گیلان و نهضت جنگل که وی از اعضاء برجسته کمیته اتحاد اسلام بود در برخورد با این حوادث و تبعیدهای سید به داخل و خارج کشور بخصوص ماجرای محاکمه اش در دادگاه روسهای تزاری و ابراز احساسات دینی و میهنی او یکی از فحول برجسته تاریخ معاصر گیلان است.^۱ مرحوم صالح مورد توجه تمام اعضاء اتحاد اسلام در سالهای مبارزه بود، به طوری که در جلسات مختلف حضور صالح و رأی او مورد توجه و قبول سایر اعضاء شورا بوده است. این نکته را می توان در خاطرات باقی مانده از همسنگران وی مانند مرحوم شیخ بهاءالدین املشی و دیگران دریافت. او روز دوشنبه پانزدهم مرداد ماه سال ۱۳۱۷ شمسی برابر با ۹ جمادی الاخر ۱۳۵۷ قمری در رشت وفات یافت و در گورستان مدیریه دفن گردید^۲

- حاج سید محمود روحانی: فرزند حاجی سید محمد در سال ۱۲۵۵ هق بدنیا آمد. پس از رسیدن بمقام اجتهاد و فراغ از تحصیل به رشت بازگشت و مورد توجه مردم بود و به کار تدریس و رسیدگی به دعاوی مردم می پرداخت و به نمایندگی مجلس مؤسسان و شورا انتخاب گردید و در سال ۱۳۲۳ خورشیدی حین بازگشت از عتبات در قزوین وفات یافت^۳

- محمدی انشائی: مورد احترام انقلابیون بوده است که او را استاد و مرشد خود تا آخرین سالهای مبارزه می شناختند و زمانی به نمایندگی از طرف جنگلیها برای ملاقات با

۱- رضا لنگرودی: یادگار نامه فخرایی ص ۷۲۷

۲- رضازاده لنگرودی: یاد کارنامه فخرایی ص ۷۱۹- سرتیب پور، جهانگیر: نامها و نامدارهای گیلان

۳- سرتیب پور، جهانگیر: نامها و نامدارهای گیلان ص ۵۴۲

سیاستمداران وقت عازم تهران شد.

او در سال ۱۲۵۳ تولد یافت و در سال‌های انقلاب مشروطه و حوادث بعد از آن اقدام به تأسیس انجمن روحانیون نمود. پس از پایان کار جنگل و استقرار دیکتاتوری در ایران از کارها کناره گرفت و در مجلس مؤسسان از جمله منتخبین بود که بخاطر عقایدش از قبول حضور در مجلس خودداری نمود او باتنگدستی ولی با مناعت روزگار گذرانید. و در تاریخ ۱۳۲۰ و در سن ۶۷ سالگی درگذشت.

- بهاء الدین املشی: فرزند فرج از دودمان ایل صوفی سپاه منصوری، در سال ۱۲۹۹ هجری در ییلاق رانکوه به نام «خوش خانی» بدنیا آمد، تحصیلاتش در گیلان و نجف بود و به نهضت جنگل پیوست و مأمور تأسیس سازمان قضایی جنگل شد و پس از مدتی عضو افتخاری کمیته اتحاد اسلام گردید. او در سال ۱۳۰۴ و ۱۳۲۸ به نمایندگی مجلس مؤسسان انتخاب گردید و در سال ۱۳۳۹ هجری وفات یافت^۱

- شیخ علی حلقه سری معروف به علم الهدی: از جمله شخصیت‌های مذهبی و مورد احترام مردم گیلان بوده است که پس از خاتمه کار جنگل در شهر رشت قامت گزید و امامت مسجد صالح آباد رشت را داشت و زمان فراغت خود را با کار تدریس و تربیت طلاب می‌گذرانید.

- احمد کسمائی: فرزند حاج صالح و از گردانندگان اولیه و با نفوذ نهضت جنگل بود اما با بروز اختلافات و دسیسه‌های مخالفان در برابر آن نهضت قرار گرفت که موجب رفتن جنگلی‌ها به طرف لاهیجان گردید، او سرگذشت خود را در کتابی که هنوز از طرف بازماندگانش اجازه چاپ آن داده نمی‌شود به نگارش در آورده است.

از سه تن دیگر یعنی از میر شمس‌الدین وقارالسلطنه، عزت‌اله خان هدایت و دکتر ابوالقاسم فرید خیر در جریان حوادث جنگل که از آنان نام برده می‌شود اطلاعات دیگری در دست نیست.

اما عموم آنان پس از پایان کار جنگل به گسترش فرهنگ و مشاغل اجتماعی و قضایی روی آوردند و گروهی از آنان که اهل قلم بودند به انتشار روزنامه و مجله و تألیف توجه نمودند و در این میان افراد روحانی و پزشک عضو اتحاد اسلام که به آلام روحی و جسمی مردم آشنا بودند نیز بیکار ننشسته بخدمت مردم می‌پرداختند و این گروه باقیمانده در سالهای پس از سقوط حکومت رضاخان بار دیگر کارهای سیاسی را دنبال

۱- سرتیب پور، جهانگیر: نام‌ها و نامدارهای گیلان ص ۶۹

کرده و همچنان در متن حوادث قرار گرفتند که نیاز به مطالعه وسیعتری خواهد بود^۱.

۱. آنان جلسات سالانه بمناسبت‌های مختلف مانند عید و ماه رمضان و سالگرد شهادت میرزا و دکتر حشمت و قیام جنگل به تناوب در منزل یکی از سران باقیمانده جنگل داشتند و در منزل مرحوم میرزا حبیب اله مدنی در یکی از شبهای ماه رمضان اشخاص زیر دیده میشدند: شیخ علی علم الهدی - سید ابوالقاسم عربانی - کاس آقا حسام حاجی احمد کسائی - اسماعیل جنگلی - محمد حسن آمن - دکتر منصور باور - دکتر ابوالقاسم فرید - سید عبدالکریم کاشی - میرزا محمدی انشائی - محمد خان پیر بازاری - بهاء الدین املشی و سید عبدالوهاب صالح

منابع این رساله

«علاوه بر مصاحبه و یادداشت شخصی و مطالعه دستنوشته‌های دیگران»

- ۱- الصراع الفکری فی البلاد المستعمره (عربی) مالک بن نبی
- ۲- تاریخ انقلاب جنگل محمد علی گیلک
- ۳- نقش سید جمال‌الدین در بیداری مشرق زمین محید طباطبائی
- ۴- خاطرات میزا احمد مدنی در روزنامه پرورش سال ۱۳۲۲
- ۵- دکتر حشمت که بوده جنگل گیلان چه بوده محمد تمیمی طالقانی
- ۶- سردار جنگل ابراهیم فخرائی
- ۷- قیام جنگل (مقدمه اسماعیل رائین)
- ۸- گوشه‌هایی از تاریخ گیلان بهاء‌الدین املشی
- ۹- اتحاد اسلام ابوالحسن میرزا قاجار (شیخ‌الرئیس)
- ۱۰- یادى از دکتر حشمت جنگلی محمود پاینده
- ۱۱- گزارش ویکهام رئیس اداره سیاسی انگلیسی در گیلان
- ۱۲- مجله آلیک اسفند ۱۳۳۶ (بنقل از روزنامه اطلاعات سوم اسفند ۱۳۷۰)
- ۱۳- یادگار نامه فخرایی بکوشش رضازاده لنگرودی
- ۱۴- نامها و نامدارهای گیلان جهانگیر سرتیپ پور

□ مخفی رشتی منجیلی در دیوان منتسب به زیب النساء بیگم هندی

از: فریدون نوزاد

ضمن عرض سپاس فراوان از بزرگواران فرهومند که به کمترین، فرصت گفتار داده‌اند و پوزش از تصدیعی که داده می‌شود، عرایضی تقدیم صاحب‌دلان می‌دارد، البته نه گوهر که آبگینه‌ای است شفاف و در توان پرداخت کمترین باشد اهل نظر را پذیرفته آید و این بزرگترین پاداشی خواهد بود که از گشودن محفلی ادبی بهره‌ام می‌گردد.

سخن از شاعری توانا و فاضل و مضمون سازی نو اندیش و صاحب‌دل است، از مولانا مخفی رشتی، مردی که از دیر زمان تا به امروز مورد بی‌مهری و قهر شخصیت پردازان نامجو و ناشران بی‌توجه هندی و ایرانی قرار گرفته و دست به یغما و چپاول افکار و اندیشه‌های بکرش زده‌اند و شخصیتش را نارواگاه به مجهول الهویه‌ای خراسانی و زمانی شاهزاده خانمی هندی و حتی در دهه بیستم قرن ما به بانویی شهرت طلب از کرمانشاه نسبت داده‌اند و اگر به یکباره این طلسم شکسته نشود چه بسا از او شخصیت‌های دیگری بوجود آید و به دگر گونه مدعی افکار و اندیشه‌هایش شوند و براستی که ظلمی سنگین بر مخفی وارد آمده و کوه نیز آنرا بر نمی‌تابد چرا باید مخفی رشتی با همه خوش طبعی و مرتبت والای ادبی بسان تخلصش در هاله اختفا جای گیرد و نام و آوازه زنی از دربار هند سایه نام خود را بر او افکند و افکار ابکارش را چون جواهری درخشان از کان اندیشه خود بدست ناشران به جهان ادب عرضه نماید؟

مولانا مخفی به تصریح سام میرزا «شاعری از رشت گیلان است و در خدمت سلطان محمد که بعضی اوقات سلطنت بعضی از ولایت گیلان تعلق به او داشت، می‌باشد و در شعر طبعش موافق است»^۱

آیا سلطان مذکور همان سلطان محمد گُهدمی است که بعد از کشته شدن مظفر سلطان به ادعای خویشی با مقتول امارت بیه پس را قبضه نمود و عاقبت در ۱۷ جمادی الاول ۹۴۳ هجری قمری در جنگ سیاه رودبار رشت از سرفراز سلطان چپک فرمانده نیروی تهاجمی بیه پیش شکست خورده و خود و پسرش کشته شدند و یا بدانگونه که استنباط می‌شود سلطان محمد دیگری است؟

۱- میرزا، سام: تذکره تحفه سامی، چاپ تهران ۱۳۱۴، تصحیح وحید دستگردی، ص ۱۵۲

اگر در زمان تألیف تذکره سامی، مولانا مخفی رشتی را شاعری جوان و در محدوده سنی ۲۵ تا ۲۸ بدانیم باید تولد او بین سال‌های ۹۴۲ تا ۹۴۵ اتفاق افتاده باشد، درست در دورانی که گیلان بیه پس دچار فترت و هرج و مرج بی سابقه‌ای بود و این امر در تمام طبقات و صفوف ایجاد رنجش و دلسردی نموده و وادارشان می‌ساخت به گونه‌ای گلیم خویش را از آب بیرون کشند، هر چه بود و نبود: مخفی در سنین جوانی از گیلان مهاجرت نمود و چندی بعد او را در دستگاه امام قلی خان حاکم فارس صاحب نفوذ و مقام ندیمی می‌بینیم منتهی با اعتیاد شدید به شرب و تدخین کوکنار و عزت و احترام او همین بس که سپهسالار قدرتمند و جنگاور و صاحب آوازه ایران اجازه می‌دهد مخفی در حضورش به آزادی به تدخین پردازد و حتی: (سه پایه طلایی جهت کوکنار او ساخته در میان مجلس می‌گذاشتند و ملا در کمال لطف و نمک می‌نشست و خان از شوخی هالی او محظوظ بود).^۱

سام میرزا به اعتیاد مخفی اشاره‌ای نمی‌کند ولی عنصر آبادی گذشته از آگاهی ذکر شده به ذکر مطایبه ای از او پرداخته و می‌نویسد: (مخفی رشتی)، چون حقیر جئه و ضعیف بود و کوکنار هم علاوه آن شده روزی خان از روی مزاح به او می‌گوید که بواسطه مداومت کوکنار از وجود تو هیچ باقی نمانده، در جواب می‌گوید: که از تأثیر کوکنار نیست. هر کس که کتابت می‌نویسد در صدر می‌نویسد که: مخفی نماناد، منم که با اینقدر دعای بد پا قایم کرده ایستاده‌ام)^۲ بعدها این مطایبه در تذکره‌های منتخب الطیف، ریاض الشعرا و آتشکده آذر و نتایج الافکار و خیلی دیگر از تذکره‌ها راه یافته است ولی سدار نگانی در احوال (زیب النساء مخفی) معتقد است که عاقل خان رازی، اشراف زاده‌ای از دربار با میری که شیفته و خواهان ازدواج با شاهزاده هندی بود به شوخی خطاب به زیب النساء گفت: (مخفی، بسیار لاغر شده‌ای، نامبرده جواب داد: لاغری من از این است که مردم اکثر در صدر مکاتیب می‌نویسند که: مخفی مباد، از این دعای بد کاهیده‌ام و در حقیقت منم که این قدر هم مانده‌ام، اگر دیگری می‌بود اثری از او بجا نمی‌ماند.)^۳ و با اندک دقتی مسلم می‌گردد لطیفه مذکور با شوخ طبعی خاصی که مخفی داشت و اکثر تذکره نویسان، حتی سام میرزا نیز بدان معترف است، در باره‌اش صادق‌تر

۱- تذکره نصر آبادی، چاپ تهران، ۱۳۱۴، تصحیح وحید دستگردی ص ۲۷۹

۲- تذکره نصر آبادی، چاپ تهران، ۱۳۵۲، تصحیح وحید دستگردی

۳- تذکره نصر آبادی، چاپ تهران، ۱۳۵۲، تصحیح وحید دستگردی

می‌باشد تا به مغازه و معاشقه شاهزاده خانمی مدعی، و از همین جا شخصیت پردازی‌های آغاز می‌گردد.

مخفی رشتی چندی را در دستگاه امام قلی خان زیست و از آنجا به زیارت مشهد مقدس رفت، او شیعه‌ای پاک اعتقاد و عاشق راستین خاندان پاک رسالت بود و این واقعیت در ابیات متعدد از اشعارش نمودار می‌باشد:

شد بهار و غنچه‌ای از گلبن ما سر نزد

بلبلی جز مرغ دل، در گلشن ما پر نزد

مخفیا در روز محشر بی نصیب از کوثر است

آنکه دست دوستی بر دامن حیدر نزد

ص ۱۵۸ دیوان

مریض عشقم و ترسم طیب در نبض من گیرد

ز گرمی تنم آتش به دست خویشتن گیرد

زبان در کام کش مخفی و پای صبر در دامن

که آخر پنجه شاه ولایت دست من گیرد

ص ۱۱۱ دیوان

باز امروز دلم سوی خراسان رفته است رشته کفر برید است و به ایمان رفته است

ص ۴۰ دیوان

که چون زجنون دامن صحرا گیرم

آبرو ریخته‌ام بس زمدلت بر خاک

بیش از این نیست مرا طاقت دوری درت

از گدایان توام شاه خراسان مددی

نیست مخفی چو مرا قدرت گفتار به صبر

ص ۱۹۵ دیوان

امشب شب عید است و مه من به محاق است

مخفی نظرم سوی خراسان و عراق است

ص ۲۹۸ دیوان

مخفی چون هر فرد شیعه معتقد و مؤمن ایران به خراسان مهد ادب پارسی و

زادگاه سخن سراپان چیره دست و مرقد مطهر امام رضا علیه السلام عشق می‌ورزید و

آستان پر جلالت آن حضرت را بارگاه شفاعت و کعبه فقرا می‌شناخت. هم اکنون نیز

رسم است آنهایی که به زیارت اماکن متبرکه مخصوصاً کعبه و نجف و کربلا و مشهد مشرف می‌شوند افتخار انتساب به این اماکن مقدس را پیدا می‌کنند و بسیارند دانشمندانی که زادگاهشان با وجه تسمیه آنها مطابقت نداشته و ندارد، مخفی هم خود را یک منسوب وارسته می‌شناخت و با چنین عشق و اعتقادی بعد از یک دوره اقامت در خراسان بحق خود را شهروندی واقعی میدانند و به این ادعا افتخار مینمایند که:
دل آشفته مخفی به فن خود ارسطویی است

به هند افتاده است اما خراسان است یونانش

درین کشور زبونی‌های طالع ناقص دارد

و گرنه در هنرمندی نباشد هیچ نقصانش

ص ۲۶۴ دیوان

و باز هم (در بیان تصوّف در حال عشق انگیز) چکامه مفصل و عارفانه با مطلع ...

زمستی گربرون آیی، مراد جسم جان بینی

همان کز درویش صد داغ دل داری همان بینی

ص ۲۶۵ دیوان

خود را خراسانی و وابسته به آنجائی معرفی می‌کند که از ناسازی بخت به استخر افتاده و شبها نیز خواب هندوستان را می‌بیند در حالیکه یقین دارد سپید رویی روسیان در چهره سیاه زنگیان دیده نمی‌شود:

تو از ملک خراسانی به استخر در وطن داری

به خواب شب اگر درد و غم هندوستان بینی

مرو در کشور ظلمت که بس امر محال است این

که حسن روسیان را در نقاب زنگیان بینی

ص ۲۶۸ دیوان

و حتی در یک ترکیب‌بند دلنشین اشاره به فضل و هنرش نموده و متأسف است که چرا بوعلی زمان، خراسان را بخاطر چند پشت سر نهاده، در حالیکه ظلمات هند توانسته به طوطی طبعش قندی هدیه نماید:

بوعلی روزگام از خراسان آمده

از پی اعراض در درگاه سلطان آمده

بسکه در یاد وطن نادیده ماتم داشتم

تا بدامان دلم چاک گریبان آمده

حیرتی دارم که یارب چون دراین ظلمات هند
طوطی فکرم پی شکر ز رضوان آمده
گر چه از ظلمات می آیم همان ذوق نیست

طبع من پر آب تر از آب حیوان آمده
ص ۲۹۶ دیوان

تمام این ابیات مؤید عشق شدید و علاقه وافر مخفی به خراسان است حالا چرا
از چنین انتسابی شخصیت کاذبی خودنمایی کرده و سؤال می شود چرا (در هیچ جای
دیوان مزبور نامی از گیلان و رشت و لاهیجان برده نشده و شعری که مختم به مدح امام
قلیخان حاکم فارس باشد در آن نیست)؟ پاسخی ساده دارد که اولاً "اکثریت قریب به
اتفاق شعرای ما الزام به بردن نامی از دیار خود در شعر نداشتند و ندارند و حتی در مدح
مخدوم نیز اصراری نشان نداده اند. ثانیاً دیوان موجود بنا به اقوال تذکره نویسان، دیوان
کامل مخفی نیست و اگر دست نویس هایی نزدیک به زمان مرگ مخفی پیدا شود بدون
تردید پاسخ شایسته این چراها می تواند باشد.

ثالثاً باید این پرسش مطرح گردد که در کدام تذکره و یا مدرک موجود از قرن دهم
به این سو نامی از مخفی خراسانی به میان آمده که حضرت استاد احمد گلچین معانی،
شک و شبهه ای ایجاد فرموده اند؟ صادقانه بپذیریم که حق نداریم بهمین سادگی جگر
گوشگان طبع شاعری را از او بگیریم و به دیگری ببخشیم و آیا در اینجا سخن مخفی که
خود را نفرین شده کتاب دانسته بود مصداق واقعی پیدا نمی کند؟

پیش از بیان هر مطلبی باید دانسته شود، «مذهب مغازدی بآبری» تسنن بود و
زیب النساء بیگم هم بر این مذهب ولی اشعار موجود در دیوان تأکید بر تشیع مخفی و
پاک اعتقادی خاص او دارد و این خود دلیل در انتساب دیوان مذکور به زیب النساء بیگم
هندی است.

دلیل دیگر اینکه زیب النساء بیگم، دختر اورنگ زیب گوگانی و دلرس خاتون
دختر شاهنواز خان صفوی در همه عمر، رهسپار خانه خدا نشده و حج نگذاشته است،
بنابراین او فقط در محدوده تحریفات و شنیده ها قدرت توجیهی ازین مقام قدس دارد نه
احساسی، اما در دیوان مخفی در یکی از ترکیب بندهای مجذوبانه اش می خوانیم:

بسته ام از دل و جان نیت طوف حرکت کو اجل فرصت ازین طوفانم
یا رسول عربی جذبه شوقی که چو ابر سال ها شد به تمنای درت گریانم
نیست گر زاد رهی، صبر و تحمل دارم تکیه بر لطف تو از فیض توکل دارم

همتی کعبه، کزین راه به جایی برسم
 زادراهم شده آخر شد بطحا مددی
 مدد ای چشمه زمزم که بسی حیرانم
 بازم از سوی حرم راهبری می آید
 خانه زادان حرم، کعبه مقصود کجاست
 یا رسول الله زاعجاز مسلمانش کن
 خواجه یثرب و بطحا به توجه بگشا
 ای مقیمان حرم، مهر خدا یک نظری
 مفلس و عاجزم و از تو بغایت خواهم

تا در این ره به زمین بوسی پایی برسم
 که ز الطاف تو بر خوان صلایی برسم
 در ره شوق تو، لب تشنه و سرگردانم
 رهبری از بر صاحب نظری می آید
 که بی عفو گنه، درجه ای می آید
 کز ره دور، خدایی خبری می آید
 در مفتوح، که بی یا و سری می آید
 خانه تالان شده ای از نصری می آید
 عاصی و منفعلم، از تو شفاعت خواهم

ص ۲۹۱ تا ۲۹۴ دیوان

و باز هم در یک ترکیب بند مجذوبانه و بسیار دلنشین می سراید:

چشم روحم را ز نور کعبه بینا کرده اند
 کعبه را ابر مناجاتم مهیا کرده اند
 بر امید سجده ای یافتد قبول درگهش
 قدسیان بال و پر خود را مصلا کرده اند
 تا دهم آبی، گل اعجاز ابراهیم را
 آتش نمرودیان را در سر ما کرده اند
 سایبان بارگاه پادشاه کعبه است
 این سپر بر لاجوردی را که بر پا کرده اند
 خلق عالم را به محراب دعا آورده اند
 کعبه را تا قبله گاه دین و دنیا کرده اند
 من زخون دل سبوی دیده پر می کرده ام
 عقل سرگردان این راه است و من طی کرده ام

ص ۲۹۶ تا ۲۹۷ دیوان

در عصر صفویان مهاجرت شعرا و هنرمندان ایران به هند از بیماری های رایج روز بود، هنرمندان می رفتند تا به گونه ای در دربار بابریان تقرّب جویند و از صله پادشاهان و امرا منتفع گردند، می رفتند بدون آنکه پای بندی ویژه ای داشته باشند زبان پارسی را در پهنه هند گسترش دهند و به پیروزی های چشم گیری نیز رسیدند و اگر دولت های وقت ایران به این زحمات ارج می نهادند شاید امروز نیز زبان مردم این شبه

قاره پارسی بود، می‌رفتند تا با دست پر به کشور خود بازگردند و باقی عمر را در رفاه گوشه امنی گیرند و مخفی رشتی نیز بدین انگیزه‌ها از مهاجرت به هند برکنار نماند. تقی‌الدین روح‌دلی لیانی اصفهانی در سال ۱۰۳۶ قمری زمان تألیف کعبه محرمان به حضور او در هند اشارتی مستقیم دارد. اما این مرد فاضل با بخت آوری روبرو نگردید، هند به او میدان جولان نداد و در زمان ماندنش در آنجا با مصایبی روبرو گردید که یکی از آنها زندانی شدن وی می‌باشد. اگرچه دوران زندان کوتاه به نظر می‌آید ولی او ضمن قصیده چهل و چهار سطری سوزناکی با مطلع (نهاد خانه عمرم چو رو به ویرانی اگر چه سود دلا ناله پشیمانی) از سید محمود خان که در دربار بابری منصب پنج هزاری و لقب خان دورانی داشته تقاضای بخشایش نموده و می‌گوید:

کنون که چهره مقصود دیده‌ام شاید	کشم به چشم حیا سرمه صفاهانی
تمام محنت و دردم چو ناله بیمار	تمام شعله اهم چوزار زندانی
به شوق آنکه شوم جبهه‌سای در گه تو	برآستانه صبرم نهاده پیشانی
تو شهسوار جهانی ترا زیانی نیست	به سوی غمزدگان گر عنان بگردانی
بین به سوی غریبان بی‌کس و مظلوم	ز روی عدل و به شکرانه جهانبانی
بگو به ظالم بی‌رحم، این قدر تاکی	به ذات دیو بود خاتم سلیمانی
سپهر منزلتا، صاحباً به یاد آور	شکوه دولت فیروزخان دورانی
ز روی لطف به تقصیر من قلم درکش	که هست با تو مرا نسبت خراسانی
نوید وعده عدل تو داردم زنده	و گرنه نیست مرا قدرت سخندانی

ص ۲۷۲ تا ۲۷۴ دیوان

و چون از این شکوائیه درد آلود نتیجه شایسته‌ای نگرفت دم‌گرمش برای رهایی از بند و زندان مؤثر نیفتاد روح بلند و عزت نفسش جریحه دار شد و با سوز و دردی جانکاه نالید که:

زین پس من و گوشه قناعت	از همت شیخ و شباب توبه
در صحبت غیر نیست فیضی	از صحبت ناصواب توبه
از بیم عتاب جان زتن رفت	از سلطنت عتاب توبه
مغرور طبیعتی تو مخفی	کردیم ازین جواب توبه

ممکن است این اعتراض پیش آید که زیب النساء بیگم هم همگام برادرش اکبر شاه علیه پدر توطئه چیده و شورش نمود. ازین روی چندی را به خشم اورنگ زیب گرفتار آمد و زندانی گردید و از دریافت چهار صد هزار رویه حقوق سالانه محروم شد

ولی زندانی شدن او با مخفی رشتی به راستی تفاوت داشت، آنقدر زیاد که محروم شدن از آزادی فردی را احساس نمود و احساساتش برانگیخته نشد تا بسوز دل حبسیه بسراید و از کسی استرحام نماید و در اشعار خوانده شده این حقیقت آشکار است که هیچ گونه همخوانی با افکار و غرور و خودبینی زنی چون او ندارد و دقیقاً وجود چنین اشعاری باز هم انتساب دیوان را به این امیرزاده هندی رد می‌کند، گذشته از این‌ها وقتی سوگنامه‌های مخفی را در مورد پسرش در دیوان می‌یابیم بیشتر به ظلم فاحشی که به این ادیب گیلک شده است متوجه می‌گردیم، مخفی در دوران اقامت هند نوجوان پسرش را از دست بداد و افغان و مویه‌اش اشک از چشم جان سرازیر کرد...

آتشی کو، که به دل سوز دگر تازه کنم

این کهن داغ جنون را به جگر تازه کنم

من که سوزد زده عشق و جنونم، چه عجب

بر سر داغ، اگر داغ دگر، تازه کنم

هر شب از ناله به گلزار چو مرغان چمن

مژده آمدن باد سحر تازه کنم

باعث گریه شام و سحر این است مرا

که زخوناب جگر باغ نظر تازه کنم

چند بر باد سر زلف تو از شبنم اشک

بر لب جوی نظر سنبل تر تازه کنم

ترسم از گریه من قیمت گوهر شکند

ورنه از خون جگر سنگ گهر تازه کنم

مخفیا چند ز جور فلک شعبده باز

همچو یعقوب به دل داغ پسر تازه کنم

ص ۲۲۴ و ۲۲۵ دیوان

و در این غزل غم انگیز نیز می‌خوانیم

گل را نظری جانب صاحب نظری هست

تا باد صبا را به گلستان گذری هست

پوشیده ز چشم تو خدنگ اثری هست

هشدار ستمگر که به هر ناله مظلوم

از شجره امید، امید ثمری هست

تا هست به بستان جهان فیض سحابی

با چشم ترم شعله آه جگری هست

غم نیست اگر روشنی دیده من رفت

مخفی نه همین بر دل تو بار فراق است هر جا پدری هست فراق پسری هست
ص ۷۷ و ۷۸ دیوان

و باز هم در غزلی که به یاد وطن می سراید به این درد جانکاه، اشارتی قاطع دارد:

بیا ای دل دمی یاد وطن کن	چو قمری ناله بر سرو چمن کن
خدا را پرده از رخسار بردار	ز شمع حسن، روشن انجمن کن
چو گل ای عندلیب از دیدن گل	هزاران چاک در جیب بدن کن
گرفته چون زخسرو کام شیرین	دعایی بر روان کوهکن کن
چو گم شد یوسف عمر تو مخفی	وطن در گوشه بیت‌ال‌حزن کن

ص ۲۳۷ دیوان

این‌ها ناله پدری است آتش به جان گرفته که از فقدان پسری می نالد نه زنی در اوج تمکّن و تفرعن که تا آخر عمر مزه مادر بودن را نچشیده است، زیب النساء بیگم زنی خودپسند و متکبر بود و به انگیزه شاهزادگی کسی را همسنگ و شایسته همسری خویش نمی شناخت و تا پایان زندگی همسری نپذیرفت و تنها ماند.

اما چگونه دیوان مخفی رشتی به نام او نامیده شد موضوعی بسیار پیش پا افتاده است، به فرس قاطع دیوانی ازین فاضل مرد گیلک، در کتب خانه سلطنتی هند بجا مانده بود و این ایقان نیز از آنجاست که شعرا بعد از ورود به هند گذشته از تشبثات عدیده به منظور نشان دادن قدرت هنری و ادبی و ارزیابی سلامت کلام و جزالت بیان نسخه‌ای از آثار و اشعار خویش را هدیه شهریار میکردند. این آثار نه تنها به غنای گنجینه کتب می‌افزود بلکه در مطمئن‌ترین جایگاه برای نسل‌های آینده محفوظ می‌ماند، مخفی نیز افکارش را عرضه نمود ولی از بخت بد اثر حفظ شده او مورد دستبرد و سوء استفاده قرار گرفت و بعدها نیز عده‌ای از تملق‌گویان فرصت طلب آن را به زیب‌النساء بیگم متولد ۱۰۴۷ قمری منسوب نمودند و قطعاً در آن زمان نیز مخفی در قید حیات نبود.

دیوان چاپ شده مورد بحث تا آنجا که کمترین آگاهی دارد چهار بار در هند و به سال ۱۳۶۲ خورشیدی نیز به کوشش آقای احمد کرمی در تهران وسیله مؤسسه انتشاراتی نشرما، چاپ و نشر یافته است، اولین و دومین و سومین چاپ در سال‌های ۱۲۹۲ و ۱۲۹۳ و ۱۲۹۶ قمری در لکهنو (Lucknow) بنام مخفی رشتی و به سال ۱۲۹۸ به نام زیب‌النساء بیگم چاپ گردید این اشتباه نیز از آنجا ناشی شد که دکتر چارلز ریو (Dr. Charles Rieu) و اسپر نگر (Sprenger) آن را به شاهزاده خانم هندی نسبت دادند بدون توجه به این حقیقت که: (نه تنها دیوان مخفی چاپ لکهنو از زیب‌النساء بیگم

نیست بلکه شاعر بودن او هم مشتبه و مشکوک است، مولانا غلامعلی آزاد میگرامی و «رای لجهمی نرائن شفیق» در تذکره‌های خود شرح احوال زیب النساء را ثبت کرده است. صاحب عالم گیرنامه و صاحب تاثرالامرا، و مستعد خان، مآثر عالمگیری و خافی خان، تاریخ خانی خان، استعداد علمی زیب النساء را ستوده‌اند. اما کسی درباره تخلص زیب النساء و دیوان اشعارش حرفی ننوشته است، احمد علی مسندی لوی صاحب تذکره مخزن الغرایب می‌گوید: اما دیوان اشعارش به نظر نیامده، مگر در تذکره انتخابش به نظر آمده، لیکن اعتبار را شاید سبب آنکه شعر اساتذده را صاحب آن تذکره به نام بیگم نوشته بود، البته آنچه به عرض رسید اظهار نظر فضلالی هندی است و با این وصف دکتر ریو و اسپرینگر از این اشتباه یا تعمد چه چیزی را می‌خواستند ثابت کنند معلوم نیست و باز هم (روانشاد شمس المورخین سید شمس الله قادری متوجه این تشکیک شده و نوشته است: هر چند که خاورشناسان معروف دکتر اسپرینگر و چارلس ریو، دیوان مخفی را به زیب النساء دختر اورنگ زیب نسبت داده‌اند اما بطوری که از تذکره‌های معتبر مستفاد می‌شود، در حقیقت دیوان مزبور دیوان مخفی رشتی است) و باز هم ابوالقاسم محتشم شروانی بهو پالی در تذکره اختر تابان تأکید می‌نماید: (آنچه مشهور است مخفی تخلص اوست به قول میر آزاد بگرامی در ید بیضا و قاضی اختر در آفتاب عالمتاب و دیگران محققین غلط است و گفته‌اند تخلص شاعری بود نوگر بیگم ممدوحه و دیوان مخفی که به نام وی شهرت دارد از مخفی شاعر است...)^۱

از این لغزش وحشتناک محمود میرزا قاجار مؤلف تذکره نقل مجلس نیز برکنار نمانده و معتقد است که: (وقتی دیوانی از مخفی [منظور زیب النساء بیگم است] دیدم تقریباً پانزده هزار بیت) چنین استنباط می‌گردد که ایشان (اویماق مفل) را که صراحتاً می‌گوید: (گاه گاهی شعر هم می‌گفت) ندیده باشد، چگونه آنکه به تفنن شعر می‌سرود می‌تواند پانزده هزار بیت شعر از خود به یادگار گذارد؟ و استاد گلچین معانی هم بدون رد و یا تایید نوشته محمود میرزا می‌نویسد: (و اشعاری را که بنام وی درج کرده تماماً از مخفی رشتی است که به علت وحدت تخلص و بی تبعی مؤلف چنین خطای فاحشی شد و از آنجا به تذکره‌های دیگر که پس از وی تألیف شده داده یافته است)^۲

زیب النساء بیگم شاید ذوقی داشته و شعری هم می‌سروده است ولی آنچه که در

۱- مجله هنر و مردم، چاپ تهران، بهمن ۱۳۵۵، شماره ۱۷۲ مقاله (معمای دیوان مخفی) احمد گلچین معانی

۲- گلچین معانی، احمد، تاریخ تذکره‌های فارسی، ج ۲، دانشگاه تهران، ۱۳۵۰، ص ۳۹۲

اختیار است او در سروده‌هایش به نام خود تخلص می‌کرد نه مخفی از جمله در این دو
غزل ...

گرچه من لیلی اساسم، دل چو مجنون در نواست
سر به صحرا می‌زنم لیکن حیا زنجیر پاست
بلبل از شاگردیم شد همنشین گل به باغ
در محبت کاملم پروانه همشاگرد ماست
در نهان خونم به ظاهر گرچه برگ تازه‌ام
حال من در من نگر چون رنگ سرخ اندر حیاست
بسکه بار غم برون انداختم برروزگار
جامه نیلی کرد، اینک بین که پشت او دوتاست
دختر شاهم و لیکن رو بفقر آورده‌ام
زیب و زینت بس همینم نام من زیب النساست

* * * *

بشکند دستی که هم در گردن یاری نشد
کور به چشمی که لذت گیر دیداری نشد
صد بهار آخر شد و هر گل بفرقی جا گرفت
غنچه باغ دل ما، زیب دستاری نشد
سال‌ها خون جگر در ناف آهو شده گرد
مشک شد، اما چه شد خال لب یاری نشد؟
هر که آمد در جهان بودش خریداری ولی

پسیر شد زیب النساء او را خریداری نشد
که دقیقاً ثابت می‌کند تخلص مشارالیه‌ها مخفی نبوده و آقای کرمی که تمام دیوان را
خوانده حقاً می‌باید از خود می‌پرسید چرا شاعر در این دو شعر تخلص مخفی را بکار
نبرده و از طرفی کلام سراینده استحکام و لطافت اشعار دیگر وی را ندارد؟ چگونه
پژوهنده‌ای دو بیت از غزل دلنشین حکیم ابوالفتح گیلانی را فقط به استناد واژه (مخفی)
که در شعر بکار رفته (در سخن مخفی شدم چون بوی گل در برگ گل هر که خواهد
بیندم، اندر سخن جوید مرا) بدو منسوب می‌دارد و چرا وقتی که دیوان مورد بحث را به

اعتراف خویش (بر بنیاد پنج نسخه مطبوعه هند و پاکستان فراهم)^۱ آورده توجه ندارد
پردازنده دفتر به شدت از هند نالیده و ناراضی است، یکبار فریاد بر می آورد:

جستجو کردم بسی مخفی چو در گرداب هند

نسخه آسودگی جایی بجز بنگاله نیست

جستجو مخفی است بی حاصل در این گرداب هند

گوهر مقصود را جایی دگر گم کرده ام

هند سرزمین شگفتی ها گردابی هایل است، برای رهایی از فروکشی این فرو

برنده مهیب باید یا به بنگاله رفت و یا گوهر مقصود را در جایی دگر جستجو نمود، آیا

ممکن است شاهزاده ای که در حد اعلای تنعم و رفاه در این گرداب بسر می برد، به

سرزمینی که این همه عزت و احترام نثارش نموده چنین نسبتی بدهد و به این اکتفا نکرده

و دگر باره بگوید:

غنچه طبعم نمی خندد به شورستان هند همتی یاران که از گلزار کابل بشکفد

و ان نشد غنچه دل در بهارستان هند رفت مرغ روح مخفی، گوشه کابل گرفت

در بیت اخیر بهارستان جنبه قدح در لباس مدح را دارد و گرنه بهارستان را

سترونی نیست تا مرغ روح شاعر از آنجا به خاطر گوشه ای فرار کند، این شورستان است

که ریشه ها را می سوزاند و معذالک نهالی هم اجازه شکوفایی و خندیدن نمی دهد.

هند برای مخفی هوای تنفس ندارد از این روی می خواهد هر چه زودتر از آنجای

فرار کند و به کابل رخت بیفکند باشد در آنجا غنچه های طبعش بشکفند، یک هندی

صاحب معرفت که هر چه دارد و ندارد، دینی است از هند به گردن او، بکدام عاطفه و

وجدان زادگاه و میهنش را شورستان میخواند؟ یک میهن دوست آزاده ناسازگاری این

شورستان را بر سبز نیکی و گل پروری گلزارهای رجحان می نهد، زیب النساء هندی

صاحب جاهی است که به حکم آسودگی خویش باید زادگاهش را با همه وجود دولت

داشته باشد و آنرا بستاید، پس قبول داشته باشیم این مخفی رشتی است که دردمندانه

می سراید:

دیده ام ظلم و ستم چندانکه از ظلمات هند

می روم که بهر خود جای دگر پیدا کنم

اگر ظلم و ستمی باشد او به مردم وارد آورده، او فرمانروایی کرده و دستور داده، هند

۱- کرمی، احمد: مقدمه دیوان مخفی، تهران، ۱۳۶۲

برای وی نمی‌تواند ظلمات باشد، آمدیم که برود، آخر در کجای جهان میتواند جایی بهتر از هند جهت یکه تازیهایش بیابد به همین جهت نیز نمی‌تواند بسان مخفی رشتی به وضوح احساس کند که:

ز هند و بوی کفر آید، اگر در هر نفس خود را

به آب زندگانی شوید و در شک تر پیچد

و چگونه می‌تواند در جوف کفر بزید و بر نفوس کفر فرمان براند و خود را از منجلاب کفر بیرون نکشد او حقاً این بوی را نمی‌تواند حس نماید و راضی نیست بر زبان آورد: مخفی به غم تاکی توان بردن به سر در ملک هند

عمر عزیز از دست رفت اینجا نشد جای دگر

شاهزادگی و تکیه زدن بر بالش ناز و فرمانروایی او فقط در کفرستانی که از هر گوشه‌اش بوی کفر مشام جان را می‌آزارد مسجل و مسلم است و هیچ نقطه دیگر جهان این عزت و نازش را نثارش نمی‌کند، او در این جا از عمر حد اعلای تمتع را بر می‌گیرد پس به کدام رنجش و دل آزرده‌گی باید بگوید (این جا نشد جای دگر) و در کدام جای خواهد توانست این همه موفقیت و شادی‌ها را فرا چنگ آورد و مدعی باشد:

فکر آبادی در این ویرانه مخفی تا به کی؟ این کهن ویرانه در آخر، توهم ویرانه گیر برای او نه هند کهن ویرانه است و نه کشور آباد و ثروتمندش را می‌تواند ویرانه انگارد و به توده انبوه مردمی که بر آنها سروری دارد توهین گردد و بدون ذره‌ای آزمون بسراید:

نادان اگر نمی‌بود در ملک هند مخفی اجزاء عمر خود را شیرازه گم نمی‌کرد این درست است که در آن زمان کشور هند در گستره زبان شیرین پارسی بود، همه امور دیوانی و تألیفات علمی و هنری و تاریخی با زبان پارسی نوشته می‌شد ولی با همه اینها زیب النساء بیگم آن شاخص برجسته نبود که مدعی شود:

آفرین بر جگرم باد که در کشور هند سکه نقد سخن رایج ایران زده‌ام

تمام ابیاتی که خوانده شد و در دیوان مخفی مندرج است فریاد می‌زند زیب النساء نمی‌تواند صاحب دیوان ارزشمند مخفی رشتی باشد، خواسته‌اند با تخلص مجعول مخفی برای او شخصیتی کاذب بسازند و حقی را از صاحب اصلی‌اش سلب کنند، زیب النساء شاعر به معنی واقعی نبود، ذوقی داشت و ابیاتی می‌سرود ولی نه در حد پرداختن دیوان، از عرایض نتیجه می‌گیرم که دیوان مخفی رشتی مورد دستبرد قرار گرفته و جا دارد حق غضب شده او در عالم ادب استیفا گردد و در اینجا از پژوهشکده گیلان شناسی تقاضا می‌نماید تا نسخ عکسی محظوظات بزرگان گیلک را که در

کتابخانه‌های جهان در پرده انزوا و فراموشی مانده‌اند جمع‌آوری نموده و برای ویرایش و تحقیق و چاپ در اختیار پژوهندگان گیل قرار گیرد، و بدیهی است دستیابی به دیوان مخفی باید در اولویت قرار گیرد.

□ جایگاه بازیهای محلی و اهمیت آن در فرهنگ گیلان

از: علی اصغر ولیانی .. دانشکده ادبیات و علوم انسانی

فرهنگ ساختهای مادی و معنوی یک ملت، قوم، قبیله، و ... در طول تاریخ خود است. به عبارتی فرهنگ مجموعه‌ای از ارزشها، هنجارها، آداب و رسوم، سنن، زبان، هنر و ادبیات و آلات و ابزار و امکته و اشیاء مربوط به آن ملت یا قوم می‌باشد. روزه کایووار متفکر فرانسوی در کتاب «بازیها و انسانها» می‌گوید: همه چیز با بازی آغاز شده است و در جای دیگری از کتاب ادعا می‌کند که فرهنگ و بازی از یک گوهرند. امروزه بسیاری از جامعه‌شناسان اعتقاد دارند که بین نگرش‌های مربوط به بازی و نگرش‌های مربوط به فرهنگ شباهتهای آشکاری وجود دارد و بی‌تردید بازی یکی از معبرهای اصلی فرهنگ است. میزان اهمیتی که یک فرهنگ برای بازی خود جوش قایل است، مشخصه‌های اساسی آن فرهنگ را تا حد زیادی برای ما روشن می‌کند. برای مثال در جوامع صنعتی بازی(در قالب ورزشها) وابسته به انگیزه سودآوری است و در نتیجه شکافی بزرگ بازیکنان حرفه‌ای را که در ازاء پول بازی می‌کنند از تماشاچیان انفعالی که در ازای پرداخت پول به تماشا می‌نشینند، جدا می‌کنند.

پیرپارلیا، به پیروی از تاریخدان و جامع‌شناس معروفی بنام «وبر» که در زمینه اشکال سنتی بازیها تحقیقات مفصلی کرده است اشاره می‌کند که با فرا رسیدن دوره ورزش مدرن بازیهای سنتی تدریجاً ناپدید شده‌اند. بر همین اساس بسیاری از کشورها جهت حفظ میراث فرهنگی خود به سازماندهی بازیهای محلی و سنتی خود پرداخته و با تشکیل ارگانهای مربوط در تشکیلات اجرایی ورزش برنامه‌ریزی جهت معرفی و اجرای منظم آن در طول و همچنین در قالب بازیهای آموزشی در کلاس بازیهای محلی و بومی را مورد توجه قرار می‌دهند. در مقاله حاضر سعی ما بر این است که با معرفی گوشه‌ای از فرهنگ غنی و پربافتگی گیلان در حفظ هویت فرهنگی و اشاعه آن قدم

کوچکی برداریم. در این مقاله پس از معرفی ورزش‌های بومی و محلی و سوابق نظری موجود در باره آن پیشنهادی را در ارتباط با بازیهای بومی و محلی ارائه خواهیم نمود.

بازیها و ورزشهای محلی گیلان

بازیهای محلی به تحرکات منظم یافته و منسجمی اطلاق می‌شود که بخشی از تفریحات و زمان آسودگی کودکان، نوجوانان، جوانان و گاه بزرگان را پر می‌کند. این بازیها بدون آنکه مقررات تصویب شده رسمی و ثبت شده‌ای داشته باشد از نظم و مقررات ویژه‌ای پیروی می‌کند که غالباً سنتی و سینه به سینه نقل می‌شود. به همین سبب در طول زمان تغییر می‌یابد. بازیهای محلی رسماً جزو ورزشهای محلی و نمایشی مانند کشتی گیله مردی، بندبازی، و ورزا جنگ نیست، اما به اندازه آنها قدمت تاریخی دارد، زیرا که بازی، لازمه زندگی پر از نشاط کودکان، نوجوانان و جوانان است. این بازیها علاوه بر اینکه در پرورش جسم مؤثر است. بسیاری از مبانی زندگی اجتماعی و فرهنگی و مهارتهای گوناگون را به کودکان و نوجوانان می‌آموزد متأسفانه به دلیل آنکه گردآوری فرهنگ مردم گیلان دارای سابقه‌ای طولانی نیست، متون قابل اعتناء و اعتمادی که بتواند رد پای این بازیها را در طول تاریخ همیشه جاوید گیلان مشخص سازد، تاکنون نشر نیافته است مثلاً "نمی‌توان بدرستی و روشنی بیان داشت که لپه چوب بازی از چه زمانی در گیلان متداول بوده و از کدام بازیها منتج گشته و در طول تاریخ ما چه تغییراتی در آن داده شده است.

بازیهای محلی گیلان به گروههای زیر تقسیم می‌شود:

بازیهای نشسته (نیشتوبو بازی) که شرح کلی آن اعلام گردید.

بازیهای ایستاده (میدانی) که شرح کلی آن اعلام گردید.

بازیهای نمایشی یا ورزشهای تماشائی مانند کشتی گیله مردی، بندبازی، ورزاجنگ، تولکارانی شرح هر یک از آن بطور اختصار اعلام شد.

عوامل بازدارنده فرهنگ بازیهای محلی و بومی گیلان

۱- عدم وجود مکان مناسب و میدان خلوت جهت انجام بازیهای محلی در مراکز شهر و

شهرستانها

۲- متداول شدن بازیهای مدرن و نمایش آنها از طریق تلویزیون و مورد تشویق قرار دادن قهرمانان رشته‌های مختلف ورزشی و تبلیغ در باره آنها از رسانه‌های گروهی

۳- بی‌توجهی و بی‌اعتنائی مهد کودکها، کودکانها، مراکز مراقبت از کودکان به اینگونه بازیها و آموزش بازیهای غیر بومی

۴- با پدید آمدن سینما، تلویزیون، ویدیو، اتاری، فوتبال دستی، پینگ پونگ، باشگاههای پرورشی و ... بازیهای محلی کودکان گیلان دستخوش فراموشی گردید.

۵- نداشتن تشکیلات و مرکزیتی که در پژوهش و احیای این قبیل بازیها مدافع و فعال و بطور مستمر برخورد داشته باشد و در ترویج بازیهای بومی و محلی بتواند ماندگاری فرهنگ بازیها و زبان گیلکی مؤثر و آنرا زنده و بارور نگهدارد.

۶- بازیهای نمایشی محلی یا ورزشهایی مانند ورزا جنگ، بندبازی (لافند بازی، ریسمان بازی و رسن بازی). کشتی گیله‌مردی (مُشت و کشتی) که ریشه تاریخی و دیرینه در سرزمین بارور گیلان دارد از شکل سنتی و اصیل خود خارج شده، لذا بعضی از آنها بصورت متروک و غیررسمی چون ورزا جنگ و لافند بازی هنوز نقش می‌کشند و کشتی گیله‌مردی که بصورت سالنی و تشکی درآمده از آن حال و هوای سنتی و اصیل خود خارج گشته و دیگر از جست و خیز پهلوانان و غریو شادمانی اهالی روستا که پهلوانی را در میدان دارند و در عرصه کشتی سنتی (سیمبر) می‌تواند خاطره پهلوانان قوی هیکل و پرهیبت گیلک را زنده نگهدارد، نیست. کشتی گیله‌مردی می‌بایستی در زندگی واقعی روستا و در جوار آداب و رسوم ساده و صمیمی آن قادر به ادامه حیات خود باشد.

پیشنهادها:

۱- در برنامه ورزشی و بازیها و سرگرمیها، مهد کودکها، کودکانها، دبستانها و محل‌هایی که کودکان نگهداری می‌شوند، می‌توان بازیهای محلی کودکان گیلان با لهجه گیلکی که از نظر پرورشی نیز در درجات بالاتر از بازیهای مدرن قرار دارند و در ماندگاری فرهنگ و زبان گیلکی کمک مؤثری می‌باشند، منظور نمود. و این امر به صورت یک طرح پیشنهادی که جهت اجراء در منطقه تقدیم به وزارت آموزش و

پرورش خواهد شد.

۲- در حوزه گیلان‌شناسی ستاد یا کمیته‌ای تحت عنوان پژوهش فرهنگ بازیهای محلی ایجاد گردد تا تاریخ تقریبی این بازیها و تغییرات انجام شده و دلایل این تغییرات را بررسی و روشن نمایند.

۳- دولت برای احیا و زنده نگه داشتن ورزشهای اصیل کشور، بالاخص ورزشهای بومی و سنتی گیلان، مانند ورزشهای نمایشی، ورزا جنگ، لافند بازی، تولکارانی، کشتی گیله مردی، همانند سایر رشته‌های ورزشی مدرن ستاد و یا انجمن و هیأتی که دارای بودجه مستقل سالانه نیز باشد تشکیل دهند تا نگذارند که این امر از حالت سنتی خود خارج شود و در گوشه و کنار کشور به صورت تصنعی در مراکز شهرها به نمایش گذاشته شوند. بلکه در همان روستا هنر نمایشی و پهلوانی با همان ویژگیها و فرهنگ خاص خود اجرا گردد.

در خاتمه از سروران پژوهنده می‌خواهم:

هر گونه راههای دیگری برای زنده نگه داشتن این ورزشها بعنوان یک نمود فرهنگی ریشه‌دار بنظر می‌رسد ارایه فرمایند. چون توجه به آنها موجبات احیاء و شکوفایی فرهنگ بازیهای محلی و هنر ریشه‌دار دیرینه گیلان است و سبب شود و نشاط زندگی و عدم توجه به این مهم سبب نابودی و چیزی جز دریغ و افسوس بر این فرهنگ باقی نماند.

□ موقعیت تاریخی و جغرافیایی رحیم آباد و اشکور

از: یگانه هادیپور رحیم آبادی

بخش رحیم آباد و اشکور از شمال به کلاچای، از شرق به واجارگاه و شهرستانهای رامسر و تنکابن، از غرب به شهرستان رودسر و بخش املش و جیرنده شهرستان زیتون رودبار - از جنوب به رودبار محمد زمان خانی قزوین. در این بخش وسیع، چهار گروه زندگی می‌کنند.

۱- گروه اول مردمی که در جلگه‌ها سکونت دائمی دارند و حرفه‌شان برنجکاری است به آنها می‌گویند، گیل یا برزگر.

۲- گروه دوم آنهایی که در مرکز شهر زندگی دارند عبارتند از: خرده مالکان سابق، کارمندان، بازاریان، این گروه سابقاً قشلاق، بیلاق می‌کردند. چون در شوئیل که مرکز کلیه اشکورات بود، دارای خانه‌های خوب و زندگی بودند و در سال چندین ماه در آنجا سکونت داشتند. در آمد این گروه از بهره مالکانه - حقوق اداری - معاملات بازار تأمین می‌شد.

۳- گروه سوم مردمان کوه‌پایه نشین یا رانکوه بودند که حرفه اصلی‌شان دامداری است، به این گروه می‌گویند گالش، و گالشها زمستان را در گیلان، بهار را در میان دامان و تابستان را در کوهستانهای اشکورات کوچ می‌کنند.

۴- گروه چهارم، مردمی که در اشکورات، مناطق کوهستانی سکونت دائمی دارند به این گروه بلفظ محلی، می‌گویند کلاهی، چون کلاه در گیلکی بمعنی زمین کشت نشده و سنگ و کلوخ‌دار کوهستان را می‌گویند به این دلیل ساکنین کوهستانها را کلاهی می‌گویند، و این گروه از مرد و زن، انسانهای پر طاقت و سخت کوش و پرتوانی می‌باشند و کارشان دامداری و کشاورزی است.

اما خرده مالکین رحیم آباد، که در اصل پسوئی می‌باشند از یک خانواده‌اند و به سه طایفه معروف و مشهورند. طایفه عبدالباقی یا (بالا حیات)، طایفه حاج معصوم یا (وسط حیات) و طایفه علیرضا یا (پائین حیات) که بهمین دلیل به هزار فامیل معروفترند.

«سابقه تاریخی رحیم آباد و اشکور»

سابقه و قدمت تاریخی مناطق جلگه‌ای به علت عدم مدارک لازم از آثار باستانی امکان‌پذیر نیست. نویسندگان دقیقاً نتوانسته‌اند به درج واقعی مطالب اقدام نمایند. لهذا با

نقل قول‌ها و ظروفها و لوازم باستانی مکشوفه که از مناطق دیلمان و اشکورات به دست آورده و می‌آورند به حدیثات و اظهارات انطباق داده چیزی می‌نویسند. چون منطقه اشکور همانند دیلمان از قدیم و ندیم بوده و تمام نویسندگان و محققین و دست اندرکاران جامعه‌شناسی با به دست آوردن ظروف رنگی و ساده و مفرغی و گلی در مورد چگونگی مناطق دیلم و اشکور کتابها نوشته‌اند. یا هم باظهار آن دسته از نویسندگان اعم از اینکه این مناطق را از نزدیک دیده و یا به روال همه پرسشی‌ها و نقل و قولها چیزی نوشته‌اند که امروز نوشته‌هایشان به علت تحصیلات عالی یا داشتن عنوانهای پستی اداری مورد احترام عمومی می‌باشد. ما هم با بررسی‌های لازم و مشاهدات عینی از مناطق و استفاده از نوشته‌هایی چون ظهیرالدین مرعشی نیام رؤیان و رستم‌دار و مازندران و دارالمرزگیلان رابینو و آستارا و استر آباد دکتر منوچهر ستوده و مردم سرزمین ایران غلامحسین سعیدیان و سواحل جنوبی دریای خزر مالکونف روسی و دیگر نویسندگان کتابهای تاریخی که در مورد دیلم و اشکور مطلبی پیرامون تاریخ شهرستان رودسر بالاخص اشکور چیزی می‌نویسیم. در گذشته اشکور و دیلم دارای یک حکومت واحد و یک کشور محسوب می‌گردید از این رو اشکور و دیلم یکی بود و مرکز حکومت اصلی و مورد توجه دیلم بود. بعدها رانکوه به آن اضافه شد در حقیقت رانکوه - دیلم - اشکور. سه منطقه مجزا جزو رؤیان و رستم‌دار بودند و همیشه این مناطق بر اثر عدم ثبات سیاسی حکومت‌های وقت متزلزل و مورد تهاجم و تاخت و تاز بودند. به همین دلیل گاهی دیلم جدا و اشکور تجزیه و رانکوه به منطقه‌ای تعلق می‌یافت. رابینو در ص ۴۷۵ می‌نویسد: کیاملک هزار اسبی که پس از مصیبت سادات در رشت از ساوه به دیلمان بازگشت به وسیله پسرکوچکش کیا جلال الدین که مردم از ظلم او به جان آمده بودند، کشته شد. مردم از سید رضا کیا تقاضا کردند تا دیلمان را بخاک خود منضم سازد. جلال‌الدین به پساگیلان گریخت و اشکور و رودبار و لمسر در دست سید افتاد و باز در ص ۴۷۶ می‌نویسد چند روز بعد مهدی کیا، کیا جلال‌الدین را کشت و با جمع‌آوری عده‌ای از ساکنین اشکور و دیلمان در لوسن به امیر سید محمد حمله برد و تعدادی از سربازان او را کشت و عده‌ای را هم به اسارت گرفت در ص ۳۷۷ می‌نویسد در سنه ۸۲۹ تا ۸۳۳ دوران حکومت سید رضی کیا به تعمیر و مرمت رانکوه و رودسر و ملاط و دیلمان و سمام و سایر نواحی پرداخت و در ص ۴۵۹ می‌نویسد: ناصرالدوله شهریارین کیخسروین شهر آگیم دفعات زیادی در گیلان و دیلمان به تاخت و تاز پرداخت. او سه مرتبه باشکور و اشکوری‌ها به مبارزه پرداخت و دیلمان را تا تنیجان مؤلف (تمیجان

امروزی باشد) به تصرف آورد. با اقدامات او در سال ۶۷۱ هـ به تسلط استناداران استمداد در گیلان خاتمه داده شد. سید ظهیرالدین در تاریخ گیلان و دیلمستان ص ۱۷۸ می‌نویسد: حضرت سید محمد ولایت شکور و لمسر را نامزد سلطنت او که (کارکیا ناصر کیا) کرده بود و فرضیه رودسر را با ناحیه پلو رودبار به کارکیا سید احمد عنایت فرمودند و جانب ایشان را چنانکه وظیفه پدری و فرزندی است رعایت می‌نمود. و در ص ۱۸۰ می‌نویسد: سید ناصر کیا و سید احمد با ترغیب بعضی از شکوریان بدفعل که ملازم ایشان بودند موافقت کردند به گوراب رانکر حاضر گردند تا ایشان به اتفاق جماعت شکوریان بیرون روند و به نواحی مذکور اقامت نمایند. روز موعود حاضر شدند سپهسالار محمد بن نوپاشا بر آن موافقت شد و صباح پگاه به خلوت دیگر روز به دیوان حاضر شد، اعلام حضرت سید کرد که فرزندان تو فکر چنین کرده‌اند و این است که بیرون می‌روند و اوپاش و اراذل دیالمه به گوراب آمده انتظار بیرون آمدن ایشان دارند و همان شب جلال بن سیاه مر دلیلی که سپهسالار سمام بود. چند عدد تنگه سرخ فرستاده بودند او آنها را نستاند و با مخالفت پدر با آنها موافقت نکرد، چون سپهسالار محمد به دستور سید محمد برای سرکوبی فرزندان سید حسین کیا بنام سید محمد به تستنشاه با لشکر رانکوه برفت هنوز سلامت ناکرده بود که به شمشیر آبدار او را هلاک کردند و کارکین ناصر کیا و کارکیا سید احمد کیا به عزم لیل و بجاریس بیرون آمدند چون خبر قتل سپهسالار محمد به دیالمه بدکردار رسید ایشان تحمل نکردند که سید ناصر کیا و سید احمد کیا بعد از این چه صلاح می‌دانند. برفور در سرای سید محمد تاختند و سپاه مرد جلال که بر در دروازه نشسته بود به قتل آوردند و سید محمد را در خانه کرده بر در نشستند و فرزندانش کارکیا ناصر و سید احمد بیرون آمدند خود آنها این کار را کرده بودند سر اسب ایشان را گرفتند و گفتند کجا می‌روید گفتند سپاه مرد جلال را کشته‌ایم و پدر شما در خانه محبوس است اکنون بیرون رفتن چه معنی دارد. چون چنان دیدند بازگشتند و بر تخت سلطنت نشستند و بر مرسوم هر یکی اضافه نمودند و سپهسالاری بجاریس را به سید رضی نام، دادند و سپهسالاری شکور را به کیا کالجار نامی از دیالمه جزو ولایت بخشیدند و سپهسالاری شمام را به کیاخرد کیا نامی از دیالمه ناحیه و لم عطیه فرمودند و دیالمه بدسیرت فکر آن نکردند که آنچه کردند روزی چند در دنیا نتیجه عایدشان خواهد رسید. ایضاً در ص ۱۳۰ می‌نویسد از کبار دیالمه مشهور به کامیاروند قبیله‌ای بزرگند از آنجمله یکی مهدی کیا نام او مرد شجاع و پهلوان عصر خود بود اما مفتن و منقلب المزاج بود. با عده‌ای اطراف دیلمستان به دزدی و راهزنی

مشغول گشتند و در شکور قریه‌ای موسوم است به لپو بدانجا رفت و از آنجا شیخون بر نائب حضرت کارکیا میر سید محمد و مردم گیل که به لوسن بودند بزدند و جمعی را به قتل آوردند و بعضی را مقید ساخت و در آن ایام فقیهی در ناحیه جیر ولایت به قریه تپه مؤلف (پوده) که حامد نام مرد متورع و فقیه بود و به مذهب امام هدا ناصر کبیر بوده است و در گیلان به ناحیه سیاهکلرود که قشلاق دیالمه آن ناحیه است توطن داشت و آنجا بمدرسی اشتغال می نمود، و مردم دیلم اعتقادی بدو داشتند. شبی از جیر ولایت به مدرسه آن فقیه رفت و فقیه را عنفاً از آنجا بیرون آورد به شکور برد و اظهار خروج کرد و آن فقیه را مقتدای خود ساخت و بوسیله آن فقیه دیالمه را فریب می داد و جمعی بر او بیعت کردند. مؤلف سنگ قبری مرمر در قبرستان بازار محله پشت آبادی بطرف سیار ستاق بود که در سالهای ۱۳۵۳ تا ۱۳۵۸ در هنگام تحقیق آن را دیده‌ام، نوشته بود حامد علامت کشکول و تبرزین داشت و مشخصات ایشان بر سنگ مرمر حکاکی شده بود. منظور از این مطالب وضع گذشته اشکور بود، که این منطقه بدلیل دست‌درازیها و چپاولهای دیگران همواره در جنگ و ستیز مردم دوران بوده است و لوسن در دوران سلطنت سادات کیائی وسیله سید رضی کیا خانه‌هایی احداث گردید و لوسن مرکز حکومت اشکور شد و نزدیک لوسن در محلی بنام درین پشته، مؤلف امروزه به در سنگ معروف است مهدی کیا کامیاروند که کوششی داشت حق الارث اجدادی سید امیرکیائی را قطع کند منهزم گردید. و ما در سلطان محمد والی به پیش در سال ۸۵۹ هجری وفات یافت و در لوسن مدفون گردید و گنبدی روی قبرش برپا کردند و راهی باریک لوسن را از راه جیگه بزم به الموت می‌رساند. مؤلف بنابراین معلوم می‌شود در قرون گذشته اشکور پا به پای دیلم در همه صحنه‌های مبارزات تاریخی حضور داشته و آثار باستانی موجود و قلاع گویای این حقایق است و شخصاً آنها را سالهای متمادی دیده و به عنوان آثار گذشتگان بی تفاوت از کنارشان چون دیگران گذشته‌ام و یکی از دوران سخت اشکور رابینو در دارالمرز گیلان ص ۴۵۵ می‌نویسد ناصرالحق برای مقابله با اسماعیل بن احمد سامانی به طرف آمل لشکر کشید ولی شکست خورد و عده کثیری از سپاهیان از جمله امیر فیروزان اشکوری و امیر کاکسی گیلانی به قتل رسیدند و ناصرالحق به جانب گیلان عقب نشست و در آنجا مدت چهارده سال وقت خود را به مطالعه و بررسی و ارشاد گذراند و بعد از شکست محمد بن سالوک در آمل مستقر گردید و در حدود سال ۳۰۴ هجری (۹۱۷ میلادی) وفات یافت، و م م لاهیجانی در جغرافیای گیلان ص ۱۶۰ می‌نویسد: در تاریخ ۳۷۲ هجری اسمی از هوسم که عبارت از رودسر

فعلی است و تیمجان و قراء سابق گیلان که اسمی از آنها در تاریخ قدیم برده شده گیلاکجان و درگاه که از قراء قدیم و دارای حمامی بوده است و پسران سالوک بنام جمال الدین سلطان لاهیجان و فلک الدین از طرف برادرش والی و حاکم فلام رودبار، مؤلف (امروز پلام می‌گویند) منصوب گردید. با این حساب سابقه آبادی اشکور باید پیش از ۱۰۴۱ سال باشد مسلماً پژوهشگران عالیقدر و دست اندرکاران تحقیقات که بضاعت مادی و معنوی بیشتر دارند، بهتر می‌توانند ریشه تاریخی را به دست آورند علیهذا سابقه رحیم آباد با پرسشهایی که از پیران سالخورده به عمل آمد عده‌ای نزدیک به چهار صد الی پانصد سال و در همین حدود حدس می‌زنند. در حال حاضر رحیم آباد مرکز بخش است و از سال ۱۳۶۹ به صورت بخش اداره می‌شود و این بخش دارای بخشداری - آموزش و پرورش - جهاد سازندگی - کمیته امداد امام - نهضت سوادآموزی - اداره دارایی - اداره پست - اداره مخابرات - اداره برق - اداره آب و فاضلاب - شهرداری - پاسگاه انتظامی - پاسگاه راهنمایی و رانندگی - بانک ملی - بانک سپه - بانک تجارت - بانک ملت - کتابخانه عمومی - بانک کشاورزی - صندوق قرض الحسنه - مسجد جامع - حسینیه - چند میدان - چند خیابان اصلی بنام: خیابان امام خمینی (ره) - خیابان بلوار (اشکور) - خیابان شهید مطهری - خیابان شهدا و دویاب حمام بنام: حمام ادیب واقع در جنب دبیرستان شهید امین نوری و حمام والفجر جنب پاسگاه انتظامی و حمام شایسته تازه ساخت که به علت عدم استفاده فعلاً" به ویرانی گذاشته شده و متروک است. چند کارخانه چای و گاراژ تعاونی ۷ بنام راحت سفر، ایستگاه تاکسی، و ایستگاه سواری رحیم آباد کلاچای جنب بهداری - ایستگاه سواری رحیم آباد طول لات سوگوا بر جنب پاسگاه پلیس - ایستگاه سواری رحیم آباد بالنگاه نیکسر جنب خیابان شهید مطهری - ایستگاه اتوبوس و سواری رحیم آباد به اشکورات جنب پاسگاه انتظامی در طالب آباد مستقر می‌باشد. این بخش دارای چهار دهستان بنام: شوئیل - سارم - زیاز - طول لات می‌باشد.

«آب و هوای رحیم آباد»

- آب و هوای بخش رحیم آباد دو قسم است. جلگه‌ای و کوهستانی.
- (۱) آب و هوای جلگه‌ای نسبتاً معتدل و زمستانهای ملایم دارد.
 - (۲) آب و هوای منطقه اشکورات زمستانهای سرد و تابستانهای معتدل دارد.
- درجه حرارت مناطق بیلاقی بین صفر تا ۲۵ درجه است.

«وسعت مرکز شهر»

شهر رحیم آباد = شهر رحیم آباد که مرکز بخش می باشد از پنج محله بنام (رحیم آباد - بالنگاه و عباس آباد - ترشکوه - گلدشت و اسپکثک) تشکیل گردیده است. شهر رحیم آباد طبق بولتن شهرداری حدود ده کیلومتر مربع وسعت دارد و شهرداری رحیم آباد از نوع درجه چهار است. این بخش دارای چهار دهستان و بیش از ۲۱۶ روستا زیر پوشش دارد. وسعت بخش رحیم آباد جمعاً ۷۳۴ کیلومتر مربع می باشد.

«شوئیل»

شوئیل که در ارتفاع دو هزار متری از سطح دریا قرار دارد، و سر بر آستان سوری و ملا خورشید یا خورشید شاه نهاده است.

زمانی از آبادترین مناطق کوهستانی بود، ملاکین رحیم آباد تا قبل از اصلاحات ارضی رژیم شاه، جهت هوا خوری و جمع آوری محصول از ماه خرداد به شوئیل کوچ می کردند. آبادی شوئیل با ساختمانهای چند طبقه و درب و پنجره های مشبک با شیشه های رنگین و روپوشی از تخته های کوتاه به لفظ محلی (سَتْ) و محوطه های بی در و دروازه و باغات صیفی کاری محصور شده با شاخه های درختان به لفظ محلی (چَپَر) و داشتن حدود شصت الی هفتاد باب مغازه، حمام، پاسگاه ژاندارمری، داروخانه، دکتر، دو مسجد، مناظر طبیعی زیبا، گردشگاهها (چاک) چشمه ها - مخصوصاً چشمه کبوتر خانی که در ضلع جنوبی شوئیل در آغوش جنگل مملو از راش در بلندی واقع شده است، بسیار تماشایی و جالب شد، و چشمه وایا سرهم به علت داشتن آبشار کوچک که محل آب تنی جوانان بود، از اهمیت خوبی برخوردار است. مناظر دلگشا با چشم اندازهای وسیع و آب و هوای خوب و تمرکز مالکین در دوران مالکیت بسیار دیدنی، و در بین تمام آبادیهای بزرگ و معروف آن روزی مانند امام، دیلمان، پیرکوه، شوک، سنگ سرود، کاکرود، پرامکوه، کجید و اسک، زبان زد عام و خاص بالاخص به علت بالا بودن رشد فرهنگی و میهمان نوازی، یکی از پر جنب و جوش ترین مناطق تابستان نشین کوهستانی بود. چون تمام منطقه سُمام و مربو و ملامحله جوار پیرکوه تحت پوشش پاسگاه شوئیل بود، به این دلیل اگر می گفتند شوئیل دارای چهار صد پارچه آبادی است، دهان به کذب نگشوده اند. و ایاب و ذهاب خوانین و مالکین مناطق ذکر شده جهت انجام امور اداری و هواخوری و دید و بازدید با خوانین شوئیل خود بر مجد و عظمت آن می افزود، و بازار خرید و فروش تجار و بقال و قصاب و میوه فروش و بزاز و خیاط و کفاش و کافه چی بسیار گرم بود، شوئیل در فصل تابستان از هر نوع میوه موسمی

فراوان داشت. بهترین انگورها، زغال اخته، گلابی، گیلان، آلبالو، قیسی، حتی نمک معدنی و پیاز، بادمجان، زال زالک از رودبار از راه کوفکل گردنه معروف لبو وارد بازار شوئیل می شد و خریزه، هندوانه، طالبی، گرمک، پیاز، بادمجان، گوجه، به، سیب از گیلان وارد می گردید. انجیر معروف یزدی، گوجه محلی رودبارک، انگور، از روستای رودبارک و به ترش و شیرین، سیب ترش و شیرین، از مازو درّه و اومدشت می آوردند.

هیزم، زغال از دتورسر و راش، به همین ترتیب مواد غذایی دست اول تهیه می گردید. تمام میوه فروشیها، قهوه خانه ها، قصابیها، نانوائیها، خیاطیها، هیزم و زغال فروشها شیر و ماست فروشها برابر نرخ تعیین شده بلوک باشی که با صلاحدید، هر سه بلوک و بزرگان طایفه ها صورت گرفته بود به مصرف خرید و فروش می رسید و هیچ خریدار یا فروشنده ای حق تخلف از نرخ تعیین شده را نداشت و اگر کسی و احدی از افراد تخلف می کرد شدیداً مورد جریمه و مجازات بلوک باشی قرار می گرفت در واقع باید گفت شوئیل از یک خودمختاری در حوزه خود برخوردار بود. و این موضوع در مواقع جمع آوری سرباز که حوزه نظام وظیفه در شوئیل مستقر می باشد بهتر و بیشتر به چشم می خورد. بعد از اصلاحات ارضی، روی آوردن جوانان بیش از پیش به مدارس و دانشگاهها و قبول مشاغل در ارگانهای دولتی، شوئیل آن مجد و عظمت آن سرفرازی و غرور را به علت مهاجرتها از دست داد و متأسفانه خانه های ملاکین هم بر اثر بی توجهی و بدخلقی پاره ای از افراد تخریب و رو به ویرانی گذاشت در سال ۱۳۴۹ هـ ش پیگیری تحقیقات به شوئیل رنتم معلوم شد حدود چهل و نه (۴۹) باب از خانه های چشم به راه و دیده به در دوخته از بین رفته و باغات فندق، گل گاوزبان و صیفی کاری جای آنها را گرفته است. بعد از انقلاب اسلامی هم پاره ای از خانه ها و باغات را تصاحب کردند. علیهذا در حال حاضر بیش از چند مغازه انگشت شمار، بقیه دکاکین خراب یا تعطیل است. اما قدمت شوئیل بنا به نوشته م م - لاهیجانی در ص ۹ کتاب رجال دو هزار ساله گیلان، از قول قربانی می نویسد: قربانی در اخبار الدول ص ۳۶۵ نوشته است مذهب کثیر من اهل الانساب آن عاسور بن شوئیل بن، بافت بن نوح علیه السلام - لما قم الارض بین اولاده و اتشروا فی الارض. فصاروا عدة ممالک، فمنهم الدیلم و الجبل و الطیلسان و البریر و فرغان - الخ - و در ص ۴۷۴ می نویسد: گیلان صقع نفیس من بلاد شرق، و هی بناء بر جان بن بافت بن نوح علیه السلام، لها مدن کثیرة - الخ. چون زمینهای ضلع شمالی شوئیل واقع بین صخره معروف (پیات) مسیر راه شوئیل به لیلکی و طولاکه معروف به شهرکش است ممکن است قبلاً شوئیل در آنجا باشد و در سنه ۱۳۳۶ که همراه پیتر ولی

باستان‌شناس دانشگاه آکسفورد لندن در شوئیل بودم در آنجا برای به دست آوردن آثار باستانی حفاری‌هایی کردند و حتی روستای کلکالوس با داشتن قلاع و آثار باستانی خود در شرق شوئیل باید قبول کرد در قدیم‌های دور یعنی قبل از اسلام شوئیل شهری آباد و پر جمعیت بوده و بعدها به مرور زمان به سمت جنوبی تمرکز یافته و بافت شوئیل امروزی را به خود گرفته است. لذا با این توصیف معلوم می‌شود وجه تسمیه شوئیل از نام شوئیل بن بافث بن نوح علیه السلام گرفته شده است و قدمت تاریخی آن قبل از اسلام می‌باشد. فعلاً شوئیل در تقسیمات سال ۱۳۶۹ مرکز دهستان شوئیل است و با داشتن دویست کیلومتر مربع وسعت حدود پنجاه و دو روستا را زیر پوشش دهداری خود دارد و این آبادی دارای پاسگاه انتظامی، بهداری، خانه بهداشت، پست، دبستان، مدرسه راهنمایی تحصیلی، کتابخانه، حمام جدید، دو مسجد، آب لوله کشی و جاده خاکی از گرم آبدشت، رومدشت، مازودرّه، سکابن، لرده - شوئیل، زیراک، صمد آباد، اکبر آباد، کیاسه است.

روستاهای زیر نظر «دهستان شوئیل»

معدالک روستاهای زیر پوشش دهستان شوئیل به مرکزیت شوئیل به شرح زیر است در سال «۱۳۷۰»

ایمن - توسه جالک - وژئین - سورقله - لات محله - بُنان - مازگه - امیر محله - کیاسه - ایزوین - گراجی - دو آب - رئیسین - هسی کوه - بلکوت - گیلايه - چمتو - سوخته کیش - خانه سرک - تکئین - طلابنک - برمکوه - اکبر آباد - صمد آباد - وگلخافی - زیراک - دشتک - شوئیل - تازه آباد - دتورسر - تلیکان - کلکالوس - لَرْدَه - سلکابن سغلی - سلکابن علیا - سلکابن وسط - سراورسو - خرسند کلایه - مازودرّه - رومدشت - کلاسِر - گوره خافی - لسبو - شیر کوه - شرمدشت - شفیع آباد - خراسان سر - مؤمن زمین - تکاس - لته رود - برگام - لیلکی.

«دهستان اشکور علیا»

روستاهای زیر پوشش دهستان اشکور علیا به مرکزیت روستای سارم در سال ۱۳۷۰ به شرح زیر است:

گُوگا - لشکان - گیری - محمود لات - اژه چاک - کشایه - دو گُل - پرنندان - سنگ سرود - یریس خانی - کیاشکول - میان رود - زیدی - لوسن (درگاه) - جاکانک - کلایه - درسنگ - چاکل - توکامجان - جورده - جیرده - لیا سی - بلترک - وُلنی - پلنگ دُم - لات محله - سیزه رود - حمیز محله - چُگُرود - کُلرود - فی دشت - دزان - ویشکی - چاکان - گرجانسو - شاهراج علیا - شاهراج سفلی - عروس محله - قاضی چاک - سیاوش کوه - اُرگُم - یاسور -

دلیجان - مایستان بالا - مایستان پایین - پوده - کُلابُن - آغوز کله - بازار محله - سیارستاق -
سارم - نیاسن - دارجه.

تعیین سامان اشکور و رودبار

تذکر: روزی بین اشکوریه و رودباریه بر سر سامان مرتع دامداری اختلاف شد، حاکم قزوین از حاکم گیلان نماینده ای خواست. نماینده گیلان پیش حاکم قزوین رفت، پس از چند روز نشست و مذاکره باین نتیجه رسیدند، هر جای آفتاب گیرد و رواسک روید، رودبار است و هر جای مه گیرد و بنفشه روید، اشکور است.

خزیده دامن کهسار بنفشه پیک نوروزی

ز عطر خوش قصای ده هوای دیگری دارد

معدالک اختلاف حل گردید و سامان رودبار و اشکور تعیین و معلوم شد.

«دهستان اشکور سفلی»

روستاهای زیر پوشش دهداری اشکور سفلی به مرکزیت روستای زیاز در سال «۱۳۷۰»
به شرح زیر است:

نشامکوه - ریاب - چمتوکش - طولای علیا - طولای سفلی - زرگردن - پیمامکوه - آغوزبن
کندسر - گره گوایر - میان لنگه - خراسان پشته - شرمداشت - عزت آباد - مازی بُن - بالا
لامبشکس - لابتکس پایین سلجه - میلاش - دیورود - زیاز - گرمادشت - سیجران -
جیرکل - روززومه - نیلو - نیلوپردسر - چلمرود - لیما - سیاه کشان - لیما چال -
توپر - سنگ بُنگ - آسیاب درّه - رودبارک - نرکی - آبدبوچال - کیارش فکش - بره کوه -
سرخانی - تواسانکش - کاکرود - چشان - سلیمان چپر - کلاپهلو - توسه چال.

«دهستان طول لات»

روستاهای زیر پوشش دهستان طول لات به مرکزیت روستای طول لات در سال
«۱۳۷۰» به شرح زیر است:

ویرسر - سیاجالکنه - تپ طوس - دیما بُن - مازی گوپه - لرود بُن - گوسفند گوپه - آجه -
امیر گوایر - دولاگوایر - بندبن - گوگاه - باز نشین علیا - آخوند ملک - باز نشین سفلی -
لاتک - کرباسرای سفلی - کرباسرای علیا - کوشکوه - پلظ دشت - کچ محمد گوایر -
گوزلبن - خورتابسرا - سی سرا - اربوسرا - خامپته اربوسرا - فیل سرا - سلاکجان - بیجار
پشته - لاته - کندسر بی بالان - نعمت سرا - دوگلسرا - تازه آباد - چماقستان - خاناپشتان -
پلام - گوزن لنگه - سی جاره - لودره بُن - سیاه گلچال - توسکا لنگه - تو سرا - پرشو - لات
پرشو - خانکسرای سفلی - خانکسرای علیا - طاهر سرا - زیارضافی لات - دراز لات بالا -

دراز لات پائین - آزارکی - طول لات - نبکسر - هراوتر - کشکوه - قلعه گردن - شمشاد سرا - سوگرابر - نرماش - دژلی - بلدسر - بازی دارجه - دهکده قدس.

«وسعت بخش رحیم آباد»

- ۱- ۷۳۴ کیلومتر مربع
- ۲- ۲۰۰ کیلومتر مربع
- ۳- ۱۸۵ کیلومتر مربع
- ۴- ۱۰ کیلومتر مربع
- ۵- ۲۳۵ کیلومتر مربع
- ۶- ۱۰۴ کیلومتر مربع

«ویژگیهای بخش رحیم آباد»

- ۱- وسعت بخش رحیم آباد
- ۲- وسعت دهستان شوئیل
- ۳- وسعت اشکور سفلی
- ۴- وسعت مرکز بخش
- ۵- وسعت اشکور علیا
- ۶- وسعت طول لات

بخود اختصاص داده است یعنی $\frac{۱}{۳}$ وسعت شهرستان رودسر مربوط به رحیم آباد است.

«کشاورزی»

در مورد کشاورزی که عبارت از برنجکاری - گندمکاری - جو - گل گاو زبان - دامداری - حیوانات - فندق - چای - مرکبات بخش رحیم آباد یکی از مناطق حاصلخیز و روستاییان در آمد خوبی دارند.

«برنجکاری»

- | | |
|-------------------------------|----------------|
| ۱- برنجکاری در اشکور سفلی | ۵ پنج هکتار |
| ۲- برنجکاری در دهستان طول لات | ۶۷/۵ هکتار است |

«گندمکاری»

چون در اشکورات اولین محصول مردم کوه نشین گندم است بنا بر این زمین های زیر کشت بشرح زیر است:

- | | |
|---|--------------|
| ۱- زمینهای زیر کشت گندم در اشکور سفلی | ۱۸۴۱ هکتار |
| ۲- زمینهای زیر کشت گندم در دهستان شوئیل | ۱۵۷۸ هکتار |
| ۳- زمینهای زیر کشت گندم در اشکور علیا | ۹۸۹ هکتار |
| ۴- زمینهای زیر کشت گندم در دهستان طول لات | ۱۵ هکتار است |

«زمینهای زیر کشت جو»

- | | |
|-----------------------------|-------------|
| ۱- جوکاری در اشکور سفلی | ۲۴۵/۵ هکتار |
| ۲- جوکاری در شوئیل | ۴۵۸ هکتار |
| ۳- جوکاری در اشکور علیا | ۴۹۸ هکتار |
| ۴- جوکاری در دهستان طول لات | ۱۰ هکتار |

«زمینهای زیر کشت گل گاو زبان»

- ۱- زمینهای زیر کشت گل گاو زبان در اشکور سفلی ۱۴۵/۵ هکتار
- ۲- زمینهای زیر کشت گل گاو زبان در دهستان شوئیل ۱۷۲ هکتار
- ۳- زمینهای زیر کشت گل گاو زبان در اشکور علیا ۸۲/۵ هکتار

«زمینهای زیر کشت فندق»

- ۱- زمینهای زیر کشت باغات فندق در اشکور سفلی ۱۹۰۶۱ هکتار
- ۲- زمینهای زیر کشت باغات فندق در دهستان شوئیل ۱۲۷۰ هکتار
- ۳- زمینهای زیر کشت باغات فندق در اشکور علیا ۶۴۸ هکتار

«زمینهای زیر کشت حبوبات»

- ۱- زمینهای زیر کشت حبوبات در اشکور سفلی ۱۵ هکتار
- ۲- زمینهای زیر کشت حبوبات در دهستان شوئیل ۲۵ هکتار
- ۳- زمینهای زیر کشت حبوبات در اشکور علیا ۳۸ هکتار
- ۴- زمینهای زیر کشت حبوبات در دهستان طول لات ۳۵ هکتار می باشد

چون چای یکی از محصولات عمده به شمار آمده و در مناطق جلگه‌ای که دارای آب و هوای مساعد باشد، کشت می‌گردد. این محصول در حوزه دهستان طول لات کشت و بهره برداری می‌گردد، فعلاً که محصول چای از آن حالت، فلاکت بار گذشته تا حدودی نجات یافته و احداث کارخانجات در رحیم آباد گلدشت، ترشکوه، حیات دوباره به آن داده است، بسیار حائز اهمیت می‌باشد و طبق تحقیقات و بررسیهای مداوم معلوم گردید در بخش رحیم آباد حوزه دهستان طول لات مقداری باغ چای است و امروزه پا به پای باغات چای مرکبات هم بازار گرمی دارد و کیوی هم از سال ۱۳۷۰ در بخش رحیم آباد جای خود را باز کرده است: جمع آوری از بولتن‌های بخش‌داری و شهرداری رحیم آباد.

«باغ چای»

- ۱- زمینهای باغ چای در دهستان طول لات ۱۳۹۰ هکتار است

چون مرکبات به آب و هوای مدیترانه‌ای و مناسب نیاز دارد فعلاً مرکبات در مناطق جلگه‌ای که از آب و هوایی باب طبع مرکبات دارد، کشت مرکبات بازار گرمی دارد و بسی جای تأسف است که کشاورزان، زمینهای مزروعی را تبدیل به باغات مرکبات می‌نمایند و زمینهای برنجکاری بدون هیچگونه مطالعه و بررسی تبدیل به باغات مرکبات و کیوی می‌شود. کشت کیوی در سطح شهرستان رودسر ۱۳ هکتار و کشت

کیوی در بخش رحیم آباد ۲ هکتار است.

«باغات مرکبات»

زمینهای زیر کشت مرکبات در دهستان طول لات جمعاً ۱۵۳۲ هکتار است که در دو گروه صاحبان باغات تقسیم و تعداد اعضا و باغات معلوم و مشخص می باشد

۱- گروه گلدشت: گلدشت - خامپته - اربوسرا کوشکوه - نعمت سرا - دوگلسرا -	سی سرا - بلط دشت - گزلبین -	تعداد اعضا	سطح زیر کشت به هکتار
جعفر سرا - تازه آباد - لنگاسرا.	۴۹۴	۳۸۲	
۲- گروه رحیم آباد: رحیم آباد - باز نشین علیا و سفلی - اسکلک - ترشکوه - طول لات -	کریاسرا نبکسر - لاتک - بالنگاه - هراپتر -	۱۳۸۱	۱۱۵۰
آزارکی - امیر گوابر - سوگوابر - قلعه گردن -			
طاهر سرا - خانطاسرا.	۱۸۷۵	۱۵۳۲	

جمع کل زمینهای زیر کشت ۱۵۳۲ هکتار و تعداد اعضا ۱۸۷۵ نفر می باشد.

جمع آوری از شرکت تعاونی باغداران چابکسر:

«مناطق و مراتع دامداری»

بخش رحیم آباد به علت داشتن جنگلها و مراتع نسبتاً کافی از دامداری بی بهره نیست باین دلیل رحیم آباد یکی از مناطق دامداری شهرستان رودسر است.

۱- مساحت مراتع دامداری بخش رحیم آباد	۲۹۳۷۴ هکتار
۲- تعداد مراتع بخش رحیم آباد	۴۴ منطقه
۳- تعداد دامداران منطقه	۸۰۴ نفر

«تعداد دام بخش رحیم آباد»

۱- تعداد کل گوسفند در بخش رحیم آباد	۳۰۰۵۲ رأس
۲- تعداد گاو در بخش رحیم آباد	۲۰۳۶۱ رأس
۳- تعداد بز در بخش رحیم آباد	۱۴۹۷۳ رأس
۴- سایر احشام در بخش رحیم آباد	۱۲۳۳ رأس
۵- جمع کل احشام در بخش رحیم آباد	۶۶۶۱۹ رأس
۶- دامهای مجاز در مناطق بخش رحیم آباد	۶۲۴۴۷ رأس است

«انواع خوراک دام»

۱- کنسائتره ۲- جو ۳- آرد جو ۴- تفاله چغندر

«مقدار خوراک ماهانه هر رأس گاو»

سهمیه سبوس ماهانه: ۱- گاوهای اصیل ماهانه	۶۰ کیلوگرم
۲- گاوهای دو رگه ماهانه	۴۰ کیلوگرم
۳- گاوهای محلی «بومی»	۲۰ کیلوگرم

«جمع آوری از شرکت دامداران شهرستان رودسر مرکز کلاچای»

«تعداد جمعیت و روستا»

تعداد جمعیت و روستا و دهستان بخش رحیم آباد به شرح زیر است: (در سال ۱۳۶۵ شمسی)

۱- تعداد دهستان	۴	پارچه
۲- تعداد روستا	۲۱۶	پارچه
۳- خانوار روستایی	۵۳۴۷	پارچه
۴- خانوار شهری	۱۲۲۱	پارچه
۵- جمعیت روستایی	۲۹۴۵۶	نفر
۶- جمعیت شهری	۶۳۵۳	نفر

جمعیت در سال «۱۳۷۰»

۱- جمعیت شهری	۸۳۲۵	نفر
۲- جمعیت روستایی	۳۰۹۹۶	نفر
۳- کل جمعیت شهر و روستا در سال ۶۵	۳۵۸۰۹	نفر
۴- کل جمعیت شهر و روستا در سال ۷۰	۳۹۳۲۱	نفر

افتتاح شهرداری در سال ۱۳۴۱ شمسی و افتتاح بخشرداری در سال ۱۳۶۹ شمسی و

مساحت بخش ۷۳۴ کیلومتر مربع می باشد (طبق بولتن بخشرداری و شهرداری)

مسافت رحیم آباد تا مرکز شهرستان رودسر از راه کلاچای	۲۲ کیلومتر
مسافت رحیم آباد تا کلاچای	۱۰ کیلومتر
مسافت رحیم آباد تا شوئیل	۴۲ کیلومتر
مسافت رحیم آباد تا رشت	۹۹ کیلومتر
مسافت رحیم آباد تا تهران	۴۱۰ کیلومتر

(طبق بولتن شهرداری رحیم آباد)

«آموزش و پرورش بخش رحیم آباد»

آموزش و پرورش رحیم آباد در تاریخ ۱۳/۱۰/۱۳۶۹ از نمایندگی به آموزش و پرورش منطقه‌ای مبدل و تعداد دانش‌آموزان و مدارس این بخش در سال تحصیلی ۱۳۷۱-۱۳۷۲ به شرح زیر است.

- ۱- تعداد دبستانهای بخش رحیم آباد ۱۰۳ دانش دختر ۱۹۵۹ پسر ۳۱۳۵
 - ۲- تعداد مدارس راهنمایی تحصیلی ۲۲ دانش دختر ۱۱۸۹ پسر ۱۵۵۰
 - ۳- تعداد دبیرستانهای بخش ۲ دانش دختر ۴۷۸ پسر ۶۶۳
- ضمناً تعداد کارمندان و معلمان بیش از ۸۰۰ نفر می‌باشد (و طبق آمار آموزش و پرورش منطقه‌ای رحیم آباد)
- «نهضت سوادآموزی»

نهضت سوادآموزی پا به پای آموزش و پرورش با تلاش چشمگیری فعالیت دارد و کلاسهای متشکله نیمه اول در سال ۱۳۷۰ به شرح زیر است، (طبق آمار اداره نهضت سوادآموزی رحیم آباد).

نیمه اول: ۱- کلاس مقدماتی ۱۵ تکمیلی ۲۴ نوسواد مقدماتی ۱۵۳ نفر تکمیلی ۳۳۳ نفر
نیمه دوم: ۲- کلاس مقدماتی ۶۷ تکمیلی ۷۰ پنجم بزرگسال ۱۰ لازم‌التعلیم ۵۰ نفر
ضمناً تعداد راهنمایان خواهر یک نفر برادر ۹ نفر بود

«نهضت در سال ۱۳۷۲»

- ۱- کلاس مقدماتی ۷۳ کلاس ۹۴۵ نفر
- ۲- کلاس تکمیلی ۷۳ کلاس ۸۵۳ نفر
- ۳- کلاس پایانی ۲۶ کلاس ۴۵۳ نفر
- ۴- کلاس لازالتعلیم ۷۲ کلاس ۶۶۳ نفر
- ۵- آموزشیار خواهر ۱۰۴ نفر برادر ۴۳ نفر معلم ۷ نفر سرباز معلم ۴ نفر است
- ۶- جمع راهنمایان تعلیماتی ۱۲ نفر کارمندان اداری ۸ نفر است.

«کتاب و کتابخانه رحیم آباد»

کتابخانه رحیم آباد در ابتداء تأسیس سال ۱۳۴۸ با تعداد ۶۰ جلد کتاب هدایایی شهرداری افتتاح و چند سالی در نمایندگی آموزش و پرورش و بعداً در ساکن کتابخانه دبیرستان جای و بعد از پیروزی انقلاب به کتابخانه کوچکی جنب حسینیه و تا آنکه در سال ۱۳۷۱ با اهداء طبقه دوم ساختمانی از طرف حاج حسین خیرخواه در مسیر خیابان امام خمینی جنب اداره مخابرات و برق و بهداری مستقر گردید وضعیت کتابخانه فعلاً

به شرح زیر است.

تأسیس کتابخانه در سال	۱۳۴۸ شمسی
زیربنای ساختمان حدود	۲۰۰ متر
تعداد کتاب کتابخانه	۷۴۱۴ جلد
تعداد نشریه	۱۰۴۴ جلد

«تعداد عضو کتابخانه رحیم آباد»

تعداد عضو دانشجو	۱۰۰ نفر	عضو زن	۲۲ نفر	مرد	۷۸ نفر
تعداد عضو دانش آموز	۳۸۷ نفر	عضو زن	۱۲۹ نفر	مرد	۲۵۸ نفر
تعداد کارمند	۳۸ نفر	عضو زن	۸ نفر	مرد	۳۰ نفر
تعداد سایر طبقات	۸۲ نفر	عضو زن	۱۳ نفر	مرد	۶۹ نفر
جمع کل عضو زن کتابخانه عمومی رحیم آباد	۱۷۲ نفر				
جمع کل عضو مرد کتابخانه عمومی رحیم آباد	۴۳۵ نفر				

طبق آمار مسؤل کتابخانه عمومی رحیم آباد تقی اسدپور رحیم آبادی میباشند

«اداره و فاضلاب»

اداره و فاضلاب از سال ۱۳۷۰ از شهرداری جدا و فعلاً در خیابان بلوار ساختمان استیجاری مستقر و مشغول بکار می باشد. در حال حاضر اداره آب دارای ۱۲۰۰ انشعاب مشترک و حدود یکصد نفر متقاضی در دست اقدام دارد و بهاء آب بشرح زیر است.

«بهاء آب»

۱- از صفر تا ۱۰ متر مکعب	۲۰ ریال
۲- از ۱۱ تا ۲۰ متر مکعب	۳۰ ریال
۳- از ۲۱ تا ۳۰ متر مکعب	۴۰ ریال
۴- از ۳۱ تا ۵۰ متر مکعب	۵۰ ریال
۵- از ۵۱ تا ۶۰ متر مکعب	۶۰ ریال
۶- از ۱۰۰ متر مکعب بیابا	۷۰ ریال

حق ماهانه $\frac{1}{4}$ صد ریال $\frac{3}{4}$ یکصد و پنجاه ریال تعیین گردید و مشترکین ملزم به پرداخت میباشند (طبق اظهارات حسابداری اداره آب و فاضلاب رحیم آباد).

«کوههای بخش رحیم آباد»

در بخش رحیم آباد یک سلسله کوه و دنباله کوههای طالش در گیلان کشیده شده و به کوه البرز در دماوند متصل می‌گردد و همچنین یک سلسله کوه در ضلع جنوبی اشکورات به نامهای مختلف می‌باشد که جهت آگاهی درج می‌گردد:

۱- کوه سماوس در ضلع جنوبی رحیم آباد با ارتفاع ۳۶۲۰ متر از سطح دریا به زیبایی و آب و هوای منطقه جلوه خاصی داده است.

۲- کوه بُزاین در اشکور علیا با ارتفاع ۳۳۲۴ متر از سطح دریا

۳- کوه زرد در اشکور علیا با ارتفاع ۳۳۱۲ متر از سطح دریا

۴- کوه خرم‌دشت در جنوب سبو با ارتفاع ۳۳۲۹ متر از سطح دریا

۵- کوه گرد پس درگیری با ارتفاع ۳۲۷۸ متر از سطح دریا

و کوههای گهکام - شیر کوه - کوه زرینه در اشکورات معروفند.

برابر نقشه گیتاشناسی البرز غربی (گیلان).

«زبان مردم بخش رحیم آباد»

زبان مردم بخش رحیم آباد گیلکی بسیار نزدیک به فارسی است و فارسی هم تکلم می‌نمایند، در چند روستای رحیم آباد بنام طول لات - آزارکی - لیما - گویشهای صوتی کاملاً محسوس و تلفظ کلمات با سایر روستاهای این بخش فرق دارد و دنباله کلمات را مانند اصفهانیها و یزدیها می‌کشند هر چند به علت معاشرتها و تحصیل جوانان تا حدی اصلاح شده است مع‌ذالک هنوز ریشه کن نگردیده و پیران به عادت دیرینه پابر جا و مستحکم‌اند.

«دین مردم بخش رحیم آباد»

مردم شهر رحیم آباد و دهستانهای تابعه و روستاهای مربوطه که ابتداء یهودی و بعد زرتشتی و تا اینکه وسیله یحیی بن زید علوی مسلمان شدند (سالهای ۸۷۰ - ۷۸۰ هـ ق) با تمام مشکلات و مبارزات با اعتقاد و ایمان کامل از آن پاس می‌دارند و بسیار متعصب می‌باشند بخاطر دارم بعد از مرحوم حضرت آیت‌اله عظمی بروجردی، یک پارچه مقلد امام خمینی گردیدند و در ایام سوگواری مراسم مذهبی خود را با عشق و علاقه و آفری در مساجد و تکایا انجام می‌دهند.

«رودخانه‌های بخش رحیم آباد» (طبق مشاهدات تاریخی یا رنوگرافی)

بخش رحیم آباد از برکت کوههای مرتفع و جنگلهای مناسب همیشه دارای آب و هوای خوب و سالم و کوههای پر برف و باران‌های موسمی و رودخانه‌های پر آب می‌باشد و

رودخانه‌های این بخش عبارتند از:

- ۱- رودخانه فلامرود یا پلرود پر آبترین و طولانی‌ترین رودخانه شهرستان رودسر است که از کوه‌های ییجی بالا اشکور تنکابن سرچشمه گرفته پس از پیمودن حدود ۶۵ کیلومتر و مشروب کردن مزارع برنجکاری بخش رحیم آباد تا حدود شلمان و بی بالان و کلاچای به دریا می‌ریزد
- ۲- رودخانه تنگ رود از کوه‌های دیلمان سرچشمه گرفته در پرامکوه به رودخانه لسبو پیوسته در سی پل به رودخانه پلرود ملحق می‌گردد.
- ۳- رودخانه لسبو از کوه‌های خرم‌دشت و کلمازی سرچشمه گرفته بعد از مشروب کردن باغات در پرامکوه با آب رودخانه تنگ رود در سی پل به پلرود می‌پیوندد
- ۴- رودخانه تلیکان از کلمازی سرچشمه گرفته در پایین پلیکان به پلرود می‌پیوندد
- ۵- رودخانه کاکرود از کوه سمالوس بالای روستای سورخانی و چشمان سرچشمه گرفته در پایین کاکرود به پلرود می‌پیوندد.
- ۶- رودخانه کشکی از کوه سمالوس سرچشمه گرفته بعد از عبور از پشت قلعه لیما در کشکی درّه وارد پلرود می‌گردد
- ۷- یک رشته آب از مازی بن کوه بندبند و یکرشته از لاجلشکس و گره گوایر - شرم‌دشت سرچشمه گرفته بعد از پیوستن به یکدیگر در دیورود پایین محل به پلرود ملحق می‌شوند
- ۸- یک رشته آب از بالای پلام گل جاری و پس از مشروب کردن باغات در پایین جیرپلام وارد پلرود می‌گردد
- ۹- یک رشته آب از کوه سماموس به صورت چشمه‌ای سرازیر و به نام سفید آب پایین روستای وپرسر به پلرود می‌ریزد
- ۱۰- یک رشته آب از کوه‌های خشک درّه املش سرچشمه گرفته پس از گذشت از سیاه کلچال و پرشو در پائین محل وارد پلرود می‌شود
- ۱۱- یک رشته آب از کوه‌های ترماش به نام کبوترگردن جاری از میان روستاهای قلعه گردن و کشکو عبور کرده وارد پلرود می‌شود
- ۱۲- یک رشته آب از کوه سماموس سرچشمه بعد از گذشت تب طول و مازی گویه در پایین هواآبر وارد می‌شود
- ۱۳- یک رشته آب از کوه‌های طالش جاری به نام رودخانه آجه در گوسفند گویه به وزهنح سموش ملحق می‌گردد

۱۴- یک رشته آب از کوههای لاتک رحیم آباد به صورت چشمه جاری و بعد از گذشت از شهر رحیم آباد وارد می شود

۱۵- یک رشته آب از کوههای کج محمدگوابر جاری بعد از گذشتن بین رحیم آباد و اسکلك در پایین رحیم آباد وارد می شود
«آثار تاریخی و بقاء متبرکه دهستان شوئیل»

منطقه اشکور به علت قدمت تاریخی و هوای خشک آثار باستانی دوران گذشته به خوبی مانده و باستان شناسان می توانند با بررسی ظروفهای شکسته و سفالی و لوازم جنگلی از قدمت تاریخی و وضع زندگی و پیشرفت علمی و صنعتی هر بخش و منطقه اطلاع و آگاهی کامل و کافی کسب نمایند و دهستانهای اشکور چون دیلمان و سمام از چنین منابع باستان شناسی بی بهره نیست معذالک با بازدیدهای متمادی از مناطق اشکور و مشاهدات عینی آثار باستانی و بقاع متبرکه به درج مطالبی می پردازیم.
«دهستان شوئیل»

۱- امامزاده خلیفه یا پیرلهاذر در دهکده پرمکوه

۲- قلاکوتی واقع در روستای پرمکوه

۳- بقعه متبرکه آسه تاشان در مرز سر حدی روستای بنان و راه سران

۴- شهرکشان بین روستاهای کلکاموس - دتورسر و تلیکان در حوزه شوئیل

۵- قلعه ئپتنگ وزیر در محل پنبه جاده واقع کلکاموس و تلیکان

۶- بقاء متبرکه امامزاده قاسم و امامزاده ابراهیم پسران امام موسی کاظم(ع) در روستای لسبو.

۷- قلعه لسبو و قلاکوتی کلماکوه بین راه شوئیل و لسبو.

۸- کاروانسرای کهنه، ساخته مرحومها غفور بین راه لسبو به قزوین

۹- بقاع سوری و ملاخورشید یا(خورشید شاه) در روستاهای زراکی و دشتک، منطقه شوئیل

«آثار تاریخی و بقاع متبرکه در اشکور علیا»

۱- بقاع متبرکه ادهم و روح اله در روستای سیارستاق

۲- گورستان قدیمی در روستای بازار محله سیار ستاق

۳- گورستان قدیمی در جیرایستان

۴- قلعه پریس خانی در دهکده سنگ سرود

۵- قصر بیلاقی لوسان بالای دهکده درگاه(لوسن)

- ۶- تپه معروف پهلود محله در بالای روستای (لوسن) درگاه امروزی
 ۷- بقعه متبرکه گیری درگیری سر اوستای گیری
 ۸- بقعه متبرکه یاسور در روستای یاسور و بقعه دلجان در دلجان و بقعه تیری در قاضی
 چاک قرار دارند

«آثار باستانی و بقاع متبرکه در اشکور سفلی»

- ۱- کاروانسرای زیاز و باغ اطراف آن واقع در روستای زیاز
 ۲- بابا ملحد گوژ پشت در روستای سیاه کشان واقع در سر راه سیاه کشان به میلش
 ۳- بقعه متبرکه سید حسین بن امام موسی کاظم (ع) در روستای سیاه جیران
 ۴- قلعه دژ ماشین یا لیما در روستای لیما
 ۵- قلعه رجه سر بالای طولای علیا بین راه طولابه پیرامکوه
 ۶- غار طولا در جنب مدرسه طولای علیا
 ۷- میدان رزمگاه گلدشت بین راه طولابه پیرامکوه
 ۸- شهید چال معروف به قبر کشته شدگان محمد ساخته شده واقع در روستای رودبارک
 ۹- مسجد روستای رودبارک که بدستور سلطان محمد ساخته شده بود واقع در روستای
 رودبارک

۱۰- آستانه هفت امام رودبارک که گویا از گروه زیدیه می باشند در روستای رودبارک
 دارای درب معروف است

۱۱- درب قدیمی معروف هفت امام به نام بی بی هیبت چند بار به سرقت رفته بود پیدا
 گردید

- ۱۲- بقعه متبرکه واقع در روستای رودبارک
 ۱۳- بقعه متبرکه ها سید سلیمان واقع در روستای کاکرود جنب مسجد کاکرود قرار دارد
 مؤلف، علیهذا با همه تفصیلات شخصاً سالهای متمادی از این مناطق دیده کرده ام
 «آثاری تاریخی دهستان طول لات»

- ۱- قلعه فریدون درخشن گردن داران گویه طول لات آزارکی بخش رحیم آباد
 ۲- قلعه، قلعه گردن در ضلع غربی رودخانه پلرود واقع در قلعه گردن رحیم آباد
 ۳- خشت پل دیما بن در روستای دیما بن رحیم آباد
 ۴- حمام کهنه و قدیمی دیما بن در روستای دیما بن رحیم آباد

«تحصیل کرده‌های تا سال ۱۳۵۵ رحیم آباد و حوزه»

«طبق جمع آوری آمار»

۳۰ نفر	۱- تعداد اطباء رحیم آباد و حوزه تا سال ۱۳۵۵
۳۵ نفر	۲- تعداد مهندسين رحیم آباد و حوزه تا سال ۱۳۵۵
۱۹ نفر	۳- تعداد افسران و درجه داران و حوزه تا سال ۱۳۵۵
۱۴۴ نفر	۴- تعداد لیسانسیه‌ها و حوزه تا سال ۱۳۵۵
۴۴۶ نفر	۵- تعداد دیپلم و حوزه تا سال ۱۳۵۵

«فارغ التحصیلان تا پایان سال ۱۳۷۱» طبق آمار جمع آوری شده سال ۱۳۷۲

۱۵۰ نفر	۱- فارغ التحصیلان دیپلم رحیم آباد
۲۹۲ نفر	۲- فارغ التحصیلان دیپلم به بالای رحیم آباد
۱۲ نفر	۳- فارغ التحصیلان دیپلم اسکلك و گلدشت
۶۵ نفر	۴- فارغ التحصیلان دیپلم به بالای اسکلك و گلدشت
۸ نفر	۵- فارغ التحصیلان دیپلم ترشکوه
۱۶ نفر	۶- فارغ التحصیلان دیپلم به بالای ترشکوه
۳۷	۷- فارغ التحصیلان دیپلم بالنگاه
۴۰ نفر	۸- فارغ التحصیلان دیپلم به بالای بالنگاه

علیهذا آمار تحصیل کرده‌های شهر رحیم آباد تا پایان سال تحصیلی ۱۳۷۱ به خوبی معلوم و مشخص می‌باشد.

۲۰۷ نفر	جمع فارغ التحصیلان دیپلم تا سال ۷۱
۴۱۳ نفر است	جمع فارغ التحصیلان دیپلم به بالای سال ۷۱

«عملکرد کمیته امداد امام خمینی (ره)

تا پایان آبان ماه سال ۱۳۷۱ شمسی»

۱۹۵۷۰۱۵۵ ریال	مبلغ	۱۳۳۲ نفر	۱- پرداخت مستمر نقدی به
۲۲۱۶۶۸۰ ریال	مبلغ		۲- مخارج فرهنگی دانش آموزان
۹۵۵۹۲۳ ریال	مبلغ		۳- کمک معاش ابن السبیل
۷۵۰۴۷۹ ریال	مبلغ		۴- دارو و درمان
۲۸۶۲۱۰۵ ریال	مبلغ		۵- عمران دوازه مورد
۳۳۵۴۰۰ ریال	مبلغ		۶- پرداخت مستمری سربازان

- ۷- ایتمام به زلزله زدگان مبلغ ۳۱۵۰۰۰ ریال
- ۸- مستمری به سالمندان طرح شهید رجایی مبلغ ۵۶۲۸۰۰۰۰ ریال
- ۹- لوازم خانگی - مواد غذایی - پوشاک - لوازم تحصیل - مصالح ساختمانی مبلغ ۶۰۶۰۷۶۳۱ ریال
- ۱۰- دریافت نقد بلیت صدقات و خیرات و هفته کمک مبلغ ۳۵۳۸۸۵۰ ریال
- ۱۱- فعالیت‌های خودکفایی ۱۴ مورد مبلغ ۷۷۵۰۰۰۰۰ ریال
- ۱۲- جمع کل مبلغ ۱۰۰۶۳۵۳۵۵ "

(تهیه و تنظیم از اعلان عملکرد کمیته امداد بخش رحیم آباد)

«شماره تلفن ادارات مرکز بخش رحیم آباد»

- ۱- آموزش و پرورش منطقه‌ای رحیم آباد ۳۶۰۸ - ۳۲۲۰ - ۳۲۶۰
- ۲- بخش‌داری رحیم آباد ۳۶۰۷ - ۳۶۰۶ - ۳۲۵۰
- ۳- بانک ملی ۳۲۷۰
- ۴- بانک تجارت ۳۴۱۰
- ۵- بانک ملت ۳۳۲۰
- ۶- بانک استان ۳۲۱۰
- ۷- بانک کشاورزی ۳۵۷۹
- ۸- بانک سپه ۳۲۷۲

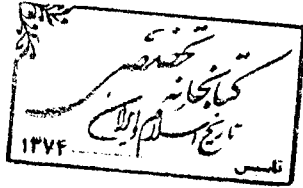
«تلفن ادارات»

- ۹- اداره برق ۳۵۱۰
- ۱۰- اداره بهداری ۳۲۵۵
- ۱۱- اداره پست ۳۴۵۰
- ۱۲- پاسگاه انتظامی ۳۳۶۰
- ۱۳- اداره آب و فاضلاب ۳۲۱۱
- ۱۴- کمیته امداد امام خمینی (ره) ۳۵۹۰
- ۱۵- کتابخانه عمومی رحیم آباد ۳۴۹۰
- ۱۶- اداره دارایی و اقتصاد ۳۵۹۳
- ۱۷- کارخانه چای شهید مطهری ۳۵۸۳
- ۱۸- شرکت تعاونی عدالت ۳۵۹۶
- ۱۹- کارخانه چای گلدشت ۳۳۳۲ و کارخانه چای گلدشت ۳۳۳۵
- ۲۰- اداره مخابرات ۳۴۰۰ و جامداری ۳۳۰۱ و اطلاعات ۳۳۳۳
- ۲۱- ترمینال راحت سفر ۳۶۲۵
- ۲۲- تاکسی تلفنی قائم خیابان بلوار ۳۴۸۹
- ۲۳- تاکسی تلفنی آسمان طالب آباد ۳۳۲۲
- ۲۴- اداره ثبت احوال ۳۵۶۳
- ۲۵- شهرداری رحیم آباد ۳۲۳۰ و ۳۲۴۰
- ۲۶- آتش نشانی رحیم آباد ۳۲۲۲

«شعراء» منطقه بخش رحیم آباد»

- ۱- مرحوم آیت اله شیخ علی اکبر طلوعی گیلانی صاحب دیوان طلوعی

۲- مرحوم آیت اله سید ابوالحسن اشکوری صاحب دیوان
شعراء «امروزی بخش رحیم آباد»



- ۱- کامران زمانی نعمت سرایی صاحب دیوان
- ۲- فروزنده رضائزاد سلاکجانی
- ۳- آرزو آبراری بهار سرایی
- ۴- یگانه هادی پور رحیم آبادی
- ۵- علی جعفری بالنگاه

و عده دیگری از جوانان که تازه پا در صحنه شعر و شاعری نهاده‌اند.
«خطاطان و ناخن نویسان بخش رحیم آباد»

- ۱- مرحوم مغفور آقای میرزا عبدالصمد رحیم آبادی خطاط
- ۲- آقای قاسم زکی پور رحیم آبادی خطاط
- ۳- آقای ساعد طاهری رحیم آبادی خطاط
- ۴- آقای رحیم مصطفوی گلدشتی خطاط
- ۵- مرحوم مغفور جناب صدرالمعالی صدر اشکوری ناخن نویس
«قاریان تجوید قرآن مجید»

- ۱- حجت الاسلام آقای شیخ حسن نصرتی رحیم آبادی
- ۲- آقای ساعد طاهری رحیم آبادی
«علماء گذشته بخش رحیم آباد»

- ۱- مرحوم مغفور حضرت آیت اله آقای میرزا هاشم حکمی گیلانی معروف به حکیم
- ۲- مرحوم مغفور حضرت آیت اله آقای میرزا اسمعیل نجفی
- ۳- مرحوم مغفور حضرت آیت اله آقای میرزا احمد احمدی
- ۴- مرحوم مغفور حضرت آیت اله آقای میرزا کاظم کاظمی معروف به حکیم
- ۵- مرحوم مغفور حضرت آیت اله آقای سید محمد تقی معصومی اشکوری کیارشی
- ۶- مرحوم مغفور حضرت آیت اله آقای سید ابوالحسن اشکوری
- ۷- مرحوم مغفور حضرت آیت اله آقای ملا محمد رودبارکی
- ۸- مرحوم مغفور حضرت آیت اله آقای شیخ علی رودبارکی
- ۹- مرحوم مغفور حضرت آیت اله آقای میرزا یوسف معروف به پیغمبر
- ۱۰- مرحوم مغفور حضرت آیت اله آقای علی اکبر طلوعی گیلانی
- ۱۱- مرحوم مغفور حضرت آیت اله آقای سید موسی اشکوری کیاسه‌ای

- ۱۲- مرحوم مغفور حضرت آیت اله آقای حاج صدرا اشکوری کیاسه‌ای
 ۱۳- مرحوم مغفور حضرت آیت اله آقای صدرالمعالی صدر اشکوری
 ۱۴- مرحوم مغفور حضرت آیت اله آقای میرزا محمود صدیق رحیم آبادی
 ۱۵- مرحوم مغفور حضرت آیت اله آقای شیخ نصراله لاهوتی آبدبوچالی

گویند، وقتی بین سران دو بلوک شوئیل نزاع بود هر قدر سعی کردند صلح برقرار کنند نشد، ناچار به پیغمبر معروف متوسل شدند چون کسی حرف ایشان را زمین نمی‌زد مرحوم آقای میرزا یوسف آنان را در جلسه‌ای طلبید و بعد از مذاکرات لازم ناچار شد با عصائی که در دست داشت آنها را با کتک‌کاری و ادار به سازش و اصلاح کند و شعری در این مورد گفته‌اند:

شعر:

غضب کرد پیغمبری زد خدا را نکرد بر یکی زد دو تا را

«غروب اشکور»

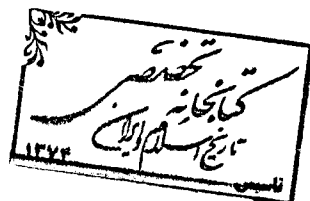
بس صفا دارد غروب شامگاهان اشکور
 خوش نسیم باد صبا از قله تا هامون‌ها
 چشمه‌سازان قشنگ چون آبشاران با صفا
 لاله‌هایش دیدنی آوای کبکان دلنشین
 روستاهایش قشنگ و روستایان مهربان
 صبح خیز و پرتوان مرد و زن هر روستا
 دخترانش مست‌وشادان با نشاط و خنده‌رو
 وقت گل چیدن یکایک با سبد در باغ‌ها
 گلرخان در هر دهی دارند شعارکارکار
 فصل فندق چیدن آید دختران فصل درو
 هیچ دیدی ای یگانه دختران فصل درو
 با غرور خوانند سرود از بهر جانبازان عشق

نغمه خوان کبک ذری در کوهساران اشکور
 می‌نوازد چهره را در سبزه‌زاران اشکور
 سبز و خرم دامنش چون مرغزاران اشکور
 خوشه زر و طلا در کشتزاران اشکور
 خانه‌های گاه و گل میراث دوران اشکور
 تشنه کار و تلاش آن دختران اشکور
 خوش‌سخن هم‌مهربان چون مادران اشکور
 روی آرند بهرکار آن دلبران اشکور
 هر دهی بینی گلی از گل‌گذاران اشکور
 عاشقانه روی آرند جان‌نثاران اشکور
 غنچه تشکفته‌ای در باد و باران اشکور
 تا نیازدار غمی روح و روان اشکور

شهریور ماه سال ۱۳۶۶ شمسی

«صفای روستا»

خزان بگذشت بهار آمد صفای دیگری دارد
تن عریان نیلوفر قصبای دیگری دارد
نوای نغمه کبکان فکنده شور در دلها
طبیعت در دل صحرا صفای دیگری دارد
خزیده دامن کهسار بنفشه پیک نوروزی
ز عطر خوش فضای ده هوای دیگری دارد
ز صخره سرکشیده گل بلب بلب نوا دارد
بچهر مرد و زن بنگر لقای دیگری دارد
زنان شیر دل بینی سلحشوران در سنگر
تلاش کشت و کارشان نمای دیگری دارد
جوانانش حماسه ساز یلانی خفته در بیشه
ز بیگانه گریزانست زبهرمام نالانست
برای حفظ ملک و دین ندای دیگری دارد
ز کار و کوشش مردان عروسی دلستان روستا
بحق آئینه‌ای تابان جلای دیگری دارد
چرا بیگانه از روستا اسیر شهر گشتی تو
بسپاخیز بهر یاریش چرای دیگری دارد
نگاه کودکان برتوست که محرومند و مظلومند
پریشان قلب می دانی دوی دیگری دارد
یگانه نیک می داند صفای چشمه ساران را
که آب هر ده و روستا شفای دیگری دارد
شهریور ماه سال ۱۳۶۶ شمسی



□ فراخوان فرهنگی

(ترنم رویش)

مرکز پژوهشی گیلان شناسی دانشکده ادبیات و علوم انسانی، ترنم رویشی است که گوش جان گیلان پژوهان صدیق و آباد نظر را می‌نوازد. چه خوب است که هریک از پژوهش پژوهان و گیلان باوران به فراخور وسع خود در کتابستان این مرکز، نهال کتابی بکارند. در این راستا از استاندار گرانمقدار گیلان جناب آقای مهندس طاهانی که بودجه قسمتی از کتب گیلان شناسی را تأمین کردند و نیز از آقای ملک آرا، نقاش گیلانی که بخشی از هزینه کتاب سمینار را به عهده گرفته‌اند، صمیمانه تشکر می‌نمائیم.

هیأت تدوین و انتشار کتاب سمینار

